



This is a digital copy of a book that was preserved for generations on library shelves before it was carefully scanned by Google as part of a project to make the world's books discoverable online.

It has survived long enough for the copyright to expire and the book to enter the public domain. A public domain book is one that was never subject to copyright or whose legal copyright term has expired. Whether a book is in the public domain may vary country to country. Public domain books are our gateways to the past, representing a wealth of history, culture and knowledge that's often difficult to discover.

Marks, notations and other marginalia present in the original volume will appear in this file - a reminder of this book's long journey from the publisher to a library and finally to you.

Usage guidelines

Google is proud to partner with libraries to digitize public domain materials and make them widely accessible. Public domain books belong to the public and we are merely their custodians. Nevertheless, this work is expensive, so in order to keep providing this resource, we have taken steps to prevent abuse by commercial parties, including placing technical restrictions on automated querying.

We also ask that you:

- + *Make non-commercial use of the files* We designed Google Book Search for use by individuals, and we request that you use these files for personal, non-commercial purposes.
- + *Refrain from automated querying* Do not send automated queries of any sort to Google's system: If you are conducting research on machine translation, optical character recognition or other areas where access to a large amount of text is helpful, please contact us. We encourage the use of public domain materials for these purposes and may be able to help.
- + *Maintain attribution* The Google "watermark" you see on each file is essential for informing people about this project and helping them find additional materials through Google Book Search. Please do not remove it.
- + *Keep it legal* Whatever your use, remember that you are responsible for ensuring that what you are doing is legal. Do not assume that just because we believe a book is in the public domain for users in the United States, that the work is also in the public domain for users in other countries. Whether a book is still in copyright varies from country to country, and we can't offer guidance on whether any specific use of any specific book is allowed. Please do not assume that a book's appearance in Google Book Search means it can be used in any manner anywhere in the world. Copyright infringement liability can be quite severe.

About Google Book Search

Google's mission is to organize the world's information and to make it universally accessible and useful. Google Book Search helps readers discover the world's books while helping authors and publishers reach new audiences. You can search through the full text of this book on the web at <http://books.google.com/>



Muhammad Hashim, called Khef; Kh.

BIBLIOTHECA INDICA
COLLECTION OF ORIENTAL WORKS

PUBLISHED UNDER THE SUPERINTENDENCE OF THE

ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.



THE
MUNTAKHAB AL-LUBĀB
OF
KHĀFĪ KHAN.

EDITED BY
MAULAVĪ KABĪR AL-DĪN AHMAD.

PART I.

PRINTED AT THE COLLEGE PRESS.

CALCUTTA :

1869.

حصه اول

منتخب اللباب

تصنيف

محمد هاشم خان المخاطب به خاني خان نظام الملكي

در

احوال سلاطين تیموریه که در هندوستان

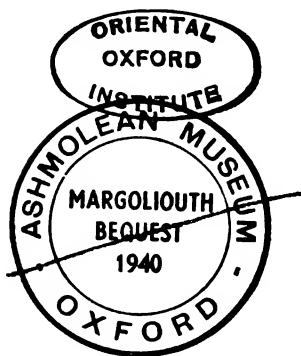
سلطنت کردند



باهتمام

اشیانک موسیتی بنگاله

بتصحیح



فهرست حصه اول کتاب منتخب الباب

۱	حمد و نعت
ایضا	دیباچه
۲	مقدمه در ذکر نصب ملاطین تیموریه
۳	ذکر معمل خان
۷	ذکر ملکه النعوا و شیوع آفتاب پرمختی در ترکان
۹	ذکر چینگیز خان
۱۳	ذکر امیر تیمور صاحب قران
۱۶	ذکر اولاد تیمور
۲۱	ذکر ملطنت فردوس مکانی محمد بابر پادشاه
۳۵	ذکر وفات مہرنگار خانم مادر محمد بابر پادشاه
۳۷	ذکر تولد شاهزاده ہمایون
۴۵	ذکر لشکر کشی بابر پادشاه بر ہندوستان
۴۶	حملہ اول و دوم و سوم بر ہند
۴۷	حملہ چہارم بر ہند

- ۴۹ حمله پنجم و مصاف کردن با ابراهیم لودی
- ۵۲ ذکر فتح دهلی و کشته شدن ابراهیم شاه
- ۵۴ جنگ کردن بابر شاه با رانای سانکا و راجه چنور
- ۹۴ .. ذکر آمدن خواند میر صاحب حبیب السیر درهند
- ایضا ذکر وفات بابر بادشاه
- ذکر سلطنت محمد همایون بادشاه از اول جلوس تازفتن ایران
نزد شاه طهماسب صفوی از تسلط شیرخان افغان و
- ۷۰ مراجعت نمودن بحصول مقصود
- ۷۲ .. کثیفیت محاربه همایون شاه با سلطان بهادر گجراتی
- ۸۰ فوج کشی همایون شاه بر بنگاله
- ۸۷ ذکر سلطنت فرید خان سورکه آخر مخاطب بشیر شاه شد
- ۱۰۰ جنگ کردن شیر شاه با راجه مالدیو راجه مازداز
- ۱۰۱ .. لشکر کشی شیر شاه بر قلعه چنور و وفات شیر شاه
- ۱۰۳ ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه
- ۱۰۷ ذکر سلطنت مبارز خان عادل شاه عرف عدلی
- ۱۱۳ ذکر سلطنت سکندر شاه سور
- ذکر متوجه شدن محمد همایون بادشاه بعد از هزیمت یافتن
از افغانان از نفاق انگریزی برادران و رفتن طرف ایران
- ۱۱۵ نزد زبده دردمان به مصطفوی شاه طهماسب صفوی
- ذکر مراجعت همان بادشاه طرف هندوستان و گرفتن ان از
- ۱۲۲ دست افغانان
- ۱۲۷ ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه

۱۳۸	نقصه شاهم بیگت و خان زمان
۱۴۲	فتح گوالیار
۱۵۲	فتح مالو
		فرستادن اکبر بادشاه خانزمان و بهادر خان را بر شیرخان
۱۵۴	پهز عدلی و شکست یافتن شیرخان
۱۵۵	ذکر دستور العمل تودرمل
۱۵۸	مناکحت اکبر بادشاه با دختر راجه بهارمیل
۱۶۰	قرار نمودن باز بهادر و بدست آمدن قلعه ماندو
۱۶۱	کشتن لدهم خان خان اعظم کوکه را و پیام رسانیدن او
۱۶۳	فصاد شاه ابوالمعالی
۱۶۵	ذکر تعمیر و ترمیم قلعه و مسجد آگره
	ایضا	بغاوت عبدالله خان اوزبک در مالو
		کشتن میرزا حلیمان شاه ابوالمعالی را و در کلل شکوه
۱۶۷	خطبه کردن او بنام خود
۱۶۹	خبر فصاد مالو و بغاوت میرزایان در اطراف بلاد
۱۷۰	تسخیر قلعه چنور
۱۷۳	تسخیر قلعه و نتهنبر
۱۷۸	فتح احمد ابله
۱۸۵	بغاوت میرزا محمد حکیم
۱۹۰	تنبيه افغانان در شذائی
۱۹۴	فتح کشمیر
۱۹۵	وفات راجه تودرمل

۱۹۶	بغاوت یادگار میرزا در کشمیر
۱۹۶	خبر کشته شدن مظفر خان والی گجرات
۱۹۷	فتح اربعه و دیگر بعضی نواح پنگاله
ایضا	نقل قول عبدالقادر بدوانی در حق محمد اکبر بادشاه
۲۰۴	رعیدن میرزا رستم صفوی بخدومت اکبر بادشاه
ایضا	رفتن خانخانان و شاهزاده دالیل برای تحخیر دکن
						مراجعت خانخانان از دکن و مقرر شدن یومف خان
۲۱۲	مهدی و ابوالفضل دران مهم
۲۱۳	باز رفتن خانخانان برای نظم دکن و فتح قلعه احمد نگر
۲۱۶	ذکر بغاوت نمودن شهزاده حلیم یعنی جهانگیر بن اکبر بادشاه
۲۲۳	ذکر کشته شدن ابوالفضل
۲۲۸	ذکر وفات مادر اکبر بادشاه
۲۳۲	ذکر وفات شاهزاده دانیال
ایضا	ذکر وفات محمد اکبر بادشاه
۲۳۷	ذکر تاریخ نظامی و تاریخ فرشته
ایضا	فهرست منصبداران عهد اکبری
۲۳۹	ذکر شیخ حلیم میکری
ایضا	ذکر شیخ عبدالحق دهلوی
۲۴۰	ذکر خواجه باقی بالله
ایضا	ذکر ملا عبدالله سلطان پوری
۲۴۱	ذکر عرفی شیرازی
ایضا	ذکر شیخ مبارک ناگوری

- ۲۴۲ ذکر میر فتح الله شیرازی
 ۲۴۳ ذکر ملا عراقی مشهدی ..
 ۲۴۴ ذکر قاسم کلهی ..
 ۲۴۵ ذکر سید محمد جامه باق ..
 ۲۴۶ ذکر میر حیدر معنائی ..
 ۲۴۷ ذکر متروکات محمد اکبر بادشاه وقت وفات ..
 ۲۴۸ ذکر سلطنت ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر بادشاه ..
 ۲۴۹ ذکر ولادت محمد جهانگیر بادشاه ..
 ۲۵۰ ذکر کتب که در احوال جهانگیر بادشاه تالیف شده ..
 ۲۵۱ ذکر بغارت خسرو ..
 ۲۵۲ ذکر گرفتار شدن خسرو و بصلاحت رسیدن همراه وی ..
 ۲۵۳ بیان رسم دادن خطاب ..
 ۲۵۴ تلخت لورده حسن خان شاملو حاکم هرات بر قندهار و
 ۲۵۵ برخاسته رفتن او از حکم شاه عباس ..
 ۲۵۶ ذکر استعمال لفظ صوبه دار برای عمال ..
 ۲۵۷ قصه خان آعظم میرزا عزیز کوکه ..
 ۲۵۸ تدبیر بیرون کردن خسرو از قید ..
 ۲۵۹ ذکر کنخدانی جهانگیر بادشاه با دختر قاسم خان عرب ..
 ۲۶۰ حکم عنایت نمودن نقاره تانصیب ده هزار و پانصدی ..
 ۲۶۱ احوال نور جهان بیگم ..
 ۲۶۲ نمکه زند بنام نور جهان بیگم ..
 ۲۶۳ ذکر تمنای جهانگیری که به اراکین سلطنت داده شد

۲۷۲	انجاد عطر جهانگیری
۲۷۳	ذکر رسیدن سر عثمان خان از بنگاله
۲۸۰	ذکر اجازت نواختن نقاره با اعتماد الدوله
۲۸۱	ذکر تولد دارا شکوه پسر شاهجهان
۲۸۲	ذکر فتح یافتن شهنواز خان ببر عنبر
۲۸۹	ذکر تولد محمد شجاع پسر شاهزاده شاهجهان
		عزل عبد الله خان صوبه دار احمد آباد بجرم اهانت
۲۸۹	اخبار نویسن
ایضا	زبا و طلوعون عظیم
۲۸۸		عذایت شدن خطاب شاه بشاهزاده خرم یعنی شاهجهان
۲۸۹	شکار شدن شیر از دست نورجهان و رانی گلان
۲۹۸	وفات شهنواز خان
ایضا		حکم تعمیر مساجد و سرای پخته و چاه و غیره در هر منزل
۳۰۱	نزول بادشاه مع نورجهان بیگم بخیمه معتد خان
ایضا		بغارت راجه کشتوار و چکان کشمیر و بیان احوال کشمیریان
۳۰۴	باز بغارت کردن عنبر حبشی
۳۰۸	تقلی عجیب منقول از جهانگیر نامه
۳۱۲	قتل بازیگران بنگاله
۳۱۳	قتل عشق فقیری بر زن هندوئی
۳۱۴	خبر یورهی دکنیان بر مالوا و تنبیه ایشان
		خبر مرض اعتماد الدوله پسر نورجهان بیگم و رفتن بادشاه
۳۲۵	بعیادت ارو وفات اعتماد الدوله

- ۳۲۷ میروش شاه ایران بر قندهار
- ۳۲۸ متاقشه نور جهان بیگم با شاهجهان و برپا شدن فساد عظیم
- ۳۳۵ بغارت شاهجهان و فوج کشی او بر جهانگیر بادشاه
- ۳۴۶ احوال قلعهٔ رهناس بنگاله
- ۳۴۷ مواضع دکن
- ۳۵۰ احوال سلطان پرویز که بتماقب شاهجهان رفته
- ۳۵۸ قید کردن مهابت خان جهانگیر بادشا را
- ۳۷۷ فکر تدابیر نورجهان بیگم در امتحان جهانگیر بادشاه ..
- ۳۸۲ رحلت نمودن سلطان پرویز
- ۳۸۳ بقیهٔ احوال مهم دکن
- ۳۸۷ خبر غرق شدن مکرم خان حاکم بنگاله
- ذکر وفات محمد جهانگیر بادشاه ایضا
- ۳۹۰ بر تخت نشستن شهریار در غیبت شاهجهان بخت بیدار
- ۳۹۵ ذکر سلطنت ابو المظفر شهاب الدین جهان جهان بادشاه
- ۴۰۳ تفصیل حاصل ایران و توران و هندوستان
- ۴۰۶ ذکر فراری شدن و بغی ورزیدن نرسنگه دیو بندیده ..
- ۴۱۰ فتح و معمار نمودن قلعهٔ بامیان که بدست ازبکان رفته بود
- ۴۱۱ بغارت کردن خان جهان لودی
- ۴۲۲ فکر تدبیه افغانان که رویهٔ ملحدان اختیار کرده بودند ..
- ۴۲۴ بقیهٔ احوال خانجهان لودی
- ذکر بغاوت افغانان خلیلی و مهمندی و داودزئی و لودی
- ۴۲۸ و رهبله و عیره

۴۳۵	ذکر تیره بختی باتی ایام خان جهان لودی
۴۴۴	ذکر قحط سال دکن که بحال غم موصوم گردید
۴۵۴	ذکر تنبیه ابدام نام کانر بد فرجام
ایضا	ذکر تسخیر قلعه ستونده
۴۵۹	ذکر واقعه ممتاز محل بیگم
۴۶۲	ذکر تعیین انواع برای خرابی ملک بیجاپور و فتوح قلعات
۴۶۸	فتح بندر هوگلی و جنگ با فرنگیان
۴۷۰	تسخیر قلعه کالنا
۴۷۳	جنگ نمودن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب با فیل
		بغاوت کردن فتح خان پسر عنبر حبشی و فوج کشی نمودن
۴۷۵	او بر دولت آباد دکن
۴۸۴	جنگ نمودن مراری پلنت نوکر عادل خان باخان رمان
۵۰۵	ذکر خرابی نجابت خان در قبول مهم سری نگر
۵۰۶	ذکر مهم چهار منگه بندیل
۵۲۳	ذکر سلوک قطب الملک
۵۴۱	ذکر کتخدائی شاهزاده اورنگ زیب با دختر شهنواز خان
۵۴۴	ذکر تنبیه پرتاب منگه زمیدار شرقی
۵۴۶	احوال ولایت بکلانه
ایضا	احوال ولایت تبت
۵۴۷	احوال سید محمد رضی
۵۴۸	احوال سید جلال
ایضا	احوال سید محمد

۵۴۸	احوال میان میر ..
۵۴۹	احوال ملا شاه بدخشی ..
ایضا	احوال خواجه خواند ..
۵۵۰	احوال شیخ ناصر ..
۵۵۱	احوال ملا میر ..
ایضا	احوال شیخ عبد الحق دهلوی ..
۵۵۲	آمدن علی مردان خان بهند ..
۵۵۹	حقیقت ملک آشام ..
۵۹۷	آمدن علی مردان خان بحضور شاه جهان ..
۵۷۰	بر آوردن نهر لاهور بتجویز علی مردان خان ..
۵۷۲	ذکر حادثه سوختن خانه پادشاه زاده محمد شجاع ..
۵۷۵	بیان جنگ شاه ایران با سلطان روم ..
۵۸۳	ذکر وفات یمن الدوله ..
۵۸۹	ذکر مهم قندهار دیگر بار ..
		تفصیل این اسر که در هندوستان هیچ میدی صحیح النسب
۵۹۲	سلطان شده یا نه ..
۵۹۸	ذکر سوختن پادشاه بیگم ..
۶۰۵	احوال جواهر خانه شاهی ..
۶۱۸	وفات نورجهان بیگم ..
۱۱۹	ذکر مهم بلخ و بدخشان ..
۶۳۴	احوال نذر محمد خان والی توران ..
۶۷۱	تفصیل جمع داسی مویشات هندوستان ..

۶۸۱	احوال قلعه شاهجهان اباد
۶۸۴	لشکرکشی شاه عباس بذات خود بر قندهار
۷۳۲	ضوابط بندوبست اراضی دکن
۷۵۰		احوال محمد امین متصدی بند مورت و پیام رسانیدن او
۷۵۴	ذکر بذای مسجد جامع شاهجهان اباد
۷۶۰	ذکر خاتمه و قلع سلطنت شاهجهان بادشاه

تمام شد

پیشه می باشد ترتیب داده در هر دولی دو جوان امرد بلباس زنان و در چند دولی پیرزalan سال خورده و عمر باخته با رخت و زیور باشتار مادر و جد و عمه که در صورت تفحص پرده از لوی کار بر نخیزد نشاند و زیر پای هر جوان تیغهای آبدار گذاشته با گوان و کهاران و مردورهایی پراز بار و خریطهای زر که در نظرهای طامعان نمایان و فی الحقیقت همه مصالح جنگ و قلعه گیری بود پیش و پس دولیها جلوه داده داخل قلعه نمود و خود بشهرت رسانیدن عورات و رخصت شدن از دروازه ها با چندی از سواران پیکار جوی کار آزموده بر سر دروازه رسید و بعد تجسس چند دولی پیرزalan و جوانان ساده رو در بانان را بر عایت سابق و لاحق راضی ساخت که دیگر با دولیها کج و کاوش زیاد نمایند و همین که دولیها داخل دروازه دویم شدند جوانان ساده پرکار با حربهای پیکار باتفاق کهاران که اکثر از افغانان یکه بهادر بودند و حمالان بار با چوبهای که در دست داشتند بر دروازه بانان ریخته و کشته در چشم برهم زدن دروازه را بتصرف آورده بر روی چشم براهان مرده فتح الباب را نمودند - و شیرخان که از موافق افتادن تقدیر با تدبیر در جامه خورشوقی نمی گنجید نقاره زنان داخل قلعه گردید و باتفاق شمشیرکشان بجان راجپوتهای غافل افتاده بکشتن و بستن پرداختند حتی پیرزalan آنها زیاده از بعضی مردان جوان شرط رفانت و تردد بجا آوردند - راجه بعد خرابی بصره از مال کار آگهی یافته سوای آنکه بوسیله فرار جان بسلامت برد دیگر چاره کار ندیده سراسیمه وار احساس کنان از راه غیر متعارف با چند هوا خواه بدر رفته و

بگریز نهاد و چنان قلعه به چنین غدر و حمن تدبیر سراپا تهریر
بی‌تردد جنگ بچنگ افغانه در آمد - و بعد از چندین کارزار که با
جنت آشیانی و امرای نامدار چفته نمود دفعهٔ حادثهٔ عظیم
بران صاحب دیهم یعنی جنت آشیانی که ذکر آن گذشت روداد
که قلم سوخته زبان را بتکرار تذکار آن آشنا نمودن خالی از اثر ملال
ندانسته بحاصل کلام حادثات آسمانی می‌پردازد - که جنت آشیانی
بعد شکست مرهٔ آخری ارادهٔ پنجاب و کابل پیش گرفتند و شیر
شاه بطریق مشایعت تا لاهور تعاقب نمود - بعده که حضرت جنت
آشیانی راه سند اختیار نمودند شیر شاه به بندوبست آن ملک
پرداخت و اکثر افغانان بلوچ آن نواح آمده بشیر شاه رفیق گردیدند -
و بعد ملاحظهٔ آن سرزمین قلعهٔ رهناس (49) را درانجا احداث
نموده خواص خان و هیبت خان نیازی را آنجا گذاشته طرف دهلی
مراجعت نمود - می‌خواست که به تسخیر و نسق آگره و توابع آن
پردازد درین ضمن خبر شنید که خضر خان منصوب کرده او که در بنگاله
گذاشته بود دختر پادشاه بنگاله را بعقد خود در آورده طریقهٔ سلوک
سلاطین اختیار نموده - دفع آن مادهٔ فساد را برارادهٔ دیگر مقدم داشته
بآن طرف شتافت - بعد استیصال خضر خان قاضی فضیلت (50)

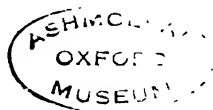
(49) این رهناس غیر اول است چه رهناس اول قریب سه‌سرام
بوده است و رهناس ثانی در پنجاب غربی دریای جیلم می‌باشد •
(50) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته نامش قاضی فضل‌نورشته
اما در طبقات اکبر شاهی نامش قاضی فضیلت نوشته •

نام را که در السنه بقاضی فصیحت زبان زد بود بجای خضر خان منصوب ساخته در سن نهصد و چهل و نه [۹۴۹] باگرو آمده از بندوق بخت آنجا فارغ شده سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر مالوه گردید و بگوالیار رسید - ابو القاسم قلعه دار منصوب کرد و جنده آشیانی و شجاع خان (51) امیر شیر شاه که بقصد تسخیر و محاصره گوالیار پیشتر رسیده بود آمده شیر شاه را دیدند - و بعد تصرف گوالیار چون بمرحد مالوه رسید ملو خان حاکم مالوه از راه اطاعت باستقبال آمده بعد تسخیر مالوه فراری گردید - و شیر شاه حاجی خان را در مالوه گذاشته خود متوجه قلعه رنتهنپور گشت - و ملو خان باز با لشکر بر سر حاجی خان آمده مالوه را به تصرف خود در آورد - و شیر شاه قلعه رنتهنپور را از منصوبان سلطان محمود بصلح گرفته خود را باگرو رسانید - بعد انقضای یک سال در آگره خبر رسید که پیرنمل نام راجپوت بدعوی ارث علم بغی در نواح قلعه رای سین برافراشته و دو هزار دختر نارسیده و رسیده هندو و مسلمان را رقص نموده داخل محل خود ساخته شیر شاه بقصد تنبیه او روانه گشته قلعه رای سین را محاصره نمود - هر چند خواست بران قلعه پورنمل دست نیافت - آخر چاره کار دران دید که بقول و عهد و آمان قلعه را ازو گرفته بفتوای فضلا بر سر پورنمل تاخت - باوجودیکه پورنمل نظر بر عهد و پیمان غافل بود

(51) در یک نسخه اصل و تاریخ فرشته شجاعت خان و در

باقی نسخ اصل و تاریخ داودی و طبقات اکبر شاهي شجاع خان

فرشته و هو الصمیم *



محمد همایون شیر شاه (۱۶۰۰) سنه ۹۵۰

با چهار هزار راجپوت و فیلیان بهستند جنگ شده اول زن و اطفال را کشته خیمه و خرگاه و همه مال و اقمشه را سوخته بهیئت مجموعی خود را بر سر شیر شاه زده چنان جنگ رستمانه نمود که خرمن عصر چندین هزار راجپوت و افغانان بباد فنا رفت - و مکرر کار بهزیمت شیر شاه انجامید و فیلهای کوه پیکر از پا در آمدند آخر کار طعمه شمشیر افغانان گردیدند *

بعده شیر شاه که باگرة آمده بقصد تسخیر مازوار روانه شد چون نزدیک راجه مالدیو راجه مازوار که پنجاه هزار سوار راجپوت داشت رسید تا یک ماه در سرحد اجمیر جنگ و مقابله روداد - بعده از طرفین آدم بسیار بکار آمدند و فتح آن دیار دشوار می نمود باتفاق زمینداران دیگر آن حدود که با راجه مالدیو که به غصب آن ملک را از جد و آبایی آنها متصرف گشته بود عداوت باطنی داشتند خطوط هندوی مشتمل بر اظهار ساخت و خصوصیت بنام امرای مالدیو نوشته چنان تمهید بکار بردند که خطها بدست راجه آمد و راجه از امرای خود بدگمان شده در فکر فرار افتاد - درین ضمن گویند نام امیر نامی راجه که یک خط بنام او نیز بود و محرک پیش بودن راجه بیش از همه او میگشت و این معنی زیاده ماده و سواس راجه می گردید از راه اظهار عقیدت و اثبات تمهید شیرخان باوجود فرار اختیار نمودن راجه مقابل افغانه آمده چنان جنگ بی سردار نمود که چندین هزار تن را بی سر و سردار ساخت - و در هزیمت دادن لشکر شیر شاه که مکرر پس پا شده باز مقابله نمودند هیچ نمانده بود که دران محل گرمی دار و

گیر و متفرق شدن لشکر جلال خان جلوانی که بشجاعت و جلالت شهرت داشت از راه دور رسیده جلو ریز خود را بر سر راجپوتان زده هزیمت داد و فتح نصیب شیر شاه گردید - چون در مازار سولای باجری دیگر جنس غله کم میشود شیر شاه بعد فتح مکرر می گفت که برای مشقت باجری ملک بدست آورده هندوستان را بباد داده بودیم - و راجه مازار را که غدر شیر خان و نمک حلای امرای خود یقین گردید انموس بسیار خورد - لما بتا بر تصرف ملک قادر نگردید *

شیر شاه بعد تعخیر مازار و نسق آن جا بقصد تصرف قلعه چنور لشکر کشی نمود آخر کار بمصالحه دارومدار کرده سکه و خطبه بنام خود قرار داده ملک برانای آنجا وا گذاشته بر سر قلعه کالنجر آمد - و راجه آنجا از شنیدن بدعهدی و غدر که با راجه پورنمل و دیگران از افغانان بعمل آمده بود محصور گردیده بجنگ پیش آمد و محاصره بامداد کشید - روزی که کار بمردم قلعه تنگ گردید و امید فتح بصبیح و شام انجامید و شیر شاه بر سر باروت خانه ایستاده تردد نموده حقهای آتش بار در اندرون قلعه می انداخت از اتفاقات و اثر قسم کلام ربانی که مکرر با جنّت آشیانی در میان داده مرتکب خلاف آن گردیده بود یک حقه بر دیوار قلعه خورده برگشته میان باروت خانه و دیگر حقها افتاد و در چشم برهم زدن شیر شاه از صدمه آتش با چند امیر نامی دیگر سوخته گردید - چون پاره از اثر حیات بی ثبات مانده بود هر نفسی که می گذشت از دم واپسین غنیمت دانسته خود را بموچال رسانده لشکر را ناکید

محمد همایون و شیر شاه (۱۰۲) سنه ۹۵۲

و ترغیب اخفای خبر خود و جهد در کار تسخیر می نمود - تا
آنکه آخر روز دوازدهم ربیع الاول سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲]
خبر فتح قلعه شنیده و دیعت حیات نمود * بیت *

برو از خانه گردون بدر و نان مطلب

کین سیه کاسه بآخر بکشد مهمان را

سوی ایام خروج و سلطنت ملک شرقی پنج سال سلطنت
هندوستان نمود - میان قوم خود در عقل و رای مائب و شجاعت
امتیاز تمام داشت - آثار خیر بسیار گذاشته - گویند مابین راه بنگاله و
تا اکبرآباد و ماندو و سنهت که مسافت بعید است برای مسافران
مسجد و چاه پخته ساخته و در مساجد موزن و جاروب کش بمدد
وظیفه مقرر نمود - و در سراها طعام پخته و خام برای مسافری و مترددین
مسلمین و هندو قرار داده جهت بخشن آن غلامان و نوکران نگاه
داشته بود - گویند آش پزان سراهایی هند که به بهتیاره و بهتیاری زبان
زد مردم هند گردیده اند از اولاد همانها مانده اند - و مقرر نمودن اسپان
سرکار در سراها برای زود رسیدن اخبار مختلفه روزگار بدر بار بطریق
دات از اختراع اوست - و مابین راهها اشجار میوه دار و درختان
سایه دار برای آرام مسافران نشانده شهرت نیکنامی خود داده بود
(ز آتش مبد) تاریخ وفات او یافته اند *

ذکر سلطنت اسلام شاه عرف سلیم شاه از سلسله شیر شاه

دروقتی که شیرشاه رخت هستی ازین سرای مالی بر بخت
عادل خان پسر گلان او که ولی عهد بود در حضور نبود - در قلعه
رنتهنبر قیام داشت - امیران از ملاحظه فساد اهل عناد جلال خان
را که نزدیک توابع پنه بود بیلغار طلب داشته بر تخت نشاندند -
و مخاطب باسلام شاه که از کثرت استعمال زبان افغانان بسلام
شاه معروف گردیده ساختند - و اسلام شاه بعادل خان برادر بزرگ
عریضه مشتمل بر تعزیت و اظهار عذر آنکه بسبب تجویز
امرا که شما دور دست بودید مرا طلبیده بر تخت نشاندند
نلچار قبول نمودم - خود را زود برسانید و مرا مطیع خود دانید -
فرستاد - و خود متوجه آگره گردید - و باز خطی به برادر گلان متضمن
بر انتظار مقدم شریف نوشت - عادل خان به قطب خان و عیسی
خان نیازی امرای حضور خطی نوشت که در آمدن من چه
مصلحت میدانند و به جلال خان نیز پیغام داد که اگر سه چهار امرای
معتبر آمده مرا تسلی داده ببرند باعث رفع وسواس خواهد گردید -
اسلام شاه چهار امیر حضور را نزد عادل خان روانه نمود - آنها نزد او رسیده
قرار و عهد نمودند که بعد ملاقات روز دویم رخصت او را با جاگیر هر
مکانی که خواهد بگیرند - بعد ملاقات که سر راه واقع شد جلال خان

محمد همایون و سلیم شاه (۱۰۴) سنه ۹۵۴

در اظهار تپاک اتحاد زیاد نسبت به برادر بزرگ با کلمات عذ خواهی غدر آمیز بمیان آورده تا آگره همراه بودن تکلیف نمود - و روز داخل شدن قلعه آگره هرچند تمهید آنچنان بود که زیاده از سه چهار نفر همراه برادر نگذارند اما امیران همراه او بزور بازو و پهلوی با جمع کثیر رفقت نمودند - اسلام شاه چون دید که تمهید پیش نرفت برای دفع ظن بچاپلوسی در آمده گفت بذابر ضرورت تا امروز افاغنه را باخود رام ساخته نگاهداشتم الحال تخت و لشکر را بتومی سپارم و دست او را گرفته بزور بر تخت نشاند - عادل خان که در اصل عیاش بی جوهر بود اراده رو بآه بازی برادر را دریافته قبول نکرده از تخت برخاست - و اسلام شاه را بر تخت نشاند اول خود سلام مبارک باد بجا آورد - و امرا از سرنو بفرموده عادل خان شروط ایثار و نثار سلطنت بعمل آوردند - درین حین عیسی خان و خواص خان باسلام شاه عرض نموده جایگزین بیانه برای عادل خان مقرر کرده رخصت او حاصل نمودند - و عیسی خان و خواص خان همراه او مقرر شدند - بعد دو ماه غازی نام را با زنجیر طلا برای مقید ساختن عادل خان تعیین کرد و خواص خان مطلع شده غازی را گرفته همان زنجیر در پایی او انداخته بحضور روانه نمود - بعده میان هردو برادر و امیران نزاع ظاهری و باطنی بطول انجامید و مکرر بمکاربه و صلح منجر گردید - و باوجود عادل خان شکست یافته طرف پتنه رفته چند گاه مفقود الاثر گشت - میان امرای همراه او که رفقت عادل خان میسر نیامد و اسلام شاه جنگ و نزاع باقی بود - اگرچه تحریر تفصیل آن بطول کلام منجر میگردد اما مجمل این ذکر آنکه چون

خواص خان با جمعی از امرا طرف پنجاب رفته علم بنی برانداخته بود سلیم شاه بدلهلی آمده قلعه تعمیر کرده محمد همایون پادشاه را از سرنو از گچ و سنگ ساخته متوجه لاهور گردید - خواص خان با اعظم همایون و لشکری که مضاعف فوج اسلام شاه بود آمده بمقابلہ پرداخت - آخر خواص خان جنگ نا نموده طرح داده هزیمت نمود - اما دیگر نیازیان بعد حرکت مذبح شکست یافته متفرق شدند - اعظم همایون ازان میان بشهرت صلح و ملازمت باده کس از لشکر خود جدا شده خود را بحلیم شاه رسانده قصد نمود که حربہ بر سلیم شاه انداخته کار او را بشارد - آخر کاری نخواست خود زخم برداشته بدر رفت - و سلیم شاه عقب نیازیان فوج تعیین نموده با گره مراجعت نمود - و از انجا بگوالیار آمد - و روزی عثمان نام بحضور سلیم شاه آمده شمشیری بر شجاع خان که امیر نامی بود بسبب عداوت قدیم انداخته بدر رفت - شجاع خان بشارد سلیم شاه دانسته از گوالیار برخاسته به مالوہ رفت - سلیم شاه تا ماند و تعاقب نمود و با شجاع خان و اعظم همایون و عیمی خان قریب بیست هزار سوار فراهم آورده بعد محاصره و محاربه نیازیان هزیمت یافتند - و مادر و عیال اعظم همایون اسیر گردیدند - و نیازیان طرف پنجاب آمده باز پناه به کهران بردند - سلیم شاه بآن طرف آمده دوسال با کهران و نیازیان مقابلہ داشت و نیازیان باز هزیمت یافته پناه بحاکم کشمیر بردند و اعظم همایون و سعید خان و شهباز خان بقتل رسیدند حاکم کشمیر سرهلی آنها را نزد سلیم شاه فرستاد و سلیم شاه مراجعت نمود - درین اوان میرزاکامران

محمد همایون و سلیم شاه (۱۰۶) سده ۹۴۰

که بعد از مراجعت جنت آشیانی از ایران تا کابل هزیمت یافته بود چنانچه انشاء الله العزیز باحاطه قلم خواهد درآمد پناه سلیم شاه آورد و سوای آبرو باختن و خفت فائده ندیده از انجا نیز فرار نمود - و سلیم شاه طرف دهلی روانه گردید - و خواص خان چون از طرف سلیم شاه که دران ایام بقتل و قید اکثر امرا میگوشتید متوهم بوده پناه بتاج خان حاکم سنبهل برد - و تاج خان سر او را بغدور بریده نزد سلیم شاه فرستاد و خواص خان را در دهلی آورده مدفون ساختند - و از اولیا محسوب مینمایند - و بعد قتل خواص خان دنبال بسیار در نشستگاه سلیم شاه برآمد و دیگر عارضات لدنی علاوه آن گردید تا ازین دار فنا رخت هستی بربست - نه سال سلطنت نمود - مابین دوسرا از سراهامی شیر شاه سرای دیگر ساخته بدستور پدر طعام پخته و خام مقرر نموده بود

* بیت *

درین زمانه بهار و خزان هم آغوش است

زمانه جام بدست و جنازه بردوش است

ذکر سلطنت مبارز خان که بعدال پادشاه عرف

عدلی شاه موصوم گردید

گرویند سلیم شاه از بی بی بانی (52) نام منکوحه پمیری داشت
فیروز خان نام - و مبارز خان نام که برادر زاده شیر شاه و برادر زن
سلیم شاه می شد صاحب داعیه بود سلیم شاه از وضع او واقف شده
اکثر در خلوت بزن خود می گفت که اگر پدر خود را دوست میداری
و حیات و سلطنت او را میخواهی رضا ده که برادر ترا از میان
بردارم و اگر محبت برادرت بر فرزندان غالب است اختیار داری - زن
برادر خود را از آن موی ظن بری دانسته راضی نمیگردید - بعد وفات
سلیم شاه امرا بموجب ولی عهد بودن فیروز خان را بر تخت نشاندند -
بعد دو روز مبارز خان با اخوان بقصد قتل فیروز خان بمحل درآمد
مادر فیروز خان اطلاع یافته نزد برادر آمده هر چند بالحاج و زاری
شفیع پسر گشته می گفت که مرا با پسر بگذار که بدیار دور دست
رویم و الا بفرما زنده مقید ساخته نگاه دارند و آن قدر گریه نمود که از
لشک او دامن مبارز خان تر گردید اما فائده نه بخشید • شعر *

(52) درین نام بسیار اختلاف است در تاریخ داودی ماهی
در تاریخ فرشته بابی در طبقات اکبر شاهی و منتخب التواریخ بانی
و در یک نسخه اصل مانعی و در دیگر بانی نوشته و الله اعلم به •

نفس در آینه آهنی کند تاثیر

سخن نمی شنوی ظالم این چه سنگ دلیست

مبارز خان سنگ دل آن طفل را بکشت و خود را بمحمد شاه عادل مخاطب ساخته بر تخت دهلی جلوس نمود - عوام الناس باثر آنکه عادل را بارتکاب آن خون بیگناه هیچ نسبت نبود به عدلی شاه زیان زد ساختند - و از آنکه بشهوت پرستی و عشرت رغبت تمام داشت و خود هم جوهر قابل سلطنت نداشت مردم ابدال بی استعداد را پیش آورد - هیمن (35) نام قوم بقال ساکن قصبه ریواری که شحنة بازار بود بمدد طالع و تقاضای گردون درون پرور وزیر صاحب مدار و مدار علیه مستقل عدلی گردید و خود باپری پیکران دل آرام بشرب مدام و شنیدن نغمه که همه خانه برانداز جان و ایمانند مشغول گشته چند گاه بتقلید صاحب همتان اوباش وضع گشته دیگر همت بیجا بجوش آورده زر وافر بمغنیان و مردم بی سروپا می بخشید و تیرهای پیکان را از یک توله طلا ساخته وقت سواری بخانهای مردم انداخته حکم نموده بود هر که آنها می آورد ثلثان قیمت آنها بدو میداد - و ظریفان خوش طبع هند باوجود انواع رعایت که در حق مسخره پیشگان بزه گوی می نمود عدلی را باند دهلی که بزبان هندی کور باشد نظر بر کارهای بی موقع او که کور باطنان مینمایند مبدل ساخته می گفتند - تا آنکه در نظر افغانان و همقرمان او را وقار و اعتبار و بردباری سلطنت نماند و در هر گوشه

و کنار بحرهای خفت آمیز زبان زد بی باکان گردید - و نسق و رونق پادشاهی نماید - و فتنه خوابیده از سر نو بیدار گشت - و امرا سر از طاعت او پیچیده بطبل مخالفت نواختن پرداختند *

روزی در قلعه گوالیار دیوان نموده بعد مدت برآمده نشسته تغییر و تبدیل جاگیرات و خدمات برهنمونی هیمن می نمود - درین وقت فرمود که قنوج را از شاه محمد خرملی (۵۴) تغییر نموده به سرمست خان سربنی که از افغانان سگ فروش مشهور شده بود بدهند سکندر خان بن شاه محمد که جوان شجاع و بی باک بود گفت کار ما بجائی رسید که جاگیر ما را بسربنیان سگ فروش بدهند چون گفت و گو بلند گردید پدر او که مرد هموار بیمار بود پسر را از تندی مانع آمد او در جواب پدر زبان طعن بیغیرتی که او را در زمان شیرشاه در قفس مقید کرده بودند دراز نموده سرمست خان که خود را در قوی هیکلی و پردلی از دلاوران روزگار محسوب مینمود محتانه و از روی غرور برخاسته بازوی سکندر خان را گرفته به نصیحت مشفقانه پدرانۀ پیش آمده میخواست که او را بگیرد سکندر خان پیش دستی نموده بکاری که در کمر داشت او را بیک زخم از پا در آورد و کار چند کس دیگر که در آن گرمی باعانت مقتول و منع او پرداختند نیز بساخت و طرف عدلی

(۵۴) در جمله نعم اصل خرملی نوشته اما در تاریخ داودی و خلاصه التواریخ هند و منتخب التواریخ بداونی و طبقات اکبر شاهي فرملی و در تاریخ فرشته قرملی نوشته *

محمد همایون و عدلی شاه (۱۱۰) سنه ۹۴۰

پرداخت عدلی برخاسته خود را بحرم سراساند بعده که سکندر خان چند امیر نامدار را از پا در آورد و غوغای عظیم برخاست از دست ابراهیم خان سور شوهر خواهر عدلی بمکان اصلی خود شتافت و شاه محمد خرملی را دولت خان لوهانی (۵۵) بکشت تاج خان کرانی که از امرای عمده بود ازین هنگامه بیدماغ گشته از همان مجالس برآمده نقاره زنان راه بنگاله و چنار اختیار نمود بارجود تعاقب نمودن عدلی مال و متاع و خزانه وافر با فیلان بسیار که در محلات خالصه و خاصه عدلی بود متصرف گردید - آخر همیون خود را بار رسانده مغلوب ساخت *

درین ضمن ابراهیم خان یزنه عادل خان نیز اراده بغی نمود و عدلی اطلاع یافته میخواست که کار او را بسازد زن او که خواهر عدلی باشد اطلاع یافته او را خبردار ساخت و ابراهیم خان علانیه طبل مخالفت زده لشکر فراهم آورده طرف پیانه که حکومت موروثی آنجا داشت رفته بتاخت و تاراج پرداخته همیون خان را که بجنگ او تعیین شده بود شکست داده برسردهلی آمده به تسخیر در آورد و سکه و خطبه بنام خود نموده متوجه تسخیر آگره گردیده اکثر بلاد آنطرف را بتصرف خود آورد - و عدلی که متوجه مقابله و دفع ابراهیم خان گردیده بود بعد نزدیک رسیدن ابراهیم خان بصلح و موافقت پیش آمده پیغم داد که اگر اعظم همایون و بهار خان سروانی و حسین خان جلوانی را با چند

(۵۵) در تاریخ فرشته لوحانی و در بعض نسخ لوحانی نوشته *

امیر فہمیدہ کار نزد من بفرستی بعضی کلمات بآنها گفتہ و شنیدہ
عہدہا از طرفین بمیان آرد و بوساطت آنها خود را بملازمت رسانندہ
بالمشاہتہ معذرت بخواد - عدلی بیخبر از بازی روزگا امیران نامی
مذکور را کہ ارکان سلطنت او بودند نزد او فرستاد ابراہیم خان کہ
نحبت بعدلی در وقار و سلوک و پرداخت حل امرا و رعایا نیکنم
ہود امرا را بزبان خوش وعدہای تلافی عہد عدلی از خود
ساخت و استقلال سلطنت بہم رساند و عدلی برناموافقت ایام
خود اطلاع یافتہ راہ چنار بطریق فرار اختیار نمود - و بہمان حدود اکتفا
کردہ فروکش ساخت - و ابراہیم خان خود را بہ سلطان ابراہیم
شہرت دادہ بہ نصق سلطنت پرداخت - احمد خان سورحاکم پنجاب
کہ خواہر دویم عدلی در خانہ او بود برین خبر اطلاع یافتہ خود را
از ہم زلف خود کم ندانستہ باتفاق ہیبت خان و تاتار خان و دیگر
امرا خود را سکندر شاہ ملقب ساختہ با دہ ہزار سوار از لہور متوجہ
آگرہ گردید - ابراہیم خان کہ کمال استقلال و تجمل بہم رسانندہ بود
با پنجہشت (۵۶) امیر و ہفتاد ہزار سوار و دہدبغ پادشاہی
مقابل او روان شد سکندر شاہ از راہ صلح پیغام نمود کہ سمت پنجاب
را با او گذاشتہ باقی دیار ہند خود داشتہ باشد سلطان ابراہیم از
غرور بصیاری سپاہ و امرا قبول ننمود و کار بمقابلہ و مقاتلہ انجامید -
سکندر شاہ علم و علامت ہمراہ خود با امیران دیگر کہ سردار فوج مقابل
ساختہ بود دادہ خود را با جمعی از جانبازان ہمراہ ہمراہ خود

بکناري کشيده چشم بر راه عطيه الهي بود - سلطان ابراهيم بعد محاربه بر لشکر سکندر شاه غالب آمده هزيمت داد و لشکر بر سر بهير و خيمه هزيمت يافتها رسیده بقاراج و غارت پرداختند - و سکندر شاه غافل از جای خود حرکت نموده از یک جانب بابراهيم خان در آمد و لشکر هزيمت خورده نيز خبر يافته خود را از طرف ديگر مخالف رسانده تا خبردار شدن ابراهيم خان ائانه سلطنت او را با سپاه او برهم زدند و مردم بحيار را بقتل آورده هزيمت دادند - ابراهيم خان طرف سنڀل گريخت و سلطان سکندر متوجه دهلي و آگره گرديد و با فتح و نصرت علم فرمان دهلي برافراشت *

دريں اوان خبر آمدن همایون پادشاه از طرف ايران و محاصره کابل و تنبيه برادران که بمدد خامه تيز رفتار به تعطيل آن خواهد پرداخت زبان زد خواص و عوام گرديد - و هر طرف فتنه تازه برپا شد و سلطان ابراهيم از هيمنون که درين وقت با لشکر فراوان متوجه دهلي از طرف عدلي گشته بود اول دفع سلطان ابراهيم را اهم دانسته محاربه نموده هزيمت يافته خود را به بيانه رساند - و هيمنون آمده سه ماه بيانه را محاصره نمود - درين ضمن محمد خان سور حاکم بنگاله را هوس دعوي ملک کيری بخاطر رسيد بر سر عدلي آمده به تسخير آن حدود پرداخت - و هيمنون از شنيدن آن ترک محاصره کرده خود را بجنگ محمد خان رساند - و سلطان ابراهيم تعاقب هيمنون نموده هزيمت يافت بعده بر سر راجه رامچند والی تهته رفته بعد جنگ گرفتار گردیده ببياديه عدم شتافت - باقي ذکر عدلي بتحرير خواهد در آورد *

ذکر سلطنت سکندر شاه سوز از سلسله شیر شاه

سکندر شاه سوز بغداد فتح و ظفر بکمال سرور لوازم سوز بجا آورد -
و امرای سوز همقوم را فراهم آورده گفت که بزرگان گفته اند
هولت از اتفاق خیزد و بی دولتی از نفاق - سلطان بهلول لودی
و شیر شاه با تفاق برادران سلطنت دهلی رسیدند • • • بنیت
سوزچگی را چو بود اتفاق • شیر زبان را بدر آوند پوست
سلطان ابراهیم لودی و عدلی بزخلاف رویه بزرگان بمکافات بد سلوکی
و نفاق و زبانی با برادران ملک و سلطنت را از دست دادند - الحال
من خود را قبل سلطنت ندانسته التماس دارم که هرگز شما
قبل این کار دانسته باشید اختیار نمایید - مرا رفیق اطاعت دانید -
والا درین وقت که همایون پادشاه با لشکر جرار خونخوار قزلباش
رسیده ملک از دست رفته خود را متصرف شده تا کابل از سرنو
به تسخیر در آورده - بعد فراغ استیصال برادران متوجه دهلی خواهد
گردید - سلطنت به نفاق ماده خرابی خاندان لودی و سوز خواهد
گشت - و بیض و بنیاد افغانه ازین دیار کنده خواهد شد - همه امر
با تفاق قهصبا بمیان آورده باظهار رضامندی و اطاعت عهد و پیمان
نموده سکندر شاه را که پسر عموی شیر شاه می شد بر تخت نشاند
لوازم تهنیت و نثار بجا آوردند - اما در همان هفته بر سر مقرر شدن

اتطاع و منصب و خطاب گفتگوی عتاب آمیز بمیان آمد - رویه عناد و نفاق منجر گردید - و خبر رسیدن محمد همایون پادشاه به معنائی ظفر و نصرت به پنجاب و گریختن تاتار خان از قلعه رهناس و حرکت نمودن همیون از طرف عدلی برای تسخیر دهلی چنانچه باحاطه بیان می آید زبان زد هر بنا و پیر گردید - و معا عرائض امرای پنجاب مشتمل بر رسیدن فوج مغل و مقصوف شدن تا سهرند و گریختن افغانان به پناه زمینداران لکھی جنگل رسید - و سکندر شاه با چهل هزار سوار تاتار خان را و هیبت خان را برای سد راه چفته خمرین نمود و بعده بمقابل شدن فوجها تاتار خان شکست فاحش یافته فیل و اسب و آبرو باخته تا دهلی بند نگردید - و سکندر شاه باوجود علم غلبه محمد همایون و نفاق قوم خود هشتاد هزار سوار را همراه گرفته با فیل و توپخانه بی شمار متوجه مغل گردید باقی احوال بر محل بذکر خواهد فر آمد *

ذکر متوجه شدن محمد همایون پادشاه بعد از
 هزیمت یافتن از افغانان از نفاق انگیزی
 برادران و رفقن طرف ایران نرزد بده دودمان
 مصطفوی شاه طهماسب (57) صفوی

چون جنت آشیانی محمد همایون پادشاه را از ناموافقت ایام و
 شومی نفاق برادران بد فرجام چشم زخمی عظیم در ایام تسلط
 شیر شاه چنانچه بزبان خامه داده رسید - با جمعیت معدود
 که همه جا شهر شاه تعاقب کنان می آمد متوجه پنجاب شده
 طرف کهکمرفته مادر محمد اکبر را که از خاندان احمد جام
 قدس سره بود بعقد در آورده عازم پنجاب گردید - بعد رسیدن لاهور
 بمصلحت نفاق آمیز میرزا کامران از راه سند و کهکمر متوجه
 ایران و سمت قندهار گشتند و قصد داشتند که چون میرزا عسکری
 که در قندهار است اگر برخلاف آنچه گذشته نفاق را بهمدمی
 میرزا کامران باتفاق مبدل سازد باز لشکر فراهم آورده فکراستیصل
 خصم بدسگال نموده آید - بعده که نزدیک قندهار شرف نزل

محمد همایون پادشاه (۱۱۶) سنه ۹۵۰ ثانیاً

فرمودند میرزا عسکری بشهرت استقبال و اعانت برآمده باشاره
میرزا کامران براراده شب خون و فکر فاسد کمر بست - حضرت
جنت آشینانی براراده برادران اطلاع یافته قصد ایران نموده با محدود
چند از امرای خانه زادان وفاکیش که بروایتی مجموع بهفتاد
نفر نبهید رسیدند و از عمدهای آنها که رهبر و بلایی این سفر خیر
اثر گردیدند بفرم خان بهادر ترکمان بود که از ایام عهد فردوس مکانی
محمد باهر پادشاه همراه نجم ثانی که دفعه ثانی چنانچه بگذارش
آمده از طرف شاه ایران منجمله کرمکیان برای دفع شر از بکیه
بدخصل همراه پدر رسیده در جنگ مغلوبه از بکان که قزلباس
هزیمت یافته بدشتی با سرداران کشته و زخمی شدند بفرم خان
نیز زخمی برداشته باز ازلان روز سایه وار قدم از رفقت دوستان
صاحبقران بر نه داشت - و چندی از خواص و شاگرد پیشه مرحله
پیمای سمت مقصود گردیدند و نو نهال سرو جویبار سلطنت پادشاه
زاده محمد اکبر در همان سال قدم از کتم عدم بعرضه وجود گذاشته بود
همراه بردن او متعذر دانسته با انکه و انکه در اردو گذاشته بحافظ
حقیقی سپرده والده محترمه اش را با چند دیگر از خدمه محل
همرا نگرفته اواخر سنه نهصد و پنجاه [۹۵۰] بامداد بدرقه فضل الهی
ره نور سبت ایران گشتند و برادران حق ناشناس صد مرحله از
سروت دور اطلاع یافته این معنی را نعمت غیر مترقبه و سر آمده
آرزوی خود دانسته بر اثاث البیت ریخته بقاراج بردند - پادشاه همراه
محمد اکبر را بقلعه قندهار رسانده باز نگاه داشتن آنجا مصلحت
ندانسته بقلعه کابل آوردند - و حضرتها جنت آشینانی بعد طی مراحل

بحرحد سیحمان که داخل گرم سیر خراسان است رسیده از آنجا
در قطعه نایقه محبت اثر باظهار کمال شوق و اشاره از احوال پرمال
و ازاده خود بخط خویش نوشته بدیم مصحوب قاصد و همراه بایرم
خان نزد شاه طهماس صفوی روانه ساختند - احمد سلطان شاملو
حاکم سیحمان خبر یافته بی آنکه حکم شاه باو برسد برادر خود
را با یازخانه و دیگر سرانجام شکل و فواکه آن فصل باستقبال
فرستاده خود نیز با تهیه ضیافت بخدمت محمد همایون پادشاه
شقامت - و شاه مهمان نواز بعد از رسیدن بایرم خان و بمطالعه در
آوردن خط آب دیده گشته بمهمان داری بایرم خان پرداخته باظهار
شوق تمام بدین مضمون جواب نامه نوشت *

همای اوج سعادت بدام ما افتد • اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
و اظهار شوق زیاده نوشته از حضور امراي قاعده دان برای مهمان
داری تعیین نموده فرمود که در هر منزلی سر راه از ماکولات و فواکه
و ملبوسات و اهل نغمه و اسباب عیش و آنچه ما یحتاج بزم
سلطین میباشد با اسبان عراقی و جواهر سرانجام ضیافت و پیشکش
موجود نمایند - حتی که سولی نغمه سرایان خوش آواز از امرود و انانیه
ایران سازنده و مغنیان هند باهتمام تمام در هر منزلی حاضر و
مهیلا و تیار نمودند - چون بهرات رسیدند سلطان محمد میرزا پسر گلان
شاه طهماس با شرف الدین اتالیق و دیگر امرا باستقبال رسیده در
لوازم تعظیم و تکریم و سرانجام لازم و ملزوم سلطنت کمی نه نمود -
و جنت آشیانی سیر باغات و تفرج آب و هوای آن دیار که بر
طبع اشرف بسیار موافق آمده نموده در سنه نهصد و پنجاه و یک

[۹۵۱] با شاه ملاقات فرمودند و بکمال گرمی و تپاک ظاهری و باطنی فراخور حال مهمان شرائط میزبانی بعمل آمد - گویند در مدت ملاقات از ملاحظه اثر انفعال از احوال افغانان بد مآل حرفی بزبان شاه نگذشت هرگاه خود جنت آشیانی ذکر سرگذشت بمیان می آوردند شاه باتواع تسلی پیش آمده نمیکند اشعه که از آن ذکر کلام و کلمه ملال اثر بر زبان جاری گردد - مگر روزی شاه بتقریب استفسار سبب برهمزدگی ملک نمود - جنت آشیانی در جواب گفتند که نفاق برادران علاوه همه سرگردانی و قوت دشمن گردید - در انوقت بهرام میرزا برادر شاه بدستور بزرگان ایران که برادر خورد و پسر خدمت والدین و مهمان سعادت دو جهان میداند طشت و آفتابه گرفته خدمت مینمود - بعد فراغ برخلاف دستور هند دست بسته می ایستاد - شاه اشاره به بهرام میرزا نموده گفت که طریقه و آداب سلوک با برادران و فرزندان نه چنانست که شما می نمایند - جنت آشیانی تصدیق قول شاه نمودند - این معنی بخاطر بهرام میرزا پاره گرانی نمود و در وقت مصلحت سرانجام مدد کلمه و کلام حرف بی مددی باظهار مخالفت مذهب نصیبت بجنت آشیانی بزبان می آورد - نزدیک بود که ماده انحراف مزاج شاه گردد اما جنت آشیانی طریقه ملائمت و فروتنی با همه اعیان شاه از دست نمیداد - و سلطان بیگم خواهر شاه و قاضی جهان و حکیم نور الدین در تسلی و تقدیم خیر خواهی جنت آشیانی و رفع وسوسه بغایت میکوشیدند و روزی در خلوت بتقریب اظهار قوت محبت اهل بیت نسبت به همه خاندان امیر تیمور صاحبقران

غازي ابن رباعي طبع زاد همایون پادشاه را نزد شاه خواندند • بیت •

مائیم ز جان بنده اولاد علي

همتیم همیشه شاد با یاد علي

چون سرولايت ز علي ظاهر شد

کردیم همیشه ورد خود ناد علي

و نیز تقریبا مذکور نمودند که ابتداء بظاهر علت فائى ماده عناد بعضی امرای چفته و نفاق برادران خصوصا میرزا کامران همین بود که پادشاه اختیار سلطنت باهل ایران داده در اظهار محبت اهل بیعت افراط می نمودند - و باعث تقویت مذهب تشیع میگرددند - و بعد از تقدیم ضیافت در خور حالت سلاطین و شاهان که در اکبر نامه بشرح و بحظ مذکور است شاهزاده محمد مراد را باتلبگی بدافع خان قاچار و سرداران نامدار دیگر و ده هزار سوار قزلباش سواي کومکي خراسان و محرا فشیخان که موافق رویه ایران چون خدمتکر و عهده دار مغال آنجا را پیاده طی نمی توانند نمود همراه اکثر سوار فرا خور حالت عرضه پیاده سوار می باشد - قریب به سی هزار سوار جمعیت فراهم آورده - بود و دیگر سرانجامی که لازم سفر در خور حالت و شان هر دو طرف بود موجود نموده خود مشابعت بجا آورده مرخص ساختند - جنت آشیتانی وقت رخصت قرار چنان دادند که بعد فتح قندهار را بشاهزاده محمد مراد تواضع نمایند - و از راه تبریز و مشهد مقدس شده زیارت مزار شاه صفی نموده و سعادت طواف روضه امام علي مرسى رضا علیه السلام و دیگر اولاد امجاد نبوی حاصل کرده

محمد همایون بادشاه (۱۲۰) سنه ۹۵۳ ثانیاً

با کونجه و دبدبه بتوانع گرم سیر رسیده قلاع آنجا را بتصرف آوردند و قندهار را بعد محاصره شش ماه که میرزا عسکری آنجا بود اوائل ماه رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو [۹۵۲] فتح نموده موافق قرار داد بمردم شاهزاده محمد مراد سپردند - بعد از روانه شدن از آنجا خبر واقعه شاهزاده محمد مراد که دوساله بود انتشار یافت - بعضی مردم فتنه جو مصلحت چنان دادند که تا فتح کابل مال و عیال ما در قندهار باشد و سردار و قلعه دار قزلباش باظهار آنکه مالحل که قلعه حواله ما شده بدون حکم شاه احدی را در قلعه جا بنمیدهم راضی بنگاه داشتن اطفال و انقل همراهان رکاب نشدند - و این معنی بر مزاج اشرف و امیران همراه گرانی نموه - و بیرم خان و دیگر امرای رکاب با هم مصلحت نموده چنان قرار دادند که بهر وجهی که دانند قلعه را باز بتصرف خود در آرند - آخر کار قرار مصلحت بران یافت که جمعی از مردم هند و مغلیه همراه شتران کاه و هیمة داخل قلعه شدند - و پشتارهایی گاه بر سر گرفته چند روز آمده و شد نمودند - بعده روزی اسلحه در میان پشتارها پنهان ساخته داخل قلعه شدند - غافل دست باسلحه برده دروازه بانان را بقتل آورده دروازه بر روی لشکر که نزدیک قلعه بود را نمودند - قلعه دار هم اندین تمهید جان بازان خبردار گشته مزونه در جنگ ندیده از قلعه برآمده راه هراق پیدش گرفت - و چنت آشیانی قندهار را به بیوم خان سپرده متوجه کابل شدند بعد نزول ربابات خوالی قلعه میرزا کامران جان بعلامت بردن غنیمت دانسته بغزنین گریخت و میرزا هندی که بسعادت قدمبوس رسیده بود بتغافل او مانور گردید -

سنه ۹۵۳ ثانیاً (۱۲۱) محمد همایون بادشا

جنت آشیانی در سنه نهصد و پنجاه و سه [۹۵۳] (۵۸) بفتح و
فیروزیه داخل قلعه کابل گشته بعد حصول نعمت دیدار شاهزاده محمد
اکبر و تقدیم شکر الهی بند و بعت قلعه نموده محمد علی خان (۵۹)
را در خدمت شاهزاده گذاشته در همان سال بقصد تسخیر بدخشان
و دیگر بلاد موروثی در آمدند - میرزا کامران که اهل پناه باغنانان
برده به بی آبرویی از آنجا برگشته به بهکر نزد شاه حسین بنی عم
رفته بود - از شنیدن متوجه شدن جنت آشیانی طرف بدخشان
باز لشکر فراهم آورده بطریق یلغار آخر شب های تار خود را بهایی
حصار کابل رسانده انتظار صبح می کشید وقت را نمودن دروازه
قابلی فرصت یافته داخل قلعه گردید و چند امیران جنت
آشیانی را بقتل رساند و باردیگر جنت آشیانی تشریف آورده در
محاصره چند روز قلعه را از تصرف او برآوردند همین دستور سه دفعه دیگر
بدستیاری و مدد میرزا عسکری و دیگر میرزایان در غیبت جنت
آشیانی به تسخیر کابل پرداخته فرار می نمود باوجود مکرر از راه صلح
و ندامت مطیع گشته بعد عفو جرائم جاگیر و آبرو یافته باز بتمرد پیش
آمده فرار نموده بتاراج زمینداران رفته ریش تراشیده گریخته بود آخر
کار گرفتار گردیده محکوم گردید و در سنه نهصد و شصت [۹۶۰] رخصت

(۵۸) در تاریخ فرشته نوشته که قلعه کابل دهم رمضان المبارک

سنه ۹۵۲ فتح شده و ماده تاریخ درین مصرعه آورده • ع •

بی جنگ گرفت ملک کابل ازوی

(۵۹) در تاریخ فرشته محمد علی طغانی نوشته •

کعبه خواست - میرزا هندال که بتعاقب میرزا کامران مامور گشته باز برگشته بر حضرت شبخون زده بود مقید [مقتول] گردید - و میرزا مسکری قبل از محکول گردیدن میرزا کامران برخست جنت آشیانی روانه بیت الله گردیده مابین راه شام و مدینه فوت گشت - و میرزا کامران نیز بعد از طواف بدو پیوست - و از میرزا کامران ابوالقاسم نام پسر و سه دختر ماندند که ازان یکی را به فخرالدین مشهدی و دو دختر دیگر را به بنی اعمام خود دادند - و از میرزا عسکری دختری مانده بود که بعقد سید یوسف مشهدی در آمد *

حاصل کلام بعد از دفع برادران و بند و بست ملک موروثی سمت کابل اگرچه متواتر خبر فوت سلیم شاه و اختلاف سلطنت میان افغانه و برهم خوردن نسق هندوستان و تسلط عیمون بر همه افغانه رسید اما جنت آشیانی دو دفعه طرف بلخ و سیستان و کشمیر تشریف فرموده جنگهای رستمانه که مکرر بدست مبارک شمشیر بر مخالفان زدند نمودند و خود زخم برداشته باز طرف کابل توجه نمودند - و بسبب نمایی حاسدان نسبت به بیرم خان بطریق دریافتن اصدق مقال غمازان طرف قندهار تشریف برده او را ازین تهمت بری یافته بموجب درخواست بیرم خان را در رکاب آوردند *

چون بتفصیل آن پرداختن از سر رشته اختصار باز می ماند بر سرمد عالی اصل می پردازد - که در سنه نهصد و شصت و دو [۹۹۲] شاهزاده محمد حکیم میرزا را با منعم خان در کابل گذاشته متوجه تسخیر دهلی گردیدند - چون نزدیک پنجاب رسیدند از پانزده هزار سوار زیاده در رکاب همایون نبود - باوجودیکه خبر سکندر شاه و خبر

روانه شدن هیمون صاحب مدار عدلی با لک سوار و در هزار فیل می رسید اهلا اندیشه از بسیاری لشکر خصم بخاطر راه نداده مایین راه ملتان و پنجاب قلعه رهناس بنا کرده شیر شاه را با دیپال پرور و دیگر بلاد که امرای افغانان با لشکر زیاد سد راه گردیده بودند مفتوح ساخته افغانان بسیار را بقتل آوردند - و لاهور که نزول رایات ظفر آیات گردید خبر رسید که تاتار خان و هیبت خان با سی و چهل هزار سوار تعیین کرده سکندر شاه باستقبال می آیند - بحسب التماس بیرم خان خود در لاهور توقف فرموده دفع آنها را به بیرم خان فرمودند - و بیرم خان نزدیک باب بجواره (60) بان تیره بختان که از شجاعان نامی بودند مقابل شده باوجود کمال قلت لشکر چنان تدبیر و شجاعت را کار فرمود که از اقبال و طالع همایون بمحض شب خون زدن که دیگر امیران را خبر نه نموده با نوکران خود بر سر آن جماعه تاخته تردهای نمایان بر روی کار آورد هزیمت فاحش در لشکرافاغنه افتاد و فیل و اسب و اسباب بسیار بدست چغنه آمد - بعد فتح و نصرت مراجعت نموده بخطاب خان خانان یار وفادار سرفرازی یامت - باز خبر رسیدن سکندر شاه با هشتاد هزار سوار و فیلان بیشمار انتشار گرفت حضرت جنت آشیانی خود بدولت از لاهور برآمده شاهزاده اکبر را که دوازده سال از عمر آن نونهال گلشن عز و اقبال نشو و نما پذیرفته با تالیقی و هراولی بیرم خان بمقابل سکندر شاه که به سهرند رسیده سد سکندر گردیده بود تعیین

محمد همایون و سکندر شاه (۱۲۴) سنه ۹۴۳

فرمودند - بعد مقابله و مقاتله که از امرای نبرد آزمای چغته جانفشانیها
بظهور آمد و چندین هزار سربى سرگردیدند نسیم فتح و فیروزی بر لشکر
جنت آشیانی وزید و افغان بیدمار گرفتار پنجه اجل گردیدند - و
سکندر شاه هزیمت یافته با بقیه السیف بکوهستان سواک گریخت
و همیون از شنیدن آواز فتح چغته عنان عزیمت طرف شرفی
تافت - و بیرم خان تاریخ این فتح را (شمشیر همایون) یانت - و
جنت آشیانی شاهزاده محمد اکبر را باتالیقی خان خانان یار وفادار
برای تعاقب سکندر بد اختر و دیگر افغانان طرف لکهی جنگل
تعیین فرموده خود بهمرکابی فتح و نصرت متوجه دهلی گردیدند -
و در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و شصت و سه [۹۴۳] (61)
داخل دهلی گردیده به نسق ملک برهم خورده پرداختند - و
ابوالمعالی را حکومت پنجاب و سکندر خان [اوزبک] را ایالت
آگره عنایت فرموده روانه ساختند - و علی قلی را برای بند و بست
سنبل و میرته مقرر فرمودند - و به تردی بیگ خان خلعت
حکومت دهلی مرحمت فرموده می خواستند که خود بدولت
متوجه آگره شوند - از بد مددی فلک ناپایدار بتاریخ پنجم ربیع الاول
سنه مذکور (62) از بالای بام کبوترخانه که وقت فرود آمدن متوجه
شنیدن اذان گردیده بودند پا بدر رفت و از بالای زینهای بلند
افتادند و یازدهم ماه مزبور وقت غروب آفتاب جهانداب آفتاب

(61) الصحیم شصت و دو *

(62) سنه نهصد و شصت و سه *

عمرش بمغرب زوال فرو رفت و طائر همایون بل روحش از قفس تن باشیانه جنت پرواز نموده بمکان اصل پیوست و تاریخ وفاتش (همایون پادشاه از بام افتاد) یافتند - در دهلي مدفون نمودند *

گویند بمرتبه صلاح و تقدیم اوامرو مناهي الهي مي پرداخت که بی وضو نام خدای عزوجل بر زبان جاری نمی ساخت - و در صوم و صلوة و فرض و سنن و تلاوت قرآن تقید تمام داشت - با علما و شعرا صحبت داشتن و مباحثه نمودن دوست داشته فراخور حال هر يك رعایت می نمودند - و طبع موزون داشت که در ایامی که بیرم خان را در قلعه قندهار نگاه داشته کابل را مکرر گرفته و استیصال برادران بدمال کوشیده چند بیته که از راه توجه باطنی به بیرم خان نوشت بطریق یادگار آن پادشاه عالی تبار بزبان قلم میدهد * بیت *

بار فتحی ز غیب روی نمود * که دل دوستان ازان بکشد
شکر لله که باز شادانیم * بر رخ یار و دوست خندانیم
دوستان را بکام دل دیدیم * میوه باغ فتح را چیدیم
روز نوروز بیرم است امروز * دل احباب بیغم است امروز
شاد بادا همیشه خاطر یار * غم نگردد بگرد یار و دیار
همه اسباب عیش آماده است * دل بفکر وصال افتاده است
گوش خرم شود ز گفتارت * دیده روشن شود ز دیدارت
در حریم حضور شاد بهم * به نشینیم خرم و بیغم
بعد ازین فکر کار هند کنیم * عزم تسخیر ملک سند کنیم
در تاریخ فرشته مذکور است که هر چند بر عالمیان ظاهر است که
حضرت جنت آشیانی بر رویه مذهب برحق امام اعظم رحمه الله

قائم بود اما از آنکه میرزا کامران با جنت آشیانی نزاع ملکی داشت و حضرت را میل محبت اهل بیت رسول الله نسبت جد و آبی بزرگوار خصوص امیر تیمور صاحبقران موافق عقیدت مشایخ سلف و اعلان حق بافراط بود و میرزا کامران طرف داری اعتقاد بعضی متکلمین متاخرین متعصب می نمود و خلاف مرضی حضرت بظهور می آمد برفاقت بیرم خان کلمات مطایبه آمیز در مقابل مکالمه میرزا کامران گفته می شد چنانچه در ایام اواخر شورش شیر شاه که جنت آشیانی به پنجاب تشریف آورده بودند وقت سواری همراه میرزا کامران بر قبرستانی عبور افتاد سگی را دیدند که بر سر قبر بول می نمود میرزا کامران را نظر بران سگ افتاد متوجه طرف جنت آشیانی شده گفت که ظاهر این سمت که قبر رافضی بود حضرت در جواب تبسم کنان فرمودند که آری آن سگ سنی است - و سوای آن اختیار زمام سلطنت بیشتر به بیرم خان و دیگر مردم ایران که همیشه در ایام سلف پادشاهان هند و دکن دخیل امور سلطنت بوده اند داده بودند - و نسبت خاندان این دودمان عالی نسب با سادات مشهد مقدس و دیگر مردم آن مرز و بوم می رسید این معنی نیز بر اکثر چغته و میرزا کامران گوارا نمی گردید حضرت را بطرف داری امامیه نسبت می دادند - و مجموعه ایام سلطنت بیست و پنج سال و عمر شریفش پنجاه و یک سال بود •

• بیت •

بدنیا دل نه بندد هر که مرد است • که دنیا سر بسر اندوه و درد است

ذکر سلطنت محمد اکبر بادشاه که بهشت واسطه

بامیر تیمور انار الله برهانه می رسد

از چمن اخبار سلاطین گیتی ستان چنان نسیم روایت
وزیده که جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی که در ایام
هزیمت جنت آشیانی در حصار امرکوت توابع تهته از بطن
ملکه نسران حمیده بانوی بیگم مخاطب بمریم مکانی که نسبت
شریف قدسیه آن بجناب ولایت مآب شیخ احمد جام ملقب
به ژنده پیل میروند شب یکشنبه پنجم رجب سنه نهصد و چهل
و نه [۹۴۹] بعرضه وجود آمده و تاریخ ولادت آن گوهر درج
صاحبقرانی که ندرت تمام دارد چنین یافته اند * بیت *

لله الحمد که آمد بوجود * آنکه از کون و مکان منتخب است
پادشاهی که ز شاهان جهان * اکبرش نام و جلالش لقب است
شب و روز و مه و سال میلاد * شب یکشنبه پنجم رجب است
بعد از رسیدن خبر رحلت حضرت جنت آشیانی ازین تنگنا
و سرای فانی بروضه جاودانی روز جمعه دوم ربیع الثانی سنه
نهصد و شصت و سه هجری [۹۴۳] که از عمر شریف آن پادشاه
اسکندر جاه سیزده سال و نه ماه شمسی و چهارده سال و چند ماه
قمری در گلشن همیشه بهار امید سلطنت نشو و نما یافته بود
در قصبه کلانور تعلق صوبه لاهور در طالع جوزا که بنظر سعد

صاحب طالع و دیگر نظرات سعد سعدین و نیرین از خانه دهم ریاست و یازدهم زینت افزای وقت بودند سریر آرای هندگردیدند و مذابر عرش پایه مساجد از اسم نامی شریف سرفخر بر اوج برین رسانیدند

* بیت *

خطیب چرخ را گرتا بخواند خطبه بر منبر

بنام خسرو غازي جلال الدین شه اکبر

و امرای ذوالاقتدار آداب تهنیت و ایثار بجا آورده بعنایات اضافهای نمایان و خطاب مفتخر و معزز گردیدند - اگر خواهد سوانم پنجاه و یک سال آن پادشاه سکندر اقبال مفصل بزبان خامه دهد در جلد کامل علیحدّه نگنجد هر که خواهد بر احوال آن خسرو گیتی ستان اطلاع واقعی یابد رجوع بابکر نامه و تاریخ بداونی عبدالقادر نماید - اما از واقعات عمده ملکی و مالی فقره چند بطریق انتخاب از تاریخ فرشته و تواریخ معتبر دیگر بتحریر می آرد - خان خانان بیرم خان که حقوق خدمت سه واسطه آن دودمان خصوص رفاهت سفر ایران و مقابله و مقاتله در حربهای صعب بر حضرت جنت آشیانی ثابت گشته بود بموجب وصیت والد بزرگوار منصب و کالت ضمیمه اتالیقی و سپه سالاری عطا فرموده خطاب خان بابا را بر القاب و عنایات دیگر افزودند و فرمودند که اختیار سلطنت و بندوبست عزل و نصب حکومت و ایالت و امارت بلاد و کشتن و بکشتن و بخشیدن خیر خواهان و بدخواهان این دولت ابد پیوند بعهده خود شناخته از احدی وسواس در دل خود راه ندهند - خان خانان در ابتدای سلطنت فرامین انتظام و نسق سلطنت بدلهی و اگر و هم جا

فرستاده دران برلای منع بعضی محصولات نامشروع که در ایام سابق میگردند درج نمود - چون هنوز سلطنت جنت آشیانی که از سرنو بتصرف ملازمان چخته در آمد مزاج نگرفته بود و مردم هنگامه طلب و زمینداران افساد پیشه گفت و گو داشتند که ازین سرای بی ثبات بعالم بقا شتافتند - افغانان خاندان لوفی و سور و نیازی که میان هم مخالفت داشتند و از هر گوشه و کنار اطراف شرقی طبل سرکشی بلند آوازه ساخته علم سلطنت برافراخته خود را فرمان فرمای مستقل می دانستند - و سواي صوبه پنجاب منصوبان جنت آشیانی استقلال بهم نرسانده بودند از هر طرف هنگامه فوج کشی و شورش و حرکت افواج انتشار یافت - ابو المعالی که از سادات مشهور ترمذ و از مقربان چخته بود از مشاهده اختلال انتقال سلطنت بفکر فاسد افتاد - خان خانان براراده او اطلاع یافته او را مقید ساخته حواله کوتوال نمود - ابو المعالی قلمرو یافته گریخت - کوتوال از ملاحظه باز پرس آن خود را هلاک ساخت *

و قبل ازانکه از استیصال سکندر شاه خاطر جمعی حاصل شود خبر رسید که هیمن بقال وزیر و صاحب مدار عدلی شاه باگرة رسیده آگرة را بی محاصره و جنگ متصرف گردید - و سکندر خان حاکم آگرة از خبر آمد آمد هیمن تاب مقاومت نیاورده از قلعه برآمد و بعده که فوج هیمن تعاقب نمود برگشته بمقابله و مقاتله پرداخت و قریب دو سه هزار کس از جمله فوج و بهیر و دیگر همراهان بقتل رسیدند و زخمی گشتند و در دریا وقت فرار غرق شدند - سکندر خان با معدود چند خود را بدھلی رساند

و تردی بیگ خان حاکم دهلی نیز از شنیدن خبر هیمنون بفکر گرد آوردی کومکي که در اطراف بودند نپرداخت و در قلعه دهلی هم اگر محصور گردیده در پناه شهر پناه رعایا را بمدافعه آسیب خصم مامور می نمود و بحضور عرضه داشت ارسال میداشت تا رسیدن جواب با کومک استقامت می توانست ورزید - اضطراب نموده بمقابله هیمنون برآمده جنگ بی صوفه نمود - و باندک زد و خوردی که بمیان آمد - هزیمت یافته راه اردوی معلی پیش گرفت - و هیمنون دهلی را بتصرف در آورده در قلعه و اطراف حکام و عمال تعیین نمود - و روزی که باگروه رسید پنجاه هزار سوار با او بودند - بعد تسخیر دهلی قریب لک سوار فراهم آمدند و بقصد مقابله محمد اکبر بادشاه که بعد ازین بعرش آشیانی بذکر خواهد در آمد روانه سمت پنجاب گردید - و در همان حالت که خبر هیمنون در لشکر عرش آشیانی انتشار یافت معا خبر رسید که خان زمان حاکم میرتپه که از امرای عمده و متوسلان خان خانان بابا بود از شنیدن هزیمت حکام هر دو پای تخت و تسلط هیمنون تاب استقامت نیاورده روانه حضور گردید - باوجود پیهم رسیدن اخبار موحش اول به تنبیه افواج سکندر شاه که اطراف پنجاب سر بفساد برداشته بودند پرداخته خواستند باستیصال راجه رامچند نگر کورت که از سرکشان مشهور آن صوبه بود متوجه شوند - راجه مذکور نظر بر بهبود کار و عاقبت بینی خود و ملک و رعایای خویش نموده رجوع بخان خانان آورده بحضور رسیده ملازمت نمود - و بعدایات همان ملک و قلعه موروثی خود و دیگر نوازشات سر بلند می یافت *

درین ضمن از نوشتجات کابل بوضوح پیوست که میرزا سلیمان بنی عم عرش آشیانی از بدخشان با لشکر گران برای تسخیر کابل رسیده بود منعم خان حاکم کابل بعد از امتداد محاصره که مکرر از قلعه کابل برآمده دست برد نمایان برفوج خصم نموده تسلط خود ظاهر ساخت - آخر کار نظر بر تقاضای وقت بلطائف الحیل با میرزا سلیمان پیش آمده اورا راضی بدین ساخت که سکه و خطبه بنام او باشد و او به بدخشان مراجعت نماید - عرش آشیانی باوجود هنوز بعن حد بلوغ نرسیده بود ازین هجوم آلم اخبار ناخوش فزاید بمخاطر نیاورده بعیر و شکار و پیکار خصم مشغول بودند - و باز روزی از سرنو خان خانان را در خلوت طلبیده فرمودند که ما شما را بجای عموی مهربان میدانیم - و در سلطنت اختیار اختیار شماست - و قسم بروج پدر بزرگوار و سز مبارک خود داده فرمودند که در همه امور جزئی و کلی متضمن بر صلاح دولت و سلطنت در بخشیدن زر و ملک و اجرای سیاست محتاج به پرسیدن ما و اذن حاصل نمودن نگشته در اجرای کار ملکی و مالی بکوشید - و در همان اوان که امرا سر رشته کار از دست داده از ملاحظه وضع روزگار و پیهم رسیدن اخبار کدورت افزا بفکرهای دور از اندازه کار افتاده بودند و صلاح کار و مصلحت نیک درین می دانستند که بدستور عرش [فرروس] مکنی طرف کابل رفته بعد مزاج گرفتن سلطنت و فراهم آوردن لشکر متوجه تسخیر هند باید گردید و خان خانان بدین مصلحت تن نمیداد - درین حال تردید بیگ که از دهلی هزیمت یافته باعث استقلال هیمن گشته روانه حضور

گشته بود روزی که پادشاه بشکار رفته بودند بخدمت خان خانان رسید - خان خانان بحضور خود راه نداده بی آنکه بپادشاه اطلاع دهد و استمزاج حاصل نماید فرمود تردی بیگ را گردن زنید • نظم •
کمی را که دیدی تو در جنگ پشت

بکش گر عدو در مصافش نکشت

و این معنی باعث کمال نسق و توهّم خاطر چفته و دیگر امرای هند و عجم گردید - اگرچه بعد مراجعت پادشاه خان خانان عذر خواهه این جرأت گشته التماس نمود که نظر بر حلم و خداترسی آن حضرت که اغلب چنین تقصیر عمد او خواهند بخشید درین آشوب که کار سلطنت به سیاست رزق میگیرد صلاح دولت درین دانستم که او را بهرزا رسانم - عرش آشیانی خان خانان را در بغل شفقت گرفته آفرین گفته و تحسین نموده فرمودند که مکرر گفته ایم اختیار اختیار شمایست - از هیچ طرف و هیچ ممراندیشه در دل راه ندهید و گفته و اظهار حاسدان صاحب غرض را بخاطر نیارید و این مصراع خواندند • ع •
دوست کو دوست شود هر دو جهان دشمن گیر

اما ازین جرأت خان خانان بر دیگر امرا و مقربان پادشاهی خصوص ماہم آغا که اتکه و مرضعه (؟) پادشاه بود گوارا نه نمود و تخم حسد این در مزرعه دل پر نفاق کاشفند - بعده خضر خواجه را که از اولاد سلاطین کاشغر بود حاکم پنجاب نموده متوجه بمقابله هیمون گشتند و بعد رسیدن سرهند خان زمان را که بخطاب امیر الامرا سرافرازی یافته بود با فوج خان خانان و دیگر امرا هراول نموده پیشتر رخصت فرمودند - و هیمون که بعد تمخیر دهلی و هزیمت دادن منصوران

جنت آشیانی با جمعیت لک سوار و هزار و پانصد فیل باستقبال
 عازم پنجاب بود از شنیدن توجه پادشاه سمت دهلی چند سردار
 نامی کارزار دیده رزم آزمای را با بیست هزار سوار بطریق هراول
 مقابل فوج پادشاه گیتی ستان مرخص ساخت - هردو فوج نزدیک
 پانی پت مقابل بهم رسیدند و جنگ عظیم در پیوست - بعد
 کوشش و کشش طرفین فتح نصیب خان زمان گردید - و فوج
 افغانان هزیمت یافته بغارت رفتند - و فیل و اسب بیشمار بدست
 مغول افتاد همین که خبر بهیمون رسید هراس تمام در دل او و فوج
 او راه یافت و به آراستگی تمام که قریب پانصد فیل محنت جنگی
 انتخابی را پیش رو داده با توپخانه جهان آشوب که عقب آن هر
 طرف که نظر کار میکرد جوق بر جوق فوج مسلح زره پوش درش
 بدش زینت افزای فوج بودند ترتیب لشکر نموده متوجه مقابله
 خان خانان که هراول لشکر عرش آشیانی بود گردید - و ازان طرف
 بهادران ایران و توران و نام آوران با حربهای جان ستان بیمین و
 یسار و یلتمش و قتل جابجا مقرر گشته از روی صدق و صفا نقد هلی
 جان را برای نثار راه ولی نعمت بر کف اخلاص گذاشته تکبیر گویان
 از هر طرف حمله آور گردیدند - و مبارزان صف ربا و دلوران نبود آرما
 اسبان بجولان در آوردند و افغانان جلالت نشان نیز خود نمائیهای
 مرد ربا بروی کار آوردند و نائره قتال و جدال اشتعال گرفت • نظم •
 ز غریب زنده پیلان محنت • گره در گلوئی هژبران شکست
 در آمد بغریب آواز کوس • فلک بر دهان دهل داد بوش
 بعد کوشش بسیار و کشش بهشمار که کار به هزیمت لشکر چفته

رسیده بود و هیمن با جمعی از بهادران همدم و دلاوران همقدم از
فوج خود برآمده خواست یکم تاز تا قلب گاه فوج منصور بتازد - و
علم شهرت این فتح برافرازد - و غلغلۀ عظیم در فوج مغلان برخاست -
خان خانان مقابل حملۀ او تاخت - و زد و خورد غریب بمیان آمد -
ناگهان از خانۀ کمان اقبال تیموریہ تیر جان ستان بحدقۀ چشم آن
خیرۀ چشم رسید همان لمحہ اسیر سر پنجۀ نبرد گاه چغته گردید - و
افغانان و راجپوتان و میواتیان رو بفرار گذاشتند - و تمام فیلان و خزانه
و جواهرخانه و دیگر اقسام مال و عیال بدست مغلان افتاد - و فیلان
و توپ خانه بضبط سرکار در آمد باقی بغاریان معاف فرمودند - و
خان خانان هیمن را دست بسته آورده نزد عرش آشپانی حاضر
ساخته التماس نمود که بدست مبارک بقصد اجر غزا شمشیری
بر فرق نحس آن کافرزنند - بعدہ خان خانان کار آن اجل رسیده را
باتمام رساند - و فرمودند کہ سر اورا بریدہ بہ کابل روانہ نمایند - و جسد
پلید او بدروازہ دہلی بردہ آویزند بعد این فتح نمایان صدای کوس
شادی بلند آوازه ساخته در پانی پت مقام نمودہ بہ تداوی مرہم
لطف زخمیہا پرداختہ اکثر بندہا را بعطای اضافہ و خلعت و خطاب
نواختہ جایجا فوجہا را برای ضبط ملک و مال و استیصال افغانان
بدسگل تعین فرمودند *

درین اوان خبر رسید کہ لشکر شاہ اسمعیل بر سر قندہار آمدہ
بدعوی تلافی آنکہ امرای ہمایون قلعہ را بموجب قرار و عہد تواضع
نمودہ باز گرفتہ بودند در محاصرہ چند روز بتصرف خود آوردند -
این نزاع اول است کہ بر سر قندہار میان شاہ ایران و پادشاہ ہند روی داد *

درین ضمن خبر مصاف نمودن خضر خواجه خان حاکم
 لهور که با حضرت جنت آشیانی خویشتی وصلت نیز داشت
 با سکندر شاه و هزیمت یافتن بعرض رسید و علاوه بیدماغی قندهار
 گردید - پادشاه خود بقصد گوشمال آن افغانان بدمال عنان توجه
 طرف لهور معطوف داشتند - سکندر شاه سراسیمه کار و بار خود گشته
 پناه بقلعه مال [مان] کوت احداث کرده سلیم شاه برده محصور
 گردید - و فوجهای منصور رسیده بر محاصره قلعه پرداختند - امتداد
 محاصره بشش ماه کشید و مردم بسیار از طرفین کشته و زخمی
 گردیدند و ذخیره قلعه رو باتمام آورد - بعده سکندر شاه بعجز آمده
 التماس صلح و عفو تقصیر بدین شرط بمیان آورد که عبد الرحمن
 پسر کلان او با فیلان و آلات حرب و دیگر آنچه قابل نذر و ایثار باشد
 در رکاب آمده نوکری و جان فشانی نماید - و سکندر امان جان یافته
 رخصت بنگاله یابد - التماس او بدرجه قبول افتاد - بعده که روز بروز
 اختیار نظم و نسق سلطنت بقبضه اقتدار خان خانان میگردید
 و آن قدر در مزاج عرش آشیانی جا کرده بود که بشکار رفتن و در شکار
 گاه بودن و اندرون محل تشریف بردن بی صلاح و استمزاج
 خان خانان صورت نمی گرفت - این معنی ماده مزید عناد و حسد
 معاندان و هم چشمان تنگ چشم می گشت - و شهاب الدین خان
 و احمد خان نیشاپوری و ادهم خان که پسر و خویشان ماهم آغا
 می شدند باتفاق بعضی امرای مقرب چغنه همدم و همراز گشته هرگاه
 پادشاه را که ایام شروع شباب بود تنها می یافتند کلمات عداوت
 آمیز و فتنه انگیز بانواع دلائل گوش زد می نمودند - و عرش

آشيانى اصلا گوش بحرف آنها نمي نمودند - هم چنان در مجالس و محافل هر جا جمعي فراهم مي آمدند مضمون همين شکوة را مجلس مي ساختند - تا آنکه خيمه بخيمه و قهوه خانها اين حکايت شکايت آميز لبريز دوست و بيگانه گرديد - و شجره معلونه حسد و غيبت را بابياري غمازي و نمائي که گل سرسبد شيطان رجيم است پرورش مي دادند - آخر بوسيله هنگامه طلبان هرزه دراي بگوش خان خانان رسيد و باعث عالم عالم کدورت خاطر عقيدت اثر او گرديد - از اتفاقات در همان ايام عارضه بدني علاوه الم روحاني او گشت و چند روز بخدمت پادشاه حاضر نتوانست شد - و در همين اوان حکم فيل بجنک انداختن فرمودند - بعده که فيلان کوه پيکر عفریت هيکل چند کله بريکديگر زدند فيل مغلوب که باختيار فيلبان نمانده بود هزيمت يافته ربه بازار و خيسهاي خان خانان شد - و از صدمه گريختن آن فيل و ديدن فيل غالب بقصد تعاقب او و هجوم تماشاينان بجان و مال مردم بازار آفت پامل و دست برد تاراجيان رسيد - و غلغله و هنگامه غريب برپا گرديد - و نزديک بود که آسيب بخيمه خوابگاه خان خانان رسد زرين معني گراني تمام بخاطر خان خانان روداد - و بگمان ظن بد که آن نيز از فتايج توهم حسد و وسوسه ابليس پرفتن ويران کن خان و مان کهن است بحکم پادشاه و اشاره و مصلحت معاندان دانست - و بيهام آغا پيغام داد که نمي دانم در عقيدت و رسوخيت و فدويت من چه خلل راه يافته که بصلاح بد خواهان دولت پادشاه اشاره و حکم برگذاشتن فيلان طرف بازار فرموده باعث آزار و حيراني چندين

هند و محملتان گردیدند - و نزدیک بود که تزلزل در خیمه ناموس این بندۀ بی تقصیر راه یابد - بعد عرض رسیدن بعضی مقربان فتنه جو شعله افروزی عداوت بدین مضمون نمودند که در مقابل آن همه بذل و فضل پادشاه بدین مرتبه سویی ظن بردن نه شرط عقیدت و نمک خواری است - عرش آشیانی اصلاً بخاطر نیاروده شمش الدین خان نام امیر نامی را برای تسلی خان خانان باظهار تکرار قسم که اتفاقی فیل بآن طرف آمده مع فیل باتان هرچه خواهند بدان سزا رسانند فرستادند - و بعد نزول ریایات بدھلی که اکثر از روی لطف و دلبری و خلط جوئی و خوشی خان خاتان توجه مبذول می فرمودند برای مزید تسلی و رفع مادۀ ملال نسبت (63) سلیمه سلطان بیگم که خواهرزادۀ حضرت جنت آشیانی می شد و بحسن صورت و سیرت و صفات حمیدۀ چند که از احاطۀ تحریر بیرون است و مرزونی طبع موصوف بود با خان خانان مقرر کرده بعقد ازدواج او در آوردند - این معنی زیاده از سابق بر خویشتان و امرای چغته ناگوار نمود و مزید مادۀ رشک گردید - خصوصاً پیر محمد نام شروانی که از فضایی کهن سال دکنی بود و ذکر او در سلطنت نظام شاهی بگزارش آمده و در عهد حضرت فردوس مکنی بحسب بواج مذهب تشیع میان نظام شاهیه برای نمائی شاه مظاهر دکنی

(63) در تاریخ فرشته نوشته که در موضع جالندر ازدواج سلیمه سلطان بیگم دختر میرزا نور الدین محمد خواهرزادۀ همایون پادشاه به بهرام خان بحکم اکبر پادشاه واقع شد •

جلا وطن شده و بروایت بعضی مورخین ملا پدر محمد شروانی نیست بهر حال ابتداء آمده نزد خان خانان نوکر گشته داروغه کتابخانه گردید و در سفر ایران رفاقت نموده بدستگیری خان خانان در جرگه بندهای پادشاهی بهایه امارت رسیده بود با مدعیان خان خانان همدم و شریک شعله افروزی گشته ازین نسبت تازه که باوجود اختلاف مذهب بمیان آمد کلمات نامناسب بهم زبانی دیگران بر زبان می آورد *

درین حال گل تازه دیگر شگفت چون خالی از غرائب نیست به تفصیل آن قلم را رنجه میدارد شاهم بیگ نام جوان ساده روی بود که خالی از ملاحظت نبود چند روز در آغاز خوبی و جوانی منظور نظر جنت آشیانی گشته درسلک خواصان در آمده مورد عنایات گردیده بود - بعده که حسن صورت او بزشتی سیرت زبان زد خاص و عام گردید حکم اخراج او فرموده بودند - درینوقت خان زمان که باوجود از طرف پدر به شیبانی خان ازبک پادشاه توران میرسید و از طرف مادر نسبت او بشرنای عراق منسوب میگردد که در وقت تاخت خراسان بقید یکی از اولاد شیبانی خان در آمده بود و در شجاعت سر آمد تهو و پیشگان آن عهد گفته می شد خانخانان متوجه تربیت و پیش آوردن او گردیده به پایه امیرالامرا رسانیده بود برخلاف رویه خان خانان که در همه مذهب میجوئید چندان طرفداری مذهب امامیه داشت که در مجلس او املا تقیه نبود - بدام عشق شاهم بیگ گرفتار گردید و روز بروز محبت و الفت او برو زیاد می گشت تا اختیار

زمام عقل از دست رفت و او بمرتبه مفتون و واله او گشت که اکثر تواضع و سلوک که مخصوص سلاطین است نسبت او بجا می آورد و در خلوت او را بر مسند نشاندند خود دست بسته ایستاده شده شاهم شاهم میگفت - محرمان این راز بوساطت ملا پیر محمد که مدام رخنه جوی زشتی افعال خان خانان و متوسلان او بود به پادشاه رساندند - و حکم طلب و اخراج شاهم بیگ شرف نفاذ یافت - و بر خان زمان دل بداغ فراق او مبتلا ساختن دشوار گردید و بدفعیه و رفع آن گفت و گو می کشید - و نصیحت خان خانان درین ماده نفع نمی بخشید - تا آنکه بتحریک ملا پیر محمد لشکر بر خان زمان تعیین گردید و خان زمان براه نمائی خان خانان نظر بر مآل کار آن تبه کار را از خانه بر آورده برج علی نوکر عمده خود را برای رفع آن فحاح و رسوائی و التماس عفو تقصیر در خدمت پادشاه نزد ملا پیر محمد فرستاده شفیع خود ساخت - ملا پیر محمد بدون عرض خفت زیاده بحال برج علی رسانده از بالای برج عمارت خود بزیور انداخت - و شاهم بیگ از خان زمان رخصت حاصل نموده خود را بجایگزین و تعلق حکومت عبد الرحمن نام که از جمله همدان و هم زبان و دست گرفته شاهم بیگ بود رساند - و او باستقبال و تهیه ضیافت و مهمان داری کمر بسته سرگرم تردد گردیده شاهم بیگ را باعزاز تمام در خانه فرود آورد - و در ایامی که شاهم بیگ با خان زمان نزد محبت می باخت با عبد الرحمن نیز سرگرم نشاط و الفت بود - خان زمان لولی داشت آرام دل نام که با او هم محبت تمام بهم رسانده لمحله بی او دل او آرام نمی گرفت - میان شاهم بیگ و آن

لولي نیز الفت بنهایت بهم رسید - از آنکه بوی عشق و مشک پنهان نمی توان نمود و عشق این طائفه که خانه برانداز چندین هزار خانه اند سواي ندامت و بدنامي و پشیماني نمره دیگر بار نمی آرد خان زمان بر ناز و نیاز هر دو معشوق بی باک اطلاع یافته از آنکه در خاطر داری شاهم بیگ نهایت می کوشید آن آرام دل را بدل و جان تواضع این آرام دل خود نمود - شاهم بیگ بعد وصال چند روزه بدعوي معشوقی شیوه عاشقی را موافق حوصله خود و حال و جمال خویش ندیده بعد الرحمن که او را نیز نظر رغبت بآن آرام دلها بوده بخشید - و عبد الرحمن آرام دل را بنکاج خود در آورده بعد ان شاهم بیگ مربی او گشته حکومت جایگزین او گرفته روانه ساخته بود - درینوا که شاهم بیگ مهمان او وارد گردید آن ملعونه که آخر کار چنین الفتها آماده انواع فساد دینی و جانی میکرد از گوشه در و بام باشاره حاجب و ابرو و گوشه چشم پیام محبت دیرینه بمیان آورده خود را آراسته بعشوه و دلربائی جلوه داد - چون بی حکم عبد الرحمن بمجلس حاضر شدن او متعذر بود باشاره و راهنمایی آن یار قدیم شاهم بیگ باظهار محبت زنجیره باف و بی تکلفی که میان یاران همدم فارغ از رعایت شریعت و غیرت می باشد تکلیف طلبیدن آرام دل دران بزم بمیان آورد - عبد الرحمن از قبول ابا نمود - شاهم بیگ بر سماعت برافزود - چون سر خوشی شراب خانه خراب نیز سزاول آن تکلیف بود بگفتگوی ناملایم انجامید و زبانه بر طعن بیوفائی مقابل چندان احسانهای ابله فریب دراز گردید و کار به برآمدن شمشیر از غلاف کشید - چون سواران خان زمان

که برای رفاهت و رساندن شاهم بیگ همراه آمده بودند دران فحاح
 رفیق گردیدند - و بمفرموده شاهم بیگ عبد الرحمن را گرفته بسته
 بیحرمت ساختند - و مرید بیگ که بقولی پدر عبد الرحمن و
 برادری برادر کلان او بود خبر یافته با جمع کثیر از اوباشان بر سر
 شاهم بیگ آمد و جنگ درگرفت و بزخم تیر اجل شاهم بیگ
 کشته گردید و عبد الرحمن و مرید بیگ جان بسلامت بدر برده
 خود را به پناه ملا پیر محمد که بخطاب پیر محمد خان سرافرازی
 یفته بود برساندند خان زمان که سوخته آتش فراق یار مقتول
 گردید سرشته عقل و دور اندیشی از دست داده بقصد کشتن هردو
 برادر روانه گشت - مرید بیگ از شنیدن آن باستصواب پیر محمدخان
 که قبائح خان زمان را از خان خانان جدا نمی دانست بآب و تاب
 تمام بعرض پادشاه رساند و خان زمان را خان خانان نزد خود طلبیده
 در دفع کوشید و در همان ایام از در هم اندازی غمازان فتنه جو از
 صاحب بیگ خان ولد خواجه کلان که بمسبب قرب موروثی
 خود در خدمت پادشاه و ادعای حقوق سابق سرطاعت بخان خانان
 فرو نمی آورد نسبت با خان خانان ادا های خارج سرزد و
 خان خانان متحمل آن نتوانست گردید و به پیروی نفس اماره
 بر قتل صاحب بیگ خان مبادرت نمود این همه اسباب علاوه
 بیدمانی و سرمایه نزاع امرای دیگر گردید و بر خاطر عرش آشیانی
 نیز گرانی نمود

* نظم *

خطرهاست در قرب شاهان بسی * که باشاه خویشی ندارد کسی
 بعده که از دهلی با گره تشریف آورده به نسق اطراف پرداختند

پير محمد خان که بمرض بغض و حقد دائم گرفتار بود و کمتر کسی را بي آبرو ريختن بخانه او راه بود اتفاقاً مريض گرديد خان خانان براي عيادت بخانه او رفت از دربانان باظهار خبر نمودن ادایي خلاف داب بظهور آمد خان خانان آزردہ خاطر گرديده خواست که برگردد پير محمد خان خبر یافته برآمده بمعذرت پيش آمده گفت که دربانان نواب را نشناختند خان خانان در جواب گفت تا حال که شما مرا نشناخته ايد بر چو دربانان شما چه تقصير لازم توان نمود - معذرا زياده از یک دو آدم همراه خان خانان اندرون رفتن نتوانست و اين ناخوشي علاوه غبار خاطر سابق و لاحق گرديد - و کار بجائي کشيد که ملا پير محمد را بي منصب ساخته چند گاه در قلعه بيانه محبوس نمود آخر بالتماس بعضی روانه کعبه الله ساخت - و بجای ملا پير محمد حاجي محمد خان سيستانی را مورد عنايات پادشاهي گردانیده استاذ عرش آشياني مقرر نمود *

درين ايام چون مهم تسخير قلعه گواليار که بعد از تصرف حضرت فردوس مگاني از دست افغانه باز بتصرف راجه موروثي آن قلعه درآمده بود پيش آمد و مکرر فوجها تعين گرديد کاری نساختند خان خانان براي رفع ملال خاطر پادشاه اهتمام تسخير قلعه مذکور بي آنکه ديکري رفيق گردن و خزانه پادشاهی بخرج آيد بعهده خود گرفته بپای قلعه رفته تردد و سعی نمايان بکار برده بپامردي يورش و ضرب شمشير آن قلعه را بتصرف اولیای دولت در آورد - هم چنان در ملک شرفي که از فساد و فوج کشي افغانان فتنه عظيم برخاسته بود و هيچ امير برقتن آنصوب اقدام نمي توانست

نمود - خان زمان بامید خطا بخشي بذات خود فوج کشي براي تنبيه آن سرکشان نمود و جنگهاي صعب رو داد باوجود افغانان زياده مثل مور و ملخ بدعوي ارث ملطنت سور فراهم آمدند هر طرف که می تاخت از کشتها پشتها ميساخت - تا آنکه چند افغان نامي را از پا در آورد و تا کنار گنگ بآب ضرب شمشير گرد روي مخالفان را شست و شوداده بتصرف قلمرو عرش آشياني در آورد - وهم چنان در تنبيه و تاديب ميواتيان که هميشه مفسدي و سرکشي پيشه آنها بود و استيصال ديگر سرکشان نواح دهلي و آگره کوشيده در سعي و تردد جانفشاني خود را معاف نميداشت - تا آنکه از سرنو خان خانان مورد عنايات بي پايان گرديد - اما معاندان و حاسدان شب و روز در فکر بر انداختن اعتبار و دولت خان خانان و ريختن آبروي او بودند و هر هفته و ماه تمهيد تازه بروي کار می آوردند - و آمد و رفت رسائل شاه ايران مصحوب تجار مع تحف و هدايا گوش زد پادشاه مي نمودند - تا آنکه ماهم اتکه و ادهم خان کوکه و احمد خان داماد اتکه باهم همدم و همراز گشته بخدمت حضرت شاه غوث رجوع آورده اورا نيز بر بعضی قبائج خان خانان که ساخته و پرداخته آنها بود اطلاع داده شريک و معاون خود ساختند - درين اوان چنان مقرر شد که خان خانان را برای انتظام امور ملكي و مالی در آگره گذاشته عرش آشيانی تهيه شکر چند روزه گرفته جانب سکنده برآمدند - و ميد افغانان و تفرج کزان کنار آب جمنا مي رفتند - تا بسکندر آباد از توابع دهلي رسيدند - درين ضمن ادهم خان و ماهم اتکه بعرض رساندند که حضرت مريم مکاني والبه

آن حضرت عارضهٔ بدنی بهم رسانده اند اگر بطریق عیادت عنان توجه بدان طرف معطوف دارند بجاست پادشاه متوجه دهلی گردیدند شهاب الدین خان خویش ماهم آنکه که در دهلی حاکم بود باستقبال برآمده بعد ملازمت و ایثار و نیاز بجا آوردن ترسان و لرزان باتفاق دیگر همدمان اشک ریزان بعرض رساندند که خان خانان توجه حضرت بدلهی بالتماس ما دانسته مثل مصاحب خان و دیگران کار ما را خواهد ساخت - لهذا التماس رخصت کعبهٔ الله داریم و در مزاج عرش آشیانی اگرچه ازین کلمات خانه برانداز نگرانی بهم رسید اما باز از راه لطف فرمودند بخان بابا بنویسند که ما بقلمهٔ دهلی بعیادت مریم مکانی باختیار و ارادهٔ خود آمدمین ظن تکلیف این معنی بر دیگران نبرند - بعده در خلوت شهاب الدین خان برفاقت دم کشان بعضی مقدمات ساخته و پرداختهٔ خود را با دیگر مذکورات وقعی و غیر وقعی درهم بافته باقسام قسم در مادهٔ خان خانان مع تمهیدات چند که ازان بوی نفاق و مخالفت او بمشام اهل خرد رسد بگذراندن شهادت دو سه رفیق همدم قسمی خاطر نشان عرش آشیانی نمودند که خاطر پادشاه را بالکل از طرف خان خانان منحرف ساختند - و کار بجائی رساندند که بعد ورود فرمان خان خانان در جواب عرش آشیانی بعنوان معذرت بیاد نمودن قسم مغلظه و همراه دادن کلام الله مصحوب حاجی محمد خان و دو نفر معتمد دیگر و زبانی آنها پیغام دادن که ازین مقوله که بعرض رسانده اند اصلاً بخاطر عاجز راه نیافته عرض داشت نمود - قبول نیفتاد بلکه حاملان عریضه و مصحف مقید و محبوس گردیدند - و صدای طشت بدنمایی

خان خانان به عی دشمنان چنان از بام افتاد که بگوش خاص و عام رسید - و ذکر این مقل در السنه دوست و بیگانه بگفتگو درآمد و سرگوشیا بذکر علانیه منجر گردید - و ایام کامرانی بدشمن کامی مبدل گشت - و توجهات و عنایات پادشاه رو بقتل گذاشت - و بعد تشریف آوردن عرش آشیانی باگرو خان خانان برای دفع غبار ملال ولی نعمت تسخیر مالوا را پیش نهاد خاطر بلا مدد و رفاقت دیگری نموده از پادشاه رخصت حاصل کرده بآن سمت لشکرکشی نمود و مبلغ کلی بخرج در آورد اما از بد مددی ایام و معاندان بد فرجام که بزمینداران اطراف آن مرز و بوم از زبان پادشاه خفیه احکام نوشته برهم کار گشتند فائده بظهور نیامد - باز بقصد تسخیر ملک شرقی مهم بنگاله بعدد خود گرفت بارجود سعی و تردد نمایان از ناموافقت امیران دور و نزدیک کاری ساخته نشد بلکه بدنامی دیگر که هرجا میرود عمدا کار سرکار را برهم میسازد عائد و علاقه گفتگوی سابق گردید و بهر کاری که اقدام می نمود بهیچ وجه روی بهبود بنظر نمی آمد تا آنکه اراده بیت الله را وسیله رستگاری از زبان بدگویان ساخته التماس رخصت بپیان آورد درجه قبول افتاد و مرخص ساخته میر عبد اللطیف قزوینی استاذ خود را نزد خان خانان فرستاده پیغام دادند که اول تقاضای ایام سن و ذوق سیر و شکار و عدم تجربه کار رجوع مدار سلطنت بآن خان بابا واگذاشته بودیم الحال می خواهیم که خود بدولت متوجه کارهای خلق و سلطنت گردیم درم شمارا هم که احرام کعبه الله بحته اید ادای حج بجهات واجب و لازم گردیده باید که دست از علائق دنیا کوتاه

نمایید - خان خانان از شنیدن آن پیغام و استماع احکام اطاعت امر نموده علم و نقاره و فیلان و اسبان زیاده مع اسباب تجمل و امارت مصحوب حسین قلی بیگ نوکر معتمد خود روانه درگاه معلی نمود و خود بسر انجام بیت الله پرداخت و بعضی اسباب زیادتى نزد درویش محمد اوزبک که از خرویشان خان زمان و دست گرفته بیرم خان بود و شیر محمد خواجه که او نیز دم از پرورش احسان خان معزى الیه میزد فرستاده راه کعبه الله اختیار نمود هر منزلی که میرسید از تاخت زمینداران و حکام که متوسل بمعاندان آن خان نیک فرجام بودند تصدیع و هرج زیاده میکشید تا آنکه متواتر خبر رسید که مخالفان باشاره مدعیان کمر بر اراده هلاک او بسته اند و اکثر همراهان نیز ترک وفات او نمودند - ازین وسواس که دامن گیر او گردید از منزل سانگانیر سی کروهی دار الخلافت مراجعت نمود و بدین بدنایمی که بحسب دل بستگی دنیا نسخ اراده حج نموده زیاده مطعون زبان هرزه درایان گشته نمی دانست که مآل کار بکجا منجر خواهد گشت - درین فرصت ملا پیر محمد بموجب نوشته همدان خود را برکاب عرش آشیانی رسانده از سرنو بعطای خطاب و اضافه منصب و فیل و نقاره سرافرازی یافت و برفاقت دیگر امیران برای تنبیه بیرم خان نامزد فرمودند بیرم خان که مکرر اراده سفر بیت الله نموده راه نیافته بقدم برگشتگی ایام مراجعت نموده متوجه پنجاب گشته بود که از راه قندهار و مشهد مقدس بعد زیارت مرقه حضرت امام رضا و نجف اشرف عازم بیت الله گردد از شنیدن تعیین ملا پیر محمد ناچار برای محافظت

جان و آبرو شروع بنگاه داشت سپاه نموده بفراهم آوردن جمعیت پرداخت و بقصد راه قندهار راه پنجاب اختیار نمود و بعد رسیدن پیر محمد خان نزدیک سرهند آنقدر شکوه بیرم خان و اراده بغی او بخدمت عرش آشیانی نوشت که آزرده گی خاطر اشرف یکی بنده منجر گردید بعده که عرصه بر بیرم خان تنگ گردید بخدمت پادشاه معروض داشت متضمن براینکه چون بموجب اظهار و آرزوی حاسدان حقوق خدمت دیرینه سه واسطه آن دودمان پامال تهمت کفران نعمت در خدمت ولی نعمت گردیده و معاندان در حلال دانستن خون رافضی فتوی داده اند برای محافظت جان که در همه مذہب واجب است می خواهم بیدم و رفاهت چندی خود را ازین بلیه نجات دهم و هم بدین هیئت که باظهار اهل غرض اسباب بغی آماده میدانند در خدمت آن خداوند هرچند نفس الامر اراده بیت الله باشد آمدن کفر میدانم و بر عالمی ظاهر است که در خاندان ما ترکان نمک بحرامی بظهور نیامده و لهذا راه مشہد اختیار نموده ام که بعد طواف روضه امام رضا علیه السلام و عتبات نجف اشرف و کربلا و خواندن فاتحه دران مکانهای شریف برای بقای عمر و سلطنت ولی نعمت از سرنو احرام کعبه الله بندم التماس آنست که اگر بنده را در جرگه نمک بحرامان واجب القتل میدانند یکی از بندهای بی نام و نشان را تعیین فرمایند که سریرم را بریده بر سر سنان جلوه دهان برای تنبیه و عبرت دیگر بدخواهان دولت بحضور بیارد

• ع •

گر قبل افتد زهي عزو شرف

و الاسرداري فوج سوای ملای خارجي که از نمک پروردهای نمک
بحرام و اخراجي فدویست بدیگریکی از بندهای درگاه والا مقرر
شود - از رسیدن عرضه داشت و اطلاع بر مضمون رقت فرموده
پدر محمد خان را طلب حضور فرمودند و شمس الدین خان را
بخان اعظم مخاطب ساخته بودند حاکم لاهور مقرر کرده وقت
رخصت خفیه فرمودند که اگر اثر نافرمانی در بیرم خان مشاهده
نمایند دفع فتنه او نیز بعهده خود داند اما چون ایام برگشتگی
طالع و انتهای دولت بیرم خان که هرکمال را زوال است رسیده
بود هر طرف که روی می آورد اگر همه برادر حقیقی و فرزند
صلبی او بود از روز می تافت چندان مکروه خاطر و غبار ملال
از طرف همدمان و محرمان و هم زمان قدیم باو می رسید و
بد مددی چندان از دوستان نامی مشاهده می نمود که اگر خواهد
موافق قول مورخین سلف عسری ازان بر صفحه بیان آرد باعث
ملال طبع مطالعه کنندگان میگردد - آنچه اسباب زیاد نزد درویش
محمد خواجه و شیر محمد خواجه فرستاده بود که بروقت بکار آید تا
وقت حادثه بتاراج تاراجیان در نیاید و برای همان یاران قدیم
بماند کار بآنجای برسانند که بآنها تواضع نموده خود را و آنها را
از بدنامی زبانها نجات دهد بلکه نزد هر کدام که برای طلب
بعضی اشیای ضروری یکی از محرمان را فرستاد در جرگه مجرمان
آورده مقید ساختند و انکار امانت نمودند و عهده داران اسباب
را چنان از میان برداشتند که نام و نشان ازان در میان نمانده

و هرجانب که بتوقع ملاقات و استفسار مصلحت رومی آورد ازو رومی یافتند شمس الدین خان نیز به تبعیت همدمان حضور سوای آنکه با بیرم خان پرخاش نماید و بزبان شمشیر حرف زند صرفه کار ندانست • بیت •

بقر خدا چون کسی افتاد • همه عالمش پای برسر نهند
چوبینده که اقبال دستش گرفت • ستایش کزان دست بربر نهند
تا آنکه با فوج خان اعظم در ظاهر قصبه ماحی بجواره مقابل نمودن ضرور افتاد باوجودیکه جمعی از همراهان که بر آنها وقت کار اعتماد بود جدائی اختیار نمودند دولت بیگ که آنقدر تیر روی ترکش فوج بیرم خان بود با بعضی مردم مشهور دیگر کشته گردید خان اعظم را هزیمت داد و بیرم خان باز با فوج ولی نعمت مقابله و محاربه نمودن صلاح کار ندانسته طرف کوه سواک روانه گردید عرش آشیانی بعد از شنیدن هزیمت اعظم خان بتحریک بعضی مقربان متوجه لاهور گردیدند - درین اوان منعم خان از کابل بحضور رسیده بمراتب و خطاب خان خانان سرافرازی یافت و بقصد تنبیه بیرم خان متوجه لکهی جنگل گشتند - چون داخل کوهستان شدند زمینداران آن زمین بمدد بیرم خان فراهم آمده با فوج هراول پادشاه طرح جنگ اداختند - بیرم خان چون دید که در هر صورت با ولی نعمت سوای اطاعت مردود هر دو جهان گردیدن است زمینداران را ازان قصد فاسد مانع آمده و امان خواسته هر دو دست خود بسته دستار ندامت در گردن انداخته در خدمت پادشاه حاضر آمده سربهای عرش آشیانی گذاشت و بهای و هوی

درد آلود بگریست - آن زنده دودمان صاحب قران نیز برقت سر
 اورا از راه لطف بدست مبارك برداشته دست شفقت به پشت
 او گذاشته خلعت خاصه مرحمت فرموده بزبان دربار گفتند که
 حق خدمت موزوني تو برماست اگر باز اراده نوکري داری سرکار
 کالبي و چنديري در اقطاع تو مقرر مي نمايم و در صورتیکه در حضور
 باشي در همه باب از احوال تو غافل نخواهم بود و غم خواري
 خواهم نمود و اگر اراده بيت الله داري بعزت و آبروی تمام روانه
 خواهم ساخت - بيزم خان در جواب التماس نمود که الحمد لله
 آنچه انتهاي آرزوی انسان میباشد در بندگی حضرت فردوس
 مکاني و جنت آشياني و در رکاب سعادت بعمره ظهور آمده و
 درین تازگي همین مراد دل و مرکوز خاطر بود که بعد دریافت
 تجدید سعادت قدمبرس در حصول عفو جرائم رخصت کعبه الله
 حاصل نمايم نمیدانم که شکر این نعمت که بخواهش دل رسیدم
 بچه زبان و چه سان بجا آرم و مضمون این بیت بعرض رساند

• بیت •

زانجا که لطف شامل خلق کریم تست

جرم نکرده عفو کن و ماجرا مپرس

امیدوارم که محض از فضل بي پایان قلم عفو بر جرائم و صفحه
 اعمال این سیه نامه تبه کار کشیده بمدد بدرقه فاتحه رخصت
 بيت الله مرحمت فرمایند - و پنجاه هزار روپيه مدد خرج راه مع
 دیگر لوازم سفر از روی لطف عنایت فرموده مرخص ساختند - عرش
 آشياني بعد فراغ بند و بست اطراف و تنبيه بعضي مفسدان

متوجه آگره گشتند و بیرم خان در سنه نهصد و هفتاد و چهار [۹۷۴] (۶۴) مع فرزندان و معدود چند که همدران رفاقت نمودند متوجه کعبه مقصود گردیده بعده که به بندر کهنبایت تعلقه احمد آباد رسید و در آنجا چند مقام اتفاق افتاد مبارک خان نام افغان که در جنگ هیمون پدر او از دست بیرم خان کشته گشته بود برهنه منوی معاندان خود را رسانده رفیق راه گردیده انتظار فرصت می کشید غافل خود را بر بیرم خان رسانده بیک زخم کار او ساخت و افغانان دیگر که در گوشه و کنار مددگار او بودند بر سر خیمه و خانه او ریخته آنچه یافتند بغارت بردند و در وقت دم واپسین همین کلمه بعد ادای کلمه شهادت بر زبان او جاری گشت که صد شکر در راه ولی نعمت در سفر بیت الله بدرجه شهادت رسیدم - تاریخ کشته شدن او (شهید شد محمد بیرم) یافته اند و میرزا عبد الرحیم پسر چهار ساله بیرم خان و سلیمه سلطان بیگم و دیگر متعلقان با احمد آباد آمده بمدد بدرقه حاکم آنجا بحضور رسیدند و سلیمه سلطان بیگم را که شمه از اوصاف او بر زبان قلم جاری گشته عرش آشیانی در حباله نکاح خود در آوردند •

بیرم خان از اولاد علی شیر ترکمان بهار لویی مشهور بود جد و آباء او پرورده نمک خاندان امیر تیمور بودند و خود خدمت سه پادشاه ازان دودمان نموده در شجاعت و سخاوت و اجرایی امور ریاست ضرب المثل آن عهد گفته می شد و طبع موزون

داشت و از اکثر علم با خبر بود خصوص در علم موسيقي موشگاني می نمود اگرچه بیرم خان بسبب رشک حاسدان که روز بروز بعالت مزید اختیار سلطنت در چشم همچسمن تنگ چشم خار حسد می خلیل و کار به تعصب و نزاع می انجامید و خونهاي ناحق که لازم ملزوم مکنت و ثروت می باشد علاوه مکافات اعمال او گردید و پنداشت که در مقابل پاداش سیاست از اثر آه مظلومان قرب سلاطین آخر کار خود می سازد متهم به بغی ورزیدن گردید - اما بر عقلاي ناموس خصوص که تاریخ طبقات اکبري لژی روی غور بمطالعه در آورده و از حسن عقیدت و ارادت که ترکان در حق ولي نعمت دارند واقف است میداند که ازین سلسله نمک حرامی کم بظهور آمده - ظاهراست که خلاف عقیده بعضي که او را از اهل بغی می شمارند ازین تهمت بری و پاک بود و از طرف پادشاه نیز در ماده او قصوری راه نیافته آری معاندان کار خود ساختند و در اندک فرصت همه بمکافات اعمال رسیدند چنانچه عنقریب باحاطه تحریر می آید *

القصه در سنه نهصد و هفتاد و شش [۹۷۹] (65) ادهم خان را برفاقت پیر محمد خان برای تسخیر مالوا تعین فرمودند و باز بهادر فرمان روابی مالوا که در عیاشی و فراهم آوردن اسباب عشرت شهرت تمام دارد و از خبر آمد آمد فوج پادشاه گیتی ستان باوجود آگاهی یافتن چنانچه در خلوت نشاط با روپ منی

نام که به طبیعت پدمنی بزبان خاص و عام موصوف بود و اشعار هندی بمضمون نازک ادا خوب میگفت و معشوقه او گفته می شد مشغول بود - وقتی از خواب غفلت بیدار گردید که کار از دست رفته بود - و با چندی از ناموس و جواهر بحالیکه قادر بر همراه بردن روپ متی نگردید طرف جنگل سرکار بیجاگیر (66) که کوهها و مکنهائی قلب دارد و دران ایام داخل سرحد مالوا بود فرار نمود - و ادهم خان بی آنکه کار بکارزار افتد تمام خزانه و فیلان و اسبان و اسباب تجمل و مغنیهای حور لقا بدست آورد و بر احوال روپ متی اطلاع یافته رغبت ملاقات او بهم رساند و تکلیف وصال آن صاحب جمال بمیان آورد و روپ متی که عفت ضمیمه صفات دیگر داشت در ابتدا تا مقدور بعذر و جواب ملائم و نا ملائم پیش آمده میخواست که دفعیه نماید آخر کار دانست که بدون اطاعت امر چاره نیست باظهار عجز و سلوک مهلت یک روز خواسته عمل نموده بتجدید رخت و زیب و زینت و بتانواع عطریات خود را معطر ساخته بشهرت ملاقات ادهم خان پرداخت - باختلاف روایات حاصل کلام آنکه قبل از آنکه دست تصرف احدی بدامن او رسد خود را مسموم ساخت - و ادهم خان از جمله اموال چند فیل برای پادشاه روانه ساخته باقی در تصرف خود داشته بقصد تسخیر باقی قلاع آن حدود روانه گردید - عرش آشیانی بر

(66) در یک نسخه اصل بیجاگیر و در منتخب التواریخ بدوانی

بیجاگیره و در تاریخ فرشته بیجاگیر نوشته •

متصرف شدن آن همه زر و مال و جنس وافر اطلاع یافته خود متوجه تعخیر همان قلعه که ادهم خان روانه گردیده بود گشتند و بطریق ایلغار با چهار صد پانصد سوار مسافت یکماهه پادشاهان که اول ایلغار عرش آشیانی همان بود در کمتر از هفته طی نموده نزدیک قلعه کاکردن رسیدند - قلعه دار مع کلید بر آمده ملازمت نمود و لمحه در اینجا توقف ورزیده ماحضری که قلعه دار حاضر ساخت تناول نموده بعطای منصب و خلعت او را سر بلندی داده همچنان جلو ریز خود را بادهم خان که هنوز در راه بود رساندند - و ادهم خان نظر بر بحال ماندن آبرو همه غنائم از نظر گذراند و ترسان و لرزان به معذرت پرداخت و قلم عفو بر جرائم او کشیده خلعت عطا نموده پیر محمد خانرا حکومت مالوا عنایت کرده باگرة مراجعت فرمودند *

دربین ضمن خبر رسید که شیرخان پسر عدلی شاه که درین مدت مفقود الاثر بود سی هزار سوار فراهم آورده بملک شرقی در آمده ماده فساد و آشوب آن فراع گردید - خان زمان و بهادر مخان برادر او برای دفع آن فتنه مامور و مرخص گردیدند - بعد رسیدن بمقابل فوج افغانان که جنگ عظیم در پیوست دران مصاف ترددات نمایان از هردو برادر بظهور آمد و جمعی کثیر با مردم نامی از هردو طرف کشته و زخمی گردیدند - شیرخان هزیمت یافت و فیلان پر از خزانه و مال و اتمش وافر از هر جنس بدست خان زمان آمد - و وقت ارسال داشتن عرضه داشت فتح املا از ذکر غنائم دران هیچ نه نمود و همه را عوض خون بهایی

همراهان مقتول خود محسوب نمود - چون این خبر از زبان منیدان
 بعرض رسید دانستند که خلاف داب ازو بظهور آمده - بشهرت قصد
 شکار سمت کالهی برآمده بهمان طریق ایلغار خود را نزدیک لشکر
 خان زمانی رساندند - خان زمان اطلاع یافته ناچار باستقبال شتافته
 از فیلق و دیگر غنیمت آنچه دران جنگ یافته بود پیشکش نمود - و
 وکالت به خان اعظم مرحمت فرمودند - (67) و تودر مل که در پیشکاری
 وزارت مامور بود بندوبست و پرداخت ملک که در مقدمات
 مالی ازو بظهور آمده بر السنه خاص و عام هندوستان تا آخر زمان
 ضرب المثل و مشیر کار و بار دیوانیان و امنای بیست و دو صوبه
 خواهد بود چند کلمه ازین بزبان خامه صدق بیان میدهد - در سواد
 اعظم هند مدار کار و بار و خرید و فروخت و جمع بندی محال و
 تحصیل مل و علوفه نوکران راجها و پادشاهان بر پل سیاه بحساب
 تنگه بود اگرچه زرسفید مسکوک می شد که آنرا تنگه نقره می
 نامیدند اما مخصوص انعام ایلیچیان و مطربان بود و رائج عام
 نبود و بجای نقره فروخته می شد - تودر مل که از قوم کهتریان
 بخطاب راجه میان همقرمان سربلندی و امتیاز یافت بنای
 منصب و نوکری پادشاهی برین گذاشت که موافق وصل تنگه
 لزدیهات و مواضعات سکه روپیه بمقدار یازده ماشه قرار داد فی روپیه

(67) عبارتی که ازین جا تا آخر سطر ۴۰ صفحه ۱۵۸ مرقوم

است سیوای دو نسخه اصل در دیگر هیچ نسخه اصل یا دیگر

تواریخ مذکور نیست و نه مناسبی بمقام دارد •

چهل دام موافق نرخ مس آن وقت و اجوره سکه پل سیاه که مراد از يك فلوس باشد مقرر کرده در تنخواه ملازمان پادشاهی جاری ساخت - و موافق همان جمع کل دیهات و قصبجات و برگذات در دفتر ثبت نمود - این را عمل نقد جمعبندی فامید و بنای وصول محصول وضع دیگر برپای گذاشت - یعنی جنس حبوبات خریف و ربیع که از آب باران بعمل آید آن را با المصافه نصف سالم برای صاحب زراعت و نصف باقی در سرکار پادشاهی بضبط درآید مقرر نمود و هر جنسی که از حبوبات و بقولات و نیشکرو انیون و زرد چوب و غیره محتاج بآب چاه گردد که دران خرج رعیت زیاده می شود ربع هر یک قطعه بر اخراجات و خرید و فروخت آن گرفته جنس غله را سیوم حصه و باقی جنس نیشکرو غیره که آنرا جنس اعلی نامند و خرج آب چاه و نگاهبانی زراعت و درو نمودن نسبت بغله زیاد دارد بتفاوت چهارم و پنجم و ششم و هفتم حصه برای سرکار قرار داده باقی بحصه مزارعان مقرر نمود - و همچنان اگر بخواهند محصول هر جنس واحد نیشکرو غیره نقد بگیرند موافق بمربع هر جنسی را فی تنکه (بیگه) که مراد از سه هزار و شش صد درعه شاه جهانی مطابق حاصل زمان حال است که آن نیز موافق درع آن عهد وضع کرده اوست زر نقد در دستور العمل ثبت نموده که آن را دهاره و دستور العمل راجه تودرمل نامند و لغایت حال در دفاتر قانون گویان همه صوبجات ثبت و جاریست - و رعایای سقیم حال را برای برداشتن زمین بخییر که مراد از اراضی نامزروع باشد و زمینی که بعد مزروع گشتن از ظلم مفسدان اطراف و حکام ظلم پیشه بدنام

افتاده باشد که در آن نیز دهاره و دستور العمل مقرر کرده زر نقد
پیشگی برای خرج قلعه رانی که آنرا تقاضای نامند دهانیدن موضوع
اوست - که یادگار گذاشته - اما بر عقلی باهوش تجربه کار ظاهر است
که الحال موافق تقاضای وضع روزگار طریقۀ غور امور ملکی و رعیت
پرویی و آبادی ملک و افزونی محصول از میان برخاسته و عمل
اجاره دار که مبلغها خرج دربار داده بر سر محالّات میروند و باعث
وبال حال رعایای مال گذار میگردد و آنها را اصلا نظر بر آبادی
ملک و خرابی حال رعایا نیست و از آنکه اعتماد بر بحال ماندن
سال دیگر بلکه تمام سال ندارند هر دو حصۀ محصول را فروخته
میگیرند - و زهی خداترسی که بر همین ظلم اکتفا نموده کار بفروختن گاو
و ازابه که مدار قلعه رانی برانست نرساند - و باز بخرچ دربار و سه بندی
و نقصان تعهدی که نموده وفا ننماید بساط باقی ماندۀ رعایا را
حتی اشجار میوه دار و زمین ملکی و موقوفی آنها را بفروش
نیارد و تاخت و تاراج مفسدان آن نواح علاوه ویرانی ملک
و خرابی حال رعایا میگردد - از آنست که ده کوره بیست کوره زمین
نامزروع افتاده بجای زراعت اشجار خار دار دامنگیر مسافران و
نختر جگر جاگیرداران بی سرو پایه است بسیار پرگنه و قصبجات
سیر حاصل بمرتبۀ خراب و ویران از تعدی حکام بد انجام گردیده
که بیشۀ شیرو مسکن سباع گشته - و آنقدر دیهات خرابۀ محض و
بی چراغ شد که نام آبادی راهها برخاسته - اگرچه از شامت
نفس و رعایا و تقاضای ایام بد فرجام که روز بروز ملک
زیاده ازین خراب شود و رعایا پامال جور و جفای عمال بد مآل

گردند جاگیر داران گرفتار و بال آه عیال مزارعان مظلوم گردند
اما ظلم و تعدی و بیداد حاکمان از خدای بی خبر بجائی
رسیده که اگر خواهد عشر عشیر آن را باحاطه بیان آرد از سر رشته
کلام دور می افتد - در صورتیکه یکی از عمال که فی الجمله اندیشه
روز جزا داشته باشد و خواهد برخلاف دیگر ظلم پیشکش سختی
و تعدی را جزو اعظم شیوه عاملی نداند و ترحمی بر حال رعایا
نماید و در پرداخت حل رعیت مال گذار و افزونی محصول
سال بسال و نیک عاقبت مال کار خود و فرزندان خود داند -
مردم روزگار او را مطعون ساخته از جمله بیوقوفان نا کرده کار محسوب
مینمایند - و اگر خدا نکرده سال را تمام نرساند و تغییر گردید خراب
و پامال خرج سه بندی و غیر ذلک گشته بوبال نقصان مایه و
شمارت همسایه گرفتار میگردد - چنانچه مکرر بر مسود اوراق گذشته -
حق سبحانه و تعالی همه بندهای عاصی را ازین آفت در پناه
خود نگاه دارد بحق محمد و آله - دیگر بایاد دانست که کروری که
آن نیز وضع کرد تودر مل است مراد از انست که هرگاه محال
یک کرور دام که بقرار دوازده ماه در ضبط خالصه آمد برای تحصیل
و گرد آوری مال آن هرکرا مقرر می نمودند به کروری موسوم
می کردند - و کرورهای آن عهد همه صاحب فیل و فوج بودند
و جمع کثیر را بفیض می رساندند - سر رشته سخن از کجا بکجا
انجامید •

القصة عرش آشیانی که روز بروز آوازه گیتی ستانی او در
ممالك محروسه هندوستان زبان زد هربنا و پیر گردیده بود میخواستند

کہ بر راجہ بہاریل (68) کہ از راجہائی نامدار و صاحب فوج بود و جد و آبائی او سر اطاعت پادشاہان سلف ہند فرود نیاورده بودند اقواج ظفر امواج تعین نماید راجہ از شنیدن دبدبہ اقبال عدو مال اکثری وکیل معتبر صاحب اختیار را بخدمت ارکان دولت فرستادہ و حلقہ اطاعت بگوش بند نیروش کشیدہ دختر خود را مع پیشکشہائی لائق گذراند و از قبول آمد بر آبروی او افزود - بعدہ شرف الدین حسین را برای گوشمال راجہ مالدیو و تحخیر ملک او کہ مراد از جد و آبائی جسونت باشند و از قدیم الایام منجملہ راجہائی با نام و نشان ہندوستان گفتہ می شدند و بملاطین دہلی رجوع نمی آوردند و باستظہار سہ قلعہ جود پور و میرتہ (69) و سامان از سرکشان مغرور مشہور بودند مرخص فرمودند - شرف الدین حسین بعد رسیدن نزدیک بقلعہ جود پور کہ بالای دامن کوه واقع است و محصور گردیدن راجہ بہ پیش بردن مورچال و دواندن نقب پرداخت در محاصرہ چند روز راجہ مالدیو امان خواست و قرار یافت کہ برادر خورد او برای برآوردن فرزندان و عیال بوعده ہفتہ در قلعہ ماندہ فیلان و آلات حرب و ذخیرہ بتصرف مردم پادشاہ واگذارند - و تا خالی شدن قلعہ جود پور راجہ بقلعہ سامان کہ در دامن کوه قلب واقع شدہ رفته بماند بعد بر آمدن راجہ میان برادر راجہ و شرف الدین حسین بر سر بعضی تکلیفات گفتگو بیان آمد و

(68) در تاریخ فرشتہ نامش پورنمل نوشتہ *

(69) این میرتہ قلعہ ایست میان ناگور و اجہیر *

باز کار به پیکار کشید برادر مالدیوزن و اطفال را زیر تیغ آورده با پانصد سوار برآمده جنگ بهادرانه نموده علف تیغ و هدف تیر و سنان دلاوران چغته گردید و سر مقتولان با فتح نامه بحضور رسید و و شرف الدین حسین مورد عنایات بی پایان گردید .

باز بهادر که از مالوا فرار نموده خود را به پناه کوهستان بیجاگیر که سابق از توابع مالوا بود و الحال از عهد اعلی حضرت شاهجهان تعلق بصوبه خاندیس گرفته رسانده چندگاه مانده بعضی از عیال و قدری مال که با خود برده بود دران کوه جایی قلب گذاشته خود را نزد حاکم برهانپور برای درخواست کمک و فراهم آوردن جمعیت رساند - پیر محمد خان خبر یافته با فوج خود شتافته بعد سعی بسیار مال و عیال باز بهادر را بدست آورده همچنان به برهانپور تاخت آورد - باز بهادر باتفاق فوج فرمان روی برهانپور که مدد حاکم برار نیز رسیده بود مقابل پیر محمد خان برآمد و هفت هشت گروهی برهانپور جنگ در پیوست - ازانکه از عدم سلوک و سختی پیر محمد خان همراهان او بدل و جان رنجیده خاطر بودند بجنگ دل ندادند - و باز بهادر از هر طرف که باز صفت حمله می نمود سوار و پیاده فوج خصم را کنجشک وار می ربود - تا آنکه شکست فاحش در لشکر پیر محمد خان راه یافت - و تمام کار خانجات پادشاهی که همراه او بود بتاراج رفت - و مردم بسیار کشته و زخمی گردیدند و پیر محمد خان دست و پا باخته رو بهزیمت آورده تا کنار آب نربدا عنان نکشید و از اطراف بهیلان و مفسدان آن سز زمین بمدد باز بهادر رسیده بر فوج مغلوب تاخته سوار را پیاده و

پیداده را بر هم می ساختند - بعده که پیر محمد خان قدم در آب نرید
 گذاشته از مدمات غلبه فوج باز بهادر در سنه هفت جلوس فرق
 بحر فنا گردید و کمتر کسی از همراهان اونجات یافت و باز بهادر باستقلال
 تمام آمده بمکن حاکم نشین خود رسیده از سرنوبه بند و بست ملک
 رفته خود پرداخت - عرش آشیانی بعد از شنیدن این خبر بید ماغ
 گشته عبد الله خان اوزبک را برای تنبیه باز بهادر مع بهادران دیگر
 و فوج و سرانجام شایسته مرخص فرمودند - و بعد رسیدن عبد الله
 خان باز بهادر بگرد آوری فوج و تهیه جنگ پرداخته حرکت
 مذبحی نموده آخر جنگ فرار اختیار نموده خود را بهمان کوهستان
 بیجاگیر رساند (۷۰) و عبد الله خان تا مانند تعاقب نموده قلعه
 مانند را نیز بعد محاصره چند روز بدست آورده قلعه دار تعیین نموده
 بر زمین مراجعت فرموده عرضه داشت فتح مع کلید قلعه مانند
 بحضور ارسال داشت و مورد آفرین و عنایات بی پایان گردید *

درین اوان ایلچی طهماس صفوی شاه ایران با نامه نامی
 بر اظهار محبت موردنی و عذر کدورت قندهار که بسبب نوکران
 نادولت خواه طرفین بمیان آمده بود و تحفه های ایران رسید روز
 ملازمت دولت رویه نقد مع جواهر و خلعت و اسب با ساز
 مرع بایلچی عنایت نمودند *

بعد از آن که شمس الدین کوکه در وکالت و امور ملکی صاحب
 اقتدار گردید رشک و حسد آن روز بروز چنان در ادهم خان با وجود

(۷۰) در تاریخ فرشته نوشته که بکوهستان کمبل میر گریخت *

رشته اخوت می افزود که بفکر بر انداختن نخل حیات او بدستور
 بیرم خان افتاد - هر چند بآتش زنۀ حقد و حسد سعی و تدبیرها
 بکار برد مفید نیفتاد - روزی در خلوت وقتی که خان اعظم تلاوت قرآن
 می نمود قابو یافته فرصت وقت را غنیمت دانسته به بهانۀ
 تعظیم نه نمودن اول زبان پیرخاش کشاد بعده غافل بضرب شمشیر
 کار او تمام ساخت چون خانۀ که خان اعظم دران کشته شد نزدیک
 محل و خوابگاه خاص واقع شده بود و قاتل بغرور مستی و قرب و
 جوانی اصلا متنبه ازان فعل شنیع نگشته همانجا استاده ماند و
 چهارطرف اندرون و بیرون محل آواز گریه و صدای فتنه آمیز بلند گردید
 وقت آرام عرش آشیانی خبر بگوش مبارک رسید بر قصه اطلاع
 یافته شمشیر در دست گرفته غضب آلود بر آمدند خان اعظم را
 کشته افتاده مشاهده نموده ادهم خان را مخاطب بعتاب ساخته
 شمشیر از غلاف نیمکش بر آورده اشاره بقاتل نموده سبب این فعل
 شنیع استفسار فرمودند آن اجل رسیده خون گرفته ندانست که
 چه عذر گوید و بی ادبانه هردو دست پادشاه باظهار رسوخیت
 گرفته شروع بقصۀ پر غصه گریه آلود نمود - عرش آشیانی دستهای
 خود را از دست آن بدبخت جدا ساخته دو سیلی قائم چنان بر روی
 او زدند که بیخود شده افتاد بعده فرمودند که او را بسته بالای بام
 برده دو باره پائین انداختند و بجزای اعمال او رساندند - و بمکافات
 حمد سابق و لاحق کار او ساخت و ماهم انکه نیز از غصۀ هردو
 قاتل و مقتول رنجور گشته چهل روز ازان واقع نگذشته که ازین جهان
 انتقال نمود *

* بیت *

بی فائده بہر یک دم آب و دونان

بر پیوستہ جمل گشتند با ہم دونان

با آنکہ کسی ز خوان او سیر نخورد

یک کس نگرفت عبرت از وضع جهان

و در اندک فرصتی مدعیان بیرم خان بمواد دل نرسیدہ بدو رسیدندہ
درین اوان خبر فساد شاہ ابرالمعالی رسید اگر خواہد سوانح اورا
مفصل برنگرد از ادعای اختصار نویسی باز می ماند مجمل
بتحریر می آرد کہ شاہ ابرالمعالی از سلسلہ سلاطین صاحب داعیہ
بود و نزد جنت آشیانی آمدہ بہایہ امارت رسیدہ فکر فساد داشت
بیرم خان از ارادہ او کہ بزشت کرداری مرکوز خاطر داشت اورا
آمادہ شورش دانستہ مقید ساختہ در محافظت او می کوشید
قا قابویانفہ از حبس گریختہ بعد فتنہ انگیزی و فساد زیاد باظہار
ندامت رخصت کعبہ اللہ گرفتہ رفتہ باز بہ ہندوستان آمدہ متوسل
ببعضی مقربان خصوص شرف الدین حسین گشتہ در جرگہ امرا
درآمدہ بار دیگر سرمایہ فساد گردید - باوجود مکرر از سر تقصیر او
گنشتند ہر بار شرف ملازمت حاصل کردہ از سرنو ہنگامہ فساد
می ورزید تا آخر کار کار بجائی رساند کہ دوسہ امیر نامی را بحیلہ
و غدہ کشتہ خود را بہ پنجاب رساندہ چند گلہ آمادہ شورش بود - بعدہ
کہ افواج ہر دو تعین گشتند از انجا فرار نمودہ خود را بہ کابل بخدمت
میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی رساندہ قسمی جوہر ذاتی
ضمیمہ اخلاص بظہور آورد کہ شاہزادہ را فریفتہ رشادت و حسن
عقیدت خود ساخت و میرزا محمد حکیم بیحکم عرش آشیانی

همیشه خود را بعقد او در آورد - و آن بی سعادت مادر زن خود را که دخیل امور ملک رانی بود بتدبیر بد عاقبتی بکشت و زمام اختیار سلطنت آنجا را از طرف میرزا محمد حکیم بدست خود آورد و در فکر و منصوبه برانداختن میرزا محمد حکیم نیز بود میرزا سلیمان برین قصه اطلاع یافته خود را از بدخشان بکابل رسانده ابو المعالی را بعد از جنگ بدست آورده در مکافات اعمال او بقتل رساند - مرش آشیانی برین خبر اطلاع یافته شکر دفع شر او بجا آورده فرمودند - که کرد که نیافت - درین ایام فولاد (71) نام غلام میرزا شرف الدین حسین وقت سواری پادشاه که از شکار گاه مراجعت نموده بودند از میان کمین گاه ازدحام عام تیری برکمان نهاده به پادشاه رساند که ثلث تیر در شانه مبارک جا گرفت و قبل از برآوردن تیر آن تیر انداز خطا کار گرفتار آمد و بجزای کردار رسید گریزند بعد دستگیر شدن او بعضی هواخواهان بعرض رساندند که اول ازو تحقیق باید کرد که ابن فعل شنیع ازو بگفته و راهنمایی که بعمل آمده در جواب فرمودند که در صورت تحقیق و استفسار مبدا از راه عداوت بدروغ نام یکی از خانه زادان عقیدت کیش ما گرفته مارا در حق او بد مظنه سازد حکم نمودند که فرصت حرف زدن نداده بقتل رسانند - و پادشاه بعد حصول صحت ازان زخم خود بدولت متوجه تسخیر بلاد جنوبی گردیدند و بعد رسیدن سرحد بهرانه پور میران مبارک شاه دختر خود را مع دیگر تحف و هدایا پیشکش گذرانیده مورد مرحمت

پادشاه گردید و حکومت مالوا را بقر! بهادر داده باگرو تشریف آوردند •
چون قلعه آگرو ساخته سکندر لودی که از عهد او بر آبادی
آگرو افزوده پای تخت خود گردانید بعده تا تیاری قلعه شاه جهان
آبادتخت گاه پادشاه دهلی گردیده بود ازسنگ و خشت و آهک تیار
کرده بودند - عرش آشیانی در سال یازده جلوس که سنه نهصد و هفتاد
و سه [۹۷۳] (72) هجری باشد شروع به بنای قلعه از سنگ سرخ
و مسجد عالی از سنگ مرمر و عمارت دلفشین دیگر نمودند و در سنه
نهصد و هشتاد [۹۸۰] رو باتمام آورد و یادگار خود گذاشتند بیست
لك روپیه بخرچ آن در آمده و سه هزار درعه دورق قلعه و ارتفاع
سی درعه و عرض دیوار حصار ده درعه و عرض خندق سی درعه و
عمق دوازده درعه سکندری واقع شده اگرچه در السنه کهن سالن
شهرت تمام دارد که اکبر آباد موسوم از عهد عرش آشیانی گشته اما
آنچه از تاریخ شاه جهان نامه تالیف میرزا امینا ظاهر گشت تا
عهد جلوس اعلی حضرت باگرو زبان زد بود صاحب قران ثانی
مصطفی بابکر آباد ساختند - درین ایام عبد الله خان اوزبک در مالوا
ماده فساد و بغی گردید بعده که فوجها برو تعیین فرمودند تمام شهر
و قصبجات را که لکها مال تجارت درانجا موجود بود و تیار می شد
تاخت و تاراج نموده طرف احمد آباد فرار نمود از انتشار این
خبر بعضی واقعه طلبان حرام خوار دیگر سرمایه شورش گشتند
خصوص خان زمان و بهادر خان که حسب و نسب هردو سابق

بزیان خامه داده هرچند که هردو برادر در همه باب وضع امیران اختیار نموده بودند اما از آنکه پادشاه در حق امرای ازبکيه بدگمان و کم توجه شده بودند و از بعضی اطوار سابق خان زمان که بگزارش آمده شاکي بودند و مکرر میفرمودند که این از نسل شیبانی خان ازبک که فخر خود مینمایند آنچه از شیبانی خان و دیگر ازبکان بفردوس مکانی الم و تصدیعات رسیده باید که اصل قوم ازبک را از قلم رو خود اخراج نمائیم و این معنی روز بروز ماده فزاع و فساد هردو برادر که در مهم شرقی مامور بودند میگردید تا آتش فتنه بالا گردید و باتفاق سکندر خان و ابراهیم خان ازبک چندی دیگر از نمک بحرامان او باش وضع را با خود متفق ساخته سی هزار سوار توران و افغان فراهم آورده حق احسان و نمک ولی نعمت را فراموش ساخته طرف بلاد شرقی علم بغی برافراشته صریح طبل مخالفت نواخته خلل تمام در ملک انداختند - و پادشاه بسبب موانع چند که ذکر آن منافی اختصار نویسی میگردد اخبار موحش را شنیده نا شنیده می انگاشتند - و تا خاطر جمعی از دفع بعضی ماده فساد دیگر اغماص میفرمودند تا آنکه قابوی وقت را از دست نداده بعدم شهرت مهم که گوشمال آن فتنه پڑهان را قابل فوج کشی و گرد آوری لشکر ندانستند بشهرت شکار فرمودند که سرانجام چند روزه بردارند - و با جمعی از امرای مخصوص و فدویان جان نثار که در رکاب سیر و شکار می بودند طرف رخنه شرقی متوجه شدند - و تفرج کنان و صید افکنان عنان توجه جانب صریح بهار معطوف داشته یکبار بدستور مقرری ایلغار نموده بهمعنائی

اقبال اکبري با جمعيت قليل که قابل ذکر نيست غافل بر سر آن
 مدحروشان بلاد غفلت رسيدند - و آن تيره بخنان که مست نشاي
 غرور بودند بي ادبانه بمقابله شتافتند - بعد زد و خورد که بميان آمد
 از مدد مدد طالع آن خسرو سکندر فرچنان مغلوب هراس گرديدند
 که التماس عفو تقصير را ميانجي قرار صلح ساخته والد خود را
 برای شفاعت بخدمت پادشاه فرستاده شعله آتش غضب را فرو
 نشاندند - و بتقاضای وقت خطا بخشي را که خاصه خاندان صاحبقران
 است کار فرموده تقصير هر دو برادر را مع آن ملک بطريق اقطاع
 به ملار خان زمان بخشيدند - و مقرر شد که مادر او در حضور
 باشد - وقت مراجعت عرش آشياني هنوز به جونیور نرسيده بودند
 که خبر فساد هر دو بدنهاد رسيد فرمودند که والد او را محبوس وار
 حواله حاکم جونیور نمايند - چون درين ايام خبههاي ناخوش از کابل
 و اطراف پنجاب ميرسيد تنبيه آنها را موقوف بروقت ديگر داشته
 متوجه آگره گشتند - خان زمان خود را بجونیور رسانده با حاکم
 آنجا محاربه نموده غالب آمده جونیور را با والد خود بتصرف
 آورده حاکم آنجا را عوض والد خود مقيد ساخت - عرش آشياني
 از شنيدن جرأت و شوخي آن خيره چشمان بد عاقبت باز متوجه
 جونیور گشتند - درين اوان خبرهاي موحش کابل پيهم رسيد *
 حاصل کلام ملالت انجام سوانح اينکه بعده که ميرزا سليمان از
 شنيدن استيلاي ابوالمعالي خود را به کابل رسانده ابوالمعالي را
 کشت و کابل را بتصرف خود آورده سکه و خطبه بنام خود نموده
 ميرزا سلطان را در کابل گذاشت و ميرزا محمد حکيم بتقاضاي وقت

جان بسلامت از دست او بدر بردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوری لشکر پرداخته بر سر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته برای تسخیر کابل بار دیگر کمر همت بست و نزدیک رسیده بمحاصره کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیره خاطر جمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنه میرزایان بدخشان می کوشید - و حقیقت پندم بحضور معروف داشت - و بعد رسیدن خبرهای ملال اثر عرش آشیانی فریدون خان کابلی را که خالوی میرزا محمد حکیم می شد بانوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیارده خود را قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکي بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان زمان در اطراف بهار پابند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضای وقت و غیرت آنست که باتفاق کمر همت بعمه ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم و آینده چشم بر راه عطیه الهی باشیم - کابل که ملک مورثی شماست کجا می رود - و میرزا محمد حکیم باری و فریب آن ابله فریب خورده روانه لاهور گردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سراز اطاعت بچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و فساد عظیم علاوه شورش شرقي گردید - بعده که مجددا خبر این واقعات بعرش آشیانی رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزوده جمعی از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده برای بند و بست آگه مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بر وقت دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ایلغار همینکه نزدیک سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آواز زور و رایات ظفر آیات تاب مقاومت نیاورده سراسیمه کار و بار نا کرده کاری خود گشته ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان هیچ کدام در کابل نبودند و جمیعت هم موافق مقابله و محصور گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک از دست رفته خود را متصرف گردید *

عرش آشیانی از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم میخواستند چند روز به بند و بست پنجاب و تسلی دل الم خورده مردم آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان زمان گردند درین ضمن خبر آشوب تازه طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه میدهد که محمد حسین میرزا و مسعود میرزا که با محمد سلطان و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران رشته بنی اعمام ذوی الارحام میرسانند چنانچه بغی ورزیدن محمد سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکانی و جنت آشیانی باحاطه تحریر آمده و مکرر قلم عفو بر جریده اعمال آنها کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامه اطراف شرقی و کابل با الغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب داعیه بودند همدستان گشته مع پسران بغی ورزیده فتنه عظیم برپا نموده

قصبجات صوبه مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیانی از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ اراده تولد پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلمار طي نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتی سنان بر سر آن خفتگان بادی غفلت رسید و خان زمان اجل ناگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - از آنکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نلک بحرامی خود را بدم تیغ و سنان دهد چاره کار دیگر ندانست - و بعد کوشش لاحاصل طعمه شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آری که کرد که نیافت - و که کاشت که ندروید - سرهای باغی پیشگان مقتول را بطریق هدیه برای میرزایان که تازه بعرضه بغی آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هردو بردار را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پایی فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل گردند و تاریخ این فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند •

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقی متوجه تنبیه میرزایان باغی گردیدند - در همان زودی از هیبت اقبال اکبری میرزا الخ بیگ که در بغی ورزیدن پیش قدم دیگر میرزایان بود بمساطر حیات در نوردید - و دیگران تاب صدمات بهادران رکاب نیاروده آواره طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیانی در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که راییت ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقه رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لک سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندان خود قسم گذاشته بود که بر روی بودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیال و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبالی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیره بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار محاصره و پیش بردن مورچال و بستی دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و بر آمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پای جدال و قتل بمیان آمد و آدم بیشمار از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کثیر بدرجه شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گوله بندوق پادشاه بقول مشهور کشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیال شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بحجر نمودن زنان و فرزندان نموده چهار پنج هزار بل زیاد زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه برآمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمه تیغ و تیرو سنان مغلن دلاوران چغته گردیدند •

گویند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هندو و مسلمین علف تیغ گشتند - و حکومت آنجا را باصف خان مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده و رانا و دیگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادی باسم آدیپور آباد ساخته می بود - مسعود اوراق در ایامی که همراه خلیفه سلطان شاهزاده ایران بطریق مهمان و از رفیق بود وارد ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیانت چند مقام نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمده رانا که برای استقبال و رساندن تا سرحد با تحف و هدایای مرسوله رانا آمده بودند از روی غور بحقیقت و رسیدن و از اطوار مذمومه آنها واقف گشته - ملک وسیع پرحاصل که در طول از هشتاد کوه زیاده و در عرض کم از هفتاد کوه جریبی نخواهد بود - و جمع آن سواي مداخل سائر و راهداری و ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمده او که در سال بیست هزار و سی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری دارند آنها را باصلاح آن جماعه بیست هزار و سی هزار موافق همان مواجب می یابند - سه صد و چهار صد سوار همراه هریک از آنها تعیینند - و در همان پرگنات که تنخواه نموده اند می باشند - در سال یکبار دو بار روز دهمه یا شادی برای سلام رانا میروند - یا باستقبال و مشایعت پادشاهزاده یا امیرنامی که از ان راه عبور نمایند تعیین می گردیدند - گویند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد که بمروار ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردیده اما

اصل ندارد - بهر حال ازوزمیندار عمده در هندوستان نیست - از جمله نوکران موروثی رانا که وطن در همان سرزمین از قدیم الایام دارند سید علی و سید ولی نام بسیارند که خود را سید مینامند - و قتیکه از آنها ارکان دین و مذاهب پرسند سواي نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتبد و خواهد که پحر او بجای او قائم مقام گردد - یکی از جماعه کوه نشینان سروپا برهنه که گویند خزانه رانا از قرنهای کرسی بکری حواله آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ احدی را بران مکن اطلاع نمی دهند و هر سال و ماه و بروایتی هر روز بران خزانه مدفون می افزایند او آمده سرانگشت خود را بکار شکاف می نماید و قطره خون آن انگشت بر پیشانی آن وارث ملک می مالد - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمی نمایند *

القصة بعد فراغ تسخیر قلعه چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعه رنتهپور تعلقه سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعده که بمحاصره رنتهپور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغی پیشه از احمد آباد باز برگشته طرف مالوا آمده تاحمت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره برنداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین علی نخشبی را مع فوج شایسته برای تنبیه و دفع فتنه میرزایان باغی تعیین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن فوج طرف مالوا میرزایان دست و پای حاصل زده هزیمت یافته راه خاژدیس اختیار نمودند - و عرش آشیانی بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رساندن فیض بساکنان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند نموده آگزه متوجه شده و بسیکری هفده هیزنه کروهی آگزه که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتی که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه برای طلب فرزند نموده ذنر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و در همان زودی بمزده حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچه عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود ازراه مزید حسن عقیدت همراه پرد گیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمزده ولادت با سعادت آن نور حدیقه سلطنت و نور حدیقه خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع فضل یزدن منان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خود را بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن قدوه زمان خرمن خرمن و دامن دامن زربمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبنایی و گوهر درج اکبرشاهی (در شهوار لجه اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی باجمیر که صدر بیست کروه عرفی مسامت دارد تشریف بردند - و قصبه سیکری را بسبب

فنجی که حضرت فردوس مکانی را با رانا سانکا دران مکن میمنت
 نشان رو داده بود مسمی بفتح پور ساخته مشقه برونق خلد برین
 آباد نمودند - و عمارات عالی گذاشتند - چون قلعه کالینجر که شیر شاه
 در هوای تسخیر آن سوخته در حالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح
 ساخته بود - و باز کفار بدعوی ارث بتصرف خود آورده بودند -
 عرش آشیانی همین که اراده تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه
 رامچند که در آن قلعه حاکم مستقل بود کلید قلعه را مع دیگر
 هدایا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروض
 داشت - و در همان زودی از مزده روح پرور تولد فرزند دیگر که
 مسمی بسلطان محمد مراد ساختند کل عیش و نشاط در چمن
 مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده
 زیارت نموده زر وافر بخادمان و ضعیفان و ارباب حاجت رساندند -
 و فرمودند که حصاری از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل
 حاکم بیکنیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف
 ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جمله پیشکش داخل
 پرستاران خاص سرادق جاء و جلال گردید - درین اوان از نوشته
 اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتی که اکثر نظر بند (؟) و امیر
 صاحب مدار می بود و آخر با یکی ازان هر دو ساخته در دفع
 امیر دیوم کوشیده فی الجمله در سلطنت اختیار بهمرساند مع هذا
 در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات
 بتصرف امرا در آمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل
 بگزارش در آمده و نسق سلطنت احمد آباد بسبب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هر دو میرزای باغی پیشه که از مدمات فوج پادشاهی این طرف آواره شده اند در بهرونج و اطراف احمد آباد باتفاق بعضی مفسدان واقعه طلب علم بغی برافراشته اند باندک توجه و تعیین فوج این ملک بتصرف اولیای دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتکه را بافوج شایسته پیشتر مقدمه الجیش مرخص فرمودند - چون بر سرحد راجه سروهی رسید راجه آنجا یکی از راجهوتان چرب زبان تهور نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضی مطالب ضروری و عجز حال خود فرستاد - و او در وقت ادای پیغام جمدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور رساند همرهان پیر محمد خان بر سر او ریخته دست بدست بسزای کردار او رساندند - و پیر محمد خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبگر دید اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرأت رفتن احمد آباد ننموده بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش آشیانی خود بدولت و اقبال عذر مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - دو سه منزل طی نموده بودند که بمزده ولادت نونهال گلشن سلطنت پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بغال نیک گرفتند - و در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبه پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را محتمل ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداری آنجا داده رایت ظفر آیت طرف احمد آباد برداشتند و نزدیک احمد آباد رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

موزد عنایات بی پایان و مخاطب بظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهای احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدهات شکر نزول قدوم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزی و فوج کشی انجامد ملک بتصرف آن گیتی ستان درآمده امیران عقیدت آئین جبین سالی تهنیت گردیدند - و از جمله میرزایی هنگامه طلب بغی پدیده که آواره سمت بهرونچ و کهنایت بودند از شنیدن آواز فتم اقبال اکبری سراسیمه کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشدنی مطابق رویه یک تازی بطریق ایلاغر بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند از آنکه همراه عرش آشدانی زیاده از دو صد سوار فرسیده بود میرزایان بشوخی و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکان قلب سر راه پادشاه گرفتند و و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتبه جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بشت و گریبان رسید - و هیچ نمانده بود که چشم زخم بدشمنان آن چنان رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتی ره فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه با چند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود دو ترکش تیر بدست مبارک خالی نمودند - آخر کار نسیم فتم و فیروزی باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعه بذر سورت در تعلقه گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دبدبه

جان سلامت از دست او بدر بردن غنیمت دانسته خود را بکوهستان آن سرزمین رساند - بعده بگرد آوری لشکر پرداخته بر سر میرزا سلطان آمده کابل را متصرف گردید - میرزا سلطان خود را نزد میرزا سلیمان رساند فوج همراه گرفته برای تسخیر کابل بار دیگر کمر همت بست و نزدیک رسیده بمحاصره کابل پرداخت - و میرزا محمد حکیم از استحکام مورچال و برج و باره و گرد آوری ذخیره خاطر جمع نموده محصور گردید - و در دفع فتنه میرزایان بدخشان می کوشید - و حقیقت پیهم بحضور معروض داشت - و بعد رسیدن خبرهای ملل اثر عرش آشیانی فریدون خان کابلی را که خالوی میرزا محمد حکیم می شد بانوج حاکم پنجاب و امیران دیگر را بمدد میرزا محمد حکیم روانه ساخته بودند - و تا رسیدن فریدون خان میرزا محمد حکیم تاب مقاومت در کابل نیاورده خود را قبل از رسیدن فریدون خان بنیلاب رساند - بعده که فوج کومکي بدو پیوستند فریدون خان مصلحت داد که پادشاه بمهم خان زمان در اطراف بهار پابند گردید و شما هم وارث ملکید تقاضای وقت و غیرت آنست که باتفاق کمر همت بسته ملک پنجاب را متصرف شویم و سرهند را حد خود سازیم و آینده چشم بر راه عطیه الهی باشیم - کابل که ملک مورثی شماست کجا می رود - و میرزا محمد حکیم باری و فریب آن ابله فریب خورده روانه لاهور گردید - حاکم پنجاب باتفاق کومکیان محصور گردیده سراز اطاعت بچید - و اکثر همراهان فریدون خان ازو جدا شده رفاقت حاکم پنجاب اختیار نمودند - و فساد عظیم علاوه شورش شرقی گردید - بعده که مجددا خبر این واقعات بعرض آشیانی رسید عبد الرحیم بن بیرم خان

را مخاطب به منعم خان ساخته و بر مراتب منصب او افزود
 جمعی از مردم کار طلب تجربه کار همراه او داده برای بند و بست
 آگه مقرر و مرخص نمودند - و مهم خان زمان را موقوف بر وقت
 دیگر داشته متوجه پنجاب شدند - و بطریق ایلغار همینکه نزدیک
 سرهند رسیدند میرزا محمد حکیم بمجرد آواز و ورود رایات ظفر آیات
 تاب مقاومت نیاورده سراسیمه کار و بار نا کرده کاری خود گشته
 ناچار راه فرار طرف کابل اختیار نمود - از اتفاقات از مردمان بدخشان
 هیچ کدام در کابل نبودند و جمیعت هم موافق مقابله و محصور
 گردیدن در قلعه نبود - میرزا محمد حکیم بلا تردد تیغ و سنان ملک
 از دست رفته خود را متصرف گردید *

عرش آشیانی از شنیدن خبر مراجعت میرزا محمد حکیم
 میخواستند چند روز به بند و بست پنجاب و تسلی دل الم خوردند مردم
 آنجا پرداخته متوجه تنبیه خان زمان گردند درین ضمن خبر آشوب
 تازه طرف مالوا بعرض رسید مجمل از تفصیل آن بزبان خامه
 میدهد که محمد حسین میرزا و مسعود میرزا که با محمد سلطان
 و میرزا محمد زمان چهار برادر می شدند و با خاندان صاحبقران
 رشته بنی اعمام ذوی الارحام میرسانند چنانچه بغی وزیدن محمد
 سلطان و میرزا محمد زمان در ذکر سلطنت فردوس مکنی و جنت
 آشیانی باحاطه تحریر آمده و مکرر قلم غفور جریده اعمال آنها
 کشیده شده بود درین ایام از شنیدن هنگامه اطراف شرقی و کابل
 بالغ بیگ میرزا و شاه میرزا که آنها نیز از همان سلسله صاحب
 داعیه بودند عدستان گشته مع پسران بغی و زریده فتنه عظیم برپا نموده

قصبجات صوبه مالوا را بتاخت و تصرف آورده درمیان هم قسمت برادرانه نمودند - عرش آشیانی از شنیدن خبر این فساد تازه فسخ اراده تولد پنجاب نموده اول بفکر دفع فتنه و آشوب خان زمان بد پیمان پرداختن اهم دیگر مهم دانسته مسافت بعیده را بطریق ایلغار طی نمودند - که قبل از انتشار یافتن خبر حرکت آن پادشاه گیتی ستان بر سر آن خفتگان بادی غفلت رسید و خان زمان اجل ناگهان بچشم عبرت بین مشاهده نمود - از آنکه راه فرار و در التماس عفو تقصیر بر روی خود مسدود یافت بجز آنکه در مکافات نلک بحرانی خود را بدم تیغ و سنان دهد چاره کار دیگر ندانست - و بعد کوشش حاصل طعمه شمشیر و هدف تیر بهادران رکاب گردید - و بهادر خان که زنده دستگیر شده بود به برادر خود پیوست - آری که کرد که نیافت - و که کاشت که ندریود - سرهای باغی پیشگان مقتول را بطریق هدیه برای میرزایان که تازه بعرضه بغی آمده بودند روانه فرمودند - و اکثر همراهان هر دو برادر را که بقید در آمده بودند حکم فرمودند - که بر پای فیل بسته تشهیر نمایند تا بسرداران خود واصل گردند و تاریخ این فتح (مبارک فتح اکبر) یافته اند •

بعد فراغ استیصال مدعیان دولت سمت شرقی متوجه تنبیه میرزایان باغی گردیدند - در همان زودی از هیبت اقبال اکبری میرزا الخ بیگ که در بغی ورزیدن پیش قدم دیگر میرزایان بود بساط حیات در نوردید - و دیگران تاب خدمات بهادران رکاب نیارنده آواره طرف احمد آباد و گجرات و خاندیس گشتند - و عرش آشیانی در سنه دوازده جلوس متوجه تسخیر چتور و تنبیه

رانا گردیدند - همین که رایست ظفر اثر نزدیک سرحد تعلقه رانا رسید رانا که بعد هزیمت دو لک سوار و پیاده از مقابل ده دوازده هزار سوار چغته هزیمت یافته مغلوب هراس گشته بر فرزندانش خود قسم گذاشته بود که بر روی لودمان صاحبقران شمشیر نکشند خود بعیل و اطفال خویش برآمده طرف کوهستان قلب که الحال بآبادی آدیپور موسوم گشته و مسکن اولاد آن رانا قرار یافته پناه برد - و جیپال (73) نام برادر صاحب مدار خود را با دیپال نام برادر او و هشت هزار سوار جرار و ذخیره بسیار و آلات حرب مع کارخانجات در قلعه گذاشت - و کار بمحاصره و پیش بردن مورچال و بحتن دمدمه انجامید - و ایام محاصره بامتداد کشید و چندین دفعه در یورش و بر آمدن راجپوتان بقصد شب خون بر مورچال پای جدال و قتل بمیان آمد و آدم بی شمار از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند و از ابتدای محاصره تا روز پرانیدن دیوار و برج یک طرف قلعه پانزده امیر نامی با جمع کنیر بدرجه شهادت رسیدند - در آخر یورش جیپال از گوله بندوق پادشاه بقتل مشهور گشته گردید - و برادر او دیپال نام ناچار گشته دست از جان و مال و عیل شسته باتفاق همه راجپوتان شروع بجهوهر نمودن زنان و فرزندانش نموده چهار پنچ هزار بل زیاد زن و مرد زیر تیغ آورده از قلعه برآمده بمقابله و مقاتله پرداخت - و جنگ عظیم در پیوست - و از راجپوتان همراه او بیشتری طعمه تیغ و تیرو سنان مغلان دلاوران چغته گردیدند *

گربند دران روز آنچه بشمار آمدند ده هزار آدم از زن و مرد هندو
و مسلمین علف تیغ گشتند - و حکومت آنجا را بآصف خان
مقرر فرمودند - و بعد آن لغایت حال آن قلعه ویران مطلق مانده
و رانا و دیگران وطن خود در همان کوهستان قرار داده آبادی
باسم آدیپور آباد ساخته می نمود - معبود اوراق در ایامی که
همراه خلیفه سلطان شاهزاده ایران بطریق مهمان وارد فریق بود وارد
ملک او گردید و بحسب تکلیف رانا برای ضیانت چند مقام
نمودن اتفاق افتاد و با نوکران عمده رانا که برای استقبال و رساندن
تا سرحد با تحف و هدایای مرسومه رانا آمده بودند از روی غور
بحقیقت را رسیده و از اطوار مذمومه آنها واقف گشته - ملک وسیع
پیر حاصل که در طول از هشتاد کوه زیاده و در عرض کم از هفتاد کوه
جریبی نخواهد بود - و جمع آن سواهی مداخل سائر و راهداری و
ابواب فروعی فوجداری و غیره که این هم مبلغ کلی می شود از
محصول مال نقد فقط از کرور روپیه تجاوز مداخل دارد - و نوکران عمده
او که در سال بیست هزار و سی هزار تا پنجاه هزار روپیه مقرری
دارند آنها را باصلاح آن جماعه بیست هزار و سی هزار موافق
همان مواجب می یابند - سه صد و چهار صد سوار همراه هریک از
آنها تعیناتند - و در همان پرگنات که تنخواه نموده اند می باشند -
در سال یکبار دو بار روز دهمه یا شادی برای سلام رانا میروند -
یا باستقبال و مشایعت پادشاهزاده یا امیرنامی که از ان راه عبور
نمایند تعیین می گردیدند - گربند رانا خود را از اولاد نوشیروان میگیرد
که بمروار ایام آتش پرستی آنها به بت پرستی مبدل گردیده اما

اصل ندارد - بهر حال از زمیندار عمده در هندوستان نیست - از جمله نوکران موروثی رانا که وطن در همان سرزمین از قدیم الایام دارند سید علی و سید ولی نام بسیاری که خود را سید مینامند - و قتیکه نیز آنها ارکان دین و مذاهب برسند سواي نام رانا و ملت رانا نمی دانند - و هرگاه رانا ازین جهان انتقال نموده بمکان اصل خود شتابد و خواهد که پھر او بجای او قائم مقام گردد - یکی از جماعه کوه نشینان سر و پا برهنه که گویند خزانه رانا از قرنهای کرسی بکرسی حواله آن جماعه است که در جنگل مدفون دارند و هیچ احدی را بران مکن اطلاع نمی دهند و هر سال و ماه و بروایتی هر روز بران خزانه مدفون می افزایند او آمده سرانگشت خود را بکار شکف می نماید و قطره خون آن انگشت بر پیشانی آن وارث ملک می مالد - بعد ازان ارکان دولت آداب مبارک باد بجا می آرند - و آنها با پادشاهان نسبت دختر نمی نمایند *

القصة بعد فراغ تسخیر قلعه چتور در سنه سیزده جلوس متوجه تسخیر قلعه رنتهپور تعلقه سورجن حاکم آنجا گردیدند - بعده که بمحاصره رنتهپور پرداختند باوجود در همین اوان خبر رسید که میرزایان باغی پیشه از احمد آباد باز برگشته طرف مالوا آمده تاخت و تاراج مینمایند اصلا متوجه دفع فساد مالوا نگشته دست از محاصره برداشتند - و راجه سورجن حاکم قلعه مغلوب هراس گشته فرار نمود - بعده قلیچ خان اندجانی و غیاث الدین علی نخشبی را مع فوج شایسته برای تنبیه و دفع فتنه میرزایان باغی تعیین فرمودند و خود متوجه اجمیر شدند - بعد

رسیدن فوج طرف مالوا میزایان دست و پای لحاصل زنده هزیمت یافته راه خازدیس اختیار نمودند - و عرش آشیانی بعد فراغ زیارت حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره و رساندن فیض بهاکنان و خادمان آن مکان فیض نشان و تقدیم فاتحه و التماس فرزند طرف آگرو متوجه شده و بسیکری هفده هیزنه کروهی آگرو که رسیدند بخدمت حضرت شیخ محمد سلیم چشتی که از مردمان والا مقام آنجا بود رفته درخواست فاتحه برای طلب فرزند نموده ذنر نمودند که اگر خدا بدین امید کامیاب سازد هم اسم شیخ نمایند - و در همان زودی بمزده حمل و بارور گشتن نخل مراد مبشر گردیدند - و آن حجله نشین سراچه عصمت را که اثر ثمر آرزو در بطن او ظاهر گشته بود از راه مزید حسن عقیدت همراه پرد گیان حضرت شیخ نگاه داشتند - بعده که بمزده ولادت با سعادت آن نور حدیقه سلطنت و نور حدیقه خلافت که هفدهم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع میزان از مطلع فضل یزد منان بر ساحت زمین جهانگیر گردیده کامروا گشتند بطریق استعجال خود را بخدمت شیخ سلیم رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن قدوه زمان خرمن خرمن و دامن دامن زر بمستحقاق و خادمان آن سرزمین رسانده مولود مسعود را بسلطان سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت آن نونهال گلشن جهانبانی و گوهر درج اکبرشاهی (در شهوار لجه اکبر) یافتند - و پیاده بزیارت درگاه حضرت خواجه معین الدین چشتی باجمیر که صدو بیست کروه عرفی مسافت دارد تشریف بردند - و قصبه سیکری را بسبب

فتحی که حضرت فردوس مکتی را با رانا ساتکا دران مکل میمنت
 نشان رو داده بود محمی بفتح پور ساخته مشتبّه برزوق خلد برین
 آباد نمودند - و عمارات عالی گذاشتند - چون قلعه کالینجر که شیر شاه
 در هولی تسخیر آن سوخته در حالت نزاع بمراد دل رسیده مفتوح
 ساخته بود - و باز کفار بدعوی ارث بتصرف خود آورده بودند -
 عرش آشیانی همین که اراده تسخیر آن قلعه در دل راه دادند - راجه
 رامچند که دران قلعه حاکم محنتل بود کلید قلعه را مع دیگر
 هدا یا پیشکش فرستاده مبارک باد ولادت پادشاهزاده معروض
 داشت - و در همان زودی از مزده روح پرور تولد فرزند دیگر که
 محمی بسلطان محمد مراد ساختند کل عیش و نشاط در چمن
 مراد شگفته گردید - و باز از سر صدق و صفا باجمیر تشریف برده
 زیارت نموده زرافرا بخادمان وضعیفان و ارباب حاجت رساندند -
 و فرمودند که حصاری از گچ و سنگ گرد آن مزار سازند - راجه کلیان مل
 حاکم بیگنیر و چندر سین والد مالدیو آمده مع انواع تحف
 ملازمت نمودند - و دختر کلیان مل از جمله پیشکش داخل
 بستاران خاص سرائق جاه و جلال گردید - درین اوان از نوشته
 اعتماد خان وزیر سلطان مظفر گجراتی که اکثر نظربند (؟) و امیر
 صاحب مدار می بود و آخر با یکی ازان هردو ساخته در دفع
 امیر دریم کوشیده فی الجمله در سلطنت اختیار بهمرساند مع هذا
 در سلطنت و ملک خلل باقی ست و در حقیقت ملک گجرات
 بتصرف امرا در آمده چنانچه در ذکر حاکمان احمد آباد مفصل
 بگزارش در آمده و نسق سلطنت احمد آباد بمسبب نفاق امرا

برهم خورده ملک صاحب ندارد و هردو میرزای باغی پیشه که از صدمات فوج پادشاهی این طرف آواره شده اند در بهرنج و اطراف احمد آباد باتفاق بعضی مفسدان واقعه طلب علم بغی برافراشته اند باندک توجه و تعین فوج این ملک بتصرف اولیای دولت خواهد آمد بعد عرض پیر محمد خان اتکه را بافوج شایسته پیشتر مقدمه الجیش مرخص فرمودند - چون بر سرحد راجه سروهی رسید راجه آنجا یکی از راجپوتان چرب زبان تهور نشان را بطریق رساندن پیغام و اظهار بعضی مطالب ضروری و عجز حال خود فرستاد - و او در وقت ادای پیغام جمدهر از نیام کشیده بر شکم خان مذکور رساند همزمان پیر محمد خان بر سر او ریخته دست بدست بسزای کردار او رساندند - و پیر محمد خان اگرچه باوجود رسیدن زخم کاری جانبگریده اما از الم زخم که بعد مدت التیام پذیرفت جرأت برفتن احمد آباد ننموده بخدمت پادشاه مراجعت نمود - و عرش آشنایی خود بدولت و اقبال عدو مال عنان عزیمت طرف گجرات معطوف داشتند - سه منزل طی نموده بودند که بمزده ولادت نونهال گلشن سلطنت پادشاه زاده دانیال مبشر گردیده بغال نیک گرفتند - و در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] بقصبه پتن احمد آباد رسیده حاکم آنجا را مستمال ساخته بی تردد تیر و سنان از تصرف گجراتیان بر آورده سید احمد خان را که از سادات باره بود فوجداری آنجا داده رایت ظفر آیت طرف احمد آباد برداشتند و نزدیک احمد آباد رسیدند - سلطان مظفر باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشته

مژده عنایات بی پایان و مخاطب بظفر خان گردید - بعده دیگر برادران سلطان مظفر که همه از سلاطین زادهای احمد آباد بودند سعادت قدمبوس حاصل کردند و سجدهات شکر نزول قدم میمنت لزوم بآن سمت بجا آوردند - و بی آنکه کار بخون ریزی و فوج کشی انجامد ملک بتصرف آن گیتی ستان در آمده امیران عقیدت آئین جبین سلی تهنیت گردیدند - و از جمله میرزایی هنگامه طلب بغی پیشه که آواره سمت بهرونج و کهنایت بودند از شنیدن آوازه فتح اقبال اکبری سراسیمه کار و بار گشته میخواستند که فرار نمایند - عرش آشیدتی مطابق رویه یک تازی بطریق ایلغار بر سر میرزایان که قریب هزار و پانصد سوار داشتند از آنکه همراه عرش آشیانی زیاده از دو صد سوار نرسیده بود میرزایان بشوخی و جرأت تمام اقدام بر مقابله نمودند و در مکن قلب سر راه پادشاه گرفتند و کارزار سخت و دار و گیر غریب بمیان آمد و بمرتب جنگ مغالبه گردید که از سیف و سنان کار بمشت و گریبان رسید - و هیچ نمانه بود که چشم زخم بدشمنان آن جناب رسد - و مکرر حملهای مخالفان را بشجاعت ذاتی رد فرمودند - و راجه بهگوان داس که از عقب رسیده رفیق جانفشانی گشته بود بعد تردد بهادرانه با چند راجپوت بکار آمد - و پادشاه خود و ترکش تیر بدست مبارک خالی نمودند - آخر کار نصیم فتح و فیروزی باقبال اکبری همعنان گردیده بر فوج پادشاه وزید - و ابراهیم میرزا و محمد حسین میرزا رو بفرار گذاشتند - چون قلعه بندر سورت در تعلقه گل رخ بیگم دختر میرزا کامران بود عنان توجه طرف بندر سورت معطوف داشتند - گلرخ بیگم از شنیدن خبر دبدبه

اقبال اکبري پسر خود را همراه گرفته از راه بکلانه طرف دکن فرار نمود -
 قلعه بندر مذکور بتصرف پادشاه گيتي ستان در آمد - (عجب قلعه
 گرفت) تاريخ آن يافتند درين ضمن ميرزا يان فرصت يافته پټن را
 محاصره نموده حل بر سيد احمد خان تنگ آوردند - و همين که تيغ
 آفتاب گيتي ستان از افق مشرق سر بر آورده بود آواز رسيدن پادشاه
 ذو الاقبال انتشار يافت - دست از محاصره برداشته سايه وار از گرد
 احاطه آن ديار معدوم الوجود گشته آواره دکن گشتند - و عرش آشياني
 خان اعظم را به صوبه داري احمد آباد با ديگر حکام تجربه کار کار دیده
 رعيت پرور در احمد آباد گذاشته در سینه نهضت و هشتاد و يك
 [۹۸۱] متوجه آگره گرديدند - و فوج برای تسخير بهکرتعين
 فرمودند - و ابراهيم حسين (۷۴) ميرزا خود را به پنجاب رسانده
 چند روز ماده فساد گرديده بزودي از دست بلوچان کشته شد -
 و سر او بحضور رسيد - فرمودند بر دروازه آگره آویزند - و در همان روزها
 مسعود ميرزا گرفتار شده آمده در قلعه گواليار مقيد گرديد *

درين اوان که پادشاه در فتحپور تشریف داشتند بعرض رسيد که
 اختيار الملک گجراتي باتفاق محمد حسين (ميرزا) لشکر فراهم آورده آمده
 احمد آباد را محاصره نموده اسف - عرش آشياني ابتداء چند هزار
 سوار انتخابي همراه امري عقيدت نشان رزم آزما پيشتر بطريق
 هراول رخصت فرموده بتايد اکيد بهريک فرمودند که اگرچه ما از

(۷۴) د. دو نسخه ابراهيم بيگ ميرزا نوشته ليکن ان صحيح

نباشد *

شما بیشتر خواهیم رسید اما تا مقدور شما هم خود را زود تر برسانید -
از عقب بعد چند روز خود بدولت از فتح پور با چهار صد پانصد سوار
انتخابی یکه تاز بهادر که بیشتر از امرای جان نثار و خانه زادان
تجربه کار کارزار دیده بودند بر شتران ماده سوار نموده و خود
پاره راه بر اسب و بیشتر بر بهل و شتر سواری فرموده شب و روز
طی مسافت نموده چهل روزه راه را که پادشاهان در سه ماه و
چهار ماه قطع نتوانند نمود در نه روز طی فرموده بحوالی احمد آباد
رسیدند - مابین راه هرجا که با امرا و لشکری که سابق مرخص
فرموده بودند ملاقات می شد آنها باظهار خجالت غرق عرق
انفعال گردیده برکاب می پیوستند - و باز تا احمد آباد در ایلغار
بهمرکابی آن پادشاه در افتدار نتوانستند رسید - و روزی که کار بمقابل
و مقاتله افتاد زیاده از سه هزار سوار در رکاب نبودند چون در همان
دو سه روز جاسوسان اختیار الملک پادشاه را در فتح پور گذاشته بی اثر
خبر حرکت کوچ آمده بودند بعد که آثار گرد فوج همراگان
عرش آشیانی و غلغلۀ رسیدن لشکر تازه بگوشها رسید یکی از سواران
فوج مخالف که برای آب دادن اسب خود کنار آب متصل
دروازه شهر آمده بود در همان آن از سواران خان اعظم صوبه دار
محصور برای آب خوراندن اسب کنار آب آمد سوار اختیار الملک
ازین سوار استغفار نمود که کدام سردار تعیین کرده پادشاه شما تازه
رسیده - آن سوار در جواب گفت که جلال الدین محمد اکبر پادشاه
غازی خود بدولت و اقبال رسیده اند - سوار آن طرف که بروایت
بعضی مورخین محمد حسین میرزا خود بود بدو گفت زهی لاف

دروغ - خبرداران ما بیعت روز است که پادشاه را در قتم پور بلا خبر اراده کوچ گذاشته آمده اند - سوار خان اعظم در جواب گفت آری چنانست که می گویند - اما امروز نه روز است که پادشاه شتر سواره از فتحپور بدین سمت ایلغار نموده با شتر سواران یک تاز بهادر انتخابی خود را رسانده *

بر منصف پیشگان با هوش ظاهر است که هیچ پادشاه بدین جرأت و این یازوی طالع و مدد اقبال عدو مال نموده که باوجود تحقیق خبر فوجهای سنگین مخالف و میسر داشتن آنکه اگر خواهد با لک سوار و چهار پنج هزار فیل که همیشه در فیلخانه سرکار موجود می بودند متوجه کارزار گردد - این همه جرأت نماید - که هر جا با چهل پنجاه هزار سوار کارزار باید نمود با جمعیت معدود که آنها نیز بسبب یلغار شب و روز و بیدار خوابی با کلفت و کسل تمام خمار آورد بیداری رسیده باشند که ادنی فوجدار پرگنه از عهده مقابله و پیکار او تواند بر آمد چنان تهوری را کار فرماید - و بر عالمی ظاهر است که وقت اراده توجه پادشاهان از شهر بشهر دوسه ماه خبر کوچ و بر آمدن پیشخانه و تیاری کارخانجات شهر بشهر انتشار می یابد - و آن خسرو گیتی ستان بدان چستی و چالاکي خویش را برساند که قبل از رسیدن خبر خود را با دوسه صد سوار برساند - برخلاف فرخ سیر پادشاه که باوجود فراهم آوردن هفتاد و هشتاد هزار سوار و جمع نمودن همه امیران ایران و توران و راجهای نامدار و سالها بکار بردن منصوبه و تدبیر از عهده یک نوکر نتوانست بر آمد -

قبادام بلای او گرفتار گردید - چنانچه انشاء الله تعالی مفصل
 بگزارش خواعد در آمد * ع * ببین تفاوت ره از کجاست تابکجا
 القصه محمد حسین میرزا و امیران گجرات از چنین ایلغار نمودن
 آن نامدار انگشت حیرت بدنندان گزیده حوصله باختند - و چنان
 مقرر کردند که اختیار الملك بطریق فوج یلتمش با پنج هزار
 سوار نزدیک بدروازه شهر که خان اعظم از احمد آباد برآمده بمدد
 پادشاه نتواند رسید مستعد باشد باز هر طرف که ضرور داند خود را
 برساند - و محمد حسین میرزا با هفده هیئته هزار سوار خود و اختیار
 الملك و ده هزار پیاده تیرانداز و برقنداز حکم انداز بمقابل پادشاه
 پردازد - و فوجها بحرکت آمده باستقبال پادشاه شتافته اطراف فوج
 پادشاهی فروگرفتند - و کوس و کرنای رزم و هلی و هوئی دلیران
 بلند آوار گردید - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و بهادران جانباز
 و دلوران یکه تاز باوجود چنان ماندگی و کسل مسامت بعیده از
 بسیاری لشکر خصم اندیشه بدل راه نداده دادتهری میدادند * نظم *
 همه جنگ را تنگ بسته میان * بگردون برآورده گرز و سنان
 بخون آب دانه همه تیغ را * سنان بر جگر درخته میخ را
 بعده که اثر غلبه فوج مخالفان ظاهر گردید - و چندین از امیران
 پادشاهی شرط جان نثاری بتقدیم رساندند - و بسیاری گلگونه
 سرخروئی زخمهایی نمایان حاصل نمودند - و نزدیک بود که چشم
 زخم بفرج پادشاه ذو الاقبال رسد - عرش آشیانی با خاصان جان نثار
 شیروار از قلب فوج ظفر موج برآمده چون فیل کوه ربا بر محمد حسین
 میرزا تاختند - همین که پرتو همت اقبال اکبری برابر چشم میرزا

جلوه گر گردید - دل باختۀ هراس گشته عنان از معرکه گردانیده
 با فوج خود رو بفرار گذاشت - و بپاداران فوج پادشاهی بتعاقب
 پرداختند - در انضای آن حال که گرم گریختن بود - اسپ محمد حسین
 میرزا سکندری خودۀ افتاد - و بدست مردم پادشاهی مقید گردید -
 و بخدمت عرش آشیانی حاضر آوردند - چند نامداری که در گرفتن
 و آوردن او باهم دعوی سبقت می نمودند - میان آنها گفتگو بنزاع
 انجامید - پادشاه از پرسید که راست بگو ترا که گرفته میرزا در جواب
 گفت راست این است هیچ کدام مرد آن نبودند که مرا بگیرند
 مگر کفران نعمت ورزیدن من و اقبال پادشاهی مرا دستگیر ساخت -
 و دران حالت که غلبۀ فوج میرزا ظاهر گردیده بود و پادشاه از فوج
 برآمده بمیرزا تاخته هزیمت داده بود تا گرفتار شده آمدن او
 عرش آشیانی برای دفع کسل یلغار و تردد ده روز در زیر سایه
 درخت آرام گرفتند - در لشکر اختیار الملك خبر مغلوب گشتن
 فوج پادشاه انتشار یافت - اختیار الملك بشغب تمام مکل خود را
 گذاشته بقصد مقابله و غارت فوج پادشاه و مدد لشکر خود بهمعنائی اجل
 خویش و اقبال پادشاه جلو ریز وقتی خود را رساند که تمام فوج
 عقب میرزا تاخته بود - و عرش آشیانی با دو صد و سه صد سوار
 زیر درخت سایه دار با دل بیدار در راحت بودند - از رسیدن اختیار
 الملك پادشاه خبردار گردیده مستعد مقابله گشته نقارچیان را
 که دل و دست آنها از کار رفته بود - بنواختن شادبازۀ فتح مامور
 ساختند - و خان اعظم که با فوج خود در شهر محصور بود -
 باستعجال تمام برآمده از عقب اختیار الملك رسیده بکارزار و مدد

عرش آشیانی پرداخت - درین گرمی دار و گیر راجه جی سنگ که خود را بمدد عرش آشیانی رسته بود باندک دار و گیر که بمیان آمد راجه نامی با چند نفر رکاب بکار آمد و اختیار الملك گرفتار چنگ اجل گردید و تمام فوج و بهیر گجراتیان و میوزا بغارت تاراجیان و بهادران پادشاهی درآمدند - و خان اعظم بملازمت عرش آشیانی رسید - و سعادت قدمبوس حاصل نموده شکر چنان فتح که کمتری از پادشاهان را رو داده باشد بجا آورده بتقدیم آداب تهنیت پرداخت - و دیگر امرای عظام رکاب تسلیمات مبارک باد بجا آوردند و نثار گزاندند - اگرچه عرش آشیانی بر قطع شجر حیات میوزا راضی نبودند اما راجه رام سنگ راضی بنگه داشتن ماده فساد نگردیده بقتل او مبادرت نمود - و خان اعظم را بدستور سابق در احمد آباد گذاشته متوجه آگره شدند *

بعد آرام گرفتن چند روز رایت ظفر پیکر طرف ملک شرقی برافراشتند - و بعد رسیدن بنواح حاجی پور پهنه ترددات فوج کشی و کلزار و محاربات رستخانه آنچه در تسخیر آن ولایت ازان پادشاه گیتی ستان که قلم ابطال برداستان رستم و اسفندیار می کشید بظهور آمد - و افغانان سور و لودی و نیدازی بسیار را علف تیغ ساختند - اگر خواهه مجمل از تفصیل آن بگزارش آرد از سر رشته اختصار نویسی بیرون می افتد - هرکه خواهد که اطلاع یابد باکبر نامه و تاریخ فرشته رجوع نماید *

حاصل کلام در سنه نهصد و هشتاد و چهار [۹۸۴] بعد قلع ریشه فساد مدعیان خاندان این دودمان بعضی را بجزا و سزا برساندند

و جمعی را مطیع و منقاد ساختند و بیشتر از توابع ملک شرقی را بتسخیر و تصرف اولیای دولت در آوردند - و بامداد تدبیر و طالع اکبری خطبه و سکه بنام نامی خود نموده خان جهان را بحکومت بنگاله مقرر فرموده بفتح پور مراجعت نمودند *

درین آوان والی برهان پور مظفر میرزا را با گلرخ بیگم والدۀ او مقید ساخته مع تحف و هدایای دیگر همراه ایلچی زبان دان قاعده فہم بحضور فرستاد - پادشاه از راه فضل و عنایت مظفر میرزا را بانواع رعایت نوازش فرموده بہمسری شاهرادہ خانم دختر خود معزز و مفتخر ساختند *

درین سال از غیب در فراش خانہ فتح پور آتش افتاد و چنان شعله ور گردید کہ ہرچند سقایان و عملہ کارخانجات برای فرو نشاندن آن دست و پا زدند - فائدہ نہ بخشید - و تا دوسہ روز میسوخت - و اموال چندین لک روپیہ تلف گردید - و بحکم تلف المال خلف العمر شکر سلامتی خود بجا آوردند *

و درسنہ نہصد و ہشتاد و ہشت [۹۸۸] خبر فوت خان جهان بعرض رسید و متواتر بظہور پیوست کہ بعد واقعہ خان جهان فساد عظیم در ملک نو تسخیر در آمدہ بنگالہ برخاستہ - خواستند کہ متوجہ بلاد شرقی و دفع فساد ینگالہ گردند - درین ضمن خبر فرحت اثر تسخیر قلعہ بہکر در سنہ ہفدہ جلوس بعرض رسید - و بشگون نیل گرفتند *

و درہمین آوان از نوشتجات کابل و اخبار نویسان شمالی بوضوح پیوست کہ میرزا محمد حکیم از شنیدن تشریف بردن

پادشاه سمت بنگاله و مهم ولایت شرقی برهمنائی بعضی گرهان واقع طلب بگرد آردی لشکر پرداخته خود را برای تسخیر لهور طرف پنجاب رساده و بسیاری از زمینداران و هنگامه طلبان بد عاقبت با اورفیق گشته خلل عظیم در اطراف لهور انداخته اند - لهذا رایت ظفر آیت بدان سو برانراشتند - همین که خبر رسیدن پیش خانه پادشاه گیتی ستان بیانی پت بمیرزا محمد حکیم رسید - سراسیمه وار بدستور سابق راه کابل اختیار نمود - بعده که سرهنگد مضرب خیام گردید شاه منصور حاکم سرهنگد را که در طلبیدن میرزا محمد حکیم هم داستان بود مقید ساخته فرمودند که منصور وار بر سر دار عبرت جلوه گرزازند - و شاه زاده محمد مراد را هراول ساخته بقصد گوشمال میرزا محمد حکیم متوجه کابل شدند - نزدیک کابل که رسیدند فریدون خان ناگهان بر سر اردوی شاهزاده تاخته نفرقه تمام بحال سپاه و مردم بازار که ازین حادثه غافل بودند رساند و مال و متاع بسیار بغارت رفت - و در همان گرمی شاه زاده بر محمد حکیم خود را رسانده معرکه قتال و جدال بیاراست - و آدم بسیار از طرفین کشته و زخمی شدند - آخر نسیم فتح بر لشکر شاهزاده محمد مراد وزید - و میرزا محمد حکیم فرار نموده پناه بکوهستان کابل برد - و عرش آشیانی بعد شنیدن مرده فتح بکابل تشریف برد - اعیان و بزرگان شهر را اعزاز و اکرام تمام فرمودند و رعایتها نمودند - میرزا محمد حکیم عریضه مشتمل بر اظهار ندامت و التماس عفو جرائم مصحوب ایلچی فهمیده بخدمت عرش آشیانی فرستاده و مضیون این بیت بعرض رساند

• بیت •

سهر و خطای بنده گرش نیست اعتبار

معنی لطف و رحمت پروردگار چیست

قبول افتاد - وقت ملازمت نظر ترحم و عنایات بحال او دریغ نداشته متوجه هند و سزد گردیدند - بعد از آنکه نزدیک آب نیلاب مضرب خیام گردید فرمودند که قلعه در آنجا بنا نمایند و مسمی به انگ سازند - بعده که در سنه نهصد و نود و یک [۹۹۱] آن قلعه مرتب گردید و پادشاه بلاهور شرف نزول فرموده بودند قلعه داری آنجا بر اجه بهکوان داس عنایت فرمودند و متوجه فتح پور گردیدند - بعد داخل شدن فتح پور در مزاج عرش آشیانی انحراف تمام رو داد - و ماده فتنه و فساد واقع طلبان گردید - و برای تسلی و رفع گفت و گوی بیحوصلگان باوجود اثر تفسر و نقاحت اکثر دیوان میفرمودند - و چون خود بسبب عارضه بدنی مهم بنگاله نتوانستند نمود و دیگری را سزاوار این کار عمده ندانستند شهباز خان کنبر را که در قید بود نظر بر جوهر ذاتی او از قید بر آورده بعد عنایات سلطانی برای دفع فساد بلاد شرقی روانه بنگاله ساختند *

چون ظفر خان گجراتی در ابتدای سال فتح احمد آباد شرف اندوز ملازمت گشته بعطای منصب عمده و جاگیر لائق سرافرازی یافته بود آخر باغوازی فتنه جویان بدعاقبت گریخته طرف احمد آباد رفته علم بغی برافراشت - و روز بروز ماده خلل ملک و خرابی حال رعایا میگردد - و بامداد نفاق حکام معزول و منصوب که بتحریر و تفصیل آن نمی پردازد مهم او بامتداد کشید - و آشوب

عظیم در صوبه احمد آباد برپا گردید - آخر میرزا عبد الرحیم ولد
 بیوم خان مخاطب بمیرزا خان را بدان مهم مامور فرمودند - و در سنه
 نهصد و نود و دو [۹۹۲] با گجراتیان و ظفرخان محاربات
 معب و کارزار صف بمیان آمد و چندین هزار سر و سردار بجزیر تیغ
 آمدند - و بعد کوشش و کشش بسیار که از طرفین بظهور آمد نسیم
 نصرت بر لشکر میرزا خان وزید - و ظفرخان خود را طرف جونه گره
 و جام رسانده بفکر خام فراهم آوردن لشکر از سر نو افتاده فساد تازه
 دران ضلع برپا نمود - میرزا خان با فوج شایسته بآن صوب شتافته بعد
 تردد نمایان ظفرخان را ازانجا بدر ساخت - و بار دیگر آن سرمایه فساد
 با لشکر زیاد سر از بهرونج بر آورده با قطب الدین خان جاگیردار
 حاکم بروده و بهرونج مقابله نموده غالب آمده قطب الدین خان را
 کشته فوج اورا غارت نموده خزانه که دران هر دو محال موجود بود
 بدست آورده و مبلغی از تجار و صرافان نقد و جنس بطریق قرض
 بزور گرفته سی هزار سوار فراهم آورده بقصد مقابله میرزا خان
 متوجه احمد آباد گردید - میرزا خان ده گروهی احمد آباد برآمده
 با او محاربه نمود - و دار و گیر غریب زد و خورد عجیب رو داد -
 و سه هزار آدم از هر دو طرف دران کارزار کشته و زخمی گردیدند - آخر
 فتح نصیب میرزا خان گردید - ظفرخان باز طرف جام شتافت و میرزا
 خان همچنان خود را به بروده و بهرونج رسانده منصوبان ظفرخان را
 اخراج و تاراج نموده عمال پادشاهی دران محل مقرر کرده با احمد
 آباد مراجعت نمود - و بار سیوم و چهارم نیز میان ظفرخان و میرزا
 خان مقابله و مقاتله رو داد - و هر بار ظفر نصیب میرزا خان گردید -

آخر ظفر خان بی پروا گردیدہ چند بار آوارہ دشت اذبار بود -
 و میرزا خان بحضور رسیدہ مورد عنایات بی پایان و مخاطب
 بخان خاتان گشتہ باز برای دہن فتنہ و استیصال ظفر خان مرخص
 گردید - و در سنہ نہصد و نود و سہ [۹۹۳] امیران عمدہ دکن مثل
 یرھان الملک و شاہ فتح اللہ شیرازی بحضور رسیدہ سعادت اندوز ملازمت
 گردیدہ در جرگہ بندہای پادشاہی در آمدند - و رہ نمونی تسخیر
 دکن نمودند - شاہ فتح اللہ مخاطب بہ عضد الدولہ گشتہ مامور گردید
 کہ باحمد آباد نزد خان اعظم اتکہ رفتہ باتفاق بتسخیر برہانپور
 و برار پردازند و برہان الملک را نیز بمنصب عمدہ و عطای فیل و
 جواہر مفتخر ساختہ با عضد الدولہ و خان اعظم رفیق ساختند - بعد
 رسیدن ہر دو امیر باحمد آباد خان اعظم بتہیہ و سرانجام مہم دکن
 پرداختہ مصلحت دران دانستند کہ اول بہ تسخیر برار کہ دران
 ایام بتصرف نظام الملک بود پردازند - بعدہ کہ بہ ایرج پور کہ حاکم
 نشین آن ہوبہ است رسیدند - ہنوز بہ بندوبست آن ملک نپرداختہ
 بودند و چند روز توقف درانجا واقع شدہ بود کہ فوج نظام الملک
 بمرداری راہی خان و دیگر امرای برار و برہان پور از دو طرف
 رسیدہ چون مور و ملخ هجوم آوردند - و خان اعظم تاب مقاومت
 دران ملک نیافریدہ صرفہ در مقابلہ و مقاتلہ با آنها ندانستہ بدار و مدار
 پای اقامت ازانجا کشیدہ قسمی کہ انتشار فرار ظاہر کار بمیان
 نیاید بشہرت رسیدن خبر فساد احمد آباد براہ سلطان پور نذر بار خود
 را باز بر سر تعلقہ خویش برساند •

در سال نہصد و نود و چہار [۹۹۴] میرزا شاہ رخ نبیرہ میرزا

ملیمان بنی غم عرش آشیانی که در بدخشان فرمانروائی می نمود از تسلط اوزبکی و رفتن بدخشان بتصرف عبد الله خان اوزبک بخدمت عرش آشیانی رسیده در جرگه امرای ذوالاقتدار در آمد *

و در همان سال (۷۵) جشن طوی شاهزاده محمد سلیم با دختر راجه بهگوان داس ضمیمه جشن نو روزی عالم امروز گردیده بود که خبر واقعه میرزا محمد حکیم از کابل رسید و کنور مان سنگه و له راجه بهگوان داس بحکومت کابل سر بلندی یافت *

بر طالبان اخبار دیر کهن ظاهر و هویداست که تمام نسق و تسخیر هندوستان عشرت نشان یعنی بعضی بلاد دکن و صوبه احمد آباد و مالوا و بهار و کشمیر و بیشتر ولایت شرقی و قلعبات تعلقه زمینداران با نام و نشان خصوص اطاعت راجهای نامدار که حلقه اخلاص بگوش نمودن و بندگی و سر افکندگی بدین مرتبه اختیار کردن که باوجود کمال تعصب که هر قومی را با مخالفان ملت خود می باشد دختران خود را مسلمان نموده داخل پرستارن خاندان دودمان صاحب قران ساختن و بدان مفتخر گردیدن و بخدمات مامور گشتن و رسیدن صاحب کمالان ایران و توران و در جرگه جان نثاران این سلسله عالیه داخل گردیدن و هندوستان را زینت تغییر و تبدیل از وضع سابق دادن مخصوص عهد سلطنت عرش آشیانی بود *

القصد میخواستند که خود عرش آشیانی بقصد تسخیر دکن

متوجه سمت جنوب گردند - درین ضمن خبر شورش افغانان
 روشنائی که نزدیک کوههای پشاور با حکام پادشاهی به شوخی پیش
 آمده قطاع الطریقی و راهزنی اختیار نموده بودند - و خبر فساد
 کشمیر که در ذکر صوبه و سلاطین کشمیر مفصل درج گشته بعرض
 رسید - و معا بظهور پیوست که والیان توران بقصد تسخیر کابل کمر
 بسته لشکر کشی نموده اند بسبب تواتر رسیدن اخبار ناملائم متوجه
 پنجاب شدند - و میرزا شاه رخ را با امرای عقیدت کیش دیگر
 برای تسخیر کشمیر که پیشتر ماده فساد اطراف همان بود
 مرخص فرمودند - و زین خان کوکه را با شیخ فیضی که از مقربان
 خاص بود برای تنبیه افغانان مرخص نمودند - میرزا شاه رخ
 که به کشمیر رسید محاصره و محاربه آنجا بامتداد کشید و ایام برف
 و شدت سرما رسید و لشکر هندوستان تاب شداوند ایام یخ و برف
 نیاورده بسیاری تلف شدند - لهذا میرزا شاه رخ بدین حکم صلاح دولت
 و رفاه حال مسلمانان دران دانستی که قرار صلح بدین شرط بمیان
 آورد که محصل دار الضرب و زعفران که عمده حاصل آن سرزمین
 است در سرکار پادشاهی بضبط در آید و لشکر دست از محاصره
 بر دارد - بعد عرض خلاف مرضی بظهور آمد و میرزا شاه رخ مورد
 اعتراض گردید - درین ضمن میرزا سلیمان جد میرزا شاه رخ بحضور
 رسیده در جرگه مصاحبان و مقربان گشته شفیع نا کرده کاری میرزا
 شاه رخ گردید •

وارانکه حکیم علی الاطلاق در هر عهده از حکمای مشهور
 و صاحب کمالن مغرور آن عصر را بهمان بلا که خود را دران

فن چار دانگ میدانستند مبتلا ساخته هم آغوش مرگ نموده چنانچه افلاطون و دیگر حکمای کامل عیار با آزار اسهال و هر مرضی که در علاج آن خود را سر آمد روزگار می شمرند در گذشتند - و راجه بیربل (76) که از جمله مقربان عمده محمد اکبر بادشاه صاحب السیف و القلم گفته می شد و در فهم و فراست و دانائی و رای صائب و بزله گوئی و حاضر جوابی نادر العصر آن عهد خود را می گرفت و عمری در پست و بلند تجارب روزگار بسر برده بود - در سنه هزار و یک [۱۰۰۱] (77) مطابق آغاز سال سی و یک جلوس غریب حادثه و چشم زخم بر فوج عرش آشیانی که به سرداری راجه بیربل تعیین گشته بود رسید - مجمل از تفصیل آن در گزارش می آرد که بعده که زین خان و شیخ فیضی برای تنبیه افغانان روشنائی تعیین گردیدند هر چند شرط سعی و تردد بتقدیم رساندند بسبب کثرت افغانان که از مرور و ملخ زیاده بودند فائده مرتب نشد - بعده کنور مان سنگه را با لشکر تازه بدان مهم مرخص ساختند و روز بروز مقدمه فساد آن قوم زیاد میگردد - تا آنکه راجه بیربل همراه سعید خان کهکر و فتح الله مخاطب بحکیم ابو الفتح که او هم از دانشمندان روزگار گفته می شد و جمعی

(76) در نسخ موجوده بیربل و بیربر هر دو نوشته و در تاریخ فرشته و اکبر نامه بیربل و در منتخب التواریخ بدائونی و بعض نسخ آئین اکبر بیربر نوشته *

(77) بدائونی و فرشته تاریخ قتل بیربل ماه صفر سنه ۹۹۴ گفته *

از امرای تجربه کار مع فوج ده هزار سوار و پیاده کارزار دیدند
نبرد آزما بطریق سردار مستقل علاحدہ بمدد زین خان و شیخ
فیضی مرخص ساختند - از آنکه بیربل در فن شعر هندی و لطیفه
گوئی و مشیر بودن در امور ملکی و دانائی در خدمت عرش
آشیانی بسیار معزز بود و کمتر بر جدائی او از رکاب راضی می شدند
و سرانجام آن مهم را موقوف برفتن او دانسته بودند وقت رخصت
از راه کمال لطف دست بردوش او گذاشته تاکید بزرگ مراجعت نمودن
بعد فراغ تنبیه آن جماعه بدسکال فرمودند - بعده که بیربل بدان مکان
رسید در ابتدا ترددات نمایان و سعی جمیل او در تنبیه و تادیب
آن جماعه بد عاقبت بظهور آمد و جمع کثیر از ان مفسدان را قتل و
اسیر ساخت و مکانهای قلب آنها را بتأخف و تاراج درآورد - اما از آنکه
مقابل غرور او نظر بر دانائی خود داشت در تقدیر چنان رفته بود که
چشم زخمی که در تمام ایام سلطنت عرش آشیانی نرسیده بود بلکه
کمتر در محاربات رو داده که از جمله چهل پلجاء هزار نفر سوار و
پیاده یک متنفس جانبر نگردیدند بر او گذشت - یعنی در عین
ایام کوشش در پای کوتل کوهی که دره دشوار گذار پر از سنگهای
نا هموار نزدیک آن واقع شده بود جاسوسان خبر آوردند که افغانان
جمعیت فراهم آورده قصد شب خون بر موج پادشاهی دارند -
بیربل بعد شنیدن این خبر بی آنکه همراهان دور و نزدیک خبر کنند
و پای مشورت بیان آرد بقصد آنکه این سه چهار گروه دره کوه
را طی نموده از ان مکان که ملاحظه شب خون زدن بود بر آید آخر
روز با لشکر و بهیر کوچ نمود - از اتفاقات یکنی از افغانان جلد رو که

دران لشکر بطریق جاسوس بود بچالاکي تمام خبر بدان سرگروه آن
 کوه و سرداران آن گروه رساند - همینکه اول شب داخل دره گردید اول
 بسبب سنگ لاخ و نشیب و فراز در شب تار ترتیب فوجي که
 مقرر کرده بود برهم خورد - و پدر از پسر و نفر از آقا و سپاهي از
 سردار جدا افتاد - دوم افغانان از دست راست و چپ بالاي کوه
 و روبرو و عقب رسیده بزدن سنگ دست و فلاخن و انداختن
 پاچه سنگهای فیل ربا شروع نمودند - راه پیش رفتن و برگردیدن
 و تردد نمودن بند گردید و از تنگي راه و برخاستن آشوب و بر سر
 هم فراهم آمدن سوار و پیاده قیامت بر پا گردید از هرسنگي که
 فرود مي آمد و از اطراف متصل مي بارید دست و سرو پای
 سه چهار کس شکسته مي گردید و فریاد بجای نمی رسید و تمام
 شب سنگ بلا بر سر اجل رسیده گان مي بارید - تیر و گولي آن قدر
 مي رسید که از احاطه حساب بیرون بود و تا اثر دمیدن صبح اثر
 از حیات بلکه نام و نشان آن اهل مبات نماند سواي زمین خان
 کوکه و حکیم ابو الفتح که دران قتل عام رفیق نبودند بلکه از حرکت
 لشکر راجه خبر هم بآنها نرسیده بود باقي تمام فوج از سپاه و
 مردم بهیر صغیر و کبیر همراه هشت نه سردار نامي مثل راجه
 بیربل و راجه دهیر (؟) و خواجه عرب بخشي فوج و حسن پني
 و ملا شیریه مشهور که دران بلیه دار و گیر دیده بودند و غیره بقتل
 رسیدند و متنفسي ازان ورطه نجات نیافت و زمین خان کوکه و حکیم
 ابو الفتح بعد آن چشم زخم درانجا استقامت نتوانستند نمود - و دست
 از اسباب و خیمه برداشته ایلغار کنان خود را بقلعه ائت رساندند ۲

و مغضوب پادشاه گردیدند (و از مقررات راجه بیربل است که روزی محمد اکبر پادشاه تار یکی قبر یاد نموده اندیشه می نمود - راجه مزبور با وجود بودن قوم برهمن گفت در زمینی که جسد مبارک پر نور سرور کائنات مدفون باشد دران زمین تاریکی چرا خواهد بود) (78) •

بعده راجه تودرمل را با لشکر گران برای تدارک و تلافی آن و تنبیه مفسدان مرخص فرمودند - و راجه تودرمل بعد رسیدن آنجا تدبیرات بکار برده و قلعهها ساخته بمور ایام از اتمام مهم سرخ روئی بروی کار آورد - عرش آشیانی خواستند که بقصد تسخیر کشمیر خود بدولت متوجه شوند - محمد قاسم خان کابلی را با فوج شایسته بطریق هراول مرخص فرمودند - بعد رسیدن محمد قاسم خان طالع او یاروی نمود که قبل از رسیدن او میان سلطان زادهای کشمیر و زمینداران آن دیار که همیشه آن ملک ماده شورش و نزاع بوده فغان و نزاع تمام بمیان آمد و بیشتر از زمینداران تمن دار بمحمد قاسم خان رجوع آورده مع فوج خود بدو پیوسته بی قتل و جدال کشمیر را بتصرف ملازمان پادشاهی در آوردند - و اقبال اکبری باستقبال شنافته کار خود ساخت - اما بسبب نزاع اعیان کشمیر بعد تسخیر با محمد قاسم خان موافقت نیفتاد و بند و بست نتوانست نمود و بیشتر از مردم کشمیر بحضور باستغاثه آمدند - بنابران حکومت آنجا را بسید یوسف خان مشهدی که دختر میرزا

هندال باو منسوب بود مقرر فرمودند - و زمین خانی اتکه را بحکومت کابل مرخص نمودند - و بعد رسیدن خبر بند و بست کشمیر در سنه نهصد و نود و هفت [۹۹۷] خود بدولت برای سیر و تفرج لاله زار و شکار آن سرزمین همیشه بهار متوجه شدند *

و درین سال خبر فوت راجه نودرمل که مدارالهام ملکی و مالی بود و کاردانی و بندوبستی که او در هندوستان نموده بر صفحه روزگار و دفاتر لیل و نهار یادگار مانده و سابق بگزارش آمده بعرض رسید - باعث ملال خاطر مبارک گردید * (۷۹)

چون بحسب مراجعت خان اعظم از برار و دکن بی نیل مقصود او را از احمد اباد معزول فرموده بودند درینوقت باز بحکومت احمد اباد مقرر فرمودند و مخاطب بکوکلتاش خان نمودند - و کابل را بمحمد قاسم خان ارزانی داشتند - و شهاب الدین خان را حاکم مالوا ساختند - و خان اعظم با فرج شایسته برای تسخیر و تادیب راجه جونه گنه که مکرر پرو فوج رفته بود و سر باطاعت فرود نمی آورد و دم از انا الملکی میزد رفته بعد محاربات معب و کارزار رستماته و کوشش و کشش بسیار مغلوب و منکوب ساخته آن ملک را که کنار دریای شور واقع است بتصرف پادشاهی در آورد *

چون مردم کشمیر را که مدام ماده شورش بوده اند با سید یوسف خان موافقت نیفتاد میرزا یادگار را بحکومت آنجا

(۷۹) عبارتی که از صفحه ۱۵۵ سطر ۴ تا صفحه ۱۵۸ سطر ۲۰

چاپ شده آن عبارت در نسخه سوم اینجا نوشته است *

مرخص فرمودند و خود بدولت بلاهور تشریف آوردند *

بعد از آنکه عرش آشیانی از تسخیر بنگاله و مالوا و احمد آباد و کشمیر و بهکرو سند و اکثر زمینداران و راجه‌های نامدار هند خاطر جمعی حاصل نمودند از سر نو بفکر تسخیر دکن افتادند - اول چهار ایلچی با وقار فهمیده کار بهمه زبان آشنا نزد والی برهانپور و برار و بیدر و احمد نگر روانه ساخته کلمات چند از روی نصیحت وعده و وعید آمیز نوشته پیغام نمودند - از آن جمله شیخ فیضی که علامه دبیران عهد بود هرچند آنچه شرط تبلیغ رسالت بود بتقدیم رساند مفید نیفتاد - و بار دیگر فرستاده‌ها جواب ناکامی شنیده مراجعت نمودند *

درین ضمن بظهور پیوست که یادگار میرزا که دختر یکی از زمینداران کشمیر را که صاحب فتن و ماده فساد بود بعقد خود درآورد علم بغی بر افراشت - و امرای که برفاقت او تن ندادند با قاضی آنجا قتیل و اسیر ساخته - شیخ فرید بخشی که از اولاد جعفر کذاب و بسادات رضوی زبان زد و از شجاعان مشهور بود برای تادیب او رخصت فرمودند - و او رفته بعد قتال و جدال غالب آمده یادگار میرزا را مقتول ساخته سر او را بحضور فرستاد عرش آشیانی بار دیگر برای سیرگل و لاله بهار کشمیر بهشت نظیر تشریف برده حکومت آنجا را از سر نو بسید یوسف خان مشهدی مرحمت نموده بعد فراغ تنبیه بعضی مفسدان و بند و بست اطراف طرف قلعه رهناس تعلقه پنجاب رایت ظفر آیت برافراشتند *

درین آوان خبر کشته شدن مظفر خان عرف سلطان مظفر گجراتی که بعد چندین مقابله و کارزار که هر بار فرار اختیار نموده باز اقدام

بر محاربه خان خانان و خان اعظم مي نمود آخر اسير سر پنجه خان اعظم گرديد و چون دانست که بخواري و زاري پا مال مکانات کردار خواهد گرديد حربۀ پنهاني بهم رسانده وقت رفتن جاي ضرور بدست خویش خود را هلاک ساخت - بعرض رسید - و معا مزۀ متع اودیسۀ و دیگر بعضي نواح بفکالہ کہ مانده بود از روي عرضه داشت راجہ مان سنگہ با صد و بیست زنجیر فیل فرستاد او معروض گردیده باعث تفریح طبع عرش آشیانی گشت *

(80) اگر چه عبد القادر مولف تاریخ بداونی کہ مدتی از

(80) در یک نسخه بعرض این عبارت این چنین نوشته کہ - شیخ عبد القادر بداونی کہ امام محمد اکبر پادشاه گفته می شد در تاریخ بداونی تألیف خود چندین جا فقرات چند در حق محمد اکبر پادشاه نوشته کہ از ان صریح بوي تعصب و غرض نفسانی بمشام اهل درد می رسد چنانچه بعد فوت او مضمون تاریخ بداونی بعرض جنت مکانی جهانگیر پادشاه رسید و حکم مقید ساختن پسر او و تاراج نمودن خانه فرمودند و با وجود از صحافان مچلکی این معنی گرفتند کہ خرید و فروخت تاریخ بداونی نمایندہ زیادہ از ہمہ بداونی در دار الخلافہ نزد صحافان یافته می شود و از شهرت این غضب سلطان قاسم فرشته و شیخ نور الحق دهلوی مولف تاریخ زبدہ و غیرہ کہ سه مولف در شروع عهد جهانگیر ہم عهد بوده اند اصلا قلم را بذکر این مقدمہ آشنا نساخته اند اما مسود اوراق کہ سوای حق گوئی کار بہذا جوئی میر و وزیر

مقربان خلوت و امام عرش آشیانی و فاضل مقرری بود -
 ظاهراً در عقائد دینی باتفاق دیگر فضایی آن عهد با شیخ فیضی و
 شیخ ابو الفضل پسران شیخ مبارک که از مقربان و محرمان خاص
 عرش آشیانی گفته می شدند اختلاف بهم رسانده بود - لهذا درباره
 هر دو برادر و جمعی که از جمله پیش آورد های آنها بودند و نزد
 پادشاه قرب و راه حرف زدن داشتند بعضی مذکورات خلاف
 عقیده اسلام بزبان داده - همچنان نسبت به بندگان عرش آشیانی
 نیز در چندین مقدمات کلمات نا گفتنی و نا نوشتنی دور از قبول
 عقل نوشته خواهد عشر عشیر آنها بتذکار در آورد از پاس ادب
 دور میداند اما از آنکه نقل کفر کفر نمی باشد چندین فقرات از
 نگاشته عبد القادر بزبان خامه میدهد - اولاً چون عقلای آن عهد
 همیشه در مجالس و مخاطب فیضی و ابو الفضل را مطعون
 خلاف طریقه متشرعین و پیروان دین می ساختند و بسبب اسم
 پدر آنها که مبارک نام داشت طعن عدم نجابت نیز می نمودند
 مضمون خطی که مبارک به پسران خود نوشته و از روی نصیحت
 کلمه چند دران درج نموده چون نقل آن خالی از طول کلام نیست
 خلاصه آنها می نگار - بابای من از فضلی این عهد که همه جو
 فروش گندم نما اند و دین را بدنیا فروخته تهمت آن بر ما بعثه اند

ندارد بعد تجسس و تفحص بسیار آنچه از انتخاب تواریخ بدائونی
 و غیره بر آورده بطریق آنکه نقل کفر کفر نمی باشد فقره چند بزبان
 خامه صدق بیان میدهد •

از گفته حرف آنها نباید رنجید - و از آنکه از طرف نجابت ما گفتگو دارند فل بتشویش نباید نمود - در ایامی که والد من ودیعت حیات نمود من بحد تمییز نرسیده بودم والدۀ من مرا در سایۀ عواطف یکی از سادات ذو الاحترام در کمال عمرت پرورش میداد - و تربیت من از طرف درس علمی و دیگر تادیب کمال سعی بکر میبرد - از آنکه پدرم مرا حسب فرمودۀ بزرگی موسوم بمبارک ساخته بود روزی یکی از همسایهای حسد پیشۀ آن سید والا نژاد که غمخواری و تیمارداری ما بیکسان می نمود مادرم را بکلمات درشت رنجانیدۀ مرا بعدم نجابت مطعون نمود - والدۀ ام گریه کزان نزد آن سید والا مقام که از حسب و نسب پدرم اطلاع داشت رفته نالاش تعدی او نمود - و آن (سید) او را زجر و توبیخ تمام فرمود - الحال الحمد لله که حق سبحانه تعالی ما و شمارا از فضل بی پایان خویش در سایۀ لطف و کرم پادشاه عادل و باذل فخرزمین و زمن بدین رتبه و پایه رسانده که فضایی عصر از راه همچشمی حسد میدارند و رشک میبرند - بعد اتمام این مضمون از ابتدای احوال شیخ مبارک می نویسد که در ابتدا بمرتبه از متکلمین صلاح شعار بود و از وجد و سماع انکار داشت از خانه که دران می ماند در صورت شنیدن صوت سرود و نغمۀ خانۀ همسایه اجتناب می نمود - و دران خانه ادایی ملوۀ و توقف جائز نمی دانست - بعد چند گاه میل بتصرف بهم رسانده دم از وحدت وجود میزد - و کار بجائی رسید که لمحۀ بی غذا نبود - و چون دران ایام ابتدای آمد آمد فضلا و دانشمندان و سخن وران ایران و عروج دولت صاحب کمان هر دبار بود - و آنها را باهم بسبب

قرنی که شیخ ابو الفضل و شیخ فیضی در خدمت پادشاه
داشتند سروکار همبزمی واقع می شد - و شیخ مبارک جوایبی
صحبت دانشوران بوده از آنها گرمی بازار خود میدانست از اثر
صحبت که با فضایی ایران سوای ملا عرفی که در همان ایام از
شیراز رسیده با وجود آغاز بهار شباب در فن شعر و مداحی پادشاه و
گفتن قصائد و اشعار رنگین و دیگر همه کمالات بمرتبه تمام شهرت
یافت و نزد پادشاه معزز گردید و باعث رشک هر دو برادر گشت
و میان همدیگر سو مزاج بهم رسید - گویند روزی عرفی وارد خانه
ابو الفضل گردید و ابو الفضل قلم در دست گرفته در تحریر دیباجه
قران که می خواست بلا نقط تصنیف نماید ببحر فکر فرو رفته بود
عرفی پرسید که مخدوم در چه فکری در جواب گفت می خواهم که
اسم پدر خود بی نقط ظاهر نمایم عرفی گفت حاجت فکر نیست
بزبان اصل خود مبارک بنویسید - این معنی پر طبع ابو الفضل
نهایت گرانی نمود - باز روزی عرفی برای عیادت فیضی رفته بود
نزدیک خوابگاه او سگ بچه چذد دید که فلاهای زربفت با زنجیر
طلا در گردن داشتند پرسید که مخدوم زاده ها بچه اسم موسومند فیضی
گفت باسم عرفی در جواب از زبان عرفی برآمد مبارک باشد - گویند
عرفی در عین شباب بهار جوانی که سال عمر او از بیست تجاوز
نموده بود مسموم گردید که با او موافقت نیفتاد میداشت - میل
بمذهب تشیع بهم رساند - و با آنها اظهار هم رنگی می نمود بعد چند
گاه رغبت تمام بمطالعه کتب حکما بهم رسانده رفته رفته از مجتهدان
و پیش قدمان دهریه گردید و پسران او راهنمای اکثر مقرران

پادشاه گردیده مطیع و منقاد خود ساختند - و مزاج عرش آشیانی را نیز در بعضی مقدمات چنان از راه برده بودند که در زبانها بمرتبه اتم متهم می ساختند - و چون خان اعظم کوکلتاش اتکه که اصل اسم او میرزا عزیز بود - و در نظم و نثر و اکثر علم از دانشوران و صاحب کمال مشهور آن عهد گفته می شد و در خدمت عرش آشیانی از راه قرب مادر که مرضعه پادشاه بود نهایت گستاخانه ملوک می نمود - و در ریش تراشیدن و سجده نمودن خلاف امرای دیگر که اطاعت امر می نمودند بعمل نیارند، ریش را هراز گذاشته بود - و مدام با مقربان حضور مخصوص با شیخ ابوالفضل و شیخ فیضی درین ماده نزاع دینی داشت - لهذا هر دو برادر و مقربان دیگر ماندن او در حضور مصلحت ندانسته تجویز صوبه داری احمد آباد بعد تسخیر آن بمیان آورده او را از پادشاه جدا ساخته بودند - بعد انقضای چند سال بموجب درخواست والد او فرمان طلب او از راه کمال لطف بدین مضمون صادر شد که چون والد شما خواهش ملاقات شما زیاده از حد دارد باید که نائب در احمد آباد گذاشته زود خود را بحضور سراپا سرور رسانند - خان اعظم چون سر از اطاعت امر بیچیده بود در رفتن حضور دفعیه می نمود - باز فرمان اعتراض آمیز بدین مضمون صادر فرمودند که مگر ریش شما سنگین مینماید که در آمدن بخدمت هردو قبله خود تعلل می ورزید بعد ورود فرمان ثانی خان اعظم که از مدت بهانه طلب بود بعضی پرگنه و مکنهائی مفسد پیشه را تاخات و تاراج نموده مبلغی کلی تر نقد و جنس بدست آورده طلب سپاه را مفروغ ساخته با عیال

و اطفال ببندر کهنابیت که از آنجا چهارات بهمه بنادر تردد مینمایند آمده راکب جهاز گشته روانه کعبه الله گردید - بعده که بعرض عرش آشيانى رسيد فرمان استمالت نصيحت آميز باين مضمون نوشتند که بى حصول رضاى دو کعبه دل بکعبه سنگ و گل رفتن خلاف شرط عقل و راى اسلام است - خان اعظم در جواب گستاخانه معروض داشته و املا پاس ادب و حق نمک را منظور نداشته پادشاه را متهم بدعوى نبوت نموده فقرات لغو دران درج نموده که بتحرير و تفصيل آن نپرداختن اولی - و مبالغه بدین مرتبه نموده که چون شما را بدخواهان دین و دولت از راه راست برده بدنام راه بدعاقبتى ساخته اند و نمیدانند که کدام پادشاه دعوى نبوت نموده مگر مثل کلام الله برابى شما نازل گشته یا معجزه مثل شق القمر از شما واقع شده یا مثل چهار یار باصفا دارید که خود را متهم بدین بدنامى ساخته اید - بنابران که عزیز کوکه نسبت بهمه خیر خواهان دیگر که فی الحقیقه بدخواه آن جنابند فدویت دارد رو به بیت الله آورده بدین قصد که آنجا مقیم گشته برابى شما دعای رجعت براه راست نماید - امیدوارم که مناجات این عاصی بدرگاه قاضی الحاجات اثر بخشیده شما را براه محتقیم باز آرد - و نیز در تاریخ بدوانى نوشته که خان اعظم بعد رفتن بکعبه متبرکه از سلوک شریف بآنجا استقامت نتوانست ورزید باز او بدین جناب خطا بخش و جرم پذیر رجوع آورده در ریش تراشى و سجده و درهمه باب متابعت نموده - اگرچه بر عقلا ظاهر و هریداست که مقدمه دعوى نبوت درهمه صورت خواه در ماده از عرش آشيانى و خواه نسبت بخان اعظم که آن

چنان گستاخانه بزبان قلم داده افتراي محض خواهد بود اما از مضمون خطي که آن بي سعادت از احمد آباد بوالی برهان پور در ماده عرش آشياني نوشته بود و بعد تسخير قلعه امير (اسير) کتبخانه حاکم برهان پور باموال ديگر بضبط در آمده - و در سنه اول جلوس جنت مکاني جهانگیر بادشاه آن نوشته همچنان بمهر و خط خان مردود از میان کتبخانه مذکور بر آمده از نظر جهانگیر بادشاه گذشت - بعد مطالعه که همه مضمون مملو از کلمات لغو و فقرات لا يعني نصبت بعرش آشياني بود بدست خان اعظم دادند و فرمودند که بلند بخواند - و آن کم سعادت بي حجابانه با آواز بلند خواند و سامعان حضور برو لعن و طعن نمودند - جنت مکاني فرمودند که اگر نصبت حق شیر با عرش آشياني در میان نمی بود سزاور قتل بودي - و اکتفا بعزل منصب او نموده حکم فرستادن قلعه نمودند - در جهانگیر نامه تالیف کامگار بیگ مخاطب بغیرت خان مفصل بدین ذکر پرداخته •

القصة بعد رفتن خان اعظم به بیت الله شاهزاده محمد مراد را باتالیقی صادق محمد خان صاحب مدار صوبه احمد آباد فرمودند - و مالوا را بشاه رخ میرزا عنایت نمودند - و شهباز خان را به نیابت او روانه ساختند - درین اوان باز خبر فساد و غلبه افغانان روشنائي بعرض رسید و آصف خان عرف میرزا محمد جعفر را برای تنبیه آن جماعت بد عاقبت مرخص فرمودند - و از ترده آصف خان که محاربات صعب در میان آمد در اندک فرصت چهارم پانصد سر و اسیران آن قوم بحضور رسیدند •

و درین سال سنه هزار و چهار [۱۰۰۴] (81) مرزده رسیدن میرزا
 ایسم بن سلطان حمین نبیره شاه اسمعیل صفوی حاکم قندهار که
 بسبب هجوم و فساد مخالفان اطراف و اعتراض شاه ایران تنگ
 آمده بود با کلید قلعه معروض گردید - و بعد رسیدن حضور و
 دریافت سعادت ملازمت بمنصب پنجهزاری که معراج پاینده دولت
 آن عهد بود و عطای حکومت ملتان و دیگر عنایات معزز و
 مفتخر ساختند •

و در همان سال خان خانان را مع فوج شاهزاده دانیال و
 دیگر امیران کار طلب نامی برای تسخیر دکن مرخص فرمودند -
 یعده که خان خانان بماندو رسید خبر مرگ برهان شاه نظام الملک
 و لشکر کشی عادل شاه بیجا پور باحمد نگر و کشته شدن پسر
 برهان شاه و سر بر آوردن میان منجو نام که امیر صاحب مدار
 نظام الملک گشته بود و رسیدن عریضه او بخدمت شاهزاده
 محمد مراد در احمد آباد مشتمل بر التماس طلب برای تسخیر
 دکن و روانه شدن شاهزاده محمد مراد از احمد آباد بطریق استعجال
 بدکن در لشکر خان خانان انتشار یافت - و متصل آن نوشتجات
 میان منجو و دیگر حکام برهان پور و برار متضمن بر تاکید زود رسیدن
 بنام خان خانان نیز رسید - و خان خانان خود را بسرعت تمام
 به برهان پور رسانیده راجی خان والی اسیر را با خود رفیق ساخته
 تا رسیدن شاهزاده محمد مراد که با بیست هزار سوار نزدیک

دولت آباد رسیده بود بخدمت شاهزاده رسیده ملحق گردید - و منجو و بعضی رفقای او که عرائض مشتمل بر طلب شاهزاده و خان خانان فرستاده بودند بتعلی و استمالت چاند بی بی دختر نظام الملک که فی الحقیقت دران ایام همان وارث ملک بود و در تدبیر و رای غالب و سخاوت و شجاعت و عصمت در میان زنان نادره زمان گفته می شد پشیمان از نفاق ورزیدن و طلبیدن شاهزاده گشته بانفاق چاند بی بی برگرد آوری مصالح جنگ و فراهم آوردن ذخیره قلعه و تسخیر قلوب امرا و زمینداران نواح پرداختند - و باز مصلحت کار قرار بران یافت که چاند بی بی در احمد نگر استقامت ورزیده در محافظت قلعه دولت آباد و احمد نگر کمر سعی بندد - و باتفاق امرای عقیدت کیش در استحکام برج و باره پردازد - و منجو احمد نام مجهول النسب را که برای نام وارث ملک قرار نموده بود برداشته بمرحد بیجاپور رفته با بیجاپوری اتفاق نموده بعد گرد آوری لشکر برای مقابله فوج پادشاهی تردد زیاده نمود - ازین خبر خان خانان باقول (82) خوه آمده بمحاصره قلعه احمد نگر پرداخت - و چاند بی بی مردانه وار کمر همت بسته محصور گردیده چنانچه باید در دفع ضرر قلعه و در سرانجام و اهتمام کارزار می کوشید - و هر تدبیری که لشکر پادشاهی در پیش بردن مورچال و کندن نقبها و بعتن دمدمه بخرج مبلغهای گلی می نمودند چاند بی بی در مقابل و برابر آن چنان تردد بر روی کار می آورد که از زدن

توبه‌ای پیاپی و شبها فرستادن لشکر برای شبخون و خراب نمودن دمدمه و نقب کمی نمی نمود - و آخر کار بسعی بهیار مور چال و نقب باروت زیر دیوار و برج قلعه رسید و مبلغ خطیر بران خرج گردید - آن شیرزن با تدبیر بنیروی عقل خبر داری بتلاش جاسوسان با هوش از مکن اندرون و بیرون نقب خبر یافته قبل از روز یورش مردان کاری متلاشی را فرمود که از اندرون بقیاس مقابل تا جایی رساندن باروت شکافته خریطه‌ای باروت دو نقب بدست آوردند و برای احتیاط آن قدر مشک و کوزه‌های آب ریخته که بجای شراره آتش آب ازان طرف جوشید - و در تلاش سراغ دیگر نقب و سوراخها بودند - درین ضمن شاهزاده و خان خانان بقصد پرانیدن برج و یورش نمودن باقواج و مبارزان قلعه کشا سوار شده فرمودند که در نقبها آتش زنند زیر برجی که باروت بقدر پنجاه گز در طول دیوار پرید دران هنگامه دار و گیر بلند شدن دود و برخاستن صدای زلزله افزا و باریدن سنگ و آدم مرده که مثل کبوتر با آسمان ریخته معلق زنان فرود می آمدند دلوران کار طلب در انتظار پریدن برج و دیوار دیگر مستعد یورش بودند و از در نگرفتن آتش بنقبه‌ای دیگر بحیثیت افتاده در یورش چستی و چابکی که بایست بکار نتوانستند برد - درین فرصت آن زن مرد سیرت بدستور مردان نبرد دید؛ تجربه کار برقمه پوشیده شمشیر حائل نموده و شمشیر دیگر بدست گرفته برق کردار با مصالح تخته و چوب و بانس و سبدهای پز از گل و خریطه‌های کلان که همه را در عالم احتیاط موجود نموده چشم بر راه وقت بود بهای دیوار از پا در آمده رسیده بزبان خوش

و ریزش زر و وعده و وعید از زن و مرد کار گرفته بجلدی و چابکی تمام رخنه حصار را بند نموده توپهای خورد بران گذاشته سد راه آمد و شد و حائل آمدن لشکر گردید - و مغلان و بهادران رخنه جو با وجود حملهای پیاپی و یورشهای بی صرفه که آدم بحیار بکار آمدند و راه در آمدن و دخول نیافتند بعد تردد تمام روز بمکتهای خود شتافتند و همین که خسرو انجم سپاه پناه بحصار نیلگون گردون برد چاند بی بی بلکلران و بیلداران جلد دست با مزدور بحیار در پای دیوار بر سرکار آورده خود بر اسب سوار شده مشعل بسیار روشن ساخته از خشت و گل و چونه و سنگ و قش مرد ها هر چه بدست می آمد تا اثر ظاهر شدن سفید صبح در برداشتن دیوار و استحکام آن می کوشید و از در دست و دامن مزدوران بطریق انعام می پاشید - و همان شب دیوار پنجاه درعه که از سه و چهار درعه عرض کم نخواهد بود و سه درعه بلند نمود - و بهمین دستور تردداتی که ازان زن سرا پا تدبیر در محافظت قلعه و دفع شر خصمان بظهور آمده درین اوراق مختصر بنحویر آن نمیتوان پرداخت - گویند چند روز که برو عرصه امید نجات، تنگ گردید و اثر رسیدن کومک اطراف ظاهر نشد و غله و دیگر ذخیره قلعه رو باتمام آورد فرمود که گولهای نقره در توپ پر نموده بلشکر پادشاهی اندازند •

درین ضمن خبر روانه شدن سهیل خان حبشی نائب عامل شاه با هفتاد هزار سوار از بیجاپور انتشار یافت - و راه رسیدن رسد لشکر پادشاهی بند گردید - و گاه و هیمة دران نواح نماند - و کهی دور دست از آفت دست اندازی زمینداران و دکنیان نمی

رسید - بنابران قلت کاه و غله در لشکر بمرتبه شد که اسپان و بار بردار
 بهیاری تلف شدند - و امرای چاند بی بی نیز تنگ آمده صلاح صلح
 میدادند - لهذا طرفین بمصالحه راضی گشته پیام الصلح خیر بمیان
 آوردند - و قرار یافت که شاهزاده دست از مزاحمت و محاصره قلعه
 احمد نگر و دولت آباد و نواح آن بردارد و بتصرف چاند بی بی
 و بهادر شاه نبیره برهان نظام شاه را گذارد - و صوبه برار با بعضی
 پرگنات احمد آباد بیدر تعلق بیاد شاهزاده محمد مراد پذیرد - و نظر
 بر دفعیه وقت ایجاب و قبول طرفین منعقد گردید - و شاهزاده محمد
 مراد و خان خانان رایست توجه طرف برار برافراشته بدانجا رسیده
 قصبه شاه پور آباد نموده عجالة پای تخت خود ساخته پرگنات بجایگز
 امرای تنخواه کرده جهت آرام گرفتن بصفا و چهار پا فرستادن اطراف
 بغامله نزدیک پرداختند - و مصلحت نمودند که دختر راجی علیخان
 برهانپوری بعقد شاهزاده محمد مراد درآوردند - ازانکه از طرف صلح
 دکنیان خاطر جمعی که باید حاصل نشده بود بلکه خبر رسیدن
 سهیل خان حبشی با لشکروان شهرت تمام داشت در استمالت
 و خاطر جوئی راجی علی خان نهایت می کوشیدند - و با سه
 چهار هزار سوار نزد خود طلبیده در همه باب رعایت خاطر او مرعی
 میداشتند - و چون پادشاه زاده را با شهباز خان کمبو نائب صوبه دار
 مالوا که بطریق کومک با خود آورده بودند بر سر منع تاراج شهر
 احمد نگر در ایام پیغام صلح رنجش بمیان آمده بود - او بی رخصه
 شاهزاده بر سر تعلقه خود برخاسته رفت - و در همین آوان بتحقیق
 پیوست که سهیل خان باتفاق امرای پنجپور و چاند بی بی

مع فوج شصت هزار سوار و توپخانه عظیم که از ابتدای بنای رواج توپخانه دکن زیاده بر بلاد دیگر هندوستان بود از احمد نگر گذاشته می آید - خان خانان باتفاق راجی علیخان و راجه رامچند و دیگر امرای رزم آزمای کار طلب و بیست هزار سوار برای مقابله فوج دکن از شاه زاده مرخص گشته متوجه پیکار و کارزار با سهیل خان گردید - و از آب گنگ که بزبان هندی گنگا زبان زد مردم دکن است گذشته نزدیک ناندیر کار بمقابله و مقاتله افتاد - و زد و خورد غریب بمیان آمد - و محاربه صعب روداد - و مکرر هراول هر دو طرف غالب و مغلوب گشته از آنکه راجی علی خان و رام چند در ابتدای یورش فرصت خالی نمودن توپخانه نداده فوج سهیل خان را برداشته بودند - و دکنیان فوج پادشاهی را بطریق فرار طرف خود بمکن دشوار گذار گذاشته باز برگشته از اطراف در آمده تا آخر روز جنگ را قائم داشتند - تا آنکه راجی علیخان و راجه رامچند با دوسه هزار سوار بکار آمدند - و مغلان بهیار گشته و زخمی گردیدند - و دکنیان زیاده نیز سینه را سپر بلا ساخته بدایه عدم شتافتند - آخر هزیمت بلشکر خان خانان افتاد و کار بجائی رسید که خان خانان با چند سوار معدود و نقارچیان نزدیک توپخانه خصم که در یورش اول بنصرف خود آورده بودند استقامت ورزیده قریب غروب آفتاب فرود آمد - باقی فوج مغلیه باهتمام فرار اختیار نمود و سرکشان قطار قطار شتر و استرو گاو پر از بار پیش انداخته راه پرگنات اطراف که خانهای اینها دران بود پیش گرفتند - و اکثری بسبب انتشار خبر کشته شدن خان خانان ترک رفاقت سردار نموده بطمع بدست

آوردن صندوقهای سقرات گرفته سرخ و سبز پر از اشرافی بتعاقب
مغلان و شتران کارخانجات شتافتند - و سهیل خان با جمعی که با او
بودند بخاطر جمعی فتح نمایان خود را پرباده فروردنخت ساخته
بعد غروب آفتاب در کنار رود خانه که مقابل توپخانه گوله رس بود
بی اطلاع حال خانخانان برای پایان رساندن شب و فراهم نیامدن
فوج در تاریکی بدین مشعل فرود آمد و خان خانان نظر بر توکل
حق از انجا حرکت نمودن مصلحت ندانسته آن شب را شب یلدای
نا امید دانسته در انتظار صبح امید بی آنکه بر احوال خصم اطلاع
داشته باشد لنگر اقامت انداخته ازابهای توپخانه را برای احتیاط
بجای مورچال قرار داد از اتفاقات مدد طالع اکبری چند مشعل
روشن نموده نزد سهیل خان آوردند خان خانان از روشنائی
مشعلها و بنظر آمدن کثرت ازدحام دانست که سهیل زحل سیرت
در مقابل آن شهر معرکه شجاعت جا گرفته چون اکثر توپ و
و زنبورک پر از باروت و گوله بود فرمود که دو بهکله را طرف آن
سیه اختر مائل ساخته محورا بسته آتش دهند هنرمندان آن فن
بعلاصت روشنائی که نشان غروب کوکب سهیل بود بآتش دادن
توپها شروع نمودند همینکه چند گوله جان ستان ناگهان بی در پی
در مجمع دکنیان عقل و هوش باخته رسید یک دو نفر را
قالب تپی و بی سرو پا ساخت تزلزل تمام در جمیعت آنها
راه یافت - و بفکر تبدیل مکان روشنائی صبح امید را بتاریکی
شام مایوسی مبدل ساختند - خان خانان از اثر راه یافتن
توهم در دل مخالفان بنقارچیان فرمود که صدای نقره و کرنا

بدستور شادبانه فتح بلند سازند - بعده که شروع بنواختن
شادبانه نمودند صدای فرحست افزای آن بگوش مغنان و دیگر
همراهان فوج پادشاهی که در گوشه و کنار غار و مغاک برای
بحر بردن شب تار بامید صبح نجات پناه برده بودند رسیده جان
تازه در قالب آن دل و جان باختگان دمید - و جمعی که بغت
الغرض وار متفرق بودند مانند خروشه پروین فراهم آمده بهوای
صدای نقاره جوی جوق روانه شده بخدمت خان خانان رسیدند -
بعد رسیدن آن جماعه باز خان خانان اشاره ببلند ساختن آواز
کوس و گرنای شاهی نمود باردیگر دسته از سواران برفهنمونی آن
صدای روح پرور فرحست افزا خود را در خدمت آن سپه سالار
رساندند - همچنان هر بار جمعی که میرسیدند غرش کوس و نفیر بلند
آوازه گشته در گوش دکهنیان حکم هزار پا بهم رساند و عذاب روح آن
جماعت میگردد - و برای مغلیه سرمایه سرور و شادی گشته رهبری
بخدمت خان خانان می نمود - چنانچه تا بنزدیک رسیدن اثر صبح
یازده دفعه تفسیر آیه نصر من الله وفتح قریب بگوش دل باختگان آن
تیه سرگردانی رسید - و نقیبان سپیل خان نیز بغریاد نعره و بانگ
وحشت افزا فوج ابقر متفرقه خود را می خواندند و دکهنیان از
هزیدن آواز دهل فتح مغنان و صدای توهم افزای مردم خود متروم
گردیده تا مقدور گوشه و کنار اشجار پناه خود قرار میدادند معهذا
قریب دوازده هزار سوار نزد سپیل خان فراهم آمدند - و نزدیک
خان خانان قریب چهار هزار سوار مغلیه جمع شدند - خان خانان
مصلحت دران دانست که هنوز تاریکی همرنگ حبشیان حائل

چشم دکهنیان است و سهیل خان نیز بر کمیت فوج مغلان اطلاع نیافته - بر خصم تیره روز در تاخت سبقت باید ورزید - و فرمود که صدای کوس رزم با نعره های جانگداز جوانان نبرد جو بلند سازند - تکبیر گویان جلو ریز بر سر خصم تاخته در حمله اول فوج سهیل خان را از پیش برداشته بتعاقب پرداختند - و بزخم های پیهم که بسهیل خان رسید از اسب سرنگون افتاد - و هوا خواهان آن بد خواة سهر اجل او گشته نیم مرده او را برداشته از معرکه بدر بردند - و مغلیه دست از تعاقب برنداشتند - و از کشته ها پشته ها ساختند - و دکهنیان آنچه بتاراج متصرف شده بودند از راه نیک معاملگی مضاعف آن واپس داده حتی بجان مضایقه روانداشتند - و خان خانان بآوازه فتح و نصرت بکمال سرخروئی خود را بخدمت شاهزاده محمد مراد رساند - و مورد آفرین و عنایات گردید - بعد از چند روز از شعله افروزی آتش حسد محمد صادق خان شاهزاده را با خان خانان ملال خاطر بهم رسید - بحضور معروض داشت - بجای خان خانان سید یوسف خان مشهیدی و شیخ ابو الفضل تعیین گردیدند - خان خانان بحضور رسیده بسبب رعایت خاطر شاهزاده چند روز مصلحة منضوب بود - و سید یوسف خان و شیخ ابو الفضل باظهار حسن تردد قلعه پرناله و کپیرله و کاریل تعلقه نظام الملک بتسخیر در آوردند - و مورد تحسین و آفرین گردیدند - و در همان اوان بتقاضای مهمان کشی چرچ نیلگون سرونونال شاهزاده محمد مراد بباد مصرر اجل از پا در آمد - و دکهنیان از اطراف زور و هجوم آورده اکثر پرگنات و قلعات تازه بتصرف آورده را بار متصرف شدند - و خلل تمام

در بندوبست مردم پادشاهی انداختند - و شیر خواجه که جاگیردار عمده گفته میشد بعد محاربه شکست فاحش یافته بحدائق تاراج رفت - و متواتر خبرهای آشوب دکن بعرض می رسید - و باعث ملال خاطر عرش آشیانی میگردد - تا آنکه باز خان خانان را باضافه خلعت و دیگر عنایات سرفرازی بخشیده جانان بیگم دختر او را بعقد شاهزاده دانیال در آورده هر دو را باتفاق بی نقاق رفیق ساخته صاحب اختیار نعمت ملک و مهم دکن نموده روانه فرمودند - و سال دیگر که سال هزار و هفت هجری [۱۰۰۷] باشد انتظام مهم اطراف آگره و دهلی و پنجاب و مهم با رانای چتور بشاهزاده محمد سلیم مقرر و منصوب نموده خود با هشتاد هزار سوار رایت ظفر پیکر برای تسخیر دکن برافراشتند - و چون بعد کشته شدن راجی علی خان فاروقی والی برهان پور از بهادر دل (۸۳) پسر او نسبت بخند متکاری و اطاعت که از پدر او بظهور آمد کوتاهی ظاهر گردید بخاطر رسید که تا قلعه آسیر و ملک خاندییس باحاطه تسخیر نیاید و بدون آنکه این پارچه سنگ را از میان برداریم بر موجبات دیگر کمر بستن خلاف رای سلیم است - لهذا بشاهزاده دانیال و خان خانان فرمان صادر شد که خود را زود باحمد نگر رسانده بتسخیر آن پردازند - که ما بدولت متوجه تسخیر قلعه آسیر میگردیم - خان خانان در رکاب شاهزاده بموجب حکم بهایی قلعه احمد نگر رسیده به پیش بردن مورچال و کندن نقب و بستن دمدمه پرداخت و دکنیان از اطراف مثل مور و ملخ فراهم آمده

بزدن کهي و شوخي نمودن بر بهير لشکر شروع نمودند و چاند
بي بي به بندر بست برج و باره و گرد آوري آلات جنگ و جذب
قلوب سپاه و فراهم آوردن ذخيره آنچه شرط تردد و سرداري است
بمعمل می آورد - و عرش آشياني بعد نزديک رسيدن به برهان پور
امرای قلعه کشاي کار طلب را براي محاصره و پيش بردن مورچال
جا بجا مقرر فرمودند - و آنچه تردد در تسخير قلعه از بهادران جان نثار
بظهور آمده و لشکر فاروقي هر آنچه در محافظت قلعه و از تاختهاي
بهادرانه بر افواج پادشاهي چنانچه طريقه دلوران بانام و ننگ است
کوشيدند درين اوراق بتذکار آن مفصل پرداختن از سر رشته اختصار
بيرون افتادن است - اگرچه درالسنه شهرت تمام دارد که چهار پنج
سال ايام محاصره بامتداد کشيد اما آنچه از تواريخ بنحقيق پيوسته
در اوائل سنه هزار و هشت [۱۰۰۸] بمحاصره پرداختند و در
آغاز سال هزار و دوازده [۱۰۱۲] قلعه بتسخير در آمد - گريند که
در دريای تبتي متصل شهر برهانپور پارچه سنگ کلان بود بعده
که بفرموده حضرت شيخ برهان الدين که از بزرگان دين آن عهد بودند
بزرگان فاروقي بنای آبادي شهر برهان پور بنام آن پير دين گذاشتند
شيخ فرمودند که تا اين پارچه سنگ بصورت اصل خواهد بود
ملک بتصرف شما خواهد ماند همين که اين سنگ بصورت ليل
تبدیل خواهد يامت قلعه و سلطنت اين ولايت از سلمه شما بيرون
خواهد رفت - عرش آشياني بعد امتداد ايام محاصره که شهر بتصرف
آمده و قلعه مانده بود برگفته مقتداي فاروقيها مطلع شده فرمودند تا
سنگ تراشان چابک دست دست بدست آن پارچه سنگ را تراشيده

بصورت فیل ساختند - و این معنی نظر بر حسن عقیده که در باره
 پدر خود داشتند باعث حمله باختری سلطان بهادر گردید - و در فخریه
 غله که باقی مانده بود دواب کرم افتاد - و تعفن بموتبه گرفت
 که خورده آن بر چهار پایان دشوار گردید تا بآدمها چه رسد - و خبر
 نزدیک رسیدن تسخیر قلعه احمد نگر بسعی و ترده خان خانان
 نیز انتشار یافت - بهادر دل باخته سراسیمه کار و بار گشته بعد عهد
 امان قلعه را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد - و خزائن و ثنائی
 بسیار سواي دولت فاروقیه بابت عهد آسا اهیور که بانی قلعه
 آسیر بود و ذکر او در سلطنت فاروقیان بگزارش در آمده زیر خاک
 مدفون بر آمد - و اقمشه و تحف بیشمار بضبط سرکار در آمد - و
 شاهزاده دانیال و خان خاتان که بعد ترددات نمایان و کوشش
 و کشش بسیار کار بر چاند بی بی تنگ ساختند در اکبر نامه و
 تاریخ فرشته بهرح و بسط درج است - و بروایتی چاند بی بی
 بعد از ملاحظه آنکه کار از دست رفته بتدبیری در هلاک خود
 کوشید که احدی واقعی بر احوال او مطلع نگردد - و اقوال مختلف
 درین باب زبان زد کهن سالن دکن گردیده بود - قلعه بتصرف
 پادشاهی در آوردند و بحضور سراپا سرور رسیده عطای افتاده وفیل
 و جواهر مفتخر گردیدند - و از انتشار اخبار وزیدن نسیم فتح و فخر روزی
 هفته در اطراف قلمرو هندوستان خصوص دکن ابراهیم عادل شاه
 والی بجاپور عریضه تهنیت و پیشکش مع التماس قبول بیگم
 سلطان دختر برای شاه زاده دانیال با فراوان مال بحضور ارسال
 داشت بشرف قبول در آمد و جمال الدین حسین را برای آوردن

عروس مامور نموده روانه فرمودند *

دزین ضمن خبر شورش پادشاهزاده محمد سلیم بعرض رسید - انتظار آمدن دختر عادل شاه نکشیده نظر بردفع فساد سلطنت عروس و ملک نوبتصرف درآمد جنوبی را به شاهزاده دانایال باتالیقی خان خانان سپرده در دکن گذاشته رایت مراجعت بفتح و نصرت طرف اگره برافراشتند *

برارباب خرد پوشیده نمانه که ذکر بغی ورزیدن جنت مکانی جهانگیر بادشاه در ایام شاهزادگی محمد قاسم فرشته و دیگر مورخان که هم عهد جنت مکانی بودند در رعایت ملاحظه آن بادشاه باشاره اکتفا نموده مفصل بزبان قلم نداده اند - اما میرزا کامگار مخاطب بغیرت خان برادرزاده حمید الله خان که بتحریر احوال جنت مکانی کمیت خامه بجوان در آورده و نسبت بمعتمد خان در راست نویسی کوتاهی قلم را کمتر کار فرموده شمه از ایام بغی نمودن شاهزاده محمد سلیم باحاطه بیان آورده است - مجمل ازان می نگارد - که بعده که در سنه هزار و هشت هجری [۱۰۰۸] رایت ظفر اثر عرش آشیانی برای تسخیر دکن برافراشتند پادشاهزاده محمد سلیم را مخاطب به شاهنشاهی ساخته تسلیم ولی عهد فرموده صوبه اجمیر را در تیول آن پادشاهزاده والا هر عطا نموده بهم استیصال رانای چتور نامزد فرموده راجه مانسنگه خسر پور پادشاهزاده و شاه قلی خان که از امرای کار طلب نامدار بودند با امرای رزم آزمای دیگر در رکاب پادشاهزاده تعیین نموده بعنایت فیل و جواهر و لک اشرفی مفتخر ساخته رخصت

فرمودند - و صوبه بنگاله را که از راجه مانسنگه تغییر نموده بودند بدستور سابق بحال فرموده چنان مقرر فرمودند که راجه خود در خدمت شاهنشاهی بتقدیم خدمت پادشاهی کوشد - و جگت سنگه بهر کلان خود را یا هر کرا مناسب داند به نیابت بنگاله روانه سازد - و بعد رسیدن بحوالی اجمیر خود شاهنشاهی بحیر و شکار آن دیار مشغول گشته فوج دریا موج را برای تنبیه و گوشمال رانای بدسگال روانه فرمودند - و رانا از وصول موکب و دبدبه لشکر فیروزی اثر مکن خود را گذاشته چند محال پادشاهی را تاخت و تاراج نمود - چون از هر چهار طرف فوج هامون نورد نبرد آزما باطراف آن تبه کار درآمدند عقل و هوش باخته سراسیمه کار خود گشته بجبال دشوار گذار خود پناه برد - و بهادران یکه تار داخل ملک او گشته هرجا اثر آبادی یافتند زیر سم اسبان پایمال ساختند - و در گردآوری و اسیری مال و عیال کفار پرداختند - و چندین هزار برده هندو نژاد این بد مال در تصرف غازیان درآمدند - درین حال خبر شورش و فتنه زمینداران طرف بنگاله و غلبه مفسدان آن ضلع و شکست یافتن نائب راجه مانسنگه بعرض شاهنشاهی رسید - شاهزاده کنکش قصد توجه بنگاله با امیران همراه در میان آوردند - بعضی امیران فتنه جو و واقعه طلبان هرزه گو مصلحت دادند که درین وقت که پادشاه بمهم دکن پرداخته اند و مسافت بعید و چند صوبه عقب گذاشته منصوبه عظیم در پیش دارند اگر راجه مانسنگه را برای نسق بنگاله مرخص ساخته خود بدو جوهر غیرت و برش تیغ شجاعت متوجه سمت آگرو شده برگزینات و محال سیر حاصل خالصه و جایگزین داران آن ضلع را

بتصرف خود در آورده بفراهم آوردن خزانه پردازند تردد موقع
 خواهد بود - بتقاضای ایام شباب و مصلحت خام احباب راجه مانسنگه
 را خلعت و اسپ عطا فرموده طرف تعلقه او مرخص ساخته مهم
 رانا را موقوف داشته عازم آگره گردیدند - همه جا محال پادشاهی و
 جایگزین داران را بتصرف آورده نزدیک قلعه آگره رسیده شرف نزول
 فرمودند - قلیچ خان حارس قلعه که در تدبیر و منصوبه مشهور بود از
 قلعه برآمده مع نذرو پیشکش و اظهار عقیدت و اطاعت و فدویت
 ملازمت نمود - و آنچه شرط رای صائب بود بکار برده خود را چنان
 خیر خواه پادشاهزاده را نمود و برهنسائی دفع بد نامی شاهنشاهی
 پرداخت که هر چند بدخواهان هر دو دولت در مقید ساختن قلیچ
 خان و تعیین نمودن قلعه دار دیگر بجد شدند شاهزاده بدان مصلحت
 هم داستان نشده او را خلعت بحال داشتن قلعه داری از طرف
 خود عطا فرموده بقلعه باز مرخص ساختند - و فرمودند که از
 هر طرف به بند و بست قلعه پردازد - و مریم مکنی والدۀ ماجدۀ
 عرش آشیانی که پادشاهزاده را زیاده از فرزند ارجمند خود دوست
 می داشتند از شنیدن اغوای برهمکاران و بحال ماندن مزاج
 پادشاه زاده بقصد پند و نصیحت آن زببندۀ سربر و انسراژ قلعه
 برآمدند - شاهنشاهی برین معنی اطلاع یافته از راه خجالت و ادب
 برکشتی نشسته با جمعی از مردم خاص راه اله آباد اختیار نموده
 لشکر را برای خشکی روانه فرموده ملاحان را بعطای انعام سرگرم کشتی
 راندن ساختند - و مریم مکنی آزرده خاطر گشته بقلعه مراجعت
 نمودند - و شاهنشاهی باله آباد رسیده همه محال پادشاهی را

بملازمان سرکار خود مع اضافه و خطاب عطا فرمودند - و همه جا حکام خود مقرر و منصوب نمودند - و صوبه بهار را بشیخ جیون کوکه خود با خطاب قطب الدین خان مرحمت فرمودند - و سرکار جرنپور بلعل بیگ (۸۳) عنایت فرموده سرکار کالپی را بتم بهادر (۸۴) مرحمت نمودند - و سی لک روپیه نقد از خزانه پادشاهی که موجود بود بتصرف خود در آوردند - چون این خبر از نوشته اخبار نویسان و زبانی منہیان بعرض عرش آشیانی رسید و در تمام اردو خیمه بخیمه انتشار یافت و زبان زد خاص و عام گردید و متواتر بعرض عالی رسید - درین ضمن خبر انتقال پادشاه زاده دانیال که با عروس جهان بکام دل همبستر نگشته بصد حشرت ازین جهان فانی رحلت نمود نیز بعرض رسید - پادشاه از راه فرط محبت که از ابتدا نسبت بهمہ فرزندان بآن ثمرشجر خلافت زیاده داشتند خصوص از داغ فرزندان دیگر بانواع غم و الم مبتلا گردیده بودند براهنمائی عقل حوصله بردباری کار فرموده گوش بر حرف بر همکاران واقعه طلب و ہرزہ دربان سراپا مطلب نہ نموده از جا در نیامده از راه لطف و شفقت پدرانہ فرمان عنایت آمیز نوشته مصحوب محمد شریف پسر خواجہ عبد الصمد شیریں قلم کہ با پادشاه زاده ہمدرس بود و باہم ہمبازی بودند روانہ نموده زبانی نیز کلمات لطف آمیز و نصیحت مملو از اظہار شفقت و محبت و اشتیاق دیدار و طلب حضور بکمال شفقت

(۸۳) ن - لالہ بیگ

(۸۴) ن - یتیم بہادر

و سرور موافق مضمون فرمان ارشاد و پیغام نمودند - بعد رسیدن محمد شریف شرط استقبال و تعظیم بجا آورده فرمان را گرفتند و بمطالعه مضمون قصد احرام حضور و قدمبوس بخاطر آورده با همدمان همراز مصلحت بمیان آوردند - آخر از بد مددی و مشورت برهمکاران ظاهر بین جرأت بر اقدام و رفتن حضور نمودند - و محمد شریف را آخر مرخص نساخته نزد خود نگاهداشته وکیل السلطنت خود ساختند - باز که بتازگی حقیقت سلوک آن نوباره گلشن سلطنت با محمد شریف بعرض رسید عرش آشیانی باوجود نزدیک اتمام رسیدن مهم دکن که اگر چندگاه دیگر در آن ضلع رایست ظفرائری می افراشتند اکثر قلاع و بلاد نظام الملکی و عادلشاهی بتسخیر می آمد خان خاتان و شیخ ابو الفضل را در برهانپور گذاشته کوچ بکوچ متوجه دارالخلافه آگره گشتند - از شنیدن توجه عرش آشیانی بآگره زیاده از سابق بفراهم آوردن فوج و ترتیب لشکر پرداخته خواجه عبد الله را خطاب عبد الله خان مع اضافه نمایان عطا فرمودند - همچنان اکثر از نوکران خود را که آثار شجاعت و کارطلبی آنها بود اضافه خطاب و جایگزین عطا نموده برهمدیگر امتیاز بخشیدند - بعده که عرش آشیانی اواخر سنه هزار و ده هجری [۱۰۱۰] در دارالخلافه نزول فرمودند شاهزاده باسی چهل هزار سوار و مصالح کارزار باشتبار ملازمت پدر بزرگوار عنان توجه طرف دارالخلافه معطوف داشتند - و در راه جایگزین بسیاری از امرای حضور بتاراج در آوردند - چون بجایگزین آصف خان رسیده در اثاوه شرف نزول فرمودند وکیل آصف خان لعل گران بها فرستاده آصف خان مع عرضه داشت

که بلاشاه عرش آشیانی فرستاده بود گذراند معینا مبلغی کلی از جاگیر او بوصول آوردند - و بهر هفته بل هر روز خبرهای ناخوش و عرضه داشتگاهی فتنه افزای اطراف بعرض عرش آشیانی می رسید و امرای حضور که جاگیر در موبه بهار داشتند خصوص آصف خان نالاش زیاده می نمودند و سخنان هرزه و کلمات فساد افزا بعرض می رساندند - و عرش آشیانی در جواب آنها سوای کلمه لطف آمیز و محبت و شفقت افزا در ماده فرزند ارجمند بر زبان نمی آوردند - بعد از آنکه فریاد از حد در گذشت و خبر قصد کوچ از آثار بعرض رسید خلل عظیم در بند و بهمت سلطنت بهم رسید و عالمی در رجا و بیم سرگردان کاروبار خود گردید - و عرش آشیانی را خوشوقتی دیدار راحت آثار نور الابصار بوحشت و سوسه چگونگی مآل کار خود و آن سرمایه عمر و زندگانی مبدل گشت - فرمان قضا جریان بدین مضمون بنام آن قرة العین صادر فرمودند که اگرچه اشتیاق دیدار آن فرزند کامگار زیاده ازان ست که بتحریر آرد اما آمدن فرزند بدیدن پدر مشتاق بدین حشمت و شکوه بر خاطر محبت اثر شاق و ناگوار می نماید اگر مطلب از نمودن تجمل و غرض از عرض لشکر و سپاه است مجرای آن فرزند ارجمند بظهور آمد - مناسب آن ست که مردم زیاده را بجایگزین مرخص ساخته بدستور مقرری جریده رسیده دیدد رمدیده و دل حرمان کشیده پدر را منور و خورسند سازد - و اگر از هرزه درائی بدخواهان و سواسی و توهمی که ازان اصلاً بنسبت آن فرزند سعادتمند در دل مارا زنیافته بخاطر رسیده عنان مراجعت

طرف اله آباد معطوف ساخته و سوسه دیگر بالکل بخاطر نیارده هرگاه نقش توهم از دل آن فرزند شسته و رفته گردد بملازمت شتابد - چون شاهزاده بعد نزول فرمان سرا پا لطف و شفقت بر مضمون اطلاع یافتند و باقی متردد خاطر گشته بآن شان و دبدبه بخدمت ولي نعمت رفتن و با آن همه لطف فرزند نوازي که در چنان حالت از هیچ پادشاهي و هیچ پدري در حق فرزند بظهور نیامده خلاف حکم بعمل آوردن نشان بي سعادتي دانسته در اتاوه توقف نمودند - و عرضداشتي مشتمل بر عذر آنکه مرا بجز اراده قدم بوسي و آرزوي ملازمت اندیشه دیگر که بردل و زبان بدگویان واقع طلب گذشته نبود الحال که چنان حکم رسیده اطاعت امر نمودن واجب دانسته چند روز از خدمت خداوند و مرشد و قبله خود جدا ماندن ضرور لازم گردید - و کوس مراجعت بطرف اله آباد بلند آوازه ساخت - و دران زودي از روي کمال لطف و رای صائب و فرزند نوازی برخلاف دیگر سلاطین فرمان عطای صوبه بنگاله و آدیسه بطریق اقطاع و صوبه داری بالاستقلال بنام شاهزاده والا قدر صادر فرموده برفق و مدارا دران درج نمودند که همه جا مردم خود را تعیین نموده بضبط و نسق ملک بخاطر جمعی پردازد - و سوسه و دغدغه خلاف مرضي از دل بر آرد - شاهزاده شکر آن عنایت و عذر عدم قبول تعیین مردم خود بحضور معروض داشته سرداران و جمعیت از خود جدا نمودن مصلحت کار ندانستند - و در اله آباد چند گاه توقف فرموده آنچه دستور سلاطین و فرمان رویان می باشد در عطا نمودن منصب و اضافه و خطاب و نقاره و جایگزین و مقرر نمودن

محالّت امرای حضور بعمل می آوردند •

درین اوان خبر روانه شدن شیم ابو الفضل از دکن بموجب حکم عرش آشیانی بقصد حضور از زبانی منہیان ظاهر گردید - ازانکه از مدت آن شاهزادۀ ذوالاقتدار را از بعضی اطوار ناهموار آن صاحب مداراگراہ و ناخوشی تمام در خاطر اہ یافتہ بود - و گاہ گاہ در خلوت می فرمودند کہ ہر دو برادر پدرم را از راہ بردہ اند و میدانست کہ بعد رسیدن حضور در مادۀ آن سزاوار افسر و تاج طریقہ بد خواہی بظہور خواہد آورد راجہ نرسنگ راو کہ وطن نزدیک گوالیار داشت بشہرت رخصت وطن مرخص فرمودہ خفیہ اشارہ نمودند کہ خود را قبل از رسیدن او رساندہ سراہ برو گرفتہ بیخبر برو تاخنہ در قطع شجر حیات آن دہر پرست کوشد و راجہ موافق ارشاد و حکم بعمل آوردہ بطریق ابلغار بوطن قبل از نزدیک رسیدن او رسیدہ بر قابوی وقت خود را غافل بر سر او رساندہ کار او را ساختہ نام او از صفحہ دہر و جماعہ دہر پرستان برداشت - جنت مکنی در جہانگیر نامہ کہ خود بتحریر سوانح ایام فرمانروائی خویش پرداختہ اند بزبان خامہ دادہ اند کہ چون آن مقتدای ملحدان باعث بدنامی نام نامی عرش آشیانی گشتہ بود کار او را بدان تدبیر ساختم •

القصہ بعد عرض ہرچند در خدمت عرش آشیانی گرانی نمود افسوس زیادہ نمودند - اما در ظاہر تحمل را کار فرمودہ برہمنوی رای عقدہ کشا خدیجہ الزمانی مہد علیا سلیمہ سلطان بیگم را کہ در دانائی و کاردانی و سخن سنجی سحر آفرین بود

برای تسلی و هدایت و دلجوئی فرزند ارجمند مع فیل خاصه فتح لشکر نام مشهور و خلعت و جواهر و دیگر تحف روانه ساختند و پیهم از ارسال انواع اقمشه و ماکولات و ملبوسات بطریق هدیه آن نور حدقه سلطنت را یاد و شاد می فرمودند و بمرهم لطف و عنایت و دوائی اقسام تدبیر دل رسیده فرزند را حکیمانه تداوی می نمودند - چون بیگم نزدیک رسید آن دره القاج بکوبه و دبدبه تمام بر آمده آداب فرزندی بجا آورد - و بیگم به پیغام التیام آمیز و افسانه و انصون محبت انگیز از زبان پادشاه بنوازش خطا بخشی و جرم پوشی امیدوار ساخته زنگ کدورت و سواس از دل پر هراس آن سلطنت اساس بصیقل بند و وعظ زدودند - و آن نیر سپهر جاه را با خود گرفته عازم حضور گشتند - از تکلیف شاه زاده والا مقام قرار چنان دادند که روز ملازمت حضرت مریم مکنی جدّه ماجده باتفاق خدیجه الزمانی سلیمه سلطان بیگم که دستگیری هر دو جدّه و مادر مهربان عذر خواه عصیان و جرائم باشد در پای عرش آشپانی اندازند - و در باب عفو تقصیرات که عرضه داشت نمودند درجه پذیرائی یافت - و بعد رسیدن نزدیک دار الخلافت حضرت مریم مکنی والدّه عرش آشپانی یک منزل رفته آن گوهر درج صاحبقرانی را تنگ در آغوس شفقت گرفته بهزاران اعزاز برفاقت مهد علیا بخانه خود آوردند - و بعد آن عرش آشپانی همانجا تشریف بردند و جدّه ماجده برخاسته برفاقت خدیجه الزمانی سر شاهزاده والا گهر عالیقدر بر قدم مبارک پدر بزرگوار انداختند - پادشاه بکمال لطف و شفقت سر فرزند عزیز تر از دل و جان را برداشته تا مدت در بغل

گرفته دیده هجران دیده را از دیدار فرزند روشی ساختند - و رقت زیاده نمودند - از جمله پیشکش و نثار هزار مهر و هفت نیل قبول فرمودند و بعطای نیل و اقعام جواهر و مرصع آلات معزز ساختند - و دستار از فرق مبارک برداشته بر سر فرزند جگر پیوند گذاشته فرق اعتبار آن نور دیده را بر آسمان برین رساندند - و از سرنوید و لی عهده بالاستقلال نمون را سامعه افروز عالمیان ساخته حکم بلند نمودن آواز شادیانه فرموده از صدای کوس عشرت افزا گوش بر همگاران مفاقی و هوا خواهان موافق پر ساختند - و بعد جشن و بزم بهجت افروز بانقضای چند روز مهم رانا بدستور سابق بغام آن زبده دولتمدار سلطنت مقرر فرمودند - و روز دهم مرخص نموده جمعی از امرای نامدار تعیین کردند - بعده که در فتح پور نزول واقع شد برای رسیدن خزانه و لشکری که همراه حکم شده بود چند روز مقام ضرور گردید و از تعادل متصدیان در سرانجام مطالب تاخیر رو داده و این معنی بر از سرنو ماده برهم خوردن مزاج و آشفتنی خاطر آن درة التاج گشت - و بخدمت پادشاه معروفی داشتند که هرگاه متصدیان سرکار در سربراه نمودن و سرانجام دادن مصالح ضروری مهم تکامل ورزیدند و این مرید که حکم آن مرشد و قبله را بجای حکم خدا میداند بموجب فرموده برآمده چند روز در انتظار بگذرانند و اثری از سرانجام دام و درم بر روی کار نیامد تقصیر غلام چیست - و بتحقیق فدوی عقیدت آئین رسید که مکرر بحماجت درخواستی مطالب ضروری و شکوه متصدیان دولت مدار و کار پردازان کفایت شعار بیان آوردن خود را سبک و بی اعتبار ساختن و بر سر چاه زبان هرزه در ایان انداختن

است - و بر عالمی ظاهر و هویدا است که مهم رانا بآن وسعت ملک و جبال قلب بدون زر و لشکر و سرانجام توپخانه غایب خواهد که در چهار طرف مابوای او محاصره نمایند صورت گرفتن متعذر - و هزار سماجت و لجاجت بکار بردن باعث ملال خاطر اشرف و خفت خود گردیدنست لهذا اراده و التماس دارد که این مرید را چندگاه بجایگزین مرخص فرمایند که در آنجا رفته بمصالح و سرانجام فراهم آوردن آن کوشیده بخاطر جنح در تقدیم خدمت مامور پردازد - بعد عرض بخت النصاب یکم عمه شاهزاده بلند اقبال را با یک دو امیر محرم مامور فرمودند که رفته بتسلی آن دره التاج پردازد - فائده مرتب نشد - و هر چند آن حمله نشین سرادق جاء و جلال در دلاسا و فهمانیدن برادر زاده بهانه جو کوشید بجای نرسید - ناچار آن پادشاه افلاطون منش نظر بر پاس خاطر آن گوهر بحر سلطنت طوعا و کرها بر رفتن اله آباد مرخص ساختند و از فتح پور کوچ نموده کوچ بکوچ بکوچه و شان خسروانه متوجه اله آباد شدند - هر چند بعضی هواخواهان ظاهر بین مصلحت خام عدم تقاضای وقت بمیان آوردند عرش آشیانی گوش بحرف برهنکاران نداده بلکه از راه اظهار کمال عنایات و شفقت موافق ایام زمستان و تقاضای سال برای آن تازه نهال گلشن عزو ناز نیمه آستین پوست رویاه سفید که خالی از ندرت و تحفگی نبود با تحف دیگر پیهم برای دفع توهم شاهزاده جوان بخت روانه فرمودند - در جواب عرضداشت متضمن برشکر عنایات عطیه مرشد و قبا به بنوشتند - و بعد رسیدن بمرحد اله آباد بهمان رویه سابق بتغییر نمودن جایگزینان عمده حضور پرداختند -

و فتنه جویان واقعه طلب در عرض رساندن و شعله افروزی هنگامه فساد تقصیر نمی نمودند - و پادشاه شنیده ناشنیده می انگاشتند - و عبد الله خان که نواخته و پیش آورد شاهزاده والا نژاد بود چون گاه گاه در خلوت کلمات نصیحت آمیز بر زبان از راه غفیدت خاص می آورد مفید نمی افتاد - وقت یافته برخاسته بخدمت پادشاه روانه گردید - در همین آوان چون والد خسر که همشیره راجه ماتسنگه می شد سودای مزاج بهم رسانده بود و از اداهلی خارج و اطوار ناهموار خسر و ناخلف که سه سال از شاهزاده عالی نژاد بلند اقبال محمد خرم گان بود و نظر بر عنایات و توجهات جد بزرگوار و پدر نامدار که نسبت بخسر در حق آن غره جاه و جلال زیاده مبذول میگردید از راه حسد برخود هموار نمی توانست بود و در خدمت پدر گستاخانه و بی ادبانه سلوک می نمود - و عند الفرصه بخدمت جد بزرگوار طریقه غازی از طرف شاهنشاهی بکار برده شعله افروزی عناد می نمود و مادر او در منع آن می کوشید و فائده نمی بخشید علاوه مرض سودا گردیده بود - درین آوان روزی خود را از غصه اطوار آن فرزند بد عاقبت از افیون معصوم ساخت - و برخاسته رفتن عبد الله خان و واقعه والد خسر معا بعرض شاهزاده نامدار رسید و باعث الم خاطر گردید - و در همان ایام کدورت اثر یکی از واقعه نگاران حضور شاهزاده را با یکی از خاصان امرد که خالی از وجاهت هم نبود و منظور نظر عالی بود تعلق سرشار روداد او را از راه برده با خود گرفته بطریق فرار راه دکن اختیار نمود - بعد عرض مردم برای گرفته آوردن هر دو تبه کار تعیین گردیدند از چهار پنج منزلی

مقید ساخته آوردند - فرمودند که هر دورا رو بروی شاهزاده پوست بکشند
 ازین ماجرا در حالت بعرض عرش آشیانی رسید - علاوه اینکه هر روز از
 زبانی جاگیر داران آن نواح نالش تعدی شاه زاده معروض میگردد
 بغایت بخاطر پادشاه که اصلا طبع مبارک بر چنان سیاست
 و ظلم راضی نبود نهایت گرانی نمود و فرمودند سبحان الله ما هرگز
 بهوست کردن گوسفند مذبح بحضور خود راضی نشدیم نمیدانیم فرزند
 ما بدین مرتبه سختی قلب از چه راه بهمرساند - درین ضمن واسوختهای
 بیداد تاراج و تغییر نمودن جاگیر بعرض رساندند که در عالم افراط
 شراب خانه خراب که افیون با ارض ساخته اند و مداومت می
 نمایند چنین افعال از نتایج آنست و در وقت حکم احدی را مجال و
 یارای عرض نمی باشد بعده بخاطر عاطر خطور نمود که خود بدولت
 متوجه اله آبک گشته فرزند دلکند خود را بوسیله پند و دلجوئی
 باعزاز همراه گرفته بیارند بدین قصد در سنه هزار و دوازده [۱۰۱۲]
 از دارالخلافه اکبر آباد برآمده بر کشتی سوار شدند - از اتفاقات کشتی
 بلای تبه ریگ آمده نشمت چندانکه ملاحان تردد و سعی نمودند
 فائده نداد تا آنکه کشتی دیگر آوردند و بران راکب گشته در منزل
 پیش خانه تشریف آورده نزل فرمودند و این معنی نزد اهل
 شگون میمون نمود و در همان شب و روز دیگر تا هشت نه پیر بر تبه
 بازاران بشدت نازل گردید که خیمهای نصب شده بر روی آب حباب وار
 نمودار گشتند و سوائی خیمهای دولخانه و پیشخانه امرا دیگر
 هیچ جا در خورد و کلان استوار نماند و جمعی که از شهر بر نیامده
 بودند قادر بر برآمدن نگردیدند - درین ضمن خبر رو بشدت آوردن مرض

مریم مکنی که از چندگاه بعراضه جسمانی مبتلا بودند و اخبار ناملائم شاهزاده نامدار علاوه مکرره روحانی گشته بود و راضی بحرکت پادشاه بآن صوب نبودند بعرض رسید - اول تمارض دانسته شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که در استرضای جد بزرگوار و همواری دفع بدنامی پدر ذوالاقتدار همواره می کوشید مامور فرمودند که نزد جدّه ماجده رفته بعد حصول سعادت عیادت بر احوال کم و زیاد گردیدن مرض واقعی مطلع گردیده آمده بعرض رساند - سلطان خرم بخدمت مریم مکنی رفته بعد در یافت احوال موافق مرضی جدّه مکرمه آمده بعرض رساند که اگر خواهند ثواب دیدار واپسین دریابند و خوشنودی حضرت مریم مکنی حاصل نمایند صلاح نیک عاقبتی دارین درین است که بر سر بالین آن سرمایه سعادت هردو جهان حاضر شوند - عرش آشیانی بقصد طواف کعبه مرادات مراجعت فرمودند و دیدار دم آخرین والدّه ماجده دریافتند - و همان روز واقعه مغفورّه مرحومه شد - ملول خاطر گشته سر و ریش و برت تراشیده تغییر لباس داده دو روز در ماتم مانده روز سوم تبدیل رخت نمودند - و امرانی که در ریش تراشی و تغییر لباس رفاقت نموده بودند بهمه خلعت عنایت فرمودند - بعده که این خبر ملال اثر بشاهزاده سلیم رسید از شنیدن خبر هولناک و قصد پدر و غم واقعه جدّه که برای ولی نعمت علاوه الم جدائی آن نور دیده گردیده بر اهنمائی هدایت ازلی بازاده و شهرت پرسه جدّه و التماس عفو جرائم متوجه حضور شدند - بعد رسیدن بخدمت پدر عالیقدر و حصول سعادت قدمبوس عرش آشیانی فرزند دلکند بجان پیوند را در

آغوش شفقت گرفته رقت بهیار نمودند - و لباس قیمت لک
روپیه با پیشکشهای دیگر قبول افتاده دست شاهزاده گرفته متوجه
جرم سرا شده کلمات عذاب شفقت آمیز بمیان آوردند - و فرمودند
که از افراط باده پیمائی و اثر رهنمونی همراهان بد عاقبت خلل
در دماغ و مزاج شما راه یافته بهتر آنست که چند گاه در خلوت
خانه بآرام بحر برند تا حکما بعلاج مزاج برهم خورده آن فرزند
پردازند - بعد منزوی فرمودن والد ها و همشیر ها آمده بصیقل
دلبری و پند و نصائح مشفقانه و امیدوار زود مطلق العنان گردانیدن
زنگ ملال آن شاهزاده در الاقبال میزدودند - تا آنکه باز شفقت پدری
و شفاعت و کفالت والد ماجده باعث زود بر آمدن بذروه اوج
جاء و جلال از هاله کدورت انزوا گردید - و روز بروز بر عنایات و الطاف
بالمشافهه و غائبانه افزوده غبار ملال از چهره حال فرزند کامکار پاک
نمودند - و خاطر وحشت گرفته و دل رمیده بی آرام جگر گوشه را
بتداوی انواع تدبیر حکیمانه باصلاح آوردند - روزی بحسب التماس
و آرزوی سلاطین نامدار قرار جنگ فیلان عفریت نژاد ببیان آمد -
شاه زاده محمد سلیم که بعد ولی عهدی ملقب به شاهنشاهی گشته
بود فیلی داشت گران بار نام که در نمو و تنومندی و جنگ ضرب
المثل شده بود و خسرو را نیز فیل کوه پیکر آپروپ نام قوی هیکل
بود که در روز مقابله خصم و معرکه جنگ هم سزک او هیچ فیل
نمی توانست شد فرمودند که آن هر دو فیل کوه شکوه را با هم در
جنگ اندازند - و زن تهن نام فیل خاصه سرکار را که از فیلان نامی
گفته میشد و هیچ فیل هم نبود او نمی شد مقرر کردند که هر

خیلی که اثر مغلوب گردیدن او ظاهر شود کرمک او نناید - و این
فیل کومکي و چرخي و کوهه لنگر وضع کرده و اختراع محمد اکبر پادشاه
است - وقت رو برو بر آمدن فیلان خود در جهروکه نهسته سلطان
بحرم را که بحیب برداشتن بغرندي و مشاهده کمال شعور و عقل
خدا داد از مغرس کمتر از خود جدا مي نمودند نزد خویش
جا دادند و شاهنشاهی شاهزاده سلیم و خسرو ابن خواسته برای
تماشای فیلان بر اسپان باد پیمای برق کردار سوار شده استافند چون
فیلان گردون شکوه کوه پیکر بحرکت آمده آهنگ جنگ نمودند در
نظر تماشاگران از جنبش هر دو کوه آسمان شکوه زمین به تزلزل
در آمد *

دو کوه آهنگی از جای جنبید * زمین گفتی ز سرتاپای لرزید
بعده از چند کله که بر همدیگر زدند اثر غلبه فیل شاهنشاهی ظاهر
گردید فیلبان پادشاهی فیل خاصه رن تهن را بموجب ضابطه
مقرری خواست بمدد فیل خسرو رماند جمعی از نوکران هواخواه
هرزه خوانان و شاگرد پیشه فیل خانه شاهنشاهی آواز ممانعت
بلند کرده شروع بزدن سنگ و کلوخ طرف فیلبان پادشاهی نمودند
و سنگی بر پیشانی فیلبان رسید و قطرات خون بر پیشانی او ظاهر
گردید خسرو بدمال که مدام در بدخواهی پدر میکوشید باتفاق
و اشاره فتنه جریان بدسگل از میان آن همه کثرت هجوم و ازدحام عام
خود را بخدمت عرش آشیانی رسانده زیان بشکوه بیمزه فساد آمیز
گستاخی مردم پدر نسبت فیلان پادشاهی کشود و گلّه زیاده
نمود و مجروح گردیدن مهارت پادشاه را بآب و تاب شاهد مقل

خود ساخت - عرش آشیانی که اثر خون نیز از دور مشاهده نموده بودند برهم خاطر گشته سلطان خرم را نزد شاهزاده محمد سلیم فرستادند و فرمودند نزد شاه بهائی خود رفته بگویند که شاه بلبا می فرمایند که هر دو فیل و فیلبانان از شما اند این همه طرفداری جانور برپاس ادب ما و آدم سرکار رجگان دادن از چه راه است - شاه زاده بلند اقبال بخدمت پدر عالیقدر رفته پیغام جد والا مقام و کلمات التیام آمیز بائین خردمندان گزارش نمود - و شاهنشاهی نیز در جواب بآداب تمام عذر خواسته باظهار قسم سر مبارک گفته که مرا ازین ادای پوچ خبر نبود و راضی برین جرأت بیجای آنها نبودم - شاه زاده خرم به بشاشت و خرمی و شگفته رویی تلم بخدمت جد والا مقام رفته در دفع ماده ملال فساد انگیز کوشیده باصاح گفت و گو از طرف پدر عالیقدر و از جانب خود بی تقصیری شاهنشاهی را بزبان عذر بیان بعرض رساندند *

درین ایام از واقعه دکن معروض گردید که شاه زاده دانیال که تازه نهال جویبار سلطنت بود زاده از یک سال با عروس عیش و کامرانی که تازه بعقد در آورده بود هم آغوش نبوده از مرمر باد اجل بروضه جاردانی شتافت عرش آشیانی را از شنیدن این حادثه جانکه ناگه و واقعه غم فزایی ناگهانی که در اندک ایام چنان دو سرو روان گلشن جهانبنایی از پا در آمدند و در عین شباب و جوانی ازین دار فانی بصد حسرت و ناگهی رخت هستی بر بستند غم و الم زیاد رو داد و عارف جسمانی علاوه آلام روحانی گردیده و روز بروز بر شدت حوارت تب و مرض مرگ که انبیا و اولیا و شاه و گدا ازین ناگزیرند

می افزود و معاملات سود نمی بخشید تا اثر زوال آفتاب حیات
هویدا گردید - چون خسرو که دخترخان اعظم کولکلتاش باو منسوب بود
و همشیره زاده راجه مان سنگه می شد و هر دو امیر که صاحب
فوج بودند مربی او گفته می شدند بخیال محال باطل آنکه چون
شاهنشاهی شاه زاده سلیم چند روز پا از جاذبه اطاعت بیرون گذاشته
طریقه بغی اختیار نموده بود خسرو را بسلطنت باید برداشت و
وارث تاج و تخت را بدست آورده مکحول و محبوس باید ساخت -
انتقادند - چون جمعیت شاهنشاهی دران روزها طرف احمد آباد و
دیگر اقطاع متفرق گشته بودند نظر برینکه هر دو مدعی دولت از
اعظم امرا و ارباب حل عقد امور جهان ستانی بودند از راه احتیاط
و تقاضای وقت شاهزاده ولی عهد از بیمار داری و خدمتگاری پدر
والا قدر دست کشیده ترک آمد و شد نموده بیرون قلعه در حویلی خود
خانه نشین شدند و در همه باب شرط هوشیاری در دفع شر اعدا بکار
می بردند - و شاهزاده خرم با دل قوی کمر خدمتگاری جد والا مقام
بسته اصلا از کید بد اندیشان نفاق کیش و سواس بخاطر راه نمیداد -
و شاهنشاهی از راه مهر پداری درس ماده دغدغه تمام بخاطر آورده
بفرزند دلبند پیغام میدادند که بودن آن نور حدقه میان اهل نفاق
خلاف رای مائب است - صلاح حال درین است که خود را ازان
بخطر بکنار کشیده نزد این جانب رساند - آن نوزنهال خدمت
جہانبانی در جواب پیام میدادند که تا دم واپسین از پرستاری و
تیمار داری جد بزرگوار دست نخواهم برداشت تا آنکه والد ماجد
سلطان خرم برای بهمانیکن و بر آوردن فرزند کامگار ازان تهلکه رفته

محمد اکبر بادشاه (۲۳۴) سنه ۱۰۱۴

از طرف پدر عالیقدر و خود هر چند ترفیب بر آمدن از قلعه نمود
و الحاح و مبالغه بسیار بدستوری که مادران را مهر در حق فرزندان
می باشد فرمود موثر نیفتاد - و بخد مت والدین جواب مریع داد
که تا اثر حیات شاه بابا باقی است دست از قدم جد والا قدر
بر نخواهم داشت - آن حجله نشین پرده عصمت ناچار فرزند را در
کنف حافظ حقیقی گذاشته مراجعت نمود - و آخر ظاهر شد که بر
نیامدن شاهزاده بلند اقبال از قلعه محض حکمت الهی بود چا
که کسان خان اعظم و مانسنگه مساح و مکمل بطریق جاسوس متفرق
بر سردرواز های قلعه انتظار بر آمدن نو نهال سلطنت می کشیدند
که هر وجه بدست آرند - تا آنکه مرتضی خان بخاری که بخشی پادشاه
و از خیر اندیشان شاهنشاهی بود امرای بسیار باو گردیدگی داشتند
با جمعی از دلاور پیشگی بمدد ریافت آن شاه زاده ولی عهد کمر
ببستند - و میان نوکران خان اعظم نیز تفرقه اختلاف و نفاق افتاد و
طرف داری آن طریق منجر براجعه مانسنگه گردید - و خیر بدمال
که از ابتدا با پدر نزاع ورزیده گستاخانه سلوک می نمود لغایت
آنروز هزار رویه یومیه که سال سه لک و شصت هزار رویه با عهد
می یافت - و لشکر خانگی که مصالح آن فکر فاسد او تواند شد
نداشت و بعضی بندهای خیر خواه صلاح دولت درین دانستند که
راجعه مانسنگه را به پیغامهایی وعده و وعید نهانیده فی الحال صوبه
داری ینکاله بدستور سابق بر او مقرر و محکم داشته همان روز خلعت
داد و بخصت نمودند - و شاهنشاهی بعد خاطر جمعی از شر اعدا
روزی که شب دیگر آن روز وداع عرش آشپانی بود بقلعه آمده

در حالت احتضار پدر بزرگوار سعادت همسایه دم واپسین دریافتند -
و بر سر دیوانه‌های قلعه و مداخل و مخارج شهر مردم معتمد خود
ثمن نمودند - و شاه زاده خرم را که چهارده سال از عمر شریف آن
نونهال سلطنت در گلشن جهانباتی نشو و نما پذیرفته بود از طرف
استقلال و ثبات قدم در خدمتگاری جد و الا قدر آفرین گفتند - در نیم
شب چهارشنبه دوازدهم جمادی الاخری سنه هزار و چهارده هجری
روح پر فتوح عرش آشیانی از قفس تنگ فزای عالم فانی
بهار الفراق پرواز نمود

جهان چیدمت بگذر ز نیرنگ او • رهائی بچنگ آر از چنگ او
مقیم نه بیند درین باغ کس • تماشا کند هر یکی یک نفس
پنجاه و یک سال و دو ماه سلطنت نمود •

پادشاهی بود با داد و عدل در کمال هوشیاری و تهوری فتح
نصیب که چندین بار با صد دوسد سوار بطریق یلغار چنانچه
بفکاش آمده سعادت بعیده را طی نموده بر صف بیعت هزار
و سی هزار (۸۵) زده فتح یافته و دانائی و حوصله و بردباری
از آن معلوم می توان نمود که با چنان فرزند تند مزاج بعد بغی
وزیدن چنین سلوکهایی با تدبیر بکار برد که مکرر مرغ رسید
قفس شکسته را باز بی ترده لشکر کشی و آه کشی بدام
خود آورد - و با وجود از میرزایان بنی اعمام آن همه شوخی و نمک
حرامی در بغی وزیدن بظهور آمد باز طریقه جلالت را کار

نفرموده شفقت مله رحم از دست نداد - و از مفتاحیم شمشیر آن
گیتی ستان که بر قلعه‌های آسمان رفعت هندوستان صدای اذان بگوش
پنروان دین رسیده - و اکثر بلاد شرقی و جنوبی و شمالی و صوبه
ربالوه و احمد آباد و کشمیر و غیره از ترددات نمایان او که از صدیکی
باحاطه تحریر آمده مفتوح گشته و بتسخیر درآمده - و راجه‌های سرکش
و راهب‌های خود رای چنور و جوده پور را در ربه بندگانگی و اطاعت
خود در آورده مطیع و منقاد ساخته - و چندین افغانان جهالت کیش
یداندیش که بدعوی ارث ملک ماده فتنه و فساد گشته از هر طرف
علم سرکشی بر افراشته بودند و دم استقلال میزدند همه را بزور
باتوی اقبال بخاک ادبار انگذیده خرمن هستی شان را بباد فنا در
داد - و از جمله بناهای عالی که در بلاد هندوستان یادگار گذاشته یکی
قلعه اکبر آباد است که با عمارات و باغات دیگر آن شهر را از سر نو
رونق بخشیده - دروم قلعه اله آباد که با گردون ابد بنیاد هم اساس
است - دیگر مسجد عالی فتحپور است که عمارت‌های دیگر بنا
گذاشته اوست - و در تمام سواد اعظم هندوستان عمارات عالی و
لباس‌های فاخره و منازل خوش و بساتین دلکش و دیگر مایحتاج
لذت زندگانی در عهد آن واضح آئین دولت و بانی نسق سلطنت
رواج گرفت - و چندان مردم صاحب کمال و مستعد از شعرا و فضلا
و حکمای ذوق فنی از ترک و تاجیک و عرب و عجم با آواز و سمعت
خلق و کرم و صیت غریب نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم چشم
در پای تخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از
واقعات پادشاهان سلف هند شنیده نشد .

نظام الدین هروی که در جرگه بخشیان محمد اکبر پادشاه در آمده بود تاریخی مشتمل بر ذکر تعداد سلاطین بیست و یک مرتبه دکن تالیف نموده محسنی بتاریخ نظامی ساخته - در آن تا سده سی و هفت بذکر محمد اکبر پرداخته - اکثر در ذکر سلاطین دکن کلام او محل اعتماد را نشاید - و سواي قول محمد قاسم فرشته هیچ مورخی بذکر سلاطین دکن نپرداخته که در صحت کلام اعتبار داشته باشد - اما چون نظام الدین عمر در رکاب و بندگی محمد اکبر پادشاه صرف نموده قول او در ذکر سوانح سلطنت عرش آشیانی اعتبار تمام دارد - آنچه بتعداد امرای پنجهزاری که معراج دولت آن عهد بود پرداخته تا سال سی و هشت دوازده نفر بشمار آورده چنانچه بتفصیل ذیل بنکارش می آید •

[۱] اول میرزا شاه رخ بن میرزا ابراهیم که از بنی اعمام

پادشاه میشد •

[۲] دوم میرزا رستم قندهاری که از جمله برادران پادشاه صفوی

ایران می شود بسبب مخالفت برادر و تسلط از یکن در قندهار استقامت نتوانست ورزید و رو بدین درگاه عالم پناه آورده در جرگه امرای پنجهزاری منسلک گردید •

[۳] سوم بیرم خان وکیل السلطنت مخاطب بخان خانان

و عمو جان گردیده باز مغضوب گشته بدرجه شهادت رسید •

[۴] چهارم سعید خان برادرزاده جهانگیر قلی خان •

[۵] پنجم خان جهان خواهرزاده بیرم خان •

[۶] ششم امین خان کوکا •

[۷] هفتم شجاع خان *

[۸] هشتم رسول خان که اول نوکر بیرم خان بود بعده در جرگه

بندهاي پادشاهي در آمده بدین پایه ارجمندی یافت *

[۹] نهم شهاب الدین احمد خان *

[۱۰] دهم مهدی قاسم خان *

[۱۱] یازدهم راجه بهگوان داس ولد بهارمل *

[۱۲] دوازدهم راجه مان سنگه که صبیغه او بیجهانگیر منصور

گردیده بود *

سوی امرای چهار هزاره که تعداد آن بچهارده پانزده می رسید
عبد المجید آصف خان را که ابتدا داخل اهل قلم بود اگرچه
بلا قید منصب در جرگه امرای عظام نوشته اما صاحب بیست
هزار سوار بزبان قلم داده - دیگر شیخ ابو الفضل و شیخ فیضی که
از مستعدان نادر العصر آن عهد بودند و سکندر خان ازبک
و عبد الله خان ازبک و محمد مراد خان و شاه بدافع خان و مظفر
خان که بهایه وزارت رسید و پیر محمد خان را که اول نوکر بیرم
خان بود بعده در زمره امرای مقرب در آمد بلا قید مراتب
و منصب از جمله امرای کبار و مقربان گستاخ بقعداد در آورده -
و راجه بیربل هر چند پایه او از دو هزار تجاوز ننمود اما از آنکه
در لطیفه گوئی و عقل و فراست و حاضر جوابی و موزونی طبع
نحبت بر شعرا و مستعدان هند گوی سبقت می ربود بمرتبه
در دل بادشاه جای گرفته بود که در ماه و سال لکها از نقد و جواهر
در وجه انعام بدو رعایت می فرمودند - و همه امرای دورو نزدیک

از ارسال تحف و هدایای گران بها باو سلوک مرعی می داشتند -
و تا حرم سرا در خلوت و وقت آرام در خلوتخانه راه داشت و از
اموری باز که در عهد محمد اکبر پادشاه بامارت رسیدند سید محمود
خان است که به پایتخت چهار هزار پی رسید و سید احمد برادر او
بمنصب سه هزار پی سرفرازی یافت •

اگر خواهد بذکر اوینا و مشایخ واصل بالله وفضله و مستعدان
و شاعران ایران و توران که در آن عهد از شهرت کمال دوستی و گنج
بخشی آن پادشاه دریا دل جمع آمده بودند پردازد نسخه علیحد
مرتب گردد اما بتذکار اسم بعضی از مشایخ و صاحب کمال
و شعری مشهور می پردازد •

حضرت شیخ سلیم سیکری قدس الله سره که از مشایخ صاحب
نیافت آن وقت بود کرامات و خوارق بسیار پادشاه مشاهده
نموده بودند مدت در مکه معظمه و مدینه منوره بسر برد بیست
و چهار حج گزارده اکثر ملجای درمندان و مستمندان محتاج بوده -
ذکر سهرن والد ماجد جهانگیر بعد ظاهر شدن اثر حمل که ثمر
شجر دعای شیخ برده در خدمت و خانه آن برگزیده حضرت حق
سابق مجمل بزبان قلم جاری گشته باز بتقریب باجاطه بیان خواهد
در آمد - چنانچه اسم پادشاهزاده محمد سلیم تیمنا بهم اسمی شیخ
گذاشته شده و شهر فتح پور بمسب ارادت پادشاه در خدمت شیخ
آباد گشته - در سنه نهصد و هفتاد و نه [۹۷۹] برحمت حق
پدرست •

شیخ عبدالحق دهلوی از افضل الفضلای آن عهد و از

محمد اکبر پادشاه (۲۴۰) سنه ۱۰۱۴

محدثان مشهور بود بکعبه الله رفته بعد ادای حج واجب مدت
مدید محض برای تحقیق صحت احادیث دران مکان بسر برده
مد کتاب از همه علوم عقلی و نقلی تالیف فرموده خصوص
شرح مشکوٰۃ و تاریخ مدینه که دران ذکر حضرت ایمه طاهرین
و ظلم و تعدی مخالفین باظهار کمال حسن عقیدت نموده و تکمیل
الایمان که مشتمل است بر ذکر عقائد از تالیفهای مشهور آن
واصل بالله زیاده از صد سال مرحله عمر طی نموده تا
اواخر عهد جهانگیر پادشاه بود - در صلاح و تقوی که لازمه علم با
عمل است ممتاز بوده در ادای فرض و سنن تا دم واپسین دقیقه
فرو گذاشت ننمود گویند بعد مراجعت از کعبه الله اکثر بر زبان
مداقت بیان او جاری میگردد که تا به بیت الله رفته مدتی مقیم
گشته صرف اوقات برای تحقیقات احادیث نمودم ندانستم که
بیشتر احادیث مشهور وضعی است - مقبره ایشان در دهلی
نزدیک مزار حضرت خواجه قطب الدین واقع شده •

دیگر از اصلاان حضرت خواجه باقی بالله دران عهد از مقتدای
زمان بوده صفات ذاتی و کسبی و خوارق ایشان زیاده ازان است
که بزبان قلم داده شود - اکثر درانرا گذرانده با مخلوق کم میجو شیدند
و از اکثر علوم عقلی و نقلی بهره تام داشتند نزدیک کهنه شاه جهان
آباد متصل قدم حضرت رسول که سابق درانجا آبادی نبود خانقاه
همانجا بود آسوده اند •

ملا عبد الله سلطان پوری که از فضایی مشهور بود بخطاب
مخدّم الهکی در لباس سرخ پوشی میان دیگر مشایخ امتیاز یافته

در فراهم آوردن مل دنیا کار او بجائی رسید که بعد واقعه اوسه کرور روبیه نقد سواي املاک و اقسام جنس از خانه او بر آمد •

الحال بذکر شعراي آن عهد زبان قلم را شاداب می سازد •
 عرفي شیرازي آن قدر طبع رسا داشت که در شروع ایام شباب از تحصیل علم و درس اکثر کتب متداوله فارغ شده قبل از آنکه بحد تکلیف شرعي رسد اشعار رنگین و قصیده های برجسته میگفت تا آنکه ابنای زمان بروحمد بردند و در پی خفت او شدند لهذا ترک وطن مالوف نموده عازم هندوستان گردیده سعادت ملازمت پادشاه حاصل نمود و در اندک مدت چنان مقرب و معزز گردید که آنچه مشهور است فیضی و ابو الفضل در عالم هم چشبي حسد برده او را محسوم ساختند از جمله اشعار او که در حمد گفته • بیت •
 لبی نه فلک زخوشه صنع تودانه • در قصر کبر پایی تو عرش آشیانه
 در تنگنای کوچه شهر جلال تو • وسعت که زمانه کمین کاخانه
 نه توسی سپهر سراسیمه در درت • تا حکمت گرفته بکف تازیانه
 ذات تو قادر است بایجاد هر محال • الا بآفریدن چون خود یکانه
 شیخ مبارک ناگوری و هر دو فرزند ارشد او که از صاحب کمال آن عهد بودند ذکر آنها مکرر بزبان قلم جاری گشته خصوص فیضی که خطاب ملک الشعرا یافته بود در اکثر علم کتاب تالیف نموده و تفسیر کلام الله بی نقط نوشته و در اخلاق هم نسخه بی نقط یادگار گذاشته از اشعار او هست • بیت •

نظر غیث چو برخاک نشینان فگنم

محمد اکبر پادشاه (۲۴۲) ص ۱۰۴

مور را مغز سلیمان رسد از حشمت ما
میر فتح الله شیرازی از وطن بخدمت پادشاه رسیده بحیب
رشد کمالات ضروری و معنوی کار او بجائی رسید که بتنقیح معاملات
دیوانی مامور گردیده از جمله مشاهیر گشت *

ملا عراقی مشهده از مستعدان و شعرای مشهور گفته میشد
قریب یک لک و بیست هزار بیت مثنوی دارد از جمله اشعار
اوست *

نظم *

شوری شد و از خراب عدم دیده کشودیم
دیدیم که باقی است شب فتنه غنودیم
قاسم گاهی که صد و بیست سال عمر بود این بیت از جمله
دیوان مشهور اوست *

چون سایه همزهیم بهر سو روان شوی * باشد که رفته رفته بکار آشنایی
خواجه حسن هروری که از صاحب کمالن و مقربان پادشاه بود
از زاده طبع اوست *

بیت *

مجبئی که مرا با تو هست میخواهم
همین تو دانی و من دانم و خدا داند
سید محمد جامه باغ از سادات ستوده صفات و صاحب طبع
بود در رباعی شهرت داشت *

رباعی *

آن روز که آتش محبت افروخت
عاشق روش سوز ز معشوق آمرخت
از جانب دوست سرزد این سوز و گداز
تا هر نگرفت شمع پروانه نسوخت

میر حیدر معنائی در فن شعر و تاریخ موشگافی می نمود از
جمله اشعار اوست • رباعی •

زاهد نکند گنه که قهاری تو • ما فرق گناهیم که غفاری تو
او قهارت خواند و ما غفارت • یارب بکدام نام خوشداری تو

در وقت وفات محمد اکبر پادشاه زیاده از پنجم هزار فیل که گاه قریب
شش هزار میرسید در فیل خانه او موجود بود و دوازده هزار اسب
در طوبله و هزار یوز در چینه خانه داشت اما گویند هر چند
خواست هزار چینه شود میسر نمی آمد یک دو یوز را
آفت می رسید - و بعد وفات او که عرض خزانه گرفتند ده کرور روپیه را
اشرافی یازده ماشه و سیزده ماشه و چهارده ماشه سوای اشریفیهای
گلان که از صد توله تا پانصد توله هزار اشرافی در خزانه موجود بود
و دو صد و هفتاد و دو من طلای غیر مسکوک و سه صد و هفتاد من
نقره و یک من جواهر خامه که قیمت آن از سه کرور روپیه تجاوز
نموده بود برآمد - ذاک میوڑه جابجا نشانیدن تصرف اوست •



ذکر سلطنت جنت مکانی ابوالمظفر نور الدین محمد جهانگیر پادشاه که بواسطهٔ نهم بامیر تیمور صاحبقران غازی میرسد

مورخان مذاقت بیان سلف در ذکر سلطنت جهانگیر پادشاه
چنان روایت نمایند که چون عمر محمد اکبر پادشاه به بیست و
شش سال رسید حق تعالی فرزندی کرامت نمود در خدمت حقائق
و معارف آگاه حضرت شیخ سلیم ساکن سیکری که از درویشان
صاحب حال بود رفته بعد التماس فاتحه درخواست فرزند نموده بودند
بعد از آنکه آثار حمل بیکمی از حجله نشینان سراچه عصمت ظاهر
گردید او را در سیکری بخانهٔ شیخ فرستاده چشم براه عطیة الهی
بودند - بعده که نور صبح ولادت آن نونهال گلشن اقبال هفدهم ربیع الاول
سنه نهصد و هفتاد و هفت [۹۷۷] بطالع بیست درجه میزان از
مطلع فضل ایزد منان بر ساحت جهان جهانگیر گردید - عرش آشدانی
در آگره بدین نوید روح پرور مبشر گشته خود را بسیکری بخدمت
شیخ رسانده بعد تقدیم شکر توجهات باطنی آن برگزیدهٔ زمان و زمین
و رساندن خرمن خرمن زر بمسکقان و خادمان درگاه مولود مسعود
را موافق قراری که در خدمت شیخ نموده بودند بهم اسمی شیخ
بسلطان محمد سلیم موسوم ساختند - و تاریخ ولادت با سعادت او (گوهر
درج اکبرشاهی) یافتند - و موافق نذری که نموده بودند پیاده بزیارت درگاه

خواجه معین الدین چشتی باجمیر تشریف بردند - و سیکری را محمی
 بقمقم پور ساخته شهر عظیم آباد نمودند - و مسجد عالی آسان رفعت
 دران مکن میمنت نشان بنا نهادند - چنانچه سابق نیز بذکر درآمده -
 بعد سپردن آن نو باره جاه و جلال بمکتب مولانا میر گلان هراتی را
 بمعلمی و قطب الدین خان آنکه را باتالیقی مقرر فرمودند - بعد از
 چند گاه میرزا جان پسر بیرم خان باین خدمت سعادت اندرز
 گردید - و چون شاهزاده قدم مبارک بصل هشتم گذاشت منصب
 ده هزاره پنجهزار سوار عنایت فرمودند - و بعده که پانزده سال از نشو
 و نمایی نهال عمر شریف در گلشن جاه و جلال گذشت صبیحه راجه
 بهکوان داس را که از راجهای نامدار دیار هند گفته میشد برای
 شاهزاده جوان بخت خواستگاری نمودند - و خود بدولت و اقبال
 در جشن طری بخانه راجه تشریف آرزانی فرموده آن بانوی حجله
 عصمت را بعقد درآورده بدولت خانه ابد پیوند درآوردند - و در هفده
 سالگی که سنه نهصد و نود و چهار [۹۹۴] باشد دختر فرخنده
 اختر راجه اودی سنگه پسر راجه مالدیو که در حسب و نسب و
 دولت مورثی بر همه راجهای عالی تبار افتخار داشت بعقد آن
 گوهر بحر سلطنت و جهان بانوی نیز در آورده خود بذات شریف
 و همه حجله نشینان سرلجه عصمت رونق افزای خانه و گلشانه
 راجه گردیدند - و بخوررتبه و دستور سرور آریان هند لوازم شادی
 بتقدیم رساندند - و همدرین سال فرخنده فل از دختر راجه بهکوانداس
 صبیحه بوجود آمد موسوم بسلطان بیگم گشت - و در سنه نهصد و نود
 و هفت [۹۹۷] از همان محل پوری متولد گردید موسوم بخمصر

محمد جهانگیر بادشاه (۲۴۶) سنه ۱۰۱۴

ساختمند - و در همین سال خجسته مآل دختر خواجه حسن ولد زین خان برای آن شاهزاده عالی نژاد خواستند - و او اخر سال بفرخی و فیروزی ازان حجله نشین سراچه عز و ناز پهری مولود گشت سلطان پرویز موسوم گردید - و ۵۰ سنه هزار [۱۰۰۰] هجری بتاریخ سلخ شهر ربیع الثانی بعد انقضای پنج ساعت شب پنجشنبه بطالع مبارک میزان که بحساب اختر شناسان هند سنبله بود در دار الخلافت لاهور اختر سعادت اثر برج سلطنت و کامرانی از بطن صبیغه راجه اودی سنگه عرصه زمین را منور ساخت - حضرت عرش آشیانی آن تازه نهال گلشن سلطنت را سلطان خرم معمری ساخته بفرزندی خود نسبت بدیگر فرزندان امتیاز بخشیدند •

نغمه سرایان بزم اخبار جهانگیری چنین روایت کنند که ابوالمظفر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه عرف شاه زاده محمد سلیم که (در شهوار لجه اکبر) تاریخ ولادت او سابق (۸۶) بریان قلم داده در سال هزار و چهارده [۱۰۱۴] روز پنجشنبه بیستم جمادی الثانی که سی و هشت سال از نشو و نمای نهال عمر شریف او در گلشن کامرانی و جهانبانی گذشته بود در دار الخلافت آگره بر اورنگ جهانبانی جلوس نمود - و خطبه جهانگیری بر منابر قلمرو سواد اعظم هند بنام نامی او خواندند - و زر سرخ و سفید از میمنت اسم آن زبده دودمان صاحبقران سرخ روئی تازه بهمرساند و ملقب بنور الدین جهانگیر گردید • بیت •

(۸۶) شف صفحه ۱۷۴ سطر ۲۰ و صفحه ۲۴۴ سطر ۱۹ •

نجوان شد بار دیگر. عالم پیر * بعد شاه نورالدین جهان گیر
 یگینتی فتنها در خواب ازو شد * گل باغ بقا سیراب ازو شد
 بر ضمیر منیر دانشوران نکته سنج خورده گیر ظاهر باد که چون
 مولف اقبال نامه معتمد خان و میرزا کامگار مخاطب به عزت خان
 برادرزاده عبد الله خان که هر دو بزرگوار بتذکار احوال آن شهریار
 سمند تیز رفتار خامه را بر صفحه بیان بجوان در آورده اند و آنچه
 حضرت شاهنشاهی جهانگیر واقعات سلطنت خود را قلم بند
 فرموده اند در چندین مقدمه در هر سه تالیف مختلف بنظر مسود
 اوراق در آمده و باهم موافقت نمی نموده و سواي آن میرزا عابد نام
 درویش صاحب کمال منزوی معمر که در اکثر صفات اسم با مسمی
 مشاهده شد بموجب اظهار او که همراه والدۀ خود در صغرس با اعتماد
 الدوله پدر نورجهان بیگم وقت آمدن از ایران هم سفر بوده و ایام
 شباب در رکاب ظفر انتساب صرف نموده و بعد از انتقال سلطنت دل
 از آیش روزگار کنده در بندر سورت انزوا اختیار کرده بود در سنۀ هزار
 و صد و هفت [۱۱۰۷] هجری که باوجود زیاده از صد و پنج سال از مرحله
 عمر او طی شده بود تفاوت چندان در هواس خمسه او ظاهر نمی
 گردید و بر صدق اقوال و راستی کلام افعال و اطوار آن پیرو حق شهادت
 میدادند - با جامع این اوراق رابطه و داد بهمرسانده بود اکثر سرگذشت
 عهد آن پادشاه عادل باذل خصوص از ماده نزاع صاحب مدار
 آن سلطنت و منجر گردیدن به بی ادبی که از نوکر ناحق شناس
 مهابت خان بظهور آمد آنچه ازو منسوخ نموده راوی ثقه دانسته
 بصندوق حاطه سپرده بامضمون هر سه جهانگیر نامه و شاهجهان نامه

میرزا امینا که از ابتدای ولادت تا ده سال از جلوس تالیف نموده و تقریباً در آن اکثر بذکر جهانگیر پادشاه نیز پرداخته بخاطر آورده موافق عقل ناقص خویش بطریق اختصار خروشه چینی نموده با حاطه تذکار می آرد - امید که اگر اختلافی بنظر مطالعه کنندگان در آید بعد عیب پوشی حصه رسد زبان طعن دراز ننمایند *

اول حکمی که از عدالت پروری نمودند این بود که بعد جلوس فرمودن از چهار من طلا زنجیر عدالت بسانند و در آن شصت زنگ نصب نمایند یک سر او به شاه برج قلعه اکبر آباد و سر دیگر بر میلی که کنار در یا برای همین کار نصب نموده بودند قائم کنند و ندا نمودند که هر مظلومی که دست او بدامن طرفداران ظالمان نرسد بلا واسطه دست دادخواهی بران زنجیر زده ضدای ناله و فریاد ستم بدستاری زنگ بگوش آن پادشاه عدالت پزوه رساند - و در ابتدای سلطنت میرزا خان را که در ایام شاهزادگی دیوان بود خطاب وزیر الملك عنایت فرمودند و غیاث بیگ را مخاطب با اعتماد الدوله ساختند - و آصف خان عرف محمد جعفر برادرزاده غیاث الدین که در ابتدا از ایران آمده در عهد محمد اکبر پادشاه دویستی شده قبول نموده به بنگاله رفته باز بامداد طالع و یارری بخت و رشادت ذاتی بپایه وزارت رسیده مخاطب بآصف خان گردیده بود از صوبه بهار آمده شرف اندوز ملازمت گردید - و شیخ فرید بخشی را که اصل از سادات بود میر بخشی نمودند - و راجه مان سنگه را صوبه داری بنگاله فرمودند - و دلار خان افغان را حکومت لاهور آرزانی داشتند و سلطان

پرویز را با تالیقی آصف خان بهم رانای چنور که در عهد عرش
آشیانی خود باین خدمت مامور گشته بسبب بعضی موانع در
عقدۀ تعویق افتاده بود مامور ساختند - و شمشیر و خنجر مرصع و اسپ
و فیل و خلعت انعام نموده فرمودند که محمد اکبر پادشاه غازی را
عرش آشیانی مینوشته باشند - و حکم شد که جا بجا در بلاد و محل
عمده تعلقۀ حکام احکم و فرامین منع شراب و میز بحری و راهداری
و دیگر ابوابی که حکام دور دست بتعمدی می گرفتند و قطع شجر حیات
دزدان و قطاع الطریق و غور رسی مظلومان و زبردستان صادر فرمودند -
و حکم شد هر جاکه مسافر تاجر و مقیم مالدار فوت شود و وارث او حاضر
نباشد مال او را امانت نگاهدارند و در صورت مفقود الاثر بودن وارث
مال ترکۀ یت را صرف تعمیر و احداث مساجد و پل و مدرسه و
سرای نمایند - در جهانگیر نامه که جذت مکنی خود تالیف نموده
بزبان قلم داده که اگرچه طبع ما رغبت و میل بشراب دارد و خود
هم میخوریم اما در منع آن تاکید زیاد نموده ایم و بدین تقریب
کیف شراب را بر دیگر کیفیات ترجیح داده چند فقره نوشته اند •

آغاز سال اول جلوس مطابق غره فروردی موافق

یازدهم ذی قعدة سنه یکهزار و چهارده هجری

در اول سال جلوس و جشن نوروز عالم افروز نذر و پیشکش امرا
معاف فرمودند - و خرمن خرمن زر و جواهر با انعام و بخشش در آمد -
و در شروع این سال خسرو بدمال که از بدو حال در خدمت
پدر بزرگوار چنانچه بگذارش آمده بی ادبیا از سر زده و در ایام
عارفۀ سفر آخرت عرش آشیانی بخیال و آرزوی خدام ادعای

محمد جهانگیر بادشاه (۲۵۰) سنه ۱۰۱۴

جهانبانی داشته بود درینولا هشتم فی العجہ سنه احدی جلوس
اول شب باتفاق و رفقت جمعی از قلعه ارک آگره برآمده متوجه
سمت پنجاب ولاهور گردید - بعد عرض نظر بر پیش بینی که زود
شعله این فتنه را فرو باید نشاند خود بدولت رایت ظفر اثر بتعاقب
او بر داشتند - شیخ فرید بخاری میر بخشی را که مخاطب به مرتضی
خان ساخته بودند همان ساعت بطریق هراول مرخص فرمودند -
و شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را با شیخ علاء الدین نبیرا شیخ
سلیم که کرکه پادشاه می شد و بخطاب کولکناش خانجی سرافرازی
یافته بود و اعتماد الدوله عرف غیاث بیگ طهرانی را که ذکر او
مفصل بزبان قلم خواهد داد و جمعی دیگر را در دار الخلافت گذاشته
نهم شهر مذکور بقصد تعاقب خسر کوچ فرمودند - و در همان روز
میرزا حسن (۸۷) پسر میرزا شاه رخ که شریک مصلحت و رفیق او
گشته بود بسبب عقب ماندن گرفتار پنجه اجل گردید - حضرت
بشکون خوب گرفتند - و حسن بیگ بدخشی (که خمیر این جماعه
از بیوفائی سر رشته اند) (۸۸) بموجب حکم از لاهور عازم حضور بود
با خسرو در خورده به بمحض تکلیف سرقندی با سه صد (۸۹) سوار

(۸۷) در در نسخه اصل و تاریخ تذکره السلاطین چغتای حسن

و در دیگر نسخ حسین نوشته *

(۸۸) این عبارت فقط در یک نسخه است *

(۸۹) در تذکره السلاطین چغتای نوشته که حسن بیگ با چهار صد

پانصد کس بدخشیان از کابل عازم ملازمت بود الخ

رفتار نمود هر جا میرسیدند از مال تجار و مسافران و متزددین و از محصول و خزانه محال پادشاهی و زراعت رعایا تاراج نموده متصرف شده و از تیر آه مظلومان اصلا اندیشه نموده دیهات را می سوختند • بیت •

آتش سوزان نکند باسپند • آنچه کند دود دل دردمند

دلاورخان صوبه دار لاهور که رونق درگاه والاشده بود از شنیدن بغي خسرو مراجعت نموده بمحافظت برج و باره پرداخت - و عبد الرحیم دیولی لاهور که او نیز قصد حضور نموده روانه شده بود در راه به خسرو در خورد و او را با قسوم از راه برده رفیق طریق گمراهی ساخت و او از شومی طالع یا خسرو رفتار نموده مخاطب بملك الوزرا گشته دیوان آن برگشته ایام بد فرجام گردید - چون مرتضی خان پاشنه کرب می آمد خسرو بعد رسیدن نزدیک لاهور که دروازه قلعه بروی خود بسته یافت با وجود فراهم آمدن ده دوازده هزار سوار که واقعه طلبان هزینه کار و فتنه جویان اطراف روزگار با او ملحق شدند دست و پا باخته دوسه روز دست و پای لا حاصل زده از ملاحظه مال کار نائنه در محاصره ندیده بمقابل مرتضی خان پرداخت و باندك زد و خوردی پای ثباتش از جا رفت - و دران معرکه از سادات باره سید جلال و غیره هفتاد نفر لشکر پادشاهی بکمر آمدند - و قریب و چهار صد نفر از فرج خسرو کشته و زخمی گردیدند - و بعد هزیمت یافتن خسرو پالکی سواری او با هندو قبیله جواهر که زاد راحله او همان بود بدست مرتضی خان افتاد و بخدمت جنت مکنی با عریضه فتح ارسال داشت پادشاه بعد

از اطلاع هزیمت آن خسران مآل بطریق یلغار جبریده خود را به مرتضی خان رسانده مورد عنایات ساخته شب در خیمه او گذراندند و راجه باسورا که از زمینداران عمده آن طرف بود بتعاقب خسرو مامور فرمودند - و خسرو بعد کنکاش از همراهان که افغانان مصلحت مراجعت آگرو و بهار میدادند و حسن بیگ صلاح رفتن طرف شرقی خلاف رای صائب دانسته تکلیف روانه شدن سمت کابل نموده امیدوارها میداد و میگفت چهار لك روبیه در قلعه رهناس بادگیر سرانجام ضروری موجود دارم پیشکش مینمایم - خسرو آن خزانه را دم نقد دانسته بمصلحت حسن بیگ همدستان گردید و ازین معنی افغانان که ماده فساد این کار بودند در ظهور خلاف خواهش آنها ترك رفاقت نمودند و تفرقه تمام بحال خسرو راه یافت - بعده که بآب چناب رسید چون حکم سر راه گرفتن بر خسرو بحکم همه طرف و معبرها رسیده بود وقت گذشتن از آب زمینداران آنجا مانع ملاحان گردیدند و ملاحان تن باطاعت خسرو نداده گریختند - همراهان خسرو بعد نگ و دو بسیار کشتی که ملاحان آن غافل بودند بهرسانده ملاحان را مجبور ساخته خسرو را با جمعی از خاصان بران سوار نمودند - ملاحان کشتی را عمدا بر سر تاپوی ریگ برده خود را بدریا انداخته بدر رفتند - خسرو خسران مآل سراسیمه و حیران گشته در گرداب تفکر افتاد چون خبر بمیر ابوالقاسم تمکین و هلال خان خواجه سرا که در گجرات لاهور بودند رسید بلا توقف شتافته خسرو را با حسن بیگ و عبد الرحیم و دیگر همراهان مقید ساخته بحضور معروض داشتند - زبانی شمس

نام نوشکچی خبر دستگیر شدن آن بد فرجام بعرض رسید بخطاب خوش خبر خان و دیگر عنایات سرافرازی بخشیدند •

سلخ محرم سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] امیر الامرا عرف محمد شریف پسر خواجه عبد الصمد شربین قلم برای آوردن خسرو مامور گردیده بطریق استعجال رفته او را با همراهان بحضور آورد - بعده که آن سرگشتگان بادیة ناکامی معلصل با طوق و زنجیر از نظر گذشتند - فرمودند که عبد الرحیم را در پوست خرو حسن بیگ را در پوست گاو کشیده هر دو را با دیگر متابعان بر خر و اژگون سوار نمایند و در نظر تماشاگران تشهیر دهند - حسن بیگ در پوست گاو چهار پهرنگذشته قالب از جان تهی نمود - و عبد الرحیم هشت پهر زننه مانند وقت گرداندن از راه غلبه جوع و بیغیرنی خیار از بازاریان گدائی نموده گرفته میخورد - و فرمودند که از دروازه باغ میرزا کامران تا در قلعه لهور دو رسته نخل دار نشانده از وجود همراهان خسرو بارور سازند - بعده که دارها نصب نموده آن جماعه بد انجام را بر سردارها جلوه گرا ساختند حکم شد که خسرو را برفیل با طوق نشانده از میان دارهای سر سرخ بگذرانند - و نقیدان دست راست و چپ فریاد می زدند که امرا مجرا می نمایند •

بعد این فتح جون خواهش سیر کابل در خاطر جا گرفته بود وجدائی شاهزاده والا کهر محمد خرم ناگوار می نمود حکم طلب شاهزاده بلند اقبال همراه خدیجة الزماتی سلطان سلیمه بیگم که شاهزاده عالی نژاد را بفرزندی برداشته بود فرمودند - و سلطان پرویز را که بمهم رانای چنور مرخص فرموده بودند و بعد فتور خسرو طلب حضور گشته

بود درین اوان رسیده ملازمت نمود - و دران مکن که خسرو از مقابل شیخ فرید هزیمت یافته بود فرمودند که قصبه آباد نموده محمی بفرید آباد سازند - اگرچه شیخ فرید را قبل از مهم خسرو بخطاب مرتضی خان سربلندی داده بودند اما چون از قبول آن بعدر آنکه از من خدمت قابل عنایت خطاب بظهور نیامده ابا مینمود بعد از فتح که مورد عنایات دیگر نیز گردید آداب تسلیمات خطاب بتقدیم میرساند *

برارباب هوش مخفی نماند که درزمان سلاطین سلف هندوستان اوائل عهد عرش آشیانی خطاب خانی و تبدیل اسم با لفظ خان بسیار کم اتفاق می افتاد مگر جمعی که از اولاد واحفاد سلاطین بودند بکلمه میرزا که بر سر اسم یا آخر اسم در دفاتر ثبت میکردید بر دیگر امرا فخر می نمودند - بعد بر هم رسانیدن تسلط افغانان که با وجود بر افتادن دولت آنها و بعضی بسبب خانی قومیت که عطای منصب پادشاهی با آن ضم میکردید بر دیگران تفاخر مینمودند - عرش آشیانی بیشتری از عمد نوکران مقرب را بعطای خانی بر دیگران امتیاز بخشیده فرمودند که افغانان را بدون آنکه از طرف پادشاه مخاطب به خان گردند خان نه نوشته باشند - و اکثر مثل شیخ فیضی و شیخ ابو الفضل و میر غازی و دیگر از اهل فضل و کمال با کمال رتبه اعتبار و قرب مخاطب بخان نگردیدند - و بعضی بلوجود رسیدن به پایه ایالت بدون آنکه از آنها تردد نمایان بظهور آید در قبول تبدیل اسم بمزید لفظ خان تن نمی دادند - بمرور ایام خسرو در عهد صاحبقران ثانی شاه جهان پادشاه خطاب

خانی برای مردم نامی صاحب پایه و مکنت رواج زیاد یافت
اما باز تا سنه بیست و پنج جلوس خلد مگنی محمد اورنگ
زیب مطابق سال هزار و نود و یک [۱۰۹۱] که اعتبار منصب
و خطاب و عطای ثروت و طوغ و علم و دیگر لوازم جهانبانی
فی الجمله مانده بود و بدین مرتبه خانی از رتبه نیفتاده بود که
بدون قرب روشناسی و استعداد کمال صوری و معنوی بخطاب
سرافرازی یابند - بعده که خلد مگنی بهم استیصال کفار بد کردار
دکن متوجه گردیده بخجسته بنیاد تشریف آوردند برای جذب قلوب
مرهته و دکهنیان چنانچه انشاء الله تعالی مفصل بزبان خامه تیز
رفناز داده خواهد شد در همه مراتب و اعتبار دولت هندوستان
خلل پذیرفت - خصوص نسفی که در پیش نیارودن افغانان و
راجپوت و کشمیری از فرمودن خدمات عمده و نیفزودن بر پایه
منصب داشتن نماند - و در ایام سلطنت خلد منزل بهادر شاه کار
بجائی رسید که درین محل بتحریر تفصیل آن نیرداختن اولی -
و بقی این داستان بر مکن خود گزارش خواهد یافت - سر رشته
سخن را باز بزبان قلم میدهد که درین ایام بعرض رسید که حسن
خان شاملو حاکم هرات از شنیدن واقعۀ عرش آشیتی و آشوب
خسرو بی حکم شاه عباس بلا توقف خود را ببلاد گرم سیر رسانده
بعضی جاها را تاخته بقندهار رسیده محاصره نموده - و شاه بیگ
خان قلعدار بمذائع (۹۰) پرداخته - از شنیدن این خبر میرغازی را

مع فوج شایسته برای مدد شاه بیگ خان تعیین نمودند - و میرزا علی اکبر شاهي را بحکومت کشمیر مقرر فرمودند - و قطب الدین خان کولکناش را بصوبه داری بنکاله مرخص ساختند •

دیگر پروریده نماند که قبل از تسخیر بلاد ممالک محروسه هندوستان که به تیغ گیتی ستان عرش آشیانی به تسخیر درآمد حکام که بشهرهای اطراف تعیین می شدند حاکم آن شهر می نوشتند - از عهد جنت مکنای جهانگیر پادشاه حکم شد صوبه و صوبه دار می نوشته باشند - بعد رسیدن خبر محاصره قندهار و رخصت میر غازی معروض گردید که حسن خان شاملو بموجب حکم شاه ایران که در منع محاصره بزجر نوشته بودند برخاسته رفت - و حسن بیگ نام که بمزاولی برخیزانند حسن خان تعیین شده بود محبت نامه شاه مشتمل بر عذر جرأت بیجای حسن خان و اشاره متعاقب فرستادن تهنیت و تعزیت نامه مع ایلمچی فهمیده کار و تحف و هدایا آورده مورد عنایات گردید - و قلعداری قندهار را بمیر غازی مقرر فرموده شاه بیگ خان را از روی لطف طلب حضور فرمودند - پسران شاهزاده دانیل مرحوم همراه مقرپ خان از دکن آمده ملازمت نمودند -

درین اوان داروغه کتبخانه خطی بمهرخان اعظم عرف میرزا عزیز کوکه که در عهد عرش آشیانی قبل از رفتن بکعبه متبرکه براجی علیخان حاکم برهان پور بطریق داب نمک بحرامان کافر کیش چنانچه سابق از گستاخی او در جواب فرمان عرش آشیانی نیز بزبان قلم جاری گشته مشتمل بر شکوه و اظهار زشتی اعمال ولی نعمت نوشته بود و از اموال و کتاب خانه راجی علی خان برآمد گذراند آنرا طلبیده بمطالعه

درآورده از روی غضب بدست خان اعظم دادند - و فرمودند که باواز بلند بخواند - از شنیدن آن امرای یمین و بحارلعن و طعن بحیار برو نمودند - هرچند از ظهور این تقصیر قابل سیاست بود اما نظر بر حقوق او و مادر او که الطاف عرش آشیانی در باره آن بی ادب مبذول می گردید و زیاده از فرزندان می خواستند و ناز و هرزه گویی او را شنیده ناشنیده می انگاشتند بعزل منصب و جاگیر معاتب ساخته در قلعه حبس فرموده جان بخشی نمودند *

ذکر سوانح سال دوم شمسی از جلوس مطابق

بیست دوم ذیقعد سنه هزار و پانزده هجری

در جشن آغاز سال دوم از جلوس شاه زاده خرم بلند اقبال را بمناسبت عطای منصب هشت هزار و علم و نقاره و دیگر لوازم آن سرسبز و خرم ساختند و آصف خان را خلعت و زرات و قلمدان مرصع مرحمت فرمودند و خواجه ابوالحسن را بموجب التماس آصف خان به پیشکشی وزارت مقرر فرمودند و رایب توجه طرف کابل برافراشتند و تفرج کنان و شکار انگنان وسط ماه صفر المظفر سنه هزار و پانزده [۱۰۱۵] در باغ متصل کابل شرف نزول فرمودند بعد سیر و انقضای چند روز باغی باسم جهان آرا دران مکن فیض نشان احداث نمودند - درین ایام خبر کشته شدن قطب الدین خان کوکلتاش و شیرانگن از دست یکدیگر در بلکاله که مجلی از تفصیل آن در اوراق آینده بر محل در ذکر نوز محل بزبان خامه صدق بیان خواهد داد رسید و باعث ملل خاطر گردید - در شروع سال هزار و شانزده [۱۰۱۶] از کابل مترجه

دار الخلافت آگره گردیدند - درین ضمن خبر واقعه میرزا شاه رخ صوبه دار مالوا که از بنی اعمام جنت مکانی می شد رسید - در اثنای راه عجب بلیه ناگهانی بر جمعی از هوا خواهان خسرو از شامت نفس او گذشت تفصیل این اجمال آنکه نورالدین محمد و حکیم ابو الفتح و میرزا محمد ازبک و بداع بیگ ترکمان با هندی صاحب مدار اعلیٰ خان که خسرو در قید و اختیار او بود همدم و همراز گشته با هم عهد و پیمان بسته اتفاق نمودند که خسرو را از قید بر آرند و قریب چهار صد نفر اجل رسیده دیگر را که داخل جلوی کاب بودند و با هندی مذکور توسل داشتند با خود همدستان نمودند و قرار دادند که وقت سواری قابورا کار فرموده قصد پادشاه نموده خسرو را بسطنت بردارند و ندانستند • ع •

نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلا

از اتفاقات یکی از آن جماعه را رنجشی با همدمان بمیان آمد و نزد شاه زاده خرم آمده بر حقیقت کار آگاهی داد و شاه زاده بعرض رساند و در همان ساعت آصف خان نیز اطلاع یافته معروض داشت و مقوی قول و اظهار شاه زاده گردید حکم طلب عدهای آن جماعه نمودند ازان جمله میرزا محمد ازبک و بداع بیگ را بوعده و وعید تهدید آمیز تسلی عهد امان جان داده بر تعداد اسامی آن بدمالان واقف گشته همه را بر دواز جزا کشیدند - و شاه بیگ خان قلعه دار معزول قندهار آمده ملازمت نمود - بخطاب خاندورلن و صوبه داری کابل و کنیه افغان سرکش اطواف آن حدود سرافرازی داده مرخص فرمودند •

ذکر سوانح سال سیوم شمعی از جلوس

مطابق دوم ذیحجه سنه هزار شانزده هجری

در آغاز جشن سال سیوم جلوس که شرف نزول در حوالی
اگره واقع شد امرای دوز و نزدیک شرف اندوز ملازمت گشتند بعد
داخل شدن حکم شد که جشن شروع سال سیوم جلوس و نوروز که بنای
جشن سوم سال غره فروردی روز نوروز عالم افروز که ابتدای سال شمعی
و سرمایۀ بهار عیش و کامرانی است با شادی طوی مبارک خود
که با صاحبۀ باتونبت قاسم خان عرب مقرر شده بود ضمیمه هم سازند
آنچه عطای اضافه و نقد و جنس به شاه زاده و امرا و ملحا و فضلا
و شعرا و اهل نشاط دران بزم بخرج آمد و خورمن خورمن و دامن
دامن زر سرخ و سفید بارباب حاجت رسید اگر خواهد بتجربه
تفصیل آن پردازد از سر رشته اختصار باز می ماند - آن نوعروس سراج
عفت را بهادشاه محل ملقب ساخته بر دیگر پردگیان حرم امتیاز
بخشیدند و خان خانان عرف مهرزا عبد الرحیم را بیایۀ پنج هزار
پنج هزار سوار رسانده بهمم دکهن مامور و مرخص فرمودند - و جمعی
از امرای دیگر را بادوازه هزار سوار همراه او تعیین نمودند و ده لک
روپیۀ با فیل و عنایات دیگر عطا فرمودند - و مهابت خان را سه
هزاری دو هزار سوار و نقاره مرحمت نموده بهمم رانای چتر
برفاقت دیگر امرا رخصت نمودند - و دختر راجه جگت سنگه
پسر راجه ماسنگه را بعقد ازدواج در آوردند - از جمله آنچه راجه در
جهاز دختر خود داد سه لک روپیۀ مرارید و شصت فیل بود -
و تقصیر خان اعظم کوکۀ عرش آشیانی را بالتماس شاه زاده خرم

معاف فرموده بصوبه احمد آباد مرخص فرمودند *

ذکر سال چهارم شمسی از جلوس مطابق

چهاردهم ذی الحجه سنه هزار و هفده هجری

شاه زاده پرویز را بصوبه داری و مهم دکن باتالیقی سیف خان و فوج شایسته مامور و مرخص فرمودند خان خاتان را و سیف خان بآه را همراه او مقر ساختند و بیعت لک روپیه مدد خرچ با ده فیل و دو صد اسب و دیگر جواهر آلات مرحمت نمودند و چون مهابت خان در مهم رانا کاری نداشت طلب حضور نموده عبد الله خان را بران مهم مامور فرموده مورد عنایات بی پایان ساختند - میرزا برخوردار خلف میرزا عبد الرحیم که از خانه زادان موروثی بود بخطاب خان عالم سرافرازی یافت - اسلام خان را بصوبه بنگاله مرخص فرمودند - درین ایام صبیح میرزا مظفر حسین که بواسطه چهارم نبیره زاده شاه اسمعیل صفوی می شد بعقد شاه زاده خرم در آوردند و از آن سال رابطه نسبت و خویشی صوبی ضمیمه خلعت و مواصالت معنوی پادشاه ایران گردید اما ثمر نتایج بعرضه ظهور نیامد *

ذکر سال پنجم شمسی از جلوس مطابق

چهارم ذی الحجه سنه هزار و هجده هجری

در شروع این سال حکم شد که نقاره بر سر پانصدی مرحمت می شده باشد - درین اوان بعرض رسید که ولی محمد خان والی توران از جور امام قلی خان که فی الواقع از اثر ظلم خود او بر عایا بود بخدمت زبده دودمان مصطفوی شاه عباس صفوی

التجاء برد و بعد عنایات و مهمان نوازی شاه که خاصه آن برگزیده خاندان رسالت است بمدد سپاه برای تصرف ملک رفته مورد نی او تکلیف فرمود درین ضمن نرشتجات بعضی امرای منافق و سرکرده ازبک‌ن مشتمل بر طلب او و اظهار اطاعت و رفاقت خود نزد لورسید ولی محمد خان فریفته نوشتنهای غدر آمیز آنها گردیده محتاج بگرفتن و بردن کرمک نگشته بلکه لشکر قزلباش را محل دانسته باز مقابل امام قلی خان به گشش شاهباز تقدیر شتافت و باتدک زد و خورد که به میان آمد گرفتار سربنجه اجل گردید - درین سال از نوشته اخبار نویسان پتنه معروض گردید که در ایام حکومت افضل خان قطب نام مجهول فقیری در پتنه خود را به سلطان خسرو شهرت داده علم فساد بر افراخته جمعی را از واقعه طلبان سرکار و او باشان مادر آزار پدر بیزار فراهم آورده در فرصتی که افضل خان از پتنه طرف جاگیر رفته بود و بنارسی نام نائب افضل خان و غیاث بیگ دیوان در شهر بودند غافل با جمعی انبوه خود را بقلعه رسانده دربانان را با قلعه دار کشته قلعه را بتصرف در آورد بنارسی و غیاث بیگ تاب مقاومت نیارده خود را با افضل خان رساندند بعده مع فوج بمقابل خسرو جعلی رسیده بعد محاربات و مقابله که بمیان آمد آن فقیر دستگیر گردید و بجزای اعمال رسید حکم فرمودند که بنارسی و غیاث بیگ را مسلح نموده لباس عورات پوشانیده سر و ریش تراشیده بر خر سوار کرده از پتنه تا حضور تشهیر کنان بیاورند و افضل خان را بعطای اضافه سربلندی بخشیدند - درین ایام از واقعه دکن بعارض رسید که مهم دکن بسبب نفاق و حسد

محمد جهانگیر بادشاه (۲۶۲) سنه ۱۰۲۰

همراهان از خان خانان صورت انفصال یافتن متعذر می نماید و افواج بادشاهی مکرر از لشکر ملک عنبر هزیمت یافته و خان خانان بحال تباہ ببرهانپور خود را رسانده و احمد نگر که در عهد عرش آشیانی بعد لشکر کشیها بتسخیر در آمده بود باز بتصرف دکنیها رفت - درین ضمن عرضداشت خان جهان لودی که در خدمت جنت مکانی از ایام شاه زادگی قرب و اعتبار زیاده داشت مشتمل بر التماس و درخواست سر لشکران مهم دکن بتعهد آنکه در مدت دو سال در استبصال سرداران بد سگال دکن سعی جمیله بظهور آرد بعرض رسید خان خانان را طلب حضور نموده خان جهان لودی را بجای او مقرر فرمودند باز خان اعظم را برفاقت خان عالم و فرید خان مع سی هزار سوار بطریق کومک بمهم دکن مامور نمودند •

ذکر سال ششم جلوس مطابق پنجم

محرم سنه هزار و بصت هجری

در آغاز این سال یادگار علی ایلیچی ایران با اسهان و تحف و نامه محبت آمیز مشتمل بر پرستش عرش آشیانی و تهنیت سلطنت و عذر تاخیر تحریر نامه بحسب پیش آمدن مهم آذر بایجان و شروان رسید و لک رویه نقد و پنجاه هزار رویه را جواهر آلات و طلا آلات مع اسب با ساز مرصع و خلعت عنایت فرمودند - درین حال خبر حادثه که از طرف تاختن حداد بد نهای با جمعی از افانغه بر کابل و تردد صوبه دکن که بتحریر تفصیل ان نمی پردازد بظهور آمد معروض گردید - قلیچ خان را بصوبه داری کابل مقرر فرمودند •

درین ایام عشرت انجام خواستگاری نورجهان بیگم بمیان آمد اگرچه
 رشدرح ابتدا و انتهای آن درگزارش بعضی مقدمات بتقاضای ایام و
 پلس ادب و رعایت هر دو طرف چون مولف جهانگیرنامه را کوتاهی
 قلم کار فرمودن ضرور بود ترانه این نغمه در پرده مختلف بقانون دیگر
 فواخته اما بر مسعود اوراق آنچه بعد تحقیق قریب بصدق ظاهر گشته
 و آنچه در تاریخ منهج الصادقین که مولف او محمد صادق تبریزی
 نوکرش جامع بود و بدستور سیر تالیف نموده بمطالعه در آمده باحاطه
 تحریر می آرد - گویند غیاث بیگ ولد خواجه محمد طهرانی که از
 اعیان آن دیار بود و در عهد شاه طهماسب حکومت خراسان داشته
 ثانیاً باقی دار سرکار شاه گشته بود و از خدمات دیگر حوادث لیل و نهار
 کار او بکمال عصرت کشید و دل از وطن برداشته با دو دختر و یک
 پسر همراه قافله هند در عهد عرش آشپانی عازم هندوستان گردید
 مابین راه بار دیگر بر حادثه روداد که آنچه داشت و نداشت
 بباد فنا رفت و تفرقه بحال او بجائی رسید که میان پنج و شش نفر
 دو اشتر سواری و بار بردار داشتند که بمنوبت سواری شدند چون زن غیاث
 بیگ حامله بود رعایت او در سوار نمودن زیاده می نمودند چون نزدیک
 قندهار رسیدند نورجهان در چنان ساعت محمود و طالع مسعود مولود
 گردید که همان روز رنج عصرت والدین بر راحت عیش مبدل گشت یعنی
 چون بعد تولد قادر بر غم خواری او نبودند و از کمال عصرت و تعب
 و مشقت راه شیر در پستان ملادر لو آنقدر که برای غذای لوکفایت
 نماید بهم رسیدن متعذر می نمود دختر را در پارچه پیچیده بحفاظ
 بروحق سپرده وقت شب در قافله انداختند هنگام کوچ آواز گریه

طفل بگوش یکی از ملازمان ملک مسعود نام قافله باشی رسید
 و برداشته نزد قافله سالار آورد بمجود دیدن روی آن طفل حق سبحانه
 تعالی مهر او در دل قافله باشی انداخت و رغبت تمام به پرورش
 او نمود از آنکه فرزند نداشت بفرزندی خود برداشت و از اینکه
 خلاف قافله هندوستان در قافله ایران بودن زن کم اتفاق می افتد
 برای مرضعه او که جست و جو نمودند سواهی مادر او نیافتند چون
 بعد طلوع اختر با سعادت او از مطلع امید وصال حال والدین بفرح
 و شادی مبدل گردید و نحوست هبوط بسعادت شرف تبدیل
 یافت والدۀ او را باعزاز طلب داشته برای هر یکی مدد سواهی
 و رخت نموده در احترام آنها کوشیده بوعدهای نیک انجام خوشوقت
 ساختند و بدستور دایه خانۀ بزرگان طفل نیک اختر را بجهت شیر
 خوراندن بکنار او سپرده اطعمه و اشربه فراخور حال آنها مقرر نمودند
 بعده ملک مسعود که در خدمت عرش آشیانی روشناسی و آبرو
 داشت همیشه از ایران تحف و هدایا آورده شرف اندوز ملازمت
 میگردید بدستور همیشه بعد رسیدن دارالخلافه سعادت جبهه
 سانی آن آستان ابد بنیاد حاصل کرده ارمغان راه آورد را گذراند
 عرش آشیانی فرمودند که این دفعه خلاف سالهای دیگر تحفه
 قابل سرکار ما نیاورده در جواب التماس نمود که کدام تحفه نزد ما
 کرباس فروشان لائق این درگاه آسمان بارگاه میتواند بود اما درین
 سفر دوسه جواهر بی بهای جاندار آورده ام اگر نظر تربیت
 بر آنها افتد تا حال چنان ارمغان از ایران و توران به هندوستان
 برای پادشاهان سلف نیامده بعده غیاث بیگ را با ابوالحسنی پسر

فرو ملازمت فرموده در زمرة ملازمان پادشاه نلک جاه در آورد و روز
 بنروز از ممد طالع و جوهر ذاتی رشتد ایشان بر سر آتب منصب و عزت و جاب
 آنها موافق رتبه و پایه آن ایام می افزودند وزن قاتله باشی که مادیون
 بآمدن درون محل گشته بود همراه والدۀ خلیقی نور جهان در محل
 آمد و رفت می نمود و روزهایی جشن و نوروز از مجرای بیگمان و
 و دیگر خدمت محل کامیاب مزید عزت و آبرو و عطای نقد و
 جنس زیور می گردید - بعده که نور جهان بحد رشد و بلوغ رسید
 و آثار جوهر عقل و فهم ضمیمه حسن روز افزون ظاهر گردید کلاه نگاه
 مهر افزای دلربا میان جنت مکانی و آن حجله آرای عزو ناز
 مشاطگی می نمود میل خاطر مبارک طرف او زیاده می گشت
 و تخم محبت نور جهان در دل آن خدیو جهان می کاشت تا روزی
 در گوشه و کنار محل وقت خلوت یافته بطریق ملاعبه دست آن
 سرمایه رعنائی گرفته بکنار لطف کشیدند نور جهان خود را کنار
 کشیده نزد بیگمان شکوه نمود و منہیان محل بعرض عرش آشنائی
 که در عدالت گستری بی همتای عصر بود رساندند از لوازم حزم و
 پاس ناموس زیردستان برجنت مکانی بید مافی نموده بوالیان
 نور جهان فرمودند که آن گوهر ناسفته بی بها را بعقد ازدواج احدی
 در آرند غیاث بیگ بعرض رساند که ما بندها را درباره خانه
 زادان چه اختیار است تا آنکه علی قلی نام ترک احتیاج که سفره
 چپی شاه طهماسب صفوی بود و از حسب آب خورد بهندوستان
 رسیده در ملتان بخدمت خان خانان پیوسته خدمت می نمود
 چون جوان سپاهی کار طلبید صاحب جزیر بود خان خانان متوجه

احوال او گشته تفقد زیاده باحوال او نموده غائبانه در امر ملازمان پادشاهی در آورد و بعد رسیدن حضور منظور نظر عرش آشیانی گردید و نسبت صبیغه غیاث بیگ بحکم پادشاه عدالت اساس در همان نودی باو مقرر نموده مخاطب بشیرافکن خان ساخته جایگزین صوبه بنگاله با تعلق خدمت آن طرف عطا فرمودند - و در مهم رانا چند گاه در رکاب جنت مکنی بوده بجایگزین مرخص گردید - بعد از آنکه جنت مکنی سریر آرای هند گردیدند قطب الدین خان کولکتنش کوکه را صوبه دار بنگاله نموده وقت رخصت در خلوت چند کلمه درماده شیرافکن خان ارشاد فرمودند - شیرافکن خان از نوشته وکیل بر مضمون حکم از روی قیاس آنکه بوی عشق و مشق پنهان نمی ماند اطلاع یافته از راه غیرت همان روز بواقعه نگار گفت من از امروز نوکر پادشاه نیستم و بحسب ظاهر ترک یراق بستن نمود بعد که قطب الدین خان به بنگاله رسید و مکرر مردم و نوشته برای طلب شیرافکن خان فرستاد او درآمدن تعلل و تجاehl ورزید تا آنکه قطب الدین خان خود را بتقریب ضرور طرف جایگزین و تعلق شیرافکن خان رساند و پیغام ملاقات نمود شیرافکن خان جریده با بکتر و شمشیر زیر نیمه آستین همائل کرده با معدود چند نزه قطب الدین خان رسید بعد ملاقات و احوال پرسید قطب الدین خان هر چند خواست پیغامهایی ناملائم طبع شیرافکن خان را بزبان ملائم ادا نماید ملائم خاطر او نیفتاد و گفت و شنید کنایه آمیز و پند و نصائح نساند انگیز مشتمل بر اطاعت امر پادشاهان بمیان آمد که بتوضیح آن قلم را رنجه نداشتن اولی آن بهادر شیردل متحمل

کلمه و کلام ملائت انجام نگفته دانست که سوای کشتن و کشته شدن جان بآبرو بدر بردن محال است نیمچه که زیر آستین حمل داشت کشیده بر شکم قطب الدین خان زد که با رندهای شکم از اسب بهائین انداخت خواست که بدر رود کشمیری از همراهان مقتول خود را برسانده زخم شمشیر بر او رساند شیر افکن خان بعد برداشتن زخم کاری کار او را بساخت و ملازمان دیگر قطب الدین خان بر هجوم آورده بزخمهای پیاپی کار او ساختند - و بر روایت دیگر شیر افکن خان هر چند زخمهای کاری جان ستان بار رسیده بود با نیم نفسی که آن شیر باقی داشت بتقویت غیرت بقصد کشتن زن و خوشدامن ازان انبوه اسب تاخته بدر رفته تا بدر خانه زنده رسید مادر نوریان که عاقله باهوش بود نظر برینکه شیر افکن خان مظلوم از جهان رود و آلوده خون ناحق زن و مادر زن نگردن در خانه بر روی او بخت و فریاد و شیون آغاز نمود که نور جهان از شنیدن کشته شدن شوهر خود را بچاه انداخته جان داد ترا اندرون آمدن مصلحت نیست بیرون بعلاج زخمها باید پرداخت شیر افکن خان از شنیدن حادثه زن بروفته جلودانی شتافت - بر عقال ظاهر است که اگر این حکایت تدبیر مادر نور جهان مقرون بصدق است هر چند بحسب ظاهر بینان نظر برونفاداری خلاف پاس غیرت واقع شده اما از راه عقل و شرع که هیچ وجه زنجتن خون زن جائز نبود و رفتن شیر افکن خان مظلوم از جهان بمراتب به از ظالم رفتن در دم واپسین بسیار تدبیر بجا بود که بکار برد - بعده بعرض جنت مکنی رسید بر کشته شدن کرکه که یادگار حضرت شیخ سلیم نیز بود بحیار مقام گشتند و حکم

طلب نورجهان بحضور نمودند بعد رسیدن نور جهان بحضور که قبل از ورود حکم مقصدیان بنگاله مجبور ساخته روانه نموده بودند جنت مکانی خواهش مواصلت و ملاقات او بپایان آوردند نورجهان باظهار شکوه و دعوی خون شوهر استادگهی زیاده نمود و پادشاه بغضب گشته بدعوی کشته شدن کوکه نورجهان را در جرگه کنیزان مغضوبه در آورده محبت را بغضب مبدل ساخته در خدمت سلطان سلیم بیگم مادر نصرتی خود سپردند بعد یک دو سال که میان طالب و مطلوب بنا خوشی و ناکامی گذشت باز بمردد طالع نورجهان در ریاض محبت جانان نسیم مودت وزید و از سرنو روزی در نظر مهر اثر جنت مکانی جلوه گر گردید و نهال پژمرده عشق کهنه سرسبزی و خرمی تازه پذیرفت و اخگر اوج طالع از مشرق امید سرزد و موافق حکم شمع بعقد در آورده جشن ملوکه نموده اول بغز محمل ملقب ساختند باز بنورجهان پادشاه بیگم مخاطب نموده بر همه حجه نشینان سزای عصمت و پردگیانی حجه عفت امتیاز بخشیدند و رفته رفته تمام مهم سلطنت بدست و اختیار او داده شریک سکه بدین سیع ساختند

• بهت •

بحکم شاه جهانگیر یافت مد زیور • بنام نورجهان پادشاه بیگم زر و سواهی احکام شرح و عدالت در همه کار و بار و امور ملکی و مالی بدون مصلحت او کارفرمای نمی گردیدند - و دمی و لمح از خود جدا نه نموده وقت دیوان و سواهی فیل عقب پرده بلا فاصله باخود می نشاندند و فی الواقع عجب زن عاقله و فیض رسان و مجمره

جوهر رشد و صاحب تصرف بود اقسام زیور و لباس زنان هند که در محل پادشاهی و امرای مغلیه تا حال رواج دارد همه وضع کرده اوست زیور و پیرایه سابق که بسیار کلفت و بدنام بود منسوخ ساخت مگر در بعضی بلاد دور دامت میان شیخ زاده‌ها و افغانه مانده - چاندنی که نفس الامر عجب فرش عیب پوش خانه نامرادان و گرد پوش فرش دولتمندان است و در شبهای مهتاب نمود خاص دارد وضع کرده همانست و عطر گلاب که اول مسمی بعطر جهانگیری گردیده و دیگر بعضی عطرهای کم بها که برای مردم نامراد بر آورد تصرف او و مادر اوست - اقسام جنس بادله که قسم سنگین آنرا بنام پادشاه و کارخانه مرسوم ساخت رجس سبک که ازان تمام خلعت عروس و داماد مردم نامراد به پانزده و بیست روپیه تمام شود از راه دانائی بنام خود نورسجلی وضع نمود - و دیگر تصرفهای بجای او که برای شاه و گدا بکر آید زیاده ازانست که بتفصیل آن توان پرداخت - حاصل کلام اکثر لذات هندوستان را او بعرصه نمود آورده و بمرتبه فیض رسان بود که هر سال جمع کثیر از مغال بی سروسامان را روانه ولایت و مکه معظمه و کربلا و نجف اشرف می ساخت و چندین هزار دختر بی پدر و بیوهای بیگس را چهار و دیگر اخراجات از سرکار خود داده کنخدا می نمود بآن همه فیض رسائی و همتی که داشت بمرتبه کد بانو بود که روزی وقت گذشتن فیلان از نظر جللهی فیلان از زربفتیهای ولایتی بسیار تحفه خوش بوته که همه دال و گل بریده بودند و هر گل ازان غیر مکرر بنظر جلوه میداد و از دهن آن چشم خیرگی

می نمود در نظر پادشاه در آمد و بسیار مرغوب طبع گردید و پسند نموده از خان سامان استفسار فرمودند که چند زربفت بخرج درآمده و هر جل بچه مبلغ تیار شده خانسامان بعرض رساند که جلها تیار از محل خاص برآمده از نور جهان پرسیدند که شما چندین زربفتهای تحفه برای جل فیان بریده اید در جواب گفت خیر اصلا زربفت برای این کار بقطع در نیامده خریطهایی عرائض امرا که میرسید و جمع شده بود متفرقه ازان بهره بخشیده می شد ازان چندان تمتع حاصل نمی نمود درینجا بصرف درآردم - و با این همه تعلقی که پادشاه بار داشت چنان خود را در دل او روز بروز جا میداد و مزاج شوهر را در اطاعت و فرمان برداری و تبعیت امر و نهی می آورد که هرگز خلاف مرضی جنت مکانی بظهور نیامده و کاری که باعث بدنامی پادشاه باشد از و سرنزد - گویند طبع موزن داشت - در زبانها شهرت دارد که روزی پادشاه جامه که تکه لعل بی بها داشت پوشیده بود نور جهان بدیده این شعر از زاده طبع خواند • بیت •

ترا نه تکه لعل است بر قبای حریر

شده است قطره خون منت گریبان گیر

نور جهان بیگم مخفی تخص میگرد این دو بیت نیز به بیگم نسبت میدهند • بیت •

دل بصورت ندهم تا شده سیرت معلوم

بندۀ عشقم و هفتاک و دو ملت معلوم

زاهدان هرل قیامت مکن در دل ما

هول هجران گذراندیم قیامت معلوم

اما مد حیف بآن همه عقل و دانائی بعد از آنکه دختر خود را که از شیر انگی داشت بعقد شهریار پسر جهان گیر بادشاه در آورده نظر بر محبتی که زنان را بسبب دختران با داماد می باشد و حسد غرض آورد آنها که پای شیر مردان ازان می لغزد برای پیش آوردن شهریار بی عیار مقابل اختیار شاهزاده ولی عهد ذو الاقدار چنانچه مفصل بگزارش خواهد آمد در افتادگی و در هم اندازی نموده نظر بر مال کار بر هم خوردن سلطنت و خلل ملک و مال و حال پادشاه و رعایا نکرده زنبور خانه هندوستان را بشویش در آورد و مثل مهلبت خان را که با او و برادر او نزاع دینی و ملکی داشت آن قدر قوت بخشید که آنچه ازو نسبت بجنت مکنی و خود او رسید بر محل باحاطه بیان خواهد در آمد .

سر رشته سخن را باز بدست آورده بتحریر اصل مطلب می پردازد که درین سال از رسیدن اخبار فساد افزای دکن عبد الله خان را که بصوبه داری احمد آباد سر افزای یافته حکم شد که او خود را از راه فاسک و ترمک برای کومک خان جهان و تنبیه سر کشان دکن رساند و رامداس کچهواهی را از روی عنایت خاص قلعه رتنهنبورو خلعت مرحمت نموده برفاقت عبد الله خان کومک مهم دکن بطریق یلغار مرخص فرمودند - درین ایام همراه خادمین محل بشکار قمرغه بر آمده شش صد و چهل آهو زنده گرفته ازان جمله چهار صد آهو بفتح پور فرستادند که در میدان چوکل باتی سر دهند و از آب و دانه آنها خبر بگیرند و صد آهو را

محمد جهانگیر بادشاه (۲۷۲) سنه ۱۰۳۱ هـ

حلقه نقره در انداخته در همان شکار گاه سردادند - درین سال فرمودند که شبیه پادشاه را بر پارچه طلا بوزن یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر صورت شیر که مرکوب آفتاب باشد نمایان نموده بامرای مقرب و دیویان خاص دهند که باعزاز بر سر دستار یا روی سینه بجای حرز جان نگاه می داشته باشند - وبصوبه داران اطراف احکام صادر شد که امرا در جهر که نه نشینند و وقت نشستن دیوان فیل و اسب از نظر نگذرانند و فیل بجنگ نیندازند و بنوکران پادشاهی تکلیف چوکی نمایند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بمیاست بریدن گوش و بینی و کور نمودن چشم اقدام نمایند و هرگاه بنوکران خود و ملازمان پادشاهی فیل و اسب انعام نمایند کجک برگردن و جلو بردوش نگذارند و حکمی و سندی که بنام پندهای بادشاه نویسند بر روی کاغذ مهر نمایند و وقت بر آمدن و نشستن نقاره نزنند و جلای اسب از پارچه سرخ نوازند و اسبها را بوته نقاشی نمایند این همه نسق جنت مکانیست که از آن بعضی تا حال بحال مانده •

ذکر سال هفتم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق شانزدهم محرم الحرام سنه هزار و بیست و یک هجری در شروع جشن نکست افروز این نوروز و سال جلوس والده نورجهان عطرگلاب بتصرف طبع خود کشیده گذراند پهنه نموده بنام نامی خود محمی بعطرجهانگیری ساخته ماله مروارید بقیمت سی هزار روپیه انعام فرمودند - فی الواقع عجب تصرف بجا نموده که هیچ بوی خوش بدان نمی رسد و از شمیم روح پرور آن بشام ملک

و جن و انس معطر میگردد قیمت عطر خوب جهانگیری تا اوائل
عهد خلد مکتبی عالمگیر محرر اوراق تا هشتاد روپیه توله یاد دارد
که الحال بهشت و نو روپیه توله رسیده - درین سال عرضه داشت
اسلام خان صوبه دار بنگاله و نوشته واقعه نگار که با سر عثمان مقتول
مفسد مشهور فرستاده بود رسید که اسلام خان و شجاع خان بر سر
عثمان باغی پیشه که چندین امیر عمده ازو هزیمت یافته بودند
شتافته بعد چند دفعه جنگ و مقابله که شجاع خان را با فیل
مصمت مقابل شدن و کارزار نمودن و زخم کاری برداشتن اتفاق
افتاد و بیشتر از ملازمان عمده پادشاهی بکار آمدند و لشکر هزیمت
یافته بود بمدد طالع و اقبال بی زوال جهانگیری غالب آمده
بذات واحد هر دو بهادر صفیر او را بقتل رسانده سر او را با سرهای
جمعی از همراهان او بحضور ارسال داشته اند - ازین خبر جنت
مکتبی مشغوف خاطر گشته اسلام خان را که پنجهزایی بود
شش هزاری ساخته بر مراتب دیگر امرا افزودند و شجاع خان
بخطاب رستم خان معزز گردید و به همراهان اضافیها مرحمت فرمودند
و بنام عبد الله خان بتجدید حکم بتاکید رفت که از راه کنار کوکن و
وناسک داخل دکن شده باتفاق راجه رامداس بروز و تاریخ
معین که در همان روز و تاریخ بامیر الامرا خان جهان و میرزا رستم و
راجه مانسنگه که سابق صوبه دار باستقلال دکن و بهم عنبر
حبشی نظام الکی مامور بودند رسیده که با توپخانه و مصالح
خود ها را مقابل عنبر رسانند و باتفاق بلانفاق به تنبیه دکنیهایی
بد سرشت پردازند و از هر دو طرف با لشکر عظیم بر سر خصم تازند

اما چون میان امرا و نوکران اتفاقی که اتفاق با دران کار نفرمایند خیال محال و فکر باطل بود بعده که عبد الله خان بموجب حکم خود را بطریق استعجال بتعلقه حد ناسک و گلشن آبک رساند و از راه غرور شجاعت که مال آن خفت و ندامت است خواست که بلا رفعت و شراکت خان جهان فتح آن مهم بنام او باشد و صرفه در خبر نمودن و طلب فوج و سرداران برهان پور ندید خلاف حکم و تدبیر پادشاه قصد آن نمود که فقط بنام او کوس شهرت تسخیر ملک نظام المکی بلند آوازه گردد با یازده هزار سوار که اکثر از بهادران رزم آزما و دلاران نبرد دیده بودند و هریکی از جماعه داران خود را از شیر ژبان روزگار می شمرد جلو ریز متوجه استیصال عنبر بن خصل گردید - ملک عنبر خبر یافته از عبد الله خان که فی الواقع از سپه سالاران فتح نصیب نامدار گفته می شد - حساب برداشته لشکر بی حساب با توپخانه عظیم که بسبب قرب و جوار کله پورشان فرنگ دران دیار زیاده از هندوستان مصالح توپ و تفنگ رواج یافته بود چندین هزار بان آتش فشان مقابل عبد الله خان تعیین نمود - و دکهنیهای قزاق پیشه یکه تاز خوش اسبه باستقبال فوج پادشاهی شتافته غافل چهار پنجم گروهی لشکر رسیده شروع بزین کبی و تاختر اطراف فوج عبد الله خان نمودند و موافق دستور دکهنیان که تن بجنگ صف فداده جنگ بگریز و قزاقی می نمایند اکثر اوقات از یمین و یسار لشکر در آمده دست برد نمایان می نمودند - و از چهار پای کبی هر چه می یافتند بتاراج می بردند - و آدم بسیار بقتل میرساندند و شتران پراثر بار قطار قطار وقت کوچ بدست

آن جماعه مي افتاد و گوش و بيني زن و مرد لشکر پادشاهي بریده
 سرمي دادند و روز بروز غلبه لشکر ملک عنبر مي افزود و مثل مور
 و ملخ فراهم آمده قوت مي گرفتند و چيره مي گشتند - و کار بجائي
 رسيد که نصف لشکر عبد الله خان بمعرض تلف آمد - و بي آنکه کار
 بجنگ صف کشد بيشتر مردم از گوشه و کنار فرار اختيار نمودند و
 روزي نبود که کومک ملک عنبر نميرسد - و چشم زخم تازه بفوج پادشاهي
 فرسانند تا آنکه عبد الله خان عاجز آمده از همراهان صلاح کار پرسيد
 هواخواهان مصلحت دلداد که طرف احمد آباد مراجعت نموده
 بار ديگر با لشکر مستعد و توپخانه سنگين و فيلان جنگي ببايد آمد
 و تلافي بروی کار بايد آورد - لهذا ناچار قرار بمراجعت دادند و
 لشکر هراول نزديک بدولت آباد رسیده برگريد - چون ملاحظه
 تعاقب نمودن دکهنيا که شهرت تمام دارد در دلها راه يافته بود
 علي مردان نام را که از صف آرايان مشهور گفته مي شد با فوج
 شايسته چندان نمودند - و دکهنياي بد سگال از هر طرف فوج
 فوج نمايان گردیده نور مي آوردند همين که فوج علي مردان
 بمقابل آنها مي پرداختند فرار مي نمودند - و باز غافل
 از طرف ديگر نمودار می گشتند - و گلا بيگاه غافل و ناگاه
 بر بهير تاخته بغارت مي بردند - و در مقابل کار بر لشکر
 تنگ مي آوردند و در شبلي تاربان پيشمار از يمين و يسار
 فوج می انداختند - آخر کار روزي ده دوازده هزار سوار بر علي
 مردان تاخته از چهار طرف اورا بميان گرفتند - و علي مردان بعد
 تردد نمايان زخمهائي کاري برداشته دستگیر گرديد - نزد ملک

عزیز بردند و در دولت آباد مقید گشته بعد چند روز درگذشت -
و مخالفان تا سرحد بکلانه تعاقب لشکر بشوخی تمام نموده برگشتند
و سرداران برهاتپور اگرچه بموجب حکم از شنیدن خبر روانه شدن
عبد الله خان از راه برار عازم دولت آباد گردیده بودند اما از حسد
آنکه آنها نیز دران مهم برفاقت عبد الله خان راضی نبودند و
عبد الله خان چنانچه بایست در خبر کردن نپرداخته بود لنگروار
کوچ مقام کنان می رفتند از شنیدن این خبر مراجعت نموده
خود را بخدمت شاه زاده پرویز رساندند •

بر عقلا ظاهر است که هرچند رای پادشاه صائب بود اگر
سرداران هر دو طرف اتفاق بی نفاق را کار می فرمودند اغلب
که کار پیش می بردند اما از رشک و عدم اتفاق نوکران نتیجه
برعکس بخشید - چون این خبر ملالت اثر بحضور رسید باز
انفصال استیصال عزیز بد خصل منحصر در فرستادن خان خانان
دانسته او را با خواجه ابوالحسن برای مهم دکن تعیین و مقرر
فرمودند - درین ضمن خبر فوت آصف خان جعفر (بیگ) و میر
غازی قلعه دار قندهار بعرض رسید و میرزا رستم بصوبه داری تهنیه
مامور گردید - و در همین اوان شاهی طوی پادشاه زاده خرم که
با عبیله اعتماد خان پسر اعتماد الدوله منعقد گشت بمیان آمد -
و در همین سال واقعه سلطان سلیمه بیگم که احوال او مکرر بزبان
قلم آمده بوداد و باعث ملال خاطر جنت مکنی گردید - گویند
سلطان سلیمه بیگم که بانواع صفات آراسته بود طبع موزون نیز
داشت از جمله اشعار آبدار که قابل درج سفینهای صاحب طبعان

است این بیت بدو نسبت میدهند • بیت •

کاکلت را من زمستی رشته جان گفته ام

مست بودم زین سبب حرف پریشان گفته ام

ازین مقوله لالی آبدار بسیار سفته •

ذکر سال هشتم شمسی از جلوس مطابق بیست

و هشتم محرم الحرام سنه هزار و بیست و دو هجری

درین جشن جهان افروز حکم شد که دو معجزه نقره بوزن

مد و بیست من که مراد از هر من سی آثار شاه جهانی باشد

نیاز ساخته یکی را ملاحظه نموده هریکی را برای ایستادن امیران

در دیوان خاص و عام موافق پایه و اعتبار نصب و مقرر نمایند -

درین سال از غرائب روزگار جفت شدن شیرو یوز نر و ماده

یهمدیگر و بچه آوردن که هرگز شیرو یوز خانگی بچه نیارنده بعرض

رسید - درین اوقات جنت مکانی متوجه مهم رانا گشته بعد نزدیک

رسیدن بسوحد رانا راییت ظفر آیت جانب اجمیر برافراشته

شاهزاده بلند اقبال سلطان خرم را که هشت هزاره بود از اصل

واضحه دوازده هزاره شش هزار سوار نموده خان اعظم را که در

مالوا صوبه دار بود باتالیقی مقرر کرده با امرای دیگر و مبارز پیشگان

کارطلب برای گوشمال رانای چطور مرخص ساختند •

ذکر سال نهم شمسی از جلوس مطابق نهم

صفر المظفر سنه هزار و بیست و سه هجری

در جشن آغاز این سال اعتماد الدوله را از اصل اضافه پنجهزاری

در هزار سوار فرمودند و اعتماد خان پسر اعتماد الدوله را سه هزاره

هزار سوار نمودند و بموجب التماس همشیره‌ها و بیگمان خسرو را مازون
 بمجرا ساخته بودند و بطریق نظربند آمد و رفت می نمود از
 ملاحظه بعضی اطوار مذموم او که اکثر مغوم بخدمت پدر می آمد
 باز محبوس ساختند - درین سال همایون فال نو نهال زهره خصال
 گلشن شاهزاده خرم از صبیبه آصف خان در چمن نشات بجلوه درآمد
 و مسوی بجهان آرا بیگم گردید میرزا قندهاری را که صوبه دار پنه
 نموده بودند جاع کثیر از مردم تعلقه صوبه او بحضور آمده استغاثه
 ظلم و تعدی او نمودند از پنه معزول ساخته طلب حضور فرمودند
 بعد رسیدن حضور حکم شد که اول بدلاسی دادخواهان پردازد
 بعده ملازمت نماید - عبد الله خان صوبه دار احمد آباد را بتاکید
 فرمان صادر شد که خود را نزد شاهزاده خرم بکومک برساند و
 بعضی کومکین دکن نیز مامور گشتند که با فوج شایسته با لشکر
 شاهزاده ملحق گردند جمله بیست هزار سوار همراه شاهزاده
 نامدار عالی قدر تعیین گشتند و شاهزاده بعد داخل شدن بحد
 تعلقه رانا محمد تقی بخشی خود را که آخر بشاه قلی خان
 مخاطب گردید با پنجهزار سوار بطریق هراول مرخص فرمودند که
 هر جا قصبه و معموره ملک رانا باشد بتاخت و تاراج آرد و بت
 خانه هر جا یابد مسمار سازد و خود همه جا در استیصال منصوبان
 رانا کوشیده مردم خود نشانده کوهایی فلک رفعت را که ملجایی
 کفار بود بزیر سم موکب نصرت اعتصام درآورد - ازانکه رانا جلی حاکم
 نشین خرد را که مراد از ادیپور باشد و بنا کرده ادیستگه پسر رانا
 سانگا بود که با فردوس مکانی بابر پادشاه بالک سوار مقابله نموده بود

و بعد عزیمت پسر او میان دره و مکان قلبی که سه طرف آن کوه واقع شده شهر آباد نموده و دو تلاب با صفا و وسعت متصل آن آبائی ساخته و ازان سال تا زمان حال سلسله رانا ترک ماتدن قلعه چتور نموده در آنجا سکونت ورزیده بود گذاشته رو بکوهستان دشوار گذار پر از اشجار دیگر بطریق فرار آورده شاه زاده خود را بادیپور رسانده چهار فوج اطراف ملک او تعیین نمودند و شش تپانه برای بند و بست ملک و رسیدن رسد مقرر ساختند و محمد تقی بخشی را مکرر با سرداران رانا کارزار صعب بمیان آمد خصوص بر سر مسمار ساختن بتخانها که ازان گروه داد دلیری و نهروی بظهور آمد بمرتبه پای فطالت قلم نمودند که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و شهید گردیدند - و پدیم پسر ارشد رانا شبی با فوج کوه نورد جهان آشوب بطریق شب خون بر فوج هراول ناخت آورد و دران شب نیز از محمد تقی و همراهان او تردد نمایان بظهور آمد و بمرتبه قدم همت استوار نموده جوهر مردی و پردلی بروی کار آوردند که بیشتر از راجپوتان کشته و زخمی گردیدند و در همین هنگامه عبد الله خان فیروز جنگ و دلور خان کلتر کرمکی احمد آباد رسیدند و تقویت بر لشکر اسلام افزوده و خان اعظم عرف میرزا عزیز را که نظر بر قدیم خدمت و حقوق سابق و سرخیست او نموده صاحب حل و عقد کنکاش شاه زاده مقرر فرموده بودند بعد که کار از فوج کشی بصلح و رجوع رانا منجر گردید با وجود قرب مسافت با جمعیت قلیل رسید و روز ملازمت قانون عقیدت و بندگی را خارج آهنگ ساخته بمرتبه بد نواخت

و ادا های نفاق آمیز از سر زد که مغضوب گردید و مقید نموده بحضور نوشت بعد رسیدن حکم طلب او همراه مهابت خان روانه ساختند و بحضور که رسید در قلعه گوالیار محبوس فرمودند - حاصل کلام شاه زاده خرم باوجود عدم موافقت آب و هوا که بسیاری از مردم لشکر و نوکران نامی تلف و بیمار گشتند چنان عرصه زندگانی بررانا و کارپردازان و سرداران او تنگ نمود که پیغام عجز و التماس امان بمیان آورده اول خالوی خود را فرستاده شفیع جراثم ساخت بعده خود آمده برخلاف طریقه جد و آبا که هرگز ملازمت پادشاه و پادشاه زادها نه نموده اند ملازمت نموده هفت فیل با پیشکش دیگر گذراند - شاه زاده خلعت و شمشیر مرصع و دو فیل و پنجاه اسپ و صد و بیست خلعت بهرهان او عطا نموده مرخص بخانه او ساختند - بعد ازان او رانا کرن پسر کلان صاحب تیکه را با تحف و پیشکش در رکاب شاه زاده بوالا خدمت پادشاه روانه نمود بعد رسیدن حضور شاه زاده را که دو اзде هزاره بود شش هزاره چهار هزار سوار اضافه مرحمت فرمودند - و همه همراهان از عطای اضافه معزز گشتند و کرن نیز مورد عنایات بی پایان پادشاهی گردید *

ذکر سال دهم شمسی از جلوس و جشن نوروز جهان افروز مطابق

نوروز دهم (۹۱) صفر المظفر سنه هزار و بیست و چار هجری .

اعتماد الدوله را درین جشن شش هزاره نموده بعطای نقاره که

در حضور می نواخته باشد بلند آوازه ساختند این عنایت

در تیموریه مخصوص باعتماد الدوله واقع شد و اعتقاد خان پسر
اعتقاد الدوله سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس نذر گذراند
لك روپیه جواهر قبل افتاد و بخطاب آصف خان سرلندی داده
تحلیم چهارهزاری دو هزار سوار فرمودند - کرن پسر رانا را پنج هزار
نمودند درین سال در گلشن نونهال سلطنت شاه زاده خرم از صیبه
آصف خان فرزند بی بعرضه وجود آمد مسمی بدارا شکوه ساختند -
در همین ایام از واقعه کشمیر بعرض رسید که حافظ نام را از منزله
کشمیر که از چهل سال در عبادت خانه بتلوت کلام الله و ادای صوم
و ملوه بسر برده بود چون روز موعود سفر آخرت او نزدیک رسید
بقاضی زاده آنجا که از مریدان عقیدتمند او بود خبر نمود که فردا
بعد از نماز جمعه لبیک حق را اجابت خواهم نمود باید که شما
بدر حجره حاضر شده تاحجره خود را نشود قدم جرأت در خانقاه
نگذرانید و کلام الله که تلوت مینمایم هدیه نموده با هر چه در کلبه من
بیابید فروخته خرج کفن و دفن نموده و آنچه بماند در راه
خدا تصدق نمایید روز جمعه که قاضی زاده بموجب وعده رسید
حجره را بسته یافت بعد از ساعتی خود را شد و آن محقر راه
طریقت را بر سجاده نشسته تکیه نموده بخدا وصل شده یاتند
آری دنیا از مردان خدا خالی نیست - از غرائب آن سال آنکه
کشته شدن کشتن سنگه خالوی شاه زاده خرم است تفصیل این
این اجمال آنکه گویند داس نام وکیل صاحب مدار راجه سورج سنگه
گوبال داس نام برادر زاده راجه را بمسبب نزاع دنیای دور کشته
بود کشتن سنگه برادر زاده میخواست گویند داس وکیل راعوض قصاص

مقتول بقتل رساند سورج سنگه که با وکیل محبت وافر داشت دفعیه مینمود تا آنکه کشتن سنگه با کرن نام برادرزاده خود و جمعی از راجپوتان بر سر خانه گویند داس که در پناه سورج سنگه می بود آمد بعد بلند شدن شور و هنگامه دار و گیر که هنوز کشتن در جست و جوی گویند داس بود گویند داس دران غلبه هجوم غیر معلوم کشته گردید سورج سنگه ازان غوغا خبردار گشته از خانه شمشیر گرفته برآمد و باتفاق جمعی راجپوتان بر سر کشتن سنگه پیاده شده تردد و جست و جوی مقتول نا معلوم می نمود ریخت و کشتن سنگه و زانا کرن و جمعی کثیر را کشت و بقیه السیف کشتن سنگه جنگ کنان ازان مکان برآمده بطریق استغاثیان روانه بار گاه شدند و راجه سورج سنگه تعاقب آن جماعه نموده تا بدر دولتخانه رساند و فتنه و غوغای عظیم پیش روی جهروکه برخاست و چند راجپوت دران میدان مقابل پادشاه کشته شدند بعد سعی بسیار دفع فساد گردید - در اواخر این سال مرده فتح خان خانان که شه نواز خان پسر او عنبر را شکست عظیم داد بمصامع عالی رسید مجملی ازان بزبان خامه شیرین بیان میدهد در ایلمی که شه نواز خان در بالا پور برار از طرف خان خانان بسر فوجی قیام داشت یاقوت خان و جمعی از امرای دکن از عنبر که دران ایلم تسلط فساد و غلبه او زیاده از حد بود رنجیده و برگشته نزد شه نواز خان آمدند و راهنمای مقلبه عنبر گردیدند و شه نواز خان از آمدن آنها نهایت محرورو مشغوف گشته برای مزید اعتبار آن بی همتان و رساندن صدای مرده تقویت بگوش فدربان دور و نزدیک درگاه والا حکم نواختن

شادیدانه نمود و بتیغ سواری پی کار آن سیه روی اجل گرفته با لشکر
و توپخانه که با خود موجود داشت پا برکاب قمع و نصرت در آورد
و محل دارخان و یاقوت خان و دانش خان و دلاور خان را با
جمعی دیگر از امرای نظام الملکی و خانه زادان کار طلب رزم افروز
و توپخانه دشمن سوز بطریق هراول مقابل افواجی که از طرف
عنبر در محلات چون مور و ملخ پراگنده بودند و تحصیل زرا از
برگنات پادشاهی می نمودند تعیین فرمودند و دکنیان از هر طرف
فراهم آمده باستقبال فوج پادشاهی پرداختند بجمرد مقابله و
و مقتله هزیست در فوج دکن افتاد از شنیدن این خبر اخگر غیرت
در سینه و جان عنبر بد اختر شعله در گردید و خود با دبدبه و شان
قلم با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانه آتش بار و پیاده
بیشمار بقصد مقابل فوج ظفر موج شه نواز خان از دولت آباد
برآمد و هر دو طرف با سپاه رزم پرست دامن همت بر کمر عزیمت
بسته مقابل هم دیگر چون سیلاب دامن کوه می شتافتند تا آنکه
همه فوج ملک عنبر باهم پیوسته بفاصله شش کوه که ناله قلب
در میان حائل بود فوجها مقابل هم رسیدند یاقوت خان که از
شیر دلان آن بیشه و واقف کار آن ضلع بود و بر اطوار پیکار دکنیان
اطلاع داشت پیش آهنگی نموده میدان جنگ جایی قرار داد که
سراة ناله پر گل ولای کم عرض بر غنیم گرفت و جمعی بر قندازان حکم
انداز و تیراندازان قدر انداز و بهادران جانباز و دلاوران یک تاز اطراف
لابری ناله مقرر نمود و عقب آن جماعه فوج کومک که به پشت
کرمی هم دیگر از گولهای سوزان و بانهای آتش نشان و شمشیر

های جان ستان آتش چشم لشکر حریف توانند گرفت جابجا نصب کرده علم مقابله بر افراشت و دکنیان بدر روز دو روز در تدبیر آرایش فوج و توپخانه و آراستن فیلان مسست و پیراستن و استمالت جوانان جنگ پرست گذرانده روز سیوم همین که تیغ دودمه آفتاب از غلاف مشرق بر آمده شعله افروز کوه و دشت گردید سپاه سرخ و سیاه زیاده از شمار مور و ملخ که اکثر غرق آهن با حربهای فیل افکن بودند از دامن صحرائی خونبار نمودار گشتند بعده که جلوریز نزدیک ناله خون خوار رسیدند ازین طرف جوانان شیر نبرد یا تیر و کمان و هنان جان ستان مقابل حبشیهای تیره روز استقامت ورزیده شروع به تیر باران جگر دوز رزوهن باتهای جان سوز نمودند و به پشت گرمی آنها بر قندازان بی خطا بانداختن تفنگ شعله افروز پرداختند و ازان طرف نیز بان زیاده از شمار در هوا بغرش در آمد و از بسیاری غبار سم اسپان و دود توپ خانه مابین آسمان و زمین حجاب و پرده حائل چشم مبارزان جنگ جو و بهادران شعله خوگردید

• بیت •

دولشکر بهم در کشیدند کوس • چو شطرنج از عاج و از آبنوس
و بمدد باد هر تیری که از کمان قضا از طرف مغلیه جدا میشد نصیب
جان حبشی و دکنیها می گردید و از ضرب گوله و تفنگ و صدمه
بان بسیاری از سران سرو پا می باختند و در نشیب و فراز و تنگی
راه جنان گار بران اهل فیلان تفنگ گردید که سوار و پیاده بی شمار
بلای هم قطار بر قطار افتاد و هر که از آب جدا نمی گردید سواپی آنکه
اجل دستگیری او می نمود فریاد رس دیگر بداد او نمی رسید و پایی

اسپی که به دلیل فرو میرفت راکب آن خلاصی خود را که میسر می آمد از عطیۀ آلهی میدانست و هرتیری که با اسبان کچی و تازی میرسید برقص درآمده از چهار پا شدن سوار خود را زیر دپا می مالید و هرنوجی که از عقب بمدد دکهنیا میرسید از ملاحظۀ پامل گشتن فوج پدش آهنگ چون بخت خویش بر میگشت و ازین طرف بهادران اسپ برداشته از بالای سر و سینه و مرده و زنده نیم جان که بالای هم افتاده بودند میگذشتند تا همه فوج پادشاهی شمشیرها علم کرده نعره زنان بر تباہی زدهای ناله برآمد عنبر برگشته اختر مضطر گشته باوجود گشته و زخمی شدن بیشتر از همراهان و دلوزان فوج با جلالت ذاتی که داشت خود را با جمعی از همدمان جاتبار مقابل فوج فیروزی اثر رساند و عجب زد و خورد و غریب رستخیز بپیان آمد و چون کوه بالای سپاه ثبات قدم ورزیده داد تهوری و دلوزی داده بمرتبہ کرشش نمود که تزلزل تمام در لشکر مغلان راه یاقوت و نزدیک بود که چنان فتح نمایان به هزیمت مبدل گردد شه نواز خان و یاقوت خان چون سیل روان خود را مقابل عنبر رسانده بمحملای رستمانه آن بالای سپاه را از پیش رو برداشتند و عنبر ناچار فرار اختیار نموده تا دولت آباد بند نکردید و اسپ و فیل بصیار با سه صد شتر پرازبان و بار و کارخانجات او با غنیمت بیشمار بدست بهادران افتاد و صدای کوس و کرنای فتح در فوج شه نواز خان بلند گردید و لشکر پادشاهی تعاقب و تاراج کنان تانکرکی که الحال به خجسته بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسیده بعد از سه روز از تاخت و غارت نمودن مامورن ساختند و بعد

محمد جهانگیر بادشاه (۲۸۶) سنه ۱۰۲۵

عرض شه نواز خان و باقوت خان مع همه امیران آمود عذایات
پادشاهی گردیدند •

ذکر سال یازدهم جلوس مطابق غره

ربیع الاول سنه هزار و بیست و پنج هجری

در جشن آغاز این سال آصف خان که چهار هزار و دو هزار
سوار بود باضافه هزار و هزار سوار و عطای نقاره سرافرازی
یانت و شاهزاده خرم بمزد تولد تازه نهالی گلش سلطنت
سلطان شجاع سرسبزی و خرمی پذیرفت - درین روزها از
عرضه داشت واقعه نگار احمد آباد بعرض رسید که عبد الله خان
صوبه دار برای نوشتن لای داد واقعی خانه زاد را بخت از
خانه پیاده طلبیده اهانت تمام رسانده حکم شد که دیانت خان
رفته عبد الله خان را پیاده از شهر بر آورده بعده بر اسپ سوار
ساخته بحضور بیارد و از صوبه داری معزول نمودند عبد الله خان
از شنیدن خبر و هیبت جهانگیری قبل از رسیدن حکم و سزاوار
پیاده از احمد آباد برآمده روانه حضور گردید و همه جا پیاده طی
منازل می نمود تا دیانت خان در راه بار رسید و بزور سوار نمود و
بعد رسیدن حضور بی منصب ساخته از مجرا ممنوع فرمودند
بعد از چند روز بالتماس شاهزاده خرم تقصیر معاف نمودند - درین
سال مرض وبا و طاعون که از پنجاب شروع شده تا دهلی و آگره
انتشار یافت هر روز در هر شهری بل در هر محله چندین هزار قالب
از جان نهد می گردید و کار بجائی رسید که فرصت کفن و دفن
نساند و از آنکه گفته اند که مرکب انبوه جشنی است پرسیه و ماتم

لله میان برخاست و تا هفت سال کم و زیاد که گله شدت مینمود و بعضی سال تخفیف می یافت اثر را با ماند و درخانه که اثر این بلیه آسمانی و علامت غضب ربانی ظاهر می شد اول موشهای نیم مرده از بالای گوشه و کنار بام یا از سوراخ آن خانه برآمده و بروی صاحب خانه چرخ زده می مردند و مقرر است که در هر شهری که مردم آنجا از شأمت افعال خود بدین بلا مبتلا شدند جنس موش خورد و گلان دران شهر اصلا نمی ماند و اقل مدت این مرض هفت هشت بهر و بیشتر در سه چهار روز فارغ می سازد و کم اتفاق می افتد که زیاده از سیزده روز بکشد هر که این سیزده روز منحوسه میگذرانند امید نجات ازین بلا بهم می رسد و تا مردن موش در خانه آشکارا نمی شد و اثر طاعون ظاهر نمی گردید بیشتر این آفت جان ستان بر هند و کنیز و غلام و مردم نامراد رو می داد شاید سبب این از غذایی ثقیل که هند و بیچاره نامرادان بی بضاعت میخورند دران قوم زیاده رو میداده است آنچه از علامت و سبب امتداد ایام این قهر الهی مولف اقبال نامه زبان داده بلا تفاوت کم و زیاد محرر اوراق درایامیکه خلد مکن بدکن نزل میفرمودند مشاهده نمود که از سنه هزار و نود و هفت در آگه دکن هرگز اثر وبا دران دیار شنیده نشده بود شروع نمود تا هشت سال در برهانپور و خجسته بنیاد و بلجاپور و بندر سورت عالمی باین آفت بباد فغا رفت عجب حکمت الهی مشاهده می شد هر چند کمتر کسی بعد از بر آوردن طاعون جانبر می گردید اما از هزار یک دو زنده مینماند می بایست که عضوی از اعضای بدن او ناقص گردد مثلا یک چشم

یا دو چشم معیوب و کور میشد یا شل و لنگ میگردد و الا گنگ میگشت یا عقل زائل می گردید - درین سال شاه زاده خرم را بیست هزاری نموده ملقب بشاه خرم ساخته مامور بهم دکن فرمودند و وقت رخصت دولک روپیه را مرصع آلات سوابی عنایات دیگر عطا نمودند ازان جمله پرتله الماس و شمشیر از غنائم فتح احمد نگر که بتصرف عرش آشیانی آمده بود و بجنت مکنی بخشیده بودند تیمنا یدست خود بر کمر شاه زاده خرم بستند و عبد الله خان فیروز جنگ را با جمعی از امرای دیگر در رکاب شاه زاده مقرر و تعیین فرمودند و شاه زاده پرویز را از دکن بحضور نارسیده مرید داراله آباد ساختند - درین اوان رای صواب نما برین قرار گرفت که برای پشت گرمی و تقویت شاه زاده خود متوجه مالوا شدند و در ماه ذی قعدة رایت توجه بدان طرف برافراشتند چون بتعلقه رانا رسیدند رانا شرف اندوز ملازمت گردیده پنجم زنجیه فیل و بیست و پنج اسپ با تحف دیگر پیشکش گذراند ازانجمله سه اسپ قبول نموده باقی بدو بخشیدند و بعد عطای فیل و اسپ و خلعت مرخص ساختند نبیره او در رکاب معادت مع هزار سوار همراه گردید بعده که رایت ظفر آیت به چاندور افتاد از زبانی کهن سالن آنجا بعرض رسید که پسر ناخلف غیاث الدین نصیر الدین نام که از کوتاهی سخن بتحریر بر احوال او نپرداخت از فرما رزایان مالوا پدر هشتاد ساله خود را بحسب کبر سن و امتداد انتظار مردن سه بار عمدا مسموم ساخت بعد علاج کار گر نیفتاد دفعه چهارم مریم پدر را اطلاع داده در خوردن زهر و علاج نمودن

مجبور ساخت باوجودیکه پدر از شفقت پدری پسر را درتقصیر که از بی سعادت‌ی از سرزد وقت خوردن معاف نموده قلم عفو بوجرائم او کشیده بود - پادشاه حق آگاه فرمود قبر آن ملغون را شکافته استخوان او برآورده در دریا بیندازند قدری ریزه استخوان برآمد - درین ایام برای شکار مع محل تشریف بردند چهار شیر در باره بعرض رسید نور جهان التماس نمود که شکار هر چهار شیر بمن وا گذارند و هر چهار شیر را بگوله تفنگ بی خطا پدیم زد در انعام آن پونجهی الماس قیمت لک روبیه عطا فرمودند - گویند قبل ازین شکار بیک دو سال روزی در شکارگاه که محل قدیم و نور محل را همراه داشتند و شیر قوی جثه را قراولان در احاطه باره در آورده بودند قبل ازآنکه مترجه زدن شی شوند بر پادشاه خواب معناد غلبه نمود وباستراحت پرداختند بندوق خامه بافتیله روشن نزدیک مسند خاص گذاشته بودند و هر دو محل با دوسه خواص برسم پرستاران اطراف پادشاه نگاه میداشتند درین ضمن شیر از میان باره غریو کنار بر آمد از آنکه در زمان قدیم تقید تمام بود که پردگیان حرم و پرستاران خاص سلاطین هندوستان استعمال سواری اسپ و انداختن تیر و تفنگ می نمودند و نور جهان بیدم درین فن عاری بود همینکه شیر از دور در نظر محل کلان در آمد بندوق را همچنان با جامکی روشن بر داشته بر روی سینه گذاشته ماشه خوابانده چنان بر پیدشایی شیر زد که شیر ابر صفت بغرش آمده یک نیزه بالا جسته بر زمین غلطیده و از آواز تفنگ و غریدن شیر پادشاه از خواب بیدار گشته شیر را بدان حال افتاده و رانی را با بندوق

مسند جهانگیر بادشاه (۲۹۵) سنه ۱۰۲۵

بغوش و تلی استاده دیدند و نور محل را دور لرزان و ترسان و گریزان
در یافتند هر زانی گمان آفرین گویان تنگ در آغوش شفقت گرفته
ازان روز بر مهربانی او آزرده و نور جهان بیگم را تشنیع نموده در باره
او کم توجه گردیدند - والدۀ نور جهان که در فراست و عقل میان زنان
ممتاز بود به تدبیر و تمهید و سعی بسیار تقریبی بمیان آورده قول
حضرت امیر المومنین مرتضی علی علیه السلام را که از جمله
صفات حمیده بر لبی مردان نیک شمرده بدان ستایش نمایند و در
ماده زنان عیب شمارند شجاعت و سخاوت است خاطر نشان
جذبت مکانی نموده باز بدستور سابق بر نور جهان مهربان ساخت -
و ازان روز نور جهان بیگم از راه جوهر غیرت بفکر استعمال بندرق
افتاده در الدک مدت مشق آن را بجائی رساند که چهار شیر قوی
هیمل را از پا در آورده - و در همین اوان از عرضه داشت شاه خرم و
واقعۀ دکن بغرض رسید که شاه بلند اقبال شاه خرم قبل از رسیدن
بآب نرید! علامی افضل خان را و راجه بکرماجیت را همراه و کلامی
نظام الملکی و عادل خانی که بمحضر رسیده همراه شاه خرم همراکاب
بودند بطریق سفارت با نشان فرمان نوید نزول کوبکۀ کواکب شمار
ظفر اقبال و تهدید و وعده و وعید نزد ملک عنبر و عادل خان روانه
نموده دران درج فرمودند • بیت •

در شعله ز یک شمع دارم بچنگ • یکی نور ملح و یکی نار جنگ
بود نور ملحم شبستان فروز • و یکی نار جنگم بود خانه سوز
و فرمودند که هر دو اول نزد عادل خان روند عادل خان بعد نزدیک
رسیدن افضل خان و راجه بکرماجیت استقبال نموده باعزاز تمام بشهر

آورده بعد تقدیم مهملان دایمی قبول اطاعت امر و واپس سپردن
 بعضی محال که بخطا کاری از تصرف ملازمان بی جرم پادشاهی
 برآورده بود نمود و بعد بنویز درباب انقیاد حکم آنچه باید نوشت و او
 در سرانجام روانه ساختن پیشکش نقد و جواهر و فیل و اسب
 و دیگر تحف فراخور حال خود و درگاه است - و نیز مقرر گردید
 که صبیحه میرزا شاه نواز خان بی خان خانان را شاه والا قدر بموجب
 حکم بعقد خود در آوردند - از رسیدن هر دو مزده فرحت افزا
 چنت مکنی را سرور تمام روداد *

ذکر سال دوازدهم جلوس مطابق دوازدهم

ربیع الاول سنه هزار و بیست و شش هجری

در آغاز این سال سید عبد الله خان بارهه مع عرضه داشت
 شاه خرم مشتمل بر مزده آنکه از اقبال عدو مال بی زوال جهانگیری
 عامل خان و عنبر و دیگر سرکشان دکن حلقه عبودیت و اطاعت
 درگوش پند نیرش انداخته بر قبول عند تقصیرات گذشته التماس
 دارند و کلید قلعه احمد نگر و قلعهایی دیگر که عنبر متصرف
 شده بود فرستاده بتصرف بند هلی والا را گذاشتند و ولایت از
 دست رفته باز تصرف لویایی دولت رز افزون درآمد و مفسدانی
 که دم استکبار میزدند از روی عجز و نیاز باظهار انکسار باج سپار
 و خراج گذار گشتند شرف اندرز ملازمت گردید - جذت مکانی را
 نهایت فرح و انبساط روی داد و حکم نواختن نقاره شادیانه فرمودند -
 و سید عبد الله خان را مخاطب به سیف خان نموده برای شاهزاده
 عمل بیش بها که مدتها زیغت افزای افسر فریق مہارک بود عنایت

نمودند و فرمانی که بنام عادل خان صادر شد این بیت از زاده

طبع خود نوشتند •

• بیت •

شدی از التماس شاه خرم • بفرزندی ما مشهور عالم

بعد رسیدن فرمان به عادل خان یک لک و پنجاه هزار هون و دولک روپیه را جواهر و پنجاه فیل و پنجاه اسب عراقی و عربی که مجموع پانزده لک روپیه نقد و جنس باشد همراه افضل خان و راجه بکرماجیت روانه حضور نمود - و سواي نقد و جنسی که خفیه و آشکارا در ایام مهمانداری تواضع فرستاد های شاه زاده نموده بود بهر یک دو لک روپیه وقت رخصت به افضل خان و راجه بکرماجیت رعایت نمود - و راجه بکرماجیت آن دولک روپیه را یک لعل بوزن سی و هفت مثقال که در بندر گرهه نزد فرنگی بود خریده از طرف خود برای شاهزاده خرم آورد - و افضل خان نیز از جمله زرکه باو رعایت نمودند مبلغی را جواهر و تحف آن دیار برای سرکار خرید نمود - و از نزد قطب الملک نیز بهمین دستور و بهمین کمیت نقد و جنس که بقیمت پانزده لک روپیه میشنود رسیدند - و چون بکرماجیت وقت آمدن از لیجاپور به بند و بست قلعه احمد نگر پرداخته تار رسیدن قلعه دار از حضور کسان معتمد خود در قلعه گذاشته بود جانشیر خان را بضبط نواح و قلعه داری احمد نگر تعیین فرمودند - بعد از فراغ و خاطر جمعی از بند و بست دکن که جا بجا حکام معامله فهم جز رس تعیین کردند خان خاتان را صوبه دار برهان پور و برار مقرر کرده شاه نواز خان را با دو هزار سوار برای ضبط ملک مفترحه بلا گهاٹ نظام الملکی منصوب ساخته خود بقصد ملازمت

پدر بزرگوار مراجعت فرمودند - و در ماندو شرف اندوز قدم بوس گردیدند - وقت ملاقات جنت مکانی بلا اختیار از جای خویش برخاسته چند قدم پیش گذاشته آن حاصل حیات خویش را تنگ در آغوش کشیده نزدیک خود حکم نشستن فرمودند و خوان جواهر و اشرفی بدست خود برفرق شاه زاده والا نژاد تصدق نموده برای مستحقین افشاندند - و ازان روز کرسی بجهت نشستن شاه بلند اقبال که لغایت آن سال در دودمان صاحب قران بهیچ یک از فرزندان این نفقد مبدول نگردیده مقرر ساختند - و لعل قیمت لک روپیه که وقت ولادت جنت مکانی والدۀ عرش آشیانی رونما داده بود و مدت مدید از فرق جد و پدر بزرگوار آن شاه زاده ذوالاقتدار اعتبار آن می امزود بدست خود با دو مروارید کلان آبدار بر سر شاه زاده گذاشته تسلیم سی هزار پی و خطاب شاهنشاهی شاه جهان و بیعت فرمودند - و شاه زاده نامدار بیست لک روپیه نقد و جواهر دیگر تحف نذر و نیاز و پیشکش از طرف خود گذرانید - بعد ازان پیشکشهای عادل شاه و قطب الملک از نظر گذشت - بعد ازان بهرجی زمیندار بکلانه که از سعی فرستادهای شاه جهان در رکاب عالی آمده بود با مبلغ نقد و جنس ملازمت نمود - خلعت و جواهر و فیل عنایت نمودند - بعده پیشکش زمینداران چاذده و گوندانه که تعلقه صوبه برار بود فیل و سه لک روپیه بعرض رسید - از جمله پیشکشهای والیان بیجاپور و حیدرآباد مع آنچه بفرستادهای شاه جهان رعایت نموده بودند و برای شاه زادهای جوان بخت ارسال گشته بود مجموع قریب پنجاه لک روپیه نقد و جنس بقیمت

درآمد - فیلی بود از فیلهای سر حلقه عادل شاه مسمی به سرپاک که در حضور مبصران لك رویه قیمت نمودند و چنان فیله در فیلهخانه سرکار نبود بسیار پسند و مرغوب طبع افتاد - خورد بدولت برو سوار شده اندرون غسلخانه برده در همان مکان رو برو چند روز بستن فرمودند - و در لك رویه از نقد و جواهر برای نور جهان و دوسه لك رویه برای دیگر بیگمان رسمیات ارمنان از طرف شاه جهان بیدان آمد - و نور جهان بیگم جشن فتح دکن بآئین بندی که بایست نموده قریب سه لك رویه جواهر و دیگر اشیای نفیس مع توره خلعت بشاهنشاه شاه جهان از طرف خود رعایت و تواضع نمود - و صوبه داری کابل بهدات خان مرحمت فرمودند - بعده عنان ترجمه طرف سیر و شکار فیان احمد آباد معطف داشتند و تفرج کنان و صید افغان تا بغدر کهنابایت رسیده بر جهاز سوار شده سیر دریا نمودند ده روز در کهنابایت تشریف داشته مترجه احمد آباد شده زیارت بزرگان نمودند - چون بعرض رسید که قوم سیوره که قوم بقال معتقد آنها اند بیشتر با زنان مردان خود بدفعای می نمایند فرمودند که از شهر اخراج نمایند بعد یک و نیم ماه که در حوالی احمد آباد توقف واقع شد بحسب ناموافقت آب و هوا که چند روز انحراف مزاج پادشاه رو داد خاطر اشرف از هوای احمد آباد نفرت گرفت و بطبع مبارک پسند نیفتاد - و چنانچه مولف اقبال نامه از راه مزاج گوئی مکرر خدمت شهر احمد آباد زیاده از حد نوشت - و الا شهر احمد آباد شهر بیست که نزد مردم صاحب طبع با سلیقه بعد شاه جهان آباد در تمام سالک محروسه هندوستان

مقابل آن معموره نیست - خصوص از وفور آرزائی اکثر اشیای
ماکولات و فواکه و بهم رسیدن انواع و اقسام اقمشه نفیسه و تحف
فریده بر بلاد ایران و توران و امصار جهان فخر تمام دارد و هر سال
تجار لکها خرید از هر یک جنس ادنی و اعلی آنجا نموده بطرف
و اکناف هفت اقلیم می برند - خربرزه گرمه هفت ماه دران شهر
می باشد در شیرینی و شادابی چهار قسم گرمه بهم می رسد که هر قسم
آن یک دو ماه وفور می ماند ازان جمله نزدیک شروع بر شکل قسمی
از گرمه ب بازار می آید که ناشپاتی نامند بیشتر ب ترکیب امرودی میان
سبز میباشد دو شیرینی و شادابی و لطافت مثل آن در هیچ شهر
دیگر شنیده و دیده نشده بلکه جمعی که انصاف دارند و طرفداری
وطن نمی نمایند از زبان آنها مسموع گردید که در ولایت ایران و
توران نیز به ازان گرمه بهم نمی رسد - القصه جنت مکنی با جود
رسیدن موسم بهار و لاله زار که در احمد آباد لاله و کوکنار هزاره بسیار
بوفور و گلان و بالیده می شود از احمد آباد متوجه مالوا گردیدند
و راجه جام که از سرکشان آن ضاع گفته می شد از سعی و هیت
شمشیر منصوبان شاه زاده بلند اقبال بعد کوچ سر راه رسیده مع
پیشکش ملازمت نمود *

ذکر سالی سیزدهم از جلوس مطابق بیست و سوم

ربیع الاول سنه هزار و بیست و هفت هجری

در جشن آغاز این سال آصف خان را هزار سوار اضافه عزایت
فرمودند - و در همین اوان میر جمله عرف میر محمد امین که در
لعل سفر از عراق آمده نزد قطب الملک کلکنده ملازم گشته اعتبار

زیاد بهم رسانده صاحب مدار دولت او گردیده بود بعده که سلطنت
 سلطان محمد برادر زاده او انتقال نمود نقش میر جمله در
 عهد او موافقت ننمود و نزد عادل خان بیجاپور رفت آنجا نیز
 بحسب مراد او صحبت گرم نشد بعده بایران رفته ملازمت
 شاه عباس نمود باوجود گذراندن جواهر و دیگر تحف هندوستان
 که از لک روپیه قیمت آن زیاده بود از طرف شاه نفعی که آبروی
 او از آن حاصل گردد عائد حال او نشد بنابراین بامید تمام رو بدین
 درگاه که ملجای بزرگان هفت انلیم است آورده بحضور رسیده
 شرف اندوز ملازمت گردید - نه راس اسپ عراقی و نه تفوز زر بفت
 و دو انگشتری یاقوت مع تحف دیگر مجموع قیمت پنجاه هزار
 روپیه گذرانده مورد عنایات بی پایان گردید - درین اوان نز یک دهوه
 که اصل دوحه است یعنی از آنجا راه مالوا و گجرات جدا میشود
 رسیده چند مقام نموده بشکار فیلان حکم فرمودند - درین ایام خجسته
 فرجام در مقام مبارک منزل ولادت با سعادت گوهر افسر خلافت
 محمد اوبنگ زیب پانزدهم ذی قعدة یازدهم دی ماه الهی سنه
 هزار بیست و هفت هجری در طالع میزان اتفاق افتاد - و در صد
 و بیست و هفت فیل قرالان پادشاهی و شاه بلند اقبال شکار
 نموده آورده از نظر گذراندند - و از رسیدن خبر حدث و با و شدت طاعون
 که در آگره هنوز تخفیف نیافته باز با احمد آباد مراجعت فرمودند -
 و صوبه گجرات که در عهد عرش آشیانی در تیول لجنت مکانی
 مقرر بود در جاگیر شاه جهان مقرر کردند و شاه کشورستان سه فوج
 بجزداری دلازان رزم جو و بهادران آتش خو برای تنبیه و گوشمال

زمینداران مفسده پیشه آن ضاع و متمردان آن ملک که کراس و
 مواس خوانند و گولیان کنار دریای مهبی و سامرمتی که همیشه
 قطاع الطریق شیوه آن گزوه ضال بدسکل بوده تعین و مرخص
 فرمودند و راجه بکرماجیت کارفرمای شاهزاده بلند اقبال را مع
 شهباز لودی و جمعی از امرا برای تسخیر قلعه کانکره که ذکر آن
 بگزارش خواهد آمد تعیین نمودند و خود جنت مکتی اواخر
 شهریور که فوج پنجاب از قطره فشانی رو بکمی آورد متوجه
 دارالخلافه آگره شدند - درین سال ستاره دنباله دار که سر او بصورت
 عمود می نمود در آسمان قریب دو سه هفته نمودار بود - و در همین
 ایام راجه سورجمل پسر راجه باسو که ذکر آن مفصل قابل تحریر
 نمیداند بغی و زبده چندگانه ماده شورش و فساد بود بعد لشکر کشیها
 و شهادت سید صفی بارهه با جمعی از سادات دفع آن فتنه
 گردید چون مابین راه خبر امتداد شدت و با در آگره بعرض رسید
 رایت توجه طرف فتم پور معطوف داشته چند گانه دران مکان
 میمنت نشان توقف نمودند - درین اوان خان خانان سپه سالار از
 دکن آمده شرف اندوز ملازمت گردید و تسلیم منصب هفت
 هزاره که لغایت آن سال به هیچ امیر این مراتب در تیمور به عطا
 نشده بود فرمودند از جمله چهار لک روپیه نقد و جنس پیشکش
 یک لک و پنجاه هزار روپیه جواهر و غیره قبول نمودند •

ذکر سوانح سال چهاردهم از جلوس مطابق چهارم

ربیع الثانی سنه هزار و بیست و هشت هجری

سرانجام جشن این سال شاه بلند اقبال شاه جهان ترتیب

داده لك روپيه جواهر سواي نقد و جنس ديگر پيشکش نمود -
 و درين ايام خبر واقعه شهنواز خان که در شروع بهار جواني از
 سرمر اجل خزاني و سموم تموز ناگهاني نهال حيات او از پا در
 آمد بعرض رسيد بر جواني و شجاعت و کارداني او افسوس
 فرموده بجاي او داراب خان برادر خود او را از اصل و اضافه
 پنجهزاري نموده بصوبه داري خاندیس و برار سر افزای بخشيدند -
 درين ولا شاهزاده پرويز از اله آباد آمده شرف قدمبوس دريانت
 هشتاد فيل و یک لک روپيه گذراند و خان دوران از کبر سن
 استعفاي منصب و خدمت نموده هفتاد و پنجهزار روپيه برگشته
 خوش آب در وجه خرچ ساليانه او مقرر فرمودند - و در هيمن
 سال که مراد از سنه هزار و بيست و هشت [۱۰۲۸] باشد حکم
 فرمودند که مابين راه از لاهور تا تعلقه سرحد مالوا بفاصله یک کروه
 جريبي يک ميل و مابين دو ميل یک چاه بسازند و همه جا
 دو رسنه درختان سايه دار بنشانند و به زمينداران و حکام احکام
 تربيت اشجار صادر فرمودند - هر جا محال خالصه بود براي ساختن
 سرا حکم نمودند و بامرا حکم فرمودند که در تعلقه محال جاگیر خود
 هر مکاني که قابل سرا ساختن باشد براي نزول محافرين و مترددین
 سراي بخته و مسجد و چاه بسازند که براي آرام مسافران و سیاحان
 ربع مسکون بکار آید - و اکثر جاگیر داران عمده بموجب اشاره پادشاه
 و هم چشمی یکدیگر بنای خیر احداث سرا مابين هر چهار پنج کروه
 گذاشتند - بدیده تامل غور باید نمود که چون داران ايام فرخنده انجام
 نیت انام بر اجرای امور اخروي متصرف میکردید موافق همان

خیر و برکت بود برخلاف زمان حال که کار ابنای روزگار بجائی رسیده که همگی همت بر انهدام بنای دولت و بباد دادن آبروی همدیگر می گمارند و ارباب مکننت و ثروت ابواب خیر و احسان بر روی ارباب حاجت بمرتبه مسدود ساخته اند که برای کشیدن تمام نعمتهای الهی طرف خود و خراشیدن دلهای محتاجان حکم تیشه بهم رسانده - لهذا اشجار میوه دار باغات و درختان سایه افکن راه که از سعی نیک فرجامان سلف پرورش یافته و باعث آرام محقرین و مترددین و زینت قصبات و دیهات و حوالی معمرها بوده از شر ظلم حکام بد عاقبت و ارغ ستم لشکریان همه را بخرچ عمارت و مطبخ و چهار پا درآوردند - نام و نشان درخت در اکثر راه و اطراف آبادی نمانده همچنان سنگ و خشت سرا و مقبرها و مساجدیکه تعمیر طلبند برای نیکنامی و استحکام بنای سرای آخرت خود تیمنا و تبرکا برده بخرچ حمام و عمارات نواهدات که از زرا اندوخته ظلم و رشوت رو باتمام نیاروده خراب میگردد آورده صرف مینمایند - درین سال برای سیر و تفرج کشمیر بهشت نظیر رایت توجه بر افراشتند بتمهرا که رسیدند شاه زاده پرویز را بصوبه اله آباد بخصت فرمودند - بالتماس خان اعظم خردو را از حبس برآورده بطریق نظر بند برای آمدن به مجرا ماذون ساختند بعده که بلاهور شرف نزول واقع شد بحسب نزدیک رسیدن موسم بهار و سیر گلزار کشمیر بدرون آنکه تفرج باغات و عمارات لاهور نمایند در اواخر همین ماه الهی از لاهور کوچ فرمودند درین اوان خان عالم که با یلچی گری ایران رفته بود و به انو هیچ یلچی خدمت مامور را سرانجام

نداده آمده ملازمت نمود اگر بتحریر تقدیم حسن خدمت خان عالم که در سفارت ایران بعمل آورده و عنایات شاه ایران که در حق او بظهور آمده مفصل پروازم بطول کلام منجر می گردد حاصل سخن بمرتبه شاه ایران را فریفته گردانی و جوهر رشادت و حسن خدمت خود ساخته بود که در خلا و ملا شاه بدون او آرام نداشت و اگر او بمجرای شاه برای موانع ضروری نمیتوانست رسید خود بدیدن خان عالم قدم رنجه می نمود و وقت برآمدن و رخصت از اصفهان شاه بمشایعت برآمد بعد ملازمت مورد عنایات گردید از اصل و اضافه تسلیم پنج هزاری فرمودند - بعد ازان که بمنزل بابا حسن ابدال رسیدند بسبب تنگی و نشیب راه حکم فرمودند که سوای نورجهان بیگم باقی خدمه محل باتمام بهیر درانجا چند روز ثوقف نمایند - درینولا مهابت خان بمخدمت مرجوعه مرخص گردید - چون خبر رفتن رانای چتور بدار البوار رسید خلعت ماتمی مع خطاب رانای برای پسر رانا مرحمت فرمودند - برای جشن کنار آب (۹۲) فرحت افزای مقام شد •

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق پانزدهم

ربیع الثانی سنه هزار و بیست و نه هجری

چون آغاز سال جلوس جشن موافق سرانجام سفر نموده بعد

دو سه مقام کوچ فرمودند نظر بر راهای قلب و کم عرض بودن راه بمعتمد خان مواف اقبال نامه اهتمام راه فرموده حکم نمودند که

بغیر از آصف خان که بامعروف چند بیند دیگران را نگذارد - معتمد خان آدم جلد برای منع برداشتن خیمه خود از منزل روانه نموده گفت که اگر روانه شده باشند هر جا آدم در خورد همانجا خیمه نصب نمایند چون خیمه را مردم او بار نموده روانه شده بودند مابین منزل بر بلندی استاده نمودند و پادشاه که باتور جهان متوجه منزل گشتند برف و باران گنده بهار و وزیدن باد گزنده شروع شد و رعد و ماعقه بشدت تمام بصدا آمده جنت مکانی را بیدوق ساخت - درین ضمن بمدد طالع معتمد خان خیمه او نمایان گردید پادشاه غنیمت دانسته با محل خاص دران خیمه فرود آمدند معتمد خان رسیده تسلیمات عنایات و آداب نثار بتقدیم رسانده ماحضری که توانست حاضر ساخت - شب آنجا بسر برده وقت کوچ خلعت خاصه که در بدن مبارک بود باضافه پانصدی مرحمت فرمودند - و حکم نمودند که مابین راه کشمیر در هر منزل عمارت مختصر که در وقت ضروری بکار آید بسازند - معماران چابک دست و کارداران با وقوف بگرد آوری مصالح و تیاری آن پرداختند - درینوقت بعرض رسید که جمعی از قوم چکان کشمیر که خود را وارث ملک و از وزیرادهای آن سرزمین می گیرند و همیشه ماده فساد و آشوب بوده اند باتفاق راجه کشتوار سر از اطاعت مال گذاری پیچیده طریقه سرکشی و مفسدی اختیار نموده با منصوبان پادشاهی شوخی زیاده بکار بردند - دگور خان را با ده هزار سوار برای تنبیه و گوشمال آن فرقه بد سگال تعیین فرمودند و بعد محاربات که ترده مردانه و جنگ رستماته از مردم پادشاهی بظهور آمد و جمع کثیر

از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند چکها را مغلوب و اخراج ساخته راجه را مقید نموده بحضور آورده محبوس ساختند و جذت مکانی بعد رسیدن کشمیر سیر سبزه گلزار آنجا نموده بر سر تالاب قل نزول فرمودند - در اقبال نامه درج است که طول صوبه کشمیر پنجاه و شش کروزه و عرض بیست و هفت کروزه جریبی است محصول بیشتر آنجا برنج و زعفران است و غذای بیشتر مردم آنجا برنج گنده است نخود اول سال خوب می شود و سال دیگر که همان نخود را بکارند ریزه و کم حاصل میگردد و سال سیوم بصورت مونگ بر می آید و در زمان سابق در آنجا اسپ کلان و گاو و گاو میش کمیاب بود و طعام تازه در آنجا خوردن کم رواج دارد صبح که می پزند شام بخورچ می آرند و آخر روز که پخته می شود صبح بصرف می آید و نمک در طعام انداختن بمرتبه کم رواج یافته که در چهره زنان و مردان آنها نیز اثر نمک پیدا نیست و زن و مرد کرته پشمین می پوشند خصوص زنان آنجا که سالها کرته را بدستور زنار برهمنان از خود جدا نمی سازند و غریب حکایت نمایند با وجود وفور آب که در هر محله نهر آب جاریست زن و مرد آنها کم اتفاق می افتد که غسل جنابت هم نمایند و از بعضی رخت بدن عورت کثیف و ضعیف و شریف آنجا از هر جا بگذرند کسی که تازه از پهلوی آنها بگذرد نفرت تمام حاصل می نماید گویند چون جنت مکانی اکثر میفرمودند که کشمیر در قلمرو سلطنت ما بهشت روی زمین است و هر سال اکثر برای سیر کشمیر تشریف می بردند روزی وقت گذشتن از رسته بازار کشمیر که زنهای آنجا هر دو طرف

نیل سواری پادشاه استاده دست بدعا و ثنا برداشته بودند اثر
 بوی رخت بدن آنها بمشام جنت مکانی رسید و نفرت تمام نموده
 فرمودند این چه بوست درانوقت یکی از امرای گستاخ که عقب
 نشسته مکس میزد عرض نمود که بوی حوران بهشت روی
 زمین حضرت است - اگرچه مردم آن گل زمین به حدت فهم و ذکا
 و جوهر رشادت آراسته اند اما خمیر سرشت آن جماعه چنان از روز
 ازل از شرارت مخمر گردیده که برالسنه خاص و عام ضرب المثل
 گشته و هرکه بر احوال سکنه آنجا که در زمان سابق نسبت
 بخاندان سلاطین و همدیگر چه شعلهای فساد و عناد افروخته اند
 از روی توار بخ اطلاع حاصل نموده در زمان حال مشاهده مینماید
 و هرگز بدین طائفه سروکار افتاده میدانند که درین گروه شرارت و
 غیرت و مروت بچه مرتبت است مگر بطریق ندرت که نیک و بد
 در همه قوم یاقده می شود - و در اقبال نامه درج است میرزا حیدر
 که در عهد عرش آشیانی حاکم کشمیر بود سواری اسپ کلان و بنای
 عمارات دلنشین و اکثر وضع معقول دران شهر رواج داده و پیوند دادن
 اشجار میوه دار در کشمیر و تمام هندوستان نبود محمد قلی افشار
 داروغه باغات کشمیر در عهد عرش آشیانی اول نهال شاه آلو از کابل
 طلبیده پیوند نموده بآب و هوای آنجا موافق آمد از ان ایام رواج یافت
 و سال بسال در همه بلاد هندوستان ازین پیوند میوه های شاداب و
 شیرین بالیده گردیدند الا درخت انبه را پیوند نتوانستند نمود اگرچه
 کشمیر بد مردم واقع شده و در مذمت راه دشوار گذار سراپا نشیب و
 فراز او نیز بحیار مبالغه نموده اند اما آنچه از خویبهای آب و هوای

محمد جهانگیر پادشاه (۳۰۴) سنه ۱۰۲۹

همیشه بهار و طراوت سبزه گذار و دیگر خصوصیات آن سرزمین که
پنداری قطعه ایست از بهشت برین و در اکثر ایام درو بام و دشت
و خانه آن مکان جنت نشان پر از اقسام گل و ریحان و انهار روان
و تالابهای روح پرور که اطراف آن تا نظر کار بکند انواع گل هر فصل
جلوه گر است چنانچه عرفی گفته

• بیت •

هر سوخته جانی که بکشمیر در آید

گر مرغ کباب است که با بال و پر آید

• طغرا گوید •

دشت سبز و کوه سبز و بام سبز و خانه سبز

باز از نو شد کدوی باده در میخانه سبز

آتش این سرزمین از بس بهار آلوده است

از هوای شعله میگردد پر پر اوانه سبز

و عده گاه جوش ریحانها اینجا درو نیست

گر نماید در نظر پشت لب پدمانه سبز

در همان ایام گشت لاله زار و سیر سبزه شاهزاده شجاع در چهار سالگی
از بلندی که نه درع ارتفاع داشت افتاد از آنکه حافظ حقیقی همه
جا و در همه وقت نگهبان اطفال معصوم و کلان می باشد بالای
بالشت و نمدهایی فراش خانه رسیده از آفت صدمه محفوظ ماند
لها صدقه بفقرا رساندند و هموزن شاهزاده اشرفی و روپیه تصدق
نمودند - درین اوان از واقعه دکن بعرض رسید که سیدی عنبر
بد اختر از شنیدن توجه پادشاه سمت کشمیر قرار و عهد اطاعت
را فراموش ساخته بر ماگ قدیم و جدید پادشاهی لشکر کشی

نموده تاخت آورده دست تعدی و غارت بمرتبه دراز ساخته که تا حوالی برهانپور آبائی نگذاشته و تاراج کنان فوج دکنیان از آب نربدا عبور نمودند و قلعه احمد نگر را محاصره دارند و شهر برهانپور در معرض خطر است و داراب خان مع همراهان که مکرر بر سر مخالفان تاخته بنگاه آنها را تاخت و تاراج نموده منصور نام حبشی را زخمی نموده دستگیر ساخته بود باز از غلبه آن تیره بختان که از موز و ملخ زیاده هجوم آورده اند صرفه در مقابله ندانسته از گهات رو نکره فرود آمده بمقتضای وقت و صلاح دولت خواهان در نواح بالا پور توقف نموده در دفع ضرر اعدا می کوشد و عرضه داشت صوبه دار برهانپور و غیره نیز رسید که عرصه بر بندهای پادشاهی نهایت تنگ گشته اگر بدستور ایلغار عرش آشیانی که در نه روز بمدد امرای احمد آباد خود را رسانده سایه لطف پادشاه یا شاه زاده بلند اقبال عدو مال شاه جهان بر سر مایان پرتو افکن گردد جان و آبروی بندها محفوظ خواهد ماند والا فدریان را برسم راجپوتان کار فرمودن و بعد قتل ناموس خود ها را بدم شمشیر مخالفان دادن ضرر خواهد گردید و بسبب خرابی ملک از کمی خزانه و عسرت حال سپاه نیز معروض داشته بودند - بعد عرض همان روز تفریق بیست لک روپیه بر خزانه احمد آباد و مالوا بسبب قرب جوار نموده مصحوب سزاواران شدید تیز گام احکام بنام متصدیان هردو صوبه صادر فرمودند و شاه والا قدر شاه جهان مامور بسر انجام رخصت و روانه شدن دکن بطریق استعجال گردید - و خود بادشاه اواخر مهر ماه از کشمیر کوچ بطرف لاهور و

دار الخلافت آگره فرمودند و برای تیاری عمارات سر راه که سابق بگزارش آمده حکم بعام بیوتات لاهور و سرکارداران صادر شد که زر و مصالح جا بجا برسانند - و بنایان چابک دست و معماران باوقوف بر سرکار تعیین نمایند - درین ضمن خبر رسید که زینل خان ایلمچی ایران نزدیک رسیده حسام الدین خان را برای مهمانداری مع خلعت و سی هزار روپیه نقد باستقبال اورزانه نمودند - بعد از کوچ در منزل دویم و سویم آن قدر برف و باران بشدت متواتر دو سه روز بارید که آدم و اسب و چارپایان بار بردار زیاده از شمار تلف شدند - ازان جمله بابا شیخ نام ابن یمن خدمتکار که افیون خاصه و آبدار خانه بار تعلق داشت ضائع و تلف گردید - از آنجا که کوچ فرمودند مابین راه مکانی که در ایام شاهزادگی مرغوب طبع گشته بود و شکار بسیار در آنجا نموده بودند حکم ساختن عمارات عالی نموده مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه علی الحساب برای تیاری آن تنخواه نمودند و آن معموره آباد ساخته مسمی بجهانگیر آباد فرمودند - بعد نزول لاهور خبر فرحت اثر فتح قلعه کانگوه که سورجمل پسر راجه باسو که خود را راجه باستقلال آن ضلع دانسته باتفاق زمینداران مفصل پیشه پنجاب طریقه سرکشی بدستور آبای خود پیش گرفته پرگنات اطراف لاهور را متصرف شده بود و در سالی سیزدهم جلوس از احمد آباد شاه ظفر اقبال شاه جهان و راجه بکرماجیت را چنانچه گذشت بدان مهم تسخیر قلعه مذکور مامور نموده بود و راجه بکرماجیت باوجود بودن بتخانه عظیم و شهرت استحکام برج و بارو آن که پادشاهان سلف مثل فیروز شاه و عرش آشیانی سعیدها برای تسخیر آن نموده

بودند و مفتوح نگردیده بود اطاعت امر شاه دین پرور و جنت مکانی را بر رعایت ملت و یکیش خورشید مقدم داشته ترددات نمایان بروی کار آورده بتخانه را خراب و قلعه را مفتوح ساخت - بعرض رسید - و راجه را مورد عنایات بی پایان ساختند - زینل خان ایلچی ایران بحضور رسیده ملازمت نموده اسپان و مروارید و تحف دیگر فرستاده شاه مع محبت نامه از نظر گذراند - و متصل آن لعلی یوزن دوازده منقل که بر کلهی نصب بود و اسم میرزا الغ و اسم شاه ایران کنده بودند از نزد شاه که نظر بر رابطه اخلاص فرستاده بود رسید - فرمودند که برلن لعل اسم جهانگیر شاه بر کنند - و چون لعل از پیش میرزا الغ برآمد داخل پوشاک خاصه نمودند و پنجاه هزار روپیه به ایلچی مع خلعت و اسب و مرصع آلات عنایت فرمودند - درین سال نسبت صبیحه نورجهان بیگم که از شیرافکن خان داشت با شاه زاده شهریار که آخر ماده فساد روزگار گردید بمیان آمد و شاه زاده بلند اقبال شاه جهان را برای گوشمال سرکشان دکن مرخص فرموده یک کروز روپیه برای خرچ سپاه نقدی و کرور دام انعام با دیگر انعامات جواهر و فیل عنایت نمودند و حکم شد که خسرو خسران مآل را همراه برده قسمی که خاطر ازو جمع باشد نگاهدارند - و خان جهان لودی را صوبه دار ملتان نموده خود متوجه آگره شده عبد العزیز خان را قلعه دار قندهار نمودند و وسط اسفندار داخل آگره شدند •

ذکر سال شانزدهم جلوس مطابق بیست و

ششم ربیع الثانی سنه هزار و سی هجری

درین جشن نیز شاه زاده شهریار بمنصب هشت هزار و چهار هزار

سواز سرافرازی پانت درین اوان بعرض رسید که در سواد قصبه جالندهر چنان برق بصدای مهیب افتاده که دوازده ذره اطراف او اثر سوختگی و حرارت گرمی ظاهر بود و اثر گیاه و سبزه نماند بعده که زمین را شکافتند پارچه آهنی برآمد آنرا حکام سر بمهر روانه حضور ساختند - بعد عرض فرمودند که آنرا کارد و شمشیر بسازند اما بمرتبه صلب و سخت بود که بعد داخل نمودن سیوم حصه آهن آهنگران باستعمال آوردند و شمشیر که همه آثار و علامت (93) جنوبی ظاهر بود ساخته شد داخل شمشیرهای خاصه نمودند • چون ذکر مقدمه غرائب روزگار میان آمده فقره چند از نگاشته جنت مکانی که در جهانگیر نامه تالیف خود بزبان قلم داده اند و خالی از غرائب و شیرینی کلام نیست بتذکار آن می پردازد ازان جمله نقلی از طلسمات فرنگ دران درج فرموده اند که مغلی عراقی تازه از ولایت آمده سرگذشت خود بعرض رسانده بود و همان نقل را محرر اوراق زبانی استاد خود میرسید محمد نام که از فضایی مشهور و مجموعه کمالات صوری و معنوی و ریاضی دان بی مثل و هم عهد جنت مکانی بود مسموع نموده که از زبانی همان مغل بلا واسطه شنیده بلا تفاوت نقل می نمودند بلکه در نظم بسته بودند حاصل مضمون آنکه عراقی یک دست بریده آمده ملازمت نمود ازو پرسیدند که دست تو در کدام جنگ افتاده عرض نمود که بدستم

(93) در اقبالنامه نوشته - بدستور شمشیر بهمانی و جنوبی خم

می شد و اند خیم نمی ماند •

در جنگ آنت نرسیده جنت مگنی فرمودند پس بعلمت دزدی
بریده اند التماس نمود که دستم ازین عیب نیز بری است حکم
نمودند که آنچه بر تو ماجرا گذشت مفصل عرض نما بعد ماذون
گردیدن بعرض رساند که اگرچه هر آنچه از نیرنگی روزگار بر من رو
داده قابل آن نیست که در پیشگاه سلاطین مقرون بصدق گردد
مگر آنکه افسانه محض تصور فرمایند اما اطاعت حکم لازم دانسته
بعرض سرگذشت خود مبادرت مینمایم ما سه نفر دو برادر با پدر
بعد از فراغ طواف بیت الله بارادۀ هندوستان راکب جهاز گشتیم
جهاز ما طوفانی شد و چند روز در جهاز بوده به بیم هلاک گرفتار
بودیم در آن حال در بارود خانه آتش افتاد و جمعی از عملۀ جهاز و
راکبان و همه اسباب و چادرهای کشتی سوختند و چند روز جهاز
بصورت کچکول بی نوایان بروی دریا می گردید و اختیار ناخدا و
معلم سوای آنکه بخدا نالند، نماند و امید نجات از آن بلیه نداشتیم تا
آنکه جهاز معیوب در جزیرۀ فرنگ افتاد از آنکه جهاز شکسته شکار
پرتگل می باشد و بقاراج می آرند جمعی از فرنگی بقصد غارت
نمودن بالی جهاز آمدند درین ضمن فرنگی با لباس فاخره و مردم
اعتمادی بر جهاز آمده دیگران را از دست اندازی و تاراج
نمودن مانع آمده از مردم جهاز باظهار لطف و امید نجات
استفسار نمود که میان شما سه چهار نفر از یک قبیلۀ که باهم قرابت
قریبه داشته باشند نشان دهید که می خواهم رعایت دربارۀ آنها
بعمل آرم پدرم ازین نوید مشغوف گشته گفت که ما سه نفرانیم
پدر با دو پسر بعده نبض ما هر سه را حکیمانه بدست گرفته بعد

ملاحظه و تامل بسیار ما هر سه نفر را با مل و آشیانی که داشتیم سالم از آفت برآورده دیگر مردم جهاز را مرخص بتاراج نمودن ساخت و مایان را باعزاز تمام بخانه آورده از اقسام فواکه و اطعمه و اشربه حاضر ساخت هفته در مهمان داری کوشیده بعد ازان روزی برادر مرا از ماجدا نموده بدن او را شست و شوی داده فسون چند برودمیده اطراف اوقات کشیده بتفاوت دو سه ساعت نجومی پرده از میان برداشته روبروی ما استاده کرده شمشیر برگردن او زده همان لحظه سر او را بریده بجلدی تمام چادری میان ما و او حائل ساخت ما که بفریاد و فغان آمدیم بدلداری تمام در تسلی ما کوشیده گفت که این را نکشته ایم بلکه نسبت بشما و دیگر مردم روزگار مدتهای مدید زنده و خزانچی پادشاه خواهد بود و بعد دو سه ساعت نجومی پرده حائل را از میان برداشته او را زنده و سالم الاعضا بما نموده باز بدستور اول سر او را از تن بتیغ بیدریغ جدا ساخته و حجاب در میان گرفته بعد زمانی بهمان صورت بار اول در نظر ما نمودار ساخت همچنان سه بار بعمل آورد و هر دفعه آنچه در هیبت و صورت اصلی او تغییر بهم میرسید سرخی بود بسیار با اثر هیبت و خشم که در چشمهای او هر بار ظاهر میگردد و از مشاهده آن زهره آب میشد بعد ازان او را از پیش ما برده در تسلی ما مبالغه زیاده نمود و باز نزد ما نیاوردند هرگاه احوال او می پرسیدم می گفتند او را خزانچی پادشاه کرده ایم دیگر ملاقات شما با او دست نخواهد داد مگر روز رخصت که شما را نزد او خواهیم برد که هرچه از جنس و جواهر و طلا خواهید

بردارید هر جا که اراده دارید مرخص و روانه خواهم نمود تا آنکه
التماس رخصت بمیلان آوردیم و ما را بمکانی بردند که چهار دیواری
داشت و دو طرف آن دو دروازه مقابل هم نصب نموده بودند و
برادرم شمشیر در دست با چشمهای خون آلوده بربلک در روز بدر دیگر
نموده در کمال هیبت استاده و اندرون حصار جایجا از اقسام جواهر
تراشیده و ناتراشیده و طلا و نقره خاک آلوده و صاف نموده بی آنکه
در صندوق و جایی محفوظ نگاهدارند افتاده آن فرزگی حکیم دست
ما گرفته همه جا نشان میداد و ترغیب می نمود که الحال شما
از پسر و برادر خود رخصت حاصل نموده هر چه خواهید و توانید
و در جیب و بغل و دامن شما گنجد از جواهر و طلا و نقره
بردارید و سلام و دایع بجا آورده چشم جواب نداشته مرحله پیمایی
منزل مقصود گردید ما گفته او را مقررین بصدق دانسته بخاطر آوردیم
که چون از دیدار و ملاقات او محروم ماندیم بهتر آنست که مبلغ از
جواهر و طلا گرفتن و خود را به وطن یا شهر دیگر رساندن و سرمایه
تغیم همراه بران غنیمت باید دانست ما هر دو پدر و پسر هر چه
توانستیم از الماس و یاقوت و زمرد و دیگر جواهر و طلا برداشته دامن
و جیب و کنار پر ساختیم پدرم در برداشتن طلا بیشتر می کوشید و من
از فراهم آوردن سنگ ریزه جهد می نمودم بعده که گران بار شده
مقابل برادر استاده دست بغاقت رخصت برداشته از دور وداع
بی آنکه از جواب و حرکت بوقع آید شده روانه شدیم همینکه ما
هر دو نزدیک دروازه رسیدیم و بلك قدم درون دروازه گذاشته بودیم
که ناگهان چنان صدای هیبت افزای هوش ربا از عقب سر بگوش

ما رسید که دست و پای ما لرزید و نزدیک بود که قالب از جان
تهی نماییم ما خبردار شدیم و عقب نگاه کردیم آن طلسم آدم
صورت را دیدیم که با شمشیر برهنه بر سر ما رسید پدرم که از ضعف
پیری قدم از در بیرون نتوانست گذاشت زیر تیغ بیدریغ آن تمثال
مهیّب آمد و منکه یکپای خود بیرون در گذاشته بودم و پای دیگر
اندرون در بود بعد فراغ پدر بر من شمشیر برقی کردار انداخت از
ترس جان عجز کنان دست بالا کردم شمشیر او دستم را پراند و
من بیرون در که حد طلسم بود خود را انداختم و آن ستمگر بمکن
خود برگشت و فرنگی که میزبان ما موافق حکم پادشاه خود بود
بعد خاطر جمعی از مهمان کشی امتحان طلسم را با خود گرفته
بالاش پدرم نزد پادشاه برده مجرای انتهای طبیعت طلسمی که
نموده بود یعنی هرگاه با پدر و برادر چنان سلوک نموده دیگری را
چه مجال که درم و دیندار از آن مکان بیرون تواند برد نمود و مورد عنایات
پادشاهی گردید و بر دستم دوائی مالید که زود بحال آمد و قدری
از خون بهای پدر و برادرم داده مرا بر جهاز هندوستان را کب
ساخت - جهاز در مچھلی بندر حیدر آباد رسیده لنگر انداخت •
دیگر جنت مکانی در تالیف خود نوشته که روزی جمعی از
بازیگران نیرنگ سار بنگاله بحضور ما بازی می نمودند از آن میان
یکی کمان و هفت تیر در دست گرفته تیر اول که بر روی هوا
انداخت تا آن تیر از بلندی سر به نشیب آرد تیر دیگر چنان
بچستی و چالاکي بچلک کمان پیوسته از عقب آن روان ساخت که
بیکان تیر دوم در سوفا تیر اول نشست بهمین دستور تیر دیگر روانه

نمود تا هفت تير پيهم دنباله دار هديگر گشته يك جا فرود آمدند -
 ديگر درج نموده كه از ان جماعه شخصي بياضي آورده اوراق يكرنگ
 سفيد نموده بخدمت ما گذراند ما هم كه ملاحظه نموديم همه
 اوراق سفيد نا نوشته بنظر آمدند باز آن بياض از ما گرفته دست بران
 زده بدست ما داد كه تمام ورقهاي آن سرخ بودند دفع ثالث رنگ
 ديگر در نظر ما جلوه گر گرديد همچنان هفت دفع بياض از نزد ما
 گرفته هر بار كه باز بدست ما ميداد رنگ ديگر مشاهده ميكرديم •
 از غرائب سوانح يكي از معمر هلي كنار درياي شرقي بعرض
 رسيد كه فقيري برن هندي صاحب جمال مشهور تعلق سرشار
 بهم رساند بمرو ايام در عشق او ترك خور و خواب نموده بدستوري كه
 صبر و قرار و عقل عاشق پيشگي بحال نمي ماند انگشت نما و رسواي
 زن و مرد آن ضلع گرديد بقصد ديدن معشوقه خود مدام بكنار دريا
 كه او براي آب آوردن مي رفت خود را مي رساند تا آنكه روزي
 بكنار دريا رسيده از ديدار محبوب گامياب نگشته لمحّه در انتظار او
 توقف ورزيد دران حالت يكي با او گفت براي شخصي كه آمده
 انتظار ميكشي قبل از آمدن تو براي بردن آب آمده بود پاي
 بلغزيد و در آب فرو رفت و غرق بحرفنا گرديد آن عاشق صادق
 بدون آنكه بصدق و كذب ماجرا پردازد بمجرد استفسار مكن و جاي
 غرق شدن آن خود را دران درياي خون خوار انداخته ناپديد گرديد
 و در همان حالت آن زن بر سر همان مكن رسيد و بر حقيقت ثبوت
 دعوي عاشق خود اطلاع يافته از آنكه گفته اند • بيت •

تا كه از جانب معشوق نباشد كشي

دعوی عاشق بیچاره بجائی نرسد

بلا امهال خود را میان همان آب انداخته چنان مفقود الاثر گردید که بعده وارثان او چند نفر دریا نورث را اجوره داده دوسه کروه دریا را جست جو نمودند هر دو طالب و مطلوب که جان براه جانان داده بودند دست در بغل همدیگر برآمدند •

دیگر در جهانگیر نامه درج است که یکی از قوم آهنگر نزد جنت مکانی آمده باظهار عاشقی بر یکی از هم قوم خود و تن ندادن او استغاثه نمود فرمودند که آن زن را حاضر نمایند بعده بعاشق او گفتند اگر در دعوی عشق ثابتی خود را ازین بلندی که ارتفاع زیاده از جرأت جستن آدم است یینداز و آن عقل باخته بلا تعلل خود را انداخته جان عزیز بباد داد •

دیگر آنکه شیری را با گوسفند یک قفس ساخته نزد پادشاه آوردند که آن را نخورده بود فرمودند که بصورت آن دیگر گوسفند در قفس اندازند شیر او را بلا فرصت پاره پاره نموده خون آن آشامید - ازین مقوله در جهانگیر نامه تالیف خود بسیار نوشته اند که قلم را از گزارش آن باز داشته بتحریر دیگر سوانح می پردازد •

از وقائع مالوا بعرض رسید که فوج دکهنیهایی بد عاقبت از آب نربدا عبور نموده داخل ملک مالوا شده خرابی تاخت و تاراج می نمودند - از شنیدن خبر نزدیک رسیدن لشکر شاهزاده جهان و جهانیان که خواجه ابو الحسن را با پنج هزار سوار برای تنبیه آنها بطریق هراول تعیین نموده بودند چون بخت خویش برگشته رو بهزیمت آوردند و ابو الحسن پاشنه کوب تعاقب نموده از آب

گذراند و غنیمت و اسیر زیاده بدست مردم پادشاهی افتاد چون شاه والا قدر را جنت مکانی در جشن وزن سال گره سال بیست و چهار بتکلف تمام شراب خورانده بود بعده که درین سال که سی و یک سال نهال عمر شریف درگلشن جهانبانی نشو و نما پذیرفته بود کنار آب چنبل شرف نزول واقع شد بمنست جد خود فردوس مکانی بابر پادشاه که روز مقابله رانا سانکا از شراب و دیگر منهیات توبه نموده بود شاه بلند اقبال نیز بصدق باطن بقصد فتم دکن با خدا عهد نمودند که دیگر لب بشراب نیلایند و ظروف طلای مرصع کارخانه را شکستن فرمودند و حکم شد که بمستحقاق رسانند و شرابها را در آب چنبل بریزند *

* بیت *

حبذا شاهي که در عهد شباب * شد ز توبه همچو پیران کامیاب
الحق اگر ملاحظه احوال سلاطین سلف نمایند نهایت توفیق بود که با نسته جوانی و چنان ریاست و کامرانی و دستگاه عیش از خمار روز جزا اندیشیده از سرمایه نقد نشاط بگذرد *

القصة که مضرب خیام نصرت انجام نزدیک شادی آباد قلعه ماندو شد عرضه داشت خان خانان و داراب خان و سپه سالاران دکن رسید که فوج دکن زیاده از شصت هزار سوار با سرداران عمده حوالی برهان پور بطریق محاصره انتشار دارد بعضی مقریان رکاب التماس نمودند که اکثر کومکیان و جمعیت پادشاهی و مردم سرکار برای سرانجام سفر عقب مانده اند چند روز این طرف آب حوالی قلعه توقف نمودن تا فراهم آوردن لشکر صلاح دولت است - آن شاه ذری اقبال نا شنیده انگاشته با شانزده هزار سوار که در رکاب

حاضر بودند از آب نبرد عبور نموده و در همان کنار آب عبد الله خان که از کومکیان عمده بود با دو هزار سوار آمده بلشکر شاهزاده ملحق گردید و به ترتیب فوج بندی پرداخته عبد الله خان را هراول با دیگر دلاوران نبرد دیده نمودند و راجه بکرماجیت را برنغار و خواجه ابوالحسن را جرنغار قرار دادند چون از کنار آب تا برهان پور که چهار روزه را هست یک تاخت دکنی بیش نمی باشد برای شب خون احتیاط تمام فرمودند - بعد رسیدن نزدیک برهانپور و ملازمت نمودن خان خانان و داراب خان و دیگر متصدیان و متعینان بعرض رسید که دکنیان خیره سر با رجود ورود مرکب چهار پنج گروهی انتشار دارند و از راه کوه اندیشی شوخی می نمایند صلاح دولت درین است که غنیم قوت زیاده گرفته و فوجهای کومکی رسیده و به برسات دو ماه مانده فی الحال فوج دکن را از پیش رو برداشته از آب پورنا گذرانده تا فراهم آمدن فوجهای اطراف دوسه ماه شدت بر شکل کنار آب پورنا که از برهانپور چهارده پانزده کوه است چهارنی و توقف باید نمود بعده که بارش تخفیف یابد داخل ملک مخالفان گشته به تنبیه آنها باید پرداخت - در جواب فرمودند آنچه شمایان کنکاش نیک بود بعرض رساندند هرچه ما هم نیک دانیم بعمل خواهیم آورد - بعد ازان بدیوانیان و بخشیان حکم نمودند که جمعی از منصبداران که جاگیر آنها بتصرف دکنیان رفته و متعینه که جاگیر دور دست دارند از روی سرشته دفتری آنکه سند مطلوب متصدیان تیار و رجوع نمایند شش ماهه از خزانة همراه و هرجا زر سرکار باشد سزارهای واقف کار همراه

تعیین نموده بار باب طلب واصل سازند و محصلان گمارند که اسب و بار بردار و یراق هرکه ندارد خرید و موجود نماید - و خود بدولت تا ادای نماز عشا متوجه پرداخت حال سپاه بودند چنانچه در سه روز چهل لک روپیه بلشکر عائد گردید و سی هزار سوار بسرداری پنج امیر نامدار تجربه کار کارزار دیده مقرر نمودند - سه فوج بھرکردگی عبد الله خان و داراب خان و خواجه ابو الحسن امرای پادشاهی و در فوج بسرداری راجه بکرماجیت و راجه بییم نوکران عمده خود قرار دادند و اختیار هفت هزار سوار سرکار شاهزاده و اهتمام تمام فوج بر راجه بکرماجیت فرمودند باز همه را محکوم داراب خان ساختند - و چون در جنگ دکن تمام شورش و یورش بر چنداول عقب فوج می باشد قرار دادند که هر روز سرداری ازان پنج فوج بنوبت چنداولی نمایند و همه سرداران را بعنایت اسب و فیل و جواهر و خلعت فاخره خوشدل ساخته برای تنبیه و تادیب دکنیان مرخص ساختند بعده که فوجهای ظفر موج از آب تپنی به فاصله چهار پنج کوه ز برهانپور عبور نمودند در کوچ دویم و سویم یاقوت خان حبشی که سپه سالار نامدار عنبرگفته می شد با فوج جنگی سنگین ناگهانی بر چنداول که نوبت خواجه ابو الحسن بود تاخت آورده بمرتبه بشوخی قدم چرات پیش گذاشت که تزلزل تام در تمام لشکر انداخت - باوجود سه چند بودن فوج مخالف خواجه ابو الحسن با ملازمان رزم جو استقامت ورزیده چنان داد تهوری داد که قریب پانصد نفر دکنی کشته شدند و بسیاری زخمی و اسیر گردیدند و یاقوت خان رو بهزیمت آورد و غنیمت

وافر بدست مردم پادشاهی افتاد و از هم‌رهان خواجه ابو الحسن اله‌وردی بیگ ترکمان که ثانیاً بخطاب خانی مفتخر گردید و شیر بهادر زخم برداشتن و تعاقب کنان از آب پورنا که چارده پانزده کوه عرفی از برهانپور مسافت دارد گذشتند و نزدیک ملکپور نزل نمودند - هنوز بهیر لشکر بعضی در راه بود و داراب خان و راجه بکرماجیت برای ترتیب فوج بجهت فرود آمدن اطراف لشکر می‌گردیدند که دلاورخان و آتش خان نظام الملکی با چارده پانزده هزار سوار غافل رسیدند و از یک طرف بزدن بان بر لشکر و از طرف دیگر بتاراج نمودن بهیر برداختند و آشوب و غلغله عظیم انداختند - سرداران پادشاهی مقابل دکنیان تردد نمایان بر روی کار آورده بعد زدو خوردی که از هر دو طرف بمیان آمد و مردم زیاد کشته و زخمی گردیدند دکنیان را از پیش رو برداشتند - باز بر کمر گاه بهیر زده بار دیگر جمعی بکشتن داده دست اندازی نموده رو بفرار آوردند - بعده که فوجها بر بالای گهات دیو آمدند داخل ملک نظام الملک گزیده بتاخت و تاراج ملک پرداختند جمعی سرداران ملک عنبر مثل یاقوت خان و دلاور خان حبشی و آتش خان و جادو راو و بیسنک (۴) راو و ساهو جی بهوسله و غیره اتفاق نموده یک در فوج در مقابل سر فوجان پادشاهی چون سیلاب بلا تاخت آوردند و فوج دیگر اطراف لشکر را فرو گرفته بزدن بان آغاز نمودند راجه بکرماجیت استقامت مردانه ورزید و سید صلابت خان و سید علی و سید مظفر که همه از سادات بارهه و دلاوران تهر پیشه بودند بمدد راجه بکرماجیت رسیده کارزار رستمانه نمودند

• بیت •

يکي قلزم آهن آمد به موج • نهنگان دران جلوۀ گر فوج فوج
بعده که از هر دو طرف تهور يها برروي کار آمد و پتنگ (۹) را که دکهنی
نامي بود با جمع کثير گشته گرديد و سيد علی بارهه و جمشيد خان
حبشي از طرف پادشاهي بکار آمدند و سيد مظفر بارهه که آخر بسيد
خان جهان مخاطب گشته ميان سادات بارهه علم شهرت برافراخت
بعد بکار آمدن دو برادر زاده چهار زخم کاری برداشته از اسب
افتاده عرصۀ کارزار را گلگون ساخت بعد ازان که مردم بسيار بکار
آمدند و زخمي شدند دکهنیها رو بفرار آوردند يا قوت خان چنانچه
دستور آن جماعه است در عين فرار باز برگشته از طرف ديگر
بر عقب فوج پادشاهي تاخت آورده از سرنو تزلزل در فوج
انداخت و بعد تردد نمايان که پنج نوکر عمده پادشاهي و مردم
شاه زاده با جمعي از جان بازان ديگر شرط فدويت بتقدیم رساندند
و از طرف غنيم فيروز خان حبشي که سردار نامی عنبر بود با قريب
هفت صد نفر گشته گرديد و خيمه و خرگاه بسيار بتاراج رفت
و دکهنیان هزيمت يافتند همچنان هر روز قتال و جدال در ميان بود
تا آنکه اواخر اردی بهشت بشش کروي کهزکي که بشهر خجسته
بنیاد اورنگ آباد موسوم گشته رسيدند تمام شب غنيم اطراف لشکر
شوخي نموده صبحي که سوار شد از هر طرف چندین هزار سوار با سرداران
نامدار نمودار گشتند و بدستور قزاقان اطراف لشکر حمله آور گشته
دست برد نموده رو بفرار آورده باز مقابل مي شدند - و سر لشکران
فوج ظفر مرج از هر جانب بر آنها تاخته هدف تير و سنان و علف
تيغ ساخته سرازير و تن از زيرين جدا مي ساختند عنبر سراسيمه

وار نظام الملك را که آقای مجبور او بود با خود گرفته اسباب و ائصال کار آمدنی برداشته پناه بزیر قلعه دولت آباد برده لشکر را برای مقابله که بطریق قزاقان اطراف لشکر شوخی نمایند و رسد و کهی نگذارند تعیین نموده و لشکر پادشاهی کهری را تاخته عمارات حاکم نشین را سوخته بعد سه روز متوجه محاصره دولت آباد گردید آن روز نیز جنگ عظیم با سرداران غنیم روداد و دران رستخیز از عبدالله خان که با سردار های نامی مقابله افتاد ترده نمایان بروی کار آمد - و دکنی بیشمار علف تیغ بهادران گشتند چون قلعه احمد نگر بیامردی خنجر خان قلعه دار باوجود امتداد ایام محاصره بتصرف دکنیا نیامده بود و درین ایام شوخی زیاده نموده نظر بر آخر شدن ذخیره عرصه بر قلعه دار تنگ ساخته بودند مصلحت چنان قرار یافت که فوجهای ظفر انتساب متوجه احمد نگر شده جوهر حبشی داماد عنبر را که بمحاصره احمد نگر پرداخته بود تنبیه نموده از حوالی آن ضلع برداشته از ذخیره خاطر جمع کرده عنان توجه طرف ناسک و سنگنیر که ملک سیر حاصل آباد است معطوف دارند همین که فوجهای هامون نورد روانه احمد نگر شدند خنجر خان قلعه دار خبر یافته تقویت بهم رسانده باستعداد تمام از قلعه برآمده بر جوهر حبشی تاخت آورده قریب دوصد و پنجاه نفر را کشته و زخمی نموده دکنیا را هزیمت داده از نواح قلعه برخیزاند - افواج پادشاهی نزدیک مونگی پٹن کنار بان گنگا نصف راه رسیده بر این خبر آگاهی یافتند - اما چون درین آوان غنیم از اطراف قراعه آمده بود که جوهر بی جوهر حبشی نیز بانواج خود همراه

آنها ملحق شد مابین راه وقت کوچ و هنگام شب شوخی زیاده می نمودند سرداران جان نثار برای تنبیه آن جماعه اتفاق نموده سه فوج ساخته چهار پنج هزار سوار بر سر بنگاه گذاشتند و باقی فوج بر سر دلاور خان و آتش خان که با بیست و پنج هزار سوار یک طرف صف آرا بودند تاخت آوردند - و از طرف دیگر عبدالله خان و راجه بکرماجیت و خواجه ابوالحسن تاختند - همچنان دو فوج عدو مال دو طرف دیگر خود را مقابل دکنیان خیره سر رسانده - سرداران دکن نیز مردانه وار باستقبال شتافته باهم آویختند و قتل و جدال غریب و رستخیز عجیب از هر طرف روی داد و از طرفین داد سعی و تلاش دادند و جلالت های رستمانه بر روی کار آوردند و مکرر فوج دکنیها را برداشته به بنگاه آنها میسرانند - و فوجهای عنبر بعد هزیمت باز مستعد کارزار گردیده بمقابل می آمدند و سوار و پیاده بسیار کشته و زخمی می گردیدند و تمام روز نائر قتل شعله در بود - و دران دار و گیر از خواجه ابوالحسن و راجه بکرماجیت ترددات نمایان بظهور آمد و زیاده از دوهزار کس از مردم غنیم کشته گردیدند و مردم پادشاهی نیز بسیاری بکار آمدند و زخمی شدند - بعد زد و خورد بسیار و دستگیر شدن یک دو سردار دکنیان را بفرار آوردند و دو فوج ملحمه که بسرداری محمد تقی و دیگر مبارزان برای ضبط پرگنات صوبه خاندیس و برار شاهزاده والا تبار تعیین نموده بودند آنها نیز بعد تردد نمایان که مکرر بر سر آنها هجوم آورده مغلوب ساخته بودند آخر بتادیب آن کوته اندیشان پرداخته ملوک رفته را از سرنو بضبط در آوردند - حاصل کلام عنبر

بد سرانجام از شکستهای پی در پی لشکر خود شکسته بل شده و بر خبر عزیمت افواج بحرامواج بجانب ناسک و ترمک اطلاع یافته و کلائی معتبر نزد متصدیان شاه زاده جهان ستان فرستاده باظهار عجز و انکسار از روی خجالت و ندامت پیش آمده عذر و شکوه این معنی را که دفعه اول آن حضرت بهمم دکن توجه فرمودند عادل خان را مشمول عواطف و مورد عنایات ساختند و ناصیه اعتبار این غلام بی اعتبار و بنده خاکسار را قابل جبهه سائی شکر عنایات بنده پروری و الطاف پادشاهانه ندانستند شفیع جرائم ساخته طلب عفو و مرحمت بمیان آورد - و التماس نمود که اگر قلم عفو بر جرائم این غلام کشیده شود تعهد می نمایم که من بعد سراز اطاعت نه پیچم و جریمه گذشته و پیشکش حال و آینده سال بصال بحضور ارسال دارم پنجاه لک روپیه عجالة حواله بندهای پادشاهی می نمایم و نیز مقرر می نمایم که محال چهارده پانزده لک روپیه جید سوابی ملک مفتوحه سابق متصل سرحد پادشاهی بمتصدیان سرکار را گذارم و بدرقه همراه داده ذخیره بقلمه احمد آباد رسانم - شاه زاده خطا بخش جرم پذیر نظر بر خرابی ملک که گرانی غله و آفت کاه علاوه آن گشته بود التماسات عنبر بدرجه قبول آوردند - افضل خان را با عرضه داشت فتح و عرائض عنبر بحضور روانه ساختند - جنت مکانی از مطالعه عرضه داشت گل گل شگفته خاطر گشته افضل خان را مع فرمان سراپا عنایت و کلگی بابت شاه عباس مرخص فرمودند - وقت رخصت افضل خان را خلعت مع قلندار مرصع به نسبت دیوانی سرکار شاه زاده عنایت نمودند •

درین ضمن قاسم بیگ فرستاده دارای ایران با نامه محبت افزا و تحف و هدایا که ازان جمله اسپ سر طویله بابت فتح روم بود رسید و آن اسپ را با اسپان دیگر نیز برای شاه ولی عهد حواله افضل خان نمودند - چون در همین سال در مزاج پادشاه بسبب عارضه کُرتاهی دم که بعد از برآمدن کشمیر ظاهر شد بعد معالجه کم گردیده بود باز بمرتبۀ عود و شدت نموده اختلال احوال بهمرساند که حکمای مزاج دان یونان و تجربه کاران هند در علاج آن عاجز آمدند - و سلطان پرویز از شنیدن آن خود را بی حکم بحضور رسانده مورد اعتراض گردیده بود درین اران صحت کلی ضمیمه خوشنوتی فتح دکن گشت - و جشن وزن شمسی هر سال که مقرر است در همین ایام اتفاق افتاد - نورجهان بیگم التماس نمود که سرانجام هر سه جشن بعده این پرستار باشد - بوکلا و متصدیان خود امر نمود که اسباب عیش و شادی چنان موجود نمایند که نزد نکنه گیران بزم عشرت هیچ وجه دران نقص راه نیابد و از اثر محبت باطنی و سعی کار پردازان با هوش چنین می عشرت از خمخانه نشاط جوش زد که ازان نشۀ فرحت بخش همه ارباب طرب و اهل حاجت و نظار گیان کامیاب و سرمست گشتند و زاهد و فاسق دوش بدوش مدعوش و هم آغوش گردیده رقص مستانه می نمودند

• بیت •

جلالهای زرین و خوش آهنگ • بها بستند رقاص گل رنگ
 اصل تال با رقص آشنا شد • زهر سوچنک و بر بربط در نوا شد
 رباب و عود و رود آمد با آهنگ • جهان از نغمه شد بر مطربان تنگ

محمد جهانگیر بادشاه (۳۲۴) سنه ۱۰۳۰

مغنی پیشگان هم ساز گشتند • بهار شعله آواز گشتند
بکهاج هم نوابی تال گردید • صدا در گنبد افلاک پیچید
ز بس رنگین بتان رنگین ادا شد • سرا سر دستها گلدستها شد
چنان نالند هر مطرب ز بیداد • که آمد بند بند نی بفریاد
و جهانی در جوش و خروش آمده لشکر غم و هم را بسزاولی گلبانگ
چنگ و رباب از کوچه و بازار اخراج نمودند - و طرب مستانه وار
بهر محله و خانه در آمده خانه بخانه اسباب شادی و بیغمی آماده
ساخت • بیت •

طرب می خورد و رود در کوچه هاگرد • ز بد مستی در هر خانه واکرد
چندین هزار خلعت به بی نوابان بی سرو پا رسید و طبق طبق
ز و گوهر بذل اهل طرب گردید تا با امیران و مقربان بارگاه چه رسد
و از شنیدن آوازه بزم روح بخش و آواز سرود دلکش حوران روضه
رضوان بتماشا خرامیدند - چون جنت مکنی در ایام انحراف مزاج
با خود عهد نموده بودند که چنانچه در باطن از معتقدان شیخ - ملیم
چشتی اند در ظاهر نیز از حلقه بگوشان آن جناب باشند حلقه مرارید
در هر دو گوش انداختند - اکثر امرای حلقه بگوش تبعیت نموده
گوشه های خود را از آویزه مرارید مزین ساختند • نظم •

اگر شه روز را گوید شب است اینی

بباید گفت اینک ماه و پروین

سلطان پرویز را رخصت بر تعلقه صوبه و جاگیر او فرمودند - و در
وسط ماه ابان متوجه کشته بهشت نظیر گردیدند - درینوا بعرض
رسید که راجه جگت سنگه کچهواحد از متعینه دکن مسافر انکه

عدم آباد گردید بعرض او جادو راو از سرداران عمده دکن بمدد توفیق بخدمت شاه زاده بلند اقبال ملحق گردیده در زمره ملازمان سرکار در آمد - اعتماد الدوله پدر نور جهان که از مدت بمرض مرگ مبتلا بود معروض گردید که در حالت نزع است و نور جهان بیگم بی تباهی می نماید - جنت مکانی برای عیادت او قدم رنجه فرمودند - بعد از برخاستن پادشاه آن قدیم الخدمت بی توقف جان شیرین را نثار و پای انداز ولی نعمت نمود - جنت مکانی آب دیده گشته در تسلی نور جهان و دیگر فرزندان او کوشیده تمام متروکه خان مغفور را از خزانه و اسباب تجمل حتی نوبت نواختن حضور به نور جهان بیگم عنایت فرمودند - درین صورت نوبت نور جهان بفاصله نیم ساعت نواخته میشد - جنت مکانی برای سیر و تفرج قلعه مفتوحه کانکره عنان توجه معطوف داشتند و سیرکنان برپتخانه نظرافتاد که شعله آتش از سر آن بت سر میزد و مسلمان و هندو ضلالت نشان آن مکان از خرق عادت آن بت دانسته فوج فوج بتماشای او می آمدند - بموجب رهنمائی و خاطر داشت بعضی گمراهان فرمودند که چتر طلا ساخته بر سر او مرتفع سازند - خواجه ابو الحسن از همراه شاه جهان بحضور رسیده بعد ملازمت از انتقال اعتماد الدوله بعتای قلمدان مرصع مفتخر گردید و خطاب قبول نه نمود - خسرو را که همراه شاه زاده شاه جهان داده بودند بقول عزت خان مولف جهانگیر نامه مسموم نمودند - چون فرمان روای ایران نظر بر اخلاص و رابطه خاص که با جنت مکانی داشت و امرای شاه برای مهم قندهار باظهار آنکه جنت آشیانی همایون

پادشاه بعد رفتن ایران از فتنه برادران و افغانان و ظهور آمدن کمال خدمت گذاری و مهمانداری از شاه و وقت رخصت همراه دادن قزلباش بسر داری شاهزاده محمد مراد چنانچه بگزارش آمده با پادشاه ایران عهد نموده بودند که بعد مفتوح گردیدن قندهار را تواضع شاه زاده محمد مراد نمایند و باوجود بعد فتح موافق عهد و قرار سپردن قلعه قندهار بمتوسلان شاهزاده بعمل آمد باز بعد از نا همواری قزلباش که برای نگاهداشتن بعضی وابستهایی همراهان جنت آشیانی در قلعه تا تسخیر کابل مضایقه نمودند - و درین ضمن شاه زاده محمد مراد نیز ودیعت حیات نموده بود امرای هندوستان بدعا و تزویر باز قلعه را از تصرف قزلباش بر آوردند و بغض تلافی آن در دل سپه داران ایران جا گرفته بود تکلیف می نمودند - و شاه میخواست تا مقدور برای پارچه کوه دوستیها برنجش فوج کشی مبدل نگردد مصحوب ایلچی موافق قول مشهور کهن سالن ثقه آن عهد کچکول مرصع از مروارید و فیروزه نزد جنت مکانی فرستاده باظهار ابرام امرای خود درخواست قلعه قندهار که ماده نزاع در میان نباشد نمود - آصف خان و نور جهان در استرضای شاه مصلحت دفع مایه فساد دادند - بعده که جنت مکانی این معنی را بشاه جهان نوشته کنکاش بیدار آورد شاهزاده از راه عاقبت بینی آنکه اگر باز دیگر چنین تکلیف بمیان آید تا چند پاس محبت و خاطر داری میتوان نمود جواب نوشت - و مهابت خان نیز درین مشورت پادشاه زاده هم داستان گردید - در جواب شاه معذرت پاس آمیز نوشته روانه ساختند •

ذکر سال هفدهم از جلوس مطابق نهم

جمای الاولی سنه هزار و سی و یک هجری

در آغاز جشن این سال که ماده شورش و فساد بود آصف خان را از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار فرمودند - چهل هزار روپیه بزیل خان ایلچی ایران مرحمت نمودند - مهابت خان را که از کابل بحضور رسیده بود باز بکابل مرخص فرمودند - اول اردی بهشت داخل کشمیر همیشه بهار گردیدند - درین اوان بعرض رسید که شاه ایران بقصد تسخیر قندهار روانه گشته با قشون مقرری و لشکر کرمکی خراسان و دیگر اطراف ایران فراهم می آیند - از شنیدن این خبر فرمان طلب شاه زاده والا نژاد شاه جهان مصحوب زین العابدین نام بقا کنید تمام روانه نمودند - و خبر نزدیک رسیدن شاه عباس بخراسان و قندهار برای تسخیر پیهم می رسید و قلعه دار قندهار برای طلب کرمک معروض میداشت - تا آنکه خبر ورود شاه به قندهار و به تسخیر در آوردن قلعه بی آنکه ایام محاصره بامتداد کشد بعرض رسید - و عرضه داشت شاه جهان در جواب فرمان مصحوب زین العابدین نیز مشتمل بر اینکه این نیازمند مطابق حکم و مرضی از کشمیر به برهانپور بطریق یلغار قریب هزار کروه راه در اندک فرصت طی کرده رسیده با کمی جمعیت با چنان فوجهایی دکن مقابل و مقاتله نموده در مدت فرصت کم مخالفان را گوشمال داده ملک یکصد و بیست و پنج کروز دام رفته را بضرب تیغ جهان ستان و اقبال جهانگیری یقیناً تصرف آورده و پنجاه لک روپیه از نظام الملک بطریق پیشکش سابق بمرسل آورده و ده لک روپیه

از زمینداران این ملک جرمانه گرفته و خس و خاشاک وجود مخالفان را در اندک مدتی رفت و روب واقعی داده - الحال که این مرید خیر خواه را برای مهم قندهار طلب فرموده اند نظر بر استرضای خاطر عاطر بلا توقف از برهانپور آمده عازم حضور گردید از آنکه لشکر هنوز از یورشهای پیایی دهی نیاسوده و ایام بر شکل رسیده و عبور لشکر از گل مالوا درین ایام خالی از کسانه نیست در نواح مانند تا انقضای شدت بارش توقف نموده همینکه ستاره سپیل طلوع نمود کوچ بکوچ خود را میسرساند - اما التماس دارد که چون این مهم عمده پیش آمده و با همچو شاه عباس که از شجاعان یکه تاز مشهور است سرور کار افتاده کارهای که ازو در تسخیر بعضی بلاد روم و توران و دیگر اطراف بظهور آمده بران شاه جم جاه پوشیده نیست برای مقابله چنان نهنگ دریای غیرت که همه قشون او جان در رکاب و راه ولی نعمت فدا نمودن سرمایه عبادت می دانند و سرو سامان لائق و سرانجام شایسته و استقلال و اختیار تمام مطلوب است - امید وار است که صوبه پنجاب که سر راه قندهار واقع شده و برای افرقه ما یحتاج لشکر که پیهم روانه نمایند بودن کسان عقیدت کیش دران ضلع ضرور بجاگیر این نیازمند عنایت فرمایند - رسیده بعد عرض حکم شد که از صوبه پنجاب بیشتر محال در اقطاع شاه ولی عهد مقرر نمایند *

درین زمان بدستگیری فلک شعبده باز و روزگار فتنه پرداز رنگ فساد تازه ریخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون قبل ازین شاه جهان پرگنه دهل پور را در جاگیر خود درخواست نموده

نظر بر حسن خدمت و اختیار خود و عنایات پادشاه پیش از رسیدن خبر پذیرائی دریا نام افغان را برای ضبط این محل تعیین نموده بود و همان پرگنه قبل از رسیدن عرضه داشت شاه زاده بموجب تجویز نور جهان بیگم به تیول شهریار داماد بیگم مقرر گردیده - و شریف الملک نام از طرف شهریار بآن دیار رفته بتصرف خود آورده بعد رسیدن دریا بر سر دخیل و عمل محل گفت و گوبجدال و قتال انجامید - و تیري از کمان فتنه جوي روزگار بر چشم شریف الملک رسید - بعد رسیدن خبر خمیر مایه فساد باعث رنجش بیگم بدش از پیش گردید - ماده اصل نزاع آنکه چون در حضور حل و عقد امور خلافت باختیار نور محل بود از آنکه حب ریاست پای بیشتر مردان را چنان از جامی برد که پدر و پسر بر قطع شجر حیات هم دیگر سعی می نمایند و در صورت ولی عهد بودن و روز بروز بر استقلال شاه زاده بلند اقبال افزودن یقین نور محل بود که بعد واقعه ناگزیر پادشاه در اساس دولت او اختلال تمام بهم خواهد رسید - و نسا را در باره داماد محبت خاص می باشد - بدین فکر فاسد افتاد که شهریار را پیش آورده در تربیت و استقلال او کوشد - و تا مقدور چنان سعی بکار برد که آخر کار سلطنت بر او قرار گیرد و دامن دولت کامرانی از چنگ او بیرون نرود - درین باب جمعی از هواخواهان خود را بوعدها رفیق و معاون خود ساخته در باب مهم قندهار قسمی خاطر نشان جنت مکانی نمود که باوجود بودن دیگر فرزندان شاه جهان را از راه دور که آنجا نیز مدام مهم ضروری در پیش است طلبیدن و بدین خدمت مامور

محمد جهانگیر بادشاه (۳۳۰) سنه ۱۰۳۱ -

ساختن خلاف رای صواب است - و تجویز این مهم را بنام شهریار بمیان آورد - ازانکه می دانست که جنت مکنی شهریار بی اختیار را قابل آن کار نمی داند مقرر نمود که میرزا رستم صفوی که مدت در قندهار کامرانی نموده واقف آن سرزمین است اتالیق و صاحب اختیار شهریار و آن مهم باشد - ازیکنه بیگم صاحب خزانه بود و اموال اعتماد الدوله نیز مبلغ کلی بدو بخشیده بودند خود متکفل خرج و سامان یورش و تسخیر قندهار گردید - و جایگزین پنجاب و دیگر اقطاع سیر حاصل شاه جهان را تغییر نموده در تلخواه شهریار مقرر کردند - و فرمان بنام شاهزاده صادر فرمودند که هر جا رسیده همان جا توقف نمایند - و کرمکیان همراة را زود روانه حضور سازند که همراه شهریار مقرر ساخته آید - و برای آوردن متعینة دکن سزاولان تعیین شدند و شهریار را بمنصب دوازده هزاری هشت هزار سوار سرافرازی داده و باتالیقی و هزارلی میرزا رستم صفوی مرخص ساختند - و میرزا رستم پیشتر برای تهیه بعضی سرانجام روانه لاهور گردید - و جنت مکنی اعتقاد (94) خان را در کشمیر گذاشته و راجه کشتوار را از قید خلاص نموده وطن او بدو بخشیده محل زعفران زار و شکارگاه در سرکار ضبط کرده متوجه لاهور شدند - بعده که فرمان و احکام فساد افزا بشاه جهان رسید نهایت آشفته خاطر و مگدرگشته افضل خان دیوان خود را با عرضه داشت مشتمل برین مضمون روانه حضور نمود که اگر چه فرزند مرید را چه یارا که در خدمت مرشد و قبله

خود خلاف دستور ادب به اندرز نوشتن خویش را خسرالدنیا
وآخرة سازد اما بران پادشاه جهان و جهانیان و همه عقلا و حکما
ظاهر است که پای غرض و حسد که بمیان آمد پای مردان افلاطون
منش میلفزد تا بزنان که بحکم خدا از حلیه عقل معرّی و بزبور
رشتک و غرض آراسته اند چه رسد • بیت •

چراغ کذب را کافروزدش زن • بجزاشک دروغش نیست روغن
ازان روغن چراغی چون فرزند • بیک ساعت جهانی را بعوزد
خصوص در مقدمات ملکی و مالی جزئی و کلی برای زنان
عمل نمودن نزد عقلا مذموم و شوم است خاصه در حق غلام که
ملک رفتۀ پرفتنۀ دکن را دو بار بشمشیر اقبال جهانگیری بتسخیر
در آورده خود را گوسفند قربانی تصور نموده در هیچ کار سر از
فرمان نه پیچیده ام و باز سوای فدویت و اطاعت منظور نیست
در پاداش چنان خدمات و جانفشانی که چشم انواع عنایت
داشت سرگرانی فرمودن و باعث شماتت دشمنان گشتن و بگفتۀ
منافقان و اهل عناد جاگیرهای نیازمند را تغییر نمودن و بدان
نا خلف دادن و از سود و از نقصان خود فری نمودن و غور و تامل
را کار نفرمودن بجز ناموافقت ایام خود حمل بر چه توان نمود -
اگرچه شاه ولی عهد را سوای آن مطلب غرضی نبود که بهره
غبار ملالی که بسعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجیهی نور محل
بر خاطر پدر جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد و پرده ادب
و آزر از میان برداشته نگردد و کار بددنامی بغی و وزیدن و
فوج کشیها نکشد اما اراده بعضی کوه اندیشان برهمکار که متوسل

شهریار بی عیار و بیگم بودند اینکه در پیش آوردن رتبه جاه و اعتبار
 شهریار در ارتفاع غبار ملال و نزاع کوشند - چون آصف خان را
 بمسبب دامادی شاهزاده ذوالقادر طرف دار شاه جهان پنداشتند
 در افروختن نائره فساد از آتش زنه عناد اهل غرض میان خواهر
 و برادر نیز ماده ملال خاطر بهم رسید - و آصف خان از راه عقل و
 دانائی مهر سکوت بر لب و زبان زده گوش بحرف هرزه درایان
 نداده وقت تذکار این کلمات خود را کنار می کشید - و افضل خان
 بعد رسیدن حضور و رساندن عرضه داشت و پیغام هرچند سعی نمود
 فائده مرتب نگردید - و بدون نیل مقصود برگردید - و از ینکه حکم
 مراجعت دکن بنام شاهزاده صادر شده بود او در جواب التماس
 نمود که یک بار بحضور رسیده بعرض حال و بی تقصیری خود
 پرداخته باز بدانچه مامور گردد بعمل خواهد آورد - این معنی نیز
 بر بغی و عدم اطاعت خاطر نشان پادشاه نمودند - و بعضی مفسدان
 هنگامه طلب مصلحت کار درین دانستند که چون مهابت خان
 و آصف خان را با هم سویی مزاج است و دشمن دانا و سپاهی
 مزاج گرفته صاحب فوج است بحضور طلبیده همراه شاه زاده پرویز
 مقرر نموده برای مقابله شاه جهان تعیین باید نمود - و فرمان و نشان
 بیگم بجهت طلب مهابت خان پدیم صادر گردید - و مهابت خان را
 پایه عناد از عقل و دانائی نور محل تعجب بر تعجب می افزود که
 چگونه با این همه جوهر شعور و غور در امور ملکی سر رشته عاقبت
 اندیشی را از دست داده باعث انتشار فساد در سواد هند گردیده
 میخواید عالمی را بشورش آرد - بلکه بگمان آنکه شاید این همه تمهید و

ساختگی برای استیصال من باشد در قبول این مهم دور از عقل تعلل می نمود - و در جواب نوشت که اگر برای برهم زدن دولت و آبروی شاه جهان که احتمال خلل عظیم در سلطنت می رود کمر بسته اند باید که آصف خان را از حضور خود جدا نمایند تا من جرأت در آمدن نمایم - این معنی را نیز قبول نموده آصف خان را فرمودند که باگرو رفته آنچه از خزانه طلا و نقره غیر مسکوک باشد و جنس جواهر تفریق نموده بحضور بیازد - و بمهابت خان حکم ناطق بتأکید پیهم صادر شد که پسر را در کابل گذاشته بحضور بیاید - و سلطان پرویز را بسزاولی محمد شریف وکیل برای مقابله شاه جهان فرستادن طلب حضور نمودند - و درین ایام که مزاج پادشاه از غلبه آزار ضیق النفس بحال نبود مکرر حکم برای مراجعت شاه جهان بدکهن رفت - بعد از التماس آنکه بدون رسیدن حضور و دیدن قدم مبارک خفتی که مدعیان صاحب غرض بمن رسانده اند برخورد گوار نمی توانم نمود معاودت نمی نمود - و نور محل باتفاق واقعه طلبان هنگامه جو دلیل اثبات بغی و سرکشی شاه جهان بعرض می رساند - و ملال بر ملال خاطر پادشاه می افزود - لهذا موسوی خان را که درسخن شناسی و زبان فهمی بی نظیر بود نزد آن گوهر درج سلطنت روانه ساختند و پیغامهای مشفقانه نصیحت آمیز نمودند و فرمودند - اراده ظاهری و باطنی شاه زاده را واقف گشته زود مراجعت نماید - درین ضمن مهابت خان بحضور رسیده ملازمت نمود - در همین اوان عرضه داشت اعتبار خان که از منصوبان نور محل در آگوه بود رسید - مشتمل برینکه شاه جهان با مصالح بغی از ماندن

گذشته و نوشته آصف خان نیز با عریضه داروغه خزانه و دیوان
 معروض گردید - که درین هنگامه اخبار فساد افزا برآوردن خزانه
 از قلعه آگوه مصلحت نیست - و ذکر بغی و زبیدن شاه جهان که
 در گوشه و کنار بایما و اشاره بود در هر کوچه و بازار و محافل
 آشکارا انتشار یافت - و بعد رمیدن موسوی خان نزد شاه جهان
 باتفاق قاضی عبدالعزیز در جواب آورد و زبانی التماس نمود
 مضمون آنکه آرزوی غلام بی تقصیر همین است که غیار ملالی
 که بسعی واقعه طلبان فتنه جو و کم توجهی بیگم برخاطم عاطر
 جا گرفته بآب اظهار عقیدت شسته گردد - و پرده ادب و آزر از میان
 برداشته نگردد - و جایگزین های مرا بحال فرمایند - و الا یکبار بحضور
 رسیده بعد حصول سعادت قدمبوس عرض حال و بی تقصیری
 خود نمایم مطلب دیگر ندارم - فائده نه بخشید - و قاضی عبدالعزیز
 فرستاده شاه جهان را بار عرض نداده حواله مهابت خان نمودند -
 درین هنگامه ارباب غرض بوساطت مهابت خان بعرض رساندند
 که محرم خواجه سرا و خلیل بیگ و فدائی خان میرتزک و
 ذوالقدر خان معروف معتقد خان وکیل با شاه جهان مراسلات
 درمیان دارند - اگرچه مهابت خان برای قتل هر پنج نفر مصلحت
 داد اما فدائی خان و ذوالقدر خان قسم کلام الله را شفیع
 بی تقصیری خود ساخته از قتل نجات یافته محبوس گردیدند -
 دیگران را حکم کشتن فرمودند - و جنت مکانی کوچ بکوچ متوجه
 دار الخلافت گردیدند - و خان جهان و دیگر امیران را بجا بمرحب
 طلب بحضور رسیدند - حکم شد که باقی محال جایگزین از شاه زاده

ولي عهد تغيير نموده بشهر يار و ديگران تنخواه نمايند - و عبدالله خان
 نيز با جمعي از سادات بارهه از نزد شاه زاده برخاسته بموجب حكم
 بحضور رسيد - و فوج برای مقابلۀ شاه باغی بسرداري عبدالله خان
 بطريق هراول سلطان پرويز تعيين فرمودند - و تا رسيدن پادشاه
 بدهلی آصف خان و نوازش خان پسر سعيد خان با راجهائی
 نامدار و امراي ذو اقتدار ديگر از اطراف رسیده ملازمت نمودند -
 بعده خبر تعيين فوج به شاه جهان رسيد خواست از فوج جدا شده
 جریده خود را بخدمت پدر رسانده عذر تهمت خواسته پرده حجاب
 از میان بردارد - بآر بسبب برخاستن غبار فصاد زياد چند هزار
 سوار بسرداري داراب خان و راجه بکرماجیيت و راجه بهيم براي
 احتياط سرازه عبدالله خان گذاشته خود متوجه دکن گردید .

ذکر سال هیجدهم از جلوس و جشن نوروز جهان افروز

مطابق بیستم جمادی الاولی سنه هزار سی و دو هجری

چون تهیه بزم جشن سال هیزدهم جلوس سنه هزار و سی و
 دو [۱۰۳۲] هجری بزم مبدل گشت و بعرض رسيد که شاه جهان
 از شنيدن مقید گردیدن قاضي عبد العزيز و تعيين افواج فوج براي
 مقابل عبدالله خان گذاشته خود براه غیر شارع روانۀ دکن گردید -
 به تجویز بیگم عبدالله خان را با خواجه ابو الحسن و لشکر خان و
 نوازش خان و دیگر امرا که مجموع بیست و پنج هزار سوار طومار
 فوج بندي شد تعيين فرمودند - بعده که فوجها در سرحد مالوا مقابل
 بهم رسيدند همین که صف گازار بپاراست هنوز صدای داروگیر بلند
 نشده بود که عبدالله خان با فوج خود برآمده بلشکر شاه جهانی

محمد جهانگیر بادشاه (۳۳۶) سنه ۱۰۳۲

پیوست - بکرماجیت که هراول بود بخوشوقتی آنکه این مرده را خود بدازاب خان رساند عنان را معطوف داشته عبد الله خان را بجای خود قائم نمود - درین آن گولی تفنگ از غیب بدو رسید و از اسب افتاد - باوجود آنکه بسبب کشته شدن راجه بکرماجیت و پیوستن عبد الله خان بلشکر شاه جهان انتظام هردو فوج از هم کسبخت باز از سرداران طرف شاه جهان تردد نمایان درحمله اول بظهور آمد - و از مردم لشکر پادشاهی زبردست خان شیر حمله باجمعی از سادات بکار آمدند - و سید هاشم باره زخم برداشته دستگیر گردید - و زود هردو لشکر از هم جدا گشته متفرق گردیدند - چون مهابت خان قبل از رسیدن خبر مراجعت شاه جهان از راه تدبیر و تدویر از قاضی عبد العزیز بشاه جهان نویسنده بود مشتمل برینکه پادشاه می فرمودند که مهابت خان را مقرر نموده همین که خبر معارفت شاه زاده بدکهن برسد محال جاگیر بدستور سابق بحال می نمایم - و شقه بمهر خاص فرمان دستور نیز بدین مضمون صادر گردید - شاه جهان که اصلا دل نهاد فساد نبود و پیش از ورود نوشتجات متوجه دکهن گردیده بود - هرچند اعتماد بر گفته و نوشته مدعیان دولت نداشت و مقابله و مقاتله با پدر کفر می دانست برای اثبات حجت بطریق استعجال در طی مسامت مراجعت کوشیده در جواب اظهار اطاعت امر معروض داشت - و بموجب تکلیف نور محل و هنگامه طلبان دیگر پادشاه بعد رسیدن دهلی متوجه اجمیر گردیدند - و درین اوان شاه زاده پرویز بحضور رسید - و درینوا معروض گردید که میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که

در احمد آباد بر سر جایگزین بود برادران غافل برو تاخته بقتل رسانیدند - فرمودند قاتلان را بی جایگزین ساخته محبوس سازند - و حکم نمودند که شاه زاده پرویز را به هراولی و اتالیقی مهابت خان و جمعی دیگر از امرا بتعاقب شاه جهان تعیین نمایند بیست لک روپیه برای سپاه مع عنایات دیگر مرحمت نموده مرخص ساختند - داور بخش پسر خسرو را از تغییر شاه جهان صوبه احمد آباد باتالیقی خان اعظم مقرر و مرخص فرمودند - و آصف خان را صوبه دار بنگاله نمودند - اعتبار خان که در اهتمام برج و باره قلعه آگره پرداخته بود بوسیله نور محل از اصل و اضافه شش هزاره نمودند - درین سال والده ماجده جنت مکانی ازین تنگنای سرای فانی بروضة جاردانی شتافت - درینوقت بعرض رسید که میان عبدالله خان و صفی خان دیوان احمد آباد محاربه غریب رو داد و عبد الله خان هزیمت یافت تفصیل این اجمال آنکه چون شاه جهان نیابت صوبه داری احمد آباد از انتقال راجه بکرماجیت بنام عبد الله خان مقرر نمود بعد رسیدن وفادار نام خواجه سرا نائب عبد الله خان با احمد آباد که حکم روانه نمودن کهتر داس منصوب کرده بکرماجیت مع خزانه احمد آباد و تخت مرصع و پرتله الماس که حسب فرموده شاه جهان برای ارسال حضور تیار نموده بودند نزد شاه جهان با خود آورده بود و صفی خان دیوان احمد آباد منصوب کرده پادشاه که همزلف شاه جهان می شد و بنام او بر شاه جهان در باب روانه نمودن تخت و پرتله مع خزانه حکم فرستاده بودند نظر بر بغی ورزیدن شاه جهان و فدویت

خود در خدمت ولي نعمت ناهر خان نام و ديگر مردم نامي
متعيّن احمد آباد خفيه با خود رفيق و همراه ساخته بشهرت روانه
شدن نزد شاه زاده از احمد آباد برآمده بفراهم آوردن جميعت
پرداخت محمد صالح نام که صاحب فوج و از فدويان شاه جهان
بود برين اراده مطلع گشته کهتر داس را اطلاع داده با هم اتفاق
نموده خزانه ده لک روپيه اشرفي و پرتله مرصع با خود گرفته قادر
بر همراه گرفتن تخت نگشته تا خبر يافتن صفي خان نزد شاه جهان
روانه گرديد - صفي خان بمدد تدبير و ديگر امرا غافل بشهر درآمده
وفادار نائب عهد الله خان را بدست آورده تخت مرصع را شکسته
طلای آن را با زر خزانه که داشت و توانست بهم رسانده بسپاه
داده به نسق شهر از طرف پادشاه پرداخت عبد الله خان خبر
يافته از شاه جهان رخصت خواسته از غرور شجاعت و بنظر نياوردن
صفی خان محتاج بکومک و فراهم آوردن لشکر نگشته بطريق
ايلغار تاخته خود را تا بروده چهل گروهی احمد آباد رساند و
ندانست که خمار غرور ندامت است و گفته اند • ع •

دشمن نقوان حقیر و بیچاره شمرد

صفی خان باتفاق ناهر خان با جمعی که داشت از احمد آباد
برآمده تا بروده باستقبال عبد الله خان شتافت - و بعد
شکست که بر فوج عبد الله خان افتاد و دو دفعه باهم کارزار
نمودند و هر بار عبد الله خان هزیمت یافت - صفی خان تا
سلطان پور تعاقب نموده بخفت تمام لشکر خصم را بتاراج در آورد -
و عهد الله خان خود را بحال تباه نزد شاه جهان رساند - و صفی

خان حقیقت بحضور معروض داشت - بعد عرض صفی خان را که هفت صدی بود سه هزار پیاده نموده مخاطب بسیف خان فرمودند - و ناهر خان را نیز از نهصدی سه هزار پیاده نمودند - زهی خواهش الهی که عبدالله خان بآن شهرت شجاعت که از آرزو فام او شیردر بیشه آرام نمی گرفت - از صفی خان که چندان سرو سامان نداشت و عدم وجود او نزد عبد الله خان مساوی بود چنان هزیمت فاحش یابد و باعث مزید آبرو و ترقی صفی خان گردد - و اغلب که این اثر شامت آن باشد که باوجود از نمک پروردها و پیش آوردنای جنت مکانی بودن و بروقت کار زار بفوج شاه جهان پیوستن چنین نتیجه بخشید - القصه بعده که شاه جهان از ماندو گذشته خبر تعیین شدن و روانه گردیدن سلطان پرویز و کشته شدن بکرماجیت شنید رستم خان را که از نمک پروردهای قدیم شاه جهان گفته می شد - و از سه بیست و پیاپی پنجهزاری رسانده بود با جمعی از امرا سد راه هراول فوج پادهی تعیین نمود - رستم خان قبل از رسیدن افواج سلطان پرویز در نامه و پیام با مهابت خان ساخته بدو پیوست - باقی فوج و سرداران خود را نزد شاه جهان رساندند - و شاه جهان از گذر اکبر پور عبور نموده کشتیها جمع ساخته پراز گاه و هیمة نموده سوخت - و سرداران ملاح را مقید ساخته با خود گرفت - و بیرم بیگ بخشی را بر سر آب که ایام برشکل رسیده بود با جمعی از فوج نگاه داشت - و خود را به برهان پور رساند - نزدیک برهان پور که رسیدند قلعه آسیر را بتدبیر و منصوبه سلطانی بتصرف آورده

محمد جهانگیر بادشاه (۳۴۰) سنه ۱۰۳۲

راجه گوپال سنگه را بقلعه دارې آنجا مقرر ساختند - درینولا نوشته
خان خانان که بمهابت خان نوشته در آن این بیت درج
نموده بود • بیت •

مد کس بنظر نگاه میدارندم • در نه بهریدمی زبې آرامی
بدست یکی از ملازمان شاهي افتاده از نظرشاهجهان گذشت -
بعد مطالعه خان خانان را طلبیده بدست او دادند - چون سوای عرق
خجالت که برچهره حال او پیدا گشت جواب دیگر نداشت
فرمودند که با پسران متصل دولتخانه نظر بند باشند و موافق فال
قال او که گفته اند • ع •

مزن فال بد کار در حال بد

همان مد نفر برو نگهبان مقرر ساختند - و بعضی خدمت محل
را باسباب زیادتی در قلعه آسیر گذاشته در سد حوالی برهان پور
دائرة فرمودند - چون سلطان پرویز و مهابت خان کنار آب رسیده
کشتی موجود نیافتند و دریا در طغیان و گذرها بند بنظر آمدند
مهابت خان به بحر فکر و تدبیر فرو رفته از راه منصوبه بازی
بخان خانان باوجود اطلاع بدنام و نظر بند گشتن او خطی نوشت
که ازان بوی ساختگی نیاید - و منجر بطن بد نسبت بخان خانان
نگردد - و دران درج نمود که برعالمی ظاهر و هویداست که
شاهزاده جهان و جهانیان را سوای اطاعت پدر و رفع فساد مطلب
دیگر منظور نیست و مدعیان دولت که برهمکار گشته گرمی هنگامه
بلازار خود درین در هم انداخته اند بجزای اعمال خواهند
رسید من اگرچه در آمدن مجبورم اما در اصلاح حال ملک که

باعث امنيت خلق الله باشد كوشيدن بر خود و همه مسلمانان واجب ميدانم - اگر خاطر نشان شاهزاده بلند اقبال نموده يكي از معتقدان هواخواه معامله فهم را بفرستند كه بعضى مذكورات باهم درميان آورده در دفع نائز فساد و عناد كه پاي قتال و جدال از ميان برخيزد فيما بين پدر و پسر زياده از سابق آميزش بميان آيد و نور محل هم نادم گشته راضي گردد و جاگيرات شاه جوان بخت باضانه آن بحال نمايند بهتر خواهد بود - و از اين معني كلمات صلح آميز بكفالت قسم و پيمان كلام ايزد منان بحيار دران بذكر در آورد - و چنان تدبير و تدوير بكاربرد كه آن خط بدست شاه جهان افتاد و بمطالعۀ خاص در آمد - شاه جهان كه خواهان اصلاح كار و رفع فتنه بود ادعاي مهلبت خان را موافق خواهش خود دانسته براي حجاب و وكالت اين كار به از خان خانان ديگري را ندانسته او را استمالت نموده قسم كلام الهي را كفيل بميان آورده هر دو پسر او را نزد خود نگاهداشته نزد مهلبت خان روانه نموده مقرر فرمودند كه خان خانان اين طرف آب مانده بناي عهد و قرار استوار سازد - بعده كه خان خانان نزديك باب گذر اكبر پور رسيد و ميان مردم خبر صلح انتشار يافت مردم بيرم بيگ كه بر معبرها براي محافظت مقرر بودند از شنيدن خبر مصالح خاطر جمعي حاصل نموده در بندوبست گذرها مهل انگاري نمودند - و بعد فرود آمدن خان خانان و بميان آمدن رسل و رسائل صلح مهلبت خان وقت آخر شب فرمود كه يك طرف آب جمعي از مردم باتار و سواران ناكاره بامشعل و صداي تفنگ و آواز دار و گير آثار تردد عبور بظهور آرند - و فوج بيرم بيگ

را بآن طرف کشند و از جانب دیگر چهار پنج هزار سوار جانباز بر اسبان دریا تاز موار شده از دوسه جا که آب کم تحقیق کرده بود خود را بآب زنند و تا مردم بیرم بیگ بر خود جنبیدن و بقصد مقابل و سد راه گردیدن فراهم آمدن دوسه فوج مهابت خان از آب گذشته خود را بخان خانان رساندند - و سر رشته اختیار ترداد بدست بیرم بیگ نماند - و راه برهان پور اختیار نمود - و خان خانان نظر بر قابوی وقت قسم کلام الله را از خوردنی هر روزه تصور نموده ناخورده انکاشته با فوج مهابت خان ملحق گشت - شاه دریا دل ازین خبر آگاهی یافته در توقف برهان پور مصلحت ندانسته سراسیمه وار راه گلکنده بقصد ملک بنگاله اختیار نموده از شدت باران و طغیان آبها کوچ بکوچ روانه شد - اکثر از نوکران شاهی و پادشاهی ترک رفاقت نموده به مهابت خان و لشکر سلطان پرویز پیوستند - و سلطان پرویز خبر شنیده بطریق استعجال از آب گذشته کارخانجات را گذاشته خود را ببرهان پور رسانده چند منزل دیگر تا سرحد برار تعاقب نموده به برهانپور مراجعت نمود - جنت مکانی برهزیمت شاه جهان اطلاع یافته پاره مطمئن خاطر گشته چون از گرمای دار الخلافت و نا موافقت هوای اطراف دهلی خاطر نفرت داشت و بمزاج آب و هوای کشمیر موافقت نموده بود باوجود تفرقه خاطر اوائل آذر ماه الهی عنان توجه اطراف کشمیر بهشت نظیر معطوف داشتند - و درین وقت بودن آصف خان بسبب هوا خواهی شاه جهان در بنگاله خلاف مصلحت دانسته طلب حضور نمودند - و بعرض رسید که شاه جهان بعده که بسرحد

گلکننده رسید قطب الملك خدمتگاری در فرستادن هدایا و تحف و گزrandن از سرحد خود بجا آورد - و نیز معروض گردید که از جمله مردم عمده که ترک رفاقت شاه جهان نموده بودند محمد جعفر پسر افضل خان دیوان بعد رسیدن نزدیک تعلقه تلنگانه مع فرزندان جدا شد و برای تسلی نمودن و برگرداندن او سید جعفر نام را با جمعی تعیین نمود بعده که هر دو بهم دیگر رسیدند و افسون سید جعفر برلی برگرداندن محمد جعفر موثر نگردید میان هر دو کار بقتال انجامید و از هر کدام تروید بهادرانه بظهور آمد و هر دو از دست همدیگر کشته گردیدند *

ذکر سال نوزدهم از جلوس جهانگیری مطابق بیست

و نهم جمادی الاولی سنه هزار و سی و سه هجری

بعده که خبر رفتن شاه جهان بسمت بنگاله بتحقیق پیوست بنام پرویز حکم صادر فرمودند که بعد فراع بند و بست دکن خود را بتعاقب شاه جهان به بنگاله رساند و خان جهان لودی را در آگوه گذاشتند و فرمودند هر طرف که کار افتد گوش بر آواز و چشم بر راه حکم باشد - سلطان پرویز بعد رسیدن فرمان بتعاقب شاه جهان به تهیه روانه شدن سمت شرقی پرداخته وقت کوچ مقرر نمودند که مهابت خان چند روز برای نسق دکن در برهان پور مانده زود خود را در مقامات مابین سرحد حیدر آباد برساند - مهابت خان قاضی عبدالعزیز شاهي را که در قید داشت مردگار دانسته از قید برآورده مستمال ساخته نزد عادل خان روانه نمود - و قاضی حجابت را بسیار باگین شایسته بجا آورده پیغامهای عنایت آمیز مشفقانه

رسانده عادل خان را زباده از سابق مطیع و منقاد ساخت - و قرار یافت که ملا محمد لاری که مدار علیه و فهمیده کار و شجاع نامدار بیجا پور گفته می شد با پنج هزار سوار آمده مهابت خان را دیده تا خاطر جمعی از فساد شاه جهان در برهانپور مقرری بماند! و نوشته ملک عنبر مصحوب علی شیر نام مشتمل برین مضمون رسید که اگر تا رفع فساد بند و بست دکن حواله غلام نمایند تعهد میدهم که اگر فتور در مقدمه ملکی رو دهد جواب آن بعهده خود لازم دانم - مهابت خان نسق دکن با اختیار ملک عنبر گذاشتن صلاح کار ندانست و به بند و بست اطراف پرداخته جا بجا تهاه نشاند - چون سلطان پرویز از شنیدن رسیدن ملا محمد لاری بیرونها مقام نموده بود بعد آمدن ملا محمد که مبلغها از نقد و جواهر و جنس اقمشه و غیره بملا محمد از طرف مهابت خان رعایه بعمل آمد همراه برده ملازمت شاه زاده پرویز فرموده پنجاه هزار روپیه و فیل و شمشیر و خلعت از طرف شاه زاده دهاند و حکومت برهانپور به پسر مکندرایی مقرر نموده جادو رای را با آدی رام و جمعی دیگر کومک همراه پسر مکندرایی تعیین نموده بعد همراه گرفتن پسر ملا محمد لاری و پسر جادو رای و برادر آدی رام را بطریق پرغمال که به هندوی اول گویند پسر مکندرایی را به تبیعت ملا محمد سفارش نمود - نام بردها را در برهانپور گذاشته حقیقت بحضور معروض داشته مرحله پیمایی سمت ملک شرقی گردید - بالجمله بعد ورود موکب شاه جهان بملک بنگاله جنگهایی که با ابراهیم خان صوبه دار که خالوی نور محل می شد و مرد معتبر

بود و دیگر منصوبان پادشاهی روداد و مردم نامی از هر دو طرف
کشته و زخمی و اسیر گردیدند - و خزانه‌های اندوخته چندین سال
پادشاهی و امرا به حادثه تاراج رفت و بتصرف شاه جهان درآمد -
اگر خواهد مفصل بزبان خامه دهد موجب تطویل کلام است -
مجموع می‌نگارد که از روی نوشته اخبار نویسان بعرض رسید که بعد
رسیدن شاه جهان بطرف ضلع بهار و حصار مردمان ابراهیم خان
صوبه دار و احمد بیگ برادرزاده او و محمد صالح جابجا در تعلق‌های
خود ثبات قدم ورزیده تردد های مردانه و کارزار های رستمانه بظهور
آوردند - باوجود پیغام‌های لطف آمیز شاه جهان بابراهیم خان که در
رفتن حضور و زفانت و متابعت بانواع امیدواری و دلبری مختار
ساخت ابراهیم خان از راه فدویت پاس نمک و بندگی قدیم را از دست
نداده در جان و مال نثار نمودن براه ولی نعمت سرمایه آبروی
خود دانست - و بعد تردد و کوشش بهادرانه که اکثر هم‌رهان او بکار
آمدند و بعضی فرار ورزیدند و دوسه دفعه بمقابله و مقاتله عظیم
پرداخت کار بجائی رسید که بعضی از هواخواهان ابراهیم خان
جلوی اسب او را گرفته خواستند ازان معرکه برآزند راضی نشده مآل
کار نقد حیات باخزانگی سی لک روپیه و جواهر که داشت در کار
پادشاه نثار نمود - و محمد صالح و احمد بیگ بعد زخمی شدن و
سر رشته اختیار از دست رفتن معرفت عبد الله خان شاه جهان را
دیدند - و سوای فیضان و کار خانجات امرای پادشاهی از بسیار طلا و
نقره آلات و جواهر وافر که از زرو مال جاگیر داران دیگر فراهم
آورده بودند بتصرف متصدیان شاه جهان آمد - که آخر دست

محمد جهانگیر بادشاه (۳۴۶) منہ ۱۰۳۳

بدست ازان جا ہم بھادئہ تاراج رفت چنانچہ عنقریب باحاطہ تحریر خواهد در آمد - و نیز معروض گردید کہ داراب خان پسر دلاں خان خاتان کہ لغایت آن روز در قید بود شاہ جهان اورا از قید بر آورده بعد قسمهای شدید کہ ازو گرفت صوبہ دار بنگالہ ساختہ زن و فرزندان اورا و خان خاتان را نزد خود نگاہ داشت - و راجہ بہیم را طرف پٹنہ برای بند و بست روانہ ساخت و خود نیز بعد از فراغ نسق اطراف متوجہ پٹنہ شد - مخلص خان و غیرہ کہ از طرف سلطان پرویز در پٹنہ بودند قبل از رسیدن راجہ بہیم استقامت نورزیدہ بی آنکہ کار بکارزار افتد ملک و خزانہ را حوالہ راجہ بہیم نمودند - بعدہ کہ شاہ جهان وارد پٹنہ گردید ہمہ منصبداران و حکام آنطرف رجوع آوردہ مطیع و منقاد گردیدند و سید مبارک قلعہ دار رھتاس ہراس خورده کلید قلعہ را باخود گرفتہ آمدہ ملازمت نمود *

کلمہ چند از وسعت و خصوصیات قلعہ مذکور موافق نکاشتہ میر محمد امین عرف میرزا امینا مولف دہ سالہ شاہ جهان نامہ بزبان قلم می دہد - قلعہ رھتاس سمت غربی بہار پٹنہ برفراز کوهی کہ سر بہ بنگالہ کشیدہ واقع شدہ دورش از پائین شانزدہ کروزہ و محیط قلعہ دوازده کروزہ جریبی است چہارہ دروازہ دارد کہ بعد تسخیر شیر شاہ چہار دروازہ مفتوح می باشد و مابین دو دروازہ قریہ آباد است و سہ چشمہ سرشار دران قلعہ مدام جاریست و سہ تالاب چشمہ خیز دارن کہ ہمیشہ مالا مال از آب زلالست و از کشت و زراعت موانع اندرون قلعہ چندان غلہ حاصل

می شود که ساکنان آن جا محتاج بذخیرگی بیرون نیستند هم چنان از وفور گاه و بسیاری چراگاه که اگر سالها کار بمحاصره افتد محصوران آن قلعه از طرف غله و گاه و علف مستغنی اند - راجه مان سنگه در ایام صوبه داری خود عمارت های عالی و باغ روح بخش و نشیمن های دلگشا دران قلعه احداث نموده الحاصل قلعه بدین وسعت و رفعت و استواری و فراوانی اذوقه شاید در تمام دکن که هشتاد و نود قلعه نامی دارد یک دو قلعه یافته شود یانه - کوتاهی سخن عبد الله خان را باله باس و دریا افغان را بارده روانه ساخته خود چند روز در پهنه مانده بعده بیرم بیگ را در پهنه گذاشته پیشتر متوجه شدند •

الحال فقره چند از سوانح دکن بتحریر می آرد - چون عنبر و عادل خان باهم نزاع موروثی داشتند و هر کدام وقت ورود سلطان پرویز در برهانپور چنانچه بگذازش آمده خواهش سپردن بندوبست دکن بعهده خود نمودند و ملک عنبر بسبب وا گذاشتن اختیار بعادل خان ملال خاطر بهم رسانده در ایام فتور و آشوب آنچه مال و عیال نظام الملکی بود از کهرکی بقلعه دولت آباد فرستاد خود برای وصول زر ذمه قطب الملک که هر سال بنظام الملک می رساند طرف گلکنده و قندهار روانه گردید وجه مقرری هر سال را از قطب الملک بوصول در آورده مراجعت نموده به بندر رسیده مردم عادل خان را که دران جا بودند هزیمت داده بندر را تاخته خود را به بیجاپور برسر عادل خان رساند - چون فوج عادل خان همراه ملا محمد لاری به برهانپور رفته

بود صرفه در برآمدن از بیجاپور ندیده محصور گردیده نوشتجات مع در دکنی سخن دان نزد ملا محمد و سربلند رای صوبه دار برهانپور فرستاده بهمه منصوبان پادشاهی بمعلق برای طلب فوج و کومک نوشت و درج نمود که این غلام سیه قام برمن زور آورده چشم آن دارم که همه بند های پادشاهی در امداد و معاونت من کوشند - درین اوان عنبر اطلاع یافته او نیز به سربلند رای و دیگر همراهان او نوشت که من هم از غلامان درگاه فلک جاه پادشاهم میان من و عادل خان عداوت قدیم است و مدام با من بد عهدی و تعدی می نماید مرا نسبت بهیچ یگ از سگان آستان پادشاه خصومت و نزاع نیست مرا بار و اورا بمن وا گذارند - چون مهابت خان وقت رفتن سربلند رای را باطاعت و تبعیت ملا محمد لاری سفارش زیاده نموده بود همه متعینند خود را برفاقت ملا محمد لاری روانه بیجاپور نمود - و خنجرخان قلعه دار احمد نگر که از شجاعان مشهور بود نیز خود را بمدد عادل خان و رفاقت فوج پادشاهی رساند بعده که فوجها نزدیک بیجاپور رسیدند عنبر چون ظلمت آخر شب از حوالی بیجاپور رو بفرار آورد و بفکر تلافی و منصوبه بازی پرداخت و لشکر پادشاهی و ملا محمد غالب آمده تعاقب نموده امان و فرصت نمی دادند - هرطرفی که عنبر رو می آورد می تاخنند و او بعجز پیش آمده پیهم عریضه مشتمل بر التماس عفو تقصیر کرده و نا کرده می فرستاد - تا آنکه بمیدان حوالی احمد نگر رسیده میدان قابو برای جنگ بدست آورده صف کارزار بپاراست - و رزم طلبان هر دو طرف با فوجهای آراسته

و فیان جنگی مست و توپخانه جهان سوز بمقابل پرداخته نخست
میان مردم عادل خان و عنبر جنگ آغاز شد - و فوج حبشی
بهیئت مجموعی چون بلای سیاه بر لشکر ملا محمد یورش نمود -
و حملهای یکه تاز بر یکدیگر آوردند درین ضمن گول قضا بر ملا محمد
خورد و از اسب برگردیدن او و هزیمت خوردن لشکر همان بود
همه سرداران فوج پادشاهی و بیجا پور عنان بر عنان راه فرار
اختیار نمودند - درین حالت فوج تازه که بمدد عنبر رسیده بقصد
عقب فوج هزیمت خورده خود را رسانده بود بدان انبوه مغلوب دو
چار شد - و از یک طرف فوج عنبر تاخت آورده سوای آنچه از سوار
و پیاده بی شمار زیر تیغ آمد پنج امیر و نوکران عمده پادشاهی
و عادل خانی دستگیر گردیدند - و خنجر خان قلعه دار احمد نگر زخم
برداشته جان سلامت بدر برده خود را بقلعه رساند - از جمله امرای
که مفید گردیده بودند فولاد خان را که از نوکران عمده بیجا پور بود
و با عنبر عداوت همیشگی داشت زیر تیغ بیدریغ آورد - باقی امرای
را بطوق و زنجیر در آورده بالای قلعه دولت آباد فرستاد - و بروایتی
گویند ملک عنبر امرای دستگیر گشته را فرمود که نزد او بسته حاضر
آوردند - امرای پادشاهی را جدا نموده مخاطب و معاتب ساخته
گفت که بی آنکه از شما تردیدی ظاهر شود یا یکی از شمایان
کشته و زخمی گردد بمحض کشته شدن یکی از نوکران بیجاپور
که راه فرار اختیار نمودند کجا این شرط پاس نام و ننگ خود
و حق نمک آقا بود که بظهور آوردند - بعده فرمود که هر یکی را
روبروی او صد کپره (؟) بزنند از آن میان اول شخصی را که برای کپره

زدن آوردند شاعری بود لطیفه گو پانصدی منصب داشت همین که خواستند او را کپره زنند بفریاد آمده گفت که شنیده بودم ملک عنبر عدالت پیشه و منصف است اما غلط بوده والا کجا شرط عدالت است جمعی که دولت دو هزار و سه هزار و سه داشته باشند جرمانه آنها صد کپره باشد منکه پانصدی باشم بهمان جرمانه معاتب گردم - عنبر را این سخن خوش آمد و کپره زدن موقوف نمود - بعده بتاخت و تاراج ملک عادل خان پرداخته قلعه شعله پور (شولاپور) که از ابتدا همان قلعه مایه نزاع ملکی گردیده بود تاراج نموده احشام آنجا را زیر تیغ آورده از بند و بست آن طرف خاطر جمعی حاصل کرده متوجه تاخت ملک پادشاهی گشته و تا ملکه پور و نواح برهانپور آثار آبادی نگذاشت - چون این خبر ملال اثر بعرض خدیو زمان رسید باعث کمال کدورت خاطر عاظم گردید - بعد از فراغ سیر لاله زار کشمیر عنان توجه طرف لاهور معطوف فرمودند *

باز بدکتر سلطان پرویز و مهابت خان عنان خامه را معطوف میسازد - بعده که شاهزاده پرویز روانه بنگاله می شد چون از طرف خان خانان بسبب بودن فرزندان او در خدمت شاه جهان خاطر جمع نبود و صبیغه بیوه او که در عقد شاه زاده دانیال آمده بود و در مقدمات مالی و ملکی از جمله نسای صاحب رای و با تدبیر گفته می شد فرمود که خان خانان را با همه تبعه و لحقه ذوالاقتدار او نزدیک خیمه خاص نظر بند نگهدارند - ازان میان میان فهیم غلام صاحب مدار خان خانان که در شجاعت و رای صیانت و اختیار کار و بار زبان زد خاص و عام بود

از راه جوهر غیرت تن بدان خفت قید نداده بجنگ کمر بسته
 مع پسران و همراهان کشته گردید - بعد رسیدن بسرحد بنگاله نوشتجات
 مهابت خان با حکام شاه زاده مشتمل بر وعده و وعید تحدید آمیز
 و ترک اطاعت و اعانت و رفقت شاه جهان بنام زمینداران و حکام
 پادشاهی رسید - و تمهیدات و تدبیرات دیگر از مهابت خان بکار
 رفت - سلسله نسق و بندوبست شاه جهان برهم خورد - و زمینداران
 صاحب نوازه و کشتی جنگی که بعضی مجبور در قبضه اختیار
 متصدیان شاه جهان در آمده بودند و جمعی که برضا و رغبت
 اطاعت شاه والا قدر را سرمایه سعادت میدانستند بیشتری از
 تمهیدات و تحدیدات مهابت خان و احکام پادشاهی از اردو
 گریختند - و ملاحان از بالای کشتیها خود را بدریا انداخته فرار
 نمودند - از آنکه مدار زیست سکنه و لشکر آن ملک و رسیدن رسد
 و غله و همه ماکولات و ملبوسات و تردد جنگ بر نوازه و کشتی
 است و تمام عمل کشتی بلشکر سلطان پرویز پیوستند عرصه بر
 لشکر شاه جهان بمرتبه تنگ کردند که بی آنکه پای جنگ و کار
 زار بمیان آید جوق جوق سپاه و کاسبان بازار بر خاسته رفتند - و از
 جمله سی چهل هزار سوار که با شاه جهان فراهم آمده بودند ده هزار
 سوار که بیشتر از آنها نیز در فکر فرار بودند بماندند - و اتفاق نزول لشکر
 در جنگل پر از اشجار خار دار واقع شد - شاه جهان با چار گشته فرمود
 که چار دیواری گرد لشکر کشند - و راه رسیدن غله بانکل مسدود گردید
 تا آنکه فوج سلطان پرویز مقابل رسیده اطراف را محاصره نمود -
 بعد گذشتن چند روز در محاصره که روز بروز حال لشکر تباہ می

گردید و باقی سپاه دل بکار زار نمیداد بلکه سرداران عمده نیز تن بطرح جنگ انداختن نداده می خواستند بصلح و مدارات پیش آیند - راجه بهیم و شیرخان تهوری را کار فرموده مقابل فوج شاه زاده پرویز برآمده خود را به توپ خانه آتش بار پروانه وار زده جنگ مردانه و تردد رستمخانه که بشرح و بیان نیاید نمودند - خصوص راجه بهیم بدست خود شمشیر زنان مع همراهان جانباز یکه تاز صف فوج را از هم دریده خود را تاغول سلطان پرویز رساند - و درین مابین هرکه مقابل او آمد به شمشیر و سنان از پا در آورده تارسیدن مقابل سلطان پرویز چندین امیر و مبارز نامی را از خانه زین بزمین سرنگون ساخت - و نزدیک بود که فوج چهل هزار سوار پادشاهی برهم خورد - مهابت خان فرمود که فیل محبت مقابل او آوردند راجه بهیم و شیرخان با جمعی از راجپوتان بران بلای میاه حمله آورده بضرب های شمشیر و برجهی خرطوم او را انداختند و فیل را خوابانند - و هر بار که بر قلب گاه لشکر حمله رستمخانه می آورد بی اختیار صدای آفرین از هر دو لشکر بلند آوازه می گردید - تا آخر کار مهابت خان خود با چندی از بهادران نامدار مقابل او آمد - راجه بهیم باوجود برداشتن زخمهای کاری هم نبرد مهابت خان گردیده بعد تردد بهادرانه از اسب افتاد - بعده که بقصد بردن سر او نزدیک او رسیدند باز بمدد جوهر غیرت برخاسته حریف خود را دریافته کار او ساخته تادم واپسین شمشیر از دست نینداخت - و شیرخان نیز با جمعی از راجپوتان دیگر شرط فدویت و جان بازی بتقدیم رساند - باز بازار کارزار چنان گرم گردید که دوسه تیر بجیب

سنه ۱۰۳۳ (۳۵۳) محمد جهانگیر پادشاه

جامه و سه چهار تیر با اسپ سواری خاصه شاه جهان رسید - و از جمله دوازده هزار سوار قریب پانصد سوار همراهان عبد الله خان و بعضی دیگر هوا خواهان جان نثار ماندند - شاه جهان مکرر خواست که کلمه شهادت و استغفار بر زبان آورده خود را بر قلب لشکر خصم زند عبد الله خان مانع آمد و بقصد مکرر شاه جهان کار بجائی کشید که عبد الله خان باتفاق بعضی هوا خواهان جلوی اسپ گرفته گستاخانه از روی درشتی فدویانه سد راه گردیده گفتند که جد آبای حضرت مثل فردوس مکائی بابر پادشاه چندین دفعه با ده بیست سوار از معرکه کارزار برآمده خود را بکنار کشیده باز کامیاب گردیده اند اگر حیات باقی ست سلطنت خانه زاد و همراکب است - و شاه جهان را با چند نفر جریده ازان تهلکه بر آوردند - و تمام خزانه و فیلق و کارخانجات و توپ خانه بحادثه تاراج رفت و بتصرف مردم سلطان پرویز آمد - و چون در همان ایام ولادت شاهزاده محمد مراد بخش اتفاق افتاده بود آن نو نهال سلطنت را با بعضی خادمان محل بقلعه رهناس رسانده زیر سایه فضل ایزد متعل سپرده محل خاص را همراه گرفته بقصد دکن زمام سمند خوش خرام را باختیار توکل الهی وا گذاشتند - از نوشته مهابت خان حقیقت بعرض جنت مکائی رسید و بر حال شاه زاده والا قدر انعموس زیاد نمودند و چون نیز معروض گردید که شاه جهان بعد از مدامت بنگاله عنان عزیمت از سرنو سمت دکن معطوف داشت حکم تعاتب مع سزاول بنام سلطان پرویز صادر گردید و فرمان رفت که مهابت خان را برای بندوبست ملک برهم خورده بنگاله

محمد جهانگیر بادشاه (۳۵۴) سنه ۱۰۳۳

نگاه داشته خود بلا توقف مرحله پیمای سمت دکن گردید - و بنام سربلند رای صوبه دار برهانپور حکم صادر گردید که تا رسیدن سلطان پرویز در صورت رسیدن شاه جهان محصور گردیده بمحافظت شهر پرداز و جرأت جنگ ننماید - چون شاه جهان وقت سپردن صوبه بنگاله بداراب خان زن و فرزند او را همراه گرفته بود بعد این حادثه قبائل او را همراه شاه زاده نو نهال محمد مراد بخش در بهتاس گذاشته بداراب خان نوشت که چون نوشته ملک عنبر و دیگر سرداران دکن مشتل بر طلب و انتظار ما رسیده زود خود را برساند که باتفاق روانه شویم - داراب خان از ناموافقت ایام و کوتاهی عقل بعدر هلی نامسموع دنعیه نمود تا آنکه خبر روانه شدن شاه بلنداقبال طرف دکن برای قدیم شنیده بعده که سلطان پرویز صوبه بنگاله بمهابت خان مقرر کرده متوجه تعاقب شاه جهان می گردید برای طلب داراب خان نوشتجات روانه ساخته نزد خود طلبیده بمهابت خان اشاره نمود که زیر تیغ کشید - و عبد الله خان نیز بعد مایوس شدن از رفات داراب خان پسر کلان داراب خان را که حواله عبد الله خان بود بدرون فرموده شاه جهان ره نورد بادیه عدم ساخت •

واقعۀ خان اعظم کوکه درین سال بعرض رسید خان اعظم از مستعدان روزگار و بکمالات صوبی و معنوی آراسته بود و در نظم و نثر دستگاه تمام داشت - درین ایام خانه زاد خان پسر مهابت خان را که به نیابت پدر در کابل بود بموجب التماس مهابت خان از کابل طلبیده نزد پدرش روانه ساختند - و خواجه ابو الحسن را صوبه دار کابل نموده احسن الله پسر او را مخاطب به غضنه خان نموده به

نیابت پدر مقرر کرده بعد عنایات دیگر روانه کابل باستقلال نمودند •

ذکر سال بیستم از جلوس جهانگیری مطابق دهم

جمادی الاخری سنه هزار و سی و چهار هجری

بعد فراغ جشن جلوس رایت ظفر آیت طرف کشمیر همیشه بهار برافراشته همه جا سیرکنان و شکار انگنان در عبارات نو احداث سر راه بلا حرج بار بردار که خیمه و فرش مطلوب نبود و فرشهای ملوکانه موجود بود نزول فرموده نزدیک تالاب تل که از مکنه‌های فیض نشان کشمیر است رسیده دیبه بجای مرتفع نمودند هر جا که نظر کار می کرد دشت و کوه و صحرا و بام و خانه‌های شهر و گل‌های اقسام و سبزه زمرد فام جلوه گر بود - آنچه در صفت آب و هوا و سبزه و نغمه و وفور فواکه و باغات پراز گل و ریاحین آن مکان بهشت نشان که شعرا و سیاحان و مورخان بزبان خامه صدق بیان داده اند از مدیکی باحاطه بیان نمی توان آورد - و قطع نظر از آنکه در صفت باغ و بهار و لاله زار آن سرزمین شعری هفت اقلیم سخنان آبدار برشته بیان کشیده اند ملا طغرای مشهدی تعریف خزلن آن جا را بدین رنگینی ادا نموده • بیت •

کشمیر بود فصل خزان عالم نور

بر طالب فیض دیدنش هست ضرور

گویی که باین باغ چمن ساز قضا

آورده نهال شعله از گلشن طور

و دیگر گفته •

ز غریب اشجار زر پیخته • بصری چمن اشرفی ریخته

محمد جهانگیر بادشاه (۳۵۶) سنه ۱۰۳۴

القصه بعد تفرج سیر و شکار و فیض رساندن بمردم مستحق و
بصاحب کمال آنجا عنان مراجعت طرف پنجاب معطوف
داشتند - چون بمنزل بهمبر رسیدند آدم بسیار از برف و سرمای
بی هنگام و وزیدن باد گزنده که حکم زمهریر بهم رسانده بود تلف
شدند - از اختلاف هوای بالای کوه و پائین آن مکان منزل بهمبر
عجیب نقل می نمایند - که در عین تیر ماه الهی که زمین و
آسمان کوره آهنگر می گردد و پائین کوتل گرمی و شدت حدت هوا
موافق موزم تابستان است که مسافرا را برهنه خوابیدن در عذاب
گرما میدارد و همین که بالای کوه برآمدند از سرمای لحاف خواب
نمی توان نمود - چنانچه در تعریف آن منزل طغرا می نویسد - تا
بمنزل بهمبر نرسیده معنی آیت لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة
نفهیده - بعد ورود رایت ظفر آیات به لاهور از نوشته واقعه نگار
برهانپور بظهور پیوست که از انتشار خبر مراجعت شاه جهان از
سمت بنگاله بعد هزیمت و نزدیک رسیدن بمرحد برار یاقوت
حبشی و ملک عنبر بقصد اعانت شاه جهان با لشکر گران رسیدند
و برهانپور را محاصره نمود - و سر بلند را پی بقتال و جدال و
دفع شر آن جماعه بدسگل پرداخت - و بعد رسیدن شاه جهان که
جلو ریز رسیده باتفاق فوج نظام الملکی سه دفعه بقصد تسخیر قلعه
ارگ برهانپور یورش نمود و هر بار با صوبه دار و دیگر مردم پادشاهی
مقابله و مقاتله عظیم روی داد - و بعده که نزدیک میدان قلعه
ارگ مدای دار و گیر بلند گردید از شاه قلی خان و سر بلند
را پی و غیره تردد نمایان بظهور آمد و شیر انداز خان و شاه بیگ

خان و دیگر جمعی از مردم نامی شاه جهان کشته و زخمی گردیدند و از طرف مردم پادشاهی لودی خان و بابا میرک و بسیاری از راجپوتان بکسر آمدند - باوجود مفتوح ساختن دروازه قلعه بحسب رسیدن تیر بچشم سید جعفر بخشی و افتادن او از اسب هزیمت بلشکر شاه جهان افتاد - و بیرون شهر دایره نمودند - درین ضمن عارضه بدنی علاوه تصدیعات روحانی شاهزاده گردید - و درین اوان خبر نزدیک رسیدن سلطان پرویز انتشار یافت لهذا ترک محاصره نموده متوجه تعلقه نظام الملکی گردید - بعد عرض فرمان عنایت آمیز مع خلعت و اضافه هزاری بر چهار هزاری و خطاب رام راجه که خطاب پادشاهان سلف دکن بود برای سربلند رلی مرحمت فرمودند - درینوقت عرضه داشت خان جهان لودی و فدائی خان مشتمل بر رسیدن از احمد آباد بدکن بموجب حکم و رسیدن شاهزاده پرویز بطریق ایلغار بعرض رسید - و معروض گردید که عبد الله خان بخان جهان پیغام داده که از ظهور عصیان نمک جبرامی و رفاقت شاه جهان نادم و پشیمانم التماس عفو جرائم و پیوستن به سلطان پرویز دارم

• ع •

گر قبول افتد زهی لطف و کرم

بعد عرض این مصرع در جواب خواندند

• بیت •

باز آی هراچه هستی باز آی

گر کافر و گبرو بت پرستی باز آی

این درگه ما درگه ناامیدی نیست

مد بار اگر توبه شکستی باز آی

درین روز ها میرزا دکهنی پسر میرزا رستم صفوی را مخاطب بشاه نواز خان ساخته بر مراتب منصب افزوده عنایات دیگر پادشاهی مبدول حال او فرمودند - درین اوان طهمورث و هوشنگ پسران شاه زاده دانیال از شاه جهان جدا شده بحضور رسیدند - بعد ظهور عنایات دیگر نسبت همسری بهار بانو بیگم صبیغه خود به طهمورث و هوشمند بانو صبیغه خسرو با هوشنگ مقرر نموده سر بلندی بخشیدند - چون فساد انگیزان طرف کابل خصوص سرکشی و مفسدی حداد بد نهاد مکرر بعرض می رسید و خواهش دریافت آب و هوای آن طرف داشتند در وسط اسفندار بقصد سیر و شکار و گوشمال مفسدان آن کوه سار عنان توجه بآن طرف معطوف فرمودند - در کوچ دویم و سیوم افتخار خان با احمد بیگ پسر حداد بد نهاد که سرمایه فساد و شورش کابل گشته بود و اگر بالتفصیل ابتدای بغی وزیدن و انتهای قتل رسیدن او که مآل کار باغی پیشگان بد عاقبت است پردازد از سر رشته سخن دور می افتد رسید - و شکر این عطیه آلهی بجا آوردند و سرار را با گره فرستاده حکم فرمودند که همه جا تشهیر کنان پرده بر سر دروازه شهر بیارینند *

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس جهانگیری مطابق

بیست و دوم جمادی الاخری سنه هزار و سی و پنج هجری

سپه کمیت خامه تیز رفتار بتذکار فتنه تازه که درین سال

بعرض ظهور آمده و در قرنهای مدیده چنان ماجرای شگرف بر

سلاطین سلف نگذشته بچولان می آرد - چون بعرض رسید که

مهابت خان از سلطان پرویز جدا شده صاحب صوبه بنگاه گشته

داران ملک زر خیز سیر حاصل ماند تمام محلات جاگیر داران بی تقصیر و صاحب تقصیر را با فیلان و زر بسیار بتصرف آورده و بر سکنه آن طرف ظلم و تعدی زیاد نمود - و محلات خالصه را نیز متصرف گشته دیوانیان و متصدیان پادشاهی را بیدخل ساخته دامی و درمی بحضور نفرستاد و کلاهی امرا و جاگیر داران فریاد تعدی او در حضور نمودند - آصف خان که از سابق سوخته آتش حمد او بود و الحال بمده تمهید نور محل چنان صدمه بشاه جهان رسانده و خزانه بی شمار و جواهر و افر با کل کارخانجات بتصرف خود در آورده و باز در ایندلی سکنه آن ضلع می کوشد - از آنکه جنت مکانی در شنیدن شکوه مظلومان گوش شنوا داشت و در عدالت و غور ستم رسیدگان کد و جهد تمام می نمود همه تقصیرات و تعدی و مردم آزاری مهابت خان را خاطر نشان پادشاه نمود - بعد عرض عرب دست غیب را که از شجاعان ضابط گفته می شد برای تحقیقات برداشت که بر تحقیق تصرف مهابت خان از محل پادشاهی و ظلمی که بر زیردستان نموده و آوردن مهابت خان بحضور مع خزانه و فیلان مقرر و منصوب گردید - بعد رسیدن عرب دست غیب نزد مهابت خان و غور مقدمات خدمت ماموره و مکالمه که با او بمیان آمد مهابت خان فیلان پادشاهی را همراه سزاول مذکور داده و خود مهلت چند روز در خواسته سوای فوج مقرری که داشت چند هزار راجپوت انتخابی نو نگاه داشت - و فرزندان عمده آنها را بطریق یرغمال با خود گرفته روانه درگاه معلی گردید - و عرب دست غیب قبل از

محمد جهانگیر بادشاه (۳۶۰) سنه ۱۰۳۵

رسیدن مهابت خان با فیلان بحضور رسیده حقیقت را آنچه دریافته آمده بود بعرض رساند - بتفاوت یک دو ماه مهابت خان نیز با لشکر آراسته بازو رسید - درین ضمن چندین هزار داد خواه از ستم رسیدگان آن دیار و وکلای جاگیرداران و امرای نامدار گروه گروه و فوج فوج بحضور رسیده باغواهی آصف خان بفریاد دادداد وقت سواری و معتاد آرام پادشاه را بی آرام می ساختند - بعد عرض رسیدن بمهابت خان حکم شد که اول بدلاسی و ادایی حق ستم رسیدگان و مظلومان پرداخته و ادای مطالبه پادشاهی نموده بعد ازان ملازمت نماید - اگرچه نور محل که همه آتش انروخته او بود میخواست در همواری و اصلاح مقدمه کوشد اما چون جنت مکانی بمرتبه در عدالت گستری و غور فریاد ستم رسیدگان تقید داشتند که با همه تعلق سرشار که با نور محل بهم رسیده بود و هیچ مقدمه امور ملکی و مالی بی صلاح او صورت نمی گرفت همین که ذکر استغاثه ستم رسید ب میان می آمد نور جهان را یارای طرف داری احدی نبود - و مکرر فرموده بودند که تمام مدار سلطنت از تو لا در مقدمه غور مظلومان مرا معذور دار - و در همان اوان خواجه برخوردار نقشبندی داماد مهابت خان که دختر خود را خلاف ضابطه آن عهد بی عرض و اذن پادشاه بدو نسبت نموده بود آصف خان قبح غرور او را درین ماده بعرض رسانده بدان تقصیر برخوردار نا برخوردار را گرفته بحضور آورده گروه خاردار فرموده بخفت و خواری تمام با برهنه بزدان فرستادند و فرمودند - که از جواهر و فیل و دیگر اسباب چهار هر چه باو داده تحقیق نموده بضبط در آرند - و محصلان شدید

گذاشتند که بعد ادای حق مظلومان مغلوب و جاگیرداران معذور بدفتر دیوانی و محتوفیان مهام کفایت انجام رجوع آورده محاسبه تصرف و مطالبات چندین ساله سرکار را فارغ سازد - آصف خان اگرچه بر خفت و خواری چنان مدعی قوی که در شجاعت و تدبیر و تدبیر مشهور بود کمر بست و چنین اراده عمده را سبک گرفته آن چنان دشمن عظیم را بچشمی کم دیده در فکر تلافی افتاد - اما موافق آن اراده احتیاط و نندوبستی که بایست و مصالحی که ضرور مطلوب بود در گرد آوری و تدبیر آن نکوشید و ندانست •

• بیت •

ستیزه بجائی رساند سخن • که ویران کند خان و مان کهن
لذا از خمار غرور آنچه کشید و کار بجائی رسید که آنچه سواي
سلطنت و فساد عظیم که در ملک بهم رسید بمرتبه خفت بخود
او عائد گشت که داخل تواریخ از غرائب لیل و نهار روزگار گردید -
حاصل کلام ملالت انجام ایکه مهابت خان بعد ظهور این مکاره که همه
از اثر مکلفات اعمال پدش انسان می آید مغلوب و منکوب گشته
مغموم و مهموم روز بشام می آورد و در فکر منصوبه انتقام شب بروز
می رسانید - تا آنکه کنار آب بهمت که پل برای عبور لشکر
بآسانی بسته بودند و برای گذشتن لشکر و کارخانجات مقام واقع
شده بود یک روز قبل از روز کوچ پادشاه امرا و لشکر موافق دستور
شروع بعبور نمودن نمودند - و همه ارکان دولت و امرای ذو اقتدار
و منصب داران نامی حتی آصف خان و فدائی خان و خواجه
ابوالحسن که مدار علیه سلطنت بودند از آب گذشتند و در

خدمت پادشاه سوامی نورمحل و صادق خان بخشي و مير منصور بدخشي و شجاع خان و مقرب خان و معدود چند از عهده داران و خواجه سرايان و خواصان مثل خدمت پرست خان و جواهر خان و عرب دست غيب و فصيح خان ديگري نماند - و آصف خان که با همه دانائي با چنان مار زهر دار پنجه گرفته با زهر مار را قهر نمود مار بازی را باز پنجه سرسري دانسته ولي نعمت را تنها گذاشته از آب گذشته در عالم آب بعشرت محبوبان پرداخت غرائب داشت - مهابت خان که چشم بر راه و گوش بر آواز چنين قابو بود بر بی خبري مير وزير و خطاي تدبير مطلع گشته لشکر را خفيه آخر شب اشاره فرمود که بی صدا و ندای شهرت مسلم و آماده شوند و جمع باشند با هفت هشت هزار سوار که با خود داشت سوار شده قریب دو هزار سوار بر پل تعین نموده فرمود که از آن طرف نگذارند که سوار و پیاده ببايد - و ازین طرف هر که رود ممانع نکردند و خود با چهار پنج هزار سوار بخیمه پادشاه روانه گردید و نشان اسباب تجمل را همراه فوجي که بر سر پل تعین نموده بود بشهرت عبور از آب روانه ساخت - و بجماعه داران تاکید نمود که در صورت یورش فرج ازل طرف پل را آتش دهند و نگذارند که کومک تواند رسید - و خود نزدیک دولتخانه رسیده فرمود که اطراف خیمه را فرو گیرند - و خود با جمعی از خاصان قدم جرأت اندرون بارگاه گذاشت - خواصان و خواجه سرايان باری دار خبردار گشته سرا سیمه و لر رو بخوابگاه پادشاهي آوردند - و جنت مکاي را که اکثر از خمار شب اول روز در آرام خواب مي بوفند بمالش با بودار ساختند -

و از نیرنگی روزگار و رسیدن آن فابکار آگاهی دادند - چون تا رسیدن نزدیک خوابگاه چندین عهده دار و پرده دار که آواز ممانعت بلند ساخته بودند از پا در آورده بود پای استقامت دیگران بلغزید - و اطراف متفرق گشتند - پادشاه با چشم خواب آلود خماری زده شمشیر در دست گرفته برخاسته دیدند که مهابت خان با جمعی رسیده و با ولی نعمت چهار چشم گردید - آواز بلند نموده بانگ بر زدند که ای مهابت نمک حرام چه قسم آمدن است - آن غدار که مهابت پادشاه در دل او راه یافت باظهار مکر و غدر شروع بآداب ملازمت و ثنا خوانی بدستور مقرری کرده زبان بعدر شکوه مدعیان و آرزوی شوق قدم بوس کشاده مردم همراه را دور در بری تحت استاده کرده خود عجز گزان نزدیک رسیده قدمبوس نموده سه بار گرد پادشاه گردیده بزبان نیاز پرده راز برداشته دست بسته استاده التماس نمود - که چون بدخواهان دولت مرا مغضوب قرار داده از سعادت آستان بوسی محروم ساخته بودند وقت یافته برای عرض حال آمده ام امیدوارم که بعد اثبات تقصیر که بموجب حکم در رکاب شاه زاده شمشیر زده جلن نشانی نموده ام بحضور خود میاست فرمایند - اما بدشمنان بیدین را نگذارند - جنت مکانی مکرر دست بقبضه شمشیر برده خواستند جلالت و تهوی را کار فرمایند و آن نمک حرام بی ادب را بحرار رسانند - میسر منصور بدخشی بزبان ترکی مائع آمده عرض نمود که وقت تحمل و امتحان حوصله و بردباری پادشاهان باوقار است - به تسلی او باید پرداخت - بعده دست از قبضه برداشته بتقاضای وقت بدلبري او

محمد جهانگیر پادشاه (۳۹۴) سنه ۱۰۳۵

پرداختند - چون راجپوتان اندرون و بیرون فرورگرفته بودند و هر ساعت می افزودند دست خواهان و عهده داران از تردد خدمتاتی که بدان مامور بودند کشیده می گردید - و آن غدار به چاپلوسی و تملق زبانی باظهار رسوخیت زیاده می پرداخت - و عرض نمود که وقت سواری و شکار شده - طشت و آئینه برای روی شستن بیاورند و پوشاک خاص حاضر سازند - بعد فراغ روشستن قصد نمودند که خود را بوسیله تبدیل رخت خواب نزد نور محل رسانند و با او مشورت تدبیرکار نمایند - آن بی سعادت مانع آمده التماس نمود که بیرون رخت عوض نمایند و زود سوار شده غلام را در رکاب بگیرند که بمردم واقعه طلب قسم دیگر ظاهر نشود - ناچار بتکلیف و مساجت او رخت و جواهر پوشیده متوجه سواری گردیدند - و نور محل از نیرنگی روزگار خبردار گشته رنگ رو و هوش باخته افوس کنان دست حیرت بر سر و زانو زنان تردد دیگر بخاطر او نرسیده سوای آنکه به تغییر وضع و تبدیل رخت و سواری که جواهر خان ناظر و دیگر خواجه سربان را فرمود همراه سواری نباشند - بهر وجه خود را آن طرف پل که بموجب ارشاد بانی فغان راجپوتان مانع رفتن آن روی آب باحدی نمی شدند رساند - و باصف خان و دیگر امرای هوش و عقل بباد داده شروع به تشفیغ و تندبی و زجر نمود - برادر بی خبر را زیاده سرزنش نمود و گفت - وای بر عقل و نمک خوردن شما که چنان ولی نعمت را چنین تنها و غافل گذاشته و بدشمن سپرده ببایدد - و بفکر تدارک و تدبیر کار افتاد - بعده که مهابت خان دست پادشاه را گرفته تسلیم

کنان از خدمه برای سوار شدن برآورد و اسب و فیل سواری خاصه را هرچند عهده داران خواستند برسانند از هجوم و ممانعت مردم مهابت خان نتوانستند - و اسب خود را مهابت خان حاضر ملخت - جنت مگنی از راه غیرت بران اسب سوار نشده اسب سرکار طلب فرمودند و سوار شدند - و اطراف راجپوتان مجرا کنان فرو گرفتند - چند قدم نرفته فیل خود را مهابت خان آورده بالتماس و مساجت بران سوار نمود - و دو راجپوت مسلح هر دو طرف پادشاه نشاند - درین وقت داروغه فیل خانه که ماده فیل سرکار را آورده دست و پای زیاده زده خود را نزدیک رسانده تلاش داشت که بران سوار نماید باشاره آن بد عاقبت مع پسر از دست راجپوتان بقتل رسید - و مقرب خان داروغه خواصان به سعی بسیار که زخمی الف وار بر پیشانی او نمودار گردید و قطرات خون و عرق تردد از پیشانی او ریزان بود خود را باقی حوضه رسانده برای مگس زدن نشست - و مهابت خان فرمود که پراق ازو جدا سازند - و خدمت پرست خان عهده دار که شیشه و پیاله معتاد همراه داشت بعد از خدمات پهلوی راجپوتان کنار حوضه را قائم گرفته بود لمحّه آریزان بوده به روجه خود را جانمود - و مهابت خان فیل سواری بر طرف خیمه خود برده بادب تمام اهتمام کنان ثنا گوینان عذر خواهان فرود آورد و فرزندان خود را با نذر و نثار حاضر ساخته بر دور خدیو زمان گرداند - بعده که تفحص حال نورجهان پرداخته از بدر رفتن و رسیدن نزد برادر اطلاع یافت دست افسوس برهم سائیده بر غفلت بخود و همراهم تشنّیع زیاد نموده و سواس تمام بهم رسانده بتقاضای

مصلحت و سراسیمگی که نمی دانست چه کند و مآل کار بجای
منجر خواهد گردید پادشاه را باز سوار نموده ازانکه خیمه پادشاهی
بتاراج برده بودند و خیمه شهر یار برپا بود همان جا برده باعزاز
فرود آورده به تسلی و دلبری تمام کوشیده دست بسته استاد - و
مردم او اطراف فرو گرفتند - درین وقت شجاع خان که از راه فدویت
با عدم تعلقه به چیقلش و سعی تمام خود را نزد جنت مکانی
رسانده بود باشاره آن مست باد که ناکامی از دست کافران شهید
گردید - اگرچه آن غدار مکار بآن همه کاردانی و کامیابی سر رشته
هوش از دست داده بود و چون حوصله باختگن مردم و هر لحظه
همدم فکر و خیال تازه می گردید - اما جنت مکانی را چنان دل و حوصله
تدبیر بجا بود که هرچه می گفتند و می فرمودند خالی از رای
ضواب نبود - و بالهام غیبی و فکر صائب خود را موافق کردار و اطوار
آن بد کردار و تقاضای روزگار و می نمودند - و فرمودند که خوب کردی
مرا از دست آن رافضی بد کیش با اختیار خویش گرفتی - و دست
آن بد خواه دولت را کوتاه ساختی - و او هم مردم باظهار عقیدت و
فدویت دم میزد و معذرت می خواست و تخت طلبیده بدستور
مقرری بران نشاند شراب معناد حاضر آورده خود برسم بند های
عقیدت کیش خدمت می نمود - نور محل بعد رسیدن نزد برادر
و امیران بعد ازانکه قیل و قال و سرزنش بمیان آمد قرار مصلحت
چنان یافت که فردا همین که خورسراز افق برآرد مهد علیا
نورجهان بیگم را برفیل سوار نموده همه اتفاق کرده شمشیر انتقام از
نیام بر آورده بران بدنام ناکام تاخته ولی نعمت را خلاص نمایم -

اگرچه نور محل این مصلحت را بصبت بودن پادشاه با اختیار دشمن چنانچه بایه نه پسندید اما از ملاحظه آنکه بعدم جرات خود مطعون نگردد و فکر صائب به ازان بخاطر نمی رسید چار ناچار قرار بران یافت و راضی شد - خبر این مصلحت که بجنت مکانی رسیده برهنائی مهابت خان بتاکید تمام در تسلی نور محل و آصف خان و امرای دیگر و منع آن تدبیر پیغام فرمودند - و باز مقرب خان و صادق خان بخشی و میر منصور بدخشی را فرستادند - و در ممنوع ساختن اراده آنها مبالغه فرمودند و گفتند که هرگاه من این جا باشم شما را در مقابل جنگ نمودن و تیر و بندوق بروی من انداختن نه رای صواب - و از طرف من که بآرام تمام درینجا ام و سوا می نمایند - و انگشتی خود را بدست میر منصور فرستادند - و مهابت خان زبانی صادق خان بآصف خان پیغام داد که از شومی اختیار سلطنت که شما داشتید و خود را فلاتون وقت می دانستید کار ولی نعمت شما باینجا رسید - الحال صلاح دولت و بهبود کار و حال شما درین است که چند گاه کار وزارت و خدمتگاری پادشاه بمن ناکاره و آگذاشته شما به پنجاب یا جاگیر خود رفته به نشینید - نور جهان و آصف خان پیغام پادشاه را بموجب گفته مهابت خان دانسته ممنوع نگشتند - و قرار دادند که اول فدائی خان که خود را از شجاعان جلالت پیشه می گرفت با جمع بهادران یکه تاز رفته جوهر خود را بروی کار آرد - و بعد سر زدن آفتاب فدائی خان کنار آب آمد - و راجپوتان پل را آتش زده مستعد کار زار گشتند - و دلاوران از بسیاری آب و تیر باران رو برو اندیشه نا نموده اسپان بآب زدند و

محمد جهانگیر بادشاه (۳۶۸) سنه ۱۰۳۵

فدویانه شناری کرده مقابل دولتخانه برآمدند - و جمعی که اجل آنها دامن گیر گردید بآب فرود رفتند - و بعضی را که صدمه تلاطم دریا بپایان برد با نیم جان برآمده بفوج نتوانستند پیوست - از جمله فوج قریب هفتاد نفر جلادت پیشه پیش قدمی نموده خود را مقابل فوج مهابت خان رسانده چندی را انداخته ازان میان بعضی کشته و زخمی گردیده باوجود بکار بردن حمله رستمانه استقامت نتوانستند ورزید - و تا پیوستن فدائی خان برگردیدند فدائی خان هم چون دانست که کاری پیش نمی رود - رفتن همان بود و بر گشتن همان روز دیگر که اواخر جمادی الثانی آن سال باشد آصف خان باتفاق همه امیران مهد علیا را بر فیل سوار نموده و نور جهان دو ترکش و دو کمان و بندوق با نقیله روشن نزد بخود گذاشته بدلاسا و رغبت همراهان پرداخته از راه پایایی که تحقیق نموده بودند و بعضی جا کودالها داشت داخل دریا شدند - و همه جان نثاران مستعد کارزار گردیده نقد های جان را بر کف اخلاص گذاشته از سرو جان گذشته در رکاب بیگم خود را بآب زدند - وقت عبور بسبب آنکه راه قلب بود و در سه غار و آب عمیق داشت عجب حرج و مرج بر لشکر گذشت و سلسله انتظام فوج از هم گسیخت - و هر فوجی طرفی و هر امیری جایی بعد تصدیقه صدمات زیاد از آب سر بر آوردند - آصف خان و خواجه ابو الحسن و ارادت خان که از عمارتی نور محل جدا شدند همین که کنار دریا رسیدند فوج مهابت خان و راجپوتان جهالت نشان با فیلان جنگی مقابل آمده سد راه گردیده بآب درآمده شروع بتیر باران و

زهن گوله تفنگ نموده - هنوز آصف خان و خواجه ابو الحسن بابیگم در آب بودند که جلوی سپاه از مدمات تیرو بان و گوله بندوق که متصل هم می رسید برگشت و بعضی که دلاوری را کار فرموده پیش آهنگی نموده از آب گذشتند بسبب یراق و تر شدن رخت خود را جمع نتوانستند نمود شمشیرها علم کرده با فرج مهابت خان کار زار مردانه نمودند چون کرمک نرسید از ضرب تیرو سنان بیشتر زخمی و کشته گردیدند باقی متفرق شده جان بدر بردند - و راجپوتیه که خود را برابر و مقابل سواری مهد علیا رسانده بودند از زخمهای شمشیر و برچهی سرو بدن جوانان پر خون و روی آب را گلگون ساختند - و جواهر خان ناظر محل و ندیم خوجه بیگم و بیشتری از مردم روشناس در پای فیل نور محل کشته و غرق بحر فنا گردیدند - و فیل و شتر و اسب و آدم بسیار از مدمات همدیگر در آب می افتادند و بی زک و راحله راه سفر آخرت اختیار نموده بر یکدیگر سبقت می کردند - درین حالت رستخیز که یاد از جزع و فزع روز جزا و محشر می داد تیری در عماري بیگم که دختر شیر خواره شهریار را بادایه او با خود گرفته بود رسیده بر بازوی آن دختر خورد و آن ضعیفه را مضطر ساخت و اندرون عماري رنگین گردید و نور محل تیر از بازوی او بر آورده بدلاسا و به بعثن زخم او پرداخت - و دوزخ شمشیر و چند زخم برچهی راجپوتان بر خرطوم فیل و مهات فیل نور جهان بیگم رسید و فیل از زخمهای پیاپی آن طرف دریا برگشت و فیلبان از سبب زخمهای خود و اضطراب فیل فیل را نتوانست داشت و فیل در آب

عمیق افتاد و چند غوطه خورده بزور شناوری از آب برآمد و ازان
 تهلکه نجات یافت و از عماري صدا و فریاد وادلا بلندگردید - و خواجه
 ابوالحسن که اسب او از تیر باران رو برو در آب بیتابي مي نمود و
 دو سه زخم بدو رسیده بود بآب عمیق افتاد و اختیار عنان از دست او
 رفت از زین سرنگون گردید چون دران حالت قاش زین را گرفته
 بود آفت بدو نرسید و از مدد ملاح نور محل ازان گرهاب بلا بر
 آمده بساحل نجات رسید - و فدائي خان بتفاوت دو تیر پرتات از
 آصف خان و خواجه ابوالحسن بترده و پامردی تمام برآمد - و
 ابوطالب پهر آصف خان و اله یار و شیر خواجه و بسیاری از جان
 بازان پائین تر از فدائي خان عبور نمودند - و فدائي خان با جمعی
 دلاوران و ملازمان پادشاهی و نوکران جلالت پدشۀ خود مقابل
 فوج خصم پرداخته چندی را بضرب شمشیر و تیر و سنان افداخته
 زخمی ساخته باقی راجپوتان را از پیش رو برداشته تردد رستمانه بکار
 برده جنگ کنان خود را تاخیمۀ بادشاه رساند - فوج مهابت خان
 بمقابله و مقاتله پیش آمدند و صدای دار و گیر بلند گردید - همراهان
 فدائي خان دست و بازو به تیر اندازی کشادند و چپقلشها در
 دفع اعدا بکار بردند - چون تیر هلی فدائي خان اندرون خیمه روی
 نشیمن پادشاه می رسید مخلص خان خود را حائل مقابل و بلا گردان
 جنت مکانی ساخته بود - درینفرا مهابت خان بعرض رساند که
 جرأت و بی ادبی پاجی را مشاهده نمایند که رو بروی ولی نعمت
 تیر میزند و ملاحظه مال اندیشی اهلا ندارد - بعده پادشاه مکرر پیغام
 سعی جنگ نکردن بفدائي خان فرستادند و او ناشنیده انگاشته

محمثانه وار میکوشید - تا آنکه عطاء الله داماد فدائی خان و سید مظفر و وزیر بیگ باجمعی شرط جلی نثاری را بتقدیم رساندند و چندی زخمی گردیدند و بخود فدائی خان واسپ اوسه چهار زخم تیر رسید - و هرچند دست و پا زد که خود را باجمعی اندرون تواند رساند و کاری تواند ساخت از هجوم فوج مهابت خان که پی هم بمدد هم میرسیدند و بکومک فدائی خان احدی خود را نتوانست رساند و حکم منع جنگ پی در پی می رسید ناچار پا از کار زار کشیده از اردو بر آمده باز بزر بازار و شناری از آب گذشته خود را به رهتاس پنجاب که فرزندان او درانجا بودند رساند - و عیال و ناموس در تعلقه زمیناران که باو محبت دیرینه داشت گذاشت و خود جریده طرف دهلی شتافت - و آصف خان که می دانست که • ای باد مبا این همه آورده تمت • انتقام ازو خواهد کشید خود را باتک که جاگیر او بود رساند - و شیرخواجه و اله یار و بسیاری از نوکران پادشاهی نظر بر پاس آبرو هر طرئی متفرق شده راه خود گرفتند - و خواجه ابوالحسن و اراحت خان و معتمد خان مولف اقبالنامه و جمعی دیگر عهد و پیمان امان و آبرو بمهابت خان بمیان داده رجوع آورده ملاقات نمودند - اگرچه نقصان دیگر بآنها نرساند اما بعد ملاقات آنقدر هزّه و لایعنی و کلمات نلائق و رکیک خفت افزا در برابر آن جماعه گفت که بدتر از کشتن و کشته شدن بود - همه را دیوس و نامرد و از زن کمتر مخاطب و معاتب ساخت - چون آصف خان خود را با قریب دویسد و پنجاه نفر مخ اقربا و نوکران بقلعه آتک رسانده بود اول

فوج راجپوتیه برای محاصره بطریق ایلغار روانه ساخته بعده خود از بندوبست حضور که نور محل را بموجب خواهش پادشاه همدم و رفیق شب‌هایی الم ساخت نصف جمعیت را در خدمت جنت مکانی نگاهداشته با باقی فوج خود را باصف خان رساند و باندک تردیدی جمعی که آصف خان با اعتماد آنها پناه بدانجا برده بود با مهابت خان رفیق گشتند - و آصف خان را با ابوطالب پسر او و خلیل الله پسر میر میران بدست آورده به بیحرمتی تمام پیش آمده مقید ساخته با خود بحضور آورد و در همان اوان عبدالخالق خوانی را با محمد تقی بخشی شاه جهان که در برهان پور بدست آورده با خود داشت و خواجه عبدالصمد و ملا محمد هر دو فاضل و مصاحب آصف خان و صلاح شعار بودند حواله راجپوتان نمود که بتیغ بیدریغ شهید ساختند - از انجمله ملا محمد که از فضلا و صلحایی مشهور و حافظ قرآن بود و اگر بدر میرفت کسی را باو کاری نبود اما از آنکه او را مظلوم از جهان رفتن و آن ظالم را شریک خون او گشتن سرنوشت بود بگمان آنکه مهابت خان را بآن مرد ملا چه کار فرار اختیار ننموده گرفتار پنجه اجل گردید - گویند اول در فکر گشتن او نبود فرمود که زنجیر در پای او اندازند و وقت زنجیر نمودن طرق و زنجیر دوبار خود بخود باوجود خوب قائم نمودن از پای او برآمد و چون مدام آن بزرگ در تلاوت قرآن و خواندن اوراد مشغول بود و در آن حالت نیز لب‌های او در حرکت یافت آخوند را بدعوت و دعای سحر و افسون خواندن معاتب ساخته حکم قتل نمود - هر چند قاضی رکاب و بعضی

همدمان باظهار خویبهایی ملا زبان آشنا نموده شفیع گشتند زیاده
 بغضب آمده بر شهادت او اقدام نمود - زهی سختی و شقاوت قلب
 آن چه نویسم از حوصله و بردباری جنت مکن که با چنان مدعی
 بدعاقبت از راه عاقبت بینی دران ایام ملالت افزا که آخر بمدد
 فضل الهی سرانجام کار بخیر منجر گردید برفق و مدارا پیش آمدند
 و از آنکه گفته اند (مصرع) مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بابدش.

• بیت •

چو در طاس رخشنده افتاد سر • رهاننده را چاره باید نه زور
 هرچه از کلمه و کلام بآن بد فرجام بر زبان الهام جاری میگردد
 موافق و مصلحت مزاج گوئی او بود - و نور محل نیز بتقاضای
 وقت و صلاح دولت رهنمائی می نمود و می گفت تا توانی
 زبان به شکوه برادرم آشنا ساز و بگو - هرچه شد از حمد و ناتوان
 بینی هر دو برادر و خواهر می دانم ترا و مرا درین باب که آنچه
 نبایست بعمل آمد تقصیر نبود و مهابت خان هم در برابر سلوک
 پادشاه بتملق و اظهار فدویت و عبودیت پیش آمده طریقه
 خدمتگاری از دست نمیداد و آن سریر آزایی هند را بر تخت بدستور
 مقرری نشانده خود بدستور دستوران گستاخ کاردان نزد تخت سر دیوان
 استاده بعد عرض مطالب و وقائع اطراف بلاد از زبان پادشاه جواب
 داده حکم می نمود و احکام امنیت و اجرایی حکم سلطان باطراف
 حکام نشین دور و نزدیک روانه می ساخت - و پادشاه باظهار لطف
 حکم و تکلیف نشستن می فرمودند و عمدا گاه اطاعت امر میدود
 و گاه پلس ادب را کار می فرمود - اما بحسب نشستن هر دو راجه پوت

محمد جهانگیر بادشاه (۳۷۴) سنه ۱۰۳۵

پیش و عقب حوضه که از بوی عرق انگوزه و گنده دهان کافران مزاج
عنبر سرشت جنت مکانی منغص میگردد گاه گاه برای تبدیل و
تخفیف بودن هر دو بدسرشت می فرمودند - تا آنکه بیک نفر
راجپوت که عقب حوضه بنشیند منجر گردید و کوچ بکوچ متوجه
کابل گردیدند و بشکار و مزار بزرگان گاه گاهی تشریف می بردند و همعجا
و همه وقت سایه وار از قدم آن ظل الله جدائی اختیار نمی نمود
تا آنکه اوائل خورداد داخل حویلی کابل شدند و همراه آن بدمال
بفاحه فردوس مکانی و بنی اعمام و تفرج باغات و عمارات و
شکار سواری می فرمودند - درین اوان ایلچی توران با نامه و
هدایای نذر محمد خان رسید و قیمت تحفه که آورده بود پنجاه
هزار روبیه بعرض رساندند •

درین ضمن بمدد روح پرفتوح صاحب قرانی و تمهید
نور محل عجب اختلال در استقلال مهابت خان رو داد - تفصیل
لین اجمال آنکه چون در همان نزدیکی ایام رساله نواحداث احدیان
بتجویز نورجهان بعمره آمده بود مردم جلالت پیشه انتخابی
تازه نگاه داشته ازان جمله جمعی را تعینات قراولان برای محافظت
شکارگاه از دست اندازی افغانان بدسگل نموده بودند - روزی بعضی
از راجپوتان ناهموار که از غرور مهابت خان احدی را وجود نمی
دانستند در چراگاه شکار اسپان و جازپایان بار بردار خود سر داده
بودند - احدیان و قراولان مانع آمدند - آنها ممنوع نگردیدند - گفتگو
بنزاع فساد آمیز منجر گردید - یک دو احدی کشته و زخمی گردیدند
و همه احدیان و قراولان اتفاق نموده بر دیوان استغاثه نمودند -

مهابت خان گفت هرکرا بشناسید و نشان دهید بمزا رسانده آید - مستغیثان که طرفداري متصدیان درین جواب صریح ظاهر میشد مطمئن خاطر نشدند و بهیئت مجموعی بشورش آمدند دران هنگامه اشاره ازطرف نورمحل بآن جماعه رسید باهم اتفاق ورزیده برسر راجپوتان که نزدیک فرود آمده بودند ریختند و شور و غوغای عظیم برپا شد و جنگ درگرفت - هرچند که راجپوتان سپاهی نژاد قوم دیگر و امقابل خود نمی گرفتند اما ازآنکه چندان محنت باده غرور گردیده بودند که احدی را بخاطر نمی آوردند و سواي شمشیر و برجهي حربی دیگرنداشتند و میان احدیان کمانداران قدر انداز بودند و قراولان حکم انداز که همه سوخته بیداد این جماعه ضلالت کیش گشته بهانه می طلبیدند بعد بلند گردیدن ناثری قتل راجپوتان بدستگال مغلوب گردیدند - و عجب کشاکش بمیان آمد - و ازدحام عام رفیق و معارن فرقه اسلام گردیدند تاخبر رسیدن بمهابت خان قریب هزار راجپوت که اکثر جماعت دران مشهور و نوکران روشناس مهابت خان بودند کشته و زخمی گردیدند - و جمعی کثیر دیگر از معارنان آنها بجزا و سزای اعمال رسیدند - و کار بجائی کشید که چهار صد پانصد نفر راجپوت وقت فرار از دست احدیان و قراولان که در اطراف غار و کنار مغاک زربوش بامید نجات شده بودند بدست افغانه هزاره افتادند - که دست بدست مانند گوسفند در بغل گرفته بدستورنی که دارند از کوتل هندوکش گذرانیده فروختند - و از رگ پا معیوب ساخته چوپانی فرمودند - مهابت خان بعد فراغ واقعه خبردار گشته چون حوصله باختلک سراسیمه وار سوار شده خواست خود را بمدن راجپوتان

رسانده بتلانی کوشد درین حین دیگر مردم پادشاهی جوق جوق و فوج
فوج خود را بکومک احدیان و قراولان رساندند - و اناغنه هنگامه جو
زیاده از شمار فراهم آمده رفیق ملازمان پادشاهی گردیدند - بعضی
از هواخواهان مهابت خان نظر برآنکه قابوی وقت از دست رفته
و منصوبه بازی برگشته جلوی اسپ مهابت خان را گرفته باظهار
خیرخواهی مانع آمدند - مهابت خان نیز نیرنگ بازی روز کار و روی
گرمی بازار کار زار قسم دیگر دیده از شنیدن خبرهای منحش رنگ
رو باخته صرفه در مقابل شدن ازدحام ندانسته تقاضای وقت را از
دست نداده مراجعت نمود - و خود را به پناه دولت خانه پادشاهی
رساند و کوتوال خان و خلیل الله خان و جمال محمد خواص را با
جمعی از مردم بیگم برای دفع و منع نائره فساد تعیین نمود - و روز
دیگر سردیوان ظاهر ساخت که ماده فساد قاسم خان برادر خواجه
ابوالحسن و بدیع الزمان خویش او بوده اند و وقت اشتعال نائره
جدال مردم خود را بکومک فرستاده اند هر دو را بخفت تمام
سروپا برهنه از خانه طلبیده مقید ساخته خانهای آنها بضبط و تاراج
در آورد اما در تسلط او خلل پذیرفت و هر چند خواست از
احدیان تلافی و تدارک آن واکشد بعمل نتوانست آورد - مگر آنکه
در يك دو ماه رساله آنها را برطرف فرمودند •

درین روز از واقعه دکن بعرض رسید که عنبر صاحب اختیار
نظام الملک درس هشتاد سالگی درگذشت - شاه جهان از شنیدن
واقعه او و فساد مهابت خان و غلبه سلطان پرویز بحضور از
بی تقصیری خود و التماس عفو جرایم کرده ناکرده معروض

سنه ۱۰۳۵ (۳۷۲) محمد جهانگیر پادشاه

داشت - بعد عروسی فرمودند که اگر قلعه دهقانان و اسیر بمردم پادشاهی سپارد و سلطان دانا شکوه و سلطان اورنگ زیب را بحضور روانه جازد التماس او درجه پندیرائی خواهد یافت - لهذا هردو شاه زاده گرامی قدر را روانه حضور ساخته هردو قلعه را بملازمان پادشاهی واگذاشته خود از راه سلطان پور و نندربار روانه گشته از گذر لکهر پور عبور نموده بمقصد بطریق ایلغار رسیده حقیقت معروض داشت •

اوایل شهر یوز از کابل درایت توجه طرف هندوستان هر انراشتند درین اوان بظهور پیوست که شاه جهان بعد رسیدن باجمیر راه تهیه اختیار نموده •

الحال چند کلمه از تدبیر نور محل که در مطلق العنان گردیدن خدیو جهان یگار برده می نگارد - که اول از وقوع جنگ و فساد بموقع راجپوتان و احادیان که هرگز چنان خانه جنگی زیر گردون بوتلمون شنیده نشده بسیاری از غرور آن مخمور بانه ناکامی کم شده بود دوم مزاج گونی بدمستی که از طرف پادشاه درباره برادر و خواهر گوش زد او می شد روز بروز غبار دل پر کینه او شست و شو می یافت و اکثر می فرمودند که اگر محبت ظاهری نور محل که برهم زدن ملک و جمعیت من گشته میان من و فرزند دلپذیر ارشد من نزاع انداخته اختیار دلم از دستم نمی رود و بی شوم هردو نمی دیدم - و بعضی اوقات می فرمودند که نور جهان در فکر استیصال تست از خود باخبر باش - ازین کلمات و تقریب که هر روز بگوش او می کشیدند تسلی بخش

خاطر او می گردید - و احتیاط احاطه راجپوتان گرد دولخانه کم می شد - و بیگم ها بجا به عمل و خواجه سرایان سر راه تعلقه جاگیر خود و شهریار که از کاردان و رازدان میدانست پیغام و نامه نوشت - و بعضی را در خلوت طلبیده زبانی خاطر نشان نموده گفت که بقدر مقدور سپاه جلالت پدشاه کارزار دیده انتخابی تجربه کار بیش قرار متفرق بشهرت سبندی نوکر نموده بمروزر بار در فرستند که از همدیگر دور و اطراف پراکنده فرود آیند تا آنکه قریب دو سه هزار سوار جرار کار آزما که همه را اشجع روزگار توان گفت بخاطر جمعی تمام عمل محال جاگیر سر راه نوکر نموده چنانچه درز بانها شهرت نیابد متفرق فرستادند که بفاصله دور و نزدیک در مثلها که نام و نشان پیدا نگردد با لباسهای کسوف بشهرت جماعه بیکاران و تلاش نوکری فرود آرند - و تا فراهم آوردن آن جماعه پادشاه باشا بیگم بی آنکه از اصل تمهید مقدمه اطلاع یابد بمهابت خان بعد اظهار رسوخیت و فدویت او و نملک حرامی و بد خواهی دیگران و تمهیدات دیگر در خلوت گفت که درین هنگامه بعضی واقع طلبان تابینان خود را بر طرف ساخته اند اگر بدیدن محله امرا پردازی بد نخواهد بود - مهابت خان قبول نموده جابجا نقیبان و سزاول بقید تاریخ و روز تعیین نمود که امرا محله دهند - نقیبی که برای خبر رساندن نزد متصدیان نور محل آمد و به نوبه جان ظاهر ساختند بیگم در جواب از روی درشتی پیغام داد که اگر چه ما را به سپاه و محله چه کار و چه نسبت آنچه پادشاه بما می دهد برای خرچ انعام از باب نشاط و زینت و آرایش ما و محل نشینان

ماست - مع هذا معجزة درعی من کمتر از دستار سی درعی دیگر مردان نخواهد بود - ازین مقوله عمدا کلمات غیرت افزا که ازین بوی ساختگی نیاید گفته فرستاد - مهابت خان از شنیدن این جواب حرفهای لغو بر زبان آورده زیاده تقید در محله گرفتن نمود و بر همه توابعان و منصوبان نورجهان سزاول تعیین فرمود تا آنکه بوزی که گذشتن مردم بیگم از نظر مقرر گشت قرارداد که طرف دست راست همه مردم قدیم با لباس فاخر زرین پوش خوش یراق با ندری که همراه محله می باشد از تحف و جنس اعلی گرفته استاده شدند و طرف چپ نوکران بکه چین بهادر جدید با رخت سپاهیان و یراق درهم شکسته غیر معلوم بنام امرای گم نام دیگر استادند - و وقت شب خدیو جهان بمهابت خان باظهار اخلاص گفته بودند که فردا محله نورجهان ست از قلقچیهایی او خود را کنار و دور داشتن لازم و ضرور دانسته احتیاط تمام نماید - آن رموز فهم بدسرشت نیز خیریت خود درین دانست که نسبت پرورهای دیگر عنان کشان همراه سواری می آمد - همین که فیل سواری پادشاه میان هردو گروه فوج نور محل رسید و نقیبان برای مجرای سپاه طرف یمین بنام محله مردم بیگم فریاد بلند نمودند و پادشاه و مهابت خان و همراهان او متوجه آن جماعه گردیدند و زرق و برق لباس آنها چشمهای حاسدان را خیره ساخت - یکبارگی جوانان تهور نشان جانب یسار با شمشیرهای آبدار و سنان سینه گذار و تیزهای جگر درز از جا جسته بچستی و چالاکي که بایست در چشم برهم زدن کار را چهرت و فیلبانی که منصوب نموده آن بدسگل بود ساختند -

و جنت مکانی را از ملاحظه شر آنها مأمون نمودند - و در همان گرمی و جلدی فیلبانی که همراه آن سپاه مصلح و مکمل چشم برآه قابو برده خود را بالای فیل رساند تا مهابت خان و مردم او ازین فتنه خبردار شده متوجه طرف چپ گشته خواستند در تلافی کوشند سپاه قدیم طرف راست اطراف فیل آمده باتفاق جلبازان جدید فیل پادشاه را حلقه وار فرو گرفته دسمت و بازو بدفع اعدا کشانند - مهابت خان برماجرای کار و تبدیل وضع روزگار خبردار گشته دانست که کار و اختیار از دست رفته و جان در پی تلافی بر باد دادن شرط عقل نیست درین ضمن از غلظی عام امرای دیگر نیز در رکاب پادشاه جلو ریز حاضر آمده کمر بجان فشانی بستند - مهابت خان دران حالت از میان لشکر خود را کنار کشیده چنان پدر زد که سلیقه او هم خبردار نگردید - و راجهوتیه و دیگر همراهان مهابت خان متفرق گشته فرار اختیار نمودند و بی آنکه قتال و جدال بمیان آید پادشاه گردون بارگاه از چنگ چنان دشمن قوی نجات یافتند - دران حالت جنت مکانی از مریم زمانی برای تعیین لشکر و تعاقب او مصلحت پرسیدند و نورمحل گفت زنهاردین فکر نیفتاده او را بگذارند هر جا خواهد رود بلکه از ربانی پادشاه مصحوب بلند خان خواص بظهار لطف و اخلاص پیغام بدان بد انجام دادند که بهار عاتقانه و بجا گردید که خود را از سر مردم بیگم کنار کشیدید بهتر آنست که شما پیشتر از آب بکنوبید - و مهابت خان از آب رعتاس گذشته فروه آمد و خیمه پادشاهی در همان گن زمین بیمنت قرین نصب نموده شاهانته شاه گامی بلند آواره ساختند - و آخر نور افضل خان را نزد مهابت خان

فرستاده پیغام دادند که آصف خان را با ابوطالب پسر او و پسران
دانیال که باختیار آن بدخصل بودند بگذارد - تقصیر ترا معاف
فرمودیم - خود را بعتاقب شاه جهان رساند - مهابت خان هردو پسر
دانیال را باعزاز حواله افضل خان نموده درباب آصف خان عذر
خواست که چون از طرف بیگم مطمئن خاطر نیستم تا گذشتن از
لاهور انصهردن آصف خان و پسر او مرا معذور دارند - جنت مکنی
از جواب او بی‌دماغ گشتند - اما تقاضای وقت از دست نداده باز
مکرر افضل خلی را فرستاده از طرف خود و بیگم ختم کلام الهی
در میان آوردند تا سه چهار منزل بآمد و رفت پیام بدفع الوقت
گذرانده آخر آصف خان را نزد خود طلبیده ازو نیز قسمی شده
گرفته اسب و خلعت و فیل تراض نموده نزد پادشاه فرستاد - اما
ابوطالب را چند روز دیگر تا خاطر جمعی از وسوسه تعیین فرج
نگاه داشت بعده او را نیز باعزاز مرخص نمود •

اوائل ماه ایان نزدیک لاهور نزول ربابات ظفر اقبال واقع گردید -
از آنکه شاه جهان باوجود امر پدر هردو گنهر درج سلطنت را روانه حضور
ساخته و هردو قلعه رهتاس و آسیر را موافق حکم بمردم پادشاهی
چنانچه بگذارش آمد واگذاشته برای حصول مرئی پدر وغور محل
خود را تا اجمیر رسانده بود آخر معلوم شد که هنوز گرد و غبار و کدورت
ملان از اینه همور بیگم بر طرف نگشته و کم توجهی پادشاه باقی سع
و ماده فساد حضور از میان بر نخاسته لهذا رفتن بخدمت پدر
مصلحت ندانسته راه تهته بازاده ایران و هرجا اتفاق افتد اختیار
نمود - و گذشتن شاه والاقدار از اجمیر بقصد تهته از روی نوشته واقعه

نگاران بعرض رسید - بعد داخل شدن لاهور خلعت صوبه داری لاهور
 بآصف خان و وزارت بدستور سابق بخواجه ابو الحسن عنایت
 فرمودند - و افضل خان را خانسانان مقرر نمودند - و میر جملہ را
 بخدمت میر بخشی سرافرائی بخشیدند درین ضمن بعرض رسید
 کہ مہابت خان از طرف شرقی متوجہ جنوبی گشتہ تا از کجا
 مبر بر آرد - چون خبر رساندند کہ بیست لک روپیہ از محصول
 جاگیر مع فیلان و دیگر اموال مہابت خان از طرف بنگالہ می آید
 نزدیک دہلی رسیدہ صفدر خان را با دیگر جمعی از امرا و ہزار
 احدی برای آوردن زر مذکور تعین فرمودند - در منزل شاہ آباد مردم
 پادشاہی بخزانہ رسیدند - مردم مہابت خان خزانہ را بشاہ آباد در
 آوردند - و بچنگ استقبال نمودند - صفدر خان سراي را سوختہ جمعی
 را کشتہ و زخمی ساختہ خزانہ را بدست آوردہ روانہ حضور نمود
 بعد عرض صفدر خان را با همان فوج و جمعی دیگر برای تنبیہ
 و تادیب مہابت خان مامور و تعین فرمودند *

درین سال ملال مال بعرض رسید کہ سلطان پرویز کہ تعاقب
 شاہ جہان می نمود ازین کلفت سراي فانی بدار القرار جاودانی
 رحلت نمود - و عرصہ داشت خان خانان مشتمل بر قبول
 تعاقب و تنبیہ مہابت خان رسید و بمعرض پذیرائی درآمد -
 درین ضمن عرصہ داشت مہابت خان مبذی بتر التماس عفو
 تقصیرات و تعاقب نمودن شاہ جہان بعرض رسید - از واقعہ
 دکن نیز معروض گردید کہ یاقوت حبشی کہ بعد از واقعہ عنبر
 ہلم شہرت برافراختہ بود بامنصوبان پادشاہی شرط اطاعت و دولت

خواهی بجا آورده - درینولا از نوشته اخبار نویسان تهته ظاهر گردید که شاه جهان با چهار صد سوار طرف تهته رسیده اراده سمت ایران داشت - و شریف الملک حاکم تهته بمقابل شاه جهان برآمده باوجود قلت جمعیت شاه جهان تاب مقاومت نیاورده هزیمت اختیار نموده بشهر درآمده محصور گردید - شاه جهان متوجه شهر و دست اندازی نگردیده بسبب شنیدن واقعه پرویز و عارفه بدنی خود و موانع دیگر متوجه سمت دکن گردید - درین اوان آصف خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار از اصل و اضافه سرافرازی یافت - از واقعه دکن بعرض رسید که فتح خان پسر عبدالعزیز بموجب اشاره نظام الملک باقوج سنگین بقصد تاخت ملک خاندیس و برار روانه گردید و خان جهان لودی از تغیر سربلذذ رای بصوبه داری خاندیس و برار مقرر گشته بدفع شر آن پرداخته - و لشکرخان را در برهانپور نائب گذاشته درینولا خبر رسیدن شاه جهان از راه احمد اباد بدکن و فرود آمدن حوالی جنیر نزدیک ناسک بعرض رسید - وقت رفتن به تهته از راه اجمیر مسافت چهار صد و پانزده کوره جریبی را در چهار ماه بهفتاد کوچ و پنجاه مقام طی نموده بود - در وقت مراجعت برای احمد آباد مسافت دو صد و شصت کوره را در چهل کوچ و ده مقام طی نموده - و نیز ظاهر گردید که مهابت خان بقصد شهرت تعاقب خود را بدکن بشاه جهان رساند - اما بعد رسیدن باظهار رسوخیت و فدویت و عنبر مقامات ایام گذشته - پرداخته و در همین اوان معروض گردید که خان جهان لودی به تنبیه و تادیب امرای نظام الملکی رفته

بود بعد رسیدن مقابل حمید خان حبشی که یکی از نوکران عمده نظام الملکی بود و زنی داشت مکاره که بعاشقی بعقد آورده در استرضای او بمرتبه می گروید که کار او بدیوسی کشید و آن فاجعه بانظام الملک بمرتبه رشته الفت را استحکام داده بود که بیرون شوهر او و اندرون خود صاحب اختیار گردید - و باقی ذکر شادت او بزبان خامه خواهد داد - آن ملعونه باخان جهان بفرقت شوهر ساخته در ارسال هدایا و تحف و نامه و پیام مودت القیام چنان بنای دوستی و پدر خواندگی قائم نمود که از اثر افسانه و افسوس بازار رزم و فوج کشی به بزم و یکجہتی تبدیل یافت - و چاربنج لک هون و دوسه لک روپیہ جواهر بخان جهان داده ملک لڑ دست رفتہ نظام الملکی کہ بعد از کشته شدن چندین ہزار آدم و خرچ کرورہا بتصرف عرش آشیانی و جنت سکانی آمدہ بود خرید - و آن افغان نمک حرام نظر بر فساد ایام طمع نمودہ فروخت - و عرض محصول یک دو محال محنت چندین سال دو پادشاه و دوسه شاهزاد ہاے نامدار و امرای ذوالاقتدار و کرورہا کہ در تسخیر آن دیار صرف گشتہ بود و ابکان از دست داد - ہمہ حکام حکم خان جهان را رد سپردن ملک بفرستدہای نظام الملک قبول نمودند و اطاعت و وزیدند الا خنجر خان قلعه دار احمد نگر حکم و نوشتہ خان جهان را رد نمودہ جواب داد کہ بدون حکم پادشاه کلید قلعه بسر من وابستہ است اما برگزانت تحلقہ مال محال نواح احمد نگر بتصرف منصوبان نظام الملک در آمدہ - گویند آن مکارہ تباہ کارچون زنہای مردم عمدہ را کہ بحسن صورت و زشتی سیرت شہرت داشتند برای تسخیر دل نظام الملک

از وله برده باخود هم بزم و همدم معتمد عشرت می ساختند - و بعد
واقعاً عنبر کفایت نام در سرانجام امور ملکی می پرداختند - زمام
اختیار ملک و سپاه چنان یکف اقتدار او برده بود که وقت سوار شدن
فوکران عمده دیگر در رکاب و پای فیل او پیاده رفته عرض مطالب خود
و بادشاهی می نمودند - تا آنکه چون میان عادل شاهیه و نظام الملکی
مدام عداوت شدید و فرج کشی بود در ایام اقتدار او و شوهر او خبر
رسید که عادل شاه با لشکر آراسته و فیلان جنگی و توپخانه جهان
آشوب برای مقابله می آید - نظام الملک به تهیه جنگ برآمده
پرداخت - آن عداوت گفت که سر فوجی و اختیار این جنگ بنی
وگذارند - اگر از اقبال پادشاه بر خصم غالب آمدم تا قرنهای برونها
جاری خواهد بود که یک نظام الملک با پادشاه بیجاپور مقابله
نموده هزیمت داد - و در صورتیکه خدا نکرده قضیه برعکس شود
خواهند گفت که پادشاهی زنی را مغلوب ساخت و باز بتدارک
می توان پرداخت - نظام الملک را حرف او مقرون بصواب نمود
و محبوسه نازنین خود را مأمور بسر لشکری فرمود - و او به ترتیب
لشکر و آراستن فیلان کوه پیکر و تسلی و استمالات پیکار پیشگان رزمجو و
گرد آوری دلاوران شعله خو پرداخته و توپخانه عظیم آراسته خود
بیراق بحتبه بروخ نقاب مرصع انداخته بر فیل گردون شکوه سوار شده
امیران را بزبان خوش و لطف امیدها داده بظهار وعده و تهدید
و وعید سرگرم کارزار ساخته کوه بسیار از مرصع و طلا و نقره موافق دستور
یکمی که بعد ظهور تردد برای دل خوشی سپاه انعام می نمایند قیام
نموده وقت سواری باخود گرفته در مقابله فوج خصم آمده اقدام

بکرازار و آراستن صفوف نموده هر ساعت با امرای یمین و یسار
 دلبری و ترغیب نموده تهوری می نمود و از هر که اثر شجاعت و
 جلالت و تردن ظاهر می گردید کوزه مرصع و طلا فراخور زیاده از رتبه
 بدو رسانده موقوف بر امید نسیمه نمی گذاشت - و همراه از شیرینیها
 سبدها پر کرده داشت که باگروهایی نقره نقره موافق دستور دکن
 برای جذب قلوب پیدای های توپ خانه پیهم می رساند و باعث
 دلگرمی سپاه میگردد تا آنکه فوج عادل شاه را از پیش رو برداشت
 و بحملهای مردانه آن زن مرد امن چند هزار مرد مقتول
 و اسیر گردیدند - وزن صف شکن بفتح و نصرت بخدمت
 نظام الملک رسیده بیشتر از پیشتر معزز و محبوب گشت - الحامل
 نغان جهان لودی از زنی بازی می خورده چنان ملکی را
 بقلیلی که بخرچ انعام یکروزه پادشاهان هندوستان وفا ننماید
 از دست داده خود را نزد ولی نعمت و عالمی مطعون ساخت •
 درین آوان ابو طالب پسر آصف خان را بخطاب شایسته خان
 مخاطب ساختند - درین سال خان خانان ولد بیرم خان که از
 نامداران بی همتای روزگار بود بعد انقضای هفتاد و دو سال
 از مرحله عمر ودیعت حیات نمود و باعث ملال خاطر عاطر گردید •
 سابق مقرر بود که پادشاه صورت خود را بر پارچه طلائی مدور بوزن
 یک توله مسکوک ساخته طرف دیگر شبیه شیرینی که بران آفتاب
 سوار باشد سکه زده با امرای مقرب خاص می بخشیدند که بر
 چیره بسته باعث افتخار خود و زیب دستار می داشتند - و
 بعضی در گردن انداخته بر روی سینه بجای حرز جان نگاه میداشتند -

درین سال حکم فرمودند که شبیه را کلان تر از پنج توله طلا ساخته
 پامرای مخصوص مقرب می داده باشند - درین اوان از نزد
 امام قلی فرمان فرمای توران خواجه عبد الرحیم ایچی که از خاندان
 مشهور ملک بود با محبت نامه مشتمل بر اظهار مدد برای جنگ
 ایران در تلافی دعوی آن اصلاح و فساد می که میان شاهنشاهی و
 شاهزاده ولی عهد بمیان آمده بود رسید - درین روزها مهابت
 خان که از مدت گرد خیال رانا بحال تباہ سرگردان بود بشفاعت
 فدایت و اعتراف تقصیر بامید عفو جرائم عرائض پی در پی
 بحضور ارسال داشته التماس نمود که بحضور آمده بعد شرف ملازمت
 و تسلیات خطا بخشی بمهم شاه جهان بدستور سابق کمر جهد بخته
 روانه گردد - پادشاه جرم بخش خطا برش التماس او را مقرون باجابت
 فرمودند - بعد رسیدن مهابت خان بحضور و روانه نمودن بدکن
 در اوائل ماه اسفندار متوجه کشمیر همیشه بهار گردیده و سیرکنان
 و شکار افکنان آخر ماه مذکور بآب چناب رسیدند •

ذکر جشن سال بیست و دوم خاتمه جلوس جهانگیری

مطابق (95) دوم شهر رجب سنه هزار و سی شش هجری

اول روز جشن این سال بعرض رسید که مکرم خان حاکم بنگاله
 برگشتی با ساز عشرت سیر و تفرج دریا می نمود از صدمه باد تنده
 کشتی برگردید و مکرم خان با جمعی غرق بحر فنا گشت - نزد
 اهل شگون آن خبر نامیمون افتاد - فدائی خان را بعد از قبول

نور لکت رو بیده پیشکش و نذر که هر سال در سرکار پادشاه و نور محل
می رسانده باشد صوبه دار بنکاله مقرر فرمود که - بعد رسیدن بکشمیر
مرض دائمی رو بشدت آورد و محبت بدن بانحراف مزاج مبتدل
گردید روز بروز برکسل طبع می افزود و علاج حکمتی حائق گردید
بخشید و مرض بااستداد کشید و از سواری فیل و اسب که بسیار
رغبت داشتند ماندند و اثر وجع در هر بنی مظاهر گردید و هر چند
که خود را بسیر سبزه و گل مشغول می نمودند دل رغبت نمی
نمود - و از همه ماکولات و مشروبات حتی انهن که رفیق سالها بود
طبع نفرت کشید و سواي چند پیاله شراب هیچ چیز خواهش نمی
شد - و علامات سفر آخرت ظاهر گردید - درین ضمن شهریار بی غیار
که بدو سه مرض مبتلا گردیده صوبی ریش و بروز بیداد داده بود
بتقاضای مصلحت ظاهر هوا خواهان بدخواه باوجود منع نور جهان
یکم برای رفتن لهور بقصد علاج سناجت زیاده نموده مرخص
گردید - و داور بخش پسر خسرو را که نور محل حواله شهریار نموده
بود و از بی رشدی و بی جوهری بار سنگین دانسته از خود جدا
نموده در حضور گذاشت بارادت خان سپردند - و از کشمیر کوچ طرف
لهور فرمودند - بمنزل راجور که نزول واقع شد در راه پیاله شراب
خواستند بر لب نهاده که از گلو فرو فرقه برگرداندند - تا رسیدن
بدولت خانه کار بنزع کشید - وقت چاشت اواخر ماه صفو
سنه هزار و سی و هفت [۱۰۳۷] هجری بسفر آخرت پره اختنه

چرخ را جام نگون دامن کز می عشرت تہی ست

بنده از جام نگون جستن نشان ابلہی ست

درین وقت از اندرون و بیرون آثار رستاخیز محشر ظاهر گشت
و نور جهان بیگم از وقوع این حادثه جهان در چشم او سیاه و تیره
می نمود - هر چند برادر را برای فکر تکفین و تدفین و مصلحت
ملکی طلبید آصف خان بعد از هائے مختلف بدفع الوقت پرداخت
و باتفاق اعظم خان و جمعی از امرا که با آصف خان همراز و دهمراز
بودند داور بخش پسر خسرو را از قید بر آورده بمردة سلطنت که
مخواب و خیال محض بود مبشر ساختند - چون او میدانست که
این سلطنت بی اعتبار دوسه هفته خون بهائی بیش نیست
باین امر بی اختیار راضی نگشته افطار و انگار بسیار نمود فائده
نداد و بعد از سرگند تسلی او نموده بتقاضای مصلحت چون
گوسفندی که عوض جان مریض برای تصدق بیرون آرند بر تخت
نشاند چتر بر سر او گردانده شرط نثار و مبارک باد بتقدیم رساندند -
نور جهان بیگم که لاله وار دل سوخته نقش واژگون فلک بود
چهار ناچار نعلش رفیق آخرت را باخود همراه گرفته با هزاران ناله
زار و دل بیقرار به لاهور آورده در باغ خود مدفون ساخت و آصف
خان از منزل بهنبر بفارسی داس نام را که در یلغار رفتی ید بیضا
می نمود مهر خاص انگشت خود را از عدم فرصت حواله نموده
نزد شاه جهان بتاکید اکید روانه ساخت - و آنچه بایست گفت
ز بانی پیغام داد - و بسرعت رسیدن و اول نژد مهابت خان رفتن
و باز باتفاق او ملازمت شاه جهان نمودن و سزاوی نمودن برلی
زود روانه شدن شاه جهان مبالغه که باید نمود - چون نور جهان برای
سلطنت شهریار از افطار بیقراری بسیار داشت و همشیره دویم که

درخانه صادق خان بود شوهر او نیز با نور جهان همراه گفته می شد اصف
نشان چوکی بدر خانه هر دو همشیره فرستاده راه آمد و رفت امرا و نامه
و قاصد بند نموده بود - شهریار غافل از بازی روزگار بوده در لاهور بعد
از شنیدن خبر واقعه جنت مکانی خود را چون سلطنت بازی
میر و وزیر اطفال بادشاه موسوم ساخته از ناموافق تقدیر غافل
گردیده بتصرف خزانه لاهور دست سخارت و بخشش دراز نموده
از جمله نود لک روپیه که موجود بود هفتاد لک روپیه برای جذب
قلوب امرا بصیغه انعام و علوفه پیدگی نوملازمان و مساعدت در هفته اول که
بدو هفته ایام فرمان روائی او نکشید بخشید - پسر دانیال را که با او بود
برای مقابل فوج داور بخش و اصف خان سر فوج ساخته تعیین نمود - و
از آن طرف اصف خان داور بخش را با کوکبه و دبدبه شاهي و تجمل
پادشاهی بر غیل نشاند خواجه ابو الحسن را و مخلص خان را با
سادات باره همراه نمود و از آب لاهور گذشته مقابلو مقاتله روی داد -
هنوز صدای دار و گیر بلند نگردید که فوج شهریار فرار اختیار نمود - بعضی
خود را بقعه لاهور رساندند و جمعی بفوج داور بخش پیوستند و
شهریار نزدیک در قلعه ایستاده چشم بر راه مرده فتح بود بر خبر
برگشتگی طالع خود مطلع شد - از سراسیمگی سراز پای خودیش
نشاخته راه قلعه ارتک اختیار نموده محصور گردید - و فوج داور بخش
بگرد حصار آمده بمحاصره پرداختند و روز دیگر همین که علم زرافشان
خاور از مطلع مشرق با تیغ فتح و نصرت نمایان گردید اکثر مردم درون
و بیرون قلعه از دور و نزدیک امان طلبیده نزد اصف خان آمده
ملحق شدند - اختصار کلام آنکه شهریار را چون مرغ پروبال کنده

از قفس قلعه اربک بر آورده نزد داور بخش آوردند و مثل گناهکاران ملازمت فرموده محکول ساخته بقفس زندان اجل محبوس نمودند - و پسران دانیال را نیز برصورت شهریار ساخته یار و رفیق او گردانند - و یمین الدوله آصف خان حقیقت را بخدمت شاهنشاه زمان شاه جهان صاحبقران نوشته روانه ساخت - و بنارسی داس که از بهنبر رخصت شده بود مسافت بعیده را تا بقلعه نظام الملک به بیست روز طی نموده موافق ارشاد آصف خان سر راه بخانه مهابت خان رفته بر سرگذشت اطلاع داده و مهابت خان همان زمان بنارسی داس را باخود گرفته بدر حرم سرا رفته خبر اندوختن محل فرستاده مخبر ساخت - همین که شاه جهان صاحبقران بیرون تشریف فرمودند بنارسی اول مهر سکه یمین الدوله را گذرانده داب ملازمت و تعزیت و تهنیت را بآئین رسولان آداب دان بتقدیم رساند - حضرت صاحبقران اشک ریزان استفسار احوال نمودند - و بساعت سعید باتفاق اخترشناسان هند و فرس که برای سرانجام زیاده از هفته توقف نشد اواخر ربیع الاول سنه هزار و می هفت هجری بطریق استعجال از راه احمد آباد براهبری ظفر و اقبال مرحله پنجمی منزل مقصود گشتند - و بآصف خان فرمان از روی عنایت مشتمل بر رسیدن بنارسی و بدولت و فیروزی متوجه شدن طرف دار الخلافت مصحوب امان الله بدآک روانه ساختند - و با رجوع اطلاع تقصیرات خان جهان لودی که در برهان پور صوبه دار بود جان نثار خان را مع فرمان لطف آمیز نزد او روانه فرمودند - و آن بی سعادت از توهمی که بسبب ظهور نمک بحرامی خودش دامنگیر گردید و براهنهائی دریاخان

محمد جهانگیر بادشاه (۳۹۲) سغه ۳۷-۴

رهیل و آقا افضل دیوان دکن که برادر او دیوان شهریار بود و بر
لحوال شهریار برگشته طالع و نور جهان بیگم اطلاع نیافته بود بمجواب
نامواب پرداخته در جواب فرمان عرضه داشت نیز نائمه جان
نثار خان را آزاده خاطر ساخته روانه نمود

• بیت •

چو تیره شود مرد را روزگار

همان او کند کش نیاید بگار

و بدان نامرمانی و عدم اطاعت فرمان انگفا ندموده فرزندان خود را
در برهان پور همراه سکندر خان لوحانی گذاشته باجمعیت خوه
و بندهای پادشاهی مثل راجه گچ سنگه و غیره که در زناقت آن بی
سعادت مجبور و معذور بودند طرف ماند و آمده اکثر قصبه و محلات
مالوا را بداخت و تاراج آورده بعضی جا عاملان و منصوبان خود
گذاشته طبل مخالفت و بغی را بلند آوازه ساخته به برهانپور
مراجعت نمود - و حضرت صاحب قران چون بمنزل و معبرگنر بابا
پیار پی رسیدند عرضه داشت شیر خان عرف ناهر خان مشتمل بر
اظهار اطاعت و فدویت بخود و اراده فاسد سیف خان بذلبر ملاحظه
قصیر سابق و از راه خجالت سلوکی که با عبد الله خان نموده
بود رسید لهذا فرمان سعادت عنوان مشتمل بر تفویض صوبه داری
احمد آباد بنام او که بعد نائب گذاشتن و بنسب آنجا پرداختن
سیف خان را نظربند ساخته بحضور بیار و صادر فرمودند - و خود
بلنر بابا پیاری از آب نربدا عبور نموده در منزل سنور شرف نزول
فرموده برای جشن وزن مبارک حکم مقام نمودند و چون همشیره
کلان نواب قدسیه ممتاز محل در خانه سیف خان بود و خاطر

سنه ۱۰۳۷ (۳۹۳) محمد جهانگیر بادشاه

مبارک قدسیه با همشیره خود محبت وافر داشتند از طرف
ناهمواری و خبر بیماری سیف خان خاطر جمع نبود شفیع سیف
خان گردید - بموجب التماس بیگم خدمت پرست خان را فرمودند
به شیر خان پیغام رساند و خود خبردار باشد که نظر بند ساختن
سیف خان بضرر جانی او منجر نگردد *

درین منزل و جشن عالمی که بفیض رسید دلیر خان باره
آمده شرف اندوز ملازمت گردید و خبر مقید و محکول گردیدن
شهریار و پسران دانیال از روی عرضه داشت شیر خان که بموجب
نوشتن صرافان لاهور رسیده بود بعرض رسید - بعد رسیدن سیف
خان که کار بقصد هلاک نمودن خود رسیده بود بشفاعت نواب
قدسیه قلم عفو بر جرائم او کشیده گشت و مورد عنایات بی پایان
گردید و از مزد جان بخشی بیماری سیف خان در آن واحد
بصحت مبدل گشت و شکر این عطیة الهی که در خیال و هم
او نمی گذشت بجا آورد - چون موکب همایون بمحمود آباد
دوازده گروهی احمد آباد نزل فرمود شیر خان باتفاق عیسی خان
و میرزا ولی شرف اندوز ملازمت گشت شیر خان را بمنصب
پنج هزار و صوبه داری احمد آباد سر بلندی بخشیدند و عیسی
خان بپایه چهار هزار دوهزار سوار و حکومت تپه مفتخر و معزز
گردید و خدمت پرست خان نزد یمین الدوله مع فرمان بدست
خاص مشتمل بر اینکه هرچه کردی مستحسری افتاد اما اگر نظر
بر امن و دفع آشوب شهریار را با پسران دانیال که ماده فساد
و فتنه اند روانه شهر عدم سازی قرین مصلحت هواخواهان ملک

محمد جهانگیر بادشاه (۳۹۴) سنه ۱۰۳۷

و سلطنت خواهد بود فرستادند * بیت *

سروارت ملک تا برتن است * تن ملک را فتنه بر آهت است
بعد رسیدن فرمان قضا جریان بلاهور آصف خان مطابق حکم بعمل
آورده به بیعت و دویم جمادی الاولی نام بردها را آواره صحرائی عدم
ساخته ریشه حیات مخالفان دولت را بر انداخته خطبه نام نامی
صاحب قران ثانی شاه جهان زینت بخش منابر ساخت - بعده
که رایت ظفر توام نزدیک سرحد رانا رسید رانا کون که در ایام شاه
زادگی در رکاب عالی شرط جان فشانیها بجا آورده بود بسعادت
زمین بوس رسیده مورد عنایات گردید و بعد رسیدن مرکب جاه
و جلال ظفر اقبال باجمیر پیاده بر مزار حضرت خواجه معین الدین
چشتی قدس الله سره العزیز تشریف آرزانی فرموده مبلغ خطیر
بخادمین و مستحقان آن درگاه رسانده فرمودند که مسجد سنگین
آنجا بنا نمایند و بگاز پردازان امر شد که بنایان چابک دست و
معماران باوقوف مع مصالح حاضر و موجود سازند و محلات
صوبه اجمیر بموجب درخواست مهلبت خان بجا گیر او مرحمت
و مقرر فرمودند و جا بجا برای محافظت و نگاهبانی زراعت و
حفظ مال و ناموس رعایا و زبردستان و تنبیه زبردستان قدغن
خدا توس حق شناس تعیین فرمودند *

اواخر جمادی الاخری سنه مذکور بدار الخلافت آگره بفرخی
و فیروزی شرف نزول واقع شد و عالمی از مشاهدہ جمال کامیاب
گردید *

ذکر سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحبقران میرسد

از چمن اخبار سلاطین کامکار و گلشن آثار خواقین نامدار
چنان نگهت روح پرور بهشام سامعان این خبر ورزیده که چون
ابوالمظفر شهاب الدین صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه
غازی که بده واسطه بامیر تیمور صاحب قران گیتی ستان انار الله
برهانه می رسد چنانچه بحیز تحریر در آمده دردار الخلافت شرف
نزل فرمودند و هفتم جمادی الاخری مطابق بیست و پنجم بهمن
ماه الهی سنه [۱۰۳۷] هزار و سی و هفت بعد انقضای یک و نیم
ساعت زمانی رونق افزای تخت سلطنت هند گردید - از سرنو
منابر فلک منزلت مساجد بخطبه نام نامی سامعه افروز جهانیان
گشتند - و زر سرخ و سفید سرخ روئی تازه از اسم شریف خاقان
زمین و زمان بهم رسانید و از تهنیت این نوید فرحت افزای
سرپا امید نسیم مسرت و دلخوشی جان تازه در قالب ساکنان
بحر و بر عرصه پروسعت هندوستان بهشت نشان نمودن گرفت
شه گیتی ستان جمشید ثانی • سر افزای ده تاج کیانی
خدا خوانده ازان شاه جهانش • مسخرشد زمین و آسمانش
از طنطنه کوس شادی عده مال بیزوال و برقع آمدن رامشگران

زهره مثال و نغمه پردازی مغنیان حور تمثال که چون طاووسان
بهشت عنبر سرشت بجلوه خرامیدن در آمدند زمین و زمان
لبریز عیش و نشاط گردید *

وزان جشن فرح بخش و طرب خیز

همانان شد زمین از عیش لب ریز

نه قنیا ساز عشرت شد طرب ساز

که برگ عیش عالم شد خدا ساز

جهان امروز داد خور می داد

ز مادر گوئی آن دم خور می زاد

بعد تقهیم ادا ب تسلیم و نثار امیران بشبستان محل خور می
نمایش بردند - ابتداء نواب قدسیه ارجمند بانو بیگم مخاطب به
ممتاز محل خوانهای سیم و زرو طبقهای پراز لعل و گوهر برسم
مبارک باد بفرق همایون افشاندۀ عالمی را از نزول و نثار آن کامیاب
ساخت - بعده جهان آرا بیگم و همه پردگیان سرادقات سلطنت شرط
نثار و تهنیت بجا آورده صفحۀ ایوان فلک وسعت را بحر و کان زر و
گوهر ساختند - دولک اشرفی و در (شش) لک روپیه بپرد علیا ممتاز
محل و یک لک روپیه بنواب قدسیه جهان آرا بیگم و بروشن آرا
بیگم و ثریا بانو بیگم مرحمت فرمودند - و سالیانۀ مهد علیا دو (ده)
لک روپیه و درمۀ جهان آرا بیگم صبیۀ کلان هفتاد هزار روپیه حکم نموده
مخاطب به پادشاه بیگم ساختند و دیگر حجله آرایان گلشن سلطنت
را پنجاه پنجاه هزار روپیه مقرر فرمودند - و چهار (چهار و نیم) لک
روپیه برای پادشاه زادهای جوان بخت دارا شکوه و شجاع و اورنگ

زیب که در لاهور بودند به بیگم صاحبہ سپردند - و یک لک روپیه
 بپادشاه زادۀ والا نژاد محمد مراد بخش که در حضور بود عنایت
 فرمودند - و اول دیوان بعضی بدعتہای نامشروع مثل سجدہ
 نمودن در مقابل عنایات و در وقت آب نوش جان فرمودن و
 بجای تاریخ ماه عربی سال ہجری ماء و سال شمسی آلہی بقید
 سنہ جلوس اکبری نوشتن ممنوع نمودہ عوض سجدہ زمیں بوس
 چہار تسلیم مقرر فرمودند و تاریخ ماه عربی و سال ہجری را از
 سال و ماء جلوس مقدم داشتہ ماء الہی را با سال مطابق آن
 قرار دادند - و در بارہ فضلا و دانشمندان صاحب کمال و فقرای
 صاحب حال فرمودند کہ وقت ملاقات شروع بدعاء مسنون سلام
 علیک می فرمودہ باشند - و وقت رخصت بخواندن سورہ فاتحہ
 اختتام نمایند و سکہ روپہ و اشرفی یک طرف بکلمہ توحید و اسم
 خلقای راشدین و طرف دیگر بنام نامی شرف زینت پذیرفت -
 و در مقابل آن قرص بی سکہ مهر و ماء رواج اختیار افتاد - و اسم
 نور الدین جہانگیر بادشاه را با لقب جنت مکانی بتکریر آوردن
 مامور فرمودند - بہ یمین الدولہ آصف خان فرمان عنایت آمیز
 مشتمل بر مبارکباد مخاطب بعموی بجان برابر آصف خان با باقی
 القاب نوشتہ طلب حضور فرمودند - و مہابت خان را مخاطب
 بخان خانان سپہ سالار مہابت خان ساختند و بمنصب ہفت
 ہزاری ہفت ہزار سوار سہ اسبہ و دو اسبہ و چہار لک روپہ نقد
 و دیگر مرصع آلات مع فیل و اسب خاصہ با ساز طلا ممتاز فرمودند -
 اگر بتفصیل اسم و منصب امیران و عطای انعامات پردازد اختصار

سخن بطول کلام منجر میگردد لهذا هر جا ضرورت داند بتحریر و اظهار اسم امرای ذو الاقتدار خامه را رطب اللسان خواهد گردانید - و نام نامی را به اعلیٰ حضرت و صاحب قران ثانی و آنچه بران خامه فصاحت بیان بی اختیار جاری گردد بتسطیر آن قلم را شاداب رقم خواهد ساخت - قاسم خان بصوبه داری بنگاله مقرر گردید و صوبه بهار از تغییر میرزا رستم صفوی بخان عالم و صوبه کابل بشکر خان مفروض فرمودند - و صوبه پنجاب و ملتان بنام منصوبان یمین الدوله آصف خان مسلم داشتند و صوبه برهانپور بتقاضای مصلحت بخان جهان لودی مغضوب بحال فرمودند و صوبه مالوا بمظفر خان و کشمیر باعتقاد خان و صوبه اوده به باقر خان و اله باد بجهانگیر قلی خان بدستور سابق برقرار داشته تغییر و تبدیل راه ندادند و دیگر خدمات صوبه داری و قلعه داری و فوجداری و عمل جا بجا هر که بودند برای بحالی و استقلال او حکم صادر گردید - هر سه پادشاه زاده که در لاهور بودند بموجب حکم با یمین الدوله بحضور رسیدند و محمد مراد بخش مع بیگمان و پردگیان حرم باستقبال رفته بخدمت حضرت اعلیٰ آوردند - و اعلیٰ حضرت از راه شفقت بی اختیار برخاسته هر یکی را در بغل مرحمت گرفتند و تا مدت در آغوش لطف داشتند و هر کدام نذر و نثار گذراندند - و یمین الدوله که بعد از گذرانیدن بیعت هزار اشرفی و یک خوان جواهر و دو هزار روپیه قد مبوس حاصل نمود - سر او را برداشته بهر دو دست به سینۀ مبارک ضم ساخته بآغوش نوازش در بر گرفتند و بعطای خلعت و اسب و فیل و جواهر آلات که ازان جمله یک پرتله

قيمت لك روپيه بود كه جنت مكاني در جلدوي فتح دهن
بخشیده بودند مفتخر ساختند - و منصب هشت هزاري هشت
هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خدمت وكالت و لقب عمو آرزاني
داشتند - و شايسته خان خلف كلان ارشد يمين الدوله بمنصب پنج
هزار ي چهار هزار سوار سرافراز گرديد - و دران روز سي امير
بافانهاي نمايان و عنايات بي پايان سربلند گرديدند - و ارادت خان
ميربخشي را بتجويز يمين الدوله مسند وزارت و قلمدان مرصع
مرحمت نمودند و صادق خان را خدمت ميربخشي عطا فرمودند *

ذكر جشن سال دويم از جلوس و نوروز عالم افروز

مطابق سنه هزار و سي و هشت هجري

درين جشن سايبان ملك تمثال مسي بدلبادل كه در
طول و عرض و رفعت بر آسمان زياده سري مي نمود و عرصه
زمين متحمل ثقل آن نمي گرديد و حكم چرخ فراخ دامان
ديگر بهم رسانده بود بخرچ مبلغ خطير و فرصت ايام كنير باهتمام
كار فرمايان فراش خانه كشير زينت تياري يافته با فلک
برين دعوی همچشمي داشت حكم باستاده كردن آن نمودند - و در
عرصه دو ماه كه چندين هزار فراش بدستيابي فيلان قوي هيكل
شب و روز تردد مي نمودند ايستاده نتوانستند نموه و از ايستاده
شدن آن زمين و آسمان را آرايش تازه رو داد - و همه اسباب سرور و
كامراني زينت سرانجام پذيرفت - و از هر طرف پري رخساران
حور مثال رونق انزاي بزم عشرت گشتند و مغنيان خورشيد لقا و
كوليان گلعذار از آتش شعله رخسار گلنار بگرم نمودن دف كف

کشدند - و رامشگران ماه سیم از صدای چنگ و مردنگ بهم آوازی
بزم برپا و تال و بهم آهنگی رباب و موسیقار گوش زهره چنگی را
چون تار طنپوز گوشمال دادند * بیت *

ز رقص شاهدان لاله رخسار * نم از بهر اصول آمد بگلزار

ز آتش گاه مینا شعله سر زد * خرد چون دود از محفل بدرزد

از بیست و هفت هزار بیعطای خلعت و اضافه و اسب و فیل
و جواهر سرافرازی یافتند - و فضلا و فقرا و شعرا و ارباب طرب درخور
قسمت کامیاب گشتند و لشکرخان را صوبه دار کابل فرمودند -
پنجاه لك روپیه بمهد علیا و بیست لك روپیه نقد و جواهر و
زیور به بیگم صاحب یعنی جهان آرا بیگم و پنج لك روپیه بشاه
زاده مرحمت شد - جمله درین جشن عالم افزو يك كرو و شصت
لك روپیه از آن جمله سی لك بامرا باقی بخدمه محل و شاه زاده
بعطا در آمد - خواجه عبد الرحیم که از سادات و خاندان مشهور
گفته می شد از جانب امام قلی خان والی توران آمده پنجاه هزار
روپیه سواپی عنایات دیگر یافت - چون عبد الله خان فیروز جنگ
در مکافات اعمال نکویده آخر کار از مدت گرفتار زندان کم عنایتی
گشته بود خواجه مذکور شفیع جرائم او گردید و از سرنو مورد عنایات
بی پایان گشت و منصب پنج هزار و پنج هزار سوار و پنجاه
هزار روپیه نقد مرحمت فرمودند - یاقوت حبشی دکن که خود را
هم چشم عنبر بد مال می گرفت چون رو بدین درگاه آورده شرف
اندوز ملازمت گردید بیعطای منصب سه هزار و خلعت و
اسب و فیل و نقاره سرافرازی یافت - مهابت خان خان خاندان از

تغییر خان جهان لودی صوبه داردکهن مقرر شد - و خان جهان لودی را بصوبه داری مالوا مامور فرمودند و بمهابت خان حکم نمودند که خان زمان پسر خود را بحالۀ روانه دکن متازد ، خواجه عبدالرحیم باجل طبعی رحلت نمود پسر او را مورد عنایات فرمودند - در ناخان لودی که در ایام شاه زادگی قولا و فعلا ازو تقصیر و اذایی خارج سرزده بود چون روی ندامت بنامیده شفاعت یابن درگاه آورد قلم عفو بر جرائد افعال او کشیده بمنصب چهار هزاره سه هزار سوار و عطای خلعت و اسب سرافراز نمودند - خواجه ابوالحسن از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاره پنج هزار سوار سربلندی یافت - نذر محمد خان را اگرچه در ایام شاه زادگی بآن جناب ارادت خاص بود اما از آنکه اکثر در عالم نشئه شراب اختیار خود نداشت در ایام اختلاف سلطنت باغواي کارپردازان بر سر کابل فوج کشي نموده نواح آن را مکرر بتاخت و تاراج در آورده از ترک و قزلباشي بیجا تزلزل تمام در کابل انداخته اذیت و خرابي تام بحالی سکنه و رعیت آنجا رسانده و بارجود مانع آمدن امام قلی خان برادر گلان او نام امنیت در آن طرفها نگذاشته هرجا از هر جنس که یافتند از ماکولات و حیوانات زنده و مرده و ملبوسات و غیر آن آنچه که بدست جفاکاران خونخوار آمد دست رد بران نگذاشته باوجود هزیمت خوردن مکرر بطریق قزاقی در اذیت سادات و شرفا و صلحا و علما و مشایخ آن دیار می کوشیدند - و سه ماه بر محصوران و رعایای مل گذار کمال صعوبت گذشت - و ظفرخان و یعقوب خان و شمشیر خان و سعادت خان و غیره و حاکمان و کومیدان کابل و اطراف در دفع ضرر آبی

شاه جهان پادشاه (۱۵۰۲) سنه ۱۰۳۸

جماعه كوشیده گاه غالب و گاه مغلوب می گردیدند - آنچه از تعدی آن جماعه بر مسلمانان روداده اگر بتفصیل آن پردازد باعث ملال مطالعه کنندگان خواهد گردید بعده که حضرت اعلی به تعدی آن جفاکاران اطلاع یافته خواجه ابوالحسن مشهیدی مخاطب بلشکر خان را برای تنبیه آن جماعه روانه کابل فرمودند - و از عقب خان خانان مهابت خان را با دیگر امرا نامزد نمودند - بسرهند نارسیده خبر فرار ازبکان مردم آزار رسید حکم شد که در سرهند توقف نموده با باقی منصوبان پادشاه زاده ها و خدمت محمل که از لاهور بحضور طلب گشته اند همراه شده مراجعت نمایند *

بر دانشمندان نکته سنخ ظاهر باد که سهند را سابق سرهند می نوشتند و فی الواقع تا سهند در سلطنت غزنویه بود یعنی بتصرف سلاطین غزنوی بود اسم سرهند اسم با مسمی گفته می شد بعده که فرما رویان ممالک محروسه هندوستان سر اطاعت و فرمان بری درگاه آسمان توأمان نهادند بلکه نام و نشان دیگر فرمان فرما نموده و تا آن طرف کابل و قندهار در قلمرو لا یزال سلطنت همد درآمد حضرت اعلی فرمودند که سهند می نوشته باشند - و لشکر خان که بعد رخصت هیچ جا توقف نورزیده شانزدهم محرم بکابل رسید بعد عرض رسیدن لشکر خان و خبر فتح و فرار ازبکان یک لک روپیه مصحوب قاضی زاهد روانه کابل ساختند که بسادات و شرفا و صلحای غارت زده برسانند - و با وجود مزد فتح و فرار ازبکان ناهنجار از شنیدن تعدی که بر مسلمانان آن دیار رفته بود بحیار اثر ملال بر چهره پادشاه حق آگاه ظاهر گردید - گویند دوسه برابر

محصول یکساله بلخ و بدخشان سوای آنچه که غارتیان بردند
بتصرف محمد خان در آمده بود *

چون تقریب جمع و حاصل توران و هند ببیان آمده لازم
آنکه آنچه از جمع و محصول ایران و توران و هندوستان مولف
بادشاه نامه بزبان قلم داده و هرچه از روی مفاخر تحقیق
محمود اوراق گردیده تخمینا بتحریر در آمد و محصول تمام ایران
آنچه از مل پیدشکس سوای عشاری که آن مقرر نیست قریب
در کرور و پنجاه لک روپیه می شمارند که مراد از هشت لک
و دوازده هزار تومان عراق باشد و بارجه عشاری دو کرور و
هفتاد و پنج لک روپیه که قریب هشت لک و نود هزار تومان
باشد کم زیاد می شود - اگر تومان سی روپیۀ هندوستان که پنجاه
عباسی گویند اما در تحصیل سی و پنج عباسی از رعایای مالگذار
می گیرند - و در ایران چون جمع هر ساله مال مقرر است اختلاف
آفت کم زیاد چندان دران راه نمی یابد برخلاف جمع هندوستان که
در یک سال لکها بهزارها و هزارها بصد دو صد منجر می
گردد بهر حال تمام محصول ایران بجمع سه چهار صوبه از جمله
شش صوبۀ دکن نمی رسد و محصول محال بلخ و بدخشان آنچه
نوشته از سی لک روپیه تجاوز نمی نماید که یک کرور و بیست
لک خانی باشد برابر محصول یک صوبۀ کم حاصل هندوستان و
و تنخواه یک امیر زیاده ازان است که محصول بیست صوبۀ
هندوستان در عهد حضرت اعلیٰ هشت ارب دام که مراد از هشت
صد کرور دام باشد و حاصل آن بیست کرور روپیه می شود نوشته

ایند - و بعد آن لغایت زمان حال که عهد مبارک محمد شاه پادشاه باشد قریب سه ارب دام از صوبه بیجاپور و حیدر آباد بضبط درآمد - و جزیه که جمع کمال او به پنجاه و دو لک روپیه رسیده بود باز در عهد خلد منزل رو به تغزل گذاشته مزید بران شده - اگر در دفاتر که مطابق آن تنخواه می شود و دیگر هم بر دامهای سیر حاصل و پرگذاشت ویران صوبه احمد آباد و دیگر صوبجات افزوده شده اما آنچه بحسب ویران و خراب شدن ملک بموصل در می آید بتحریر آن زبان خامه را آشنا نمودن اولی - مگر انشا الله تعالی در ذکر سلطنت خلد منزل شاه عالم بتقریب بعضی رویداد شمه از احوال ملک و مال و حال رعایا و سپاه و تجارت ناچار بزبان قلم خواهد داد • چون در ازمنه سابق که پادشاهان سلف دیوان عام می نمودند برای استادن بندهای پادشاهی سایه سر که مانع آفتاب و باران تواند شد نبود حکم شد که عمارت عالی مشتمل بر چهل ستون که وقت نشستن دیوان عام برای تابش آفتاب و زحمت نزول رحمت بکار امیران آید در قلعه دار الخلافه آگرا و در دار السلطنت لاهور و دار السرور برهانپور بسازند و موسوم بخاص و عام گردانیدند - بعد تیار شدن چتر کیاس عرش اساس خاص و عوام حضور طلبای کلیم در صفت آن گفته • بیت •

این تازه بنا که عرش همسایه اوست

رفعت حزقی ز زیننه (95) پایه اوست

باغیست که هرستون سبزش سرویست

کاسایش خاص و عام در سایه اوست

امام قلیخان والی توران در زمان حیات جنت مکانی عربضه مشتمل برین مضمون ارسال داشته بود که چون شاه عباس بمدد فرصت قلعه قندهار را بتصرف خود آورده اگر پادشاه زاده جهان وجهانیان یعنی شاه جهان صاحبقران ثانی که بگفته غرض گویان متهم بعدم اطاعت گردیده بهم تسخیر قندهار مامور گردد ما هر دو برادر باتفاق رفاهت نموده بعد تسخیر قندهار برای تصرف آوردن خراسان کمر بسته آن بلاد را نیز بتصرف اولیای دولت خواهم آورد - از جمله آن ولایت مفتوحه هرچه شیایان عنایت خواهند فرمود بدان قناعت خواهم نمود و مدام در امداد و اعانت ملک قدیم و جدید خواهم کوشید - باز خواجه عبد الرحیم درین آوان از توران بحضور رسید - باوجود آن تاخت و تاراج که از نذر محمد خان و برادر او در کابل بظهور آمد بار دیگر همان مضمون را موافق انداز حوصله خود بزبان قلم داده بود - چون خواجه عبد الرحیم ازین جهان بآن جهان منزل نمود تحریر جواب آن در تعویق افتاد - و درین آوان نظر بر طریقه جرم پوشان بسیار بخش کم پذیر برای رفع حجاب مقدمه کابل جوابی بعبارت متضمن بر چشم پوشی و اظهار تلافی و عذری که دستور و آئین بزرگان می باشد مع لك و پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عنایات مصحوب حکیم محمد صادق (96) و خواجه

محمد صادق (97) پسر خواجه عبد الرحيم مغفور روانه ساختند و بيست هزار رويده براي مجاوران روضه حضرت صاحبقران فرستادند *

ذکر فراري شدن و بغي ورزیدن نرسنگه ديو

بنديله از حضور و مهم فرمودن بر او

چون نرسنگه ديو پدر چهار سنگه (98) بنديله از ايام شاهزادگي حضرت جنت مكاني تا زمان حال در جرگه ملازمان ركاب سعادت اندوز بود و چهار سنگه در آواخر عهد جنت مكاني بسبب برهم خوردن بعضي نسق سلطنت رويۀ بغي اختيار نموده در ملك پادشاهي دست درازي كرده بتاخت و تاراج مسافران اقدام مي نمود و خزانه وافراندوخته رعاياي خود را نيز پايمال ظلم و تعدي مي ساخت درين ايام كه در فكر استيصال آن بدمآل بودند خبر بجهنم واصل گرديدن او رسيد - نرسنگه ديو از شنيدن اين خبر بحكم آنكه

• بيت •

بد گهر با كسي وفا نكند • اصل بد در خطا خطا نكند

نظر بر رويۀ بزرگان بد كردار خود و ملجا و ماواي پراز اشجار خاردار و جنگلهاي دشوار گذار و پشت گرمي خزانه بيشمار در اواخر سال جلوس نيم شب معه همراهان بدسگال از دار الخلافت لكبر آباد بر آمده راه اديبار اختيار نمود - و بمجرد فرار نمودن طريقۀ مفسدان مردم آزار را شعار نكبت دنار خود ساخته بدست اندازي ملك

(97) در پادشاهنامه محمد صديق نوشته *

(98) - ن - چهار *

و مال رعایا و معافران پرداخت - چون بعرض رسید حکم شد که خان خانان مهابت خان سپه سالار با ده هزار سوار و پنج هزار بندو قچی و پانصد بیلدار و تبردار از راه گوالیار تعاقب آن سرگشته دشت ادبار نمایند - و سید مظفر خان باره و اسلام خان و دلاور خان و سردار خان و راجه رامدراس و نظربهادر و ده امیر دیگر برای خراب و پایمال نمودن وطن و استیصال آن آواره وادی ناکامی تعیین فرمودند - لک روپیه با دیگر عنایات بمهابت خان مرحمت نمودند - و همه دیگر امیران رعایت و عنایت پادشاهی مبذول حال گردید - بخان جهان لودی صوبه دار مالوا نیز حکم رفت که با همهرهان خود و کرمکیان آن صوبه بمدد مهابت خان برسد - و بهارت سنگه بندیل که بر سر وطن ارث آن مرز بوم شوم بآن نهک بحرام عداوت داشت نیز برو تعیین گردید - و عبد الله خان فیروز جنگ را مامور فرمودند که از طرف کالپی بمملک او در آید - و بهادر خان روهیله را حکم نمودند که با جمعی از بهادران رزم طلب و دو هزار بندو قچی و بیلدار و تبردار بسیار از جانب شرقی بگوشمال او روان گردد - و جمعی از فوج یمین الدوله با نوکر عمدۀ او نیز سردار علاحدۀ مقرر کردۀ تعیین فرمودند - و خود بهمراکبی دولت و نصرت بشهرت شکار رایت علم برافراشته رخ دولت خانه بآن دیار نمودند - و بعد ورود بفتح پور جشن وزن سال قمری سال سی و نهم از عمر شریف انعقاد یافت - اول ربیع الثانی مطابق آذر ماه الهی مجلس عشرت و نشاط پادشاهانه آراسته گردید - و آن نیز جهان تاب فلک سلطنت درپله میزان عشرت طراز شرف نزول نموده زر و گوهر را

آبروی دوبلا بخشید * * نظم *

از دولت وزن شاه فرخنده سیر * زر گشت عزیز و آبرو یاقوت گهر
در پله میزان چو در آمد گوئی * خورشید نشست در افق تا بکمر
آنچه از زینت و آرایش محفل فردوس مشاغل و پیرایش بزم داد
و دهش در ماده امرا و ارباب استحقاق و اهل طرب بظهور آمده
خامه مقطع اللسان در تحریر تفصیل آن قاصر است - بعد فراغ
متوجه سیر و شکار سمت قلعه گوالیار گشته چون حوالی قلعه شرف
نزول ریاست ظفر آیات گردید اندرون قلعه تشریف بده تفرج
مکانهای آنجا نمودند - همین که بر مکن محبوسان عبور واقع شد بر احوال
زندانیان ترحم نموده چلد نفری که حبس دائمی آنها شرعا و عرفا
واجب و لازم بود نگاهداشته باقی جمع کثیر که از مدت مدیده
دران عذاب شهید گرفتار بودند حکم خلاص آن جماعه فرموده آزاد
ساختند *

از واقعه کشمیر بعرض رسید که از جمله غرائب مخلوقات
کیل و نهار روزگار بحکم خالق ارض و سما در خانه حسن محمد نام
صبیه تولد یافت روز هفتم یزبان آمده بفصاحت بیان بوالدین
خود بطریق پند و اندرز گفت که بلیه عظیم بر مردم این شهر
فازل شدنی است مردم شهر را از روی تاکید بگویند که برای خدا خیر
و تصدق بسیار نمایند - دویم آنکه در خانه باقر نام کشمیری فرزندی
متولد شده که اعلا واه بول و غایت ندارد *

و فوجهای صحرا نورد شیر نبرد که برای استیصال چهار
بد سگال تعیین شده بودند بعد رسیدن نزدیک قلعه احداث

کرده آن بد کردار امیران شیرشکار بمحاصره آن حصار برداختند و همت بر قلع ریشه شجر شقاوت آن نابکار گماشتند و از هر طرف بهادران شیر جنگ و پنگ صولقان شیر جنگ سر نه بیشه آن بد عاقبت گذاشته تیشه بیخ اجل اشجار حیات او گردیدند - و دبدبه نزل مرکب همایون بگوئیاری علاوه تقویت بهادران قلعه کشا و دل باختن آن شقی خسران مآل گردید - و وکیل زبان فهم برای عفو جرائم و خطا بخشی فرستاده معروض داشت که اگر صفحه اعدال این سیه نامه بآب دجله غفوشست و شو یابد من بعد قدم جرأت نافرمانی را پیش نگذارم - درین ضمن بعرض رسید که عبد الله خان و بهادر خان رهیل و بهار سنگه برسیده کیند همص قلعه ایرج را که ملجای آن غول دشت ادبار بود مفتوح ساختند - و قریب سه هزار کافر را بقتل رساندند - بعد عرض رسیدن بندهای جان نثار بعنایات پادشاهانه و بهار سنگه بندیده بنوازش نقاره سرافراز و بلند آوازه گشتند - و چون عمده های لشکر بحضور رسیدند بشفاعت آنها التماس عفو جرایم تقصیرات چهار سنگه بعز قبول در آمد و او را دست بسته آورده ملازمت فرمودند هزار اشرفی نذر و پانزده لک روپیه و چهل فیل بطریق جرمانه گزاند و از جمله چند محال مفتوحه که بطریق غصب در تصرف آن بد سگال بود موافق تنخواه چهار هزاری چهار هزار سوار در جاگیر او را گذاشته باقی بعبد الله خان و خان جهان لودی تنخواه نموده

۵۰۰ در سرکار ضبط نمودند •

ذکر جشن سال سیوم از جلوس مطابق سنه هزار و سی و نه
جشن آغاز جلوس سال بهجت افروز عالمی از خاص و عام
ارباب حاجت کامیاب مقاصد گردیدند و در عیش و نشاط بر روی
صغیر و کبیر آن سرزمین گشودند *

دهان شیشه می باز کردند * بقلقل عیش را آغاز کردند
چون مهابت خان خان خاندان که بصوبه دکن باو مقرر فرمودند بصوبه داری
دارالملک دهلی مامور گردید - ارادت خان وزیر را بصوبه داری
دکن مقرر فرمودند و قلمدان مرصع وزارت را بافضل خان خاندان
مرحمت نمودند و خاندانانی بمیر جمله مقرر شد چنگیز ولد عنبر
حبشی که بحضور رسیده بود بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار
و خطاب منصور خان سرفرازی یافت *

از سوانح کابل بعرض رسید که بامیان نام قلعه که میان بلخ و
کابل واقع است و بتصرف ازبکان درآمده بود بنده های
پادشاهی آن سرزمین از تصرف آنها بر آورده بتقاضای مصلحت
مسمار نمودند - بحری بیگ ایلچی ایران که با نامه تهنیت
جلوس بطریق استعجال از نزد شاه ایران بدون هدیه رسیده بود بعد
ملازمت بست هزار روپیه و جیفه و خلعت مرحمت نمودند - چون
اکثر بادشاهان سلف هند خصوص محمد اکبر پادشاه غازی که
تا شش هزار فیل فراهم آورده بود در آرزوی بهمرساندن فیل سپید
که ازان بجز نام نشان نمی دادند عمر بپایان رساندند و نیافتند درین
ایام بمدد طالع صاحب قرانی خواجه نظام نام تاجر که طرف بنادر
پیگو و آچمی رفته بود آنجا چهاره فیل که هنوز رنگ آن مایل

بخاکستري نا مشخص بود بحسب اتفاق بدست آورده در کمال لاغري نظر بر ندرت رنگ او خريده اراده هندوستان نمود و دوازده سال آن فيل نزد او ماند و روز بروز رنگ او مانند اثر صبح صادق از سياهي مائل و مبدل بسفيدي مي گرديد تا آنکه بلون بلور و کافور از همه عيب بري برآمد چون سيد دلير خان که در جاگير او مدتي آن تاجر قيام داشت بران اطلاع يافته آن جانور کمياب گران بها را بقيمت خاطر خواه خريده بطريق پيشکش روانه درگاه والا نمود نهايت پسند افتاد و مجراي او شد و موسوم بگجيت [99] ساختند - روزي که بران خود بدولت سواي فرمودند طالبابي کليم اين رباعي را بديهه گفته بنظر گزراند

* رباعي *

بر فيل سفيدت که مبيناد گزند * شد بخت بلند هر که او ديده فکند
 چون شاه جهان بر برآمد گوئي * خورشيد شد از سپيده صبح بلند
 خان جهان لودي که اسم او بيرم بود در ايام سلطنت جنت مکاني
 بمدد تقاضي طالع از پايه ادني بمرتبه اعلى رسيد در ايام شورش
 حضور و دکن که صوبدار آنجا بود حق نسل قديم ولي نعمت را
 منظور نداشته چنانچه سابق باحاطه تحرير در آمده با نظام الملکيان
 ساخته ولايت بالاگهات را که از پنجاه و پنج کرور دام جمع داشت
 و بعد بخرچ آوردن کرور ها خزانه دو پادشاه و بکار آمدن لکها از
 مردم سادات و شرفاي هرديار مفتوح ساخته بودند و بطمع شش
 لک هون از دست داده بود و وقت عزيمت حضرت اعلى از

دکهن بدار الخلافه که فرمان طلب مشتمل بر اظهار عنایات و عفو
تقصیرات مصحوب جان نثار خان بدستخط خاص صادر گردید و
تکلیف رفاقت از روی لطف نمودند در جواب کلمات لا یعنی و لغو
برزبان آورده و در تقدیم آداب فرمان گرفتن نیز مقصر گردید و علاوه
آن تنگ ظرفی دیگر کار فرموده از برهانپور بمالوه آمده بعضی
محالات را تاخت و تاراج نموده بمحاصره ماند و پرداخت بعد
رسیدن خبر و مرده جلوس حضرت اعلیٰ بر تخت دایر الخلافه که
بهلول و غیره امرا همراه او نظر بر مال اندیشی متفرق شدند دست
از محاصره برداشته به برهانپور شتافت و بعد این همه تقصیرات
عریضه متضمن بر تهنیت جلوس و ندامت افعال ایام گذشته که
از راه تیره بخنی و ضلالت از او صادر شده بود بحضور ارسال داشت
هر چند که حضرت صاحب قرانی می دانستند که از راه ناچاری
که زبان و دل او باهم اتفاق ندارند عذر خواه گردیده باز از راه خطا
بخشی و جرم پوشی صوبه برهانپور و برابر بر او چندگاه بحال داشته
بعده که مهابت خان را بصوبه دکهن مامور فرمودند او را بصوبداری
مالوا سرفرازی بخشیدند چون بکوملک مهم چهار سنگه بندیل مامور
گردید بعد از فراغ فتح بحضور رسید اصلا حرف کم التفافی بر زبان
نیاروند بلکه چندان لطف بر حال او مبذول فرمودند که نزد ظاهر
بینان کینه خواه این معنی بسیار غریب نمود اما از آنکه گفته اند
الخبائن خایف مدام نظر بر تقصیرات زیاده از اندازه تحمل سابق
ترسان و لرزان می بود و لشکری نام پسر مخلص خان که با پسران
آن بد سر انجام همدم و هم بزم گردیده گاه گاه بطریق مطائبه بل

اظهار دوستی بر زبان می آورد که با ایر تقصیرات از دام تدبیر
پادشاهان غافل ماندن و از اندیشه انتقام آن فارغ بودن از طریق
حزم و دانائی بیرونست امروز فرداست که جزای اعمال ناصواب
عاید حال شمایان خواهد گردید پسران خانجهان برین مذکور اوزا
اطلاع دادند و آن پیر کهن کار بران خلاصه تذکار مطلع گردیده
متوهم گشته در بحر فکر دور از کار فرورفت و ترک رفتن در بار
و مجرای نموده در خانه مغزوی گردید و قریب هزار سوار تجربه
کار کارزار دیده انتخابی بدر خانه خود نشاند پادشاه برینمعنی
اطلاع یافته اسلام خان را برای تسلی او فرستاده سبب توهم زیاد
استفسار فرمودند در جواب انحراف مزاج حضرت را درباره خود
و نظر بر مال آبرو که در قوم افغانان و همه صاحب عزتان جان
و مال فدای آبروی می توان کرد ظاهر ساخته عذر خواه گردیده
التماس نمود که یا خط آزادی جان بخشی که توقیع رستگاری
بندهای قدیم می باشد عطا شود یا حکم شود که سر بریده خود
را بر سر نیزه نموده بخدمت بفرستم حضرت فرمودند که برای
نجات او امان نامه بمهر یمین الدوله باوردهند بعد ظهور این
عنایات چند روز بدستور سلب بمجرا میرفت باز از گفته
مصاحبان برهم کار که بدین مضمون دلفکار خاطر نشان او نمودند که
همه عنایات و الطاف برای آبداری تیشه قطع شجر حیات تست
و رسواس و هراس آمیز بیش از پیش در دل آن بداندیش راه
یافت و در سرانجام تهیه فرار افتاد آصف خان برینمعنی اطلاع
یافته بعرض رسانده برای چوکی نشاندن بر در خانه او التماس

نهود فرمودند که تعیین چوکی بدون تحقیق و ثبوت تقصیر باعث
 خفت اوست درین ضمن آنچه که فیلان و اسپان و جواهر داشت
 نوشته بطریق نذر و پیشکش که در سرکار ضبط نمایند فرستاده و چند
 فیل و جواهر قبول نموده باقی را معاف فرمودند اما آخر از توهم
 غضب سلطانی که نمونه قهر الهی است و خطاهای او زیاده
 از اندازه قبول عقل در عالم خطا بخشی و جرم پوشی بود شبی
 از شبها بعد انقضای دو ساعت نجومی با سایر متعلقان صغیر
 و کبیر که بعضی را بر فیلان و برخی را بر اسپان برقع پوش سوار
 نموده جریده خانه بدوش گشته معه دوهزار سوار افغان جرار که اکثر
 آن از خویش و تبار و یکجان و دو قالب بودند و دوازده نفر فرزندان
 و داماد و دوصد سده صد پیداده و شاگرد پیشه هوا خواه قدیمی از آگره
 نقاره و طبیل زنان برآمده مرحله پیمای تیه حیرانی گردید بهر شب
 بعرض اعلیٰ حضرت رسید پادشاه همان ساعت خواجه ابوالحسن
 و خدمت پرست خان عرف رضا بهادر و سید مظفر خان
 باره و نصیر خان و غیره قریب بیست امیر نامی و راجهای
 نامدار برای تعاقب او خلعت داده مرخص فرموده سزاولهای
 شدید برای برآوردن تعیین نموده از دیوان برنخواستند بعده که عمل
 یازده گهری شب که مراد از فرصت چهار گهری از ابتدای وقت
 عرض رسیدن تا رساندن خبر و برآمدن امیران از دروازه شهر باشد
 برآمدن محمد رضا بهادر میرانش و غیره هفت هشت امیر
 و دوسه راجه معروض گردید و برای برآمدن دیگران تاکید و تهدید
 و وعده و وعید آمیز نموده اندرون محل تشریف بردند *

برضیمیرمنیر هوشمندان ظاهر باد که سرانجام و اطاعت امر نوکران
 مرشد پرست و پرداخت پادشاهان خانه زاد پرور و کد و تقید در امور ملکی
 در زمان سلف بدین مرتبه بود که از وقت عرض رسیدن تا برآمدن امیران
 از شهر که هر چند اسپان زیر زین و شتران و فیلان زیر بار سرانجام سفر
 و تهیه سرانجام جنگ موجود باشد در فرصت سه چهار گهری بر
 برآمدن نظر بر رویه آن زمان حرفیست که عقل در قبول آن
 تردد تام دارد و شاهد صدق اینمقال محال انتقال آنکه صبح روز
 دیگر بعد برآمدن شش گهری روز که خان جهان لودی روی کنار آب
 دهل پور که هزده کوه عرفی از اکبرآباد است رسیده در توده
 و گذراندن فرزندان و قبایل بود که ناگهان گرد سیاه رسیدن لشکر
 ظفر اثر از عقب نمودار گردید و آن سیل کوه فنا بنظر غیرت پذیر
 او در آمد و عمل یک پهلوان گهری کار بمقابله و مقاتله کشید و
 خان جهان لودی چون اختر رجعت برگشته طالعان بعد از گذراندن
 مال و عیال معاودت بقصد مقابل فوج پادشاهی نموده ثبات
 قدم ورزیده بعضی مکانهای قلب کنار دریا را مورچال قرار داده
 سد سیلاب فوج دریا موج گردید و لشکر پادشاهی که هر امیری
 با خاصان معدود و جمعی از احدیان و برقعدازان رسیده بودند
 و باقی امیران و فوج چون سیل روان از پی هم دران اسپ تاخته
 می آمدند مقابل گشته بمقاتله و کارزار پرداختن و بهادران رزم
 طلب ندهای جان را بر کف اخلاص گذاشته بجهت نثار کار
 ولینعمت پیش قدمی بر یکدیگر می نمودند خصوص خدمت پرست
 خان یعنی رضا بهادر بهادر بیدش با مردم توپخانه و خواصخان بهی

و مرحمت خان بخشی احدیان و سید مظفر خان بارهه ابتدا دست و بازو به تیراندازی کشودند و از هر دو طرف باران نیسان تیر به بارش درآمد و دلاوران جنگ جو و مبارزان رزم خویکه تازیهای مردم مردانه و جانبازی رستمانه بهم چشمی همدیگر بعرضه ظهور آوردند و خدمت پرستخان که تیر روی ترکش و از بندهای جان نثار مقرب بود بزخم تیری که بر پیشانی او رسید با وجود سرخوئی حاصل نمودن از جوی خونی که بر چهره عقیدت آئین اودوان گردید و زخم کاری بود تا دم واپسین تردد های نمایان بظهور آورده نقد جان را نثار راه مرشد و قبله برحق نمود چون شعله پیکار دزان بزم کارزار بلند گردید و از افغانان رزم جو چپقلشهای مرد را بروی کار آمد و هریکی از مبارزان هر دو طرف مرگ را بچشم خود مشاهده نمودند بلکه سر را بباد فنا دادن مطاع بی اعتبار زیر پا افتاده دیدند راجه بیقهلاس و پرتیراج با جمعی از راجپوتان و دیگر تهور پیشگان بدستور فدویت کیشان هندوستان از اسپان فرود آمده بران کوه اندیشان شجاعت نشان حمله های نمایان آورده زخمی گشتند و خواص خان بهائی و مرحمت خان شرط تهوی بجا آورده باعث قطع شجر حیات چند نفر افغانان با نام و نشان گردیدند آخر کار زخمهای کاری برداشته در معرکه افتاده صفحه زمین را گلزار ساختند و سید محمد نبیره سید مظفر خان بارهه که جوان نونهال گلشن شجاعت بود بانورده سید بارهه که هریکی خود را از بهادران جلالت نشان میگرفت در نظر جد نامدار نقد هستی در راه ولینعمت بباد نیستی در داد و بآظهار شجاعت

ارثي هاشمي شرط جان سپاری را بتقدیم رساند و سید مظفر خان خود با پنجاه نفر از همراهان زخمه‌های شمشیر و تیرو سنان که زینت افزایی چهره مردان جلالت نشانست برداشته برای اثبات محضر سرخروئی بمهر و نشان سیف حیدر کرار رسانید و دو برادر راجه بیتله‌داس با چند راجپوت و قریب هفتاد مغل احدی دست از جان شسته گوی نیکنامی از میدان رنوده بچوگان شمشیر لودیان سرو جان شیرین نثار نمودند • بیت •

نیاسود لشکر زخون (بختن) • ز دشمن بدشمن در آویختن
پرتهمیراج را تهور را با خود خان جهان سروکار مبارزت افتاد و هر یکی بزخم نیزه همدیگر مجروح ساخته سر کم نیاورده از کوتاهی اجل از یک دیگر سالم جدا شده جان بسلامت بردند و دو پسر خان جهان باسم عظمت خان و حسین خان و شمس خان دامادش با دو برادر محمد خان و محمود خان نام که نبیره‌های خان عالم لودی می شدند و هر پنج پنجه شیر زیان را روز نبرد رنجه میداشتند و در مغرکه مضاف فیل دمان را امان نمی دادند معه شصت تن افغان که آنها اکثر قرابت دور و نزدیک بخان جهان داشتند بعد جوهر نمودن عیال و ناموس که عبور آنها از آب متعذر بود کشته گردیدند چون در وقت دار و گیر و چپقلشهایی که با فرزندان خان جهان در میان بود خان جهان بموجب قسم دادن و ابرام آن مقتولان فرصت یافته با چند سریت و دوزن که از آب گذرانده بود و جمعی از عورات دیگر جهاعتداران و هفت نفر پسران و خویه‌هان قریب و جمعی از افغانان دیگر که زنان اکثر آنها خود را بآب غرق بحر فنا گردیدند از دریای

چنبل عبور نموده تخته های کشتی را که قبل از رسیدن لشکر پادشاهی آن طرف آب برده بودند شکسته راه راست گذاشته مرحله پیمای دشت حیرانی گردید باقی همه بهیر صغیر و کبیر معه مال و عیال بزوال و بال تاراج و اسیر گشتن و کشته گردیدن در آمدند - بعد اتمام جنگ و کشته شدن جوانان با نام و ننگ و گذشتن خان جهان از آب فدائی خان و خواجه ابوالحسن و معتمد خان و رای راز و خان زمان و راجه جی سنگه و غیره امرا و فوج عقب مانده پیهم رسیده باهم ملحق شدند چون بیدار خوابی شب و ماندگی راه و ضرور گردیدن فکر تکفین و تدفین بندهای پیش قدم جان نثار و خبر گرفتن راهی که خان جهان اختیار نمود و موجود نیافتن کشتی همه علاوه سبب توقف ورزیدن کنار آب گردید و جمعی که زخمهای کاری داشتند نیز مانع قصد عبور گردیدند ناچار باقی روز و تمام شب کنار آب بصد هراس و دل پرتاب بسر برده در تلاش کشتیها و مدفون ساختن کشته ها و تدای زخم سپاه نیم جان شب را بپایان رساندند روز دیگر بعد دو بهر عبور میسر آمد و میان خان جهان و امیران پادشاهی که از آب گذشته تعاقب نمودند هفت بهر تفارت حایل گردید و همه جا سراغ جویان از راه گوالیار و چندیری تعاقب کنان مرحله پیمای گردیدند تا آنکه از گوندوانه برار هردو فوج سرور آوردند چون خان جهان از راه بندیل کهند گذشته بود راجه و راجپوتان آنجا در همه باب شرط خدمت و رفاقت روز بیگسی بجا آورده تا گوندوانه رساندند و بعد رسیدن سرحد گوندوانه راه تعلقه نظام الملک که خان جهان

سوخنة آتش رعایت مردم همان دیار بود اختیار نمود و از کوه نشینان صحرا نورد آن مرز بوم هرکه در میخورد و برهبری باخود می گرفت و بار رعایت انعام نقد و جنس نموده و منت احسان او را قبول کرده برای پی غلط گرفتن سپاه عقب رهنمونی می نمود و هرجا لشکر پادشاهی می رسید براهای پر از اشجار و جنگلهای دشوار گذار سرگردان می ساختند سید مظفر خان و خواص خان و راجه پرتیراج و غیره زخمهای کاری داشتند و لاعلاج برای علاج در دهل پور توقف ورزیدن لازم گشته بود حقیقت بحضور معروض داشت و از روی فضل طلب حضور شدند و بعطای خلعت و اضافه و آفرین سرخرویی تازه حاصل نمودند و بهلرل میانه و سکندر لوهانی که پانی رهنمونی تقصیرات خان جهان گشته بود وقت برآمدن از دکن ترک رفاقت نموده بودند درینو بار پیوسته معاون او گردیدند *

چون بحری بیگ ایلچی شاه عباس از ایران مراسله محبت آمیز آورده هنوز مرخص نگشته بود که خبر واقعه انتقال شاه ازین سرای فانی بروضة جاردانی و قایم مقام او شدن شاه صفوی رسید بعد رسیدن این خبر بحری بیگ و مرخص ساخته از طرف خود میر ترک را جریده بدستوریکه بحری بیگ آمده بود ازین طرف نیز نامه باعزاز مشتمل بر تهنیت و تعزیت بطریق استعجال روانه ایران نمودند *

نقل نامه بطریق اختصار بتحریر می آرد

شکری که بهاری آن عطیه گرای نامتناهی و سپاسی که در برابر

این نعمت عظمی الهی زبید هیچ زبانی و عنوانی بیان نمیتوان نمود - که بعد از غروب آفتاب عمر و دولت و انقضای ایام حیات و سلطنت عم جم جاه خلد آرام گاه جعل الجنة مثواه مثل آن کوكب عالم افروزي از افق دولت طالع و لایم گشته و مانند آن سزوار تاج و تخت بر سریر دولت صفوت نشسته امید از کرم واهب بی منت آن است که این جلوس میمنت لزوم را بران صفوة دودمان صفوی و ثمره شجره مصطفوی و دوستان آن دودمان رفیع الشان مبارک گرداناد - چون از قدیم الایام الی الان بمقتضای تعارف ازلی که مدد و معاون رابطه لم یزلیست میان خواتین این دودمان خلافت نشان و سلاطین آن خانوادۀ عظیم الشان پیوسته رابطه مودت مستحکم و همواره علائق محبت محکم بوده بمردای الحب بتوارث از سلف بخلف این عطیه گرایی از سابق بلاحق این موانست عظمی بارث می رسید لهذا میانه اعلی حضرت سلیمان حشمت جنت مکانی انار الله برهانه و آن شاه جمجاه رابطه دوستی بعد برادری بود - و میان این نیازمند درگاه اله و آن پادشاه والا جاه خلد آرمگاه در ایام خجسته فرجام پادشاه زادگی نسبت محبت بمرتبه انجامیده بود که آن جنت بارگاه را بمنزله عم بزرگوار خود می دانست و آثار محبت و علامات مودت موروثی که رشک علاقه اخوت و ابوت تواند شد از طریق مشاهده عالمیان می گشت - و پیوسته در خاطر دوستی گزین مهر آگین این معنی مرکوز بود که هرگاه واهب العطايا نوبت این خلافت کبری و سلطنت عظمی را باین نیازمند درگاه الهی رساند بآن رضوان دستگاهه دقیقۀ از دقایق

دوستی نامرعی نگذاشته آن چنان محبتی ورزد که خواقین زمان از تصور آن مستغرق بحر تأسف و رشک گردند - چون اعلیٰ حضرت جنت مکنی بحکم قضای آسمانی بروضة جاردانی شتافتند و نوبت خلافت باین نیازمند درگاه الهی رسید و عرصه مرزبوم هندوستان را از لوٹ وجود ناپاک مخالفان بآب شمشیر خون نشان پاک ساخت و تمام مملکت وسیع هندوستان که قبل ازیں چندین پادشاهان داشته اند و سیاهان روی زمین آنرا سه ربع ربع مسکون شمرده اند بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد الحمد لله و ثم الحمد لله و شکر لله و ثم شکر لله می خواست یکی از معتقدان آگاه و منتسبان درگاه آسمان جاه را برسم سفارت بطریق رسالت بحضرت آن عم قدسی منزلت روانه سازد درین اثنا خبر واقعه هایل و حادثه نازله رحلت آن شاه جمجاه از دار فنا بعالم بقا رسید و جراحت کلفت قصه پر غصه جنت مکنی را تازه ساخت تا آنکه بامداد مرده جلوس میمنت مانوس آن عالی تبار گردون لقتدار بر سریر سلطنت آن عم بزگوار و استقرار آن شاه جمجاه بر مقرر دولت آن خلد آرامگاه لشکر غم و الم را از گرد خاطر مهر آگین دور گردانید - و کلفت به بهجت و شدت بفرح و غم بشادی مبدل گردید رجاء واثق و امید صادق از کرم عظیم چنان است که هم چنانکه این جلوس همایون را برین نیازمند درگاه الهی مبارک ساخته آن جلوس میمنت مانوس را نیز بران کامگار نامدار مبارک گرداناد و در وادی عدالت و انصاف و دوری از جور و اعتساف توفیق رفیق سازد - جبرین شاه جمجاه را اعلیٰ حضرت عرش آشیانی بجای فرزند

و حضرت سکندر شوکت جنت مکاني بمنزله برادر ميدانستند
 اين نيازمند درگاه الهي آن رضوان دستگاہ را عم بزرگوار
 ميخواند بمقتضاي اين نسبتها آن نور حديقه دودمان صفوي را
 بمنزله فرزند ارجمند دانسته آن مراتب دوستي را که در خاطر
 دوستي گزين مرکوز داشت که در ايام سلطنت و خلافت نسبت
 بآن عم سليمان جاه از قوه بفعل آورد انشاء الله تعالي نسبت بآن
 فرزند کامگار نامدار بظهور خواهد آمد - چون عم غفران مال
 بحري بيگ را از روي استعجال بجهت اطلاع اوضاع و استعلام
 احوال فرستاده بودند او را بزردي رخصت نموده مانيز سيد
 صحيح النسب و معتمد پسندیده حسب ميربرکه را برسبيل
 استعجال براي استفسار احوال خير مآل آن صفوه دودمان صفوي
 باتفاق روانه آن صوب فرموديم که بعد از ادای مراسم تهنيت
 و تعزيت و اظهار مراتب محبت و مودت آن معتمد را از احوال
 خجسته مال خود کمابنغي آگاه سازند. و هرگونه امری که باعث
 مزيد اقتدار و هرنوع کاري که بموجب زيادتي استقرآن شاه والا
 جاه در امور سلطنت آن ديار باشد اين نيازمند را اشاره نمايند
 که از قوه بفعل آورده بعالميان نسبت دوستي بآن فرزند ظاهر
 سازد - آن معتمد را زود مرخص نموده بارجاع مهمات و اعلام
 مرغوبات که درين بلاد بهم ميرسند گلشن محبت و چمن مودت
 را نصرت و خضرت بخشند ايام سلطنت قرين کامراني و موجب
 سعادت دوجاهاني باد *

از واقعه صوبه کلل و عرضداشت لشکر خان ناظم بعرض رسيد

سنه ۱۰۳۹ (۴۲۳) شاه جهان بادشاه

که اقغانان ضلالت آئین اصلا باحکام شریعت نمی پردازند و بنسبت
پیر گمراه خود که یکی از الحاد پیشگان بیدین بنای بدعتهای
مذموم دران مرزبوم گذاشته رفته انرا استغفر الله باعتقاد باطله
خود بجای آیه و حدیث دانسته بطریقه الحاد را شعار خود ساخته
رویه ملحدان مباه پیشه اختیار نموده پیروی همدیگر مینمایند
یعنی زنان را بمجرد آنکه گوی مذبح ساخته مجلسی از هم
مشربان فراهم آورده بخته خوراندند بیعقد بتصرف و طی درمی
آرند - وقت طاق سه سنگ ریزه بدست زوجه از خانه بدر می
سازند و زنان بیوه را داخل متروکات میت شمرده وارثان را در
نکاح آوردن و بدیگری هبه نمودن و بیع و شرا کردن جایز و مختار
میکردانند و هر مسافر اجل رسیده که دران سرزمین وارد گردد
و بدست آن ناس صفتان حق ناشناس افتد دستگیر نموده شکار
حلال و کار مباح دانسته بملکیت خود در آورده از بیع و شرا آن
وجه معاش می سازند - و از متروکه میت دختر و اولاد نسا را بی
نصیب می نمایند و در قتل و قطاع الطریقى صلحاء آنها سنت
و رویه جد و آبا برهمدیگر سبقت نموده اینمعی را جوهر رشد و کمال
و اظهار رشادت میدانند - ازین مقوله آنچه در باره آن غول نژادان
دور نهاد بدبنیاد در پادشاه نامه درج گشته اگر بتحریر همه خصایل
انجماعه بدسگی پردازد محمول بطریقه عبارت آرایان تعصب پیشه
خواهد گردید - حاصل کلام آنکه بعد عرض حکم محکم قضا شیم صادر
شد که حکام توره و شریعت در صلاح و توبیخ آن بزجر و تنبیه
کورشدن و بعد شدايد تاکید که کار بفساد و هنگامه منجر گردد بمروایام

شاه جهان بادشاه (۱۴۲۴) سنه ۱۰۳۹

آن بدعتهای بدنام از میان آن انام کم شد اما کم نشد - چنانچه تا حال آثار آن بدعتهای مذموم دران قوم باقیست *

چون بعرض مقدس رسید که خان جهان لودی خود را نزد نظام الملک بدولت آباد رسانده و خواجه ابوالحسن و دیگر امرا که تعاقب او نموده بودند بسرحد بکلانه رسیده باعانت زمینداران آنجا استقامت ورزیده هرچند بنامه و پیام نصایح آمیز خود واحکام جهان مطاع دکهنی های معذورالعقل که همیشه تیشه ندامت و بد مالی پریای نخل خیال محال اندیشی خویش زده ثمره ناکامی چیده اند برای بدر ساختن آن مغضوب بارگاه سلطانی آگاهی میدهند فاند مترتب نمیگردد - و با وجود ذخیره سرکشیهایی سابق از گوشمال روزگار حریف آزار که همه وقت نقش مراد نمی آید غافل گردیده بذخیره چند روز قلعه مغرور اند و اطاعت امر و نهی چنانچه باید نمی نمایند - از شنیدن آن آتش غضب سلطانی شعله افروز گردید و در ساعت محمود و طالع مسعود یعنی غره ربیع الاخری سنه هزار و سی و نه با عالم عالم سپاه رایت ظفر آیت جانب سرزمین جنوبی برافراشتند و کوچ بکوچ از آب نربدا گذشته همینکه داخل سرحد خاندیس شدند سه فوج بسررداری ارادت خان و شایسته خان معه اعظم خان و راجه گچسنگه که مجموع باهر سه سردار پنجاه هزار سوار می شد تعیین فرمودند و باز ارادت خان را بر کن لشکر و امیران هر سه فوج حاکم ساختند - و اوایل ماه جمادی الاخری داخل برهانپور گردیده آن شهر را بدارالسرور موسوم کردند خواجه ابوالحسن که بدست آوردن خانجهان لودی مامور بود

سنه ۱۰۴۰ (۱۴۲۵) شاه جهان بادشاه

بحضور رسیده ملازمت نمود و حقیقت پناه بردن خان جهان
به نظام الملک و اعانت دکنی بعرض رسید *

ذکر سوانح و جشن سال چهارم مطابق

سنه هزار و سی و نه (چهل) هجری

آغاز سال چهارم از جلوس میمنت مانوس مطابق سنه هزار
سی و نه هجری جشن سراپا سرور و بزم عالم افروز به ترتیبی که
هر سال کارپردازان در سرانجام اسباب عشرت آنمجلس بهشت مثال
اعتماد بلیغ بکار می بردند منعقد گشت و در هر کچه و بازار ساز
خرمی آماده گردید و امیران و شعرا و صلحا و ارباب طرب از فیض
ذخیره ها اندوختند و اهل نغمه و نشاط مامور گردیدند که بگزر طنبور
و گلبانگ چنگ و رباب لشکر غم را خوار زار نموده اخراج نمایند
* نظم *

مغنی ز طنبور شد گرز دار * نگرود چرا فوج غم خوار زار
پداله بچشمک زدن گشت گرم * ز جوش ادا بسته شد راه شرم
برون تاخت از شیشه گلبانگ می * خموشی گریزان شد از بندنی
بیست لک روپیه نذر و پیشکش بیگمان و امیران از نظر گذشت
و مضاعف آن بانعام درآمد و دوازده لک روپیه سالیانه از اصل و
اضافه مهد علیا مقرر فرمودند هفت هزار سوار منصب دار و احدی
بهمراهی راو رتن و وزیر خان بجهت تادیب سرکشان تلنگانه تعین
نمودند - رحیم خان داماد عنبر حبشی و بهروز خان نظام الملکی آمده
شرف ملازمت حاصل کردند اولین را پنجهزاری دو هزار سوار و
دو یمین را دو هزار سوار منصب معه خلعت و دیگر انعامات

عطا فرمودند - خواجه ابوالحسن را با شاه نواز خان و غیره برای تسخیر قلعه و اطراف ناسک ترمک مرخص نمودند و بنام شیرخان ناظم احمد آباد حکم رفت که نایب در احمد آباد گذاشته خود را بمدد ابوالحسن برساند - و راجه بکلانه نیز مامور برفاقت لشکر بتسخیر آن ضلع گردید - عبد الله خان بهادر از کابل رسیده شرف اندوز ملازمت گشت چون اعظم خان را با شایسته خان صحبت موافق نیفتاد عبد الله خان بجای شایسته خان بمرداری مقرر گردید و شایسته خان طلب حضور شد - درین آوان بعرض رسید که قریب دوازده هزار سوار دکنیها با فوج شایسته خان و خان اعظم بطریق قزاقی یک دو بار مقابل شده شوخی نمودند بعضی مردم کار طلب بکار آمدند و بیشتر زخمی گردیدند چون بهادران لشکر پادشاهی نیز تردد نمایان بظهور آورده جمع کثیر آنها را زیر تیغ آوردند آخر کار راه فرار اختیار نمودند و از مردم نامی پادشاهی امام قلی خان پسر جان سپار خان و پسر شجاعت خان و راجه سترسال [100] برادر زاده راجه مان سنگه با دو پسر او و جمعی منصبداران و خانه زادان کم منصب بعد تردد مردانه داخل پیش قدمان جان نثار گردیدند و راجه گردهرداس و غیره پنجم نفر راجپوت زخم کاری برداشته از خانه زمین به زمین میل نموده صفحه گارزار را گلگون ساختند بعد عرض مراتب بندهای جان نثار را طلبیده فرزندان و خردشان آنها را اضافه و خلعت و اسب عنایت فرمودند و زخمهای فدویان کار طلب

را که از پدربایه زخم آرایش چهره ساخته بودند بمرهم انواع لطف و عنایت اضافهای نمایان و انعامات بی پایان التیام دادند - جادو رای نظام الملکی که با پسران و برادران و نبیره های سابق رو بدرگاه آورده بمنصب بیست و چهار هزار پانزده هزار سوار معه برادری مجموع سرفرازی داشت درینولای از کم طالعی و گمراهی بعضی بدطینتان بار دیگر برخاسته رفته بقصد نوکری نظام الملک نزدیک قلعه دولت آباد فرود آمد از آنکه نظام الملک ازو بیدماغی زیاده از حد داشت بعد از شنیدن خبر رجعت او بخاطر خود قرار داد که وقت ملاقات لو را غافل دستگیر نماید و محبوس سازد و با بعضی محرم و همرازان مصلحت نموده انتظار می کشید روزی که جادو رای با اندرون قلعه برای ملاقات طلب داشت بشهرت خلوت او را معه دو پسر و نبیره با معدود چند مانع آمدن ساختند همینکه جادو رای غافل باندرون درآمد ناگاه جمعی از کمین گاه برآمده بقصد زنده بدست آوردن بر سر آنها ریختند جادو رای خبردار گشته با پسران و همراهان دست به پراق نموده هرطرف حمله آورد چندی را کشته و زخمی ساخته آخر کار با پسران و نبایر اسیر پنجه اجل گردید و شرمی نمک حرامی هر دو ولی نعمت قدیم و جدید کار خود ساخت زن او گر جای نام که از زنان صاحب اختیار و عاقله و با هوش گفته می شد بعد از شنیدن کشته شدن شوهر و پسران اصلا بگریه و ماتم مقتولان نپرداخته همراه جگدیو برادر خود و دیگر سپاهی که داشت براسپ سوار شده آنچه از زر و زیور و نقد و دیگر اشیای ضروری توانست بر اسبان و فیلان که داشت برداشته و باقی همه همانجا

گذاشتند و آتش داده باستقلال تمام نقاره زنان روانه سند کهپرکه وطن و جاگیر قدیم و جدید پدر و شوهر او بود گردید و هرچند متصل تسلي نامه نظام الملک براي معاودت او رسيد اعتماد بران نموده از سر نو سرانجام در جاگیر نموده روانه درگاه والا گردید و بواسطت اعظم خان جگدیو بمنصب چهار هزارى سه هزار سوار و پتنگ راو نبیره او سه هزارى هزار و پانصد سوار و عطايي یک لک و سي هزار بوبیه و بحالي جاگیر وطن سرافرازی یافت - خان جهان لودی از راه تدبیر سرا پا خطا بامید نجات خود که پادشاه را سراسیمه اخبار موحش اطراف نماید نوشتجات فساد افزا بافغانان و راس الروس آن جماعه که در کوهستان و جبال کابل و حسن ابدال همیشه سرکشی می نمودند فرستاده اشاره بر بر افراشتن علم بغی نمود و ندانست کوه از وزیدن تند باد بحرکت نیاید و نهنگ از تموج موج ترک دریا ننماید - چون نوشتجات فساد آمیز او بسرگروهان آن قوم رسید افغانان خلیلی و مهمندی و داود زئی و یوسف زئی و لودی و رهیل و غیره از هر طرف چون مور و ملخ فراهم آمده ما بین پیشاور و اطراف آن شیوه بغی و سرکشی و طریقه غارت و آدم کشی که جوهر ذاتی آن بد نهادان دون نژاد است اختیار نموده بقصد تسخیر قلاع پیشاور و دیگر بلاد ماده فساد گردیدند - بندهای عقیدت سرشت پادشاهی کمر همت بردفع آن قوم فتنه پزوه بسته چند گاه بسبب غلبه آن تبه کاران محصور گردیده در دفعیه مضرت آنها کوشیده آخر نظر بر شوخی زیاد آن ستم کاران تیره روزگار ناچار بقصد پیکار و مقابله آن فتناس صورتان بد مآل برآمده از میمنت اقبال لایزال پادشاه عدو

مال آنها را از مقابل برداشته هزینمت فاختش داده دست بافغانان کشي کشته دماغ از دمار روزگار آن گروه ناهنجار بر آوردند - چون خبر فتح گوشمال آن فرقه بد سگال بحضور رسید بر عالمیان ظاهر گردید که تدبیر انگلیختن آن فساد عظیم و آوازه فتنه پریم خیال باطل بود و سواى منجر بافغان کشي گردیدن حاصل دیگر نداد - بغرض رسید که دیانت خان قلعه دار احمد نگر که از بندهای جان فشان بود در وقت فروختن ملک مفتوحه تعلقه نظام الملک که خان جهان لودی شش لک هون گرفته دست ازان ولایت برداشت قلعه دار مذکور دست از قلعه برنداشته چندین هزار دکهنی را در ایام محاصره طعمه گولته توپ و تفنگ ساخته بود از ین حصار بند حیات فانی بقلعه نجات جاردانی شتافت - حضرت افسوس نموده جان نثار خان را بجای او مقرر فرمودد - سادات خان و شرزه خان و ناراجی سه سردار نامی نظام الملکی بحضور رسیده ملازمت نموده در جرکه بند های پادشاهی در آمدند خواجه ابو الحسن که برای تسخیر ملک تلکانه نامزد شده بود چون آثار گرانی و کم آبی دران ضلع ظاهر شد و خرابی رسانیدن فوج نظام الملکی و در آمدن افواج پادشاهی علاوه آن گردید عرصه زندگانی بر لشکریان تنگ شد و کار بجائی رسید که نانی بجانی بهم نمی رسید و لشکر عاجز آمده یفد تفرقه افتادند - خواجه مذکور حکم فرمود که در دیهات ویران حسرت و جو چاه های قلعه که دران ملک مدفون می سازند نمایند و در کوه و جنگل های پر از اشجار که رعایا با مال و عیال و غله یک ساله رفته ملجا و پناه خود ساخته اند بر آنها تاخته تا بیست

کروه سي گروه رفته در گرد اوري غله کوشند - درين ترده غله فراوان
 با ديگر ماکولات و اجناس بدست مردم لشکر افتاد - درين ضمن
 خبر رسيدن فوج نظام الملک انتشار يافت خواجه ابرو الحسن
 با بهادران يکه تاز و مبارزان جانباز مقابل فوج دکھيان که محل دار
 خان و غيره هفت هزار سوار بودند رفته کارزار صعب نموده بعد
 بکار آمدن و کشته شدن جمع کثير از هر دو طرف فوج دکھن را
 هزيمت داده غنيمت بسيار آوردند - چون خبر نامرافقت سرداران
 که هر کدام نظر بر پايه مراتب و اعتبار بهم ديگر سر فرود نمی
 آوردند : باعث برهم خوردن انتظام لشکر و شوخي خصم مي گرديد
 بعرض رسيد - يمين الدوله آصف خان را سر لشکري هر سه فوج دکھن
 فرمودند و عبد الله خان را که سابق سر فوج مقرر نموده مرخص
 ساخته بودند بفرديپور نا رسیده بسبب عارضه بدنی با تفاق سيد
 مطهر خان بحضور مراجعت نمود - درين ضمن بعرض رسيد که از
 اعظم خان و ديگر امرا ترده نمايان در تنبيه خان جهان لودي
 بظهور آمد مجملي از تفصيل آن بتحرير می آرد - گويند اعظم خان
 که در ايام برشکال در پرگنه ييرو مقرب خان دکھني در جانه بسر
 برده در انتظار قابو و فرصت وقت بودند از شنيدن مقرر شدن سر
 فوجي يمين الدوله رک غيرت اعظم خان بحرکت آمده و از جای
 خود با فوج دريا موج بقصد گوشمال عدو بد سکال روانه شده
 بطريق ايلغار شب و روز طی مسافت نموده وقت صبح غافل
 در حالي که خان جهان لودي و دريا خان در موضع راجوری
 اسباب تجارت غارت کرده آورده بسپاه قسمت مي نمودند رسيد

مقرب خان معه فوج نظام الملك كه براي مدد خان جهان نزدیک
 فرود آمده بود از شهرت رسیدن فوج پادشاهی رنگ رو و حوصله
 باخته راه فرار اختیار نمود بعده چهار طرف لشکر خان جهان را فرو
 گرفتند - بهادر خان پسر دریا خان که با پدر عداوت شدید داشت
 و هرارل فوج اعظم خان بود باتفاق راجه جیستگه و راجه بیتلدهاس
 و انی رای و دیگر راجپوتان رزم جو حمله آور گردید و از عقب
 سپه دار خان و خواص خان و سردار خان و مرحمت خان
 بخشي احدیان و اهتمام خان داروغه توپ خانه بهیئت مجموعی
 دست و باتوبه تیر اندازی و برقندازی و بان کاری کشاده هنگامه
 دار و گیر را بلند آوازه ساختند خان جهان ازان نزل بلای ناگهانی
 خبردار شده کمر بسته و نابسته بسرائیمگی تمام زنانرا برفیلان و
 اسپان سوار ساخته خود را با رفقا به پشت اسب های زین شده و
 فاشده رسانده جنگ کنان طرف کوه و غارها فرار اختیار نمود -
 اگرچه سپاه مغلیه بغارت و تاراج اسباب و قماش پراکنده شده
 پرداختند اما سرداران تجربه کار دست از تعاقب خان جهان و
 افغانان برنداشته بلکه متوجه فراهم آوردن لشکر که بتاراج مل
 مشغول بودند نگشته سزاول های شدید برای گرد آوردن آنها تعیین
 نموده خودها با جمعی که همراه مانده بودند در پی افغان شتافتند
 و بهره می رسیدند سراز تن جدا و زین از آدم خالی می ساختند و
 بهادر خان که بجای آب تشنه خون پدر بود دریا دریا گویان دران
 دریای بی سرو پایان غوطه زده بهادرها بروی کار آورد و باتفاق
 اهتمام خان و نرهداس جهاله باشند کوب بالای قلعه کوه برآمده

چپقلشهای رستمانه و ترددات بهادرانه نمود خان جهان دید که سیلاب
 بلای آسمانی از سرکوه نیزگذشت فیل سواری عیال خود را از روی
 اضطرار باجمعی از افغانان طرف سیوگانو که فراز کوه در راه واقع
 است روانه ساخت و خود در غول ایستاده بهادر خان برادر زاده
 خود را که اشجع روزگار گفته می شد و در شجاعت با بهادر خان
 همسنگ زور بود بمقابل او فرستاد و بهادر خان که افغانان همراهی
 و بغارت پرداخته بودند و با معدود چند رسیده بود نظر بر قلت
 جمعیت از اسب پیاده شده بدستور مبارزان جان باز بهم نبردی
 هم اسم کمر همت بست و بکار آتش بار پرداخت و زد و خوردی
 که در آن هنگامه از بهادر خان و دیگر همراهان او بظهور آمد اگر
 بتحریر تفصیل آن پردازد محضر ابطال داستان رستم دستان
 می تواند گردید - آخر بکوشش بسیار که چندین راکب و مرکوب را
 از همدیگر جدا نمودند دو زخم تیر و یک زخم شمشیر بر رو و پهلو
 خورده محضر سرخروئی را بهم رساند و نر هرسنگ جهاله و غیره
 بلا فاصله رسیده داد مبارزت داده با جمعی از راجپوتان نقد جانرا
 خنار کار ولی نعمت نموده گوی نیکنامی از میدان جلاوت ریودند و بعد
 کشته شدن راجپوتان که عجب آشوبی در عرصه کارزار بظهور آمد
 بر سر دیگر بهادران رزم جو افغانان هجوم و زور آورده حشر و شریعام
 آشکار ساختند

* بیت *

بسا زهره شیر مردان گداخت * صدا بر لب کوهساران نواخت
 عرصه کارزار برامیران پادشاهی تنگ آمد سپه دار خان و خواص خان
 و مرحمت خان یشته کوه را پناه ساخته بضر بتیر بمداغیعت خصم

پرداختند راجه بهار سنگه از عقب خود را رسانده بمدد بهادر خان که از رسیدن زخم های کاری و ترده نمایان عرصه حیات برو تنگ می نمود پرداخت - درین ضمن اعظم خان ازین زد و خورد آگاهی یافته خود را رساند راجه جی سنگه و بیتله داس و راجه انوپ سنگه و غیره راجپوتان عمده که طرف دیگر از سردار دور افتاده بودند نیز خبر شنیده رام رام گویان با نیز های جان ستان رسیدند و بازار رزم بمرتبه گرم گردید که تا سه ساعت نجومی کار بکوته یراق کشید و پدر و پسر و دو برادر توام میان هم بر خون ریختن هم دیگر گوی سبقت از یک دیگر می ربودند - هرکرا زخم کاری می رسید آرزوی زخم دیگر نموده قدم جرأت بقصد سربازی پیش می گذاشتند تا آنکه بهادر خان از طرف خصم از زخمهای پیاپی از پا در آمد و خان جهان نیز ثبات قدم از دست داده عنان را طرف فرار معطوف داشت - و همه افغانان رو بهزیمت آوردند - بهادر خان که از بسیاری زخم افتاده بود چون رمقی باقی داشت بمدد غیرت از جای خود برخاسته باز روی بلشکر پادشاهی دست بشمشیر برده حمایه مردانه نموده اخر بزخم گولۀ تفنگ افتاد راجپوتی آمد که سر او را جدا سازد جمده را از کمر بر آورده چنان افتاده بر راجپوت انداخت که گوش او بباد داد راجپوت زخم خورده دست از او بر نداشت سر او را جدا ساخته با انگشتی دست و یراق او نزد اعظم خان آورد اعظم خان سر او را برای آویختن بر سر دروازه قصبه سپرد و انگشتی که اسم او دران بود بحضور روانه نمود و باقی اسلحه و انگشت هلی مقتول بهمان راجپوت بخشید - چون از تاختر مسامت سی -

کره راه اسپان نعل انداختند و سم ستوران فرسودند و سواران را از بیخوری و بی خوابی و کسل شب و روز راه رفتن طاقت حرکت نماد برای آرام گرفتن فرود آمدند - خان جهان این توقف فرج بادشاهی را غنیمت و از مدد طالع خود دانسته معه عیال و ناموس پیشتر مرحله پیمای گردید قریب سه صد نفر افغانان درین مابین مقتول و زخمی گردیده از خان جهان جدا شدند و اعظم خان دبرویش محمد نام را با جمعی برای تعاقب خان جهان تعیین نموده خود هم بلا فاصله از عقب روانه گردید و کار بر خان جهان بدین مرتبه تنگ شد که فیلی که بران عیال او سوار بود راه نمی رفت عوارات را فرود آورده برقع پوش نموده بر اسپان نشانده فیل سواری ناموس او با عیال و ناموس دیگر افغانان و جمعی از افغانان که پایند قبیله عقب ماندند بدست مردم پادشاهی افتادند و اسیر گشتند و بعد حایل شدن شب تا روز و آوردن افغانان بجایای قلب و تنگنای غار هر دو لشکر مانده و عاجز گردیده گرسنه و تشنه هرجا که رسیدند مثل بیهوشان افتادند - گویند اگرچه اعظم خان را کنار رود خانه برای فرود آمدن جا میسر آمد اما چندان ماندگی و کسل تردد بر سپاه اثر کرده بود که بعضی دور تر آب لنگر اقامت انداختند از تعب گرفت راه تا کنار آب رفتن و دم آبی آشامیدن بر آنها شاق گردید و تشنه شب را بصبح آوردند و چندی از تشنگی هلاک شدند - و بعد صبح دست از تعاقب برداشته طرف بنگاه مراجعت نموده به بهیر رسیدند - چون همه حقیقت بعرض پادشاه حق شناس رسید نسبت بحال همه رعایت و عنایت افزانه و

خلعت و اسب و فیل و جواهر بظهور آمد *

درین اوان ساهو بهوسله پدر سیوا که داماد جادورای مقتول و سیوا نواسه او می شد بعد از کشته شدن جادورای از نظام آزاده گشته رو بدین درگاه آورد و از پونه و چاکنه که در جاگیر او بود باعظم خان نوشته بامید بندگی اسان نامه و فرمان طلب درخواست نمود - بموجب نوشته اعظم خان فرمان قضا جریان بنام او رسید و آن رگ و ریشه فساد که در شش صوبه دکن بدستور حرام خواران آن قوم تا زمان حال ماده فساد مالی و جانی سلسله آن بد سگال نکوهیده خصال روز افزون است و آنچه ظاهر می شد تا باقی آبادی سرزمین دکن قلع و قطع شجر فساد آن ملعونان متعذر - چنانچه در ذکر سلطنت خلد مکان بشرح و بسط بتحریر اصل و نسل و سبب طغیان و زبیدن آن بداصل قلم را بجوآن خواهد در آورد - با خویشان دو هزار سوار بحضور رسیده بمنصب شش هزار پی پنج هزار سوار و عطای خلعت و اسلحه مرصع و علم و نقاره و اسب و فیل و انعام دولک روپیه سرفرازی یافت و بهمه همراهان او منصب و هشتاد هزار روپیه نقد مرحمت کردند و بر اعتبار او افزودند و احکام تنبیه رسانیدند خان جهان لودی جا بجا بنام حکام و زمینداران و سرداران بتاکید تمام معه سزاولن صادر فرمودند *

ذکر تیره بختی باقی ایام خان جهان لودی

خان جهان و دریا خان خرد را به بیجاپور رساندند - انجا هم از خدمات افواج پادشاهی و عدم توجه زلفت بیجاپور بان توقف

نقوانمتمدن ورزید و باز بدولت آباد بامید پناه نظام الملك روانه گردیدند. اعظم خان از شنیدن آن که سابق اراده تسخیر و تصرف ملک نظام الملك در خاطر او بود باوجود گرانی غله و کم یابی کاه از کمی باران آن سال که تفصیل قصه پر ملال آن بزبان خامه سوخته زبان داده خواهد شد متوجه دولت آباد گردید. نظام الملك مال و عیال خود و سپاه و رعایا را اندرون قلعه دولت آباد جا داده فوج سنگین برای مقابله فوج پادشاهی تعیین نمود و بر سر کتل که جای قلب و برای دکنی ها مورچال خاطر خواه بود مقابله و مقاتله رو داد بعد از زد و خورد بسیار و کشته شدن آدم بیشمار هر دو طرف دکنی ها هزیمت خوردند و جمعی قتل و اسیر گردیدند - بعده که فوج پادشاهی داخل ملک نظام الملك شد اعظم خان شروع به تلخواه نمودن پرگنات و محالات بامرا نموده گماشتهای جاگیرداران و منصوبان دکنی را از هرجا خارج نمودن فرمود - و قلعه منصور گذه که احداث کرده منصور نام یکی از غلامان نظام الملك بود و دیگر قلاع را که اگر بذکر تفصیل محاصره و تردد قلعه کشانی و جانبازی بندهای پادشاهی باوجود ظهور آمدن شرط قلعداري محصوران مفتوح گردیدند پردازد از سر رشته انتظام اختصار نویسی گسسته می گردد - و بضرب گوله توپ و تفنگ و قوت سر پنجه اقبال تیموریه بتسخیر در آوردند و محصوران بعضی مقتول و مغلول جمعی بقول امان خواستن و قلعه سپردن مامون گشتند - خانجهان لودی از ملاحظه مغلوب گردیدن نظام الملك و همدات فوج دریا موج پادشاهی و اثر بلای قحط و وبا که

از بلیه ناگهانی آسمانی دران ملک روی داده و از هر طرف چون صدای نفسی نفسی روز محشر بگوش هوش باخته او رسید با مال و عیال و جمعی که زنیق روز بیکسی با او مانده بودند برآمده بقصد سمت شمالی راه کتل انقور که از راه هلی قلب مشهور است فرود آمده از دهرنگاون و جوپره (101) شده سرحد سلطانیپور و تعلقه اداس طرف چپ گذاشته از آب نربدا عبور نموده بعد عرض حضرت اعلیٰ عبد الله خان را که زیرکوه فردا پور و سید مظفرخان را که در حضور بود و هر دو بعد از بیماری صحت یافته بودند مامور فرمودند که بلا توقف و اهمال در پی خصم بدسگل شتابند - و سرفراز خان و درگا داس و مادهو سنگه و یکه تار خان و جمعی از امرا با دو صد گرز بردار شجاعت پیشه شدید شیر شکار مرخص گشتند - و حکم شد که دو گرز بردار نزد عبد الله خان رفته از راه سلطان پور و بیجا گره سزاوی نموده از آب نربدا بگذرانند - و دو دو گرز بردار همراه هر یکی از امرای نامدار مامور گشته مقرر فرمودند که همه را بکنار آب باهم ملحق سازند - عبد الله خان و سید مظفرخان در سرحد بیجا گره بهم پیوسته کوچ بکوچ طی مسافت مینمود - چون بمرونج مالوا رسید خبر یافتند که خان جهان دو روز قبل از ورود لشکر ظفر اقبال عدو مال آنجا رسیده دو حلقه فیل از فیان پادشاهی که آنجا بودند گرفته از صدمات تعاقب لشکر پادشاهی استقامت نورزیده پیشتر مرحله پیمای گردید - چون وقت

عزیمت خان جهان از حضور بدکهن عبور بتعلقه بکرماجیت پسر
 چهار بنديله واقع شد بکرماجیت شرط ضیانت و اعانت و بدرقه
 همراه دادن بجا آورده مغضوب بارگاه آسمان جاه گشته بود - این
 دفعه که باز بامید دستور سابق بآن سرحد رسید بکرماجیت که در
 تلافی تقصیر گذشته انتظار مید جسته سابق میکشید بعد شنیدی
 خبر نزدیک رسیدن آن سرگشته وادی حیرانی که هیچکس را چنین
 روز ندامت نصیب مباد با فوج خود سوار شده بقصد شکار تاخت
 و تاراج و دستگیر ساختن آن امید افکار خود را نزدیک آن برگشته
 روزگار رساند قضا را خان جهان از شنیدن اراده او ازان سرحد تند و
 جلد معه عیال که پابند و بال جان او بود گذشت و دریا خان که
 نیم کوه عقب خان جهان بطریق چنداول میرفت مقابل بهم شدند
 و هر دو گرم دار و گیر گردیدند بعد کشته شدن افغانان و راجپوت
 طرفین گوه تفنگ قضا بر پیداشانی دریا خان خورد و کشتی حیات
 دریا را حباب وار غرق بحر فنا ساخت - راجپوتان که از پیش رفتن
 سردار خبر نیافته بودند دریا خان را خانجهان تصور نموده بودند سر
 او را بریده بتاراج مال و عیال و قتال همراهان او پرداختند - خانجهان
 آنروز فرصت یافته جان بسلامت بلا تردد آفت بدر برد - همراهان
 دریا خان شرط غیرت و جانبازی را کار فرموده بعضی ناموس خود
 کشته قریب چهار صد افغان با پسر دریا خان غرق دریای خون و
 هلاک گردیدند و قریب دو صد بنديله کشته شدند و بکرماجیت سر
 دریا خان را با پسر او بحضور ارسال داشت و در جلدی ان بعطای
 خلعت و چمدن و شمشیر مرصع و نقاره بلند آوازه گردیده - و خانجهان

لزگشته شدن دریا خان که همدم و همراز و محرم باوفای خود میدانست غرق دریای حیرت و سرگردانی گشته باید که پرنم سراز قدم نشناخته بطریق یلغار مرحله پیمای گردید - چون پانزده گروهی سذرده رسید از آنکه همراهان خان جهان و ستوران از یلغار چندروزه مانده و کسلمند و زخمی گردیده بودند و خانجهان را نیز از تردد راه و فکر آبروی ناموس و غیرت نام هوش بباد داده بود یکرز با التماس پیک اجل مقام ضرور گردید - درینضمن سید مظفر خان بارهه که بجاذبه شجاعت ازلی همه جا پیش قدم بود چون بازیکه تتر و بلای سرنوشت رسید و خانجهان خبر یافته بحالتیکه خدا نصیب هیچ بذه خود نسازد چاره کار درین کار دید که پانصد سوار لائق کارزار که مددگار و یار بیگسی توان گفت با خود نگهداشته باقی سواران زخمی را همراه خزانه و بهیر تاراج گشته که مانده بود یکم منزل پیشتر روانه ساخت و خود مقابل سید مظفر خان آماده کارزار و جان سپاری گردید و عجب مقابله و مقاتله رستمانه از هر دو طرف رو داد که سیدان بارهه مقابل شمشیر افغانان که هر یکی چون سد سکندر ثبات ورزیده داد شرط نمکخواران آخر روز میداد پروانه وار برلن شعله کوه زده جوهر شجاعت بر روی کار آوردند و از افغانان نیز چپقلش های مردانه مرد ربا بظهور آمد که سادات بارهه افرین گفتند و بحملهای هاشمی و حیدری که در مقابل افغانان جانبا ز نمودند هر طرف که خانه زین خالی میشد مضاعف آن سرو جان طرف دیگر بباد فنا میداد و شمشیرها از غلاف بلا مدد دست بر آمده جوهر برش ذاتی را بر روی خصم بعرض نمودار میگشت • بیت •

چو برق از رگ ابر بهر مصاف • برون گشت شمشیر خود از غلاف
چنان گشت دست و بغل کارزار • که شد تیغ ها جفت مقرض وار
شیراز خویش خان عالم دران گرمی هنگامه رسیده تحفه جانرا نثار
راه کارولی نعمت نمود و دهگا داس راجپوت نیز بهم چشمتی او
بعد دست و پا زدن بهادرانه رخت هستی بباد فنا داد بعده که
خانجهان اکثر همهرهان را زخمتی و پای برکاب سفر آخرت دیدن خصوص
محمود خان پسر او که بمدد غیرت افغانی و جانبازی حرکت
مذبوح مینمود نفس او چون دم آه سحر خیزان چشم بر راه دم
واپسین اجل بود طعمه تیغ سادات گردید - پسر دریم خانجهان از
گولی تفنگ زخمتی شد و از تردد کارزار مانده و خود و خانجهان
نیز زخم نمایان برداشت ناچار ثبات قدم ورزیده برعایت پاس
ناموس اصلا بهیچ چیز مقید نگشته فیلان و اسپان و همهرهان زخمتی
که تاب سواری نداشتند درانجا گذاشته مرحله پیمایی بادیغ حیرانی
گردید بلکه بعضی اسباب کار آمدنی و چارپایه معیوب عمدا
میکذاشت که بهادران غنیمت دوست برای بدست آوردن آن
دمی و نفسی مشغول گردند - و افغانان اجل رسیده آن تفرقه را
غنیمت و فضل الهی میدانستند که جان سالم بدر توانند برد - بست
زنجیر فیل بدست شیران فیل گیر و باقی فیلان و اسپان خوب و
توب و علم بتصرف امر سنگ زمیندار بهاندون آمده با فیلان دیگر
بحضور رسیدند - خانجهان که با مردم بقیة السیف و همدمان چند
بقصبة کالنجر رسید قلعداولان انجا سر راه بهو گرفته اکثر رفقای او را
زیر تیغ آزد - و حسن خان پسر خانجهان با جمعی اسیر گردید و

مخالفجهان از آنجا نیز جریده بقصد جان بدر بردن تا تالاب سندرعه
 عنان نکشید در آنجا خاک اجل دامنگیر و نفس گریبان گیر گردید
 و دل بمرگ داد - همدمان و همروز را چند بار قسم های شدید برای
 جدا شدن داد و در جان بردن مختار ساخت - چند نفر جانرا عزیز
 داشته ترك رفاقت نمودند و جمعی را که حق نمک دیرینه و
 رعایت وفاداری از نقد جان عزیز نه نمود ترك رفاقت نه نمودند -
 هر یکی بزبان اخلاص بیان گفتند که اگر سربرود از سر پیمان
 فروزم - درین ضمن سید مظفر خان با مادهو سنگه و دو صد گرز
 بردار چون بلبه آسانی بر سر آن اجل گرفته ها رسیدند و
 آن سرگشته برگشته طالع با عزیز خان نام پسر که از همه عزیزتر
 می داشت و تا دم واپسین رضا بمقابل شدن او نمی داد
 پیاده شده با چند افغانی که مانده بودند دو نیل را پناه و مورچال
 ساخته با فوج مقابله و مقاتله آغاز نهادند - مادهو سنگه و گرز
 برداران پیش آهنگی نموده حمله اور گشتند و خان جهان چون
 شیر تیر خورده زخم رسیده غرش کنان به نبزد رستمانه پرداخت *

* بیت *

خرامیده شیران بگشت آمدند • نهنگان ز دریا بدشت آمدند
 دران عرصه شوری برانگیختند • که در چشم محشر نمک ریختند
 ز برند گیهای شمشیر کین • لب زخم بر تیغ گفت آفرین
 و آن از جان سیر آمده خون گرفته در عرصه کارزار هیچ وجه
 کوتاهی ننموده داد مردانگی میداد تا طناب عمرش به تیغ اجل
 بریده گشت و به برچهی مادهو سنگه از پا در آورد و باوجود زخم

شاه جهان بادشاه (۱۶۴۲) سده ۱۰۴۰

دیگر که پیاپی رسید باز بعد از افتادن خود داری نموده نشسته تا دم واپسین از دوست و دشمن آفرین شنیده در جواب محاربه حریف کوتاهی و پهلوی خالی ننموده تا رسیدن سید مظفرخان بدست یاری حربی جان ستان بعلم بقا شتافت - گویند شاه قلی نام گز بردار سرور را از تن جدا ساخت - از جمله افغانان که همراهی او از اکبر آباد کرده بودند دیگر جمعی که آمده باو ملحق شدند سوای چند افغانان که در راه بسبب رفاقت عیال دستگیر شدند سی نفر دیگر زنده مانده بعد فراغ کار او جان سلامت بدر بردند دیگر همه طعمه تیغ و تیرو سنان و گوله تفنگ سوزان گردیدند و تادم واپسین بلکه بعد از ارتحال و انتقال خان جهان از تنگنای سرای بیوفا بتقدیم وفاداری شرط جان سپاری بجا آوردند * بیت *

نیا سود لشکر زخون ریختن * ز دشمن بدشمن در او یختن

سر سردار زبیر گرز گران * چو سندان نزدیک اهنگران

و دران روز نبیره سید مظفرخان با بیست و هفت نفر جان باز شرط جان نثاری بجا آوردند و چندی از سادات و راجپوتان بخال و خط زخم نمایان گلگونه غیرت آرایش چهره ساخته علم شهرت بر افراشتند - عبدالله خان که بعد از اتمام کار گفتگو بر سر تقسیم سرها و تصرف نمودن اسپان و یراق مقتولان میان گرز برداران و بعضی سادات کشیده بود رسید - و لشکر فراغ این هرج و کساله زبان را آشنا ساخت و سرخان جهان با همراهان و پسر او همراه گرز برداران و خواجه کامگار مؤلف جهانگیرنامه روانه بارگاه آسمان جاه ساخت و جان جهان نام پسر خان جهان که زنده خود را گذار کشیده نزد زن

دريا خان رفته پناه آورده بود زن مذکور او را گرفته بود مصحوب جلال برادر خورد بهادر خان بمعرفت يکه تازخان روانه درگاه اعلى ساخت - بنمازم خدای را سرى که با چندین هزار سران سرکله مې زده باشد و از چنان ادنا پایه به چنین مرتبه اعلى رسیده پادشاه زاده را بغرور جاه و مرتبه و شجاعت بخاطر نمی آورد چنانچه ابتدا مایه نزاع و کم توجهي حضرت بحال او از غرور و تبختر و خود سرى آن افغان جهالت نشان گشته درین ضمن آه دودآلود کدام دل رنجیده و تیر آه عرش گذار کدام ستم کشیده در ایام حکومت راني هرچهار صوبه دکن که با دو پادشاه دعوي همسري داشت کار گرگشته باشد الحال بدین بي اعتباري و خواري برسر سنان برای عبرت دیگر خود کامان غافل از درگاه منتقم حقيقي جلوه کنان شهر بشهر تشهير مې یابد *

کجا این سرو اعتبار سنان (102) * مگر از پی عبرت دیگران سر یرا که بودي ز صندل بدرد * زمانش بباری پراز گاه و گرد و تني که حضرت اعلى کنار دریا برکشتي نشسته سیر دریا و تفرج آب تپتی برهانپور مې نمودند خواجه کامگار آن سررا بنظر پادشاه آورد - حضرت شکر دفع فساد بجا آورده حکم نواختن شادیانه فرمودند - آرزنده سرو همه بندهای جان نثار که دران پیکار و کاززار سبقت از یک دیگر روده بودند باضافها و خلعت و اسب و فیل و جواهر سرفرازی یافتند - چون سر دریا و سرخان جهان

پدیم و بتفاوت سهل از نظر گذشت طالبا این قطعه تهنیت
بدیهه گفته بنظر گذراند *

این مزدۀ فتح از پی هم زیبا بود

این کیف دوبالا چه نشاط افزا بود

از رفتن دریا سر پیرا هم رفت

گویا سر او حباب دریا بود

و پسند طبع دشوار پسند افتاد فاعتبر و ابا اولی الابصار ورد زبان
و سامعه افروز صاحب سروران پند نیوش گردد *

ذکر قحط سال دکن که بسال غم موسوم گردید

چون رزاق عباد بعد از ظهور کمال بی اعتدالی در وفور عصیان ورزیدن
و اقسام قبایح که انسان صورتان ابلیس صفت در درگاه خطابخش
جرم نیوش می نمایند و هر دم و هر لحظه در عالم جوانی بعد از
ایام جهالت آنچه ازین عاصیان نامه سیاه افعال قبیحه بظهور می آید
و از بیسرن سیاه نامه هرچه نافرمانی و زشتی اعمال سر می زند
اگر مخلوقات روی زمین را روزی ده بار بانواع سیداست و بلیات
مبتلا ساخته باتش جلالت بسوزاند و احیا سازد و باز جزای
کردار او را درین دیر مکافات بکنار او گذارد از صد یکی تلافی بظهور
آمدن محال محال محال - اما هرگاه نافرمانی از حد گذشت جذبۀ
قهر الهی بوسیله نازل بلای قحط و وبا و دیگر عقوبات خبردار می
سازد چنانچه ابتدا در سال هزار و سی و نه از وفور رحمت که
بزحمت روان نعمت بند های عاصی مبدل گردید آفت آب
زدگی برگ سبز زراعت و بیض نباتات را چنان تباه ساخت که

دران سال املا حاصل آن بعمل نیامد و ثمرشامت بندهای
مغضوب درگاه الهی از دکن تا احمد آباد غافل پیشگان بادیه غرور
را خبردار ساخته فی الجمله گوشمال داد اگرچه غربای بی
بضاعت را تنبیه بظهور آمد اما متکبران با ثروت و مال داران
با نخوت که خان جهان را پراز انبار غله و نقد وافر و خیره همه
ماکولات درخور طول عمل مقابل کوتاهی عمل گنج در گنج
اندوخته داشتند و بر حال دیگران رحم نداشتند از ان گوشمال
و زیست سراپا ملال چندان بهوش نیامدند - و در سال هزار
و چهل که تاریخ آن سال سراپا قهرجبار حقیقی سال غم یافته
اند از ابتدای تیر ماه الهی آخر مهر ماه این چهار ماه ایام
برشکل که سبب پرورش اطفال نباتات و نشونمای سبز پرشان مهد
زمین است چنان امساک باران روداد که برای پارچه ابرسفید
و سیاه چشمهای گرسنه چشمان مبتلا بجوع سیاه و سفید میگردد
لکه ابرظاهر نمیگردد - و بمرتبه آسمان بر زمین بخل ورزید که قطره
شبم بر زمین نرسید از نائره قحط و غلا که از بد تربی بلا و بلیه
آسمانی است سموم گرسنگی و بی برگی خرمن هستی بی
بضاعتان را بباد نیستی داده دایه بیرحم ابر را بر اطفال نباتات
چنان سنگ دل ساخت که تا انقضای موسم رضاع زراع و پرورش
نباتات و حبوبات قطرات مطرات را از سر بستان سحاب باز گرفت

• بیت •

چنان آسمان بر زمین شد بخیل * که لب تر نکردند زرع و نخیل
از صفحه زمین و زمان نام نان چنان بی نام و نشان گردید که در

دكان خبازان و طبلة عطاران بجز گاوزبان از خوردني و دوا كه گاه گاه
اهل دول را ميسر مي آمد ديگر چيزي كه آرايش تخته نان بايان
تواند شد ديده و شنیده نمي شد * بيت *

نشان از ابرباران آنچنان رفت * كه گفتي برج آبي ز آسمان رفته
هوا گر قطره ابري جلوه ميداد * بدی بي آب همچون كاغذي باد
اگر يك قطره آبي آتشين بود * چو آب آبله پرده نشين بود
بجز زبان خشك كه بكام گرسنه چشمان چسپيده بود سوخته ناني
در تنور يافت نميگريد و غير از چشمه چشم گرسنه چشمان كه از
آتش جوع در جوش بود يكي در باز نمودار نبود - الحاصل آفت
قحط سالي بكمال شدت منجر گرديد - و درياد و فغان بي نوايان و
جوش و خروش بي بضاعتان بفلك برين رسيد و شمار موتي از
احاطه حصر و عدد در گذشت - و طريقه كفن و دفن از الكه دكهن
مرفوع القلم گرديد - و عزا و نوحه بمزده نجات يافتن از بليۀ جوع
بشادی و مبارك باد مبدل گشت و ساكنان آن ديار را عزم غربت
چون احرام كعبه بستن واجب شد - و فوج فوج از مستمندان بي
بضاعت و جوق جوق از صاحب ثروتان حوصله باخته روبره ديار
شرقي و شمالي گذاشتند اما از كم قوتي و بي مايكي سواي كچكول
گدائي ترشه زان و راحله بر نميداشتند و اكثري از ضعف و ناتواني
بمنزل اول نا رسیده بخدا ميرسيدند - و در هر گوشه و كنار شهر و صحرا
سواي كله و استخوان آدم بجای تخم غله و ديگر حبوبات كاشته
نمي يافتند * بيت *

ز بس در كوچه فرش مرده افتاد * نشان از كوچه تابوت ميداد

بسان شیشه ساعت دو دنیا * پراز خانی شد از موتی و احیا
از نگاه تند گرسنه چشمان قرض ماه در کاستن و از دود آه حسرت
نگاهان شعاع آفتاب در رنگ باختن ضرب المثل گردید * بیت *
نظرها قرص مه را کرد تاراج * بنان شب فلک هم گشت محتاج
ز تنگی گر فقیر و گر غنی بود * بخوان رزق او غم خوردنی بود
از مردم ثقه آنوقت آنچه مسود اوراق در همان سرزمین مسوم نموده
و از کهنه دهقانان کهن سال شنیده و هرچه مولف بادشاه نامه
نوشته اگر تفصیل آن نکاشته آید محمول بعبارت پردازی و اغراق
خواهد گردید مجمل می نگارد که کار مردم در آدم خواری بسماع
جگر خوار منجر گردید مادر و پدر مهربان خوردن گوشت جگر گوشه خود
برای خلاصی جان او از عذاب جوع و مامون گردیدن خویش از خوف
هلاک نسبت آدم خواران بی باک از افعال حسنه می پنداشتند -
اگر خوان رسیدات شادی که در میان نبود و ماکولات دیگر بطریق
ندرت میر و وزیر بخانه هدیه میفرستادند از ملاحظه گرسنه چشمان
دایم الصوم که خود را چون بلای ناگهانی بران خوان میزدند ببد رقه
شمشیر و سپر که بر سر حامل آن حایل نموده سپر در سپر می
یافتند - از آفت دست برد و هجوم آنجاساعه محفوظ میداشتند - اگر
تنگدستی بدست گرسنه مستی تنها می افتاد از سر گوشت خون
آلود حلال او نمیکدشت و نان بایان استخوانهایی بوسیده وقت شب
لورده از آسیا گذرانده قدری آرد گندم نور کهنه تلخ شده و هرچه
میسر آید داخل نموده نان پخته بطریق تحفه و هدیه برای
مالداران می بردند - تا آنکه کجه آنها نزد حکام گل نموده و گوشت

مردۀ خشک شدۀ آدمي بدست هرکه افتاد بآب تر نموده بروغن
 پیه چشم و شعلۀ آتش دل خود کباب ساخته تناول مي نمود - اهل
 بازار با خادمان مزار و قبرستان همدستان شده بر سر بيع و شراء
 گوشت مردۀ تازه و سال خورده گفتگو بکوتوال و ارباب عدالت
 ميرساندند و تنبيه مي يافتند گویند - روزي ضعيفۀ مويه کنان و
 موکنان قضيه نزد قاضي آورد که فرزند و جگر پارۀ خویش را از
 غلبۀ آتش جوع خود بملاحظۀ شدت اضطراب هسايه که همیشه
 همکسه بودیم خود بذبح و اکل آن راضي نشده بهمسايه تواضع
 نموده بمذبح ساختن و بختن ان ماذون ساخته گفتم مرا هم بقدر
 فرو نشاندن آتش جوع لقمه خواهي داد ان بيمروت دور از انصاف
 مرا از پارچۀ استخوان و ریزۀ گوشت جگر گوشۀ ام متمتع ساخت
 و از قلت کم يابي کاه انسال چه نرسم که اگر بواي خلال ریزۀ کاه
 مطلوب ميگردید بوزن شعشعۀ طلا بتلاش بهم ميرسيد - چنانچه
 شاعري گراني و کميابي علف رابدين حسن ادا بيان نموده *بيت*
 بهوش باش که زندان که فروش ترا * بجاي کاه مباد که زعفرانت دهند
 و از جنس بقولات چه شرح نمايم که هم وزن زمرد و زبرجد بجد و
 کد تمام دست بهم ميداد - شهرها از بيرون رفتن متوطنان مورثي
 و بھلاک شدن هزارها که هر روز از هر محله و بازار خالي ميگردید
 بويرانه منجر گرديدند - و در هر کوچه و محله بجاي اب باران غم
 مي بارید - و بسال غم چنانچه تاريخ قحط ان سال بذکر در آمده
 موسوم گرديد - پادشاه حق اکاه براي جاري نمودن لنگردر هر شهر
 و قصبه هاي مشهور خصوص برهانپور مامور فرمودند که چه از سرکار

پادشاهی و چه از طرف یمین الدوله و دیگر امرای نامدار در
 رسانیدن مبلغهای خطیر بسیار بمحتاجان تاکید بکار برند - چون اکثر
 برگذات دکن خصوص صوبه خاندیس و بالاگهات از امت قحط سالی
 ویران مطلق شدند از انجمله برگنه نندگان و باهل و سلطان پور و غیره
 محالات متصل دامن کوه یک قلم رو بویرانی آورده بودند سی و چهل
 کروز دام تخفیف داده از اصل جمع دامی کم نمودند و سواي ان دیوانیان
 دکن تا مدت دهمای محالات ویران شده دکن را تخفیف می دادند
 از جمله آن سلطان پور که چهل سال ویرانه محض بود و در صوبداری
 خان جهان بهادر و دیوانی حقیقت خان و گنگارام نام عامل بعد
 تخفیف تام بآبادی آن کوشیده و رعایای اطراف را آورده آباد
 ساخت - حاصل کلام در چنان ایام ملالت انجام اعظم خان بحسن
 تردد جانبازی بهادران که بتحریر تفصیل آن قلم را رنجه داشتن
 تحصیل حاصل است قلعه دهارور را که در باری او شهر کلان مشهور
 آباد بود و لک ها مال به بیع و شرا در می آمد مفتوح ساخت
 و جمع کنیز دران یورش بکار آمدند هفت (103) فیل و هشتاد اسب
 نظام الملك و جواهر وافر و مال زیاده از حساب از اندرون و بیرون
 قلعه بدست اعظم خان آمد و آنچه بتاراج رفت رفت گویند
 هیچ کس از لشکریان نبود که صاحب زیور و مروارید نشده باشد
 و برای اکثر مردم نکبت قحط سالی بعیش مالداري مبدل گردید و
 بجای ظرف گلی ظرف چینی و غری با استعمال درآمد و طلا و نقره

بنصف قیمت به بیع و شری رسید - بعده که خبر تاراج شدن و بدست مردم آمدن از جواهر و افر باعظم خان رساندند فرمود که از جنس جواهر و مصالح توپ خانه و چارهای قیمتی و چاهای غله هر جا که باشد بضبط سرکار در آورند باقی را به سپاه و تاراجیان واگذارند و جدو مادری نظام الملك با جمعی از خویشان آن خاندان و جمع کثیر اسیر گردیدند از آن جمله چند مرد و زن با نام و نشان را نگاهداشته با عریضه فتح نامه بحضور روانه ساخت باقی اسیرانرا آزاد نمود بعد عرض اعظم خان با همراهان بعنایات پادشاهی معزز و مفتخر گشته برای تنبیه دیگر مخالفان و امداد لشکر پادشاهی که قلعه قندهارک را محاصره داشتند روانه گردید •

درین ضمن خبر رسید که زندوله خان که از امرای با نام و نشانتست باشاره عادل شاه برای رسالت و پیغام مصالحه و درخواست قلعه قندهارک نزدیک رسیده اعظم خان مقام نموده خلف صدق خود ملتفت خان را با باتوت خان حبشی باستقبال او فرستاده باعزاز نزد خود طلبیده بعد ملاقات و ادای پیام محبت التیام از کلمه و کلام او ظاهر شد که چون زندوله خان با ده هزار سوار همراه فرهاد خان پدر خود برای حراست ملک عادل شاهیه مقرر است و سابق با عادل شاه صلح باین شرط شده بود که بعد اعانت فوج پادشاهی که در استیصال نظام الملك کوشد از جمله قلاع نظام الملك پنج قلعه با بعضی تعلقه طرف کوکن بار عنایت نمایند معینا عادل شاهیه در باطن نمی خواستند که استیصال نظام الملك بالکل شود و در معارنت افواج

بادشاهی کجدار و مریز بعمل می آوردند الحال التماس دارند که از جمله قلاع موجوده قلعه دهاور را منجمله آن پنج قلعه که در عهد نامه بهرح بیان در آمده بعادل خان عنایت فرمایند و الا عهد شکنی ماده دل شکستگی خواهد گردید اعظم خان در جواب گفت اولاً وعده عطای قلعه ها که موقوف بر اعانت و مدد شما در تادیب نظم الملک بود اصلاً بظهور نیامد و وقت تسخیر قلعه دهاور نیز بالکل اثر معارنت ظاهر نگردید درینصورت درخواست شما و اظهار طالب ایفای عهد بیجا و بیموقع است و صلاح کار در تلافی گذشته که عذر خواه تغافل سابق تواند گردید در اینست که چون فوج عدو مال برای تنبیه بقیة السیف مخالفان پایان گهاک متوجه شده شما را باید که درین نواح با فوج شایسته کمر جهد بسته چشم بر راه و گوش بر آواز آوارگی لشکر نظام الملک باشد که هرگاه آن هزینه یافتگان از چنگل شیران فیل شکار چون آهوان دشت ادبار جسته و خسته آواره این سمت گردند سر راه بر ایشان گرفته جوهر تردد خود ظاهر سازید بعد ظهور خدمات پسندیده از طرف شما برای قلعه مفترجه بحضور التماس نموده خواهد شد و درجه پذیرائی خواهد یافت - القصه اعظم خان زندوله خان را طرف ناندیر مرخص ساخته خود بقصد معارنت تسخیر قلعه قندهار روانه گردید نظام الملک که بر اینمعنی اطلاع یافت صلاح کار خود دران دید که با عادل خان مصالحه بشرط دادن قلعه شولا پور که از ابتدا میان هر دو ماده نزاع موروثی همان قلعه بود نماید و عهد و پیمان اتفاق را تازه سازد لهذا رسولان چرب زبان فرستاده نفاق را باتفاق مبدل ساخت و

برای مدافعه لشکر پادشاهی هم عهد و پیمان گردیدند - بعده که بر مقرب خان و بهلول خان نظام شاهیه از صدمات افواج قاهره عرصه تنگ گردید بقصد فرار خطی برندوله خان مشتمل بر اظهار اتحاد سابق و لاحق بچاپلوسی نوشتند - درین ضمن نوشته اعظم خان نیز رسید مبني برین که مخالفان اراده آوارگی به بلاگهات دارند طریقه هواخواهی درین است که مطابق قرار سرراه بر آنها گرفته امید وار نتایج باشند - رندوله خان که از سبب صلح و صلاح هر دو عمده دکن بر قرار خود بحال بود در جواب عذر دفعیه آمیز نوشت و در معاونت نظام الملک کوشیدن گرفت عازم خان حقیقت را بحضور معروض داشت - بعد عرض سردار خان را با سه هزار سوار و سید دلیر خان را با سائر احدیان که همراه خواجه ابوالحسن بودند و خواص خان و رشید خان نزد اعظم خان روانه ساختند و اعظم خان بعد رسیدن کومک بتاخت و تاراج قصبه پرینده تعلقه عادل شاه پرداخت و بازارها را آتش داده عمارت ها را سوخته بتسخیر قلعه متوجه گردید و در اندک فرصت دیوار حصار از ضرب گوله و صدمه فیلان کوه هیکل بتزلزل در آورده کار بر محصوران تنگ آورد و احاطه اول قلعه را مفتوح ساخت درین ضمن محصوران توپ کلانرا پراز آهن پاره و پل سیاه نموده جانب لشکر آتش دادند و چند نفر کار آمدنی و چارپا ازان هلاک شدند و برای باقی مردم لشکرکه از گرسنگی فاقه و لاغری چارپایان بجان آمده بودند في الحقیقت قوه حرکت و تردد درانها نمانده بود و از کهی سوی نام و نشانی پیدانبرد دستاریز پس پا شدن بدست آمد و محصوران

از مشاهده آن تقریب تازه بهمرسانده از اندرون برآمده مردمیکه دران حصار داخل شده بودند پاره را بقتل آوردند و جمعی با جان سلامت برآمدند ملامت فرار را بربرباد دادن جان اختیار نمودند - و بعد از محاصره چند روز دیگر عازم خان نظر بر سختی که لشکر از طرف قحط و نرسیدن رسد و قوت لایموت حیوان ناطق و غیر ناطق میکشید و پوست خشک بر قفس استخوان انسان و جانوران مانده بود تسخیر قلعه را بروقت دیگر موقوف داشته از پای حصار قلعه برخاست و خود را بدهارور رساند - آصفخان از بالا گهاٹ و سید مظفر خان و عبد الله خان از مهم خان جهان بحضور رسیده دوازدهم شعبان سنه مذکور شرف ملازمت دریافتند - سید مظفر خان را بخطاب خان جهان از اصل و اضافه پنج هزار پنج هزار سوار مفتخر ساختند و عبد الله خان با اضافه هزار پنج هزار سوار و عنایات دیگر مع برادری و همراهان سرفروزی یافت و هر یکی در خور پایه کامیاب گردید و احکام عتاب و عنایت امین در باب تنبیه انواع نظام شاهي و تسخیر قلعه جا بجا صادر شد و فوجها مع ترب خانه روانه گردید •

ذکر سوانح و جشن سال پنجم از

جلوس مطابق سنه هزار و چهل هجری

هفدهم شعبان المعظم جشن جلوس سال پنجم منعقد گردید حکم شد که وجه خرج آرایش و دیگر لوازم بزم و نشاط بمستحقان جان بلب رسیده و گرسنه چشمان از جان سیر آمده رسانند - رشته بی نوائی عالمی که از قحط و غلابانواع بلا گرفتار بودند بریده گشت و در قلاب پوست و استخوان کهنه برنا و پیر مستمندان

جان تان بهمرسیدن گرفت - محمد علی رسو ایران با نامه شاه صفی ملازمت نموده خلعت و تاج قزلباشی و جیفه مرصع و خنجر الماس و دو خوان طلا و پاندان مرصع معه نه پیاله ارگجه که قیمت جمله بیست هزار روپیه باشد عطا فرمودند و ارمغان شاه ایران سه تفوز اسپ معه دیگر تحف آن بلاد بقیمت سه لک روپیه از نظر گذشت - و همان روز پنج لک روپیه با جواهر و افر و نیلان کوه پیکر فرستاد قطب الملک بعرض رسید *

از وقایع صوبه اله باد معروض گردید که ابدال نام کافر بد فرجام که قلعه و حصار متعدد در جنگل پر از اشجار احداث نموده علم طغیان بر افراشته مردم آزایی و قطاع الطریق می نمود بمعی و تردد قلیچ خان بعد امتداد کشیدن محاصره و بدرجه شهادت رسیدن جمعی از بندهای پادشاهی قلعه مفتوح گردیدند و قریب هزار کافر زیر تیغ غازیان اسلام در آمده راه دارالبوار پیمودند - و زیاده از هزار نفر صغیر و کبیر زن و مرد را آن شقی جوهر نموده خود قابو یافته آواره دشت ناکامی گردید - و مال و اسباب زیاد بتاراج لشکر اسلام درآمد و جا هلی قلب توابع آن را آتش زدند و آن کفر آبک را باسلام آباد موسوم گردانند و بتخانها را مسجد ساختند *

دیگر از فتوحات آن سال تسخیر قلعه ستونده است که از سعی سپه دار خان بعد تردد نمایان مفتوح گردید و مقدم مفسد پیشه آنجا خود را سید میگرفت امان خواسته بتجویز سپه دار خان بمنصب سه هزار سوار سوارازی یافت - نصیر خان

که سال گذشته بقصد تسخیر قلعه و قصبه قندهار شرط سعی بجا آورد
 بسبب بعضی موانع دست برداشته موقوف بر سال آینده داشته
 بود درینوقت باتفاق شهباز خان و غیره بطریق ایلغار جلو ریز بر قصبه
 مذکور رسیده باوجود خبردار شدن و تردد نمایان نمودن مخالفان که
 سرافراز خان و سمندر خان و سیدی سرور حارثان قلعه و قصبه از
 سر دادن توپ و تفنگ و دیگر آلات آتشباری از اطراف قلعه کوتاهی
 نمودند - بهادران کشور گیر و دلاوران قلعه کشا بانواع تدبیر و سعی
 قهوریها بکار برده اول قصبه را بتصرف والا در آوردند و قریب شش
 هزار مرد و زن صغیر و کبیر دستگیر شدند - و پانصد اسپ و صد شتر
 با مال وافر و دیگر اشیا که از سرکار خاصه نظام الملک در آنجا بود
 سواپی امتعه و اتمشه تجار و رعایا بتصرف مردم پادشاهی درآمد و
 مل و مبلغهای خطیر بتلراج رفت - و سرافراز خان حارث آنجا
 بهزاران هراس جان سلامت بدر برده خود را بنظام الملک رساند
 و نصیرخان اسیران را ازاد ساخته همت بتسخیر قلعه گماشت - بعد
 ترددات نمایان و محاصره چندگاه که نقب ها بپای حصار رسیده در
 فکر برنمودن باروت بودند که لشکر کومکی دکهنی ها بسرداری
 رندوله خان و بهلول خان رسید معینا که از جمله نقب ها یک
 نقب زیر برجی که ملجاء رفقدازان محصوران بود آتش داده
 پانصد نفر پرانده بودند مردم قلعه به پشت گرمی کومکیان که از
 چار طرف بر مورچال ریخته صدای داز و گیر بلند ساختند آشوب
 قیامت برپا شد از زیر و بالا متصل هم گول توپ و زنبورک و حقه
 آتش بار و بان شر و افشانی و سنگهای فیل ریا نازل شدن گرفت و

تزلزل عظیم در لشکر افتاد

• بیت •

ز تیر دلیران پیکار تیز • زمین لاله خیز آسمان لاله ریز
 نصیر خان دل از دست نداده و دست از کارزار برنداشته باوجود
 هجوم چنان خصم و باریدن تگرگ گولۀ آتش که از بالا و
 پائین میرسید حملهای صف ربا و نبرد های مرد ازما نموده
 مخالفان را از پیش رو بر داشته و مصلحت کار دران دید
 که دران گرمی هنگامه کارزار که غرش و عد توپ و بارش گولۀ
 آتشین هوش تهمتنان روزگار میبرد از جمله نقب های باروت
 فرش شده که سه نقب مصالح آتش زدن آن موجود شده بود
 آتش دهنده - درین ضمن اعظم خان که از شنیدن خبر رسیدن فوج
 زندرله خان یلغار نموده بود رسید و بحضور اعظم خان نقب ها را
 آتش زدند و جمعی زیر دیوار آمدند و برخی همراه برج
 با مصالح آن پریدند - باوجود تزلزل پراندن یک برج و دیوار و تردد
 یورش بهادران لشکر نصیر خان باتفاق فوج تازه رسیده اعظم خان
 محصوران بمرتبه سدره گردیدند و بممانعت دفع حمله یورش
 پدش آمده چنان شرط قلعداری بجا آوردند که جای تحسین
 و آفرین خویش و بیگانه داشت و آن روز قلعه مفتوح نگردید و
 در تردد طرفین ظلمت شب حایل یورش گردیده و تمام شب مردم
 قلعه در برداشتن دیوار از مصالح چونه و سنگ که موجود داشتند
 و مردم پادشاهی در پر نمودن نقب های دیگر از باروت بروز آوردند
 صبح که تیغ دودمه آفتاب جهان تاب برای تسخیر ربع مسکون
 نور افشان گردیده سراز برج مشرق بر آورد و مردم قلعه باهم

سنه ۱۰۴۰ (۴۵۷) شاه جهان بادشاه

مصلحت نمودند آخر فردا روز هم این قلعه ها به تسخیر قلعه کشا خواهند در آمد و همه کشته تیغ قهر و سیاست خواهیم گردید صلاح کار درین است که امان طلبیده کلید قلعه را حواله نمایم و خود را از بلای اسیری و طعمه تیر و سنان محفوظ داریم - پس هفت نفر فهمیده کار برای پیغام امان و سپردن قلعه نزد سرداران فرستاده کلید قلعه را سپردند - ده زنجیرفیل و صد و شانزده توپ که از جمله چهار توپ فامی باسم غیری کلان و غیری خورد (104) و بجلی و ملک ضبط بودند با اسباب دیگر بضبط اولیای دولت قاهره در آمد *

دیگر از مدد طالع صاحب قران ثانی - آنکه چون بعد فوت ملک عنبر نظام الملک فتح خان پسر کلان عنبر را که سپهسالار صاحب مدار نظام الملک گفته می شد از سوئی ظن که خراب کن دیر کهن و خاصه کامروایان الکة دکن است غافل گرفته محبوس ساخت و بجای او تقرب خان که از غلامان عمده او بود سپه سالار و خواصخان حبشی را وزیر خود نمود بعده که از تقرب خان موافق چشم داشت بظهور نیامد و دکنی های دیگر که موافق رویه بزرگان برهمکار که همیشه بانی استیصال سلاطین خود گردیده اند حسد بکار بردند باز فتح خان را از قید برآورده صاحب مدار سلطنت ساخت - ازین معنی تقرب خان رنجیده خاطر گشته رجوع باعظم خان آورده بمنصب شش هزاری شش هزار موار و عطای لک روپیه و دیگر انعامات سرافرازی یافت - صد و چهل نفر دیگر که همراه او از مردم با نام و نشان آمده بودند

همه در خور پایه منصب و خلعت یافتند - بعده که اعظم خان بقصد
بهر بردن ایام برسات طرف بدر و دریافت اراده عادلخان روانه گردیده
بارجود پیغام مصالحه بمیان آمدن از طرف زندوله خان و دیگر امرای
بیجا پور همینکه سه چهار منزل قطع نموده شد روزی بر سر کهی که
بر سر دهبی رفته بودند میان راجپوتان و مقدمان دیه جنگ در گرفت
و هر ساعت شعله آتش فساد بلند شدن گرفت و کومک از هردو
طرف میرسید و نایر جلال و قتل افروخته تر میکردید جمع کثیر
از طرفین کشته و زخمی گردیدند درین ضمن قریب هفت هزار سوار غنیم
بسر داری زندوله خان و غیره سه چهار امیر نامی ناگهانی رسیدند
و مردم بقیه السیف کهی را در میان گرفته بزد و خورد پرداختند و
بمرتبه غلبه دکهنی ها ظاهر شد که شهباز خان با پسر خود از اسبان
پیاده شده داد مردانگی داده نقد جان را با شصت نفر دیگر در راه
ولینعمت نثار نمودند و رشید خان و بهادر خان و یوسف خان
با جمعی از راجپوتان بعد جنگهای رستمانه زخم کاری برداشته علم
جان افشانی در معرکه کارزار برافراشته بیهوش گشته افتادند - و جمع
کثیر دیگر از منصبداران و احدیان و برق اندازان کشته و زخمی
گردیدند حاصل کلام احدی ازان و رطه سالم نجات نیافت و اکثر مردم
زخمی نامی را که دکهنی ها می شناختند برداشته دست بدست
بطریق تحفه و هدیه نزد سرداران خود بردند - اعظم خان از شنیدن
این هنگامه جلو ریز خود را رساند و فوج دکهنی ها راه خود گرفتند
اعظم خان را که نظر بر کشتگان و زخمیان افتاد افسوس کنان برای
تیمارداری و محافظت زخمیان باقی مانده امر نموده مراجعت کرد -

اگرچه در تدارك اين چشم زخم تاخت و تاراج بسيار و اسير گرفتن
بيشمار در ملك و تعلقه بيجا پور نموده شد اما فايده بحال كشتگان
و زخميان نداد بلكه روز بروز زياده ماده فساد و فوج كشي و آدم
كشي بيجاپور و نظام الملكي علاوه فرياد و شدايد قحط سالي دكهن
ميگرديد •

ذكر واقعه ممتاز محل بيگم

هفدهم ذي قعدة سال حال ملكه قدسي صفات ممتاز محل
كه روح جان پرور و همدم و محرم بستر حضرت اعلى بود بدرد زه
كه بعد امتداد ده پهر صبيحه متولد شد از اين منزل فاني بروضه
جادواني بهزاران حسرت شتافت - از اين واقعه جان گاه كوه كوه
غم در دل پادشاه راه يافت و در تعزيت آن محرم و همدم ديرينه
مدتها با سينه پراخگر و ديده پراختر بسرورده ترك ملبوسات رنگين
و عطريات و جواهر پوشيدن نمودند و در جشن زن و جلوس نغمه
و سرود شنيدن را صداي نوحه و ماتم تصور مي نمودند و هرگاه
ياد مي آمد اشك ريزان گشته آه پردرد كشيده بدين زمزمه زبان
را آشنا مي ساختند • بيت •

زندگي بهر ديدن يار است • يار چون نيست زندگي عار است
و هرگاه كه بر سر مزار آن ملكه ملكي صفات ميرفتند دريا دريا لولوي
آبدار از چشم گهر بار بر سر قبر آن مرحومه مغفوره مي امشاندند و
اكثر ميغرمودند كه ديگر لذت سلطاني بلكه مزه زندگاني نمانده و
بي نظاره ديدار آن دلدار غمگسار همه نشاط بكدورت و غم مبدل گشته -
و هرگاه در حرم سرا تشريف ميبردند اشك ريزان قدم گذاشته پاييده

پرنم همانوقت مراجعت مینمودند و میفرمودند که دیدن زنی
احدی خوش نمی آید - زهی سعادتمند زنی و خوشحال مردی
که در ایام حیات باهم چنان فرد محبت بازند که ایام فراق وجدائی
بر آنها چنین کار نماید - فی الواقع هیچ نعمت دنیا به از همدم و
رفیق صاحب غم خصوص چنان غمگساری که در آخرت نیز مسرت
افزایی همدیگر خواهند بود نیست - در خانه داری بیست و یکسال
چهارده فرزند تولد شد از انجمله هفت گل گلشن سلطنت باقی
مادند چهار پسر و سه دختر یک کرور روبیه در خزانه مغفوره بر آمد
آنها با اجناس دیگر دو حصه کرده نصف به پادشاه بیگم و نصف
بچهار پادشاه زاده تقسیم نمودند •

اعظم خان و تقرب خان از بالا گهات آمده شرف اندوز ملازمت
گردیدند - درینولا بعرض رسید که فتح خان پسر عنبر بعد از خلاص
شدن و سپه سالار نظام الملک گشتن در تلافی محبوس گردیدن
خود موافق دستورنمک حرامان دکهن نظام الملک را غافل ساخته
از روی دغا و تدبیر گرفته محبوس خود ساخت و حقیقت این
حسین خدمت بخدمت حضرت اعلیٰ معروض داشت و خود
را یکی از بندهای مطیع عقیدت کیش و غلامان خیراندیش
آن درگاه وانمود - درین اوان معروض گردید که خواجه ابوالحسن
با لشکر پادشاهی برای انقضای ایام برشکل در دامن کوهی
نزدیک ناله که آب بسیار کم داشت چنانچه بخرچ لشکروا
نمی نمود فرود آمده بود - نهم شهریور ماه الهی از بارش سه روزه
که پیهم واقع شد بمرتبۀ آب ناله طغیان نمود که لشکر را فرصت

تبدیل مکان نداد - و از بالای کوه سیلاب های کوه ربا فرود آمده تمام دامن کوهسار فرو گرفت و لشکر را هیچ طرف راه گریز نماند ناچار دست لزمه اسباب برداشته هرچه توانستند برداشت مع عیال و ناموس که بر فیالان و اسپان سوار بودند خودها شنا کفان با هزاران هراس و خواری ازان آب خون خار جان بسلامت بر آوردند و دیگر مردم لشکر که بار بردار و سواری نداشت و در آب دس و پازدن نمی توانستند معه زن و فرزند و آنچه داشتند زاک راحله کعبه با خود گرفته از راه نزدیک بدریای شور پیوستند - از خزانه خواجه ابوالحسن زیاده از یک خریطه اشرفی و پنج خریطه رویه فرصت برداشتن نشد تا به بیجارگان بی سر و سامان که سوای یا بوی خشک شده قحط دیده نداشتند چه رسد *

همدین روزها از واقعه اودیسه بعرض رسید که در همسایگی پرورش خان بارهه باروت فروشی خانه داشت در انبار باروت لو آتش از غیب افتاد و خان مذکور با جمعی که در دیوان خانه باو هم بزم بودند از صدمه باروت معه آن خانه پریدند *

ربیع الاولی جشن وزن قمری سال چهل و دویم بدستور هر سال انعقاد یافت - نصیرخان را بعطای مراتب ماهی که در دکن ازان عمده تر مراتب نمی باشد سرفرازی بخشیدند - و از سلاطین دهلی اول کسی را که ماهی عنایت نمودند همین بود - چون فتح خان پسر عنبر حبشی نظام الملک را که در محبوس خانه داشت خفه نموده روانه دار البقا نمود و جمعی از امرای دیگر مثل خواص خان و عبدالله خان معلم که نظام الملک

اورا دخیل مصلحت ساخته و سید خلیفه قلعه دار و سادات خان و سیدی بلال مخاطب بشمشیرخان و اعتماد راو و دیانت راو و غیره دوازده نفر را همراه آن مظلوم هم سفر ساخت و جمعی را محبوس نمود و حقیقت را به تمهید آنکه ارتکاب اختیار این عذاب برای رضا جوئی آن جناب بامید نتیجه آن نموده ام بحضور معروض داشت و درج نمود که پسر ده ساله او را برای مصلحت قایم مقام پدر تا رسیدن حکم ساخته ام بعد عرض اگرچه در باطن از نملک حرامی آن ظالم بد مال بسیار بخاطر نگرانی نموده اما بتقاضای امور ملکی که از نظام الملك نیز دخیره بیدماغی داشتند در جواب نوشتند که ما هم باقی ملک نزدیک بتسخیر رسیده را نظر بر یتیمی و مظلومی پسر او بحال داشتم اما جواهر بیدش قیمت و فیلان نامی نظام الملك را با پسر خود روانه حضور سازد و خلعت معه کهو ده مرمع که اسلحه مخصوص دکهنی هاست و یازده اسپ برای او روانه نمودند و مکرر احکام معه سزاوارن شدید رو شناس برای اردن جواهر و فیلان نظام الملك تعیین فرمودند *

ذکر تعیین افواج برای خرابی ملک بیجا پرور و فتوح قلعات چون عادل شاه از راه ناعاقبت اندیشی با نظام الملك بر قلعه شولپور مصالحه نموده خلاف مرضی پادشاه عهد و پیمان را یکسو گذاشته بود آصف خان را با امرا و راجهای نامدار که به تحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است برای تنبیه او مرخص ساختند - خبر ارتحال اسد خان در لاهور و جهانگیر

قلي خان ولد اعظم خان در جونه گده بعرض رسيد *

جشن وزن شمسي سال چهل و يكم بدستور مقرري منعقد گردید - آصف خان كه نزديك قلعه بهالكي رسيد قلعدار آن جا يك روز دست و پا زده راه فرار اختيار نمود و تمام اسباب و ذخيره قلعه سواي آنچه بباد حادثه تاراج رفت مبلغ خطير واصل سرکار گردید چون بتقاضای مصلحت ملكي چنان قرار و حكم شده بود كه هرچه قلعه عادل شاهيه بتسخير در آيد حواله متوسلان فتح خان كه در آن ضلع اند نمايند آن قلعه را حواله منسوبان او كه در قلعه اوده گير بودند نمودند و از انجا كوچ نموده نزديك قلعه گلبرگه رسيدند - بعد سیر اطراف آن مصلحت در محاصره او ندانسته متوجه بيجاپور شدند - مابين راه رزاق الله نام از اعيان عادل شاه با نوشته و پيغام صلح باظهار ندامت و اعتراف تقصيرات گذشته و التماس عفو جرايم مع قبول پيشکش لائق رسیده ملاقات يمين الدوله نمود از انكه رزق الله نام مردم كم زبان بوده بمجرد رجوع مصالح در تن دادن التماس او مصلحت نبود رسول مذکور مايوس مراجعت بيجا پور نمود *

شمه از وقائع حضور آنكه - پادشاه زاده محمد شجاع كه براي رساندن تابوت والده ماجده بدار السلطنة رفته بود رسانده آمده ملازمت نمود - چون فتح خان حبشي در ارسال جواهر و فيلان تكامل ورزيده بود وزير خان را برای تنبيه و گوشال آن بدمال مرخص فرمودند - و تقرب خان دكهنی را كه با فتح خان از قدیم الايام عداوت داشت با ده هزار سوار و چند امير ديگر همراه

دادند - چون آصف خان بهای قلعه بیجاپور رسید و بتروند قلعه گیری پرداخت افواج عادل شاهی از اطراف بطریق قزاقان گریز پا نمودار شده خود را بر فوج پادشاهی می زدند - هرگاه بهادران قلعه کشا بر آنها حمله می آوردند رو بفرار می نهادند *

درین ضمن مصطفی خان ولد ملا محمد لاری که از امرای معتبر محیل بیجاپور بود خفیه پیغام اظهار اخلاص و فدویت خود نسبت به بندهای پادشاهی و تسلی آنکه درین زودی قابوی یافته یکی از دروازه ها را نموده لشکر اندرون خواهم گرفت بمیان آورد بعد از چند روز محمد رضا نام فرزند خود را شب جریده فرستاد که نزد یمن الدوله آمده قسم های مغلظه خورده عهد موافقت روا نمودن دروازه بر قابوی وقت نموده رخت و هر روز هفته بعدرهای مختلف می گذاردند و بوی صدق ان مقال و راستی آن پیام بمشام منتظران موعود نمی رسید - و سواي آن مصحوب شیخ دبیر نام که از دبیران رازدار عادل شاه بود پیغام صلح بمیان آمد و مدت در دفعیه گذشت آخر معلوم شد که همه تدبیر و تزویر عادل شاه است و آصف خان در تنگ آوردن محصوران و دواندن نقب ها و مورچال بیشتر از سابق کوشیده - بعده مصطفی خان علانیه نزد یمن الدوله آمده پیغام اظهار زدامت و قبول پیشکش بقدر استطاعت نظر بر خرابی و ویرانی ملک که از دست اندازی و پایمالی و غارت لشکر ظفر پیکر باقی در ملک و مال رعایا نمانده نمود - آصف خان باتفاق بی نفاق همه امر کنکاش بمیان آورد بقبول چهل لک روپیه که

فی الحال نظر بر حال و احوال ملک و رعایا در سرکار عاید ساخته
تعهد اطاعت آینده نوشته بدهند مقرر گشت - و تعهد و عهد نامه
از هر دو طرف مسوده نموده بهادر خان و یوسف خان و غیره را
در جنگ کهی چنانچه بتحریر آمده زخمی از میدان برداشته
برده بودند طلبیده سپردند - و شیخ عبد الرحیم نام را که از معتمدان
یمین الدوله بود با خود برد که تعهد معه مبلغی از جمله چهل
لک روپیه همراه او ارسال دارند - و موسی الیه را دو روزه در قلعه
مهمان نگاهداشته روز سیوم بعذر و دفع الوقت که متعاقب همراه
مردم خود تعهد و مبلغ ارسال می داریم خالی برگردانند - روز
دیگر دو نفر چرب زبان حراف معتبر نزد یمین الدوله آمده پیغام
بعضی استدعا رساندند - آصف خان آنرا نیز قبول نموده وقت
بر خاستن پارچه کاغذی زیر مسند گذاشته رفتند مضمون آنکه یاران
که برای مذکور صلح آمده بودند عمده مطلب آن بود که احوال
سپاه و اسبان و عسرت لشکر که از سبب باقی ایام قحط و نرمیدن
غله عسرت تمام عائد حال سپاه گشته بود بجز پوست و استخوان
در تن و بدن حیوان ناطق و غیر ناطق پیدا نبود در یابند -
بعده که بر حقیقت لشکر آگاهی یافته پیش هیج اسپ برگاه
ندیدند و بوی ماکولات و دود هیج مطبخ بمشام و نظر آنها در نیامد
رفته از قرار برگشته ورق سبق را واژگون خواندند و صلاح دادند که
آخر سپاه بنگ آمده بر خاسته خوانند رفت - لهذا بعذر و غدر دنعیه
می نمایند - ما را چون بندگی باطنی باین درگاه است از اصل
کار خبردار ساختیم • حاصل کلام آخر چنان شد که از گفتگوی غدر امیز

ناثره قتل و جدال و تردد یورش روز بروز زیاده می گردید و ایام محاصره بامتداد کشید * و در مدت ایام تردد چهار جنگ نمایان که دکه‌نیه از اندرون و بیرون قلعه هجوم آورده گاه غافل و گاه خبردار ساخته برسر لشکر ریخته داد شجاعت می دادند رو داد - چون رسد غله نمی رسید و اثر گرانی باقی بود و هر جا که در آن نواح غله و خرمن گاه سرکار عادل شاه و فروختنی بود هرچه توانستند بقلعه برده بودند - باقی را پاک سوخته اثری از آذوقه جان دار نگذاشته بودند و گاه گاه مشتم گاه که برای اسپان میسر می آمد اسپان از ملاحظه آنکه اگر تمام شود باز میسر نخواهد آمد بنگاه آن قانع می شدند همه اسپان از لاغری قادر بر حرکت یلک قدم اگر همه براه عدم باشد نبودند - لهذا دستور اعظم صلاح دران دید که دران سال خود را طرف ضلع آباد بیجا پور رسانده هم چارپا و آدمیان را از عذاب برآرد و هم بخرابی و غارت ملک پرداخته در تلاقی حیلۀ باقی دکه‌نیه پردازد - لهذا از انجا کوچ نموده راه کنار دریا اختیار نمود - و طرف رای باغ که الحال بمرتضی آباد موسوم گشته و بسیار سبز و خرم آباد بود خراب و قاراج کنان مرحله پیمای گشتند - هر جا زمین کشته و زراعت بنظر می آمد در چشم برهم زدن بصورت نا کشته می ساختند و بسم اسپان از سر نو بقلعه رانی آن می پرداختند و خانه و قصبه و بازار آباد را بمرتبه ویران می نمودند که قابل کشت و کار می گردید - و در اسیر نمودن زن و مرد صغیر و کبیر رعایا و روانه ساختن آنها بدشت عدم و ناکامی تقصیر نمی نمودند - بهرحال بدین حال محال آباد تعلقه بیجاپور را

بصورت دیگر معمورهای غیر مسمی میگردانند تا آنکه موسم برسات رسید و اثر آبادی دران ملک نماید و گاه و دانه درانجا یافت نمی شد متوجه ملک بادشاهی گردیدند - و از شولا پور گذشته چهارنی نمودند •

از رویداد حضور آنکه بعد تعیین وزیرخان چنانچه گذشت ابوالفتح نام فرستاده فتح خان مع عرضه داشت مشتمل بر روانه شدن عبد الرسول پسر آن نابکار ستمگار با جواهر و فیلان و التماس موقوف نمودن تعیین فوج رسید و حکم توقف وزیرخان صادر گردید - و بعد رسیدن عبد الرسول مع سی زنجیرفیل و نه اسب و جواهر بقیمت هشت لك روپیه خلعت و کهور مرصع و یک زنجیرفیل مرحمت نمودند و مورد دیگر عنایات گردید •

ذکر سوانح و جشن سال ششم از جلوس مطابق

سده هزار و چهل و یک هجری مشتمل

بر نمودن مراجعت از برهانپور بدار الخلافه

جشن آغاز جلوس سال ششم اواخر ماه شعبان سده هزار و چهل و یک با اهتمام کار پردازان بآئین هر سال باقسام آرایش زینت گرفت و سلاطین و امرا ادا ب تسلیمات بگذراندن نذر و پیشکش بجا آوردند و هر یکی در خور پایه و قسمت کامیاب و کام روا گردید و جمعی از شعرا و صلحا بفیض رسیدند مجموع پنج لك روپیه پیشکش و نذر از نظر گذشت - بیست چهارم رمضان سده هزار و چهل و یک (۱۰۴۱) از برهانپور متوجه دار الخلافه اکبر آباد شدند عبد الرسول پسر فتح خان را مرخص فرموده صوبه دکن به یمین

الدوله مقرر نمودند - چون بسبب اختیار نمودن جدائی از رکاب قبول ننمود مهابت خان را طلب حضور و بصوبه داری دکن مامور فرمودند - و بنام آصف خان حکم رفت که خان زمان را در دکن بر سرکار گذاشته خود را قبل از رسیدن مهابت خان بحضور رساند - نصیر خان را صوبه مالوا مقرر نمودند و به پنجاه کوچ و هشت مقام کنار اکبر باد رسیدند - یمین الدوله از دکن آنجا رسیده با پسران و همراهان ملازمت نمود - برای ساعت هشت مقام نموده غره ذی الحجه داخل دارالخلافه شدند - عبد الله خان ولد خان جهان را که بسبب کبر سن التماس صوبه داری بهار نموده بود مقرر فرمودند - مهابت خان از دهلی رسیده بعد ملازمت روانه دکن گردید - در مجلس فاتحه انقضای سال مهد علیا لک روپیه بمستحقان ذکور و اناث بطریق بالمناصفه رساندند و هر سال همین مبلغ را برای ارباب استحقاق بنام آن مغفور و مرحومه مقرر فرمودند *

درینولا مرده فتح هوگلی بندر شرقی که از تصرف فرنگیان بضبط بندهای پادشاهی در آمد بعرض رسید - تفصیل این اجمال بطریق اختصار آنکه فرنگیان در هوگلی که از راج محل بنگاله بیست کره واقع است بسببیل تجارت مسکنی داشتند - در ایام سابق پارچه زمین برای نگاهداشتن اقمشه و بودن خود التماس نمود - در آنجا حصار بخته با برج و باره ساخته آلات توپخانه فراهم آورده معبد خائنه که کلیسا گویند بنا نهاده بمروزیام قدم از جاده اطاعت بیرون گذاشته بمضرت حال مسلمانان آن دیار و ایدای مسافران پرداختند - و روز بروز در استحکام آن مکان میکوشیدند - از جمله

انفعال شنیع آن قوم اینست که در همه بگذار کنار ساحل که دارند از مسلمانان و هندو رعیتی که آباد می سازند دیگر ضرر مالی و جانی بآنها نمیرسانند مگر آنکه همین که یکی از باشندهای آنجا باجل طبیعی درگذشت و ازو فرزند نابالغ ماند آنرا با مال او در سرکار خود بضبط در آورده و ارثان خورد سال را خواه سید خواه برهمن باشد نصرانی و مملوک خود می نمایند چنانچه تا حال در بنادر کوکن دکهن و کنار دریا که قلعه و حکومت دارند معمول آن گروه شقاوت پزوه است - و باوجود علم این ظلم از طمع بهمرسانیدن قوت مسلمانان و هندو همه قوم در تعلقه آنها رفته آبک می شوند - دیگر فقیر را در ملک خود راه نمیدهند اگر نادانسته فقیری در آنجا وارد گردید اگر هندو باشد آن قدر بایذایی او میکوشند که زنده خلاصی او متعذر است و فقیر مسلمان را بعد حبس و تصدیع دادن چند روز خلاص می سازند - و مسافری که ازان راه عبور نماید و تنبکو در وقت تفحص اشیایی او برای محصول برآید در تنبیه او و خفت تقصیر نمی نمایند - چرا که تنبکو را اجازه داران مقرری میفرورشدند و مسافر همان قدر که بخورد همراه بردارد و معبد خانه آنها برخلاف بتخانه هندو بحسب ظاهر در کمال صفائی که شمعی کافوری بروز آنجا می سوزند بنظر آمده - صورت حضرت عیسی و مریم را علی نبینا و علیهما السلام باعتقاد فاسد خود بچندین صورت از چوب و رنگ و روغن بزیانت تمام ساخته اند - اما در کلیسای انگریز که آنها نیز نصرانی اند صورت بطریق اصنام نمی باشد - محرر اوراق مکرر دران مکلن و بنادر وارد گشته با علمای آنها صحبت داشته مذاکرها نموده - حاصل کلام درون

بي اعتدالي آن جماعه بعرض رسيد قاسم خان را صوبه دار بنگاله مقرر فرمودند - وقت بخصت خفيه براي استيصال آن قوم و تسخير آن قلعه مامور فرموده بودند قاسم خان بعد رسيدن آنجا بمرور ايام و تدبيرات صائب بمحاصره و تسخير آن پرداخته بعد سعي بسيار که بتحرير تفصيل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام منجر ميگردد بدست ياري نواره و لشکر کشي از راه خشکي و دريا به پيکار آن مدبران پرداخته در محاصره سه ماه بناي هستي غرور آن جماعه را با قلعه از پا در آورده و قريب پنجاه هزار نفر از رعاياي آنجا پناه بقاسم خان آورده از آفت هر دو طرف مامون گرديدند - و ده هزار نفر از فرنگيها و رعايا بمعرض تلف در آمدند - هزار و چهار صد فرنگي اصيل و جمعي که بجبر نصراني گرديده بودند به اسيري در آمدند - و قريب ده هزار کس از رعاياي بيگناه و محبوسان آن جماعه آزاد گرديدند - و زياده از هزار مسلمانان از لشکر پادشاهی دران محاصره و کار زار بدرجه شهادت رسيدند *

لشکرخان از صوبه کابل آمده ملازمت نمود - چهار هزار اشرفي و لک روپيه مع چند اسب پيشکش گذراند - و صوبه داري دهلي مقرر گردید *

ديگر از فتوحات غيبي عهد آن شهنشاه کشور کشا تسخير قلعه کالنه است که با هفت پرگنه نظام الملکي که شش لک روپيه محصول آنوقت داشت و الحال بسرکار کالنه صوبه خاندیس در دفاتر نوشته مي شود بلا تردد تير و سنان بتصرف در آمد - مچلي از تفصيل آن مي نگارد که بعد ظهور ظلم و تعدي فتح خان

که همه امرا و منصوبان دور و نزدیک نظام الملكی ازو نفرت اختیار نمودند و به تزلزل درآمدند محمود خان حارس قلعه کالنه چند روز سر از اطاعت فتح خان پنجپنده آخر کار از ملاحظه جان خواست که بوسیله ساهو بهوسله پدر سوای مقهور که تمام ضلع کوکن در جاگیر و تصرف او بود با فتح خان رابطه تام داشته باطاعت آن ظالم درآید خان زمان پسر مهابت خان که به نیابت پدر در دکن بود ازین معنی اطلاع یافته بمیر قاسم قلعه دار فتح آباد سرکار آسیر که قرب جوار کالنه واقع است خطی نوشت که محمود خان را رهنمونی سپردن قلعه بمتموسلان درگاه پادشاهی نماید - میر قاسم آنچه بایست درین ماده بمحمود خان نوشت - و بعده که بحسب طلب محمود خان بقلعه کالنه رفت برجوة تسلیم او نموده و وعده و امید ها بمیان آورده فرمان پادشاهی بنشان آنکه کف دست بر فرمان وقت سپردن فرمان زنند طلبیده قلعه را بتصرف والا مع محالات آن در آورد - محمود خان را منصب چهارهزاری دو هزار سوار و پنجاه هزار روپیه نقد مع منصب دو پسر او عطا فرمودند - چون خبر واقعه قاسم خان که بعد از سه روز از مفتوح ساختن قلعه فونگ ازین جهان رخت بملک مات کشید بعرض رسید بجای او اعظم خان مقرر گردید *

درین اوان حاجی محمد جان قدسی از ایران آمده قصیده غرا گفته ملازمت نمود بانعام و منصب و خطاب ملک الشعرا سرافرازین یافت *

درین سال کریمه سلطان صبیحه سلطان پرویز بعقد دارا شکوه

در آمد هفت لک روپيه جهاز آورد و از آرایش بزم نشاط و چراغان و آتش بازی و جوش و خروش اهل نغمه و رامشگران حور تمثال چه شرح دهد - اعتماد خان ترکمان از عادل شاه رنجیده خاطر گشته بحضور رسیده بعطای منصب و خطاب قزلباش خان و بیست هزار روپيه نقد سرافرازی یافت - محمد معصوم کابلی بمنصب هزار و پانصدی و خطاب اسد خان مفتخر گردید *

از واقعه صوبه بهار بعرض رسید که هفتاد و شش بنخانه نو احداث

معمار و مصالح بناء مساجد شد *

چون در ایام تشریش انتقال سلطنت جنت مکانی نذر محمد خان چنانچه بذکر در آمده با از بکن بیدک بتاخت و تاراج کابل و اطراف آمده در استیصال و خرابی ملک و مال و رعایا تقصیر ننموده بود حضرت اعلی باوجود قادر بودن بر تلافی و انتقام سواي لطف و مدارا و تدارک بر عکس بعمل نیاروند - بعده که نذر محمد خان وقاص حاجی را مع نامه عذر آمیز بامید عفو ارسال داشته بود وقت رخصت او تربیت خان را با نامه سراپا لطف و یاد بود لک روپيه و تحف هندوستان همراه دادند - کدخدائی پادشاه زاده محمد شجاع با صبیغه رستم میرزا مغوی بمیان آمد و لکها بار باب طرب و مستحقان بی بضاعت رسید - و از خرچ مبلغها که بصرف چراغان و آرایش بندي تمام شهر و آتش بازی در آمد چه شرح دهد که تحصیل حاصل است *

درین سال محمد علی بیگ که از نزد غفران پناه شاه عباس با سوغات قیمتی سه لک روپيه آمده بود رخصت فرموده جمله یلک

لك و پنجاه هزار روپيه نقد و ديگر عنايات مرصع آلات و غيره با و رساندند و همراه او صفدرخان را بطريق سفارت مع چهار لك روپيه سوغات و نامه محبت عنوان متضمن بر تعزيت و تهنيت و بر سرگذشت خان جهان لودي و دريا خان و فتح هشت قلعه دكهن و تسخير بندر هوگلي از تصرف نصرايان و پند و نصائح در باب منع سياست زياد بائيني كه پدران بفرزندان نويسند كناية و صراحة درج نموده نزد شاه صفي فرمان رواي ايران روانه ساختند زباني نيز كلمات بعضي پند و اندرز در ماده خدا ترسي از طرف خون ريزي ناحق كه دستور و روي شاه ايران شده بود خصوص از سفاكي شاه صفي كه زياده از جد و آباي او اشتها ر يافته بود پيغام نموده مرخص ساختند - چون ايام عرس مهد عليا بميان آمد حكم شد كه مبلغ شش لك روپيه براي اخراجات محجر نقره و قناديل طلا و مينا و ديگر لازمات مع لك روپيه مقرري مستحقان از خزانه بدهند - درين ايام اثروبا و طاعون در شهر ظاهر گرديد و روز بروز زياده مي شد بعده از قلعه مع خدمه محل برآمده كنار دريا نزول فرمودند بعد از چندگاه رو بتخفيف آورد كه باز مع حشم و خدمه محل داخل قلعه ارك دارالخلافت شدند *

جنگ نمودن پادشاه زاده محمد اورنگ

زيب با فيل كه بحسب اتفاق رو داد

درين سال بدستور هر سال جنگ فيلان كوه تملال زير جهرده حكم فرمودند و بخاطر عالي چنان گذشت كه همه پادشاه زاده هاي گرامي قدر سوار اسپ شده سير جنگ فيلان نمايند - و پادشاه

شاه جهان پادشاه (۴۷۴) منہ ۱۰۴۱ و

زادہ فیل افگن و شیرشکار محمد اورنگ زیب اسپ خود را
نزدیکتر بغیلان آورده از مستی بادہ جوانی و شجاعت از هر دو فیل
مست کہ باہم آمیختہ بودند اصلاً توہم و اندیشہ بخاطر راہ ندادہ ہر
ساعت اسپ را پیشتر میبرد تا آنکہ یکی ازان ہر دو فیل کوہ را
برپادشاه زادہ حملہ آور گردید چون نزدیک رسید آن کوہ وقار
با حوصلہ از جای خود نجنبید و بہ مقابل آن بلای سیاہ استاد

• بیت •

بردی ز جا یک سرمو نشد • ز پیش چنان بیل یک سونشد
ز تمکین سرشتہ زبس بیکرش • نہ جنبید جز نبض از بیکرش
با وجود آنکہ هنوز مرحلہ عمر او بعد تکلیف شرعی نرسیدہ بود
بتایید فضل حافظ حقیقی با زوی جلالت موروثی را کار فرمودہ
بضرب برجہی فیل شکار بہ پیکار آن کوہ تمثال پرداختہ پیشانی آن
دیو نژاد فلک ہیکل را مجروح ساخت • بیت •

بتکلیف فطرت دلیری نمود • بہ سنی کہ تکلیف بر وی نبود
دین سن اگر بردی انرا سیاب • ہمی گشتی از دیدن فیل آب
از مشاہدہ آن حال نظار گیان ملکوت مہر از لب سکوت برداشتہ
بہزاران آفرین زبان کشادند و از چہار طرف چہار قل برای دفع چشم
زخم او خواندہ برد میدند - و آن عفریت نژاد دندانہ از خوردن
زخم زیادہ خشمناک گشتہ با وجود سردادن چرخ و دیگر آتش بازی
و انداختن گرز و زدن کجک و دیگر اقسام حربہ پادشاه زادہ را مع
اسپ بیدریغ زیر دندان در آورد و آن نونہال گلشن کامرانی بمدد
ہمت تہوری و شجاعت موروثی از اسپ جدا شدہ باز همان لحظہ

بچستی و چالاکي تمام دست بقبضه شمشیر نموده بار دیگر برفیل کوه پیکر حمله آور گردید و پادشاهزاده محمد شجاع از ملاحظه آن حال باوجودي که از هجوم و ازدحام خلأقی که بالای هم می افتادند باد را هم راه تردد نبود و از دود آتشباري آدم آدم را نمیدید خواست که خود را نزد برادر والا قدر رسانده مدد نماید - چون نزدیک رسیده از زور بازو صف ازدحام بردرید از صدمات و آتش فشاني اطراف اسپش چراغ پا گردید و او نیز از بالای اسپ افتاد - درین وقت راجه جیستکه خود را بفیل رساند اگرچه از رم نمودن اسپ او نیز نزدیک بود که بیفتد اما بهر وجه خود را نگاهداشته برجهي چند متواتر بر فیل زد و معاگرز برادران و دیگر بندهاي جلوی خاص زیر صدمه گوز و حربهاي دیگر گرفتند درین ضمن فیل حریف او برو حمله غلبه آمیز آورد باز آن فیل دیو صورت عفریت سیرت از صدمات اطراف مغلوب و هراسان گشته رو بفرار آورد - هر دو شاهزاده محض از فضل حانظ بیهمال از چنگ آن بلای ناگهان نجات یافتند - و پادشاه گردون وقار از محفوظ ماندن هر دو پادشاهزاده نامدار هزاران شکر بدرگاه کردگار بدل و زبان بجا آوردند و هر دو گوهر درج سلطنت را تنگ در آغوش شفقت گرفته فرمودند که پادشاهزاده محمد اورنگ زیب را باشرفی بوزن در آرند و به پنج خریطه اشرفی سنجیده بدرویشان و مستحقان رسانند *

چون فتح خان پسر عنبر حبشي چنانچه بتحریر در آمده بهبود کار خود در اطاعت پادشاه ملک سپاه دیده عبد الرسول پسر خود را بحضور فرستاده کار پردازان پای تخت را رسیده عفو جرائم

ساخت حضرت اعلیٰ بعضی محال نظام الملک را که بساهو نظر بر تقاضای وقت عطا فرموده بودند باز باو بدستور سابق مرحمت و بحال نمودند - و ساهوی واژ گون بخت آزرده خاطر گشته نزد عادل خان به بیجا پور رفته باعث فتنه و فساد تازه گردیده درخواست مدد برای تسخیر دولت آباد نمود و لشکرگران و مصالح قلعه گیری از عادل شاه گرفته روانه دولت آباد گردید - ازانکه دران ایام بسبب انقضای سالهای قحط و اختلاف وضع روزگار ذخیره در قلعه نملوده بود و فتح خان میدانست که امرای نظام الملک بسبب خونریزی و سختی سلوک او با او وقت محاصره رفاقت بلانفاق نخواهند نمود از شنیدن خبر رسیدن لشکر بیجا پور متوهم خاطر گشته عریضه بخدمت خان خانان مهابت خان مشتمل بر خبر روانه شدن فوج بیجا پور بسلسله جنبانی ساهوی سیاه رو و اراده سپردن قلعه دولت آباد به بندهای پادشاهی و طلب نمودن خان خانان نوشته روانه نمود - خان خانان برین مرده خاطر خواه خود مطلع گشته اول خان زمان را با جمعی از بندهای درگاه روانه دولت آباد ساخت و از عقب خود نیز مرحله پیمایا گردید - خان زمان چون در منزل دولت آباد رسید خبر رسیدن فوج ساهو بر سر راه باراده باطل حائل گردیدن شنید لهراسپ برادر خورد خود را با دلیر همت و دیگر همراهان برای مقابل شدن سرداران بیجا پور تعیین نمود - و خود هم ترتیب فوج نموده برای پیکار آن فوج مستعد گردید بقصبه پهلومری (105) ناریسیده

گرد سپاه بیجا پور ظاهر گشت و اول بالهر اسپ بعده با خان زمان پلی دار و گیر بمیان آمد و بعد زد و خورد مردانه که از هر دو طرف جمعی کشته و زخمی شدند فوج دکن هزیمت خورده هفت کوره آن طرف دولت آباد رفته فرود آمدند - دو گروهی کهرکي خان زمان نزول نموده سرداران بیجا پور نظر بر مال اندیشی با فتح خان پیغام و مصلحت بمیان آوردند و موافق رویه بد عهده و پیمان شکنی آن قوم باهم صلح باین شرط نمودند که فتح خان سه لک روپیه بساهو باچند سراسپ برساند و آنها ذخیره قلعه و غیره بداد خود بالای قلعه رسانند و از بالا و پائین بر لشکر پادشاهی گرونه توپ و تفنگ و سنگ باران و تیر و سنان باریدن گرفت - خان خانان از شنیدن این خبر چون مار بر خود پیچیده خان زمان را نوشت که برای تسخیر قلعه و تادیب بیجا پوریان کمر هست بسته به بستر مورچال و کندن نقب پردازد و بر لشکر عادل خان تاخته از پای قلعه برخیزانده نگذارند که ذخیره بالای قلعه رسانند و خان زمان بعد رسیدن نوشتجات خان خانان خود را بنظام پور رسانده بفکر برداشتن لشکر دکنی و تردد پیش بردن مورچال پرداخت و بسواری مکرر هرجا اثری از لشکر بیجا پوریان می یافت علف تیغ و طعمه تیر و سنان می ساخت - فتح خان مصلحت دران دید که خیریت خان بیجا پوری را که از امرای صاحب راي دکنی گفته می شد با شش صد سوار اندرون قلعه گرفت و مکرر فوجهای طرفین بر یکدیگر روز و شب تاخت می آوردند آخر دکنیها هزیمت یافته ازان نزدیکی برخواستند و

خان خانان نیز با فوج برای بند نمودن راه رسد غله و ذخیره قلعه مقرر کرده خان زمان را با پنج هزار سوار برای مقابله فوج بیجاپور تعیین نمود و دیگر سرداران را برای دواندن نقب و پیش بردن مورچال جابجا قرار داده به سرانجام دیگر مصالح قلعه گیری کار فرما گردید اگرچه قلعه گردون اساس دولت آباد که نه قلعه پایه بپایه از سنگ خارا مدور یک لخت تراشیده و سر بر فلک برین کشیده نه آنچنان قلعه ایست که وصف او بزبان خامه و بیان درآید یا از تردد مصالح محاصره قلعه و زینه و یورش و نقب رساندن تسخیر آن باحاطه قبول عقل در آید اما ازانکه خالی شدن قلعه از ذخیره بمدد طالع و اقبال پادشاه عدو مال قلعه کشا باعث امید مفتوح گردیدن و تقویت دلهای بهادران قلعه گیر گردیده بود امرای جان نثار دران محاصره مصدر تردد نمایان گردیدند و علی الرغم همدیگر کوشیده در تسخیر آن می خواستند که بر معاونت چرخ خونخوار سبقت جویند و باقوت حبشی که اول غلام نظام الملک بود بعده بقصد نوکری پادشاهی رجوع آورده در زمره بندهای این درگاه در آمده خدمت می نمود خواست که سیاه روی خود را بر عایت بازگشت جانب حق نمک قدیم بحر ری رویی مبدل گرداند اول بفکر رساندن ذخیره بقلعه از طرف مورچال خود افتاد و نتیجه او بر روی کار آمد ازانکه گفته اند که سیاهی روز ازل بشستن آب تدبیر زائل نگردد از شهرت اینکه باعث مزید سیاه رویی او گردید ثبات قدم نتوانست ورزید و مثل غلامان گریز پا از لشکر برآمده خود را نزد مالکان خویش رسانید و جنگهای

که در شبانه روز بر سر رساندن رسد غله بقلعه میان هر دو فوج رو میداد آدم کشي ببيان مي آمد و همچنان براي ممانعت رسيدن غله بلشکر پادشاهي افواج بيجاپوري شوخي نموده سر راه مي گرفتند و بر مورچال مي ريختند و مردم را ضائع مي نمودند و ترده نمايان دران قتال وجدال از هر طرف بظهور مي آمد و جانهاي شريف بباد فنا مي رفت تا کجا بشرح تفصيل آن توان پرداخت - درين ضمن کهيلوجي نام دکهنی که او نيز از مدت رو باين جناب آورده بدولت پنجهزاري پنجهزار سوار رسیده بود بدستور ياقوت از لشکر پادشاهي برخاسته داخل فوج عادل شاه گرديد - و از پیوستن او دکهنيا مستظهر گشته شبی بقصد رساندن چهار صد گاو رسد بر قلعه بر سر لشکر پادشاهي شورش عظيم آوردند و بهلول خان که سردار عمده فوج بيجاپور بود و نبيرهاي ياقوت و غيره از چار طرف بر مورچال ريخته صدای دار و گیر بلند ساختند و امتداد جنگ تا دوپهر روز انجاميد و سرها چون گوی غلطان زیر فعل اسپان بهادران مي غلطيد و کار بجائي رسيد که خان خانان و همه سرداران سوار شده قدم بعرض کار زار گذاشته مقابل دکهنيا صف آرا گشتند و از گرد سپاه موافق و مخالف ابر آسا آسمان ديگر نمودار گرديد و خورشيد از میان نا پديد گشت * بيت *

زگرد سپاه آسمان گشت ميخ * همه گرز باريد و پولاد تبخ
غبار زمين بر هوا راه بخت * عنان سلامت برون شدزدست
دران نبردگاه دو سه سردار مثل جگنا ته راتهور و غيره و جمعي از
راجپوتيه و بعضي مسلمانان روشناس نقد جان درباختند آخر

بهلول رو بفرار آورد و شادبانه نصرت طرف خان خانان بنوازش در آمد و اسپ و آدم بسیار دکهنیها قتل و اسیر گردیدند و فوج پادشاهی بلا فرصت بر سر بهیز مخالفان تاختند و در آنجا نیز محاربه صعب بمیان آمد و غنیمت و افرمغ انبار غله که برای رساندن بالایی قلعه فراهم آورده بودند بدست لشکریان افتاد و آنچه نتوانستند برداشت آتشها زدند - درین وقت فتح خان که مورچال لشکر را از فوج خالی شنید فرصت وقت را از دست نداده از قلعه بر آمده بر مورچالی که نقب آن تا پای حصار قلعه رسانده بودند ریخت و شور و غلغلۀ عظیم بر بیم بلند گردید و خان خانان از شنیدن آن مع بهادران جان باز یکۀ تازه خود را رساند و از هر جانب مبارزان رزم جوی آتش خوی جلوریز رسیدند و از صدای نفیر و گرنای زهره گداز و آواز سم ستوران تیز رفتار و های و هوی جوانان جان نثار افسون فرار بران دکهنیهای حیلۀ ساز دمیدند و فتح خان افتان و خیزان خود را بقلعه توانست رساند و پاره اسباب مورچال بغارت رفت - چون چند روز کهی بر لشکر نرسیده بود بل از جنگ شب و روز لشکریان را فرصت زیر، از پشت اسپ فرود آوردن نمیدادند تا بآوردن گاه و هیمه چه رسد خان خانان خان زمان را با فوج گران بجهت آوردن کهی روانه ساخت و دو هزار سوار برای قراولی ما بین راه که از رسیدن فوج ناگهان خبردار باشند نگاه داشت - لشکر بیجا پور از شنیدن این خبر چون گرد باد بر فوج پادشاهی تاختند و با فوج قراولان جنگ در گرفت و بعد رسیدن مدد و کشش چندی از هر طرف کهی بلشکر رسید چون نقب طرف خان زمان از

بازوت انباشته شده بود نهم شوال قرار یافت که وقت صبح آتش دهند - و فرمودند که همه سرداران مع بهادران جانباز برای یورش حاضر شوند - عمل و فعله مورچال جلدی نموده هنوز که اثر تاریکی بود و برای یورش فوج و مردم آبرو طلب بر سرکار نرسیده بودند بازوت را آتش دادند و باوجود پریدن بیست و هشت درعه دیوار بسبب تاریکی که برخاستن غبار علاوه آن تیرگی گردید و از نرسیدن مردم کار طلب قلعه کشا احدی جرأت داخل شدن نمی نمود و محصوران خبردار شده از گول تفرنگ و حقه آتش و بان آتش فشان گشته با مصالح چوب و تخته و هرچه بدست آمد به تردد بستن راه پرداختند خان خانان از مشاهده آن خود کمره مت برای یورش بست و با همراهان خواست خود را بدم باریدن سنگ و آتش زدن امرای دیگر مانع آمده غیرت را کار فرموده نزدیک بصبح از هرطرف هجوم آورده با جمعی از مغلان و راجپوتان و مبارزان جان سپار و قلعه کشایان شیرشکار حمله آورده سینه را سپر بلا ساخته بر محصوران تاخته بعد بکار آمدن جمعی داخل حصار شهر پناه که به عنبر کوت مشهور بود شدند و آن جماعه جمع کثیر را بکشتن داده فرار اختیار نمودند و خود را بخندق مهاکوت رساندند - و مردم پادشاهی به نسق و بندوبست مورچال اندرون حصار پرداخته حویلیهای عنبر و باقوت را ملجا و پناه خود ساخته راه تردد را بر محصوران دست و پا باخته از سابق تنگ تر ساختند و آنچه ذخیره آتش بازی اندرون آن حصار یافتند متصرف شدند - و مگر توبهائی آن بر مستحضان قلعه دریم بستند - اگرچه هشت قلعه

دیگر بمرتبه استحکام برج و باره داشت که کمند و هم بر اطراف او
بند گردد خیال محال می نمود اما چون از عدم ذخیره خوردنی و
محتاج دیگر بمرتبه کار بر قلعه نشینان تنگ بود که اکثری پوست
بی گوشت و استخوان چار پایان حلال و حرام را قوت لا یموت خود
می ساختند - خان خانان بمدد اقبال پادشاه کمر همت بر تسخیر آن
بسته بود القصه درین هنگامه دار و گیر سیاهی سه چهار هزار
سوار غنیم برای شورش انداختن و فوج پاشاهی را بخود مشغول
ساختن نمودار گردید - و هزار سرباره (106) غله مع دوسه هزار پیاده
برقنداز و تیرانداز با لباس سیاه در شب تار بر شیر حاجی رسیده
غله را نزدیک در بچه متصل خندق انداخته چون برق و باد رو
بگریز آوردند و مردم قلعه هجوم آورده جمعی را حائل آب و آتش
و تیرو سنان ساخته و بعضی را مقابل فوج اندرون حصار داشته خود
را برای آردن غله رساندند - و خان خانان که پیشتر برین تدبیر و اراده
دکهنیه مطلع شده جمعی از سوار و پیاده را بیرون خندق تعین
نموده در کمین داشته بود میان هر دو گروه نائرة قتال و پیکار شعله ور
گردید و مردم پادشاهی غالب آمده ذخیره مفت بدست آوردند -
و بعده که بهادران جان نثار از سرنو بفکر دواندن نقب و فراهم آوردن
اسباب قلعه گیری پرداختند و از عسرت و کسالت فاقه حال بر
احشامیان قلعه تنگ گردید رعب و هراس تمام در دل فتح خان
راه یافت و اهل و عیال خود را با احوال و ائقال بالای قلعه سیوم

مصی بکلا کوت روانه ساخته خود با جمعی از همدان روز سختی در مها کوت ماند درین حال خیریت خان بیجا پوری و غیره که بطریق مدد در قلعه آمده بودند و از عسرت جان بلب آنها رسیده بود پیغام خفیه نزد خان خانان برای امان جان و راه یافتن نزد عادل شاه فرستادند خان خانان بجان منت داشته جواب داد که اگر نوکری پادشاهی اختیار نمائی بمنصب لائق سرافرازی خواهی یاست و اگر پیش عادل خان بروی نامه و خلعت برای آقای تو میدهم - پس خیریت خان وقت شب قابو یافته با دو صد نفر خود را نزد خان خانان رساند و خان خانان در خلوت ضیافت خوانیده صبح آن خلعت و مایحتاج ضروری راه بار داده و خلعت و نامه عادل شاه مع فرمانی که بدستخط خاص مشتمل بر عفو تقصیرات عادل خان و اراده توجه پادشاه طرف دکهن رسیده بود سر دیوان خوانده پیغامهای وعده و وعید سراپا امید و بیم از طرف خود و حضرت اعلیٰ بر زبان آورده حواله او نمود - بعده که خیریت خان نامه و خلعت برای عادل شاه گرفته روانه بیجا پور گردید خان خانان مشغول تردد تسخیر قلعه گشت - درین ضمن خبر رسید که غنیم از شنیدن روانه شدن مصالح قلعه گیري مع خزانه از برار و برهانپور خود را بر سر راه رسانده لهذا خان زمان را برای تنبیه و گوشمال آن جماعه تعیین نمود و مابین راه وقت رفتن و مراجعت نمودن همه جا افواج غنیم و یمن و یسار خان زمان را داشتند و هر روز محاربه و قتال بمیان می آمد و گاه گاه چنان کار بر لشکر پادشاهی تنگ می آوردند که یک در کوره راه جنگ کنان تا شام طی نمودن دشوار

میکردید - و از هر دو طرف مردم بسیار بکار می آمدند - بعده که خان زمان بخزانة و ذخیره نزدیک رسید از اتفاقات همان روز قریب پانزده هزار سوار 'شجا پوری و نظام الملکی دیگر با فوج دکن ملحق گردید و از هر طرف مدد برای غنیمت می رسید و لشکر عظیم مثل مور و ملخ که تعداد آن نزدیک یک سوار و پیاده می شد فراهم آمدند و اطراف فوج پادشاهی را فرو گرفتند و بکار زار در آمده صدای دار و گیر بفلک برین رساندند و ولولۀ رستخیز عجیب بر پا گردید - خان خانان از شنیدن غلبۀ دکنیها فوج دیگر برای مدد تعیین نمود و از هر طرف عرضۀ کار زار بر یکدیگر تنگ ساختند و سرهای بی شمار بر زمین غلطان گردید و زمینهای آن دشت از خون مبارزان رزم پرست لاله زار گشت *

دو لشکر بهم در خروش آمدند * دو دریای خونی بجوش آمدند تو گفتی هوا لاله بارد همی * ز پرلاد ها ژاله بارد همی اگرچه بمدد اقبال شاهنشاهی خزانه و ذخیره بلا آفت بلشکر رسید اما نقصان مالی و ضرر جانی بسیار بحال مردم عائد گردید *

درین اوان خبر رساندند که مرابی پندت که از نوکران عمده و وزیر صاحب السیف و القلم عادل خان است با فوج سنگین رسیده با لشکر سابق ملحق گردیده چند کروه زمین را سوار و پیاده زیر بار آورده مقابل رسیده - خان زمان با فوج گران و توپخانه دشمن سوز در برابر فوج دکن بر آمده از سردادن بان و تفنگ و انداختن تیر بازار کار زار گرم ساختند - و دکنیها با هیئت مجموعی از هر طرف با بهالهای جان ستان فوج فوج نعره زنان جلو ریز رسیده چپقلشهای مردانه و

حملهای رسته‌مانه نصف ربا نمودند بعد زد و خورد بسیار و کشته شدن سوار و پیاده بیشمار کار بر فوج پادشاهی تنگ آوردند و نزدیک بود که هزیمت ببر لشکر خان زمان راه یابد - خان‌خانان خبر یافته دلیر همت را درون حصار گذاشته خود با همراهان شیرشکار عازم کارزار فوج دکن گردید و بعد مقابل شدن هر دو فوج دریا موج و بهم پیوستن سرداران صف شکن که اگر قلم را به تحریر تفصیل آن رنجه دارد سر رشته انتظام سخن از هم می‌گسلد محاربات صعب بمیان آمد و غبار دار و گیر بچرخ برین رسید و از هر طرف سردارهای نامی با چندین هزار آدم جان شیرین بباد دادند - از آن جمله راجه چندراوت و غیره سه سر فوج نامدار پادشاهی در آن کارزار بکار آمدند - و هر ساعت شعله جدال و نائر قتل اشتعال میگرفت و از جمله حبشیان بدو و دکنیهایی ددخو یا قوت حبشی مشهور که بذکر در آمده و از سپه سالاران نام آور بود با جمعی از قبایله و نبیره خود مرحله پیمایی بادیه عدم گردید و برای سفید روئی بیرون بردن جسد آن سیه رویان از معرکه حبشیان و دکنیان بیشمار بالای کشتهای مزبور کشته گشته پشته جسد گردیدند آخر قادر بر بردن لاش سربازان خود نگردیدند و هر طرف پشته از کشته نمودار گردید

• بیت •
دولشکر چو مور و ملخ تاخندند • نبردنی چنان در جهان ساختند
جگر تاب شد نعره‌های بلند • گلوگیر شد حلقه‌های کمند
گویند چنان جنگ قیامت آشوب در دکن کمتر داده کوتاهی سخن
تا بهر شب صدای نفیر دکنیه و آواز کوس و کرنای هیبت افزای

بهادران رزم پرست سامعه افروز مبارزان آن دشت و بوم بود بعده از هم جدا شده لشکر پادشاهی از ملاحظه غدر فوج دکن جلوی اسپان بدست گرفته باقی شب را بصبح امید آخر نمودند - چون خسرو زرین کلاه غلغله افکن انهدام فوج اختران گردید آن بد اختران باز از هر طرف نمودار گشته دست و پا زده راه فرار اختیار نمودند - و خان زمان پاره تعاقب نموده اسپ و آدم و اسلحه بسیار بدست آورد و خان خانان بفتح و فیدروزی داخل حصار مقبوحه گردید - چون نقبها زیر حصار قلعه دویم تیار و پراز باروت شده بود میخواستند آتش دهند بارجود بعضی مردم احشام که بدام عبرت گرفتار بودند باتفاق فتح خان پیغام اسان جان بمهلت یک شب بمیان آوردند - خان خانان قبول نه نموده نقب را آتش داد یک برج مع پانزده درعه دیوار پرید فدویان جان نثار پروانه وار خود را مقابل بارش گول توپ و تفنگ و حقه بان که از بالای مهاکوت میزدند زده بحصار در آمدند - و خان خانان نیز با بهادران دیگر داخل احاطه قلعه دویم شده حکم بستن مورچال و تردد تسخیر قلعه سیوم همان روز نمود - از انتشار خبر وحشت افزای فتح حصار دوم مراری پندت و دیگر سرداران عادل شاه و نظام الملکی بار دیگر بقصد پیکر سوار شده فوج فوج زود ارگشتند همینکه خان زمان با بهادران خون آشام برای مقابله آنها - عرکه آرا گردید حرکت مذبح برای دفع بدنامی نموده بعده که دانستند که کار قلعه از دست رفته بدل افسردگی تمام لجام اسپان برگردانیدند - درین ضمن محل دار خان قلعه دار ترمک نظام الملکی که از بیداد فتح خان دل آزرده می بود پیغام سپردن قلعه

بخان خانان فرستاد خان خانان در جواب نوشت اگر مي خواهي
 نتیجه حسن خدمت از تو بظهور آيد مال و عيال ساهوي بدسگال
 دران جبل نزدیک بيضاپور متصل قلعه تعلقه تست بايد که خود
 را غافل آنجا رسانده بتصرف در آري و از نمر اين نيکو خدمتي
 بهره فراوان اندوزي - محل دار خان خود را با همراهان بر سر آن ستاره
 سوختگان رساند مال وافر مع عيال و دختر ساهو مع مبلغ یک لک
 و پنجاه هزار هون و چهار صد اسپ و چهار فيل بدست آورد و از غارت
 و تاراج متفرقه همه همراهان متمتع گردیدند و حقيقت بخان خانان
 معروض داشت - خان خانان چو گل شگفته از خوشوقتي در جامه
 نگنجيد و آفرين به محل دار خان نوشته مع خلعت و اسپ و جيفه
 روانه ساخته بحضور خود طلبيد - و فتح خان از دين خبر دشمن
 کام خود را باخته و از خدمات اين فتوحات دل از دست داده
 عبد الرسول پسر خود را مع پيغام عجز و نياز و اطاعت قبول
 سپردن کلید قلعه فرستاده مهلت یک هفته مع قول امان براي
 برآوردن عيال خواست خان خانان التماس او را قبول نموده نظر
 بر کمال عسرت و پريشاني او دو لک و پنجاه هزار روپيه مع فيلان و
 کهازان پالکي و ديگر بار بردار همراه عبد الرسول که مخلع ساخته
 مرخص نموده فرستاد - و بعد از برآمدن فتح خان نوزدهم ذي حجه
 سال هزار و چهل و سه هجري که پنجاه و هشت روز مدت ايام
 محاصره کشيدن آن قلعه نه حصار که چرخ دوار چنان قلعه مطبوع
 با رفعت ندیده مفتوح گردید و خطبه بنام نامی ابرالمظفر شاه
 جهان پادشاه غازي خواندند و نظام الملک که از صغرس در حبس

فتح خان بود مع دیگر وابسته‌ها بقید بندهای پادشاهی در آمد -
گویند از جمله نه قلعه دولت آباد پنج قلعه بر روی زمین نمودار
و چهار دیگر مدور از سنگ مصفا بر سر کوه است پنجهزار و پانصد
درعه شاه جهانی که مراد از يك کروه و عشر جریبی باشد دوره
دارد و ارتفاع آن صد و چهل درعه است - در ایام سابق بنام دهاراگیر
و دیوگیر زبان زد بود بعده که سلطان محمد تغلق چنانچه بذکر
در آمده قلعه را با اکثر توابع آن ضلع و دکن به تسخیر در آورد
ساکنان دهلی آباد کرده خود را ویران مطلق نموده په پای این
قلعه آورده آباد ساخته مسمی بدولت آباد ساخت - از آنکه شهر
و عمارتی که بجبر و ظلم آباد و تیار شود عاقبت بخیر نمی باشد
و باز زود ویران و خراب میگردد در اندک مدت رخنه و فساد در
ملک نو بتسخیر آمده سلطان محمد تغلق افتاد - بلکه شهر و ملکهای
قدیم موروثی از ظلم و سفاکی او از دست رفت جمعی را که
از دهلی به تکلیف و جور آورده آباد ساخته بود همه بجاذب
حب وطن مالوف برخاسته رفتند سلطان علاءالدین بهمنی نیز
بعد از جلوس خود آن مکان آباد شده تظلم را قابل سکناي خود
ندانسته گلبرگه را موسوم باحسن آباد ساخته پای تخت خود نمود
و شهر دولت آباد ویرانه محض گردید و سوای تصدیه کهرکی آبادی
نماند و دولت آباد اسم قلعه بزبانها جاری گشت و بهمان نام
در دفاتر سلاطین دکن موسوم گردید - تا آنکه در عهد سلطنت
حضرت اعلی بعد تسخیر در آمدن در ایام صوبه داری پادشاه زاده
محمد اورنگ زیب باهتمام زین العابدین خوانی بتفارت مسافت

هفت کوه قلعہ آبادی عظیم بہرہ‌مند و مسمی باورنگ آباد گشت
و الحق درین عصر از طرف رفور آب و اعتدال هوا و رنگینی رستہ و
بازار پراز اقسام میوہ و فواکہ شہر مثل او دیگر در دکن نیست مگر
در صوبہ تلنگانہ فرخندہ بنیاد حیدر آباد خجستہ بنیاد اورنگ
آباد دعوی ہمچشمی می نمود کہ آن ہم الحال ویران محض گشتہ
حاجی محمد جان قدسی در تعریف قلعہ گفتہ • بیت •
حصاری کہ مثلش ندیدست کس • بود قلعہ دولت آباد و بس
فلک را رخ از رفعت پایہ اش • کبود است از پرتو سایہ اش
بود مملکت را عروس این حصار • کہ پایش بود از شفق زرنگار
بیست و ششم ذی الحجہ مزدہ دلکشی فتح قلعہ بعرض
حضرت اعلیٰ رسید و خان خانان مع ہمراہان مورد انواع عنایات
گردید و نصیر خان را خطاب خان دوران و ہزاری و ہزار سوار اضافہ
عطا فرمودند و خان خانان خان دوران را مع مرتضیٰ خان برای
محافظت قلعہ نگاہداشتہ قلعہ دار تعیین نمودہ خود بقصد تادیب
دکنیہای خیرہ سر عازم ظفرنگر گردید و مقابلہ و مقاتلہای
سخت بالشکر دکن بمیان آمد و ماناجی سردار مشہور بیجاپور
کشتہ گردید و عادل شاہیہ مغلوب ہراس گردیدہ پیغام صلح بمیان
آوردند و مراری کہ مدار علیہ بیجاپور بود فرہاد نام پدر زندولہ خان
را برای پیام مصالحہ نزد خان خانان روانہ ساخت آن سپہ سالار
تجربہ کار گفتار آنها را از پایہ اعتبار و صدق خالی دانستہ فرستادہا
را بار ندان بنابران سرداران دکن از صلح سبب گردیدہ باز اتفاق
نمودہ بامید استخلاص قلعہ دولت آباد کہ شاید از عدم گرد آوردن

ذخیره کاری توانند ساخت و هنوز که مردم پادشاهی از راه و بیراه واقف نشده اند تردد تزریر آمیز آنها پیش رود جلو ریز تا نظام پور رسیدند و مورچالها بسته بمحاصره پرداختند خان خان از شنیدن این خبر با رسد غله باستعجال تمام طرف قلعیان مرحله پیمای گردید و خان دوران انتظار کومک خان خانان نکشیده و نظر بر قلت جمعیت خود نه نموده از قلعه برآمده مقابله نمود و حملهای رستمانه و تردهای مردانه بکار برده خصم را از گرد قلعه برداشت اما دکنیها باز اطراف قلعه انتشار نموده گاهگاه شوخی می نمودند تا آنکه خان خانان بارسد غله رسید و ده هزار گاو ذخیره همه اشیای بالای قلعه فرستاده خود متوجه برهان پور گردید و خان دوران نیز بموجب رسیدن حکم مرتضی خان را قلعه دار مستقل ساخته خود را بصوبه داری خرویش بمالوا رساند - درین ایام بعرض رسید که بعضی قلاع تعلقه بکلانه و کنار ساحل که فرنگیان داشتند از ملاحظه آمد آمد قلعه کشایان دست و پا باخته قلعه را خالی نمودند و سیدی فولاد و سیدی مفتاح نظام الملکی که با سه هزار سوار و پیاده در آن ضلع بودند راه فرار اختیار نمودند و راجه بهاری که حارس نواح بکلانه از طرف بادشاهی بود تعاقب نموده فیل و عیال سیدی فولاد را با چهار صد زن و مرد فرنگی با تصویرهای اصنام که در کلیسای نصایی می باشد بدست آورده بحضور ارسال داشت و فرنگیان بعضی بشرف اسلام درآمدند و باقی علف تیغ گردیدند فتح خان مع نظام الملک و اموال و انیال که از قلعه دولت آباد همراه مهبوسان رسیده بود حکم شد که اموال در سرکار بضبط درآرد و

نظام الملك را در قلعه گوالیار که از خویش و تبار سابق او نیز در آنجا بودند بفرستند و فتح خان را دولک روپیه سالیانه مقرر کرده از جمله اموال که ما محتاج ضروری او بود بدو معاف فرمودند چون لغایت حال بادشاهزاده دارا شکوه و محمد شجاع بمنصب سرفرازی نیافته بودند محمد شجاع را به تجویز خان خاتان عوض هفت صد و پنجاه روپیه یومیه منصب ده هزاره پنجهزار سوار عطا فرمودند و روانه دکن ساختند بخاطر بادشاه خطور نمود چون دران ایام مقرر بود که بادشاه زاده را تا بخدمت مامور نسانند منصب عطا نمی نمودند باوجود پادشاه زاده دارا شکوه پسر کلان را نسبت بهمه پسران بمرتبه عزیز میداشتند که از خود جدا نمودن بر خود گوارا نمی توانستند نمود بعد از منصب یافتن بادشا هزاره محمد شجاع برادر کلان را بعطای منصب بلند آوازه ساختن لازم گردید خلاف دستور بی آنکه بخدمت مامور فرمایند بمنصب دوازده هزاره شش هزار سوار و عنایات دیگر لوازم منصب سرفرازی دادند و محمد شجاع را بعطای خلعت و اسب و غیل مع ساتر طلا و نقره و دیگر عنایات مقتخر ساخته سید خان جهان و سید عالم بارهه و راجه جی سنگ و راجه بیتل داس را مع دیگر امرا همراه داده بعطای اضافه و انعامات سر بلندی بخشیده بدکن مرخص ساختند و بتجویز منجمان فرمودند که بر سواری رتبه از حضور نوبت زنان روانه گردد - درین سال صادق خان میر بخشی و دیعت حیات نمود بادشاهزاده محمد اورنگ زیب را مامور فرمودند که رفته جعفر خان پسر کلان صادق را بحضور بیارد و بمصلی و ابستگان دیگر پردازد و بجای صادق خان اسلام خان را

شاه جهان بادشاه (۴۹۲) سنه ۱۰۴۲

میر بخشی نمودند - بخان دوران حکم صادر شد که نائب در صوبه
مالوه گذاشته خود در رکاب پادشاهزاده محمد شجاع رفاقت نماید
و بنام زمینداران برار و بالاگهات حکم رساندن مصالح قلعه گیری
صادر فرمودند *

ذکر سال هفتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و دوازده هجری

جشن آغاز سال هفتم بدستور هر سال ترتیب یافت محکدار
خان دکنی نظر بر حسن تردد او چنانچه گذشت بمنصب چهار
هزاری دوهزار سوار و عطای اسپ و فیل و شمشیر مرصع و بیست
هزار روپیه سرفرازی یافت اول ماه شعبان مطابق وسط بهمن ماه
الهی متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و هر منزل سیرکنان و
شکار انگنان و داد دهان نزول نموده قدغن چنان مقرر کردند که اگر
بوته زراعت بدست تاراجیان یابند دست آنها را قطع نمایند و بصاحب
مال از وجه قیمت او مضاعف بدهانند و برای تحقیق و جریب نمودن
زراعت که بحسب ضرورت بسبب عبور لشکر و افواج و بهیر از تنگی
راهها پایمال واقع شود امین خدا ترس جز رس ضابط مقرر کردند
که اراضی پیموده وجه نقصان از سرکار برعایا عائد سازند و دران
عهد مطابق حکم بعمل می آمد بحرف و صوت نمی گذشت
بیست و سویم شهر مذکور بدارالملک دهلی رسیده بعد زیارت
بزرگان بلا توقف طرف لاهور مرحله پیدا گشتند چون ششم رجب
بدارالسلطنه لاهور شرف نزول فرمودند و یمین اندوله آصفخان که
بخرج بیست لک روپیه عمارت عالی طیار ساخته بود بالتماس

او دران مکان تشریف بردند و شش لک روپيه ازجواهر و ديگر اجناس و نقد پيشکش نمود بعد نظم و نسق ملڪي و ملاقات ميان محمده مير که نقد کمالات صوري و معنوي او بسکته قبول دلها رسیده بود و رعایت نمودن مبلغ خطير بخدمه و مستحقان خانقاه از لاهور که تا بیست و پنجم ماه مذکور درانجا توقف واقع شد طرف کشمير کوچ فرمودند و باوجود از ملاحظه تنگي راه کشمير بادشاهزاده‌ها را با آصف خان و ديگر امرا حکم شده بود که بمرور و خاطر جمعي از کتله عبور نمايند بعد ازان خود روانه شدند و کسبت بسفرهای ديگر باشادهان لشکر بسيار آسوده گذشت باز خالي از هرج و تصديع نبوده چنانچه از جمله اشعاري که محمد جان قدسي درماده راه پرتعب کشمير گفته چند بيت نوشته مي شود *

معاذ الله ز راه پير پنجال • که مثلش ديده کم چرخ کهن سال
سراپا گشته حيرت چرخ والا • که ره اين کوه را چون رفت بالا
بود مشکل گذشتن زين روتنگ • درين ره راه رونقشي است برسنگ
گروهی دست از جان برفشانده • درين ره چون گره برتار مانده
زقطع ره بسر غلطیده يکسر • چنان کز رشته بگسسته گوهر
الحاصل هيچدم ذي حجه در منزل بهشت مشاکل خان پور که
پنج گروهی کشمير فردوس نظير است شرف نزل فرمودند و درتلافي
رنج راهها که اسباب عيش و تنعم مهيا گردید ديگر دران مکان تهنيت
نشان همه روي زمين پراز لاله و رياحين و اشجار سراپا بهار و اثمار
زنکين و انهار و چشمهای ژلال و شيرين بنظر مي آمد اگر خواهند
بصفت و غور فواکه و گلزار و سبز زار آن قطع زمين زبان خامه را شيرين

شاه جهان بادشاه (۹۴۰) سنه ۱۰۴۲ :

سازد یا بوصف رود و سرود و نغمه پردازي دلبران شوخ شنگ آن
معدن راگ و رنگ پردازد سر رشته انتظام اختصار کلام بحال نمي
ماند افصح الشعرا عرفي اگرچه در تعريف آن سرزمين در آبدار
بسيار سفته اما درين بيت عالم عالم مضمون درج نموده * بيت *

هر سوخته جاني که بکشمير در آيد

گر مرغ کباب است که بابل و پر آيد

و از جمله اشعار ملا طغراي مشهدي در وصف گل و لاله زار آن
مکان جنت نشان چند بيت بتحریر مي آرد * بيت *
گل و سنبل درين گلشن بناشد * بهار اینجا بهشتي آشنا شد
شفق سر جوش رنگ لاله زارش * فلک یک پشته سبز از بهارش
نداند مرغ اين گلشن رسيدن * نگردد سبزه اش سیراز دميدن
کشیده کوهها از سبزه خاک * بجوش سبزه و گل سر بر افلاک
بجاي قلعه کوهش رسیده * که رنگ از چهره رفعت پریده
زموج لاله از بس خورده پهلوی * بود راهش بصد باریکي مو
ز طغيان گل و سنبل بگلگشت * نه کوهش مي شود معلوم ني دشت
زمين گل آسمان گل بحر و بر گل * نماده در عدم گوني دگر گل
سرود و حسن اینجا هم عنانند * گل و مي هر دو جنس یک دکانند
ترنم ریز هر سو خوش خرامي * بپاي نغمه در سير مقامي
بمطربني دل اینجا بسته دارد * که یکدم بي لب او بر نيارد
حاصل کلام حضرت اعلی در هر هفته و هر صبح و مسافر باغهاي
دلکشي آن سر زمين سير و تفرج مينمودند و بکار بزم نشاط مشغول
بودند درين اثنا بعرض رسيد که اهليۀ پادشاه زاده محمد شجاع

صبیه میرزا رستم صفوی بعد از تولد شدن دختر بروضة جاردان شتافت از بن معنی سیر و شکار آن مکن ناگوارا نمود و دختر را مسمی به دلپذیر بانو بیگم ساختند - بعده که پادشاه زاده محمد شجاع داخل دارالسرور برهانپور گردید چون قلعه پرینده که از اعظم قلاع نظام الملکی گفته میشد و اعظم خان در محاصره آن تضييع اوقات نموده کاری نساخته برخاسته بود و بعد آن عادل شاه آن قلعه را بمبلغ سه لک هون که بآقا رضول قلعه دار آنجا داده خریده بتصرف سیدی فرجام نام فرستاده خود واگذاشت و توپ ملک میدان را که در پرینده بود به بیجا پور طلب داشت گویند که بدان کلانی و خوش ساخت تویی دیگر کم شنیده شده و آدم مسلح بغراغ دران توپ می نشست و این توپ در ابتدا در قلعه احمد نگر بود از تبدیل وضع روزگار سیدی عنبر از احمد نگر بقلعه پرینده فرستاده نگاهداشت بعد رسیدن پادشاه زاده محمد شجاع به برهانپور که خان خانان آمده ملازمت نموده اول همین مصلحت قرار یافت که لشکر برای تسخیر قلعه پرینده تعیین نمایند پادشاهزاده نظر بر ایام جوانی و ناکرده کاری خود بدین سرانجام معقول قلعه گیری با خان خانان و خان زمان متوجه تسخیر قلعه مذکور شد و به ملکپور رسیده خان زمان را با دیگر امرا و راجه جیسنگه بطریق هراول مع مصالح قلعه گیری رخصت نموده امر فرمودند که مابین راه همه جا که تعلق بیجا پوری باشد بتاخت و تاراج در آورند و جایجا تهاه مقرر کرده روانه ساختند درین ضمن خبر رسید که ساهو بهوسله یکی از خویشان نظام الملکی را که دریگی از قلاع محبوس بود

بدست آورده با جمعی از واقعه طلبان ماده فساد ساخته نواح ظفر
نگر را تاخته خواص خان را با سه هزار سوار برای تنبیه او تعیین نموده
فرمودند که بعد از اخراج از ملک چمار کونده را که وطن بهوسله
گفته می شود تاخت و غارت نماید درین اوان شهرت یافت که
زندوله خان بامراری و غیره چهار سردار عمده و فوج سنگین از طرف
شاه بمدد قلعه پرینده رسیدند و خان زمان که نزدیک قلعه رسیده
بود از شنیدن خبر فوج دکنیها یک گروهی قلعه کنار ناله کم آب
لنگر اقامت نموده به بستن مور چال و کندن نقب مردم تعیین
فرموده خود بفوج بندی برای مقابله پرداخت و قبل از رسیدن
کومک بیجاپوری مردم قلعه گاه بیگاه برآمده بر مور چال ریخته دست
برد نمایان می نمودند درین ضمن روزی گولی تفنگ برچشم
سیدی فرجام بد سر انجام قلعه دار در وقت نگاه کردن از سوراخهایی
حصار رسید کار او را تمام ساخت و قلعه دار لاحق دیگر فرستاده عادل
شاه نارسیده بقلعه دار سابق پیوست - بعده که پادشاهزاده بپرگنه ببر
رسید خان دوران از مالوا بهد رسید با جمعیت شایسته رفیق و هم
مصلحت کار گردید اوائل رمضان پادشاهزاده سه گروهی قلعه رسیده
دائرة نمود هنوز خیمها برپا نه نموده بودند که فوج غنیم از
اطراف نمودار شده بشوخی و زدن کهی پیش آمدند و روز دیگر
که غلبه فوج خصم برکهی رسید خان خانان از شنیدن مغلوب
گردیدن لهراسپ پسر خود با حکیم خوشحال که همراه کهی بودند
مع خان زمان مستعد کار زار گردیده چون بمیدان رسید جمعیت
غنیم بمقابل آمد و بعد ترده سرداران فوج پادشاهی دکنیها جنگ

بگریز نموده خان خانان را طرف فوج کلان خود کشیدند و تا خان خانان خبردار گردید اطراف او را فرو گرفته کار برو بمرتبه تنگ آوردند که زنده از آنجا بر آمدن محال می نمود همچنان چار طرف خان زمان را فرو گرفتند چون خان دوران در ابتدای شهرت شورش بر فیل سوار شده در مکل خود استاده جاسوسان برای خبر و تحقیق نمودن قابوی ریختن بر سر اعدا تعیین کرده انتظار خبر واقعی میکشید بعد از شنیدن غلبهٔ خصم که سه فوج ساخته یک فوج بر سر خان زمان رسیده برو عرصه تنگ آورده و قریب ده دوازده هزار سوار غنیم خان خانان را محاصره نموده اند هیچکدام بمدد هم نمیتواند رسید و یک فوج کومک غنیم اطراف فوج پادشاهی را دارد و جمع کثیر از مردم همراه خان خانان با راجه موهن داس بکار آمدند خان دوران خبر یافته جلو ریز خود را بمدد خان خانان رساند وقتی رسید که فوج دکن بر سر جمعی که بکار آمده و زخمی افتاده بودند هجوم آورده می خواستند از میان فوج برداشته ببرند و بعضی غیرت طلبان با نام و ننگ چون شیر ژیان دران دریای خون غوطه زده مد راه آن جماعه گردیده بودند خان دوران دران حال رسیده هنگامی که زار گرم ساخته چپقلشهای صف ربا بکار برد و هائی و هوی مردان و نعره های زهره شکاف مبارزان بپرخ برون رسید

• بیت •

ز بس نعره کامد برون از کمین * فرو افقاده آسمان بر زمین
خان دوران خود را بر مقتولان رسانده جمعیت مخالفان را از اطراف
بنات النعش ساخته نعش مرده ها را با زخمیان نیم جان از میدان

بر داشته بر اسپان بسته بمدد خان خانان عزان تافت و خان خانان تقویت یافته ازان تهلکه جان بر گردید و از دست برد مبارزان صف شکن و حمله شیردلان فیل افکن خصم رو بفرار آورد درین ضمن که پادشاه زاده از شنیدن آن جنگ مغلوبه سوار فیل شده رو بمعركة آورده بود خان دوران و خان خانان رسیده خبر هزیمت مخالفان رسانده مانع آمدند و پادشاه زاده بر حقیقت اطلاع یافته زبان بآفرین خان دو ران کشاد و هر روز فوج دکهنی بشوخی تمام پیش آمده بر مورچال و کهی می ریختند و مردم پادشاهی بکار می آمدند و کهی گاه سالم و گاه نصف بلشکر میرسید روزی از روزها که کهی بار کرده رو بلشکر روانه شده بودند و فوج غنیم اطراف کهی را محاصره نموده از هر دو طرف جنگ کزان می آمدند یکبار بان آتش بار بر شتر پراز گاه رسیده بمدد باد رو برودر گرفت و از شعله آن بشتران دیگر رسید تا خبردار شدن اکثر از فیلان و شتران سراپا شعله آتش گشته سوختند و شور و غلغله عظیم بر خاست غنیم فرصت غنیمت دانسته بر باقی جانور و آدم کهی دست یافت و غالب آمده نگذاشتند که پرگاه به لشکر برسد خان خانان خبر شنیده سوار گردید و کار بجائی رسید که پادشاه زاده نیز سوار شد خان خانان شنیده متصل هم مردم دوانده مانع آمده پیغام داد که هر جا رسیده اند فیل سواره استاده باشند تا خبر مابندهای جان فشان برسد غنیم از شنیدن سوار پی پادشاه زاده و خان خانان و نمودار شدن نشانها پارۀ شتران را کشته و بعضی را ریسمانهای بار آنها بریده با خود گرفته فرار نمود چند فیل و شترهای هیمة و جانوران نیم سوخته را

برگرداندند و باز هر روز شوخی می نمودند و کار بر لشکر پادشاه زاده تنگ آوردند تا آنکه روزی خان خانان مصلحت نمود که آخر شب فوج پادشاهی سوار شده غافل خود را بر بنگاه دکهنیا رسانند از سبب مخالفت سرداران و حسد میان هم خبر بغنیم رسید و تا رسیدن فوج پادشاهی که بهر روز برآمده نزدیک بنگاه آن جماعه رسیدند دکهنیا بهیر را بار کرده بدستوری که تا زمان حال دارند چند سردار با بهیر روانه ساختند و باقی فوج آراسته در مقابل افواج پادشاهی مستعد کارزار گردیدند بنابر آن آنچه مرکوز خاطر بود صورت نبست مگر آنکه پاره گاو ان غله که از سنگینی بار مانده بودند با چند شتر و گاو کهی که بیخبر از کهی برگشته بودند بدست مردم پادشاهی افتاد وقت مقابله که راجه جیسنگه را با فوج بیجا پوری مقاتله روداد و کارزار صعب بمیان آمد مودهوجی نام سردار نام آور دکهنیا که از سابق زخمی بود با معدود چند اسیر سر پنجه تقدیر گردید - درین اوان خبر رسید که کاکا پندت نوکر عهده خان خانان با رسد غله نزدیک لشکر رسیده و فوج دکهنیا برای سدره او گردیدن سوار شده اند خان خانان بشاه زاده گفت که همراه کاکا پندت آن قدر جمعیت است که از عهده دکهنیا براید اما درینوقت که فوج آنها به دور رفته بر بهیر آن جماعه سوابی بایند نمود و در فکر تعین فوج شدند پادشاه زاده فرمودند که ما خود هم سوار می شویم می خواهیم سیر فوج دکهنیا نمایم لهراسپ را مع جگراج و غیره سه چهار امیر در بنگاه گذاشته با باقی فوج بر بهیر خصم سواری نمودند دکهنیا خبر یافته بدستور اول بهیر را بار کرده چپرها

را آتش زده خود مستعد کارزار گشتند و بعد رسیدن فوجها جنگ
 معب بمیان آمد اگرچه از طرفین مردم بسیار کشته شدند اما از
 طرف مخالفان جمع کثیر اسیر و قتل گردیدند و مرایی بندق زخمی
 شده از اسب افتاد باز دکنیها از معرکه بدر بردند بادشاهزاده به
 بنگاه خود مراجعت نمود از آنکه میان خان خانان و خان دوران که
 هر دو سردار صاحب داعیه بودند نفاق بمیان آمده بود و خان دوران
 اکثر حرفهای سبک اینکه من خان خانان را از چنگ اجل
 رهایی داده جان و آبروی بباد رفته او را بخشیدم بر زبان می آورد
 و روز بروز زیاده ماده نزع میگردد و سپاه نیز از سختی سلوک
 خان خانان شاکی بودند هر تدبیر و منصوبه که خان خانان می نمود
 خبر بمخالفان می رسید و آنها در مدافعه میکوشیدند و سعی
 در تسخیر قلعه فائده نمی بخشید هر چند کمره سلامت و نقب
 پیش می بردند محصوران بران اطلاع یافته از اندرون در خرابی آن
 میکوشیدند با وجود پراندن يك طرف باره برج که باره باروت از
 اندرون قلعه دزدیده بودند فائده مترتب نشد و از کمی گاه و هیمة کار
 بر لشکر تنگ گردید چار پای سواری و بار بردار از بی علفی
 و تاخمت غنیم بسیار تلف شدند لهذا پادشاه زاده بمصلحت
 خان خانان از پای قلعه برخاسته متوجه برهان پور شد - در مدت
 محاصره هفت ماه که اوایل ماه ذی حجه دست از محاصره
 برداشتند آدم و جانور بیشمار ضائع گشتند و تا نزدیک رسیدن
 برهان پور دو بار غنیم نزدیک قصبه بیر نمودار گردید و دست و
 پای نمایان زده بعده که جمع کثیر از هر دو طرف کشته شدند

دکهنیها بمکن خود رفتند *

چون مراجعت نمودن پادشاه زاده محمد شجاع ناکام بعرض رسید پادشاه زاده را باخان خاتان و دیگر همراهان مغضوب ساخته طلب حضور نمودند *

اواخر ربیع الاول بعد از فراغ سیر باغات کشمیر متوجه لاهور شدند - بمنزل بهنیر که رسیدند بعرض رسید که مسلمانان این سرزمین که بجز کلمه توحید خواندن که پی بمعنی آن هم نه برده اند از راه و رسم اسلام بیخبرند و بکفار دختر میدهند و نسبت دو طرفه مینمایند در منع آن حکم تهدید آمیز صادر شد - و بعد رسیدن سرحد پنجاب جمعی استغاثه نمودند که بعضی کفار شدید دختران و زنان مسلمین را بجبر در خانه انداخته در خرابی مساجد کوشیده اند - حکم شد آنها را مقید ساخته اگر توبه نموده بشرف اسلام در آیند بعقد جدید عزرات را بآنها واگذارند والا بقتل آورده خانه و مال آن جماعت بضبط در آورند و مساجد را بدست همان طائفه بتعمیر در آرند و بتخانهای آنها را مسمار سازند *

درین اوان خبر رسید که خان زمان از خان خازان رنجیده بحضور رسیده و متصل آن خبر واقعه مهابت خان خان خازان از آزار ناسور معروض گردید (زمانه آرام گرفت) تاریخ یاقتنه ازین مقوله تاریخ مدح و ذم صاحب طبعان بسیار گفته اند *

ذکر سال هشتم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و چهار هجری

چشم آغاز سال هشتم از جلوس منعقد گردید و هریکی

موافق پایه و نصیب خود بغیض رسید - پنجم جمادی الاخری داخل دار السلطنت لاهور شدند سرکار بیجاگده و ندر بار و بعضی محال سرکار هاندیه که متصل سرحد مالوا و احمد آباد کنار آب نربدا و تپتی بود حکم شد که داخل صوبه خاندیس نمایند و سابق برای صوبه خاندیس و برار یک صوبه دار مقرر می شد فرمودند دو صوبه دار نمایند و صوبه بالا گهاٹ نظام الملکی تازه مفتوح گشته را که تا سرحد کنار دریا و ساحل کوکن بجمع یک ارب و بیست کرور دام بود برخان زمان پسر خان خانان مقرر فرمودند و صوبه برهان پور را که بعضی از محال پایان گهاٹ برار داخل نمودند بعد از خان دوران مقرر ساختند پادشاه زاده محمد شجاع از دکن آمده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را که پانصد روپیه یومیه داشت بمنصب ده هزاری چهار هزار سوار مع لازمه منصب عنایت فرمودند - چون فساد ساهو در ملک تازه مفتوح گشته دکن متواتر بعرض میرسید تجویز فرستادن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بدکن بمیان آوردند بخان دوران و خان زمان احکام صادر شد که خود را تا رسیدن پادشاه زاده بصوبه دکن رسانده در تغذیه و استیصال نظام شاهیه گوشند چنانچه بعد از عرض رسیدن استیلای دکنیان بلا فاعله خبر رسیدن خان دوران از مالوا به برهانپور تعیین نمودن افواج برای گوشمال نظام شاهیه و بعد محاربات صعب منکوب و مغلوب ساختن و از پای قلعه ترخیزاندن آن گروه معروض گردیده هفتم شعبان المعظم از لاهور کوچ سمت دارالملک دهلی فرمودند و سرسواری بدیدن زبده حق آگاهان روشن ضمیر میان محمد میر

و دیگر بزرگان رفته و فاتحه استمداد از مزار برگزیدگان دین حاصل نموده رایت توجه بمنزل مقصود برافراشتند - وسط رمضان باغ کنار دهلی را از نزل رایت رونق دو بالا بخشیدند - مزده تولد فرزند در خانه دارا شکوه بعرض رسید مسمی بسلیمان شکوه ساختند و بعد زیارت قبر جنت آشیانی و دیگر مزار بزرگان متوجه دارالخلافه شدند - چون سه چهار جشن ضمیمه بهم اتفاق افتاد اولاً تخت مرصع که مجملي از خرج مبلغ و جواهر آن بزبان قلم خواهد آمد و ساعت جلوس بران روز نو روز مقرر شده بود دوم عید سعید فطر رسید سوم بزم طرب افروز ولادت شاه زاده سلیمان شکوه ضمیمه آن گردید روز دوم عید داخل دارالخلافه اکبر آباد شده طرح جشن انداختند و بکارپردازان حکم آرایش بزم بهشت مشاغل نسبت بهر سال زیاده فرمودند از انجمله یک اسپک مخمل زرباف که بخرج يك لك و ده هزار روپیه در مدت سه سال در کارخانه احمد آباد تیار شده بود موافق اندازه آن دیگر فرش و ما یحتاج آماده گردید از بساطهای زرین و آئین بندی رنگین درو دیوار شیشه طلا گشت و تخت مرصع بخرج يك كرو روپیه که صد و سی هزار تومان عراق باشد و در مدت هفت سال اتمام یافته بود از انجمله چهارده لك روپیه را طلباقي جواهر بیش قیمت دران بکار برده بودند رونق افزای آن بزم گردید - محمد جان قدسی در تعریف تخت گفته *

* بیت *

زهی فرخنده تخت پادشاهی • که شد سامان بتایید الهی
فلک روزی که میگردش مکمل • زر خورشید را بگداخت اول

رساند گرنفلک خود را بهپایش * دهد خورشید و مه را رونمایش
 دهد شاه جهان را بوسه برپای * ازان شد پایۀ قدرش فلک سای
 چو تاریخش زبان پرسید از دل * بگفت (اورنگ شاهنشاه عادل)
 چون پادشاه خورشید منزلت بران تحت فلک رفعت جلوس نمود
 از اطراف نغمه پردازان حور مثال و رامشگران پری تمثال باصول
 گوناگون برقص در آمدند و سلاطین و امرا بهزاران زبان شکر گویان
 تسلیمات تهنیت بتقدیم رساندند و جیب و دامن مراد عالمی
 مالا مال گردید شعرا و صلحا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره
 لند و ختند و مهر و ماه برای نظاره جشن آن خسرو خورشید کلاه
 سراز درپچه مشرق بر آورده در مجمر فلک سپند اختران سوختند
 و بدین ترانه مترنم گردیدند *

• بیت •
 جشنی بهزار دل فروزی • اختر همه در سپند موزی
 ایام بدل نشاط افروز • همچون شب عید و صبح نور
 و فلک بهزاران زبان میگفت *

• بیت •
 همین بس وصف این فردوس آئین * که باشد جلوه گاه خسرو دین
 بدوق جشن نو روزی نقاره * گلو از صوت بلبل گشت پاره
 نفیر و کرنا گشتند دمساز * سرود زیر و بم شد هر طرف ساز
 آنچه بیادشاه زاده و دبیر الدوله و دیگر امرا بانعام درآمد و هرنچه
 نذر و نثار از نظر گذشت در تحریر تفصیل آن قلم را رنجه نداشته
 بدین اکتفا می نماید که از ساعت تحویل تا روز شرف نورزده روز
 دست و دل آن پادشاه دریا دل در ایثار زر و گوهر حکم بحروکان
 داشت و فقیری نماند که صاحب نصاب نگردید و غنی نبود که

ذخیره سالها برای عیال نیندوخت *

ذکر خرابی نجابت خان در قبول مهم سری نگر

نجابت خان فوجدار دامن کوه ولایت پنجاب عرضه داشت نمود که اگر مهم زمیندار سری نگر به بنده مقرر شود دو هزار سوار سه بندی مرحمت فرمایند ملک آن حدود بتصرف والا می آرم یا پیشکش لائق از مرزبانان آن مزر و بوم میگیرم - التماس او بدرجه قبول در آمد - اگرچه بعد رسیدن بهرحد آن ولایت تردد نمایان نموده قلعه حاکم نشین آنجا را با مکنهای قلب دیگر بتسخیر در آورده سر راههای کتل را باوجود آنکه زمینداران بسنگ و گچ گرفته برقند از آن حکم انداز آنجا گذاشته بودند بعد رسیدن نجابت خان از سم اسپان بهادران آن راه مسدود مفتوح گردید - و مرزبان فرار اختیار نموده رو بکوهستان آورده وکیل زبان دان نزد نجابت خان فرستاده بقبول پیشکش ده لک روپیه برای ارسال حضور و یک لک و پنجاه هزار روپیه به نجابت خان پای صلح بمیان آورد - نجابت خان ناتجربه کاری آنکه از بندوبست و احتیاج فروری خاطر جمعی حاصل نماید بشرط ادای زرمذکور در مدت بیست روز نگهداشتن وکیل تا حصول زر قبول نمود - وکیل قدری طلا آلات و ظروف نفوسه و سنگ ریزه که باخود آورده بود بقیمت لک روپیه داده برای تنم دو نفر مفلوک بی نام و نشان را لباس فاخره پوشانده عوض خود تا واصل ساختن باقی نزد سرکار نا کرده کار گرو گذاشته راه صحرا گرفت و برای بند نمودن رسد غله راهها را چندان مسدود ساختند که تردد قاصد دشوار گردید - و از نرسیدن رسد حال لشکر روز بروز تباه میگردد و تا رسیدن ایام برسات

بعرضه داشتہای سراپا غدر گذارنده دام و درم دیگر نرساند و کار و عرصه
بر مردم بمرتبه تنگ گردید که گردد نان بقرص آفتاب ایام بر شکل
و زمستان دم همچشمی میزد - و شب و روز باران فرصت چشم
و نمودن نمی داد - و از هر طرف سیلاب دوان برای و بل جانوران و
آدمہای فاقه کشیده می رسید و ہر جا کہ تہانہ بادشاہی گذاشتہ شدہ
بود مخدولان گاہ بیگاہ چون بلای ناگہان ریختہ دمار از دماغ روزگار
آن جماعہ بر می آوردند - تا آنکہ نجابت خان باہم مصلحتان جان خود
بسلامت از انجا بر آوردن غنیمت دانستہ بفکر تدبیر بر آمدن ازان
قبلکہ افتاد - درین ضمن خبر رسید کہ گوجر نام را کہ در قلعه گذاشتہ
پیش آمدہ بود با جمع کثیر کشتہ گردید و سوار و پیادہ بیشمار ہمہ جا
سراہہا را بند نمودہ اند - حاصل کلام ملالت انجام نجابت خان
تمام لشکر و توپخانہ و اسباب تزک و کارخانجات بباد فنا دادہ خود
بہزار دشواری و تغییر وضع با معدود چند جان بر گردیدہ از انجا
نجات یافتہ - و عیال و ناموس مردم کہ از ملاحظہ تیغ خونفشان
مفسدان رو بغار و انبوہی اشجار گذاشتہ بودند بدست تہہ کاران آن
دیار افتادند - بعد از عرض نجابت خان را بی منصب نمودند و از تغیر
او میرزا خان بن شاه نواز خان مقرر گردید و حکم شد کہ وجہ
پیشکش مقرری را از نجابت خان باز یافت نمایند •

ذکر مہم چهار سنگہ بندیلہ

چون چهار سنگہ بندیلہ را بعد وقوع تقصیرات قلم عفوبر جرائم او
کشیدہ ہمراہ خان خانان روانہ دکن نمودہ بودند و آن بد بنیاد بعد
از چند گاہ از خان خانان رخصت وطن در خواستہ بکرماجیت نام

پسر خود را بجای خود نگهداشته بمسکن مرزونی رسیده مفسدی
قدیم اختیار نموده بهیم نراین زمیندار گدازه را بغدر و عهد حيله
آمیز از وطن طلبیده مع توابعان بقتل رساند همه سرانجام و دهلك
روپیه خزانة او را مع قلعه متصرف شد - بعده پسر بهیم نراین که
در حضور بود برین ماجرا مطلع گردید و حقیقت بعرض رسید حکم
نصائح آمیز مشتمل برهنمائی بازگشت از راه خطا و مسترد ساختن
مال بهیم نراین بوارثان مکرر بنام آن برگشته طالع صادر گردید اما
فائده نداد - و بکر ماجیت پسر او نیز بموجب اشاره پدر از دکن
برخاسته روانه گردید - خان دوران در برهان پور برقرار او اطلاع یافته
تا مالوا تعاقب نمود و بعد رسیدن بآن تبه کار و مقابله و مقاتله
بمیان آمدن زد و خورد عجیب رو داد - و اکثر همراهان طرفین کشته
و زخمی گردیدند و بکر ماجیت خود دو زخم برداشته جان بدر برده
نزد پدر رسید - بعد از عرض رسیدن عبداللعغان بهادر و سید خان جهان
و خان دوران که بعد از تعاقب او بمالوا رسیده انتظار حکم میکشیدند
با چند امیر دیگر تعین گردیدند و صوبه مالوا بدستور سابق بخان
دوران مقرر فرموده صوبه برهان پور باله وردی خان مرحمت کردند و
برار بخان زمان ضمیمه بالاگهاٹ نمودند - و آن مفسد که از روانه شدن
انواج اطراف اطلاع یافت و کیل خود را بحضور روانه ساخته
خان خانان آصف خان را شفیع جرائم خود نمود و التماس طلب
یکی از بندهای حضور که دست او گرفته بدرگاه آن پادشاه خطا
پذیر حاضر سازد بمیان آورد - حضرت اعلیٰ سندر کب رای را که از
شعراي پای تخت هند بود بسبب هم جنسی نزد او روانه فرمودند

و ارشاد فرمودند که اگر محال سرکار سانوا را (۱۰۷) که سی لک روپيه جمع دارد بعهده بندهاي پادشاهي نمايد و بکرماجيت پسر خود را بحضور فرستاده خود نزد خان زمان بدکهن بدستور سابق برود قلم عفو بر جريده اعمال او کشيده گردد - سندر کب رای که نزد آن تبه کار رسيد بعد از سوال و جواب غدر آميز آن فتنه انگيز دانست که مطلب او تا سر انجام يافتن استحکام مکنهائي قلب دنييه است - بغرور جنگل پراز تراکم اشجار خاردار و گذر هاي دشوار گذار قدم براه اطاعت نمي گذارد - بي حصول مطلب برخاسته بحضور آمد - و پادشاه از راه مزود احتياط با رجود تعيين امرای نامدار صاحب فوج پادشاه زاده محمد اورنگ زيب را که براي دکهن مستعد ساخته بودند بسردازی تمام فوج بهمهم آن کافر فاجر مقرر فرموده بتاکيد مرخص ساختند و هزار سوار اضافه مع ديگر عنايات عطا فرمودند و شايسته خان و رستم خان دکهني و ديگر امرا همراه پادشاه زاده تعيين شدند - دوازده لک روپيه نقد و جنس پيشکش زمينداران بنگلا فرستاده صوبه دار آن ضلع از نظر گذشت - حکيم مسيح الزمان عرف حکيم مظفر که از کعبه الله معاودت نموده بود متصدي بندر سورت به نيابت بيگم صاحبه که بندر سورت مع مال و سائرد جاگير و انعام نواب قدسيه عطا فرموده بودند مقرر فرمودند و سه هزار پانصد سوار منصب سابق بحال نمودند - وسط شهر ربيع الثاني سنه هزار و چهل و پنج هجري متوجه دکهن گرديدند - ميرک حسين

خوافي را بعنوان سفارت با تحف قيمت لک روييه و دو هزار
اشرفي نقد نزد نذر محمد خان روانه ساختند - تاريخ ترجمه دفعه
ثاني صاحب قران ثاني بدکن بعرض رسيد • ع •

بپادشاه جهان اين سفر مبارکباد

شمه از ترددات عبد الله خان و ديگر امرا که در مهم چهار معروض
گريدند بزبان خامه تيز رفتار ميدهد - که اميران نامدار چون متوجه
استيصال آن نابکار شده قبل از رسيدن پادشاه زاده نزديک قلعه
آوندچه که مکان مطبوع سير حامل بود و جنت مگاني آن پرگنه
را در جلدي کشتن ابو الفضل به نرسنگه ديو پدر چهار بطريق
وطن مرحمت نموده بودند رسيدند - چندين هزار بيلدار و تبردار
براي بریدن اشجار و هموار نمودن راههاي دشوار گزار مقرر نموده هر روز
نيم کروه راه مسافت طي مينمودند - و چهار نا هنجار با پنج هزار
سوار و برقنداز بيشمار در قلعه آوندچه نشسته سوار و پياده بسيار
اطراف تعيين نموده بود که از يمين و يسار براي سدره مبارزان نامدار
در پناه اشجار و گوشههاي غار نشسته بانداختن تير و تفنگ سپاه اسلام
راگشته و زخمي مي ساختند و ازان جماعه نيز هر روز جمعي بدا را البوار
مي پيوستند چون به يک و نيم کروهي آوندچه رسيدند بحمله اول
راجه ديبی سنگ هراول که دعوي ارث قلعه چهار داشت بعضي
مورچال آن بدخصال بتصرف مبارزان در آمد - جمعي کثير قتيل
و اسير گرديدند ترس و هراس تمام در دل آن بد اساس راه يافت و
با بکرماجيت پسر و عيال و مال آنچه از زر سرخ و سفيد و حواهر
توانست باخود گرفت بر داشته جمعي از برقندازان بمرداري

يکي از راجه پوتان آنجا گذاشته طرف قلعه دهاموني که مکان بسيار قلب و بنا کرده پدر او بود روانه گرديد - بهادران قلعه کشا بران اطلاع يافته شاديانه آثار فتح نواخته تزلزل تمام بگوش دل باختگان آن مرزو بوم انداختند - و به تردد دوسه شبان روز قلعه را مفتوح ساختند و هزار پاي صداي اذان دين محمدي بگوش کافران آن ديار رساندند و بموجب اشارت پادشاه آن قلعه را به راجه ديبي سنگه سپرده کليد قلعه را بحضور ارسال داشتند - و با سرانجام جنگل بري طرف دهاموني روانه گشتند - و در فرصت دو روز بآن مکان رسیده شروع به پيش بردن مورچال و کندن نقب نمودند - هرچند که سنگ لاج آن سرزمين بمرتبه صلب واقع شده که سواي آهن فولاد دران سنگ ناخن گير نميگرديد - اما بهادران کوه کن چنان کمر همت بستند که در اندک فرصت کار بر محصوران تنگ آوردند - و مع هذا مخدولان در تردد اذاختن گول توپ و تفنگ و حقه آتش و بان و سنگ صد من و دو صد من کمي ننموده مردم بسيار شهيد شدند و شب و روز باران آتش بر فوج پادشاهي ميباريد - آخر شبني بدستيابي زينه - آسمان پايه و کمندهای هوش ربا مبارزان جان باز قرار بر يورش دادند - چهار دل باخته بهوش آمده براي طلب زنهار ميانجي فرستاد - هنوز گفتگوي بني صلح بگوش سرداران نرسيده بود که بهادران رهيله و نظر بهادر بهادری را کار فرموده از طرف جنوبي بکمند جانبازي خود را بقلعه رساندند و دروازه قلعه را آتش زدند - چهار سنگه سراسيمه وار از حصار برآمده در شب تار راه ادبار پيش گرفته خود را به پناه اشجار جنگل انبوه رسانيد - اگرچه

صدای دارو گیر و تردد محصوران بر طرف شد اما چون خبر تحقیق فرار آن تبه کلان نداشتند قرار بران دادند که بعد از طلوع نیر اعظم بقلعه در آیند - غارت پیشگن که سیماب وار برای در آمدن قلعه ببقرار بودند گوش بحرف سردار ها ننموده از هر طرفی که راه یافتند بقلعه در آمده در تاخت و تاراج نمودن پیش دستی را غنیمت دانستند - خان دوران برین معنی اطلاع یافته با جمعی بقلعه در آمده باهتمام منع غارت دست و زیان کشاد و جایجا مردم شدید بتاکید اکید وتهیدیه تعیین نمود - درین اوان ازکنار برجی آواز بلند گردید که جمع کثیر در آنجا بامید بدر رفتن فراهم آمده فرصت فرار نیافته انتظار تیغ اجل می کشیدند - علی اصغر ولد محمد جعفر که از بندهای تردد طلب و روشناس بود بخاندوران گفت که من رفته آن جماعه را مقید ساخته می آمم خان دوران خان هر چند بعدر شب تار در منع کوشید آن جوان نشنیده بهمعنائی اجل خود را در آنجا رساند - قضا را در آنجا باروت خانه مملو از باروت بود که سر اورا وقت یورش را نموده بودند و جمعی از تماشا نمایان و تاراجیان با مشعل دران مکان در آمده تردد می نمودند در همان آن که آن نوجوان از عمر سیر آمده بدان مکان رسید گل مشعل در باروت خانه افتاد تمام برج را به هشتاد گز دیوار و قریب دو صد نفر که آنجا بودند با آن نوجوان و همراهان او چنان پراند که در میان مردها تقریق صورت نمودن دشوار نمود - و از افتادن برج و دیوار از صد نفر زیاده راجپوتیه که بیرون قلعه در پای برج بودند نیز تلف شدند - روز دیگر که خان دوران خان در ضبط اموال و تفحص خزانه مدفون پرداخت و جایجا مردم تعیین نمود برای او خبر

آوردند که چاه پر از زر مسکوک و ظروف نقره و غیره در جنگل یافته شد و خان دوران از شنیدن آن خود را بر سر چاه رساند و برای پیدا کردن چاههایی دیگر بجست و جو پرداخت در سه چاه دیگر که برای غله می سازند زر مدفون یافتند - بعد از تفرقه شدن و بغارت رفتن زر بسیار دولت و پنجاه هزار روپیه مع بیست من ظروف نقره و اصل سرکار گردید و معلوم شد که در چاههایی دیگر نیز زر مدفون ساخته باشند بعد عرض حکم شد که سید خان جهان در آنجا مآذنه به بند و بست آنجا تحقیق خزانه چاههایی دیگر پردازد - و خان دوران و عبد الله خان با باقی امرا بتعاقب چهار خود را رسانده قتل و اسیر سازند - و نیز ظاهر گردید که چهار خود را بشاه پور که گدھی قائم بود و سابق همان مکن حاکم نشین بود رسانده در فکر بر آمدن طرف گوندوانه و دیو گدّه که از برارست بنابران هر دو سردار متوجه شاه پور شدند - و در همان زودی خبر فوت زمیدار گوندوانه و رسیدن فوج پادشاهی معا به چهار رسید و دل و حوصله باخته توپهایی قلعه را شکسته و نا بود ساخته عمارات را از باروت پرانده تمام اثاث البیت را که در همراه گرفتن آن عاجز بودند آتش زده هر چه توانست از جواهر و زر نقد و ظروف طلا و نقره و عیال و اطفال برانیال و اسپان راهوار بار و سوار نموده مع دوهزار سوار طرف دیو گدّه وقت شب بر آمد عبد الله خان و خان دوران خبر یافته خود را اندرون قلعه شاه پور و جورا گدّه که متصل هم بودند رسانده بقیة النار را بضبط خود در آورده اذان محمدی خوانده بتخانه هارا مسمار ساخته آن قلعه را حواله مردم معتبر نموده جمعی از راجپوتیه در آنجا گذاشت -

و از احوال چهارخبر یانت که زیاده از هفت هشت کروه طی مسافت نمیتواند نمود - باوجود تفاوت پانزده روز هر دوسردار تعاقب نمودند پادشاهزاده محمد اورنگ زیب اگرچه از شنیدن خبر فتح و فرار چهار خود را بطریق یلغار رساند اما چون میان عبد الله خان و دیگر افواج پادشاهزاده تفاوت بسیار واقع شد در دهامونی برای آرام لشکر و نسق آن حدود چند روز مقام و توقف نمودند و فوج عدو مال تعاقب آن بدسگل گرفته یلغار کنان هر روز هفده هیجده کروه گاه بیست کروه طی مسافت می نمود تا آنکه بسرحد راجه چانده که با سرحد گوندوانه و دیوگده متصل است رسیدند خبر یافتند که چهار چهار کروهی از اینجا فرود آمده بود از شنیدن خبر نزدیک رسیدن فوج اسپان را گاه و دانه نداده پیشتر مرحله پیمای گردید - فوج پادشاهی باوجودی که آن روز بیست کروه طی مسافت نموده بوده آرام نگرفته بتعاقب پرداخته وقت غروب آفتاب نزدیک آن خونگرفتگان رسیدند و آنها خبر یافته آنجا بند نتوانستند گردید - از رسیدن فوج خونخوار باز برای افتادند - بهمین دستور همه جا پاشنه کوب رسیده دست از عقب برنداشته هر دو لشکر شب و روز یلغار می نمودند - تا آنکه بفوج پادشاهی خبر رسید که فیلان و شتران پراز بار خزان و خالی که نمیتوانستند رسید سر بصر را داده سراسیمه وار طی مسافت می نمایند - لشکر پادشاهی از شنیدن این خبر خواستند که بتفحص و غارت فیلان پردازند - خان دوران و عبد الله خان مانع آمده پابند طمع فیل و خزانه نگردیده افتان و خیزان که اکثر فعل اسپان افتاده بود دست از دنبال خصم بدخصل برنمیداشتند

تا آنکه کار بدست و گریبان رسید - چهار را فرست و ناله نمود که بدستور کفار غیرت شعار بجوهر نمودن زن و فرزند پردازد و عالم اضطراب و بجهنم هر برن کلاں رانی پارتیی نام زده و یگان یگان شمشیر بدیگر زنان و عیال و اطفال خود و همراهان رسانده در راه انداخت و همه با پسر خورد سال بکرماجیک بدست مردم پادشاهی آمدند - و چهار یک دو مقبله بانوج نموده جنگ ناگزیر از تنگ نام نموده هم بهادر خان را با چند نفر کشته و زخمی ساخته و از خود جمعی بکشتن داده فیلان و شتران بسیار پر از بار گذاشته خواست جان خود را با چند فیل که از عیال خورد سال و مریض آلات و اشرافی دران بودند بتعلقه گلکنده رساند - خان دوران محمود بیگ خوانی را برای گرد آوری فیلان و مل و عیال که مابین راه گذاشته میرفته گذاشته خود دست از تعاقب برنداشته تا آنکه باقی فیلان مع جواهر آلات و عورات بدست مردم پادشاهی آمد و اثری از چهار و بکرماجیت پسر او نیافتند ناچار بر سر تلابی رسیده چون جان در اسپان نمافه بود و آدمها جلن بلب رسیده طاقت حرکت نداشتند آنجا خورد آمده خواستند تا خبر تحقیق رسیدن چهار آرام گیرند - درین ضمن خبر کشته شدن چهار مع بکرماجیت رسید و در همان آن گونه‌هایی آن سرزمین که در جنگل وشت فرار با چهار و بکرماجیت دو چارگشته بر احوال پرمال آنها اطلاع یافته با هر دو هم نفر کشته کشتند - و سرهای پدر و پسر را بطریق پدر و پیشکش نزد سرداران پادشاهی آوردند - و بر وایتی خبر کشته شدن هر دو آورده خان دوران را در آن مکان بردند و خان دوران سر هر دو

بریده با انگشترهایی نام آن بد مآلین آورده گوندها را مصلح ساختیم
نقد و اسب داده مرخص ساختیم و سرها را مع عرضداشتی فتح
مصحوب بهادر بیگ نام روانه حضور گردانید .

چو بد کردی مباحش ایمن ز آفات

که واجب شد طاعت با مکتوبات

در سرای شهر تعلقه مفتوحه چهار نزل واقع شده بود که سرها
مع عرضه داشت از نظر گذشت . و فرمودند که بر دروازه سواهی
بهاریزند . و آنچه زر نقد و طلا و نفقه آلت مع جواهر از جاها بر آید
و بعد از آن در راهها وقت فرار چهار بیست بندهای پادشاهی آمد
سواهی آنچه تلف شده مبلغ یکسور روپیه بخل خزانه سرکار گردید .
و سواهی آن عبدالله خان وقت مراجعت پنج لک روپیه و یک
لک روپیه را جواهر و دیگر جنس مع دو فیل نامی از راجه چانده
گرفته بحضور معروض داشت . و هر سال یک لک روپیه و بیست
و پنج نوبل بطریق پیشکش مقرری بر ذمه زمیندار چانده نمود که
هر سال برساند .

ذکر جشن و واقعات سال نهم از جلوس مطابق سنه

هزار و چهل و پنج هجری

غره جمادی الاخری : آغاز سال نهم از جلوس مطابق سنه هزار
و چهل و پنج موافق سرانجام سفر آرایش جشن ترتیب یافت .
بعد از فراغ جشن کوچ فرموده سیر تلاب و عمارتهای احداث نموده
نوسنگ دیو پدر چهار نموده شکار گدان طی مسافت نمودند .
درین ضمن یعرف رسید که بعضی جاهای غیر معلوم بر اثر خزانه

مدفون چهارست - اسحاق بیگ را برای تحقیق آن تعیین فرمودند
 هرگاه خانه سنگ بنظر می آمد باشاره چشم تمام چشم دست بدست
 معمار می ساختند - عمارت آن سرزمین را بی آنکه احتیاج بگل و
 چونه افتد از سنگهای مربع و طولانی که پنداری که سنگ تراشان
 بمدد تیشه ساخته اند از محض قدرت الهی بيشمار دران سرزمین
 افتاده می سازند - اگرچه از آفت باد و باران و سیلاب و آتش
 محفوظ می باشد اما وقت خراب و معمار ساختن محتاج بکلنگ
 و بیل نمیگردد - از جمله تعلقه چهار یک برگنه چپهره که نصد دیه
 و هشت لک روپیه جمع داشت بضبط در آورده خالصه مقرری
 ساختند - و بند های پادشاهی که برای تعحص خزانه مدفون رفته
 بودند از چاهها و جاهای غیر معلوم دیگر مبلغ شصت لک روپیه از
 سعی مردم پادشاهی و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب سواي زری
 که سید خان جهان بر آورده زیاده از کرور روپیه واصل سرکار نموده
 بود بر آمد - و روانه قلعه اکبر آباد ساختند - و پادشاه زاده محمد
 اورنگ زیب بحضور رسیده ملازمت نمود - و باتفاق از راه سرونج
 متوجه دکن گردیدند - چون از ادای خارج عادل شاه غبار ملال بر
 خاطر عاطر پادشاه بود و امداد نظام الملک علاوه آن گردید و
 نیز مکرر بعرض رسید که در حیدر آباد خطبه بدستور ایران خوانده
 می شود و نام شاه ایران در خطبه داخل مینمایند - فرمودند که اول
 برای اثبات حجت یکی از بندهای پادشاهی زبان دان سخن فهم برای
 ارشاد و نصیحت آن هر دو مغرور باد غفلت روانه ساخته از فرمان
 و پیغام وعده و وعید آمیز خبر دار سازند - لهذا مکرمت خان را با فرمان

و قبضه دهرپ و پرتله مرصع بدستور ساز دكهن روانه بيجاپور نمودند -
 و فرمودند كه بالمشافه به عادل خان بگريد كه هنوز آتش قهر
 سلطاني شعله ور نگريده اگر ساهو را با ديگر مفسدان نظام الملكي
 از نوكري خود برطرف و از ملك بيجا پور اخراج فرمايد و دست
 از قلعات نظام الملك و توپ ملك ميدان و ديگر توپهاي آن قلعات
 بردارد و محلات آن حدود را بتصرف بندهاي سركار واگذارد و بدستور
 سابق در اداي پيشكش اطاعت و رزد بيشتر از پيشتر متوجه احوال
 و پرداخت او خواهيم گرديد - و الا افواج دريا امواج با فيلان كوه شكوه
 بهرداري بهادران قلعه كشا و مبارزان صف ربا دران ديار رسیده
 داند - و نيز پيغام نمود كه اگر موافق فرموده و ارشاد بشاه راه هدايت
 قدم گذارد از راه ترحم قلعه شولا پور را كه سرمايه آرزو و ماده نزاع
 بانظام الملك است و ملك كوكن كنار ساحل تا بندر جيل مرجمه
 تعلقه نظام الملكي كه نه لك هون محصول است باو عنایت خواهيم
 فرمود - و تا بقاي حيات اولاد ماواو بدو تعلق خواهد داشت و
 مطابق همين مضمون در فرمان پند و اندرز سراپا اميد و بيم درج
 فرمودند - و بزبان قلم دادند كه اگر خلاف آنچه بزبان خامه و پيغام
 گهر سنج درآمده بظهور آيد آنچه خواهدديد از خود خواهدديد -
 و بمكرمت خان امر شد كه در صورت قبول انداختن حلقه اطاعت
 بگوش پند نبوش زود بحضور معروض دارد - كه فرمان مع نتيجه عهد
 و پيمان امان باو فرستاده شود - و بهمين دستور فرمان مع كمر مرصع
 پركار براي قطب الملك همراه ميرعبد اللطيف كه از تربيت يافتهاي
 تيز هوش حضور بود روانه فرمودند - كلمه چند از انتخاب فرمان

که بنام قطب الملک صادر گردید بزبان قلم میدهد - ایالت و امارت
 پناه - ارادت و عقیدت دستگاه - خلاصه اماجد کرام - سلاله اکرام عظام - نفاذ
 خاندان عز و لا - عضاده دودمان مجد و اعتلا - زبده مخلصان صلاح اندیش -
 خلاصه متخصصان سعادت کیش - مورد الطاف شاهنشاهی - مصدر
 آداب خیرخواهی - جوهر مرآت صفا و صفوت - فروغ ناصیه دولت
 و رفعت - سزوار عاطفت بیکران - المخصوص بعناية الملك الفان -
 قطب الملک بشمول عنایات پادشاهانه مستظهر بوده بداند - که
 چون ما بدولت و اقبال پادشاه اسلام و مروج دینی مبین حضرت
 سید آنام صلی الله علیه و علی آله و اصحابه و سلم و مرید و مروج
 مذهب اهل سنت و جماعتیم بر ما واجب است که هر جا حکم
 اشرف ما جاری باشد احکام شریعت غرا و ضوابط ملت بیضا را
 جاری سازیم و آثار بدعت و ضلالت را محو فرمائیم و بعرض ما رسیده
 که در ملک آن قطب فلک شوکت سبب اصحاب کبار که آیات
 قرآن مجید دلالت صریح بر فضل ایشان میکند و اخبار و آثار
 صحیح شهادت میدهد بر علو درجات آنها و معینا قرابت قریبه
 با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم دارند می نمایند و آن
 ایالت پناه در منع آن نمی کوشد و بسزای اعمال نمیرساند - بنابراین
 از روی ارشاد حکم میفرمائیم که از ملک خویش این امر قبیح و
 فعل شنیع را بر طرف گرداند و اگر بدبختی از بی سعادت میترسید
 این امر شود بسیاست رساند و لا بر ما لازم است که در تسخیر آن
 ملک سعی نمائیم و مال و اهل آن ولایت را بر خود حائل دانیم
 و خون آنها را هدر شناسیم و بعرض رسیده که خطبه بنام فرمانروای

ایران خوانده می شود هرگاه آن ایالت پناه دعوی عقیدت و مریدی
 باین جناب داشته باشد بوالی ایران چه رجوع دارد باید که بعد
 این نام فرمان روی ایران در خطبه مذکور داخل نمازد و خطبه
 دران دیاربغ نامی ما مزین باشد و مبلغ کلی بابت پیشکش
 ما که آن ایالت و شوکت دستگاه را باید داد زود ادا نماید و ما
 نظر بر صدق اعتقادی که پدر آن ایالت پناه سلطان محمد قطب
 الملک مرحوم بخدمت ما داشت و خدمتی که ازو بوقوع آمده
 همه عنایات پادشاهانه بحال او مبذول می فرمائیم و بشرط قبول
 اطاعت منکره و ادای مطالبات مقرر می نمایم که بعد ازین
 ضرری بآن ملک از اولیای دولت ما نرسد لهذا معتمد کارگاه ملا
 محمد اللطیف را که از بندهای رو شناس این درگاه است پیش
 آن ایالت پناه و شوکت دستگاه فرستادیم باید که آنچه نیانی
 او ارشاد شده مطابق آن بعمل آرد و پیشکش را مع جواهر و فیقل
 قابل درگاه چنان روانه سازد که در جشن نوروز عالم افروز در دولت
 آباد از نظر اشرف بگذرد و اگر از قبول احکام جهان مطاع انحراف
 ورزد اقواچ دریا امواج برای امتیصال آن ولایت تعین خواهد گردید *

خان دوران و عبد الله خلن با پیشکش نقد و فیقل چهار
 و راجه چانده و غیره رسیده ملازمت نمودند و ابستهای چهار
 که رانی پارتی از زخمهای کاری در گذشته بود و زخمهای دیگران
 التیام پذیرفته مع درگا پسر خورد و درجن سال نبیره او بنظر
 گذشت هر دو را مسلمان ساخته اول را باسلام قلی و دومی را بعلی
 قلی مصبی گردانیدند و زنان را نیز بتلقین کلمه شهادت مشرف

ساخته داخل پرستاران مشکوي گردانيدند - و خان دوران را خطاب
 بهادري مع خلعت و چار قب طلا دوزي و شمشير و خنجر مرصع و
 اضافه دو هزار سوار که اصل و اضافه پنجهري پنج هزار سوار باشد
 عنایت فرمودند - و همچنان عبد الله خان و همه همراهان بعنایات
 پادشاهانه و اضافهای نمایان سرفرازي یافتند و بعد نزدیک رسیدن
 برهان پور داخل شهر نشده در کراره که از مکانهای با صفا و شکار گاه
 مشهور دار البرور است نزول اجلال فرمودند دو روز سير و شکار آنجا
 نموده بیست و دویم شعبان متوجه دولت آباد شدند - در مدت بیست
 و هشت روز بدولت آباد رسیده بتفاوت دو کره کنار حوض قتلو
 شرف نزول فرمودند خان زمان صوبه دار بالا گهاٹ آمده شرف
 ملازمت حاصل نمود چون ساهوي ضلالت آئین بوجود مقید
 بودن نظام الملک در گوالیار برای هنگامه فساد و شورش واقعه طلبان
 طفل مجهول النسب را از قبيلة نظام الملک بهمرسانده دستاویز معرکه
 آرائی ساخته لشکر فراهم آورده بعضي از محلات و قلاع دور و نزدیک
 آن ولایت را در هنگام فرصت که بزبان خامه داده شده بتصرف
 در آورده ماده شوریدگی ملک و تقریف مال و حال رعایا گشته
 بود خان دوران بهادر و بهادر خان و خان زمان و شایسته خان را مع
 بیست و چهار امیر روشناس کار طلب با چهل و هشت هزار سوار آن
 عهد که اکثر موجودي بودند برای تادیب و تنبیه مقصد مذکور مقرر و
 مرخص نمودند وقت رخصت ارشاد فرمودند که اگر عادل خان بمدد
 طالع باعانت فوج پادشاهی و گوشمال آن تیره بخت پردازد ضرر
 بملک او نرسانند والا ولایت بیجاپور را نیز بتاخت و تاراج در آورند و از

جمله افواج مذکور بیست هزار سوار بکرداری خان زمان و رفاعت سید شجاعت خان و بهادر خان و هیله و غیره فوج بندی نموده فرمودند که طرف احمد فکر شتافته اول چمار کونده را که وطن ساهو است پایمال سم اسپان مبارزان ماخته طرف کوکن رفته آن ولایت را از تصرف ساهو بر آورند - و شایسته خان و اله وردی خان را باتفاق سید عبدالوهاب خاندیمی که از مبارزان مشهور و بهادران یکه تاز روزگار گفته میشد برای تسخیر قلعه جنیر و ناسک و توابع آن تعیین فرمودند - و خان دوران را حکم شد که ملبین قندهار و ناندیر که سرحد بیجاپور و گلکنده گفته می شد استقامت ورزیده بعد تسخیر قلعه اود گیر و اوسه بقااخت و تاراج ملک بیجاپور پردازد و هر سه سرفوج را بعطای خلعت و شمشیر و خنجر و جمدهر مرصع و اسب و فیل معزز ساخته مرخص فرمودند و خود اندرون قلعه دولت آباد تشریف برده میر نمودند *

اوائل شوال فرخ فال عرضه داشت شایسته خان رسید که از اقبال عدو مال قلعه رام سیج از کرده احمد خان نیازی بتصرف اولیای دولت در آمد و معا بعرض رسید که یک پسر و برادر چهار که در وقت فرار از پنجه شیران بیشه شجاعت بدر رفته دران جنگل انبوه مفقود الاثر گردیده بودند دستگیر مردم قطب الملك گردیده بحضور رسیدند بادشاه هر دو عرض خجسته فال چنین را برای تسخیر باقی قلعه بفال نیک گرفته شکر الهی بدل و زبان بجا آوردند و آن هر دو اسیر پنجه تقدیر را که از قبول اسلام سر پیچیدند بوزیر تیغ در آوردند - چون بتازگی خبر نفاق و عدم

اطاعت بیجاپوری بعرض رسید سید خان جهان را با سپه دلا
 خان و رستم خان و غیره بندهای جان نثار پادشاهی با فوج ده
 هزار سوار برای خرابی و تاخت و تاراج ملک بیجاپور بکرمک
 خان دوران مرخص ساختند و بخان زمان و همه سرفوجان احکام
 صادر شد که از هر طرف تاخت و تاراج کنان داخل سرحد ملک
 بیجاپور شوند و اول به تنبیه رندوله خان که از سرداران نامی عادل
 خان گفته می شد پردازند - و نیز خفیه حکم صادر نمودند که در
 صورتی که عادل خان از خواب غفلت بحال آمده باظهار اطاعت
 رجوع آرد دست از تاخت و تاراج کشیده بحضور برنگارند - از
 عرضه داشت شایسته خان بعرض رسید که قلعه ندرک به تسخیر و
 برگزانت نواح آن بتصرف بندهای پادشاهی در آمد - ملا تقی فرستاده
 حیدر آبادی مطابق حکم روز جشن نوروز با قدری جواهر و پنج
 فیل کوه شکوه و دیگر تحف که قیمت جمله یک لک و شصت
 هزار روپیه می شد مع عرضه داشت تهنیت سال نوروز رسیده
 ملازمت نمود - مجموع در جشن نوروز بیست لک روپیه پیشکش
 پادشاه زاده ها و امرا و قطب الملک و راجه چانده از نظر گذشت •
 چهارم ذی قعدة میر ابوالحسن و قاضی ابوسعید از نزد عادل خان
 مع قدری جواهر و مرصع آلات و عرضه داشت مشتمل بر اظهار کمال
 عجز و ندامت و خجالت افعال گذشته و قبول اطاعت آینده رسیده
 ملازمت نمودند - نرسنگه دیو پسر بکر ماجیت از بقية السیف همراهان
 چهار که بامید جان بدر بردن بر اهنمائی و رفاقت بهادر نام
 افغان از راه چانده نزد بهلول بیجاپوری می رفت هر دو دستگیر

پھر الوردی خان گردیده بحضور رسیدند نرسنگه دیو را بشرف اسلام
در آوردند و بهادر را بقتل رساندند *

حقیقت مکرمت خان که نزد عادل خان مرخص گردیده
بود آنکه بعد رسیدن بیجاپور حاکم آنجا استقبال فرمان نموده
مکرمت خان را باعزاز بشهر در آورده اگرچه در ظاهر آنچه باید
بظاهر اطاعت و تقدیم خدمت کوشیده اما از اطوار او چنان ظاهر
گردید که در خفیه رویه امداد مخالفان برخلاف ظاهر از دست
نمیدهد مکرمت خان حقیقت را مکرر بحضور معروفین داشت
و چنانچه بتحریر در آمده فوج برای پامال و خراب ساختن
ملك بیجاپور تعیین نمودند و آنچه انجام کار او کشید بزیان
خامه خواهد داد *

دو کلمه از سلوک قطب الملک نگاشته می آید که بعد
رسیدن عبد اللطیف بحیدر آباد بکمال اظهار ارادت و عقیدت
شکرگویان و ثنا خوانان استقبال فرمان نموده حاجب را باعزاز
تمام بشهر در آورده بتهیة اسباب پیشکش پرداخته روز جمعه
خود بجامع مسجد رفته امر نمود که خطبه را بقدر کار آسامی
سامی اصحاب کبار و نام نامی پادشاه عوض اسم شاه ایران بخوانند
و گل طلا و نقره وقت بردن اسم پادشاه اسلام نثار نمود و سکه بنام
شاه جهان صاحب قران ثانی زده رویه و اشرفی تازه سکه و دیگر
تحف و جواهر بحضور ارسال داشت و این آرزوی دیرینه پادشاهان
سلف دهلی بر آمد - اله وردی خان که به تحخیر قلاع طرف کوکن
رفته بود از عرض داشت او ظاهر شد که قلعه چانده و رودوله و جهوله

و کهنتر و راجدهیر و هنونت و دهرپ و غیره بیست و پنج قلعه که
 از قلعه‌های قلب و ملجایی خودیشان و منسوبان نظام الملک بود
 بعد از تودن نمایان و ضرب شمشیر قلعه کشایان بتصرف بنده‌های
 پادشاهی در آمد و شایسته خان بجهت ضبط محصول و محل
 تعلق آن قلعات خود متوجه شد و مبلغ دو کروڑ و شصت لک دام
 سیر حاصل مثل پرگنه سنگمیر و گلشن آباد و چاندور و انگوله
 و غیره هفده پرگنه بضبط دیوانیان سرکار در آورده و پسر و قبائل ساهو
 با جمعی دیگر از وابستگانی نظام الملکیه اسیر و دستگیر شدند و یک
 پسر ساهو سیوا نام خود را با جمعی بقلعه قلمب میلان دریا رساند
 شایسته خان را طلب حضور نموده مورد عنایات بی پایان ساختند -
 و تردیدی که از خان دوران بهادر و همراهان او بظهور آمده آنکه بعد
 رسیدن بقندهار کمر همت به تسخیر قلعه اوسه و او دیگر که قلعه
 سرحد منازع فیه بود بمت - درین ضمن حکم رسید که تاخت
 و تاراج نمودن ملک بنیچاپور را بر تسخیر نمودن قلعات مقدم دارد و
 نیز خبر تعین شدن و رسیدن سید خان جهان و خان زمان برین کار
 انتشار یافت - خان دوران مطابق حکم بهیر و اسباب زیادتیی را کنار
 آب بهنورا گذاشته بامردم خوش اسپه یک تار غافل بطریق ایلغار
 جلوریز بر قصبه کلیانی که از بلاد آباد مشهور بود تاخت - و قریب
 دو هزار آدم صغیر و کبیر آنها را طعمه تیغ و تیر و سنان ساخت و
 نین و مرد خورک و کلان زیاده از شمار اسیر نمود - آنچه از اموال
 و اقسام اقمشه تجارت و اثاث البیت خانه هندوان و مسلمانان
 و مواشی بدست سپاه در آمد و بحادثه غارت رفت قلم را

بذكر تفصيل آن آشنا نماختن اولی و بعد فراغ خرابی کلیانی بر
 قصبه نراین پور که یک و نیم کوهی از کلیانی واقع است و
 از مال تجار مالمال بود و سکنه آنجا نیز بدر بردن جان و آبرو بر
 همراه گرفتن مال مقدم داشتند شقاقت بهمان دستور بقتل و غارت و
 اسیری پرداختند - و هیچ سوار و پیاده نبود که از آن غارت کامیاب نگردیده
 بل از بسیاری مال غنیمت و یلغار هیچ سوار و پیاده یافته نمی شد
 که از انداختن بار زیاده خود را سبکبار نساخته باشد و باوجود از
 سنگینی بار زیاده از یک دو کوه طی نتوانستند نمود و شب در راه
 گذرانده صبح آن اسباب تاراج را بر سر صاحبان مل که باسیری گرفتار
 آمده بودند گذاشته مرحله پیمای گشتند و خود را بموضع بهالکی که
 نزدیک تر از آبادیهایی دیگر بود رسانده بهیر را همانجا طلب نمودند
 و غله و کنجهایی گاه و هیمة از اطراف آن قدر بدست آمد که در فراهم
 آوردن آن تا یک هفته آدم و چارپایان عاجز آمدند باز از آنجا که
 جریده سواران نمودند طرف محمدآباد و بیدر و هر جا که آبادی بنظر آمد
 در چشم برهم زدن دست خوش لشکریان گردید بر هر جا که تاختند
 انرا از آبادی نگذاشتند و بهر مکان که رسیدند ذخیره های همه آشیا
 بدست آوردند و لباس برای ستر عورتان نگذاشتند چنانچه
 در سه چهار روز پنجاه قصبه و دیهات معمور بمحاذنه تاراج رفت - درین
 ضمن سرداران بیجاپور با سم بهلول خان مشهور و یاقوت خان مغرور و
 خیریت خان که برای مقابله با فوج پادشاهی از بیجاپور مامور شده
 بر آمده بودند رسیدند و بمجرد نمودار شدن سیاهی لشکر دکن راجه
 جیسنگه هراول فوج با بعضی مبارزان بهادر پیشه بمقابله خصم اسپان

برداشتند و بعد از زد و خورد بسیار دکنیها راه فرار اختیار نمودند و لشکر پادشاهی از آنجا کوچ نموده اسباب غارت و اسیران را با بهیرو جمعی از مردم کار آزما روانه ناندیبر ساخته بعزم تاخت و تاراج فواج بیجا پور با فوج جهان آشوب سواری نمودند هر جا میرسیدند معموری را آنجا بوبرانی مبدل می ساختند و فوج غنیمت گاه گاه سر راه جلوریز رسیده شوخی نموده اسپ و آدم ضائع ساخته جمعی از مردم خود را بدم تیغ و سنان داده برق کردار فرار می نمودند تا آنکه لشکر پادشاهی از گلبرگه گذشته بقصبه هیرا پور که از معمورهای پراز مال تجارت بود رسیده در طرفه العین بخاک سیاه برابر ساختند و جنس اقمشه و طلا و نقره و زر مسکوک مع اسیر بسیار بدست آوردند روز دویم که در کنار آب بهنوره متصل هیرا پور فرود آمدند دسته دسته فوج دکن نمودار شده از هر طرف آغاز جولان دادن اسپان مقابل مبارزان جنگ جو نمودند ازین جانب نیز بهادران یکه تار جان باز مقابل برآمدند و از طرفین داد مردانگی دادند و هرساعت فوج غنیمت زیاده می شد و کار بمحاربه صعب کشید و سرهای سران بسیار بخاک و خون آغشته گردید و هر لمح عرصه دار و گیر گرم تر میشد و نعره های و هوی مرغان با صدای کوس غلغله افکن سطح زمین و زمان گشت و رستخیز عظیم روداد و از طرفین توده نمایان و کار زار رستمانه بعرضه ظهر آمد

• بیت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتی بر انگیختند
نفیر از دلیران بر آمد بارج • ز هر گوشه میرفت خون موج مرج
آخر بعد از کوشش و کشش بسیار فوج دکن راه فرار اختیار نمود و فوج

پادشاهی تعاقب نموده تاراج کنان تاده دوازده کروهی بیجا پور رسیدند -
 درین ضمن نوشته مکرمات خان رسیده که بیجا پوریان تالاب شاه پور را
 که برای لشکر بیرون همان آب بود شکستند و مردم بیرون را اندرون
 گرفته به بندوبست برج و باره پرداختند تا چند کروه بیجا پور ذخیره
 کاه و غله و آب نایاب گردیده خان دوران از شنیدن این خبر فزع
 اراده طرف بیجا پور نموده اطراف دیگر را پامال لشکر ساخته نواح
 کما پور و شولا پور را مع هر دو قصبه تاخته مال و اسباب بی حساب
 بدست آورده تا سرحد ملک قطب الملک ویران و بی چراغ ساختند
 درین اوان حکم حضور رسید که چون عادل خان بعد خرابی بصره که
 پنداری این مثل برای او موضوع گشته از خواب غفلت بیدار شده
 میر ابو الحسن و قاضی ابوسعید را با اطاعت نامه و تحف بحضور
 ارمال داشته التماس عفو جرائم نموده دست از تاخت و تاراج
 ملک او بردارند

• شعر •

هرچه دانا کند کند نادان • نیک بعد از قبول رسوائی
 خان دوران بموجب حکم بعمل آورده متوجه تسخیر قلعه اوسه
 و اودگیر که سابق به نظام الملک تعلق داشت گردیده •

فقره چند از تردد سید خان جهان می نگار

چون سید خان جهان بقلعه سرادهون که بر سر راه بیجا پور
 بود رسیده محاصره نمود و سه روز عنبر نام قلعه دار انجا بگوله
 توپ و تفنگ زدن پرداخته آخر مغلوب هراس گردیده قلعه را
 از دست داد و خود با جمیع کثیر اسیر گردید و بعد ازان تا قصبه
 کانتی تاخته نهانه خود نشانده قلعه کانتی را مفتوح ساخته

محمصوران را علف تیغ گردانیده مال بمیار مع ذخیره و توپ خانه بدست آورده قصبه دیوگانو را نیز بتصرف درآورد - چون از آنجا کوچ نمود فوج بیجا پور بمقابل رسید و محاربه صعب بمیان آمد و هر چند اول و بهیر عقب زور آوردند و بازار دارو گیر گرم گردید و از صدمه سم ستوران و نعره های زهره شکاف بهادران زمین بر خود بلرزید دران روز از شه نواز خان که بمدد چنداول رسید نردد رستمانه بظهور آمد

• بیت •

دلیران جنگی دران رستخیز • سنان بهر خون ریز کردند تیز

تمام روز جنگ مغلوبه بود که غالب از مغلوب جدا نمی گردید وقت غروب افتاب از هم جدا شدند دران جنگ رندوله خان که سردار بانام و ننگ دکنیها بود زخم کاری برداشته بر زمین افتاد و همراهان او دست بدست برداشته بردند و مردم بسیار از هر دو طرف بکار آمدند و جمعی از مبارزان بگلگونه زخم سرخ روئی حاصل نمودند گویند تا ده کروه آدم کشته و زخمی افتاده بود و بعد آنکه سید خان جهان بدهاراسیون رسیده برای تیمار زخمیان چند مقام نمود خبر رسید که رندوله خان باوجود التیام نگرانی زخم باز مقابل لشکر پادشاهی نمودار گشته - سید خان جهان با همراهان بمقابل شتافت تمام روز معرکه کارزار گرم بود و پدر رندوله خان چپقلشهای نمایان نمود جمعی از طرفین کشته و زخمی شدند آخر هر دو لشکر از هم جدا گشتند - سید خان جهان باز یدهارا سیون مراجعت نموده بعد توقف چند روز که زخم سپاه التیام گرفته بهیر را جای محفوظ نگاهداشته طرف گلبرگه بتلاخت و تاراج

آمد و جمع کثیر کشته و زخمی شدند آخر کار سید خان جهان خود از قول برآمده باغینم مقابل شده نبرد رستمانه نموده خصم را مغلوب ساخت همچنان تا بیرو دهارور که باران چهارنی ایام برسات قطع مسامت می نمودند هر روز غنیم مقابل می شد و بنگله و شوخی تمام گاه بر هر اول و گاه بر چنداول کار تنگ می ساخت و بعضی وقت بر قول زده دست برد نمایان نموده چون برق پیران بدر میزدند و بسیاری از مردم را ضاع و زخمی می ساختند و مبارزان میدان رزم و آزره پرستان معرکه نبرد در مقابل شرط جانفشانی بتقدیم رسانده هوار آنها را هزیمت میدادند تا آنکه در دهارور استقامت ورزیدند •

کلمه چند از تردد خان زمان بر صفحه بیان می آرد - که اول بموجب حکم باحمد نگرآمده بعد گرد آوری آذوقه بهیر را آنجا گذاشته بنعمت ساهوی برگشته طالع پرداخت و بعد ترددات نمایان ساهورا از آن ضلع بر آورد و ساهو خود را بملک عادل خلن رساند - چون حقیقت بعرض رسید حکم شد بتاخت و تاراج ملک بیجاپور بدستور خان دوران و سید خان جهان پردازد - خان زمان بعد رسیدن حکم بنگاه خود را با اسباب زیاد همراه بهادر خان جایی محفوظ گذاشته داخل ملک عادل خان گردید - هر جا که می رسید از آبادی که مانده بود نشان نمی گذاشت و همه جا بالشکر بیجاپور نبرد کنان در خرابی و ویرانی آن ضلع و بوم می کوشید و قصبه کولپور را محاصره نموده بعد تردد نمایان مفتوح ساخته جمع کثیر را قتل و اسیر نمود •

درین ضمن خبر رسید که جمعی درنشیب و فراز کوه جوار آن ضلع فراهم آمده اند مال و عیال و مواشی بسیار دارند جمعی را بر آنها تعیین نموده که همه را بتاراج در آورده اسیر و دستگیر ساختند - چنانچه از آن جمله دو هزار مرد و زن صغیر و کبیر بفروخت رسیده - بعده تپانه در کولپور گذاشته متوجه بیجاپور گردیده کنار دریای کشنا گنگا رسید - ساهوی مفسد پیشه بانوج خود و بیجاپور بغلبه تمام نمایان گشته تا آخر روز جنگ بگریز می نمود - خان زمان شاه بیگ خان را با جمعی از راجپوتیه بر بهیر خود جای محفوظ گذاشته برهبری جاسوسان نصف شب سوار شده بر سر بهیر دکهنیا روانه شد - ساهو خبر یافته بهیر را بار نموده بمکانهای قلب روانه ساخته خود سر راه فوج خان زمان گزنت و عجب دار و گیر و ستعیز عظیم بمیان آمد - آخر دکهنیا فرار نمودند و پاره اسباب بدست مردم خان زمان آمد همچنان تا مرچ جنگ کنان که هر روز فوج بیجاپور بر سر راه آمده شوخی می نمود رسیده بتاخت و تاراج آن قصبه آباد پرداخت - بعده معموره رای باغ را بیچراغ ساخت و سوامی نام باغ آبادی در آن ضلع گذاشت و همه جا مقابله و مقاتله نموده بمکنار آب بهنوره رسیده چند روز توقف نمود - درین اوان حکم رسید که چون عادل خان بریقه اطاعت در آمده دست از خرابی ملک او برداشته خود را بحضور رساند *

درینوقت معرض رسید که قلعه انکی تنکی و غیره چهار قلعه سر بفلک کشیده توابع دولت آباد از سعی فوج منصوب کرده خان

خانان آصف خان مفتوح گردید •

درین ضمن وقاص حاجی که سابق از نزد نذر محمد خان بحجابت آمده بمبلغ کلی متمتع گردیده بقوران معاودت نموده بود از نذر محمد خان آزاده شده پنهانی دل از یار و دیار کنده بامید بندگی این درگاه بحضور رسیده مورد عنایات گردیده بمنصب هزاره هشت صد سوار و بیست هزار روپیه نقد هر افرازی یات - چون عادل خان از خواب غفلت بیدار گشته مکرر التماس طلب شبیه مبارک پادشاه و امان نامه و پنجه فرمان عفو تقصیر نموده بود حکم شد که شبیه مبارک را مع پنجه و عهد نامه و قبضه دهرپ مرصع مصحوب محمد حسین همراه ابوالحسن و قاضی ابوسعید فرستاده عادل خان روانه سازند و شبیه اقدس را در خانه زمرد گران بها گذاشته با امان نامه منقش از پنجه زعفران مع فرمان عنایت عنوان که مضمون آن بطریق اختصار بترک القاب نوشته می آید به عادل شاه فرستادند - عرضه داشتی که درین ایام بدرگاه خلّاق پناه ارسال داشته بود رسید و از نظر اشرف اقدس گذشت چون از فحوائی آن عرضه داشت و فور اخلاص و اختیار اطاعت و صدق ارادت آن عدالت و شوکت پناه مفهوم گردید و همان مضمون از عرضه داشت مکرمت خان نیز بذروه عرض رسید و بتحقیق پیوست که هرچه بآن مورد الطاف فرمودیم قبول کرد و طریق اطاعت و انقیاد اختیار نمود بنابراین تقصیرات گذشته آن مهبط اعطاف را بعفو و اغماض مقرون ساختیم و مجددا در مقام عنایت و مرحمت نسبت بان عدالت مرتبت

در آمدیم اگرچه پیش ازین هم ما بدولت و اقبال بواسطه اخلاص
و خدمات عادل خان مرحوم نمی خواستیم که از ما نسبت بآن امارت
و ایالت دستگاه املا بی عنایتی بظهور آید و خرابی بملک آن
حشمت مآب راه یابد اما چون مردم کوتاه اندیش که بداندیش
آن امارت مرتبت بودند براه نمائی که ندامت انتهای آن باشد
باعث شدند لازم شد که بدین قدر بخرابی ملک و مال آن
عدالت پناه راضی شویم بهرحال چون از آن راه خطا بشاهراه
هدایت برگشت و در هر باب هرچه فرمودیم قبول کرد مابدولت
نیز تمام ملکی که از عادل خان مرحوم بان عدالت مرتبت
رسیده بدان زبده مخلصان مرحمت فرمودیم و از ملک نظام الملک
هم قلعه شولا پورو غیره محال مع متعلقه آن که ما از عادل خان
مرحوم گرفته به نظام الملک و ملک عنبر داده بودیم و قلعه پرینده
و پرگنات نواح آن و بعضی محال کورن که بنظام الملک متعلق
بود باقلعجات آن حدود و پرگنه چاکنه که مجموع پنجاه پرگنه بجمع
بیست لک هون می شود بآن شوکت پناه مرحمت فرمودیم
و مقرر نمودیم که تا وقتی که آن عدالت پناه و اولاد و احفاد آن
حشمت دستگاه بشروطی که در ذیل این فرمان عنایت عنوان
که بمفرقه عهد نامه است مرقوم گشته عمل نمایند انشاء الله تعالی
هرگز ضرری از ما و فرزندان برخوردار کامکار نامدار عالی مقدار و
از اولیای دولت قاهره ما بملک آن عدالت پناه نخواهد رسید
و این معنی نسل بعد نسل و بطنا بعد بطن و قرنا بعد قرن برقرار و
پایدار خواهد بود و بیست لک روپیه پیدشکس که نقد و جنس بعد

معاف نمودن مطالبات باقی که مقبول نموده نود برساند و چون در هر باب آنچه بامارت پناه ارادت و عقیدت دستگاه عمده اکرام عظام سلاطه امجاد کرام زبده مخلصان صلاح اندیش قدوه متخصصان سعادت کیش قطب الملک حکم شده بود که از روی کمال اخلاص و بندگی قبول نمود و از زمره مبتدعان بد اعتقاد برآمده در سلك فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت در آمد و بروشی که خطبه را در ممالک محروسه باسامی سامی خلفای اربعه راشدین و القاب نامی مامزین ساخته میخوانند خوانده و وجوه دراهم و دینار را بنام نامی مازیب و زینت داد و قریب پنجاه لک روپیه پیشکش که بعد از جلوس برو مقرر فرمودیم ارسال داشت این معنی مقتضی آن بود که آن قطب فلک ایالت را رعایتی فرمائیم بنابراین مقرر فرمودیم که از جمله چهار لک هون که هر سال به نظام الملک حسب الحکم اشرف میرساند دولک هون را بصرکار واصل سازد باید که آن عدالت پناه هم که عمده دنیا داران دکن و راس روس آنها و بجای برادر گلان آن قطب فلک ایالت اسع امل و مطلقا در رسانیدن ضربی بملک آن قطب فلک شوکت نشود و متعرض محال متعلقه او نگردد تکلیف دادن چیزی از نقد و جنس نه نماید و بارسل هدایا و تحف که در میان بزرگان شمایان بود اکتفا نماید و این معنی را نیز از جمله شرطهای این قرار داند - چنانچه ما مقرر نمودیم که ساهو و ریحان شولا پوزی و دیگر نوکران معتمد آن عدالت دستگاه را درین درگاه راه نباشد - و هیچ یک را بقول و پیمان نزد خود طلب نه نمائیم - باید که آن عدالت پناه

فیز هیچ بنده این درگاه را در ملک خود راه ندهد و نوکر ننماید - و
 ظاهر است که چون ساهو جای دیگر راه ندارد بآن عدالت مرتبت
 رجوع خواهد آورد ماهم ماذون میسازیم که نوکر نماید اما باین شرط
 که قلاع ترمک و غیره که در تصرف او مانده حواله بندگان
 پادشاهی نماید - درین صورت سواي مصالح تو بخانه مزاحم حال و
 مال و احوال عیال ساهو و همراهان او نخواهیم گردید و اگر ساهو از
 راه برگشته طالعی بسر کشتی پیش آید تا مقدور سعی نموده بسزا
 رساند یا از تعلقه حدود خود اخراج نماید و هیچ یك از نوکران
 نظام الملک را نزد خود راه ندهد و اگر نوکر نمودن ضرور داند نام نظام
 الملکی بر آنها اطلاق ننماید و زود مکرمت خان را مع عهد نامه
 و پیشکش روانه درگاه سازد ماهم خدا را شاهد ساخته عهد کردیم که
 این قرار همچو سد سکندر بحال ماند و عهد نامه را بدستخط پنجه
 خاص مزین ساختیم و فرمودیم که خلاصه این امان نامه را بر لوح
 طلا که در ثبات حکم لوح محفوظ خواهد داشت کنده منقش
 گردانیده نزد آن عدالت پناه روانه سازند باید که بحکم آیه لَنْ شَکَرْتُمْ
 لَا زِدْنٰکُمْ و لَنْ کَفَرْتُمْ اَنْ عَذَابِيْ لَشَدِيْدٌ * شکر این عطیه را بدل و
 زبان بجا آورد *

عرضه داشت عادل شاه

عرضه داشتی که عادل شاه در جواب ارسال داشته اگرچه مضمون
 آن قابل تحریر نیست اما غزلی که در آخر آن درج نموده
 پنداری که عندلیب گلشن شیراز حافظ قبل ازین بسمه صد و چند
 سال این غزل را محض برای عادل شاه گفته بود و خالی از

لطف نبود بزبان قلم میدهد * غزل *

جزا سحر نهاد حمائل برابرم * یعنی غلام شاهم و سوگند میخورم
 شکر خدا که از مدد بخت کار ساز * کامی که خواستم ز خدا شد میسر
 گردید نام شاه جهان حرز جان من * وز این خجسته نام بر اعدا مظفرم
 شاهامن اربعرش رسانم سریر فضل * مملوک این جنابم و مسکین این درم
 گریا و رت نمی شود از بنده این حدیث * از گفته کمال دلیلی بیارم
 بر من فتنه سایه خورشید سلطنت * اکنون فراغت است ز خورشید خاورم
 نامم ز کار خانه عشاق محو باد * گر جز محبت تو بود شغل دیگرم
 ای شاه شیرگیر چه کم گردد ارشود * در سایه تو ملک قناعت میسر
 عهد الست من همه بامهر شاه بود * در شاهراه عمر ازین عهد نگذر
 غره صفر این سال عبد اللطیف با چهل لک روپیه نقد و
 جواهر و مرعع آلات و صد فیل و اسبان رسید و عرضه داشت و عهد
 نامه قطب الملک از نظر گذشت *

تعهدنامه عبد الله خان

تعهدنامه مرید موروثی نیک خواجه و مخلص و ندوی بلا اشتباه
 عبد الله قطب الملک آنکه چون بندگان اعلیٰ حضرت خاقانی ظل
 سبحانی خلیفه الرحمانی سلیمان مکنی صاحب قران ثانی که هزاران
 جان گرامی فدای نام نامی آن حضرت باد از روی کرم این ناحیه
 محقر را بشرط ذیل نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن باین نیازمند
 درگاه جهان پناه مرحمت فرمودند این مرید موروثی از صدق
 اعتقاد و نور اخلاص تعهد می نماید که همواره درین ملک
 خطبه چهار یار با صفا را چنانچه اسم سامی هریک از ان

اکابر دین صریحا دران مذکور شود مرزین بغام نامی و لقب گرامی
 بندگان حضرت خاقانی در جمیع ایام جمعه و عیدین لاینقطع میخوانده
 باشد و هرگز پیرامون روشی که سابق میخواندند نگردد و پیوسته بر زر
 سرخ و سفید سکه مبارک که از درگاه عالم پناه کنده فرستاده اند
 میزده باشد و نیز قبول نمودم که دو لک هون را که هشت لک
 روپیه می شود از جمله چهار لک هون بابت نظام الملک
 سال بسال بلا عذر و اهمال بسرکار خالصه شریفه واصل سازم و
 هشت لک روپیه از جمله سی و دو لک روپیه که تا آخر سنه
 هشت بطریق بالمقطع برین نیازمند درگاه منقطع شده بود و باقی
 مانده نیز با دو لک هون سالیانه بدرگاه معلی بفرستم و بعد
 ازین همیشه با اولیای دولت عظمی از صمیم قلب یکرنگ و
 با مخالفان از ته دل دشمن و مخالف باشم و در حضور مولانا شیخ
 عبد اللطیف بر قرآن مجید دست گذاشتم و قسم یاد کردم که خلاف
 آنچه تعهد کرده ام از من سر نزنند اگر خدا نکرده مصدر خلاف آن
 کردم اولیای دولت قاهره در انتزاع ملک من محق خواهند بود و
 طریقه عهد اولیای دولت که صوبه داری دکن باشد آنکه چون همچسملن
 بسبب پیش قدمی این نیازمند در قبول اطاعت و بندگی درگاه
 جهان مطاع بامن کمر عداوت بسته اند اگر احیانا بعد از معاودت
 ریایات عالیات بمستقر الخلافت از ناعاقبت بینی دست تطاول
 بملک نیازمند دراز نمایند ایشان در دفع شر آنها مدد و معارن
 من باشند و اگر بسبب اغماض صوبه دار عادل خانیه بتعدی ازین
 عاجز مبلغي بگیرند آن مبلغ درین هشت لک روپیه پیشکش

هر ساله مجرا باشد تحریر شهر فی الحجه سنه ۱۰۴۵ هجری •
 درین سال بمدد اقبال آن پادشاه زیاده از دو کرور روپیه بابت
 اموال چهار و زمینداران گوندوانه و پیشکش حکام دکن و چهل قلعه
 که محصول توابع آن قریب یک کرور روپیه می شد بدست آمد

* بیت *

شاهها بخت کشور اقبال گرفت * تیغ زعد و ملک و سرو مال گرفت
 چل قلعه بیک سال گرفتی که یکش * شاهان نتوانند بچل سال گرفت
 بعد از رسیدن مکرمات خان از بیجا پور مع پیشکش نقد و جواهر
 و نیلان و عریضه عادل شاه مشتمل بر التماس طلب بعضی تعلقه
 کوکن نظام الملکی موافق قرار و عهد و عرض آنکه بران خورشید
 ضمیر پنهان نیست که رعایای هراس خورده ملک این غلام در
 پاداش کم خدمتی این بنده سراپا تقصیر رو بفرار آورده اند باو حود
 تشریف داشتن آن خدیو جهان ستان که تا درین دیار بخیر و خوبی
 جلوه گر اند رو باوطنان خود نخواهند گذاشت و بدین آبائی که
 آئیده از عهده ادای پیشکش و ملک داری توان بر آمد متعذرو
 فیل سواری نزد فدوی نمائده امیدوار ست که بعطای یکی از
 فیلان سواری خاصه بنده خود را سربلند سازند - همه ملتسمات او قبول
 افتاد - حکم شد که عهد نامه بر لوح طلا کنده و با فیل دل سوپها
 نام برای عادل خان روانه نمایند و نیز مقرر شد که قلعه پرینده
 و شولا پور و چاکنه تا کنار ساحل دریای کوکن که بندر جبول و
 راجپوری و غیره توابع آن باشد چهارده محال در عهد نامه او درج
 نمایند و بدستوری که در امان نامه قطب الملک بزبان قلم آمده

شرائط بههادت خدا و رسول نوشته بفرستند و صوبه داري هر چهار صوبه دکن با تيمول آن ضلع بنام پادشاه زاده با فرهنگ محمد اورنگ زيب مقرر فرمودند و خلعت و دو صد اسپ و دو فيل و شمشير و جمدهر مرصع و دولك روپيه نقد عنايت نمودند - و خان زمان را با کوميان در خدمت پادشاه زاده همراه داده بيستم صفر المظفر مطابق غره امرداد سنه هزار و چهل و پنج هجري از دولت آباد کوچ فرمودند و از گهات تونداپور عبور نموده به برهانپور رسیده در کراره که محل خانه نشاط و شکارگاه با صفا و فضاست نزول نمودند و براي انقضاي ايام برشکل بشدت دو هفته در انجا مقام نمودند - و سطربيع الاول از انجا کوچ فرموده بطريق استعجال کوچ بکوچ طي مسافت نموده آخر شهر مذکور از آب نريدا گذشته نزديک قلعه ماند و رسیده چند مقام نمودند تا تمام لشکر از آب گذر اکبر پور عبور نمود - جوهری که همراه عبد اللطيف رفته بود بعرض رساند که قطب الملک انگشتری ياقوت قابل سرکار دارد حکم شد با و بنويسند که آن انگشتری را بحضور ارسال دارد قطب الملک انگشتری ياقوت را که دوازده سرخ وزن و پنجاه هزار روپيه قيمت داشت و بسيار خوش رنگ و بي عيب بود فرستاد و پسند افتاد و پنجاه هزار روپيه من جمله پيشکش که باقی مانده بود دران محسوب نمودند و شبیه خود را که در خانه مرصع گرفته بودند با عهد نامه و فيل سواري خاصه ظفر نشان نام براي قطب الملک بموجب التماس و کيل او روانه فرمودند *

درينولا مرض رسيد که قلعه اودکير و اوسه که فتح نشده بود

سنه ۱۰۴۶ (۵۳۹) شاه جهان بادشاه

بسعي و تردد خان دوران بعد محاصره سه چهار ماهه كه سيدى مفتاح قلعه دار اودگير و بهوجراج حارس اوسه امان خواسته و اميد وار عنايات بادشاهي گشته كليدهاي قلعه را فرستاده مفتوح گرديد و بموجب تجويز خان دوران سيدى مفتاح بمنصب سه هزارى و پانصد سوار و بهوجراج هزارى و پانصد سوار سرفرازي يافتند و خان دوران مع همراهان مورد عنايات خاص گرديد *

غره جمالى الاخرى نزديك اجين شرف نزول فرمودند و براي جشن جلوس چند مقام حكم نمودند *

ذکر جشن سال دهم از جلوس مطابق

سنه ۱۰۴۶ هزار و چهل و شش هجري

جشن آغاز سال دهم موافق سرانجام سفر منعقد گرديد و هريكي موافق پايه و مراتب و مطابق قسمت كامرواي مطالب و فيضياد نقد و جنس گشت بعد فراغ از راه اجمير متوجه مستقر الخلامت شده زيارت حضرت خواجه معين الدين چشتي قدس الله سره نموده سيركنان و شكار انگنان متوجه منزل مقصود گرديدند - درين ضمن از عرضه داشت خان زمان بعرض رسيد كه قلعه جنير و غيره كه در تصرف ساهو مانده بود بعد تردد نمايان كه تفصيل آن طول دارد بتسخير در آمد و ساهو بامان در آمده اگرچه براي بندگي درگاه بادشاه رجوع آورده اما خانه زاد قبول ننموده بنوكري عادل خان رهبري نمود - و نظام الملك لباسي را كه ماده فتنه و شورش بود با توپخانه و اسباب بسيار آنچه در قلعه يافتند در سركار بضبط در آوردند و ساهو را ازان ملك بالكل اخراج نمودند

خان زمان خود را نزد بادشاه رساند خان دوران بعد از فراغ تسخیر قلعه اودگیر و اوسه چون بگوش او رسید که قطب الملک فیل نامی با سم گجموتی دارد که در اخفای آن وقت بودن عبد اللطیف کوشیده بحضور نوشته حکم گرفتن فیل مذکور طلبیده آن فیل را بسعی و تجسس تمام مع مبلغ بیست و پنجهزارهون دیگر بدست آورده بر سرزمیندار دیوگزه آمده در خرابی ملک او و بتصرف در آوردن مکانهای قلب و تسخیر قلعه حاکم نشین آن ضلع کوشیده باوجود رسیدن مرزبان چانده بمدد گوشمال واقعی بهردو دانه قلعه را بتسخیر در آورد و بعد گرفتن یک لک رویه نقد و صد و هفتاد فیل با تحف دیگر و مقرر نمودن چهار لک رویه پیشکش هرساله قلعه او را با سپرده طرف کالی بهیته که کنار دریای نریدا تعلقه صوبه خاندیس واقع است آمده از زمیندار انجا نیز مبلغ نقد و جنس و فیل گرفته بحضور معروض داشت *

هیچدهم شعبان داخل قلعه اکیر آباد گردیده حکم جشن فتوحات ضمیمه جشن وزن شمسی سال چهل و ششم فرمودند و اکثر امرای رکاب و بندهای دور و نزدیک باضافهای نمایان سرافرازی حاصل نمودند و صلحا و فضلا و شعرا و ارباب طرب خرمن خرمن زر ذخیره اندوختند و مغزیان حور مثال و رامشگران پری رخسار به ترنم و جلوه در آمدند - چون بعد ممنوع ساختن سجده بزمین بوس و چهار تسلیم مامور فرموده بودند درین جشن زمین بوس را که بسجده شبیه بود نیز منع نموده همان چهار تسلیم مقرر فرمودند *

درین ایام فرحت انجام يك لك و شصت هزار روپيه مرصع آلات و غیره بطریق ساچق بخانۀ شه نواز خان صفوي فرستاده صبیۀ اورا برای پادشاه زاده محمد اورنگ زیب که از چندگاه نام زد بود خواستگاری نمودند - و در همین روزها انحراف مزاج پادشاه روداد و چندگاه باعث اختلال احوال امرا و رعایا گردید بعد علاج حکما و تصدق لکها از نقد و جنس که بمستحقان و درماندگان رسید مرض بصحت کامل مبدل گردید - روز جشن غسل پادشاه زاده‌ها و بیگمان و امرا لکها تصدق و نثار گذراندند - از آن جمله بیگم صاحبه تخت مرصع هشت پا که مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپيه بران خرچ شده بود از نظر گذراندند - درین جشن خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود و در صد فیل و هشت لك روپيه پیشکش زمینداران دکن گذراند - و فیل قطب الملك را که مبلغ یک لک روپيه برای یراق آن از طرف خود خرچ نموده بود پیشکش نمود نهایت پسند فرموده هزاره سوار اضافه مع عطایای نقد و جنس دیگر بخان دوران عنایت نمودند - سیدی مفتاح را بخطاب حبش خان سرفرازی دادند - و اسمعیل نبیرۀ عادل خان را که در قلعه اودگیر بدست آمده بود وظیفه مقرر نموده در قلعه نگاه داشتند. جمله سي لک روپيه سواي بعضي جنس که بقیمت در نیامد درین جشن پیشکش از نظر گذشت •

گویند روزي در بزم عشرت افزاي آن پادشاه ذکر سکندر ذوالقرنین بمیان آمد که هرگز از و فعلی سرزند که جاي حرف باشد - حضرت اعلی فرمودند که اگر باعتقاد مورخان که بنبوت نسبت میدهند

نظر نمایند جاي ايراد ندارد والا رفتن سکندر نزد نوشابه که بصورت ایلچی رفته بود کمال خطا ازو بظهور آمد نزد دانشمندان فعلی که اگر نقش واژگون آرد و ندامت تمام بخشد بلا ضرور اختیار نمودن از آئین خرد مندی دور است - دیگر آنکه در نامه بدارا نوشت * ع *

شد آن مرغ کو خایه زرین نهاده

پدران خود را بمرغ نسبت دادن خلاف داب بزرگان است - همچنان در همان روز ها روزی بتقریب ذکر یکی از دیوانیان صریحات که حقیقت سختی اودر حق خلق الله باظهار امانت و جزای عرض رسید فرمودند که کار و بار روزگار بل بعضی مقدمات دینی بی مسامحه و مصالحه پیش بردن متعذر است چنانچه در زمان خلافت حضرت امیر المومنین شاه مردان علی مرتضی علیه السلام که نظر حق بین ایشان محض در اجرای احکام شرع متین بود در بعضی امور که نظر بر فساد زمان اغماص نمودن ضرور بود فرمودند این معنی ماده شورش گردید و کار بمقابله و شهادت رسیدن چندین هزار اصحاب سید مختار کشید - درین ضمن دیگر مذکورات آنچه بمیان آمد درین مختصر زبان خامه را جرات تحریر آن نیست مفصل در شاه جهان نامه درج است *

غره ذی الحجه پادشاه زاده محمد اورزنگ زیب برای کدخدائی از دکن آمده ملازمت نمود - و نظام الملك لباسی که مقید گشته بحضور رسیده بود همراه نظام الملك سابق محبوس گردید * از واقعه دکن بعرض رسید که خان ازین سرای فانی بآن جهان رخت اقامت کشید *

دربین سال حمیني نام را شمشیر و متکلي مرصع بقیمت
 پنجاه هزار روپيه و نامه مشتمل بر رویداد فتح دکن و استیصال
 چهار بدکردار و دیگر اخبار فرحت آثار مع نقشه قلعه دولت
 آباد که فی الواقع زیر طاق نه رواق مثل آن قلعه مطبوع سیاحان
 ربع مسکون نشان نمیدهند نزد شاه صفی شاه ایران روانه ساختند •
 در همین سال جشن کدخدائی پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب
 باصبیه مرزا شاه نواز خان حکم نمودند و سطنی حجه ده لک
 روپيه بپادشاه زاده والا گهر مرحمت نمودند که در محتاج جشن
 کدخدائی صرف سازد - بیعت و دریم این ماه از خانه میرزا
 شاه نواز خان صفوی حنا بالوازم آن آوردند و ازگل افشانی آتشبازی
 و دیگر آرایش عرصة کم وسعت زمین رشک افزای سپهر برین
 گردید - و از نغمه مطریان حور لقا ورقاصی رامشگران فرحت
 افزا شرر آتش حسد در دل زهره چنگی بر افروخت • بیت •
 برقص شاهدان لاله رخسار • نم از بهر اعمل آمد بگلزار
 نفیر و کرنا گشتند دمماز • سرود زیر و بم شد هر طرف ساز
 روز دریم وقت سواری شهرگشت که پادشاه زاده جوان بخت
 بخدمت پدر بزرگوار آمد خلعت و چارقب و دو تعبیم لالی بیش
 بها و شمشیر و جمدهر و پرتله مرصع و دو اسب و در فیل با یراق
 طلا و مینا و نقره عطا نموده سهره مروارید بدست خود بر سر
 پادشاه زاده بستند و بخانه شاه نواز خان رخصت فرمودند در
 تعریف و وصف چراغان و آتشبازی و آرایش دیگر که هنرمندان در
 سرانجام تزیین آن کوشیده بودند چه سان پردازد که محمول

شاه جهان بادشاه (۵۴۵) منہ ۱۰۴۶

بعبارت آرائی نگردد - پادشاه خود براه دریا بر کشتی نشسته بمنزل
شاه نواز خان آمده آن بزم نشاط را زیب و روشنی دو بالا بخشیدند
و عقد آن دو گوهر بحر سلطنت بکابین چهار لک روپیه بسته گردید -
و از صدای نغمه سرایان سحر پرداز و دست افشانی رقاصان
خوش آواز که دران بزم دلکش سامعه افروز عالمی گردید جهان
جهان نسیم فرحت و نشاط بر دل جهانیان وزید * بیت *

دل افروز جشنی شد آراسته * درون و برون هر دو پیراسته
سرا پردهای مکمل کلاه * کشیدند بر دره جشن گاه
بزرگان درگاه بر خاستند * عروسانه جشنی بر آراستند
و همه بندهای قدیم و جدید خلعتهای فاخره از هر دو طرف یافته
تسلیمات مبارکباد و عطای خلعت و دیگر عنایات بجا آوردند *

چون بعرض رسید که پرتیپ راج نام طفلی از اولاد جیجارج
نکوئیده کردار که در معرکه کازار وقت فرارگریزانده بودند ساده فساد
گردیده جمعیت فراهم آورده آواره نواح وطن گشته دست تعدی در خرابی
بعضی دهات و آزار زیر دستان دراز نموده - خان دوران را فرمودند که
به تنبیه و قطع شجر حیات و قلع ریشه فساد آن بد نهاد پرداخته
بصوبه داری خود بمالوا بروند - و شایسته خاں را از انتقال خان زمان
بصوبه داری دکن و تعلقه نظام الملکی مقرر نموده فرمودند که خود را
تا رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسانده بنسق آن ضلع
پردازد *

دیگر از وقائع این سال بگوشتال رسیدن پرتاب سنگه زمیذدار طرف
شرقی است که از اطاعت سر پیچیده در جرگه واهزنان خضران

مآل داخل گردیده بود بعرض رسید - بعبد الله خان فیروز جنگ امر شد که با کومکیان صوبه بهار رفته به تنبیه آن تبه کار پردازد فیروز جنگ باتفاق دیگر همرهاں شیرچنگ خود را بحصار آن بد کردار رسانده بمحاصره پرداخت - و پرتاب سنگه نظر بر استحکام حصار و زیادتیی مصالح بمدافعه پیش آمد و در هر هفته و ماه مردم بحیار از هر دو طرف کشته و شهید می شدند - چنانچه دو پسر محمد یار بیگ که از شجاعان مشهور روشناس بودند باجمعی بکار آمدند و بعد محاصره شش ماه قلعه مفتوح گردید و چند روز در حویلی حصار ارک پرتاب در کمال تصدیع بی آبی محصور مانده آخر بعجز و زینهار در آمده همراه زن و فرزند بر آمده عبدالله خان را دید - بعد عرض حکم شد که پرتاب را بمکافات کردار او آواره دشت عدم سازند وزن او را باسلام در آورده بعقد نبیره خود در آرد - و سی و شش فیل و پنجاه اسب و اقمشه که بعد تاراج رفتن آنچه بسرکار بضبط در آمده بود بحضور رسید *

درین سال پادشاه زاده دارا شکوه را سه هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزار سوار باشد و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب و محمد شجاع را دو هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزار سوار باشد اضافه مرحمت نمودند و هریک را آفتاب گیر عنایت فرمودند - چون بمسب امساک باران که سه ماه ایام بر شکل اصلا نبایرد گرانی غله رو داد و ماده تشویش عالمی گردید و مکرر از باب عدالت با صلحا و فضلا و عام و خاص برای طلب باران بیرون شهر رفتند بعده رحمت الهی نزول نموده

زحمت خلق الله برحمت و فرحت مبدل گردید - میر جمله میر بخشی
که در عهد جنت مکانی از نزد قطب الملک بایران رفته باز
مراجعت نموده بعد از ملازمت خاندان امیر تیمور در زمرة امرای
عظام در آمده بود و از سادات و اعیان ایران گفته میشد ازین جهان
بآن جهان انتقال نمود - و معتمد خان را که بخشی دریم بود بجای او
مقرر فرمودند *

ولایت بکلانه که مشتمل است بر سی و دو پرنه سیر حاصل
و در اعتدال هوا و وفور اشجار سایه دار پر از اثمار کنار انهار و اقسام
فواکه که بکشمیر باج نمیدهد و مابین بندر سورت و دولت آباد
بتفاوت شصت کوه عرفی واقع شده و زمیندار آنجا بهرجی نام
از پنجاه و دو واسطه متعلق بود (؟) پادشاهزاده نامدار محمد اورنگ
زیب وقت رخصت دکن برای تسخیر آن که مله پروغیره نه قلعه
نامی پای نام اوست بحسب القهاس خود مامور گردید و بانواع
عذایات معزز ساخته مرخص فرمودند *

تبت ولایتی است مشتمل بر بیست و یک پرنه کم حاصل
که در طول و عرض بصوبهای سیر حاصل باج نمیدهد و متصل
سرحد کشمیر واقع است و سی و هفت قلعه بار تعلق دارد
و از لک روپیه چیزی زیاده محصول دران ایام ازان مرز و بوم بهم
نمی رسد و اکثر زمین آنجا سنگ لاح و ناکاره واقع شده و جوی آب
دارد که از رنگ آن بدستور ملک آشام قریب دو هزار توله طلای
کم عیار سواي محصول مذکور واصل خزانه حاکم آنجا میگردد
و از انگور و خربزه شیرین و زرد آلو و شفتالو و دیگر فواکه وفور دارد -

و در عهد جنت مکنی هاشم خان ولد قاسم خان حاکم کشمیر بآن دیار لشکر کشی نمود سوای آدم کشی فائده حاصل نگردید - درین سال بموجب حکم از تردد ظفرخان حارس کشمیر که بتحریر تفصیل آن پرداختن تحصیل حاصل است بتسخیر حضرت اعلی در آمد - متصدیان پادشاهی همگی دولک بربیده مع عیال و اموال مرزبان آنجا بضبط سرکار در آور دند باقی بحدانۀ تاراج رفت *

چون خاتمۀ جلد اول شاهجهان نامه که مراد تا آخر سال دهم جلوس مطابق سنه [۱۰۴۷] سنه هزار و چهل و هفت هجری باشد بذکر اولیا و فضایی آن عهد نموده فقرۀ چند از انتخاب احوال ارباب حال و مستعدان آن وقت بر صفحه بیان آوردن لازم است *

سید محمد رضوی که اصل بزرگان این خاندان از بخارا است و مولدش احمد آباد گجرات به پنج واسطه بمظہر انوار ولایت مظہر اسرار هدایت شاه عالم بخاری که مرقد مبارک او نیز در احمد آباد است می رسد - و نصبت شاه عالم قدس سره به بیعت و یک واسطه با امیر المومنین امام المتقین حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام منتهی میگردد - بانواع فضل و خوبی صریح و معنوی موصوف بود و دوبار با اعلی حضرت قبل از ایام جلوس ملاقات واقع شده - و سید جلال خلف الصدیق خود را بجهت تهنیت پادشاه بدار السلطنت فرساده بودند سال هشتم جلوس از جهان فانی بروضۀ جاودانی شتافتند تاریخ ولادت خود را خود ازین مصرع الملع الشعرا شیخ سعدی رحمة الله علیه یافته اند

* ع *

من و دست و دامان آل رسول

و میفرمودند که من بدین تاریخ میسر شده ام *

سید جلال گرامی خلف سید محمد مذکور است با حسن خلق و حسن سیرت آراسته بود و بر اکثر علوم عقلی و نقلی استحضار تمام داشت و بموزنی طبع که گاه گاه مضامین رنگین و معانی دلنشین بر زبان معرفت بیان شان جاری میگردد و موصوف بود چنانچه این شعر از زاده طبع ایشان است * شعر *

در نخت و کبر لا علاجم چکنم * با آنکه اسیر احتیاجم چکنم
میرم ز نیاز و ناز دلبر نکشم * من عاشق معشوق مزاجم چکنم
تاریخ ولادت شان (وارث رسول) یافته اند ابتدا درهند که نشور نملي
این طبقه عالیه شد سید جلال ملقب بمخدوم جهانیانست که پرتو
ظهور شان دربلده آچه از آفتاب زیاده اشتها دارد و سید برهان الدین
معروف بقطب عالم که نبیره مخدوم جهانیان باشد بسبب ناموافقت
پادشاه آن عهد در گجرات آمده در قصبه تیوة سه کرهه احمد آباد
سکونت اختیار نمودند و همانجا آسوده اند *

دیگر سید محمد مشتهر بشاه عالمند که بیرون شهر احمد آباد
مزار ایشان است و اوصاف سلحله او در ذکر سلاطین احمد آباد
مسطور خواهد گردید *

میان میر که شناور بحر حقیقت و غواص لجه معرفت بود
وطن گرامی ایشان سیهوان از تعلقه ملتان است - در ایام شروع شبات
بدار السلطنت لاهور آمده چهل سال چنان انزوا اختیار نمودند که
هیچ احدی را بر احوال ایشان اطلاع حاصل نبود بعده که بمرور ایام

اطوار خفیه آن بزرگوار بر ملا انجامید باز بر تبه از ملاقات دنیا پرستان و آرایش دنیای دور اکره داشتند که از رجوع طائفه آنان نفرت تام می نمودند بل از دیدن صورت اهل ظلمه بری الطبع بودند و تا بقای عمر تاهل و تعلق اختیار نه نمودند • بیت •
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبود • زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است
 دو دفعه پادشاه بدیدن آن واصل بالله تشریف بردند و میان میر
 اصلا متوجه تعظیم و تکریم که بعضی فقرا و مشایخ را باهل دل و
 سلاطین می باشد نگردیدند و ازین معنی حضرت اعلیٰ بهیار
 مشغوف گردیدند •

ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده از خدمت میان
 میر سعادت اندرز معرفت گردیده بدستور پیر بزرگوار در آمد
 و رفت بر روی مردم روزگار بسته بودند - و ایام سرما در لاهور
 و فصل گرما در کشمیر بسر میبردند - آخر بحکم پیر از منزویان
 مقرری کشمیر گشته مشهور گردیدند •

دیگر خواجه خواند (108) محمود نبیره خواجه علاء الدین عطار
 که از زمره دانایان اسرار الهی محسوب میتوان نمود در اوان سلطنت
 عرش آشیانی از توران بکابل و از انجا به هندوستان بهشت نشان
 آمده شرف ملازمت پادشاه دریافته بکشمیر رفته اقامت ورزیده
 آنجا خانقاه عالی بنا نموده از طرف پادشاه چند موضع در وجه
 مدد معاش یافته همان جا مرحله عمر طی نمودند •

شیخ ناصر که اصل اسمش ناصر محمد است پسر ایشان محمی
 بشیخ ناصر ساخت - از اصحاب وجد و حال و ارباب دانش و کمال
 بوده دو گجرات اقامت داشتند - در سیاحت مدت سیر نموده در ایام
 پادشاهزادگی چند گاه در رکاب بصر برده اند - دران روزها هم در
 صیف و شتا جبه و جامه پنبه دار با نیمه آستین پشمین که آن نیز
 خالی از پنبه نبود می پوشیدند - و مدام اسلحه پوش می بودند -
 بعده که مغزوی گردیدند با رجوع امداد یومیه و اسب و فیل که از
 پادشاه بایشان میرسید همه را صرف فقرا و محتاجان نموده خود بصحرا
 رفته گاه و هیمه آورده فروخته وجه قوت خود مینمودند - و گاه بود که
 بخوردن بیخ گاه و برگ اشجار قناعت می نمودند - امور عجیبه و غریبه
 بهیاری ازان برگزیده اطوار مشاهده می شد مثل ساختن ماهی از
 چوب و در آب بشنا آوردن و مروارید از قطره آب ساختن و اشرفی و
 رویه از سفال بجلوه نمود دادن اغلب که در جفر و تفسیر و تخییر
 و علم ریاضی ضمیمه ولایت دست تام داشت - روزی در مجلس
 جشن که ارباب طرب در نغمه سرائی بودند بوجد در آمده دران
 حالت آب برای خوردن طلبیده دمی خورده بدیگران دادند هر که
 ازان تبرکات یک دو قوت خورد غسل و آب نبات گلاب آمیز بذائقه او معلوم
 گردید - از غرائب دیگر آنکه راجه بکر ماجیت با رجوع بیگانه بودن از
 آئین دین بعرض رساند که من روزی شیخ را در ایام جوانی که اصلا
 موی سفید در ریش نبود غافل مشغول نماز دیدم که موی سیاه
 ریش ایشان بسفیدی مبدل شده و سر از تن جدا گشته ایستاده نماز
 ادامی نمودند - درین ضمن دارا شکوه وقاضی محمد اسلم بعرض رساندند

که بحضور ما کوزه سفال را به پرو و بال در آورده پرواز نموده از نظر غائب شدند - ازین مقوله حکایت در شاه جهان نامه بسیار درج نموده که از کوتاهی قلم بتحریر آن نمی بردازد *

دیگر ملا میر از جمله صاحب کمالان هروی خراسانی ست که در عنقریب جراتی از وطن بهندوستان آمده باز احرام کعبه الله بسته از زیارت حرمین سعادت اندوز گشته بعد از مراجعت بخدمت ملا عبد السلام لاهوری رسیده کسب علم عقلی و نقلی نموده بر کتب حدیث عبور بسیار نمودند و از مشاهیر مشایخ گردیدند - و چند گاه در خدمت پادشاه و پادشاه هزاده بطریق ملازمان و مصاحبان خلوت بسر برده بسفر عاقبت بخیر آن جهان شتافتند *

دیگر شیخ عبد الحق دهلوی که در کمالات صوری و معنوی و تحصیل علوم عقلی و نقلی خصوص تفسیر و حدیث در تمام هندوستان ثانی نداشت مد کتاب از تالیف او در اکثر علوم نوشته شده از انجمله شرح مشکوة در حدیث اعتبار و اشتباه تمام دارد - و از حفظ کلام الله و طواف بیت الله نیز سعادت جاودانی حاصل نموده بود - و در مکه معظمه و مدینه منوره در عهد اکبر پادشاه مدت برای تحقیق احادیث و صحت آن بسر برده - آخر بعد از مد سال از مرحله عمر طی نموده بروضة رضوان شتافت *

شیخ نور الحق خلف ارشد او مولف تاریخ زید، نیز از فضایی نیک سیر آن عهد بود مزار هردو در دارالخلافه دهلوی است و آغاز ظهور هردو بزرگ از عهد محمد اکبر بادشاه بود چنانچه بذکر در آمده *

ذکر جشن سال یازدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و هفت هجری

جشن شروع سال یازدهم از جلوس بهزاران زیبا و زینت بدستور همسال رونق افزای زمین و زمان گردید هر یکی درخور قحمت و پایه بغیض رسید - و معروض گردید که مرشد قلی خان فوجدار منتهرا که بر یکی از مرزبانان سرکش تاخته بود از رسیدن گولی تفنگ قضا جان بجان آفرین سپرد بجای او اله وردی خان مقرر گردید - چون جمعی از مفسده پیشگان بد مآل در پرگنه جدوار علم طغیان برافراشته بودند اصالت خان را مع شیخ فرید ولد قطب الدین خان بخشی اهدیان برای تنبیه او مقرر نمودند - و بعد رسیدن فوج و محاصره نمودن حصار و ملجای آن تبه کاران که جمع کثیر از هر طرف مع پسر جانسپار خان کشته گردیدند محصوران مغلوب و دستگیر گشتند •

آمدن علی مردان خان بهند

از فتوحات عمده غیبی این سال گردیدن و آمدن علی مردان خان و تسخیر قلعه قندهار است - مجمعی از تفصیل آن بزبان قلم میدهد - که قلعه قندهار از سنه چهل جلوس محمد اکبر بادشاه بعد از التجا آوردن میرزا مظفر صفوی بتصرف خاندان امیر تیمور در آمده بود و در ایام سلطنت جنت مکانی شاه عباس که کمال رابطه محبت و وداد باین دودمان داشت زینل بیگ را برفاقت خان عالم که از هندوستان بحفارت رفته رسالت را باکین شایسته سرانجام داده هر دو بادشاه را از خود راضی و شاکر ساخته مراجعت کرده بود ایلچی نموده نزد جنت مکانی

روانه ساخت - و در نامه و پیام زبانی برای در خواست قندهار بطریق تواضع در عالم دوستی و داد تکلیف بمیان آورد - بعد که جنت مکنی درین باب با وزیر و دیگر امرای با تدبیر مصلحت بمیان آوردند جمعی صلاح دولت دران دیدند که هرگاه محبت دیرینه در دادن قلعه که مخارج آن مداخل را احاطه می نماید قائم می ماند چه مضایقه و بعضی برخلاف آن راهنمونی نمودند - بعد که درین ماده بحضرت اعلی که در دکن تشریف داشتند نوشته مصلحت خواستند در جواب نوشتند که هرچند در تواضع نمودن این حصار جز زیادتیی التیام موروثی شاه مدعای دیگر مرکز خاطر نیست اما ظاهر بیدان دور و نزدیک این معنی را حمل بر عجز و فروتنی خواهند نمود - جنت مکنی این مصلحت را پمند نموده جواب عذر پذیر با بلچی دادند - چون دانستند که شاه عباس از رسیدن جواب یاس رگ غیرت بحرکت آورده فوجها برای تسخیر قلعه قندهار تعیین خواهد نمود از راه عاقبت بیزی بخان جهان لودی صوبه دار ملتان نوشتند که خود را بطریق کومک بهای قلعه قندهار برساند - خان جهان از راه قرب ادعای فرزندی در رفتن خود بقندهار تکلل ورزیده قلعه داری آنجا را بنام عبدالعزیز خان که از وابسته های عزیز او بود درخواست نموده مقرر کرد که بروقت ضرور خود را بکومک رساند و زینل بیگ ایلچی حقیقت را بشاه نوشته ترغیب بر قصد تسخیر قندهار نمود و شاه خود را بقندهار رساند - عبد العزیز خان بعد از محصور بودن یک و قیم ماه که خان جهان بکومک نرسید و دران ایام چنانچه بنگارش در آمده بسبب نور جهان بیگ ماده نزاع میان جهان گیر و حضرت

اعلی که دفعه ثانی بدکن رفته بودند رویداد بمیان آمد قلعه را پادشاه عباس داده برآمده ملازمت نموده مرخص گردید - و شاه دزسنه هفده جلوس جنت مکانی مطابق سال هزار و سی و دو هجری گنجعلی خان را بحراست قلعه قندهار مقرر نموده بصفاهاش مراجعت نمود بعد و بدعت حیات گنجعلی خان علی مردان خان خلف او قلعه دار و ناظم آن ولایت گردیده - بعده که حضرت اعلی سرپر آرای هندوستان شدند خارخار تسخیر قندهار در دل آن پادشاه ذی وقار خطور مینمود - و بسبب پیش آمدن مهم بندیه و خان جهان لودی و مکرز تشریف بردن بدکن کمر عزیمت بدان صوبه نتوانستند بسمت - بعد مراجعت از دکن دفعه ثانی بمعید خان صوبه دار کابل حکم صادر شد که چون اراده روانه نمودن یکی از پادشاه زادهای برای تسخیر قلعه قندهار مرکوز خاطر است باید که یکی از بندهای پادشاهی را که کار آزموده سخن فهم باشد بدست آویز ضروری آن ضلع سمت قندهار روانه نماید که خفیه خود را نزد عالی مردان خان رسانده تا مقدر او را بر جرم آوردن باین درگاه بامیدهای ترقی مرتبه و جاه رهبری و استمالت نماید - سعید خان ذوالقدر خان را بدین کار مامور نموده بقندهار روانه ساخت - و مومی الیه خود را بعلی مردان خان رسانده بچندین وجه فهمانیده از فیض بی شمار وعده و وعید بسیار استمالت بمیان آورد - علیمردان خان بعد تقدیم ضیافت بجواب رعایت پاس نعل و حق بندگی موروثی آن طرف را زبانی عنبر خواسته ذوالقدر خان را مرخص نموده جواب نامه را موقوف بفرستادن همراه یکی از معتمدان خود نمود - و علی بیگ نام را با نامه و موغات نزد ظفر

خان عرف ابو الحسن که سابق بنیابت پدر صوبه دار کابل بود و با علیمردان خان را بطئه و داد و رسل و رسائل محبت آمیز در میان داشت فرستاده باز در خط ازین مقوله هیچ درج ننموده زبانی نظر بر طریقه هونیان عقیدت نشان ایران باظهار آنکه باز چنان پیغام بمیان نیاید نمود بعده که حضرت اعلی ازان جواب آشفته خاطر گشته در لواخرسنه ده جلوس حکم بر آوردن پیشخانه بقصد تسخیر قندهار نمودند و تعیین افواج بمیان آمد - علی مردان خان برین معنی اطلاع یافته باستحکام برج و باره پرداخته قلعه خورد دیگر بر فراز کوه آن قلعه احداث نمود و حقیقت را بشاه صفی نوشته طلب کومک بمیان آورد - شاه صفی که اصل سفاکی در سرشت او بود و بعضی امیران ظلم پیشه بدخواه که در ظاهر خود را خیرخواه مگیرفتند و با علیمردان خان انکراف مزاج داشتند مزاج شاه را از چند امر از راه حسد که خانه بر انداز چندین هزار خانه دیر کهن است برگردانده در تجویز قطع شجر حیات آنها بودند از رسیدن عریضه علیمردان خان چنان خاطرنشان نمودند که در عالم شرب مدام بر آشفته تر از سابق گشته علیمردان خان را مطعون بر جبین و گرمی بازار باظهار مزید اعتبار خود نموده در دل اراده قتل او مصمم نمود - و اغلب که خبر آمد و رفت پیغام هندوستان نیز بگوش او رسیده باشد - اول حکم طلب محمد علی بحر علیمردان خان نمود علیمردان خان بمجرد ورود حکم بحر را مع تحف و پیشکش لائق روانه اصفهان ساخت - مع هذا سوي ظن شاه بحسن ظن مبدل نگردید و بسياوش نام اميري که سابق در مشهد مقدس فرستاده بود در ظاهر نوشت که خود را مع سر انجام و سپاه خراسان بکومک

قندهار رساند و خفیه پیغام نمود که بعد رسیدن بعلي مردان خان پیام نماید که بعضي مذکورات زباني ارشاد رفته و خود را بقلعه رسانده او را مقید ساخته مع مال و عیال روانه حضور سازد یا سر او را بریده بصفاهان ارسال دارد - بعده که سیاوش از مشهد روانه قندهار شده موافق ارشاد شاه بعلي مردان خان از رسیدن خود بطریق کرمک و رساندن پیغام زبانی نوشت علیمردان خان از شنیدن اخبار وحشت افزا متوهم گشته بدناسی رجوع آوردن بحضرت اعلي بر خود گوارا ساخت - بسیاوش نوشت که آمدن تو بقندهار بوجوه موافق مصلحت نیست و مکرر نوشته و پیام ببیان آمد تا آنکه طشت این گفتگو از بام افتاد و جواب درشت و صاف بسیاوش نوشت - و سیاوش حقیقت را بشاه معروض داشت - و علیمردان خان بسعید خان صوبه دار کابل و عوض خان قاتشل که در غزنین بود و قلیچ خان حاکم ملتان نوشتجات مشتمل بر اظهار رجوع و عقیدت خود و طلب کرمک فرستاده بخدمت پادشاه نیز عرضه داشت نموده همراه خط سعید خان ارسال داشت - و صوبه داران و فوجداران بعد رسیدن نوشتجات علیمردان خان بجنس بحضور روانه ساخته انتظار جواب نکشیده هر یکی برای اظهار مجرای خود مع جمعیت روانه قندهار شدند - عوض خان که از غزنین بحسب قرب جوار قبل از همه امیران رسیده بود علیمردان خان باعزاز بقلعه در آورده اواخر شوال سنه هزار و چهل و هشت سکه و خطبه بنام نامی شاه جهان نموده نه اشرفی و نه روپیه مسکوک اسم صاحب قران ثانی مع عرضه داشت و کلید طلا همراه احمد بیگ ملازم خود روانه بار گاه

ساخت - و قاضي آنجا را که با سياوش همدستان گشته بود بقتل رساند - چون عرضه داشت اول علیمردان خان همواره عريضه و ملازم سعید خان بحصور رسید در جواب بنام همه صوبه داران و حکام حکم زود خود را رساندن صادر شد - و لک روپيه مع خلعت و خنجر و شمشير و جيقه مرصع و غيره عنايات براي علیمردان خان و چهار لک روپيه بطريق مصادعت براي خرچ ضروري بسعيد خان و همراهان او عنايت نموده قلعه داري بنام قليچ خان ناظم ملتان که از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار سر افزاري يافت مقرر فرموده فرامین صادر نمودند - و سعید خان را مختار ساختند که آنچه داند بهمراهان علیمردان خان از طرف سرکار رعایت نماید و از راه احتیاط پادشاهزاده محمد شجاع را با بیست هزار سوار طرف کابل مرخص نموده ده لک روپيه نقد و دیگر انعامات عطا فرمودند - و حکم نمودند که تا کابل رفته چشم بر راه اخبار طرف ایران باشد - اگر خبر روانه شدن شاه صفي بقندهار برسد خود را بقندهار بطريق يلغار برساند - و در صورتیکه شاه ایران امرای خود را تعیین نماید آن فرزند هم خان دوران را با فوج شایسته روانه سازد - و بوزیر خان ناظم پنجاب حکم رفت که با رسد غله و ذخيره مایحتاج و توپخانه خود را نزد پادشاه زاده رساند - بعده سعید خان مع فرمان و عنايات پادشاهي بقندهار رسید - علیمردان خان بداد هندوستان از قلعه برآمده از گرفتن فرمان و دیگر عنايات مفتخر گردید - درین ضمن خبر رسید که سياوش با چهار پنج امرای ایران و هشت و نه هزار سوار ده دوازده فرسخي قندهار رسیده - سعید خان از شنیدن این خبر با فوج خود

و دیگر امرا و راجه‌های کومکي و فوج علیمردان خان باستقبال فوج قزلباش شتافت - و بعد زده و خورد و زخمی و کشته شدن جمعی از هر دو طرف شکست بر قزلباش افتاد - و سیاوش توشک خانه و خیمه خود را آتش زده باقی همه را گذاشته راه فرار اختیار نمود - سعید خان علیمردان خان را همراه خانه زاد خان پسر خود روانه درگاه معلی ساخت و خود همراه قلیچ خان و دیگر بندهای پادشاهی برای تسخیر قلعات بست و غیره توابع قندهار توقف و زبیده قلعه را حواله قلیچ خان بموجب حکم نمود - اگرچه خبر رسیدن دیگر افواج قزلباش که شاه صفی بعد از شنیدن خبر هزیمت سیارش تعیین نموده انتشار یافت و سعید خان به پادشاه زاده محمد شجاع نوشته بکومک درخواست نمود اما آخر ظاهر شد که سواي فوجي که سیاوش وقت فرار برای کومک قلعه داران دیگر اطراف قندهار تعیین نموده بود شهرت مذکور اصل نداشت - و علیمردان خان بعد رسیدن یکبل که پادشاه زاده محمد شجاع خان دوران خان را مع دیگر امرا باستقبال فرستاده بکمال اغزاز و استقلال طلبید براهنمونی خانه زاد خان موافق اداب هندوستان پادشاهزاده را ملازمت نمود - خلعت چهار قب مع مرصع آلات و اسبان مع ساز طلا و مینا و در فیل باساز نقره مطابق ارشاد حضور عنایت نمودند - و سعید خان و قلیچ خان برای تسخیر قلعه بست و زمین داور و گرشک و غیره افواج تعیین نمودند - و بحسن تردد راجه جگت سنگه و منصوران قلیچ خان و ملازمان عمده سعید خان که یک دو قلعه در پورش سر سوار و بعضی در محاصره سه چهار ماه که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی

شدند خصوص در پرورش قلعه بستم که محراب خان قلعه دار غلام شاه
ایران تردد نمایان نموده قریب صد نفر را کشته و سه صد کس را
زخمی ساخته مفتوح نمودند - و دو قلعه دار جنگ نا نموده راه فرار
اختیار نمودند - اگر بتفصیل تردد ایام محاصره و کارزاری که از بهادران
هر دو طرف بمیان آمده پردازد منافی ادعای اختصار نویسی
است - حاصل کلام در مدت چهار ماه همه قلعات بتصرف بندهای
پادشاهی درآمد - و محراب خان قلعه دار بستم که بعد تردد و زخم
برداشتن امان خواسته قلعه را سپرده با قلیچ خان ملاقات نمود -
هر چند که او را از وعدهای رعایت منصب عمده و دیگر عنایات
استمالت نمودند قبول ننمود لهذا او را خلعت داده از همراهان او یراق
گرفته دیگر اشیای آنها واگذاشته مرخص ساختند •

الحال ذکر باقی احوال علیمردان خان بر آینده موقوف گذاشته
بتحریر دیگر رویداد عنان خامه را معطوف میدارد •

حقیقت ملک آشام و وضع بد و ضمان دد نهاد و وحشی
نژادان آن ملک از طرف خوراک و پرشاک و مداخل و طریقه
زیست آن سر زمین که انشاء الله تعالی در ذکر سلطنت عالم گیر
پادشاه غازی بشرح و بسط بتحریر خواهد درآمد در عهد حضرت
اعلی اگرچه صوبه داران و فوجداران بنکلا خصوص از اسلام خان
در فرستادن افواج بحرامواج همراه میرزین العابدین برادر خود
واله یار خان و عبد الوهاب خان و میر هاشم ممناهی و دیگر
امرای مبارز پیشه کار طلب و رساندن خرابی تاخت و تاراج و اسیر
و قتل ساختن مفسدان آن ولایت و تسخیر قلعات کوتاهی واقع نشد

اما از آنکه دران ملک پنج ماه بارش بشدت تمام می باشد و در اواخر
 برشکل باشکل تمام تردد پیاده های آن ضلع که چون وحوش آن مرز می
 در آب و خشکی تردد نمودن مساوی میدانند میسر نمی آید تا
 بسواران و پیاده های غیر واقف چه رسد - و سحر و جادو و اثر سمیات
 آب و هوا و غذای آن ولایت باعث هلاک مسافران تازه رسیده آن
 دیار میگردد خصوص اواخر برسات که در همه ستر زمین کوهها از شست
 و شوی یافتن اشجار زهر دار و هوای مسموم موجب آفت جان
 مسافرین و متردین میگردد اگر همه عبور از یک در روزه راه باشد میشود -
 باوجود مفتوح ساختن و به تسخیر در آوردن قلاع و بلاد آن حدود نوج
 اسلام خان استقامت نتوانست ورزید - انقصه آنچه ترددات نمایان
 از سرداران و افواج پادشاهی دران دیار خون خوار بظهور آمد اگر
 بتفصیل شرح آن پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - کوتاهی
 سخن بعد تنبیه یافتن و بگوشتال رسیدن کوچ بهار و بهیم نراین و
 دیگر مرزبانان آن مرز و بوم شوم که چندین هزار سوار و پیاده
 پادشاهی و آدم بی شمار آن وحشی نژادان که زیاده از یاجوج
 و ماجوج دران سرزمین منتشرند کشته و شهید شدند و اسلام خان
 مع همراهان مورد عنایات گردید - آخر کار در آنجا استقامت نتوانست
 ورزید - و طلبیدن اسلام خان برای وزارت چنانچه بتحریر خواهد آمد
 علاوه برهم خوردن بندوبست آن دیار گردید - فرمان عنایت عنوان
 مشتمل بر عطای منصب پنجهزاری پنجهزار سوار مع لوازم نقاره و
 دیگر مراتب بنام علیمردان خان عنایت فرمودند - چون یادگار بیگ
 ایلچی ایران که شاه صفی قبل از برهم خوردن رابطه و داد وانه

ساخته بود حوالي دارالخلافه رسید میرخان میر ترک را باستقبال
فرستاده طلبیدند بعد ملازمت نامه شاه مشتمل بر فتح قلعه ایروان
با دوازده سوار و سه چهار تغنگ کلان که وقت یورش باقی همه لشکر
از بارش گولۀ اجل جان و حوصلۀ اقامت را الوداع گفته بودند - و
خود شاه با وجود آن همه تفرقه سپاه یورش نموده مفتوح ساخت نوشته
بود با تحف و هدایای شاه ایران گذراند - سه دفعه مجموع نود هزار
روپیه نقد مع خنجر مرصع و دیگر عنایات مرحمت نمودند - خبر
فوت راجه گجمنگه که از راجهای عمده هندوستان بود و قرابت
نسبی با پادشاه داشت بعرض رسید - پسر او جسونت را خلعت
ماتمی مرحمت نموده از اصل و اضافه چهار هزار ی چهار هزار سوار
ساختند - خبر تولد فرزند در خانۀ دارا شکوه معروض گردید مسمی
به سپهر شکوه فرمودند - خبر فتح ملک بکلانه که پادشاهزاده محمد
اوزنگ زیب برای تسخیر آن مامور شده بود از واقعه دکن بعرض
رسید - و این بکلانه چنانچه بتحریر آمده ملکیت مختصر مشتمل بر
سی و دو پرگنه و نه قلعه که از انجمله دو قلعه سالیرو و ملهیر از قلعههای مشهور
سربلک کشیده آن سرزمین است - و از مدت هزار و چهار صد سال
در تصرف جد و آبای بهرجی مرزبان آن ولایت بود و مبلغ
پانزده لک روپیه محصول داشت و در زمان سابق صاحب سکه بوده اند
و در لطافت و اعتدال آب و هوا و فراوانی انهار و افزونی اشجار
نردار خصوص انبه و نور انگور و طراوت سبزه و اقسام گلهای و فوا که
بگشمیر باج نمیدهد اگرچه آنچه از وزن خوشه انگور و انجیر و تنبع
آنجا از زبان مردم ثقه شنیده زبان خامه را بتحریر آن آشنا ساختن

محمول باغراق میگردد اما مسود اوراق که در سال در آنجا بود خوشه
انگور فنجری هشت اثار و تزئین نیز همین وزن و انبه پلک نیم اثار بون
در آورده و بهرنج کمود اینجا در تمام صوبجات دکن بتحقیقی شهرت
دارد و انبه آنجا در وفور و کلانی و امتداد کشیدن فصل زبان زد
خاص و عام دکن است •

حاصل کلام پادشاهزاده بعد رسیدن دکن پنجه‌رار سوار و پیاده
بیشمار مع مصالح قلعه گیری بسر داری محمد طاهر که بخطاب
وزیر خان و صوبه داری برهانپور سرافرازی یافت و مالوجی تعیین
نمود - در همان روزها چون سید عبدالرهاب خاندیسی که از شجاعان
مشهور و رستم آن عهد گفته میشد در برهان پور با خان دوران هر سر
ملاقات که دست بر سر نگذاشته سلام علیک گفته در خورد برهم خوردگی
تمام بمیان آمد و گفتگو بطول کشید و نقاره زنان از مجالس خان دوران
سوار شده راه حضور گرفته خود را جریده بطریق یلغار بدار السلطنت
رساند - از آنکه حقیقت او از روی واقع برهان پور و نوشته خان دوران
معروض گردیده بود و پادشاه رعایت خاطر خان دوران بسبب
سرداری و طرف داری سید عبدالرهاب از راه خانه زاد پروری
و قدردانی منظور داشته وقت ملازمت ابتداء فرمودند که چرا
با خان دوران بدسلوکی نموده بی رخصت سردار آمده باز از راه
لطف مامور نمودند که در تلافی آن خود را باستعجال به بکانه
رسانده باتفاق فرج پادشاه زاده در تسخیر قلعه ملهیر کوشه و
خلعت داده مرخص ساختند - و میر مورچالی آن مهم از تغیر محمد
طاهر از حضور بنام او مقرر گردید - و سید عبد الرهاب بر سرکار رسیده

بر خلاف دستور به پیش بردن مورچال و دراندن نقب و آنچه لازم
ملزوم قلعه گیری است اصلاً نپزداخته مطعون زبانتها گردید - بعده که
ایام محاصره بمه ماه کشید شبی سید عبدالوهاب با چهار پنجم سید
کوه نورد جانتبار و یک نشان بردار و نغیری نواز و یک سقا از لشکر
بی اطلاع دیگر سرداران بر آمده با کمند همت براههای دشوار گذار
در شبهای تار سه روز و سه شب دران غارها بحر برده روز چهارم
ناگهان بر فراز کوه با نشان اثر فتح نمایان گشته از صدای نغیر غلغلۀ
وحشت افزا و زلزله هوش ربا در گوش و دل محصوران انداخت و
بهداران قلعه کشا از مشاهده آن دلیرانه قدم بالایی کوه گذاشته نوح فوج
پیام بحید عبد الوهاب پیوسته خود را بدروازۀ قلعه رساندند -
از آنکه حاکم نشین آن قلعه در کمر کوه که قریب دو کوه محانت رفعت
دارد که باصطلاح هند بازی گویند واقع شده و اصل قلعه بتراز آن
بلندی نیم کوه است - بهرجی راجه آنجا حوصله باخته با متابعان
و همراهان خود را بالایی قلعه دویم رساند و باندک تردد جلی بزان
حصار بازی را بتسخیر در آورده شروع بنواختن شادمانۀ فتح نمودند -
بعد از محاصره سه روز دیگر مرزبان مع دیگر محصوران تنگ آمده
والده خود را بوابی التماس امان و درخواست پرگنه سلطان پور
بطریق وطن و خرج وجه معاش نزد سرداران فرستاد - بعد عرض
پادشاه زاده محمد لورنگ زیب نظر برینکه پرگنه سلطان پور دران ایام
بحسب ویرانی رعایا از گرانی سال قحط بسیار کم حاصل شده بود
التماس او بدرجۀ قبیل در آمد - و قلعه در اواخر شوال سال مذکور
مفتوح گردید - و در اندک فرصت سالهیر و غیره هشت قلعه بتسخیر

درآمد و محمد طاهر را قلعه دار مله پیر ساختند - مگر قلعه دار بسا دل
 که تعلق به رود مانام بني عم بهرجي داشت چند گاه دیگر حرکت
 مذبح نموده دستگیر گردید - و چون پرگنات بکلانه بسبب آفت قحط
 و افواج کشي و مردم کشي علی اتصال چند سال پایمال آفات
 گردیده بود بجمع چهار لک روپیه مقرر کرده فرمودند آنرا ملک
 مي نوشته باشند - و چند گاه پرگنۀ سلطان پور در انعام بهرجي مقرر
 بود بعده که او فوت شد بییم نام پسر او را بشرف اسلام در آورده
 عرض پرگنۀ سلطان پور پرگنۀ پونار در انعام او مرحمت نموده بخطاب
 دولتمند خان و منصب هزار و پانصدي سرفرازي بخشیدند - بعد
 عرض عبد الوهاب را مورد عنایات ساختند و خواستند که بخطاب دلار
 خان بلند آوازه سازند قبول نمود - گویند سید عبد الوهاب از
 سادات رسول دار که بزرگان او چند گاه در مشهد مقدس جارب
 کشي مزار حضرت امام رضا علیه السلام نموده بعده در صوبۀ خاندیس
 بحسب قسمت و آب خورد آمده پرگنۀ بیارل و رانوبر را وطن
 اختیار نمودند - بعد از آنکه سید عبد الوهاب بقصد جهاد با کافران
 بد نهاد کوه متصل پرگنات مذکور در جرگۀ نوکران پادشاهی در آمد
 تردهای نمایان که ازو بظهور آمده از رستم زمان محسوب میتوان نمود -
 کارنامها که ازو بروایت ثقه از پیران کهن سال راست گفتار مسموم
 گشته اگر بر نگارد محمول بر اغراق است اما کلمۀ چند از احوال
 او نکشته مي آید - در ایامیکه فوجداری محال بیارل و رانوبر
 بار مقرر بود و با بهیلان و سرکشان کوه نشین مبارزه و فوج کشي
 بمیان مي آمد آن شیر نبرد کوه نور خیمه زیر دامن کوه بقصد

مقابله آن كفار مي زد و قبل از آنكه در كوه داخل شود وقت شب يكه و تنها سياهپوش شده پا بدامن كوه مي گذاشت و خود را بلباس جاسوسان تا مكاني كه آن مفسد كوه نشين با هم خوابه خود در خواب غفلت بود رسانده بصداي بسيار مهيب بدستور همان بهيلان او را خبردار و بيدار مي ساخت و او سراسيمه وار از خواب جسته از خانه بيرون آمده در پي تحقيق حريف خود مي شد سيد عبد الوهاب بار بزبان ملائم بكلام در آمده چون ملقب بسيد عبد الوهاب بهائي در آن ضلع زبان زد بود ميگفت بخود ترس را راه مده عبد الوهاب بهائي بديدن تو آمده ما و ترا باهم سروكار محاربه است مردم ما و تو چرا بمعرض تلف در آيند و شمشير خود دران مكالمه از غلاف بر آورده رو ازو گردانیده بدست او مي داد و ميگفت به بين كار كجاست و آن سرگروه مفسدان سواي آنكه خود را در پاي آن سيد انداخته بعجز و فروتني پيش آيد جرأت ديگر نتوانست نمود سواي آنكه اطاعت قبول نمايد. گريند كاما نام مرزبان گنهي كاما سلهوركه از خجسته بنياد دومنزل سرازه است و نزديك هزار سال بني گلي آن گذاشته شده و هيچ حصار پخته باستحكام او نمي رسد - از ابتدای عهد حضرت اعلي قطاع الطريقي مي نمود چنان از جمله سرکشان مشهور بود كه از تمرّد او راه فردا پورجاري نبود و چندين امراي بيش منصب براي استيصال او تعيين شده كاري نساختند - بعد از آن سيد عبد الوهاب تنبيه آن بدسكال بعهده خود گرفته مدتي محاصره نمود چون ديده كه بدون تدبير خدعه آميز برو دست نمي توان يافت بتقاضای مصلحت ترك محاصره نموده بتفاوت مسافت چند كروه

چهار دیواری کشیده خود را مغلوب و محصور ان کافر ساخته
یک شب بشهرت شکار دور دست برفاقت همراهان شیرشکار رفته
مفقود الاثر گردید کامای مفسد اطلاع یافته خود را با جمعی
بقصد تسخیر و تاراج باقی محصوران آن حصار فواحدات رسانده هنوز
کاری نساخته بودند که خبر رسیدن آن قلعه کشای رزم خو که خود را
با مبارزان جنگ جو بگدھی کاما رسانده بکمند جرأت بالا برآمده
مفتوح ساخت رسید *

بیست و چهارم صفر المظفر رایت ظفر آیت طرف لاهور
برافراشتند - سیف خان را برای حراست اکبر آباد مقرر کردند -
اوائل ربیع الاول متصل دهلی شرف نزول فرمودند یک هفته
مقام نموده کوچ فرمودند *

ذکر سوانح سال دوازدهم از جلوس مطابق سنه هزار و

چهل و هشت هجری

غرة جمادی الاخری مابین راه جشن سال دوازدهم جلوس
موافق سرانجام سفر ترتیب یافت - پانزدهم جمادی الاخری داخل
قلعه لاهور شدند - صفدر خان که حجابت ایران بآئین شایسته نموده
بود چنانچه شاه صفی بدیدن او بخانه اش آمده و صفدر خان
لک روپیه پیشکش گذرانده و نه هزار تومان و هشتاد اسپ با ساز
طلا و فیروزه تا روز رخصت باو رعایت نموده از ایران مراجعت نموده
شوف ملازمت دریافت - و پانصد اسپ عربی و عرانی مع
دیگر تحف ایران فرستاده شاه که قیمت جمله پنج لک روپیه
می شد پیشکش گذراند - از انجمله چند اسپ باو بخشیدند - و خبر

نزدیک رسیدن علیمردان خان بعرض رسید معتمد خان و تربیت خان
میربخشی و تن بخشی را حکم فرمودند که تا دروازه دولتخانه رفته
بحضور آورند - هزار مهر نثار گذراند و بعطای خلعت و خنجر و
شمشیر مرصع و جیغه و دو فیل و دو اسب مع ساز طلا و مینا و نقره
با چهار قب طلا که قیمت جمله لک روپیه می شد و اضافه هزارای هزار
سوار معزز ساختند - و حوبلی از سرکار برای ماندن مرحمت نمودند -
و ده نفر معتمد علیمردان خان را بیست هزار روپیه نقد و خلعت
و اسب و منصب در خور حالت هر یک عطا فرمودند - یادگار
بیگ که از ایران آمده رخصت شده در لهور توقف ورزیده بود
ملازمت نمود از سر نو بیست هزار روپیه داده مرخص ساختند -
و تحف جمله دولت و پنجاه هزار روپیه برای شاه صفی حواله
یادگار بیگ نمودند - علیمردان خان را صوبه کشمیر بطریق اقطاع و
مرجع داری مرحمت نمودند و بعطای خلعت و مرصع آلات و پنجاه
هزار روپیه را اقمشه زر بافت و غیره کار احمد آباد و کشمیر و بنگاله
مع پاندان پراز پان و سلف دان طلا عنایت کرده فرمودند که پان
از نعمتهای مفید هندوستان است بخوردن آن عادت نمایند - و روز
دیگر پنج لک روپیه نقد و ده تفوز پارچه نفیس سفید مرحمت
نمودند - و علی بیگ سلطان را که قرابت قریبه با علیمردان خان
داشت به نیابت کشمیر مقرر کرده خلعت و چهار هزار روپیه عطا
نموده مرخص ساختند - افضل خان که از وزرای کاردان بود بعد از
طی هفتاد سال از مرحله عمر ازین محنت آباد نا پایدار برونه
دارالقرار انتقال نمود و باعث ملال خاطر پادشاه گردید - و فرمان

طلب بنام اسلام خان صوبه دار بنگالا برای وزارت صادر نمودند - و حکم شد که تا رسیدن اسلام خان دیانت رای که پیشکاری دفتر خالصه و تن بازمفروض بود کار وزارت جاری سازد - و جعفر خان سیاهه تنخواه ارباب طلب و مناصب از نظر گذراند که دستخط و مهر نماید محمد مراد بخش را که پانصد روپیه روزانه داشت بمنصبده هزاری ده هزار سوار مع مراتب دیگر سرافرازی دادند - پادشاه زاده محمد شجاع از کابل آمده مع راجه جگت سنگه ملازمت نمود - و پادشاه بمنزل خان دوران تشریف بردند - و سه لک روپیه را جواهر و دیگر جنس پیشکش گذراند - بعرض رسید که بعد استیصال جهجار مع اولاد چنپت بدنهاد پرتیراج نام کودک را که از فرزندان گم نام مفقود الاثران بدنام بود قائم مقام او ساخته دست تعدی بمل مسافران و رعایای پرگنات دراز نموده - و باقی خان فوجدار آن سرزمین باوجود تردد نمایان که در تنبیه و گوشمال او بکار برده از عهده او نتوانست برآمد - حکم شد که عبدالله خان صوبه دار پهنه برای استیصال آن ماده فساد خود را برساند - و تیول عبدالله خان را در سرکار اسلام آباد مقرر نموده صوبه پهنه را بشایسته خان مرحمت فرمودند - چون صبیله میرزا رستم قندهاری صفوی که که در عقد پادشاه زاده محمد شجاع بود برحمت حق پیوست نسبت صبیله اعظم خان بمحمد شجاع مقرر کرده بحضور خود نکاح خوانده پادشاه زاده را بطریق استعجال روانه بنگالا فرمودند - و از عقب صبیله را با پسران اعظم خان روانه بنگالا ساختند که آنجا رفته لوازم جشن بعمل آرند - پادشاه زاد محمد شجاع را وقت رخصت اضافه سه هزاری که از اصل اضافه پانزده هزاری

نەھزار سوار باشد مع دولک روپیە خرچ ساجق مرحمت نمودند - و پادشاه
 زاده محمد اورنگ زیب را نیز هم منصب محمد شجاع فرمودند - چون
 خبر حرکت شاه ایران بقصد تسخیر قندهار از اصفهان بعرض رسید حکم
 بر آوردن پیشخانه طرف کابل نمودند - و دارا شکوہ را با سپاہ دریا موج
 و فیلان کوہ شکوہ و توپخانه جهان آشوب پیشتر روانہ ساختہ فرمودند
 کہ از نیلاب گذشتہ تا رسیدن خبر تحقیق شاه صفی توقف نماید - وقت
 رخصت دہ لک روپیہ و دویست اسب و یک لک روپیہ را مرصع
 آلت و دیگر سرانجام انعام نمودند - و خان دوران بہادر نصرت جنگ
 و فدائی خان و ذوالفقار خان و راجہ رای سنگہ و راجہ جگت سنگہ
 و غیرہ امرای صاحب فوج را خلعت و اسب و فیل و مرصع آلات
 و نقد و اضافہ مرحمت نمودہ ہمراہ پادشاه زادہ مقرر ساختند و خود
 غرہ ذی قعدہ را بہ ظفر آیت بصوب کابل برافراختند - و علیمردان
 خان را مع دو پسر یکشمیر رخصت فرمودند - و اواخر ماہ مذکور از آب
 بہت گذشتہ وسط ذی الحجہ نزدیک باغ حسن ابدال نزول نمودند
 اوائل محرم [۱۰۴۹] بہ پیدشاور رسیدہ از آنجا گذشتہ در موضع علی
 مسجد چند مقام نمودہ اواخر شہر مذکور در باغ آہو خانہ کابل
 شرف نزول فرمودند - چون قوم افغانان ہزارہ نواح کابل بشوخی و
 و نا فرمانی شہرت یافتہ بودند برای تنبیہ آن جماعہ سعید خان
 را با خان دوران بہادر مامور ساختند - پادشاه زادہ را فرمودند کہ
 باجمعی از امرا و توپخانہ رفتہ در غزنین توقف نماید - از عرائض
 سعید خان بہادر و خان دوران بعرض رسید کہ اکثر افغانان ہزارہ
 بہ تنبیہ و گوشمال رسیدہ یغارت مال و اسیری عیال پایمال مکانات اعمال

شاه جهان بادشاه (۵۷۰) سنه ۱۰۴۹

گردیدند و جمعی باطاعت و انقیاد در آمده احرام حضور بسته اند -
حکم شد خان دوران از همانجا روانه مالوا تعلقه صوبه خود گردد و
سعید خان آن جماعه افغانه را همراه گرفته بحضور بیاید - سعید خان
با بیست و هفت نفر هزاره که از اعیان آن قوم بودند بحضور رسید
و همه مورد عنایات گردیدند - و آخر ربیع الثانی متوجه لاهور شدند -
ذکر احوال سال سیزدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و چهل و نه هجری متضمن بر آوردن

نهر لاهور بتجوز علی مردان خان

غره جمادی الاولی جشن آغاز سال سیزدهم از جلوس مطابق
سنه هزار و چهل و نه موافق تهیه سفر منعقد گردید - و بیست و یکم
شهر مذکور در دار السلطنت لاهور شرف نزول واقع شد - علیمردان
خان از کشمیر رسیده ملازمت نمود اضافه هزاره هزار سوار یافته
از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاره هفت هزار سوار سر افزای
یافت - اسم خان از بنگلا رسیده بعد ملازمت بعنایت خلعت وزارت
و عطای قلمدان مرصع مفتخر گردید - سه لک روپیه نقد و جنس
که بیست و پنج فیل با سار نقره سوای آن بود پیشکش اسلام خان
از نظر گذشت - اهلینه یمین الدوله ازین جهان بروضه جنان رحلت
نمود بمنزل آصف خان تشریف برده به پرسش احوال وابستگان او
پرداخته از آنجا برخاسته بدیدن علیمردان خان قدم رنجه فرمودند -
لک روپیه نقد و جنس گذراند - خلعت و اسب و فیل و خنجر مرصع
با شدهای مروارید بیش بها عنایت نمودند - خبر تولد فرزند
بخانه محمد شجاع بعرض رسید مسمی بزین العابدین ساختند -

چون چراغان شب برات بطرح تازه بتجویز کارپردازان علیمردان خان که از چوب مشبک نمایان نموده بودند جهان افروز گردید پادشاه بجهنمکه بر آمده تماشا نموده پسند فرمودند و حیرت افزایی تماشاگران گردید - علی مردان خان عرض نمود که بعضی واقف کاران و مصالح کنندن گارنیز قنات ایران با خود دارم اگر حکم شود از آب رادی نهري بر آورده بشهر و زراعات و باغات آورده شود تا باعث رونق دو بالای شهر و مزید محصول اراضی نواح گردد - حضرت اعلی شنیده خوشوقت گشته یک لک روپیه برای خرج آن عطا نمودند - و خان معزی الیه یکی از معتمدان واقف کار خود را برین کار چشمه خیر جاری مقرر ساخت - و از چهل و نه کوره جریبی که تا لاهور مسافت داشت شروع بآوردن نهر نمودند - باقی ذکر انجام آن بر محل بعد اتمام کار بذکر خواهد در آمد •

از غرائب سوانح آن سال آنکه میان عبد الله خان بهادر که به بد خوئی زبان زن بود و عبد الرحیم بیگ ازبک که از عمد های متعینه همراه او بود نا سازگاری تمام در میان آمد - عبد الرحیم چند گاه خود را بیمار مریض ساخته آخر بکنک منجر گشتن شهرت داد و بمرتبه درین ماده خود داری نمود که فرزندان و عیال را نیز محرم کار نساخته - این معنی از نوشته عبد الله خان و اخبار نویسان بعرض رسید طلب حضور گردید - بعد رسیدن حضور در بیانت شرف ملازمت بسلاست و فصاحت تمام بعرض مدعی خود شروع نمود - حضرت آفرین نموده خلعت واسپ و بیست هزار روپیه عطا فرمودند - از عرضه داشت پادشاه زاده محمد

اورنگ زیب بر مرزده تواد فرزند که ها یمن راه در منتهرا فونهای
گلش سلطنت بوجود آمد مطلع شده مسمی به بمحمد سلطان
ساختند - و متصل آن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از دکن
رسیده ملازمت نمود هزارا شرفی و پنجاه فیل و دیگر جنس جواهر
و غیره بقیمت شش لک روپیه گذراند و دو لک روپیه جنس
به علیمردان خان و دیگر امرا تواضع نمود *

ذکر حادثه سوختن خانه پادشاه زاده محمد شجاع

از واقعه بنگاه بعرض رسید که از آفات بلیه ناگهانی اندرون
قلعه ارک آتش در گرفت و از صرصر قهر الهی که از عذاب عاد
خبر میداد تمام عمارات و خانهای احاطه قلعه سوخته آتش
به بنگلهای محل خاص پادشاه زاده محمد شجاع رسید با وجود
چندین هزار سقا و آدم جلد دست برای خاموش نمودن دست
و پا زدند و در فرو نشاندن آن سعی تمام بکار بردند فائده نداد -
و بمرتب نشان غضب الهی شعله در گردید که اطراف عمل خانه
و خاص و عام را فرو گرفت و فرصت برآوردن خدمه محل و جواهر
خانه و دیگر کار خانجات نداد - و هر ساعت فریاد و وایلی عورات
بهم زبانی شعلهای آتش جان سوز بچرخ برین میرسید - و پادشاه زاده
مثل هوش باختگان سراسیمه وار برای چاره کار به آوردن خادمان
محل هر طرف میدوید - چون آتش سر راه دروازه گرفته بود
از هیچ راه و طرف تدبیر نجات مستورات میسر نمی آمد
آخر کار بعد سوختن عورات بسیار از یلک جانب بام زینها گذاشته
عقیقه ها را بر قعه و چادر پوشانده ریسمانها بر کمر بسته فروه

آوردند و جمعی از ملاحظه جان خود را از بالایی بام زیر انداخته دست و پا بباد دادند و هشتاد ضعیفه بیدست و پا از جمله خدمه محل سوختند - و آنچه بر شاگرد پیشه بیرون گذشت و مال و اسباب کارخانه جات سوخت از احاطه حساب بیرون است - بعد عرض حکم شد که پنجه لك رویه را جواهر و دیگر ما محتاج ضرور از حضور بفرستند - باید که ارباب هوش درین باب خوب غور نموده در همه حال شکر فضل ایزد متعال بجا آورده غره بعمارات بخته و دیگر سروسامان و حشمت و شوکت و تدبیرات محافظت جانی و مالی خود نباشند که سوائی آن داور خطا بخش در مقابل مکافات اعمال بندهای عامی حافظ و معین باشد و تصدق و دعای صالحان و مستحقان بفریاد رسد هیچ اسباب سبب پناه و نجات آیات عذاب نمی تواند گردید *

اواخر شوال اوائل اسفندیار بقصد سیر و تفرج باغات و سبزه و ریاحین متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند پادشاه زاده محمد لورنگ زیب را سه لك رویه نقد و جواهر مع دیگر عنایات عطا نموده بدکن رخصت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را از راه کمال احتیاط برای محافظت قندهار طرف کابل مرخص ساختند - وزیرخان و ذوالفقار خان و غیره دوازده امیر نامی را همراه دادند - مکرمت خان را حکم شد که بکابل بطریق استعجال رفته بگردآوری ذخیره و مصالح توپخانه پردازد - و خود با وجود تصدیع و تعب راه پراز برف و یخبندان که کوچ بکوچ طی مسافت می نمودند تا بسره جویهای کشمیر بی نظیر رسیدند چون

حضرت اعلیٰ را با اسپان خوب رغبت زیاد بود در سال گذشته که ظریف نام را همراه ایلچی ایران برای خرید اسپان عراقی روانه فرموده بودند و از خدمت شایسته نیامد در تلاقی آن التماس نمود که اگر مرا بعربستان و ولایت روم فرستند تدارک خجالت سفر ایران می توانم نمود - لهذا او را در سال دهم جلوس با نامه و هدیه کمر مرصع و جواهر برای سلطان مراد قیصر روم مرخص ساخته بودند - ظریف وقتی بمکان مقصود رسید که قیصر روم بقصد تسخیر بغداد که بتصرف شاه ایران درآمده بود اراده بر آمدن داشت - بعده که خبر نزدیک رسیدن ظریف بقیصر روم رسید او را باعزاز طلبید و ظریف نامه با کمر مرصع بیش بها و قدری جواهر که داشت گذراند - قیصر نامه را از روی تعظیم گرفت و از ملاحظه کمر مرصع مسرور گردیده گفت که درین وقت اراده سواری مهم چنین دارم تحفه از نزد چنان پادشاه را شگون نیک و فضل الهی میدانم - روز دوم ظریف هزار پارچه هندوستان از طرف خود گذراند - قیصر پسند نموده از ظریف استفسار نمود که در هند برین رخت باریک نازک کدام اسلحه پوشیدن زیاده رواج دارد ظریف از همه سلاح و بکتر و هزار میجی تعداد نمود و بکتری که با خود داشت از نظر گذراند - قیصر پشند نموده ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد بظریف انعام مرحمت فرموده گفت که تا مراجعت من از مهم در موصل که مکن خرید اسپان است مانده بکاری که آمده مشغول باشد - و بعده که قیصر از فراغ تسخیر بغداد معاودت نموده آمد ظریف را همراه ارسلان آقا مع نامه و یک اسپ سواری خامه خود با زین مرصع

جالماس و عبلي مرواريد باف مرخص نمود - و يك اسپ بابت
 سواری خليفه سلطان كه از منصوب كردهاي شاه ايران بدست
 آورده بود مع خلعت بطريف بخشيد - و ظريف در ين سال قبل
 از ارسلان آقا برآه تنهه رسيد و براي ارسلان اقا مع مهمان دار احكام بنام
 حكم تنهه و ملتان روانه فرمودند - و حكم شده كه ده هزار روييه از خزانة
 ملتان دهند و هر جا رسد موبه داران خدمت ضيافت و طريقت
 مهمان داري بجا آرند - و بقدر حالت نقد و جنس تواضع نمايند -
 چنانچه سوای تواضعات ديگر غير از زر پادشاهي بيست هزار روييه
 باو رسيد - و بعد رسيدن هر دو و گذراندين پنجاه و دو اسپ خريد
 سرکار مع هر دو اسپ قيصر روم و عبا مورد عنايت گرديدند -
 و پانزده هزار روييه با خنجر و كمر مرصع و خلعت بارسلان آقا
 مرحمت شد و ظريف را خطاب فدائي خان و اضافه دوميدي مد
 سوار بر هشت مدي مد سوار مرحمت نمودند *

از ذكر تسخير بغداد آنچه در شاه جهان نامه از زبان ظريف
 نقل نموده منجمله حاصل كلام او چند فقره بزبان خامه ميدهد -
 چون ميان قيصر روم و فرمانرواي ايران نزاع مويي بود و لشكر
 قزلباش بر سر بغداد آمده بعد قتل و جدال بسيار بغداد را
 به تسخير در آورده بكتاش خاں را شاه درانجا گذاشت - بعد از
 چندگه كه سلطان محمد مراد متوجه تسخير بغداد گرديد شاه صفي
 با لشكر خود از صفاهان روانه شده بطلاق بستان رسيد آنجا توقف
 ورزیده خليفه سلطان را با مير فتاح تفنگ چي باشي و چند امير
 ديگر بمدد بكتاش خاں روانه ساخت - هنوز سلطان محمد مراد از

مروصل نگذشته بود که خبر وصول لشکر تازۀ ایران به بغداد شنید - بعده که سلطان محمد مراد بپای قلعه بغداد رسید بعد از ارسال نامه و پیام نصیحت آمیز که مفید ندید بمحاصره پرداخت و هنگامه داروگیر گرم گردید - در ابتدا قزلباش جنگهای نمایان و تردد مردانه نموده مکرر از قلعه برآمده بر لشکر سلطان محمد مراد تاخته کوشش و کشتش بسیار نموده بمرتبہ دست و پا زدند که بآن کثرت لشکر روم محمد پاشا نام وزیر اعظم قیصر با چند امیر جمع کثیر کشته گردید - و از مردم ایران نیز بسیار زیر تیغ آمدند - قیصر روم که دشت و بوم اطراف بغداد را لشکر فرو گرفته بود و توپخانه که در اصل احداث کرده همان ست از حد حساب و تعداد زیاد داشت بعد از کشته شدن وزیر اعظم با امرای نامی خود بغضب درآمده حکم یورش نمود - چون خبر یورش شهرت یافت بعضی از محصوران همراه یکتاش خان که سابق بقید رومی درآمده شکنجه عذاب آنها کشیده جان برگزیده بودند همت باخته سردار را بصلح و سپردن قلعه راه نمونی نمودند - چون با دیگران مصلحت بمیان آمد آنها تن بقبول این ننگ که خلاف رویه قزلباش عقیدت آئین است ندادند - و گفتند عار فرار بر کشته شدن اختیار نمیتوان نمود - اما از بسکه بکتاش خان را همراهان او از قتل بغداد و اسیر شدن ترسانند هوش باخته گردید و وقت شب بی اطلاع خلیفه سلطان و دیگر امرا از قلعه برآمده بواسطت مصطفی پاشا وزیر حال قیصر را ملازمت نمود - از انتشار این خبر با وجود تقید خلیفه سلطان دل باختگان دیگر از هر طرف

قابوي راه فرار اختيار نمودند - و سلطان محمد مراد وقت را غنيمت دانسته فرمود که از چهار طرف آوازه يورش بلند ساخته توپهاي قلعه کشا و توپخانه عالم آشوب سردادند و زلزله عظيم سراپا ييم در دل باقي محصوران راه يافت - درين ضمن یک طرف ديوار حصار از دم مات گوله توپ مسمار گرديد و لشکريانش يورش نموده اندرون حصار در آمدند - محصوران حوصله از دست داده امان خواسته بزيهار در آمدند - اما سلطان محمد مراد امرای بامان در آمده را حکم قتل نمود حتي جمعي که خود را بمزار حضرت سيد عبد القادر جيلاني و گنبد فيض آثار امام اعظم ابو حنيفه کوفي رحمه الله پناه آورده بفریاد الايمان در آمده بودند همه را زیر تيغ بيدريغ آوردن حکم فرمود و بقتل عام آن حماة امر نمود و عجب قزلباش کشی بميان آمد - بکناش خان را که با همروهان بالتماس و زير چند روز امان جان داده بود نيز بانواع سياست ره نورد باديۀ عدم ساخت - و بر منصفان و دانشمندان ظاهر است که خاندان امير تيمور نسبت بسلاطين هفت اقليم در خطا پوشي و جرم بخشي در مقابل چنان تقصيرات عظيم اگرچه نسبت بکفار حربي باشد و عقلا و شرعا قتل او جائز دانند بعد التجا و رجوع آوردن بدین درگاه که در خطا بخشي نمونه بارگاه غفار و رحمت الهي اند قتل او جائز ندارند •

الحال عنان خامه را از تحریر ذکر جنگ و قتل موقوف گل گشت

و سير بهار کشمير هميشه بهار معطوف مي سازد •

نهم نهي حجه کنار تالاب دل شرف نزول واقع شد تا قوت سامعه و باصره کار ميکرد صدای نغمه روح پرور و اقسام گل و رياحين

فرحمت افزا شنیده و دیده می شد چنانچه ملا طغرا گوید • بیت •
 سرود و حسن اینجا همعنانند • گل و مل هردو جنس یک دکانند
 ترنم ریز هر سو خوش خرامی • بهای نغمه در هر مقامی
 بمطرب نی چنان دل بسته دارد • که یک دم بی لب او بر نیارد
 نداند مرغ این گلشن رمیدن • نگرند سبزه اش سیر از دمیدن
 زمین گل آسمان گل بحرو برگل • نمانده در عدم گویی دگر گل
 درین ایام فرحمت افزا خبر نشاط فزای دستگیر شدن پرتوی راج
 ولد چهار بد کردار و فرار شدن چنپت و بقتل رسیدن اکثری از
 کفار فجار آن دیار از حسن تردد جانفشانی باقی خان متعین
 عبد الله خان بعرض رسید حکم شد پرتوی راج را بقلعه گوالیار
 محبوس سازند - اما چون عبدالله خان چنانچه بایست خود دران
 مهم سعی نمود و از کوتاهی او چنپت زنده بدر رفت و بهادر خان
 انصرام باقی استیصال آن طائفه بد سگال بعهده خود از روی تعهد
 گرفت عبدالله خان را بحضور طلب فرمودند - چون بعرض رسید که ملکه
 بانو همشیره حقیقی مغفوره مرحومه ممتاز محل اهلیه سیف خان
 ازین جهان رحلت نمود برای تسلی فرزندان او بخانه سیف خان
 تشریف برده بهر سه پسر محمد یحیی و محمد شافی و ابوالقاسم
 خلعت عنایت نمودند - چون که حضرت پادشاه دیوار های باغ و بام
 همارات و کفار های نهرو تالاب را چراغان نموده ایلچی روم را
 با ایلچیان دیگر جهت تماشا طلبیدند - روز دیگر علیمردان خان
 همارات میان تالاب دل را چنان چراغان نمود که تماشاگران از مشاهده
 آن در حیرت افتادند و پسند طبع پادشاه مشکل پسند گردید - اسپ

فرستاده قیصر روم را بدارا شکوه عطا نمودند - درین ایام چین صفت بهار و سیر ایلاق مشهور بسنگ سفید که بسیار راه دشوار گذار نا هموار دو سه منزلی کشمیر واقع شده مکرر سامعه افروز گردید باوجود کمال احتیاط در تحقیقات راه از طرف عدم برف و باران که اکثر در آن سرزمین هنگام و غیر هنگام می بارد متوجه آن طرف شدند - و از ملاحظه تنگی راه حکم شد که مردم اسباب غیر ضروری برندارند و زیاده از یک مقام اراده نبود بنابراین اکثر مردم از سپاه و اهل کسب خیمه و سایه برنداشتند و آذوقه خوردنی نیز زیاده از دو روزه با خود نگرفتند - بعده که بالای کتل برآمدند نزول باران بمرتب شد و باد زمهریر آسا وزیدن گرفت که اسبان مع سواران لرزیدن گرفتند و آنچه آذوقه خام و پخته باخود داشتند نه فرصت صرف نمودن آن یافتند و نه احتیاطی که بایست در نگاه داشتن آن بعمل آمد و سه چهار روز متصل هم بشدت بارید و از بس که آب از بالای آسمان و کوهها فرود می آمد و از زیر هر پارچه سنگ آب میجوشید و راهها در نظرها از بسیاری آب نایاب گردید و پادشاه بصیرگانه نرفته نظر بر تخفیف تصدیع خود و خلق الله مراجعت فرمودند اما از آنکه در راه گل و طغیان آب بمرتب کمال بود اسپ و آدم تا بزانو و سینه بالا و گل فرو میرفت و از فاقه سه چهار روزه و صدمات سرما و وزیدن باد زمهریر هر که بآب و گل فرو میرفت طاقت برآمدن نداشت لهذا تعب بسیار بلشکر رسید و منزل چهار کوهی را در شش پهر یعنی تا دو پهر شب بعد ضائع شدن جانور و آدم بسیار به منزل رسیدند و معهذا اکثر باقی شب بالای اسپ بروز آوردند و

دو مقام برای آرام و رسیدن مردم نمودند و باز باران فرصت نمیداد و خرابی بسیار بمردم رساند - گویند از سیلاب و طغیان آن سال چهار هزار خانه کناره دل و دیهات کنار کشمیر و چهار صد و سی و هشت دبه و پرگنات بهمبر و غیره از بیخ و بن کزده و بی نام و نشان گردید و اثر زراعت خریف آن فصل نمائند و باثر قحط منجر گشت و عمارات بسیار در شهر از پا در آمد و چند روز توده بازار و وانمودن دکانها میسر نیامد پیران کهن سال آنجا بعرض رسانیدند که چنان طغیان و آفت آب یاد نداریم و از بزرگان خود نشنیده ایم *

درین ضمن از واقعه کابل معروض گردید که جمعی از افغانان یوسف زئی بر سر رسید دلاور خان فوجدار ریخته مع سه پسران و جیاعه داران و جمع کثیر مقتول ساختند - و هرچه یافتند بتاراج بردزد بذابران فرحت خاطر پادشاه بکدورت مبدل گردید - تودممل افضل خانی را خلعت دیوانی و امینی و فوجداری سرکار سهرند و خطاب رای مرحمت نمودند و حکم تهیه کوچ لاهور فرمودند *

ذکر سوانح و جشن سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه

هزار و پنجاه هجری نبوی

غره جمادی الاخری جشن آغاز سال چهاردهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه منعقد گردید و جمع کثیر از بندهای حضور و ارباب طرب و سکنه آنجا کامیاب فیض گردیدند و بعد توقف شش ماه هفتم شهر مذکور کوچ سمت دارالسلطنت لاهور واقع شد - غره شعبان المعظم در دولتخانه لاهور داخل شدند یمین الدوله که بسبب عارضه بدنی در لاهور مانده بود شرف اندوز ملازمت گشت -

ارسلان آقا را پانزده هزار روپيه و يك مهر صد توله و يك روپيه بهمان وزن مع خلعت داده مرخص ساختند - سعد الله خان كه بشيخ سعد الله لاهوري موسوم بود و بحليۀ فضيلت و علوم عقلي و نقلي و حفظ قرآن و حسن تقرير و تحرير آراستگي داشت و سابق شرف اندوز ملازمت گرديده بود چون هنوز مساعدت ايام باستعداد ذاتي او موافقت ننموده بود موافق جوهر كمالات منظور نظر نگريده بر روزيانه بسيار كم مامور گشته از قبول ابا نمود - بعده كه كوكب بخت او ياروي فرمود بار ديگر در رمضان المبارک سنه هزار و پنجاه هجري بصدارت موسوي خان صدر بشرف ملازمت رسیده بعطاي يوميۀ مناسب و خلعت و اسب سرافراز گشت - و در دو سه هفته عوض روز يانه منصب مرحمت نمودند - و در عرض يك سال بمدد رشد و كمال كه اقبال طالع بآن موافقت نمود بمنصب هزاري ذات و دو صد سوار و خطاب خاني و خدمت عرضه داشت مكرر معزز گشت - و متصل آن بداروغگي غسليخانه مباهي گرديد - و در سال دوم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار خدمت خانساماني سر بلندي يافت - و در سال چهارم چنانچه در ذكر هر سال بزبان خامۀ گهربار داده خواهد شد بپايۀ وزارت كل هندوستان مفتخر گشت - و در سال هفتم بمرتبۀ هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و دو كرور دام انعام سرافرازي حاصل نمود - و بمرتبۀ در مزاج پادشاه جا گرفت و اعتبار بهمرساند كه سواي مقدمات وزارت درهمه امور كلي و جزوي مالي و ملكي بدون صلاح و مشورت او صورت اجرای كار متعذر بود و كار بجائي رسيد كه باعث رشك پادشاه زاده

دارا شکوه کردید و بدان قرب و لایمندی و اختیار سلطنت برو حصد
برده کارشهای بیجا نموده ضرر بحال او نتوانست رساند و از حسن
نیت و فطرت برخلاف او همه امرای صاحب مدار دهلی و دکن را که
آخر از برهم زنی هم چشمان رخنه در مراتب آنها راه یافت و بسیاری
را کار بباد دادن جان و مال و بی آب روئی عیال منجر گردید و
تادم باقی حیات که در سنه هزار و شصت و پنجم مرحله پیمای سفر
آخرت با هزاران توشه نیکنامی گشت ضرر جانی و چشم زخم آبرو
نرسید - چنانچه باقی احوال او در ذکر سال بیستم جلوس بعد از
ارتحال او بروضه جنان بزبان قلم داده خواهد شد *

چون نشیمن خلوت بامرای خاص که دران وقت بار داشتند
در عهد عرش آشیانی نزدیک حمام واقع شده بود بغمل خانه زبان
زد خاص و عام گردید - و درین سال فرمودند بدیوان خاص موسوم
نمایند - علیمردان خان را صوبه داری کابل از تغیر سعید خان و سعید
خان را صوبه کشمیر بجای علیمردان خان مقرر فرمودند از جعفر
خان چون تقصیر خلاف مرضی بظهور آمده بود از منصب
بر طرف ساخته از مجرا ممنوع فرمودند - بعرض رسید که شاه قلیخان
بکشمیر نا رسیده مرحله پیمای سفر آخرت گردید لهذا بجای او
تربیت خان را مقرر و مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش
را بکابل رخصت نموده فرمودند که بکابل رسیده بدانچه مامور گردد
بعمل آرد - از واقع احمد آباد بعرض رسید که زمیندار جام که سر با طاعت
صوبه دار و احکام پادشاهی فرود نمی آرد و سکه محمودی میزد
بعده اعظم خان برو لشکر کشی نموده و آدم کشی از طرفین

بمیان آمد باطاعت در آمده سه لک روپیه و امد اسپ پیشکش
 قبول کرده تعهد بر طرف نمودن سکه نوشته داد - معتقد خان
 صوبه دار از سه آمده ملازمت نمود هزار مهر و شصت فیل مع جواهر
 و دیگر تحف که جمله چهار لک روپیه بقیمت در آمد پیشکش
 گذراند - چون مکرر بعرض رسید که راجه جگت سنگه که از راه حيله و
 تدبیر با راجه روپ پسر خود که بفوجداری دامن کوه کانگه مقرر بود
 و از و بعضی تقصیرات سر میزد باظهار شهرت ناساز گاری مدعی
 گشته بخدمت پادشاه التماس نموده که اگر فوجداری کانگه بمن
 مقرر شود تعهد می نمایم که هم چهار لک روپیه در سرکار هرسال سوای
 جمع مقرری ذمه زمیدار و اصل سازم و هم راجه روپ را به تنبیه واقعی
 رسانم بعده که ملتئم او بدرجه قبول در آمد و بان مکن رسید از
 راه کوه اندیشی روپ سرکشی اختیار نموده ملاه فساد آن سر زمین
 گردید - و قلعه تاراگنه را که از قلعه ای محصور نموده آن ضلع بود تعمیر
 کرده ملجا و ماوای خود ساخت - هوچند که در ظاهر از راه حیل
 و اقسام تمهید عیب پوشی خود بسر انجام گرد آوری ذخیره جنگ
 و انوخته ضروری پرداخت اما از اندازه فکر طول امل بر اراده
 باطل آن بد عمل مطلع شده برای تنبیه او سه فوج بمرداری سید خان
 جهان بهادر و سعید خان بهادر و سید اصالت خان بهادر که همراه هریک
 چند امیر با مصالح قلعه گیری و توپ خانه مقرر گردید تعیین فرمودند
 و باز سرداری هر سه فوج بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش
 تجویز نمودند و هر یکی را بعضای عنایات مفتخر و معزز ساختند
 چنانچه باقی ذکر آن بر محل ذکر خواهد در آمد *

ذکر سوانح سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه

هزار و پنجاه و یک هجری نبوی

غره جمادی الاخری جشن آغاز سال پانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و یک سرانجام پذیرفت - هفدهم شعبان سال حال یمین الدوله مرحله پیمایی سفر آخرت گردید و از نقد و جنس سوای حویلی که بران هم بیست لک روپیه بخرچ درآمده بود دوکرور و پنجاه هزار روپیه که از انجمله سی لک روپیه جواهر محسوب گردید بضبط و قید تعداد در آمد فرد تفصیل نقد و جنس مذکور را روز عیادت که حضرت تشریف برده بودند خود یمین الدوله نوشته گذرانده التماس ضبط آن نمود - بیست و پنج لک روپیه بفرزندان او از انجمله بخشیدند و حویلیها را بدارا شکوه عنایت فرمودند و در عطا نمودن خلعت و دیگر رعایت کوشیدند - خصوص بخلف الصدق شایسته خان زیاده عنایت مبدول گردید - و تا مدت در صوبه بهار ایام بهار جوانی بعیش و کامرانی در زمان حیات پدر و بعد آن بانصرام رساند •

و الحال ذکر باقی مهم جگت سنگه بدکردار بقذکار می آرد - بعد از آنکه فوجها از اطراف حصار آن تبه کار در آمده بمحاصره پرداختند خصوص سید خان جهان که پسر کلان آن نابکار سر راه او از تنگ نای کوتل گرفته کار بر مردم پادشاهی تنگ آورده بود آخر کار از ضرب دست و سعی بهادران راه هزیمت اختیار نموده و باز بعد از بدست آمدن کتل چون تا ممکن آن محیل مکار چند هزار بند و قچی در هر گوشه و کنار و پناه غار و اشجار دشوار گذار مورچال

بسته کمین گاه ساخته سد راه گردیده بودند همه جا بموضع اقبال
 عدو مل بادشاه اسلام سید خان جهان مع همراهان جنگ کنان
 کافر افگنان اشجار بری نموده میگذشت تا بیای حصار آن
 تیره روزگار رمید و افواج قاهره برای تاخت و تاراج هر طرف تعین
 نمود وزن و مرد بسیار و مواشی بیشمار باسیبری و غارت در آمد
 و بکندن نقب و پیش بردن مورچال پرداختند - و از طرف
 دیگر سعید خان بهادر ظفر جنگ خود را بدامن کوک آسمان شکوه
 رساند - و از جانب دیگر فوج سید اصالت خان مع راجه جی سنگه بعد
 تردد نمایان بدرة درآمده بفوج سعید خان ملحق گردید اما ازان انبره‌ی
 جنگل و ترا کم اشجار خار دار و ناهمواری کوهبای سربفلک گشیده
 دشوار گذار که پرواز مرغ و هم از انجا متعذر می نمود مع هذا تفنگچیهای
 بیخطای آن خطاکار سد راه گردیده در پناه درختان خار دار مورچال قائم
 کرده بودند و باعث قطع شجر حیات و شهادت لشکر اسلام میگردیدند
 محتاج رسیدن کومک و مصالح جنگل بری گردیدند - تا آنکه قلیچ
 خان و رستم خان و اله ورمی خان و بهادر خان که از عقب بمدد
 هر سه فوج همراه پادشاه زاده مقرر شده بودند با دوسه هزار تبردار
 و بیل دار و سنگ تراش رسیدند و جنگل بری نموده باعث قطع
 بیخ حیات آن زمیندار برگشته روزگار نابکار گردیدند - و آن نگوئیده شعار
 چون مورد و ملخ دران راه پراکنده شده بالای درختها برآمده در
 پناه شاخها بزدن و انداختن تفنگ جرأت می نمودند و مردم کار
 آمدنی بسیار ضائع می ساختند سرانجام کار از هر طرف سیلاب
 افواج رسید کار بران تبه کاران تنگ آورده نقبها زیر برج و حصار

رسانده از باروت پر ساختند و آتش داده يك برج با قدری دیوار پرانند اما چون عقب آن دیوار دیگر برای احتیاط همین روز برداشته بودند و مصالح توپخانه بسیار داشتند وقت پرورش سوای آنکه جمع کثیر از مردم پادشاهی بکار آمدند فائده مترتب نشد و همچنان بر قلعه دیگر که ملجای دوم آن کافر بود تروندهای نمایان از مبارزان کار طلب بعرضه ظهور آمد بغیر از آنکه جمعی از مسلمانان بدرجه شهادت رسیدند کاری نداشتند و بعده که مهم و محاصره بامتداد کشید آن غدار بدکردار ملاحظه نمود که چند هزار کفار بدار البوار پیوستند پیغام صلح باظهار عجز بمیان آورده پسر خود را نزد بادشاهزاده برای قبول عفو جرائم گذشته و اظهار اطاعت آینده فرستاد و چند روز بدین شهرت دست بهادران قلعه کشا را از تردد کوتاه ساخته درین فرصت ذخیره و مصالح تازه فراهم آورده باز بوسیله زیاده طلبی و درخواست مطالب بیجا پادشاه زاده را بیدماغ ساخت و از سرنو صدای دار و گیر بقصد تسخیر و استیصال حصار آن بدکردار بلند گردید و مجدداً یورشهای رستمانه و سعیهای زیاده از اندازه بیان بظهور آوردند - اگر بتجزیه تفصیل امتداد آن مهم پردازد بطول کلام ملالت انجام منجر می گردد - از جمله ایام محاصره پنجروز چنان جنگ صعب بمیان آمد که گولگ توپ و تفنگ و تیر تگرگوار بلا فرصت از آسمان می بارید و از زمین شعله آتش می جوشید و قریب دو سه هزار کس سوای مردم آن ناکس بدرجه شهادت رسیدند و زخمی گردیدند کفار بیشمار بزیرب تیغ بیدریغ در آمدند آخر مغلوب هراس گشته

هر دو حصار را گذاشته مع مال و عیال راه جنگل بی سروپایان اختیار نمود و شادیاته از هر طرف و کنار افواج بنوازش در آمده و بعد عرض سید خان جهان و بهادر خان و راجه جی سنگه و غیره همه سرفوجان در خور پایه مورد عنایات گردیدند - چون قلعه تاراگه بجا کرده جگت منگه اصل تعلق بهرتی راج زمینداران حدود داشت که جگت سنگه پدر او را کشته آن مکن را بغصب متصرف شده بود و از تسخیر قلعه مذکور هنوز خاطر جمعی حاصل نکرده بودند باز وقت صادر نمودن حکم انصرام باقی مهم آن بدسگل بهرتی راج فرمودند که بوطن رفته سرانجام خود نموده باستیصال آن بد مال پرداخته گری مذکور را بتصرف خود در آورد *

چون فصل خریف کشمیر چنانچه گذشت از کثرت باریدگی و طغیان سیلاب نزاعها را آفت تمام رسید و انبار غلهای چند ساله نیز ضائع و نابود شد قحط عظیم دران ولایت افتاد قریب سی هزار نفر از ضعفا و مساکین آن دیار بدار السلطنت آمده نالاش ضعیف حالی در پای جهرکه در پیش نمودند - لك رویه بآنجماعه دهانیده حکم فرمودند که دو سه جا لنگر غله بخته و خام برای آن ضعیفان جاری سازند و سی هزار رویه در کشمیر نیز برای محتقان عطا فرمودند - و به تربیت خان برای تیمار داری در ماندگان آنجا حکم صادر فرمودند - چون تربیت خان چنانچه باید بغم خواری ضعیفان نتوانست پرداخت رعایای الم کشیده کشمیر جوق جوق بفریاد می آمدند - صوبه داری آنجا بطفر خان ولد خواجه ابوالحسن خان ناظم سابق مقرر فرمودند و

بیست هزار رویه دیگر بمستحقان کشمیر عنایت نمودند *

بار دیگر که افواج پادشاهی بپردازی سید خان جهان و همراهان پادشاه زاده بمحاصره دیگر مکانهای قلب جگت سنگه پرداختند از سر نو محاربه‌های عظیم بمیان آمد و جمعی از بهادران همراه خسرو بیگ جماعه دار عمده یمین الدوله که تازه در جرگه بندهای پادشاهی در آمده بود و غیره زیاده از پانصد نفر بدرجه شهادت رسیدند و جان بازي و تردد های مردانه و پرورشهای رستمانه از هر دو طرف بکار رفت آخر کار از هراس غلبه اسلام پیغام اطاعت و ندامت از طرف آن کافر بدنام بسید خان جهان رسید و بشفاعت سید خان جهان قلم عفوبرجرائم او کشیدند و بمزدۀ جان بخشي و امان بحال ماندن عرض و ناموس مبشر گشته طلب حضور گردید و حکم شد که حصار گدّیها را مسمار و به زمین هموار نمایند - رای میکند را که دیوان مستقل آصف خان بود بمنصب پانصدی صد سوار و خدمت دفترتن از تغییر جسونت رای مرفرازی دادند و همه جا شکار و تفرج کنان طی منازل راه کشمیر نموده اواخر شوال نزدیک دار السلطنت لاهور رسیدند پادشاه زاده محمد شجاع را بموجب درخواست او صوبه اودیسه ضمیمه بنگالا و شهنواز خان را عوض اودیسه سرکار جونپور مقر فرمودند و محمد زمان طهرانی را نائب اودیسه از طرف پادشاه زاده نموده مرخص نمودند پادشاه زاده محمد مراد بخش مع همراهان از مهم جگت سنگه فارغ شده بحضور رسید و جگت سنگه را مع فرزندان فوطه در گردن انداخته آورده ملازمت کنانید - از راه خطا بخشي و جرم پوشي لاسر

تقصیرات او در گذشتند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بموجب حکم از دکن آمده ملازمت نموده یک لک و بیست هزار روپیه نقد و جواهر و فیلان نذر گذراند - دولت روپیه نقد مع دیگر عنایات باو عطا فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که ده هزار بی هشت هزار سوار بود دو هزار بی اضافه مرحمت نمودند *

چون بعرض رسید که شاه صفی رستم خان گرجی را با لشکر و توپخانه گران برای تسخیر قلعه قندهار روانه خراسان ساخته خود تهیه روانه شدن سمت مذکور دارد خواستند که طرف کابل و قندهار رایت ظفر آیت برافرازند - پادشاه زاده دارا شکوه التماس نمود که امیدوار است که حضرت خود بدولت در دارالسلطنت لاهور بعیش و کامرانی سربر آرا بوده مهم قزلباش بدمعاش و دفع شر شاه صفی باین فرزند ارادتمند واگذارند التماس او بدرجه قبول درآمد - و اواخر محرم الحرام دارا شکوه را بابیست و نه هزار سوار سائر و هفت هزار سوار توپخانه و احدی و پیاده بیست و سه هزار سوار کومکیان صوبجات که جمله از پنجاه و پنج هزار سوار تجاوز می نموده بابیست و چهار امیر که عمده آنها سید خان جهان و راجه جسونت و راجه جی سنگه و رستم خان و قلیچ خان و بهادر خان و اله وردی خان و قطب الدین خان و تیر انداز خان و یکه تاز خان و غیره باشند مرخص فرمودند - از اصل اضافه بمنصب بیست هزار بیست هزار سوار و عطای دوازده لک روپیه نقد و در بیست اسپ و دو فیل و دیگر مرمع آلات سرافرازی داده بعضی نصائط نموده روانه ساختند - و حکم

شد که سر صد سوار نابین موافق موجودات ده هزار روپیه نقد سواي
 تنخواه جاگیر که دارند برای سرانجام سفر بطریق مساعدت بامرا و بندگان
 پادشاهی عموماً رسانند - و با حدیان توپخانه که نقدی اند سه ماهه
 پیشگی دهند - و پادشاه زاده محمد مراد بخش رانیز همراه برادر کلان
 مرخص ساخته سفارش نمودند که اگر نظر بر شورش قزلباش
 بد معاش فوج بلخ و بخارا بحرکت آید برای تنبیه ازبکیه موافق
 صلاح دارا شکوه محمد مراد بخش خود را رساند و اگر بتقاضای
 وقت محمد مراد بخش را پادشاه زاده کلان نزد خود نگه دارد
 علی مردان خان را برای دفع فوج توران از کابل رخصت نمایند -
 و کومگیان کابل همراه پادشاه زاده رفاقت نمایند - خان دوران بهادر
 نصرت جنگ که از مالوا خود را رسانده بود نیز همراه پادشاه زاده
 تعیین فرمودند - و حکم صادر شد که هر دو پادشاه زاده بغزنین رسیده
 توقف و ززیده سی هزار سوار مع توپخانه پیشتر همراه خان دوران و
 سعید خان بهادر ظفر جنگ و غیره روانه سازند - در صورتی که از طرف
 شاه ایران رستم خان بر سر قندهار آید همان فوج برای مقابل
 او کافیست و در صورت آنکه خبر رسیدن شاه بخراسان و گذشتن
 از سرحد هرات تحقیق برسد پادشاه زاده خود را بقندهار رسانند *
 درین ضمن خبر واقعه شاه بطریق افواه بعرض رسید و بتفاوت
 هفته خبر مذکور بثبوت پیوست که بعد انقضای مدت چهارده سال
 فرمان فرمائی ایران نزدیک مشهد مقدس جان بجان آفرین سپرد -
 و بجای او شاه عباس ثانی جلوس نمود - و معا عرضه داشت
 دارا شکوه مشتمل بر خبر واقعه شاه و اظهار آنکه اگر حکم شود با

لشکر و توپخانه جهان آشوب متوجه تسخیر بلاد خراسان گردد رسید
در جواب نوشتند که بر سر پدرم رفته خورد سال که هنوز سلطنت
او مزاج نگرفته مهم فرمودن موافق رویه سلاطین نیک سیرت نیست
خود را مع لشکر نوک بحضور رسانند که لذت دیدار فرحت آثار
آن فرزند عزیز را زیاده از تسخیر هفت اقلیم میدانیم *

دربین اوان بعرض رسید که میرزا رستم قندهاری صفوی که در مدت
پنجاه سال خدمت سه پادشاه نموده بود ازین جهان فانی بروضه
جاودانی شتافت اگرچه از دودمان و نبائر صفویه گفته می شد و کارهایی
نمایان ازو بظهور آمده بود اما بعضی اداہلی خلاف اطوار بزرگان ازو
سر می زد که اکثر ماده انحراف مزاج پادشاه میگردد *

چون مهم چنپت از عبد الله خان چنانچه بایست انصرام
نیامت و راجه بهار سنگه تعهد تنبیه اوداده بعد خود گرفته بود
در اندک مدت بی تردد تیر و سنان چنپت را چنان مطیع
ساخت که باظهار ندامت و قبول اطاعت در آمده براجہ ملاقات
نموده شفیع جرائم خود گردانید و حقیقت از عرضه داشت راجہ
بعرض رسید تقصیر او را معاف فرموده همراه بهار سنگه بدستور قدیم
که نوکر موروثی او بود مقرر فرمودند *

چون نسبت صبیہ شاه نواز خان صفوی با پادشاه زاده محمد
مراد بخش بمیان آمد و شهنواز خان در اودیس بود نورس بانو اہلیہ
شاه نواز خان صبیہ را بموجب حکم بحضور آورده یک لک و پنجاه
ہزار روپیہ ساقی فرستادند و بعد رسمیات حنا بندگی آن صبیہ را
در محل طلبیدہ در دولتخانه جشن طوی زده چہار لک روپیہ

مهر بستند و از آرایش چندین هزار چمن گل و چراغان و اتشبازی تمام شهر و بازارها بجلوه و رونق در آمد *

بر سخن رسان با هوش ظاهر باد که عجب حکمت کارخانه پادشاه حقیقی است که از ابتدای سلطنت شهاب الدین سام عرف معز الدین غوری که بانی رواج اسلام و تسخیر هندوستان گردید لغایت آخر فرمانروائی محمد شاه عرف معز الدین که چند هزار (۹) پادشاه در تمام ممالک محروسه و بیست و دومین هندوستان صاحب سکه و خطبه شدند در صورتیکه اکثر تاریخ معتبر پادشاهان هند بنظر غور بمطالعه در آید و بدقت طبع ملاحظه نمایند هیچ پادشاه سید صحیح الاصل نشده و نگذشته با وجود که در صبیغه شد نواز خان صفوی در خانه عالمگیر پادشاه و محمد مراد بخش آمدند و از بطن آنها اولاد مثل اعظم شاه و اکبر شاه بهمرسید و دیگر هم در زمان سابق دختر سادات در خاندان تیموریه آمده بود و از آنها تناسل و توالد حاصل شد اما هیچ یک سرور آرای ملک پر وسعت هندوستان نگردید که باختلاف روایت هم از طرف مادر سیادت او سکه زد گردیده باشد - مگر در ذکر پادشاهان سلف دهلی خضر خان بن ملک داؤد که فی الحقیقت بحسب ظاهر موافق رسم آبا و اجداد از قوم افغانان چنانچه بذکر در آمده افغان ثابت می شود - بعضی مورخان به حجت آنکه روز ضیافت برگزیده خاندان نبی و ولی سید جلال بخاری که مهمان پدر خضر خان وارد گردید طشت و آفتابه بدست خضر خان که خورد ساله بود داده مامور بدست شستن مهمانان نموده بود از زبان آن سید برحق برآمده

که این سید زاده را بدین خدمت چرا تکلیف نموده اید - هر چند که موافق اعتقاد مشایخ باید که آنچه از زبان زیدد دودمان مصطفوی بر آمده باشد کلمه لغو نباشد اما نزد متکلمین شرعا و نقلا سیادت ازین کلمه و کلام ثابت نمی شود بلکه این مقوله بسیار شبیه است به سوال و جواب علمای اسماعیلیه که بچراغ کش و روافض در احمد آباد شهرت دارند و نزد فضایی امامیه بالحد مطعونند - و مسود اوراق ملا جیون نام مجتهد و پیشوای آن قوم در احمد آباد صحبت بی تکلف داشته سبب شهرت اسماعیلیه و رافضی و چراغ کش استفسار نمود و کتب فقه و علم کلام آنها را بنظر دقت بمطالعه در آورد - اگرچه فی الواقع در همه مسائل فروع و اصول بمذهب تشیع موافقند الا آنکه بجای دوزده امام اسماعیل را امام سیزدهم میدانند و منکر متعه اند ازین جهت علمای امامیه در قبول اسلام آنها نیز گفت و گو دارند - بلکه این طائفه که در ایران سکونت دارند فضایی آن را بیت حکم بر قتل و اخراج آنها می نمایند - و آنجماعه در جواب برای اثبات امامت اسماعیل حجت و سند می آرند که در کلینی که از کتب معتبر احادیث تشیع گفته می شود درجه امامت که امام موسی کاظم علیه السلام فرزند خود را مسمی با اسماعیل که خاطر ارزا بسیار میخواستند مکرر در صغرس مخاطب با امام ساختند و کلام امام لغو نمی باشد - ازین مقوله اسماعیلیه امام بودن اسماعیل نزد آن فرقه ثابت شده اما وجه معقول برای زبان زد گردیدن بچراغ کش از تقریر و تحریر مسائل فقهی آنها ظاهر نگردید مگر آنکه ملا جیون می گفت که ما در روز عید غدیر خم که هیجدهم ذی حجه امامیه از جمله ایام عید

مقرری میدادند شاهی می نمائیم - مدعیان ما را متهم باین می سازند که خم در زمین مدفون ساخته آرد پر نموده بدان فعل تبیغ که شهرت داده اند مرتکب میگردیم - بهر حال سر رشته سخن بطول انجامید - حاصل کلام ازین مقال شرعا سیادت خضر خان ثابت نمیگردد - و بهادر شاه بن عالمگیر که بتجویز نصای مزاج گو سیادت بخود داخل خطبه نمود بر عالمی هریدا است که عالمگیر پادشاه بصیادت خود قائل نبود - و برجہانیان ظاهر است که از طرف والدہ که دختر راجہ کشتوار است نیز سیادت ثابت نمی شود - العلم عند الله - اما وجهی موجه که برای سیادت طرف جد مادری بهادر شاه شهرت یافته و در ذکر سلطنت بهادر شاه انشا الله تعالی بزبان قلم خواهد داد سیادت دیگر هیچ پادشاه هندوستان باثبات نرسیده •

ذکر سوانح مال شانزدهم از جلوس مطابق سنه هزار

و پنجاه و دو هجری

بخش آغاز سال شانزدهم اوائل جمادی الاخری موافق سنه هزار و پنجاه و دو بدستور زیب و زینت هر سال ترتیب یافت و از ادنی و اعلی هر یکی فراخور قسمت و حالت فیض یاب گردید و پادشاه زاده دارا شکوه و محمده مراد بخش از کابل و غزنین مراجعت نموده آمده ملازمت نمودند - دارا شکوه را بخطاب شاه بلند اقبال که خود در ایام شاه زادگی داشتند بلند آوازه ساختند - و محمد مراد بخش را صوبه ملتان در اقطاع و صوبه داری مقرر کرده مرخص فرمودند - الفورسی خان که در هرزه گوئی ضرب المثل بود بلکه تاحال فرزندان و سلسله او بدین صفت موصوفند - ازو وقت کلام و کلام در خدمت و رکب

پادشاه زاده خلاف داب نمک خواران بعرض رسیده بود لهذا بي منصب فرمودند و برگزیده شکرپور بجمع سي و چهار لك دام براي وجه معاش او مقرر كردند - زهي وسعت خلق و طریقه خطا بخشي و جرم پوشي خاندان امير تيمور که با وجود ظهور چنين تقصيرات که نزد پادشاهان هفت اقلیم سواي قتل متحمل نمیتوانند شد جان و نان بحال میدارند - از عرضه داشت ظفر خان ناظم کشمير بعرض رسید که از عنایت یک لک و پنجاه هزار روپيه تصدق حضرت که بر رعایا و سکنه کشمير رسيد اثرالم ایام قحط بروزهاي عيه و نوروز مبدل گردید اما اگر سي هزار روپيه ديگر براي خريد گاو و تخم ريزي برعایاي مال گذار مرحمت شود باعث استمالت و آبادی محال و یران خواهد شد درجه پذیرائي يامت •
راي مکند آصف خاني را بخدمت بیوتاتي حضور مفتخر ساختند و خدمت دفترتن از تغیر او بملا علاءالملک فرمودند •

اگرچه نهر تيار کرده علیمردان خان بخروج لک روپيه که بتحریر درآمده باعث آبروي علیمردان خان و سرسبزی و خرمي باغات پادشاهی و زراعت و طراوت و فیض باغ فرح بخش شالي مار که بر صفحه روزگار سیا حان ربع مسکون بدان خوبی باغي نشان نمیدهند گردید و پسند شاه و گدا افتاد - اما چون برای شهر آب کمی مي نمود لک روپيه ديگر حواله ملا علاء الملک نمودند که منبع و عرض نهر را کشاده تر سازد تا چشمه خير همیشه جاری باشد •

سيد جعفر الملقب بسيد جلال خلف شاه عالم بخاري را بخدمت

مدرات کل از تغییر موسوی خان مقرر فرمودند *

هیجدهم شهر شعبان این سال از دار السلطنت لاهور بدارالخلافه اکبر آباد توجه نمودند - سعید خان بهادر ظفر جنگ را صوبه دار لاهور فرمودند - التفات خان ولد میرزا رستم صفوی را چهل هزار روپیه سالیانه حکم نمودند - تودرمل را بر حسن تردد خدمت دیوانی سپردند هزار سوار سرفرازی بخشیدند - و اواخر رمضان المبارک داخل دارالخلافه اکبر آباد شدند - علیمردان خان را صوبه دار کابل نموده مورد عنایات ساخته مرخص فرمودند - عبدالصمد عمودی سفیر شریف مکه باتحیف و کلید بیت الله که بطریق شگون روانه ساخته بود رسیده ملازمت نمود - چهل هزار روپیه مع خلعت و اسب و فیل انعام یافت - عبدالله خان را از منصب بر طرف ساخته یک لک روپیه سالیانه مقرر نمودند - سعدالله خان را باضافه پانصدی صد سوار که از اصل و اضافه هزار و پانصدی سه صد سوار باشد و عنایت خلعت و اسب و فیل از حلقه خاصه معزز ساختند - عمارت مزار ممتاز محل باهتمام مکرمات خان در مدت دوازده سال بخرج مبلغ پنجاه لک روپیه باتمام رسید - و چند دیه بجمع چهل لک دام سوای آنچه از داکین اطراف عمارت مذکور بهم میرسید که جمله محصول و کرایه از دولک روپیه زیاد می شد برای خرج روضه آن مغفوره مقرر فرمودند - از خوبی نضا و عفائی آن عمارت چه بزبان قلم دهد هرکه دیده میداند *

ذکر سوانح سال هفدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و سه هجری

غره جمادی الاخری سنه هزار و پنجاه و سه هجری جشن آغاز سال هفدهم جلوس بجلوس و آرایش تمام زیب و زینت پذیرفت - عبدالصمد سفیر مکه را تا روز رخصت جمله از نقد و جنس شصت و پنج هزار روپیه انعام نموده مرخص ساختند - و رای رایان بعد پیشکش نمودن فیل و اسبان استعفای منصب و خدمت نموده در معبد خانه بنارس منزوی گردید - عرضه داشت پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب مشتمل بر مرزده تولد فرزند بعرض رسید مسمی بمحمد معظم ساختند *

هیجدهم شعبان بقصد زیارت معین الحق والدین حضرت خواجه معین الدین چشتی متوجه اجمیر شده هشتم رمضان بدان مکان فیض نشان رسیده بعد زیارت و رساندن ده هزار روپیه بخدمه آنجا فرمودند که دیگ کلان ساخته جنت مکانی را از برنج و گوشت نیل گاوهای شکار خاصه پخته بمستحقان رسانند یکصد و چهل و پنج من پخته از برنج و گوشت و روغن دران دیگ پخته شد بعد از فراغ زیارت مراجعت نموده هیجدهم شوال داخل دارالخلافه شدند - سعد الله خان را از اصل و اضافه دو هزار پانصد سوار نموده بخدمت میر سامانی مقرر ساختند و داروغگی دیوان خاص از تغیر سعد الله خان بباتی خان مقرر فرمودند - بعرض رسید که راجه کشی سنگه فوت شده و ازو پسری که مانده از بطن جاریه است و میان هنود فرزند کنیز را وارث ملک و مال نمیدانند

و با او طعام نمی خوردند و داخل غلام محسوب می نمایند لهذا وطن او را بدیوبی سنگ نبیره عم او مرحومت نموده بخطاب راجگی و منصب هزاری هزار سوار مفتخر گردانند - و عبدالله خان فیروز جنگ را که سالیانه مقرر نموده بودند باز بمنصب شش هزاری شش هزار سوار بحال فرمودند - صفی قلی خان سپاه منصور که در جرگه امرای ایران بود از ایران آمده ملازمت نمود - بمنصب هزاری پانصد سوار و عطای خلعت و اسب وفیل و پانزده هزار روپیه سرافرازی یافت - چون در دار الخلافت اثر طغیان تپ و وبا و طاعون ظاهر شد اوائل ذی حجه طرف فتح پور عنان توجه معطوف داشتند - بعد از چندگاه بطریق سیر و شکار آن طرفها بسر برده بدار الخلافت مراجعت نمودند - و بسبب شدت و با بعد توقف هفتة در دار الخلافت باز متوجه سمرگده گشتند و بعد انقضای محرم بدار الخلافت رسیدند *

ذکر سوختن پادشاه بیگم

چون روز جشن سال گره نواب جهان آرا بیگم مخاطب پادشاه بیگم از شعله آتش شمع دامن نواب قدسیه پادشاه بیگم و هر دو دست و شکم و سینه را سوزاند و چهار کنیز خاصه که برای خاصوش نمودن پروانه وار خود را بران آتش زدند بآنها نیز آتش در گرفت و اکثر اعضای هر چهار خواص سوخت و جع بسیار از اثر جراحت در ذات قدسیه بهم رسید و الم آن بر ذات حضرت اعلی که محبت زیاد بآن قدسیه صفات داشتند موثر گردید - از آنکه سرانجام شادی سال گره نواب قدسیه تیار شده بود و ارباب طرب جمع آمده بودند بزم غنا بعنا و کدورت غم و الم مبدل گردید. و حکیم مومنا و دیگر حکما

برای علاج مقید گشتند خصوص حکیم داؤد که دران تازگی از نزد شاه عباس فرار اختیار نموده خود را بحضور رسانده بود معالج گردید و شصت هزار روپیه تصدق بمستحقان رسانده دعا برای شفا حاصل نمودند - سواي آن هر شب هزار روپیه زیر بالین بیگم گذاشته مباحی بفقرا میسرساندند - و از جمله خدمه که سوخته بودند دو تا که زیاده آتش گرفته بود در عذاب و جح آن در گذشتند - و دو خواص علاج پذیر شدند - و الم جراحت بیگم که از شدت و جح تب و دیگر امراض علاوه آن گردید بچهار پنج ماه کشید - و پادشاه از غم فرزند عزیز دیوان کم نموده اکثر بر بالین بیگم حاضر می شدند - از اتفاقات نا محمود در همان ایام سید جلال صدر جدید باوجود شرافت چنان خاندان برهنه منونی پیشکاران شرارت پیشه بعرض رسانده بود که از بلخبری موسوی خان صدر معزول وجه مدد معاش باکثر مردم بیجا که اصلا استحقاق ندارند مقرر شده و بفرمان و اسناد جعلی بسیاری یومیه و اراضی دارند حکم ضبط یومیه عموما تا تحقیقات اسناد صادر شده بود این معنی ماده بدنامی بسیار برای صدر و باعث الم جراحت دلای مستحقین و مستمندان دل سوخته گردید - و از شعله آتش دل همان بیچارگان بی بضاعت که من جمله آن چندین مومن و مومنه و مسلم و مسلمة که سواي آه درد آلود و دود آتش اندود اندرون سینه پردرد وسیله پیغام رسانی نداشتند بدامن آن صغیفه که فی الحقیقت پاره از جگر پادشاه بود در گرفت و پرتو این معنی بر دل درد اثر آن حضرت فریادرس اثر نمود و فرمودند که بدستور سابق یومیه ذکر و نما جاری سازند راست گفته اند • بیت •

آتش سوزان نکند با سپند • آنچه کند دود دل درد مند
 گیرند پادشاه محبت بافراطی که با دارا شکوه و با پادشاه بیگم داشت
 با هیچ فرزندی دیگر نداشت - در ایام مرض بیگم دو بهر شب با دل
 سوزان و چشم گریان بر سجاده نشسته بدرگاه شانی برحق برای
 حصول صحت بیگم زار زار مینالید و در مدت پنج شش ماه که
 علاج نمودند از دوا و مرهم حکما فائده که می بایست حاصل نگردید
 آخر عارف نام غلام سرکار بیگم مرهمی ساخته مالید بسیار مفید
 گردید و حق سبحانه پاره صحت و امید حیات بخشید - و باوجود
 موقوف داشتن جشن صحت کامل بر آینده بمجرد علم آنکه از زبان
 حکما امید شفا ظاهر گردید جشن عالی که ازان عالمی بفیض
 رسید و حکما و صلحا و فضلا و مستحقین و ارباب طرب ذخیرهها
 اندوختند نمودند - چون پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از شنیدن
 عارضه بیگم سبکبار بطریق ایلغار خود را بحضور رساند و پادشاهزاده
 محمد مراد بخش نیز از ملتان برای عیادت همشیره رسید هر دو
 پادشاهزاده مورد عنایات گردیدند - شایسته خان نیز خود را برای احوال
 پرسى آن ملکه دوران رسانیده ملازمت نمود - چون از پادشاه زاده
 محمد اورنگ زیب براهنمائی بدراهان از عقل معذور بعضی اداهای
 خلاف مرضی سرزده بود آثار قهر و کم توجهی و غضب ولی نعمت را
 که بعد از غضب الهی هیچ غضبی بآن نمیرسد در حق خود
 مشاهده و ملاحظه نموده از راه غیرت و پیدش بینی قبل از آنکه
 از طرف پدر اثر کم لطفی بعرضه ظهور آید خود اراده انزوا نموده
 شمشیر از کمروا کرده چند روز منزوی گردید و جایگزین ضبط

خالصه در آمد و صوبه داری دکن بخان دوران باضافه هزاره هزار
سوار و دو کروردام انعام که از اصل و اضافه هفت هزاره هفت هزار
سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد مرحمت فرمودند و
پرتی راج را تهور را قلعه دار دولت آباد ساختند و نقاره جشن صحت
کامل بیگم صاحبه دو باره بلند آوازه گردید و آن ملکه را بطای خالص
یون در آورده بمستحقان قسمت نمودند - و مغنیان سخن آفرین رونق
افزای مجلس بهشت مشاکل گشتند - و رامشگران جادو خصال
حور نمثال آرایش افزای بزم فرحت افزا گردیدند - و از در و دیوار آن
عشرت خانه گلبانگ مبارک و تهنیت سامعه انروز عالم و عالمیان
گشت - و فقیر و بینوائی نماند که صاحب نصاب نگردید - و خانه نبود
که دران جشن بندخیرد مایحتاج چند ساله آماده نگشت پادشاهزاده
محمد مراد بخش را بتعلقه صوبه خود مرخص ساختند - و شایسته
خان را درین جشن از اصل و اضافه پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه
و سه اسپه ساخته برسر خدمت ماموره رخصت فرمودند - اله وردی
خان مغضوب را بشفاعت پادشاه زاده بلند اقبال منصب و
جاگیر بحال فرموده گرد غم از چهره کدورت آلود او زدودند - سید عبد
الوهاب خاندیسی که شمه از شجاعت و جلالت او بزبان خامه
داده شده بفوجداری و قلعه داری بکلان مامور گردید *

امرسنگه بعد از کشیدن آزار تپ محرق دو ماهه صحت یافته
بمجرای دیوان آخر روز آمده بود ظاهرا بصلابت خان برسر تقسیم
وطن که باوجود برادر کلان برادر خورد جسونت نام داده سوی
مزاجی ته دلی داشت بعد از ادای نماز مغرب که پادشاه بتحریر

فرمان بیگنی از امرای مقرب بدستخط خاص مشغول بودند امرسنگه خود را بجای بی بصلابت خان رسانده غافل جمدهر بعینه اش رسانده که تا قبضه فرو رفت و صلابت خان آه نکشیده جان بجان آفرین سپرد. خلیل الله خان و ارجن ولد راجه بیقهل داس که نزدیک بودند خود را بامر سنگه رسانده بر حمله آوردند و امرسنگه بمقابله آنها با فائز نموده داد مردانگی داده با وجود زخمی شدن بجای خود قائم ماند تا آنکه گرز برداران و دیگر بند های پادشاهی رسیده بمدد همدیگر کار آن راجپوت جاهل ساختند. و ارجن و غیره چند نفر زخمی گردیدند. بعد وقوع این حادثه میر خان میر ترک و ملوک چند مشرف دولخانه لاش امرسنگه را برداشته بیرون آوردند. درین ضمن قریب پانزده نفر راجپوت از جمله خدمتگاران و مشعلچی امرسنگه خود را رسانده بشمشیر و جمدهر بر میر خان و ملوک چند و هر که مقابل آنها آمد بجدگ در پیوستند با وجود گرز بردار و منصبدار بسیار بمقابله و دفع شر آنجماعه پرداختند و ترسد نمایان از آنها بظهور آمد ملوک چند با چند گرز بردار و پنج شش منصبدار روشناس کشته شدند و میر خان با جمعی زخمی گردید گویند تا کار آن چند نفر راجپوت ساخته شود رستخیز عظیم اندرون و بیرون در بار بر باشد و از مشعلچی تنها چند بندگ کار آمدنی پادشاهی ضائع گردیدند چون صدای این هنگامه وحشت افزا بلند گردید بعضی راجپوتان حوصله باخته همان وقت شب راه گریز اختیار نمودند و بسیاری از نوکران هواخواه امرسنگه صبح ناشده بر سر خانه ارجن هجوم آورده آواز دارو گیر بلند ساختند و کار بجائی رسید که حضرت ابتداء فوج

برانها نامزد نمودن ماده مزید فساد دانسته یکدیگر را چهرت مصلح
کار را نزد آنجماعه فرستاده پیغام نصیحت آمیز دادند که امر سنگ
و جمعی که مرکب فساد شده بودند بسزا رسیدند و شما که بی
تقصیرید چرا خود را طعمه تیرو سنان می سازید آن جهالت پیشکن
شجاعت نشان که در عالم پاسبان خوار بی بعد واقعه آقا جنگ
بی سردار نمودن خالی از طریقه آرزو پرستان نیست در جواب آن بزبان
شمشیر و جملهر بی ادبانه پیش آمدند و کار بکار جهان آشوب
کشید سید خان جهان و رشید خان انصاری و سید عبدالرسول باره
و دیگر بندگان پادشاهی با توپخانه تعیین شدند و نائز جنگ و جدال
اشتعال گرفت و سید عبدالرسول خان که از جوانان فوئال بود
باجمعی از سادات باره و دیگر بندگان بکار آمدند و سید غلام محمد که
از سرداران و شجاعان مشهور گفته می شد با چهار پنج نفر بیش
مغصب روشناس پیاده شده تردد نمایان نموده و با وجود برداشتن
زخمها بکوته یراق کار بران کوته اندیشان تنگ آوردند و تا وقت شام
که آفتاب عمر آن سوخته اختران غروب نموده و همه راجپوتان علف
نیخ و هدف تیرو سنان و گوله تفنگ گردیدند جنگ قائم ماند و بعد
فراغ جنگ سید غلام محمد را با سرداران دیگر که زخمهایی کاری
برداشتند بردند و واماندگان و وابستگان جان باختند آن معرکه خصوص
خلیل الله خان و ارجن و میر خان پسران صلابت خان را اضافهای
نمایان و خلعت و اسب و جواهر مرحمت نمودند *

ذکر مواعظ سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه

هزار و پنجاه و چهار هجری

جشن آغاز سال هیجدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و چهار موافق هر سال سرمایه فیض خاص و عام گردید بعرض رسید که بخانه دارا شکوه فرزند بعرض وجود در آمده محسوس بحیثیه شکوه ساختند دو لك روپیه رونمایی عنایت فرمودند - از واقعه ملتان معروض گردید که بر سر مبارز خان روهیله خانه فرود آمد و از تنگنا سرای فانی نجات یافت - خان دوران را از ذکر برای مصلحت ضرور بحضور طلب داشته بنام راجه جیسنگه حکم صادر شد که تا مراجعت خان دوران خود را از وطن بدکن رسانده از بند و بست آنجا خبردار باشد - چون بعرض رسیده بود که امام قلیخان از غلبه و تعدی نذر محمد خان برادر که ملک و مال بعد از پایمال حوادث رفتی بتصرف او در آمده نکمال پریشانی و بی سامانی راه بیت الله اختیار نموده يك لك روپیه برای مدد خرج راه کعبه نزد امام قلیخان روانه ساخته بودند - از آنکه قبل از رسیدن زمر مذکور امام قلیخان در مدینه بمنوره مرحله پیمایی سفر آخرت گردید از جمله لك روپیه یکدانه مروراید امرویی بوزن چهل و سه سرخ بقیمت سی هزار روپیه مع اسبان برای پادشاه آوردند - قیمت آن مروراید پنجاه هزار روپیه بقیاس جوهریان در آمد و بعرض رساندند که اگر هموزن آن مروراید به پنجاه هزار روپیه خواهند بهم رسیدن متعذر - و تاحال چنین مروراید که بجراهر خانگ سرکار پادشاهان سلف آمده باشد از روی سیاهه دفتر ظاهر نمی شود - آنرا داخل

سرپیچی که از لعل دوازده تانگ و بیست و چهار دانه مروارید بقیمت چهار لک روپیه داشتند نمودند - باز آنرا امام تسبیح خاص کردن قرار داده تا دم واپسین از خود جدا نساختند •

چون مذکور جواهر بزبان قلم آمد چند کلمه از جواهر خانه عهد اعلیٰ حضرت بتحریر می آید - روزیکه بر تخت جلوس نمودند قریب ده کرور روپیه را جواهر و مرصع آلات موجود بود از انجمله لغایت سال حال دو کرور روپیه را جواهر بخرج انعام و ارمغان در آمد و پنجاه لک روپیه در معجونات و صدقه و نثار روز و زن و جشن صرف شد و پنج کرور روپیه را جواهر در جواهر خانه انعام و باقی در توشکخانه داخل پوشاک خاص موجود - از جمله آن دو تسبیح مشتمل بر صد و بیست و پنج دانه مروارید و هفتاد و هفت دانه یاقوت رنگین و شفاف است که قیمت آن هر دو تسبیح بیست لک روپیه می شود و وزن هر دانه مروارید سی و درونی که از عهد عرش آشیانی در جواهر خانه پوشاک خاص داخل است •

میر محمد صالح مشکین قلم ولد میر عبدالله زرین رقم ترمذی متخلص بکاشفی کتاب مناقب مرتضوی تالیف خود از نظر گذرانید چند ورق بمطالعه در آورده پنجهزار روپیه و فیل ماده انعام فرمودند - با وجود دو جشن اثر صحت و امید حیات که بخرج هفتاد و هشت لک روپیه نموده بودند باز بسبب عود نمودن جراحت غسل صحت دفعه ثالث پادشاه بیگم در ماه رمضان اتفاق افتاده و از سرنو سرانجام جشن جهان افروز آراستگی یافت -

بعد غسل هزار اشرفی و پنجهزار روپیه بمحتشقان رساندند - و عارف چيله را که مرهم او مفید افتاده بود بنقره بوزن در آورده خلعت و اسب بدو بخشیدند - بعده که آن ملکه دوران برای تسلیم بحضور آمد حضرت اعلیٰ طبق پراز لعل و مروارید و زر سرخ و سفید بقیمت لک روپیه بدست خود گرفته بر فرق پادشاه بیگم نثار فرمودند - بعده از طرف پادشاه زاده و دیگر بیگمان طبق طبق گل طلا و جواهر نثار نمودند - و صدای رود و سرود بر فلک برین رسید - و سمرنی صد و سی دانه مروارید بقیمت پنج لک روپیه از دست خود بدست بیگم بختند و روز دیگر گوشواره که دو گوهر آبدار و دو الماس بقیمت لک روپیه داشت عنایت فرمودند - یک هفته جشن بزم افروز بود و هر روز عنایت تازه و لطف زیاده از اندازه مبدول میگردد - سواي آن یازده لک روپیه محصول بندرسورت که در جاگیر بیگم مقرر بود انعام مرحمت نمودند - جمله دران جشن بزم افروز مع آنچه بهادشاه زادهها و امرا بصرف آمد و سواي آنچه بانعام حکما در آمد و بمکه متبرکه و مدینه منوره و اطراف روانه نمودند بیست لک روپیه بانعام در آمد - و بموجب التماس نواب قدسیه تقصیر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر بعفو و انواع لطف مبدل گردید - و منصب پانزده هزاری ده هزار سوار بدستور سابق جاگیر بحال فرموده بدیگر عنایات معزز ساختند - و حکیم داؤد را منصب دو هزاری دو صد سوار و اسب و فیل و یک مهر و یک روپیه هریک بوزن پانصد توله مع خلعت در انعام معالجه بیگم مرحمت نمودند حکیم مومناکه سی هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب هزاری صد سوار و عنایات دیگر سرافرازی یافت دیگر همه مقربان و امرا

و حکما و ارباب طرب در خور پایه و قسمت فیض یاب گردیدند و چهار
لک روپیه برای شریف مکه و لک روپیه برای مسحقان حرمین که
بقصد شفای بیگم نذر کرده بودند همراه احمد سعید روانه مکه معظمه
ساختمند - و از چراغان عالم افزوز که هنرمندان همه دیار بطرحهای
مختلف بآیین بندنی آن پرداخته بودند و آتشبازی اقسام و آرایش
گوناگون چه سان وصف نماید که بطول سخن منجر میگردد - و بشرح
خصوصیات آن بزم بهشت مشاكل چگونه پردازد که محمول باغراق
مینماید •

و بعده اواخر فی قعدة بقصد سیر و شکار کشمیر بی نظیر
منوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند - باوجود آن همه علاج که حکمای
یونان و هند و فرنک و عارف چیله برای جراحات بیگم نموده بودند
بعد کوچ بار دیگر جراحاتها بجوشش درآمد و ماده بید ماغی بادشاه
گردید - روزی که بمنزل متھرا نزول و مقام واقع شد محمد علی فوجدار
آنجا بعرض رساند که هامون نام فقیر مرهمی دارد که برای همه
جراحاتها نافع و بحکم آب حیات اثر حیات می بخشد - حکم باحضار او
فرمودند و در سه چهار روز مرهم او آنقدر نفع بخشید که هفته هم نکشید
که نشان جراحات نماند و بالکل وسواس زائل گردید - و بدھلی که
رسیدند غسل صحت کامل نمود هامون فقیر را بروپیه وزن نموده
خلعت و نرینه برای زن او بخشیدند - و محمد علی فوجدار را بعطای
اضافه و خطاب مفتخر ساختند - و پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
را صوبه دار احمد آباد ساخته بعذایات خاص نواخته اواخر فی حجه
مرخص فرمودند - و به سهند که رسیدند جشن نوروز را ضمیمه

شادی غسل پادشاه بیگم ساختند - اوائل صفر در باغ فیض بخش لاهور نزل فرموده بعد سیر و تفرج عمارات قلعه و باغات ششم شهر مذکور از اینجا سمت کشمیر کوچ فرمودند - خان دوران از دکن آمده ملازمت نمود - چون مکرر حقیقت برهم خوردن سلطنت بلخ و بدخشان و ظلم و تعدی از بکان و اختلال تمام راه یانته میان پدر و پسران و بغارت رفتن عبدالعزیز خان و خرابی نذر محمد خان بعرض رسید علیمردان خان را بکابل مرخص نموده ارشاد نمودند که چون مهم و تسخیر بلخ و بدخشان منظور و مرکوز خاطر است و عنقریب پادشاه زاده را بدانصوب مرخص خواهیم نمود باید که تا رسیدن توره سرانجام آن مهم بعده خود دانسته بگرد آوری مصالح و مردم کار آزموده واقف کار آن سر زمین گوشه - و از عقب او اصالت خان میر بخشی را برای معاونت و سزایی آن کار نزد علیمردان خان مرخص ساختند *

درینولا بعرض رسید که صفدر خان قلعه دار قندهار ازین حصار ناپایدار رخت هستی بر بست - پسران او را بعنایت اضافه خلعت ماتمی نواختند - منازل پرتعب راه کشمیر را که از بسیاری برف دست و پای اکثر مردم برباد فنا رفت طی می نمودند چنانچه طغرای مشهدی گفته *

زیم برف آن کوه خطرناک * رمیده مردمک از چشم افلاک
چنان دروی برودت پافشوده * که آتش در درون سنگ مرده
غره ربیع الاول داخل دولتخانه کشمیر گردیدند - چون از زبانی سکنه آن دیار حهن سلوک ظفرخان بعرض رسید لك روبه

منجمله مطالبه دمه او معاف فرمودند هر روز و هر هفته در باغی و مکتبی که مرغوب طبع بود تشریف می بردند صفاپور که در قبول پادشاه بیگم مقرر و اسم بامسمی بود بیگم تهیه ضیافت گرفته چراغان نمود - بعد تشریف بردن مبلغ کلی نقد و جواهر پیشکش گذراند - محمد مراد بخش را اضافه دو هزاری داده از اصل و اضافه دوازده هزاری نه هزار سوار ساختند - خان دوران را بعنایات مفتخر ساخته باز بدکن مرخص فرمودند - درینوا از عرضه داشت علیمردان خان که بمهم بدخشان بمغالطه شهرت طلب کوملک قندهار مامور گشته بود خبر حرکت قزلباس اشتها یامت - راجه جگت منگه و بهادر خان و قلیچ خان و نجابت خان و راجه رایی سنگه و راجه بهار سنگه و مرزا خان نبیره عبدالرحیم خان خانان و همس الدین بنی مختار را باجمعی دیگر امرا مرخص ساختند - و دوازده هزار بندر قچی همراه داده مبلغ بیست لک روپیه ازخزانة دارالسلطنت حکم فرمودند که به بندهای پادشاهی بطریق مساعدت رسانند - کنار تالاب قل را که پسند طبع افتاده بود چندشب چراغان نمودند و در صفا و مضایر دیگر سیرگله ترجیم دادند - چنانچه ظفرا گریه •

درین دریاچنان جوش سرود است • که هر موجش ز آب نغمه زده است
 ز عکس لاله رخساران سرکش • فتاده ماهیان در دام آتش
 ز هر زوبق صدای نغمه تر • زده موج طرب برگوش اختر
 ز گطنبور رشک موج آب است • بدستش کاسه چشم حباب است
 از واقعه لهور بعرض رسید که خان دوران از ضرب جمدهر خدمتگار

کشمیری نو معلوم که وقت شب بار رساند بمطایع حیات در نوردید
پنج پهر بعد زخمی شدن زنده مانده نقد و جنس که داشت مع
وصیت نامه بخط خود در مادر فرزندان بخدمت پادشاه نوشت - اگرچه
خان دوران از طرف سلوک با خلق بمرتبه سخت و ناهموار بود که
آخر تیر آه مظلومان کار او را ساخت اما چون در کار پادشاهی
و تسخیر قلاع امیر کار طلب مبارز پیشه گفته می شد پادشاه از
خبر واقعه او ملول گشته پسران او را موافق وصیت سرافراز تقسیم
ترکه و عطای منصب ساختند - سواي رزی که بفرزندان تقسیم
نمودند شصت لک روبیه در سرکار بضبط درآمد - سید محمد و
سید محمود هر دو پسر کلان را هزاری هزار سوار و عبد النبی پسر
خرد را به پانصدی سرافرازی دادند - و شایسته خان را از اله آباد
تغییر نموده بصوبه داری مالوا مقرر فرمودند *

ذکر سوانح سال نوزدهم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و پنج هجری

جشن آغاز سال نوزدهم از جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و
پنج هجری زینت افزای گلشن و باغات کشمیر بهشت نظیر گردید -
اسلام خان را صوبه دار دکن نموده بعنایات خاص مفتخر ساخته
مرخص نمودند و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنجهزار سوار
دو اسپه و سه اسپه سرافرازی یافت - سیادت خان برادر او را باو
تعیین نمودند - سعد الله خان را که رسوخیت باطنی و استعداد
ظاهری او دلنشین پادشاه جوهر شناس قدر دان گردیده بود از تغیر
اسلام خان بهایه وزارت کل و عطای خلعت و جمدهر و قلمدان مرصع

و اضافه هزارې پانصد سوار که از اصل و اضافه پنجهزاری هزار و پانصد سوار باشد بلند آوازه سالهندند - بعده که اصالت خان نزد امیر الامرا علیمردان خان رسید برای سرانجام گرد آوری لشکر و اذوقه و تعیین امرا بحسب هموار نمودن راهها پرداخت - و امرای دیگر نیز پیهم بکابل رسیدند - درین ضمن تهانه دار غوریند باسم خلیل بیگ آمده ظاهر ساخت که در بلخ و بدخشان عجب هنگامه نفاق و لشکرکشی و ازبک کشی میان پدر و پسران یعنی عبد العزیز خان و سبحان قلیخان و نذر محمد خان بمیان آمده - و حارس قلعه کهمرد که قلعه سرحدی است بکمک جمعی که همراه سبحان قلیخان که از طرف عبد العزیز خان برای تسخیر حصار شادمان آمده بودند رفته قلعه مذکور خالی ست اگر لشکری همراه من دهند بمدد اقبال لایزال پادشاه عدو منل به تسخیر می آرم - علیمردان خان سه هزار سوار که ازان جمله هزار سوار خود او بود بسرداری فرهاد غلام خویش مقرر نموده مرخص ساخت - و ارشاد نمود که در صورت صدق خبر مذکور به تسخیر قلعه پرداخته حقیقت پیهم برنگرد والا بتاخت و تاراج نواح آن طرفها پردازد - بعده که فرهاد و خلیل بیگ بکهمرد رسیده خواستند بمحاصره پردازند قلعه نشینان از دبدبه آمدن فرج هندوستان محصور ناگشته از قلعه جر آمده راه فرار اختیار نمودند - و خلیل بیگ و فرهاد بی آنکه شمشیر از غلاف برآید و یا تیر در خانه کمان جاگیرد قلعه را بتصرف در آوردند - اما از آنکه از گرانی و کمیابی گاه و غله اصلا فحیره در قلعه نمائده بود و خلیل بیگ و فرهاد بکمان آنکه نذر محمد خان

بحال خود در مازده و از شامت پسران و نوکران بکومک قلعه نخواهد پرداخت و از نا کرده کاری و عدم تجربه در استحکام برج و باره و گرد آوری ذخیره قلعه تازه بتسخیر در آمده نپرداخته و مردم کار آزما در آنجا نگذاشته سرمست نام نبیره مبارز خان را با پنجاه سوار تفنگ انداز قلعه دار نموده خود متوجه تاخت و تاراج اطراف و گرد آوری ذخیره گردید - امیر الامرا که در انتظار امرای کومکي روز میسرود بعد رسیدن خبر تسخیر قلعه از راه دور ییمنی اصالت خان را پیشتر روانه ساخت که خود را بغوربند رسانده از آمدن از بکیه برای خلاصی قلعه گوش بر آواز یاشد اگر تواند خود را بمدد رساند والا حقیقت برنگارد - و بعد از روانه ساختن اصالت خان خود نیز از غلبه و سواس خام کاری خلیل بیگ و فرهاد انتظار کومک نکشیده روانه شده بطریق ایلغار باصالت خان پیوست - همان روز خبر رسید که فوج از بکیه آخر شب غافل داخل قلعه کهمرد شدند چون سرمست قلعه دار که مست خواب غفلت بود از آوازه رسیدن از بکان از خواب برجسته خود را به پناه چاه خالی غله رساند جمع کثیر را کشته و زخمی ساخته باز راه صحرا گرفتند - امیر الامرا از شنیدن این خبر اصالت خان را با فوج شایسته بمدد قلعه بتعجیل تمام روانه ساخت و خود نیز پاشنه کوب روانه شد - در سه منزل قطع نانموده خبر شنید که قلعه بتصرف از بکیه در آمد و قلعه دار زخمی گشته با بعضی همراهان عربان و پیاده بحال تباه خود را بفوج پادشاهی رساند امیر الامرا خواست که فوجها بدرها تمین و روانه نماید - درین ضمن خبر رسیدن فوجهای

نذر محمد خان بر سر کتلهاي هندوستان بقصد سد راه لشکر امیرالامرا انتشار یافت و اصاله خان و خلیل بیگ مانع آمدند و گفتند که از درها زیاده از يك دوسوار پهلوي هم نمی تواند گذشت و همه جا ذخیره باید برداشت و از هر جا که گذشتند تپانه قائم باید گذاشت و هنوز امرای کومکي نرسیده اند از خود فوج جدا نمیتوان ساخت - آخر مصلحت بران قرار یافت که فی الحال بفکر تسخیر قلعه نبردلخته برای تسخیر بدخشان کمر همت باید بخت و از راه بنچشیر به بدخشان روانه باید شد - درین ضمن بهادر خان و چند امرای دیگر کومکي رسیدند - بعده که چند منزل قطع نمودند دولت بیگ تپانه دار بنچشیر با جماعه که ازان راه خبر داشتند رسیده ظاهر ساخت که ازمین راه عبور نمودن متعذر است اگرچه جریده بتعب تمام میتوان از کتل و درها گذشت اما بالشکر چنان و بهیر و اسباب و انقال گذشتن بسیار اشکل دارد - و از آنها مقابل هجوم لشکر خصم پل بستن و گذشتن متعذر - و از نزدیک رسیدن ایام برف و سرما بدون برداشتن اذوقه راه طی مسافت نمیتوان نمود - و حال ستوران که از گراني و کویابی گاه بجز پوست و استخوان ندانده معلوم - در برف و سرما هر جا افتادند برنخواهند خاست - و بر سپاه احوال تباه خواهد گردید - مگر در ابتدای فصل بهار ازمین راههای خطرناک عبور توان نمود - امیرالامرا گوش بحرفها ننموده مصلحت کار دران دید که دو هزار سوار انتخابی کار آزموده کارزار دیده بسرداری یکی از بندهای سخت جان کار طلب اسب قیچی که اذوقه چند روزه موافق قوت لایموت بر پشت

خود و اسپان توانند برداشت بر اسپان تیز چاق باد رفتار
سوار شده بطریق قزاقان از کتلها و معبرها گذشته بغواج بدخشان
تاخت آورده بر احوال ملک مطلع شده مراجعت نمایند -
درین صورت اغلب که بعضی الوسهای آن ولایت نیز رجوع
آورده رفیق گردند و سرداری آنها اصالت خان از راه کار طلبی بعده
خود گرفت - فرمود که لذت هفت هشت روزه که در صورت ضرور
بکار دو هفته آید برداشتند و براه کوه هندو کش گذشته در هفت
و هشت روز بمنزل پنج شیر و گل بهار رسیدند و آن قدر اسپ و گاو و گوسفند
غذیمت بدست آوردند که همان شیر و گوشت وافر غذای لشکر
گردید - و بهادران یکه تاز جان باز و مبارزان رزم جوهر طرف تاخته
خرابی بسیار دران ملک نموده تا خبردار شدن و نمودار گشتن از بیکه
مراجعت نمودند - بعده که حقیقت گرفتن قلعه و باز از دست دادن
و چنان بلغار تاخت نمودن اصالت خان بعرض رسید خلاف مرضی
پادشاه بظهور آمد - درین ماده پاره نصیحت شفقت آمیز بامیرالامرا
و اصالت خان نوشتند - و در فرمان درج گردید که اصل سنگ
تراشان و بیل داران و تبرداران برای هموار ساختن راههای قلب و دره
روانه سازند و نجابت خان و دیگر امرا پیش قدم گشته بهوشیاری
تمام بامصالح توپخانه دران فواح و درها بصر برده سر راه از بیکه
داشته باشند - چون راجه جگت سنگه باظهار تهوری و کار طلبی بعرض
رساند که باین مهم مامور گردیده جوهر تردد خود بعرض ظهور آرد
و بامید قبول این التماس جمعیت زیاد از وطن طلبیده درخواست
محل نمودند بمیان حضرت ادعای او را پسند نموده حکم فرمودند

که عرض لشکر او از روی تقدیر بقید اسم نویمی بطریق موجودات بگیرند بعد ملاحظه موجودات هزار و پانصد سوار و دو هزار بندو قچی زیاد آمد موجب آن از راه قدر دانی نقد از خزانه سرکار دهانند - خوشا پادشاهان قدر شناس و خوشا نوکران جان نثار کار طلب آن عهد - بهر حال راجه بخدمت ماموره روانه گردیده چون از کتل هندو کش گذشت فوج خود را در جوق ساخته جمعیت نصف همراه بهار سنگه بسر خود داده هراول نمود - چون بمکان خوست که در سرحد واقع است رسید کلان تران و کدخدایان آن سرزمین که سوخته بیداد از بگن خونخوار جفا کار مردم آزار بودند برآمدن فوج مطلع شده استقبال نموده بعد ملاقات به راجه صلاح دادند که اگر قلعه بطریق حصار درین سرحد ساخته شود از مایان چنان خدمت بظهور آید که باعث مجرای راجه و و مایان گردد - و رهنمونی آنجماعه در دل راجه نقش پذیر گردید - از آنکه راجه از شجاعان صاحبزای گفته می شد دانست که در تیاری حصار خشت و سنگ فرصت زیاد مطلوب است و چوبهای کلان دران کوهها بسیار بهم میرسد و درودگران جلد دست باخود داشت و زمینداران آن ضلع آنچه مصالح مطلوب بود موجود نمودند - مابین راه سراب و اندراب بنای حصار قلعه چوبی گذاشته بر جها از سنگ و گل قرار داده اول خود شریک کار گردید و باطاعت و وفات راجه تمام لشکر کمر همت بسته کلنگ و تیشه بدست گرفته رفیق نجار و گلکار گشته حصاری که در یکسال اتمام آن متعذر می نمود در فرصت یک ماه تیار کرده دو چاه عمیق در آنجا کنده قریب

دو هزار سوار برآمدند و تیرانداز درانجا نگاهداشته می خواست پیشتر روانه شود - درین ضمن خبر رسیدن فوج ازبکیه به سرداری کفش قلیخان تعیین کرده نذر محمد خان انتشار یافت که سه فوج از سه طرف جلوریزی آیند - راجه نیز لشکر خود را سه فوج قرار داده مستعد کار زار ازبکان خون خوار گردید - بعد مقابل شدن زده خوردی که جای صد تحسین و هزار آفرین داشت از طرفین بعرضه ظهور آمد آخر کار بعد کوشش و کشش بسیار ازبکان فرار نمودند - بعده که راجه تعاقب نمود از بکیه فوج راجه را طرف دره قلب کشیده برگشته بزدن تیر باز کشتی پا استوار نمودند - راجه هم پای استوار کم نیاورده باقی فوج خود را طلبیده هم نبرد ازبکان گردید بمرتبه نائز کار زار اشتعال گرفت که جمع کثیر از هر دو طرف کشته و زخمی گردیدند - باوجود نسبت باز بکان را چبوتیه بسیار بکار آمدند آخر کار از بکیه را از مقابل برداشته هزیمت دادند و راجه خود را بقتل و نصرت بقلعه نو احداث رسانده حقیقت بامیرالامرا نوشته مدد کوملک طلبید - و سه چهار هزار سوار با سرب و باروت بسیار از نزد امیرالامرا بسرداری علی بیگ و اسحاق بیگ منصبدار و فریدون غلام امیرالامرا رسیدند - درین اوان از بکیه بر نهانه که راجه برده نه کوتل گذاشته بود شبخون عجیب آوردند که کمتر کسی مازد که کشته و زخمی نگردیدند - و راجه زود خبر یافته چون برق پران خود را رسانده تلانی شوخی انجماعه کنار آنها گذاشت - اما وقت مراجعت چندان برف بارید و باد سرد وزید که آب و آدم را قدم پیش گذاشتن مشکل گردید - و کار چهار پا و آدم

بهلاکت - رسید ناچار راجه آن روز و شب را مع همراهان به سخت جاني بسر برده طی مسافت می نمود - درینو فریدون غلام امیرالامرا با جمعیت خود بمدد رسیده باعث تقویت دل یخ بخته راجپوتان گردید - درین ضمن از بکن که از شنیدن مراجعت و کشیدن سختی راجه فراهم آمده دلیرانه قدم بقصد پیکار پیش گذاشته بودند هجوم آوردند و هنگام قتل و جدال بلند آوازه ساختند - راجه پسر خود را با فریدون هراول ساخته پا قائم نموده آنچه شرط جلاوت و کوشش بود بظهور آورده داد مردانگی داد - و بعدتر دمنایان که جمعی از راجپوتان پکار آمدند از بکیه را شکست داده از مقابل برداشت و خود را بقلعه چوبی خویش رسانده بعد آرام گرفتن چند روز باز باتفاق لشکر کومک آهنگ پیشتر نمود *

اوائل شعبان پادشاه جهان ستان از کشمیر سمت لاهور کوچ فرموده همه جا سیرکنان و شکار افکنان و داد دهان بعد کشیدن تعب و تصدیع برف و باران که لازم و ملزوم راه تنگ و غارهای پرسنگ کشمیر است و در کوتل پیر پنجال برف بسیار باریده طی منازل نموده وسط رمضان داخل دارالسلطنت گردیدند - راجه تودرمل را بر حسن خدمت هزار و پانصدی دویست سوار از اصل و اضافه نموده بدیوانی سرکار سپردند بدستور سابق مرخص ساختند *

از واقعه کابل بعرض رسید که دیندار خان قلعه دار از حصار چار عنصربی بقا بآن جهان شتافت بجای او اسد الله برادرش را مقرر فرمودند - معروض گردید که سید خان جهان بهادر که از بهادران

مشهور باره بود ازین جهان بروضه جنان انتقال نمود - باعث ملل
 خاطر پادشاه گردید فرزندان او را مورد عنایات مآخضند مگر سید منصور
 نبیره سید خان جهان که بسبب نزاعی که با بنی اعمام داشت
 متوهم گشته بی حکم راه فرار اختیار نمود و این معنی خلاف مرضی
 پادشاه گردید حکم شد که فوج عقب او رفته پیدا نموده بیازند •
 غره خی قعدۀ این سال نور جهان بیگم که دو لک روپیه سالیانه
 می یافت ازین تنگنا سرای پر وحشت بروضه جاودانی رحلت
 فرمود گویند بعد از واقعه جهانگیر سوای رخت سفید بلباس دیگر
 رغبت نه نمود و در مجالس شادی با اختیار خود هرگز حاضر نگردید مگر
 باکراه خاطر و در مدت باقی حیات در غم و الم جدائی رفیق آخرت
 بسر برده در مقبره که در لاهور پهلوی جنت مکلنی برای خویش
 ساخته بودند مدفون گردید - در خانه پادشاه زاده محمد شجاع فرزند
 متولک شد مسمی بزین العابدین ساختند - سعد الله خان را از
 اصل و اضافه شش هزاری دوهزار سوار سرافراری دادند - شایسته خان
 الماس صد و شانزده سرخ (۱۰۹) فرستاده بود از نظر گذشت شانزده سرخ
 معیوب را تراشیده صد سرخ بی عیب که مانند دو لک روپیه قیمت
 آن نمودند - ایلیچی نذر محمد خان با نامه و قطعه لعل و سی
 اسپ و بیست شتر که قیمت جمله سی هزار روپیه شد رسیده
 ملازمت نمود بیست هزار روپیه بایلیچی مرحمت فرمودند •
 دین آوان بعرض رسید که راجه جکت سنگه مرحله عمر بپایان

رساند راجه روپ پسر اورا مورد عنایات سرفوجي و حراست قلعه چوبي ساخته جاي پدر او بدو مغرض داشتند *

آخر ذی الحجه اول اسفندار ماه الهی پادشاه زاده محمد مراد بخش را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پیاده تفنگچی و تیر انداز و بانددار و تربخانه بی شمار بقصد تسخیر بلخ و بدخشان مرخص ساختند و وقت رخصت اضافه دو هزار پیاده هزار سوار که از اصل و اضافه دوازده هزار پیاده هزار سوار باشد و یک لعل آبدار و طره مرصع مع مروارون بیش بها و دیگر عنایات مرحمت فرمودند - و امرای نامدار کار زار دیده کار طلب رزم جو را هر اول یمین و یسار مقرر نمودند و جمله با سرداران سابق همراه علیمردان خان هفت فوج و هفت سردار عمده مثل نجابت خان و میرزا خان و عبد الله خان و شیخ فرید و قطب الدین خان کوه و ذوالقدر خان و ملتفت خان که همراه هریک هفت امیرنای تعینات بودند قرار دادند - و از سادات رزم جوی بارهه و از راجپوتان نامدار شیرشکار هر اول و سردار مستقل ساختند - از امرا و منصبداران روشناس قابل بتعداد چهار صد و هفتاد نفر بشمار آمدند - هفت لک روپیه دو هزار اسپ از سرکار همراه دادند که بروقت بکار بندهای پادشاهی آید - و حکم شد که چون هنوز هوای سرد و ذوق برف درها و راهها باعث تصدیع تردد لشکر است امرا در ملک کهکمران و حسن ابدال و هر جا علف زار وافر بیابند چند روز توقف نمایند و لشکرها از راه کوتلهای مختلف بدفعات بگذرند که بلا تصدیع عبور واقع شود - بعد که مواکب مواکب شمار در کابل فراهم آیند

قلیچ خان و خلیل الله خان با فوجهای خود پیش آهنگ شده نخست حصار شادمان را بعد ازان حصن غور بند را بتصرف در آورند - بعده بتسخیر قندز و دیگر بلاد بدخشان باتفاق بی نفاق پردازند بعد از مفتوح گردیدن بدخشان فتح بلخ را وجه همت سازند چون بعرض رسید که در ملک پنجاب از کمی آب و گرد آمدن افواج گرانی غله بمرتبه شده که مردم فرزندان خود را می فروشند بلکه ذبح نموده میخورند حکم شد دو صد روپیه را لنگر خام و بخته در ده جا یعنی دوهزار روپیه را روز مره مقرر نمایند و پنجاه هزار روپیه نقد بدر ماندگان بی بضاعت رسانند و هر که هر جا فرزند خود فروخته باشد و پیدا نماید زر از سرکار داده فرزند مسلمان را بمادر و پدر او بدها نند *

اگرچه میان پادشاه و شاه ایران وقت وفات شاه صفی رشته محبت گسیخته گردیده بود اما حضرت اعلی برای بقای استحکام اخلاص جان نثار خان را با نامه تهنیت و تعزیت و قدری جواهر و مرصع بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه و پنجاه هزار پارچه کشمیر و بنگالا و احمد آباد و غیره بقیمت دو لک روپیه نزد زنده بود مان مصطفوی شاه عباس روانه ساختند و در نامه معذرت این معنی که رو آوردن علی مردان خان بدین درگاه برای حب دولت و جاه نبود بلکه بسبب حسد پیشگان شرارت سرشت غرض پرست بود و تکلیف مرخص ساختن محمد علی پسر گلان علیمردان خان که در ابتدای شروع تهمت حامدان حسب الطلب شاه صفی فرستاده بود درج نمودند *

ذکر متوجه شدن حضرت اعلی از دارالسلطنت لاهور به کابل
 هیجدهم صفر وسط فروردی از دارالسلطنت لاهور رایت
 ظفر اثر طرف دارالملک کابل برافراشتند - جعفر خان را صوبه دار
 پنجاب نمودند و اعظم خان را که التفات خان پسر او مع فوج پدر
 پیشتر روانه شده بود بسبب ضعف کبر سن روانه کشمیر ساختند -
 داراشکوه را بعلت عارضه بدنی مع اهلیه او در جهانگیر آباد
 گذاشتند بعد ورود حسن ابدال بنام پادشاه زاده محمد مراد بخش
 فرمان صادر شد که باعساکر نصرت مآثر پیشتر روانه گردد پادشاه
 زاده بعد و رود حکم باتفاق امیرالامرا اواخر ربیع الاول از پشاور کوچ
 نمود و چند منزل که طی نمودند امیرالامرا برای پاک نمودن
 راهها از برف و هموار نمودن کنلهای دشوار گذار و بستن بلها پیشتر
 مرحله پیما گردید - غره ربیع الثانی پادشاه از آب نیلاب عبور نمودند
 بعد رسیدن پشاور اگرچه اصل عمارتهای آنجا که بدستور ایران ساخته
 بودند خوش ننمودند اما رستهایی بازار را که علیمردان خان موافق
 دستور اصفهان مسقف ساخته بکمال صفا چهار سوی بازار را بطرح
 مئمن بغدادی آراسته بود بسیار مرغوب طبع افتاد و فرمودند که
 نقشه نمونه آن نزد مکرمات خان ناظم دهلی که اهتمام قلعه
 نواحیات شاه جهان آباد که مفصل بزبان خامه داده خواهد شد
 بعبه او بود بفرستند - هزارسوار به معد الله خان اضافه مرحمت
 شد امام قلی (۱۱۰) بیگ پسر جمشید بیگ از ایران آمده شرف

اندوز ملازمت گردید پنجهزار روپیه و خلعت و اسب و فیل و منصب هزارى دوصد سوار عطا فرمودند - و حکم شد که امرا تا بمیان بلخ پنجم حصه تباین بداد رسانند - و بسعد الله خان امر نمودند که بمنصبداران نقدی توپخانه و احدیان و پیادهها سه ماهه پیشگی از سرکار بدهند و جمعی که جاگیر دارند بآنها نیز نظر بر چهارم حصه تنخواه نموده نقد برسانند و اگر احیاناً منصبدار جاگیر نیافته باشد چهار ماهه موافق جاگیر از تاریخ داغ پیشگی باو بدهند - و تاکید فرمودند که سعد الله خان پیشتر رفته تا رسیدن ما زرقه مساعدت به بندهای بادشاهی رسانده فارغ سازد *

مثلاً شیان جاه و منصب غور نمایند که دران عهد چه خیر و برکت بود اگر درین عصر خدا نکرده از طرف مهم ایران و توران و هجوم غنیمت هفت اقلیم خلل عظیم برخیزد بشماره منصبداران و جاگیر داران که بنام بی نشان گفته می شوند و از صد نفر یک دو صاحب طالع شاید پارچه نان از منصب و جاگیر می یافته باشند کار باقی همه بفقر و فاقه و گدائی و خفت می گذرد و آنها که ذم نقدی برانها اطلاق شده و یکساله و دو ساله طلب دارند بالفرض که پادشاه برحقیقت حال و فقر و فاقه آنها اطلاع واقعی یافته و نظر بر چنان مهم نموده خواهد سه ماهه و چهار ماهه منجمه طلب آنجماعه برسانند و وزرای خدا ترس حق پرست خود متوجه شوند از عدم خزانه و سرانجام نیافتن زر و کثرت منصبداران محال و خیال فاسد است که از عهده بر آوردن تمنای چندین ساله مروخته دلان گدا پیشه که نام منصبداري بر خود گذاشته اند توانند برآمد *

و مکرر به سعد الله خان فرمودند که اگر احدي از بندهاي پادشاهي بعلت عدم خرج و بار بردار عقب بماند باز خواست روز جزا و اين زمان بعهده آن وزير بي نظير خواهد بود و سزاوان پيهم برای آوردن مردم و رساندن زر تنخواه از خزانه تعيين نمودند - و باخبرار نويسان تاکيد فرمودند که زويداد بی کم و کاست مي نوشته باشند - ميرزا محمد مشهدي که از سادات مشهور و خاندان ذوالاحترام و متوليان امام رضا عليه السلام بود شرف اندوز ملازمت گريده مورد عنايت گرديد - بکمل شرف نزول نموده چند روز در حويلي اميرالامرا تشریف داشته بعد اتمام تعمير دولت خانه بقلعه تشریف آوردند •

الحال عنان کميت تيز جلو خامه را بذکر تسخير بدخشان معطوف من سارده که چون هراول بکمل مسمی بطول که از کتله قلب آن سرزمين است رسيد منهيان خبر آوردند که یک گروه پائير، کتل بعضي جا بارتفاع چهار ذراع و در بعضي جا تا بکمبرف دارد سه هزار بيلدار و تبردار و سنگتراش مع محصلان شديد محنت ديده تعيين نمودند و چندين هزار مدد کار از ديهات جمع آوردند و سپاه که برای آسائي عبور خود دامنهارا بکمرزده کمر همت برای برف روي و برف کوي بسته بودند با هنرمندان کار شريک کار گشته در دو روز و یک شب که شب و روز با چراغان کار ميکردند و سه ذراع که شتر با بار تواند رفت کمرچه بدستور پاك نموده باقي برف را کوييدند که از بالاي آن لشکر ترده تواند نمود اما باز کار بيل و بيلدار باقي بود و راجه بتهل داس و

اصالت خان که همواره هراول بودند از اسپان فرود آمده بدو در آمده
مردم خود را فرمودند که راهها را چنانچه باید صاف نمایند و هر لحظه
بدادن انعام ترغیب نموده بکمال خوشدلی از آنها کار گرفته در پاک
و صاف نمودن راهها میکوشیدند و خود ها نسبت بنوکران کم قرار
برای دلدهی دیگران در برداشتن برف از سپرو دامن زیاده کار
میکردند و کار میگرفتند و تا سه پهر در اهتمام صاف نمودن برف
اوقات صرف نموده هر دو سردار ها آخر روز از کتل گذشتند روز دیگر
بها در خان مع راجها و جمعی دیگر از بهادران ازان کربوه فرود آمدند
و بتفاوت هفته تمام فوجها مع پادشاه زاده عبور نمودند - از غره جمالی
الاولی لغایت هشتم شهر مذکور که آخر ماه خورداد آن سال باشد
زیر کتل همه سرداران فوج و مردم اردو بهم پیوستند اما کارخانجات
دران هفته نتوانست گذشت - درین اوان خبر مسرت افزا رسید که
خسرو خان پسر دویم نذر محمد خان که در بدخشان و قندرز می بود
بسبب تاخت و تاراج از بکیه که بعد از دست برد اسپ و شتر
و گوسفند و غله و تمام ما یعرف خانه بر عرض و ناموس مردم آنجا
دست تعدی دراز نموده جامع مسجد را سوخته و جمعی از سادات
نامی را بقتل آوردند و نذر محمد خان که بحال خود درمانده بود خبر
خسرو نتوانست گرفت ناچار بطریق فرار و ایلغار با دوسه هزار خانهدار
برآمده که خود را نزد پادشاه زاده رساند درین ضمن محمد مدیق
نام نوکر عمده خسرو خان مع عریضه که مشتمل بر اراده ملازمت خود
فرستاده بود رسید و پادشاه زاده اصالت خان را فرمود که باستقبال
رفته بر حقیقت مطلع شده در صورتی که ادعای او واقعی باشد

مردم همواره و رعایا را آنجا گذاشته خسرو خان را با محمد بدیع پسر و مخصوصان او برای ملازمت بیارد بعد نزدیک رسیدن امیرالامرا پیش رفته بالای اسب ملاقات نمود بعده که بحضور پادشاه زاده رسید محمد مراد بخش دو سه قدم استقبال کرده در بغل شفقت آمیز گرفت و دست او را گرفته برکنار مستند خود جا داد و باظهار انواع لطف و دلجوئی و خوش خوئی اشک ملالت و عرق کربت از چشم و جبین او پاک نمود و یک قبضه جمدهر مرصع و یک تفوز پارچه و نه اسب و یک فیل با حوضه نقره از طرف خود و پنجاه هزار روبه از طرف پادشاه تواضع نمود و امیرالامرا هفت اسب و هفت تفوز پارچه ارسال داشت و بعد تقدیم ضیانت و مهمان پرستی روانه حضور ساختند - چون نزدیک حضرت اعلی رسید مبرحمت خان را برای مهمانداری و آوردن او تعیین فرمودند و همراه او فرمان عنایت عنوان با چهار اسب خاصه مع زین طلا و مینا و یک پالکی و چهار دولی با ساز طلا و نقره و بیست تفوز پارچه روانه ساختند و مرحمت خان نزد خسرو خان رسیده بعد رساندن پیغامهای لطف آمیز آداب ملازمت و ملاقات را تعلیم و تلقین نمود بعده که داخل دولت خانه شد بخلوتخانه میمنت آشیانه طلبیده ملازمت فرمودند - خسرو بعد از تقدیم آداب عنایات پابوس بجا آورد - دست شفقت بر مر و پشت او گذاشته حکم نشستن فرمودند و دل غمدیده محنت کشیده او را بانواع مرهم لطف مداوی نمودند و چارقب طلا دوزی و جیفه و شمشیر و خنجر مرصع مع پهل کتاره گران بها با دیگر مرصع آلات عنایت نموده منصب شش هزار دو هزار سوار و

دو نیل و پنجاه هزار روپیه عطا فرمودند و در حوبلی خان دورانی کل
ما بحتاج کار خانجات از فرش و ظرف مهیا ساخته فرود آوردند .
حاصل کلام فرج پادشاهی کوچ بکوچ طی مراحل می نمودند تا از
مکنای دشوار گذار گذشته بقلعه کهمرد رسیده بعضی قلاع آن حدود
را بلا تردد تیغ و سنان بتصرف در آوردند و حارثان یک دو مکی
حرکت مذبحی نموده آخر قرار برقرار دادند - خلیل بیگ را در
قلعه کهمرد گذاشتند و قباد نام قلعه دار حصار بعد دست و پا زدن
بسمیرا با پانصد ازبک امان طلبیده باطاعت در آمد - خلیل الله
خان و قلیچ خان بعد بتصرف در آوردن قلعه حقیقت بحضور
معروض داشتند و از بگانی که بعد از شنیدن فرار نمودن خسرو خان
خود را بقتل رسانده انواع تعدی بحال مل و عیال رعایای مالگذار
باقی مانده می رساندند - از دبدبه رسیدن مواکب کواکب شمار
قطار قطار راه فرار اختیار نمودند و بعد از مفتوح شدن قلعه چندین
هزار رعایای برهنه ستم کشیده که پارچه ستر هم بر بدن بعضی
نگذاشته بودند شکر مقدم گویان نزد پادشاه زاده آمدند از راه ترحم
یك لك خانی و چهار صد درعه پارچه نیمه نمود بآن جماعه
مرحمت فرمودند - درین ضمن نامه حضرت اعالی که بطریق بند
و نصاب و اثبات تقصیرات به نذر محمد خان نوشته نقل آن
نزد پادشاه زاده فرستاده درج نموده بودند که بعد دریافت مضمون
نزد نذر محمد خان روانه نماید رسید - مضمون نامه آنکه مخفی
نماند اولاً ابتداء تقصیر عمده که از سر زده آنست که در ایام شورش
سلطنت جنت مکانی تعدی و بیو حمی که ازان مست بلاه

غفلت در خرابی ملک و مل و رعایای سرحد کابل بظهور آمد تا دور آخرت بر صفحه روزگار ثبت خواهد ماند - بعده که از خواب غفلت بپوش آمده خواست که از ارسال رسل و رسائل عذر آمیز التماس عفو جرائم بپایان آرد چون زبان و دل او با هم موافق نبود با وجود این همه اظهار ندامت و خجالت و ادعای اطاعت آنچه باو اعلام نمودیم در اجرای آن اغماص صریح نمود - چنانچه در باب وقاص حاجی که پناه بحضرت ما آورده در جرگه بندهای پادشاهی در آمده بود بعد رسیدن حاجی منصور سفیر بزرگانی پیغام نمودیم که فرزندان و ناموس وقاص حاجی را بلا امانت جانی و مالی روانه حضور سازد و آن بد عاقبت برخلاف آن بعمل آورده چنان کار و عرصه زندگانی بر عیال او تنگ نمود که مفکوحه او با دختر خود را مسموم ساخت - و وقاص حاجی از شنیدن آن بیمار گشته بر بستر غم و غصه همدوش مرگ گردید - سبحان الله از بزرگی و نجابت ذاتی و رویه خردمندان تا طریقه گمراهان روز ازل این تفاوت دارد که در ایامی که میرخلیل الله یزدی با پسر خود میرمیران از شاه عباس آزاده گشته بطریق فرار نزد جنت مکنی آمد و برای طلب امانت خان و خلیل الله خان نبیره های خرد سال که بسبب مغرمی و تفرقه روزگار با خود نتوانست آورد جنت مکنی مصحوب خان عالم بشاه عباس نوشت آن زبده دودمان مصطفوی بر گزیده خاندان مرتضوی آنها را با سر انجام فروبی باعزاز تمام روانه ساخت - و این معنی باصت مزید التیام مودت و وداد گردید - و همچنان بعد از آوردن علیمردان خان باین درگاه که برای محمد علی پسر کلان او

که نزد شاه ایران بطریق برعمال بود نوشتیم بلا توقف روانه نمود ع .

ببین تفاوت ره از کجا ست تا بکجا

منعها بخاطر ما رسیده بود که اگر آن شوریده طالع رو باین جناب
آرد باعانت او کوشیده دست شرظالمان و شریک دولتان او از و
کو تاه نموده فوج شایسته برای محافظت بدخشان نزد او فرستیم -
الحال هم هیچ نرفته اگر برهنمونی طالع قدر عنایات سابق و لاحق
ما دانسته رجوع باین درگاه آرد زیاده برین ندامت نخواهد کشید
و ملک بر و مسلم خواهد ماند والسلام *

امیرالامرا نامه را مصحوب اسحاق بیگ بخشی کابل نزد
نذر محمد خان روانه ساخت - چون لشکر بمکان ریگ بوم که سه
منزلی سرزمین بلخ است و دوازده کوه نام آب و علف پیدا نیست
رسید اکثر چهار پای لاغر و آدمهایی کم بضاعت شکم پرور هلاک
شدند - و نذر محمد خان بعد رسیدن نامه از راه حیل و چابولوسی
یا احترام تمام گرفته بعد مطالعه باظهار بشاشت شکر عنایات پادشاه
مقابل تقصیرات عظیم خود بزبان آورد و گفت که الحال دانستم که
از دست جور پیشگان حق ناشناس ناسپاس رهائی خواهم یافت و
تمام ملک را باشد رضا تسلیم پادشاه زاده و الا قدر نموده خود را بخدمت
پادشاه خطا بخش جرم پذیر خواهم رساند - و بدستگیری آن کعبه
و قبله مقصود زاد و راحله کعبه الله حاصل نموده روانه بیت الله
گردم - و جواب نامه را موقوف باظهار زبانی بالمشافهه پادشاه زاده
داشت - و محمد اسحاق در ظاهر بر جواب باصواب نذر محمد خان
مشغوف گشته چون او را تا رسیدن پادشاه زاده نگاه داشته حقیقت

را معروض داشت اما در باطن ترسان بود که مبادا از غدر از بگان
خونخوار ضرر جانی و مالی بار رسد - و مکرر در عرضه داشت پادشاه
زاده القماس زود رسیدن نمود - بعده که پادشاه زاده نزدیک آستانه
شاه مردان (۱۱۱) رسید نذر محمد خان جوگج بیگ نام از بیگ معتمد
را نزد پادشاه زاده فرستاده القماس دوسه روز مهلت در میان آورد چون
پادشاه زاده و امیرالامرا آنرا خدعه و دفعه فراهم آوردن لشکر دانستند
آن روز پانزده کروزه راه طی نموده دو کروهی بلخ رسیده فرود آمدند
و اسحاق بیگ باستقبال آمده آنچه شنیده و دیده بود معروض
داشت و بهرام خان و سبحان قلیخان پسران نذر محمد خان باجمعی
از امرای خود برآمده وقت نماز مغرب بطریق استقبال بی آنکه از
آمدن خود اطلاع دهند داخل اردو شدند - بعده که نزدیک خیمه
اصالت خان رسیدند پادشاه زاده خبر رسید - چون هنوز بسبب قطع
مسانت دور و در رسیدن سواری جریده بطریق ایلغار فرش درون
خیمه نشده بود پاره در منزل اصالت خان توقف ورزیدن ضرور گردید
بعده که پادشاه زاده طلبید امیرالامرا تا بدر دولت خانه پیشوا رفته
آندرون آورده بر سوزنی که متصل مسند انداخته بودند اشاره
نشستن فرمودند و بعد استفسار احوال کلمه و کلام محبت التیام
بزبان آورده گفتند که بخان بگویند که از پیشگاه جاه و جلال لشکر عدو
مال برای امداد و اعانت آن ذوالقبیل و گوشمال بی ادبان خسران
مآل تعیین شده که هر گونه امدادی که مطلوب باشد بعمل خواهد آمد -

و خلعت و خنجر مرصع و اسپان با زین طلا بهر دو برادر و خلعت
 بهمراهان داده رخصت فرمودند روز دیگر که بیست و هشتم شهر
 جمادی الاخره سنه هزار و پنجاه و شش باشد پادشاه زاده با امیرالامرا
 و دیگر امیران لشکر بکمال استقلال و جاه و جلال سوار شده رستم
 خان را با قلیچ خان مامور نمود که بقلعه بلخ رفته متعرض حال و
 احوال نذر محمد خان نشده بضبط مداخل و مخارج و تیمارداری
 زیر دستان و پرداخت حال پرمال رعایا پردازند - و خود از کنار شهر
 گذشته بیرون شهر نزول نموده به نذر محمد خان پیغام دادند که
 مشتاق صحبت گرامی دانسته هرگاه و هرجا دماغ وفا نماید و بهتر
 دانند آگاهی دهند که استقبال ملاقات نموده مهمان همدیگر باشیم و صحبت
 داریم - نذر محمد خان دل و حوصله باخته که از عدم قبول مهلت
 زیاده متوهم و بیدماغ شده بود معینا چشم آن داشت که پادشاه
 زاده یکسر بخانه او رفته فرود آید و از باختن عقل استقبال ننموده
 تهیه ضیافت گرفته بود - از رسیدن پادشاه زاده بدان استعجال و برون
 فرود آمدن و تعیین نمودن امر برای بندوبست زیاده از سبق بر
 ملال خاطر پرمال او افزود از روی افسرده خاطر جواب عذر آمیز داد -
 از آنکه طاقت مقابله نداشت عنان حوصله از دست داده قرار عاز
 فرار و گذاشتن مال و عیال بدست خصم بر خود داده زن و فرزند
 را در قلعه باد و پسر باسم بهرام و عبدالرحمن و سه چهار دختر
 گذاشته شهرت بر آمدن خود بیاف مراد بقصد سرانجام ضیافت داده
 راز دل با همدمان ظاهر نساخته کمر مرصع که از لعل گران بهاداشت
 بر کمر بسته قدری جواهر و مومع آلات و اشرافی باظهار پیشکش

نمودن - پادشاه زاده با خود گرفته و در خلوت رفته زره و جامه مکلف بران پوشیده سبحان قلبي و قتلقي محمد پسران را با چندي از بگن و غلامان بخته کار با خود قسمي که شهرت ندياد گرفته وقت ظهر از خانه برآمده بباغ مراد نارسیده بنامرادي راه فرار اختيار نمود چون پادشاه زاده در نوشتن عريضه مبارک باد و روانه نمودن بخدومت پادشاه مصحوب شمس الدين بني مختار مشغول گردید و همه امرا و لشکر در فرح و شادي آنکه بی استعمال تیغ و سنان پای تخت باخ مفتوح گردید مستغرق بودند - ورستم خان و قلیچ خان به نطق ضروري شهر مشغول گردیدند و نذر محمد خان بامردم جز و متفرقه بدان شهرت با سرانجام ضیافت برآمد - وقتي که مردم پادشاهي خبردار شدند و بعرض پادشاه زاده رسید از يك پهر زیاده فاصله گذشته بود بادشاه زاده بعد از اطلاع بر غفلت امرا و خود تاسف بسیار خورده بسبب آشوب شهر تازه به تسخیر درآمده سوار شدن خود و تعیین امرای کلان مصلحت ندانسته بهادر خان را با احوالت خان و گروهی از نوکران رو شناس خود بطریق استعجال بقا کید تمام برای تعاقب او رخصت نمودند - و راجه روپ سنگه و غیره سه سردار را چپوت از راه کارطلبی و اظهار فدویت بی آنکه مامور گردند پیش قدم بهادر خان و بهادران دیگر گردیدند - درین آشوب و هنگامه تازه که امرای پادشاهي بضبط اموال آن سرگشته بادیه حیرت چنانچه بایست نتوانستند پرداخت - پارو مال پایمال حادثه و تازاج رفت چه از تاراجیان لشکر و چه از ازبکیه خون آشام شهر تا شام هر چه توانستند و آنچه یافتند بغارت بردند - روز

دریم که مردم معتد برای گرد آوری مال و زجر و توبیخ مردم لوت مال تعیین شدند - و خزانه و جواهر آلات و غیره بتعداد ضبط در آمد جمله دوازده لک روپیه را مرصع آلات و غیره و دو هزار و پانصد اسپ نر و مادیان و سه صد شتر برآمد - غره جمادی الاخری که روز جشن جلوس سال بیستم بود سکه و خطبه بنام نامی شاه جهان در بلخ زده و خوانده شد •

در شاه جهان نامه درج شده که از امساک و ذنات طبع نذر محمد خان گدا سرشت موافق ضابطه سر رشته دار جواهرخانه و توشک خانه و کار خانجات و مکالید صنادیق نزد خود نگاه میداشت و بصحت پیوسته که در ایام استقلال زیاده از هفتاد لک روپیه نقد و مرصع آلات نداشت که از آن جمله پانزده لک روپیه در حادثات سابق بتاراج رفت و قدری که توانست با خود برد •

القصة بهرام و عبدالرحمن پسران نذر محمد خان را با رستم خان نبیره ولد خسرو که نزد عیال مانده بودند دستگیر ساخته مردم معتبر بر سر از واج و دیگر وابسته های او تعیین نمودند - مجموع محصول آن دیار در ایام امنیت یک کروڑ شاهی که بخانی نیز زبان زد است و روپیه را چهار شاهی داد و سند می شود بضبط می آمد از انجمله شصت لک شاهی حاصل بلخ باقی از بدخشان بوده و آخر از نفاق از بکیه و تعدی پسران نذر محمد خان بجای رسیده بود که از قلعه بلخ برآمدن متعذر مینمود - تا بضبط ملک و لشکر کشی چه رسد اما آنچه از تعدی و ظلم او بحال رعایای

ملک خود و ولایت نواح اور رسیده مکلفات آنرا دید و کشید • ع •

آنرا که چنان کند چنین آید پیش

گویند محصول ولایت مارراء النهر که سمرقند و بخارا و تاشکند و اورکند و غیره باشد بتقسیم امام قلی خان برادر کلان نذر محمد خان آمده بود باوجود وسعت زیاد با حامل توران برابر بود اگرچه در ابتدا نذر محمد خان پرداخت و سعی در آبادی ملک نموده در افزونی محصول نسبت بما وراء النهر آنچه بایست کوشید اما آخر موافق ربه سلطان محمد تغلق که تمام ممالک محروسه هندوستان را بتصرف آورده از ظلم و بیداد نود بباد فنا در داد بعمل آورد

• بیت •

اگر بایدت شوکت سروری • دل زیر دستان بدست آوری
اگر بایدت دولت و عز و ناز • باحسان دل دوستان جمع ساز
وجه تمیض مارراء النهر که از توران جدا می نویسند آنست که مابین هردو ولایت آب کلان باسم جیحون که آمون نیز نامند در میان است دو امیر عمده آن ملک که دیوان بیگی یعنی وزیر و اتالیق که بجای وکیل مطلق باشد میباشند مواجب آنها از سه لک خانی که مراد از هفتاد هشتاد هزار روپیه باشد زیاده نمی باشد و نوکران عمده دیگر برین قیاس •

ذکر سوانح سال بیستم از جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و شش هجری

جشن آغاز سال بیستم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و شش باکین لوازم تهنیت فتح موافق سرانجام سفر صورت اتمام گزشت

و در همان ایام بزم جهان افروز شمس الدین بنی مختار از نزد پادشاه زاده محمد مراد بخشش با کلید و مزده فتح بلخ و فرار نمودن نذر محمد خان بطریق ایلغار رسیده باعث عیش دوبالا گردید - منصور حاجی که سابق از طرف نذر محمد خان نزد حضرت اعلیٰ مورد عنایات گردیده مرخص شده بود و درینولا حراست یکی از قلعه های سرحد بار تعلق داشت عرضه داشت مبارکباد باظهار سوخیت و طلب قلعه دار و اراده ملازمت خود نوشته بخدمت پادشاه زاده ارسال داشت در جواب نوشتند که تا رسیدن قلعه دار خبر دار باشد بعده حراست آنجا را بسعادت خان نام مقرر ساختند - و منصور حاجی بحضور رسید خلعت مع مرصع آلات و فرمان آفرین و تحسین بنام پادشاه زاده و امیر الامرا صادر فرمودند - سعد الله خان را هزار سوار اضافه مرحمت نمودند - ملا علاء الملک که از علم اختر شناسی بهر داشت و فتح بلخ را بقید ماه و سال نوشته داده بود باضافه پانصدی مفتخر گردید •

کلمه چند از حادثات آوارگی نذر محمد خان و جمعی که تعاقب آن نموده بودند بزبان قلم میدهد - بعده که بهادر خان و اصالت خان مع جمعی از سادات و افغانان و راجپوتیه که برای ظاهر ساختن جوهر جلالت خود بی اذن رفاقت نموده بودند در تعاقب نذر محمد خان همه جا نشان جویان و پاشنه کوان طی مسافت دشت پروهشت می نمودند - اما از آنکه روزی که بر آمدند هفده هیجده کوه زمین ریک بوم طی نموده جانی اندادند که در شب تار راه گم کردند و اسبان را علف و جو میسر نیامد و روز

دیگر هم چند آنکه راه رفتند نشان از جاده و آب نیافتند اسپان مانده شدند و سواران را طاقت ره نوردی نماند و راجپوتان که از آمدن خود در دل پشیمان گشته بودند در ظاهر بتقاضای غیرت قدم از همراهان عقب نمی گذاشتند و از ملاحظه انتشار و نمودار گردیدن از بکیه شب و روز آرام خورد و خواب بر آنها حرام گشته بود و از شدت گرما که آتش از آسمان می بارید و آب نایاب بود بکمال حرج و تصدیع دست از تعاقب بر نمی داشتند - و بهیئت مجموعی بادیه نوردی مینمودند - تا آنکه باثر آبادی رسیده خبر شنیدند که قریب ده هزار از بک با نذر محمد خان فراهم آمده بودند چون از جمله صحرا نشینان اکثر از ملاحظه تاراج رفتن مال و عیال که همراه گرفته رفاعت نموده بودند آخر از شنیدن نزدیک رسیدن فوج هندوستان با مال و عیال که باخود برداشته بودند از نذر محمد خان جدا شده رو بغارها و کوههای قلب گذاشتند - الحال قریب چهار هزار سوار برفاعت دیوان بیگی و اتالیق و ابراهیم بکارل و محمد امین کتاب دار بالومانده اند و از شنیدن رسیدن فوج مستعد کارزار گشته اند - بعد از که مبارزان صحرا نورد و بادیه نوردان شیر نبرد نزدیک بغوج نذر محمد خان رسیدند - از بکیه یکبارگی نمودار شده بخانه کمان درآمدند - و ازین طرف نیز صدای داروگیر بلند گردید - و شروع بسر دادن بان و تفنگ نمودند - و از غرش بانهای آتش فشان و باریدن گلوله جانستان تزلزل تمام در فوج از بکیه راه یافت - و بعد کشته شدن جمعی از هر دو طرف نذر محمد خان هزیمت خورد - بعضی از بکن که در جنگ بگریز و بزدن تیر باز گشت جرأت می نمودند قتل و اسیر گردیدند -

و بسیاری زخمی گشته و نگشته ترك رفاقت نمودند - و آن سرگشته
 بادیه حیرت باچند نفر که رفیق شفیق روزبیکسی او مانده بودند مع
 غلامان که مجموع به هزار کس نمیرسیدند عنان مراجعت طرف اندجان
 معطوف داشت - و بعضی مفسده پیشگان واقعه طلب در چنان
 وقت آشوب سبحانقلی خان را از نذر محمد خان جدا ساخته
 باخود گرفته جانب بخارا گریختند و فوج پادشاهی تا آخر روز تعاتب
 نموده شب در هشترخان (۱۱۲) فرود آمدند و اسب و شتر و گوسفند
 بسیار مع اقمشه که ازبکان تاراج نموده در وقت فرار باخود گرفته
 بودند و باز در راهها که عرصه بر آنها تنگ میگردد می انداختند
 فراهم آوردند - آن شب از طرف شیر و گوشت و رخت خواب تنعم
 نمودند و از آنجا جرأت پیش رفتن در خود نیافته حقیقت را
 معروض داشتند - بعد عرض رسیدن مورد عنایات گردیده مامور
 بمراجعت نمودن گشتند - درین آوان چون پادشاه زاده خلیل الله خان
 را نیز با فوج گران بسرداري کل افواج سابق و حال پادشاهی برای
 تعاتب نذر محمد خان تعیین نموده بود از شنیدن هزیمت یافتن
 نذر محمد خان و اراده معاودت فوج سابق که درین ضمن از تسلط
 و اختیار زیاد علیمردان خان و ناخوش آمدن وضع و آب و هوای
 آن ملک و رهنمونی بعضی هوا خواهان نا عاقبت اندیش دل
 بادشاه زاده از ماندن آن ولایت کشید حکم برای مراجعت خلیل الله
 خان فرستاده بحضور عرضداشت نمود که این غلام امیدوار است که

سردار بی این ملک نو مفتوح و فوج بدیگری مقرر شود بنده را طلب حضور نمایند - بعد عرض برخاطر پادشاه گرانی نمود - در جواب فرمان مادر شد که قبل از فتح بر زبان ما گذشته بود که هرگاه از فضل و اهب بی منت ملک بلخ و بدخشان بتسخیر در آید بآن نور چشم عنایت خواهم نمود - الحال که از عنایت ایزد متعال آرزوی دیرینه این خاندان برآمده هنوز که نسق قلعبات و آبادی ملک ویران گشته و تسلی رعایای دل شکسته و تعیین حکام و اهتمام تهانه باندی صورت نگرفته این اراده بیجا باعث زیاده افسرده ساختن دلای تباه رعایا و سپاه و همه سکنه آنجا خواهد گردید - خصوص چفته اخلاص آثار که از مدت قرنها بدعا از خدا این آرزوی دل می خواستند نهایت ملول خاطر خواهند گشت صلاح دولت درین است که چند گاه بعیش و عشرت در آنجا فرمان فرمائی نماید - باوجود رسیدن این جواب عنایت امیر عتاب اثر پادشاهزاده راضی بماندن آنجا نگشته مکرر استعفا نوشت - بلکه قبل از رسیدن جواب استعفا خلیل الله خان را بلخ سپرده پیشخانه را بیرون زدن فرمود - از ظهور این ناقمرمائی نهایت باعث مزید گرانی خاطر پادشاه گردید - و پادشاه زاده را بتغییر منصب و جاگیر معاتب ساختند - و سعدالله خان را فرمودند که بتعجیل تمام خود را رسانیده اگر تواند پادشاه زاده را به پیغام نصیحت آمیز معقول ساخته از راه خطا بشاهراه هدایت باز آرد - و در صورتیکه داند حرف شنو نیست اصلاً بدیدن او نرفته امرا را نیز از مجرای او ممنوع سازد - و در تسلی و جذب قلوب شرفا و اعیان آن دیار کوشیده رعایا را استمالت نموده از دست اندازی

زبردستان مامون سازد - و بهادر خان داود زنی را برای تادیب
 زبردستان و حراست مال گذاران و اصالت خان را برای پرداخت
 و نسق مالی در بلخ مستقل ساخته بمبالغه از زبان ما ارشاد نماید
 که نظر بر آباد ساختن ملک و پرداخت رعایا هر دو باتفاق
 بی نفاق در سرانجام کارها کوشند و اگر نجابت خان که فی الحقیقه
 وارث ملک است خواهش حکومت و ماندن آن ولایت داشته
 باشد باختیار او واگذارند - و رستم خان را باندجو (۱۱۳) و قلیچ را
 ببدخشان مقرر سازد و از بندهای معتبر برکان لعل برگمارد -
 و برعایا آنچه تقاضای مطلوب باشد داده در آبادی ملک ویران
 کوشد - و سه ماهه بمنصبداران و احدیان پیشگی رسانده سرگرم
 جان فشانی سازد - و دیگر نصاب و ارشاد برای جاری ساختن سکه رویه
 و برانداختن رواج شاهی و غیره نمودند - و فرمودند که حقیقت را پند
 برنگارد - و منصور حاجی همان روز که آمده ملازمت نمود بمنصب
 دو هزاره سوار و به صدارت بلخ سرافراز گردید - بامیرالامرا حکم
 رفت که بعد رسیدن علامی سعدالله خان بلخ خود را بقندز برای
 تنبیه از بکان رسانده بعدگوشمال دادن آن بدسکالان بکابل تعلقه صریح خود
 مراجعت نماید - و بیست و پنج لک رویه برای سپاه متعینه بلخ
 روانه نمودند - و سعد الله خان خود را به پانزده روز به بلخ رساند - اول
 پادشاه زاده را پیغام نصیحت آمیز رسانید چون مفید نیفتاد بامرا
 حکم رساند که بخانه و بمجرای پادشاه زاده نروند - و در همه باب موافق

حکم کار فرما گردید - و در اجرایی سکه روپیه و اشرفی و برانداختن رواج خانگی که از مس مغشوش مسکوک می ساختند و بوزن نقره داد و سندی نمودند بموجب حکم تاکید تهدید آمیز بسیار بکار برد - و همگی بیست و پنجروز در آنجا مانده آنچه از آن مجموعه کمالات و کاردانی موافق ارشاد حضور پرداخت ملک و گرد آوری رعایای متفرقه بظهور آمده بتفصیل آن قلم را رنجه داشتن بطول کلام منجر میگردد - و راجه روپ سنگه را که پادشاهزاده در قندز گذاشته بود و جمعی از قوم ازبکان که بالمانیان زبان زد بودند بازاده گذشتن از آب آمون که سدره آن طائفه بد معاش همان آب است بر راجه هجوم آوردند و راجه در مقابل آنها تردد نمایان نموده باوجود بکار آمدن مردم بسیار و مکرر غالب و مغلوب گردیدن طرفین که محاربات معب اتفاق افتاد هر بار آنجماعه را هزیمت داده تا رسیدن امیر الامر که بموجب حکم خود را رسانده بتادیب آن گروه بد عاقبت پرداخت کار زارهای رستمانه از راجه بظهور آمد - و در کولاب نیز خطبه بنام شاه جهان صاحبقران ثانی خواندند - و طرف اندجو نائره فساد المانیان خون خوار مردم آزار بلند گردید - و بآب شمشیر آبدار بهادران رزم جو فرونشست - آنچه در ایام شورش فساد ازبکیه و المانیان بدنهاد درون نژاد دران ضلع روداد در شاه جهان نامه درج است - اگر بتحریر عشر عشیر آن پردازد سر رشته اختصار از انتظام می افتد - حاصل کلام از طرفین کوشش و کشش بسیار بروی کار آمد - و چندین هزار المانیان زیر تیغ آمدند - و آن بد نژادان نیز در خون ربزی کمی نمودند - و پادشاهزاده بحضور روانه گردید *

بعده عرض رسید که نذر محمد خان بایران رو آورده میر عزیز نام را که سابق نزد نذر محمد خان بسفارت رفته بود مع نامه شفقت آمیز مملو از نصائح انشا کردد سعد الله خان نزد آن ره نورد بادیة ناکامی روانه ساختند حاصل مضمون آنکه اگر چه اراده لشکر فرستادن ما بآن دیار بجز آن نبود که از بکان فتنه جو و المانیان زشت خور که در همه اکذاف و اطراف بلاد عالم از رویه ناهنجاری و جور و خون خواری و ظلم و بیداد آن گروه پناه بجبار حقیقی می جویند تنبیه نموده آن دیار موردی آن فرازندد مسند عزو تمکین را با وجود ظهور تقصیرات بروی بحال داشته فوجی برای امداد و اعانت او در بدخشان گذاشته پای تخت خود را مراجعت نمائیم - اما آن عقل و هوش باخته برهنمائی بدخواهان و محض وهم مرحله پیدمای آن سمت گشته و فرزندان و عیال و ناموس خود را اینجا گذاشته اگر یکی از معتمدان خود را روانه نماید آن حمله نشینان سراچه عصمت را با احتیاط سرانجام راه نموده همراه او روانه سازد - و الا وجه معاش درخور حال هر یکی مقرر نماید - و در ظل عاطفت خود نگاه دارد - بعد از آنکه میر عزیز از راه فرات داخل سرحد عراق گردید و شنید که او بصفهان رسید خود را مع مکتوب جان نثار خان ایلمچی که نزد شاه میرفت باصفهان رساند - آنجا رسیده خبر شنید که نذر محمد خان از سودا مزاجی چون بخت خود باز بطرف خراسان براه فرات برگشته - میر عزیز خواست او نیز مراجعت نماید - شاه عباس اطلاع یافته مانع آمده فرمود که اغلب نذر محمد خان از راه هجنون و آشفته دماغی که علاوه حال او گشته با او سلوک معقول ننماید - بهتر آنست که

تا رسیدن جان نثار خان در آنجا مانده حقیقت بحضور برنگارد و موافق حکم که رسد بعمل آرد - بعد رسیدن عریضه میر عزیز مصلحت شاه ایران پسند رای مائب افتاد و حکم مراجعت میر عزیز صادر گردید - بیست و پنج لک روپیه نزد شاه بیگ خان قلعه دارغور روانه ساختند که بابیست و پنج لک روپیه سابق بسپاه رساند - پادشاه زاده محمد مراد بخش - بعد رسیدن حضور از داخل شدن کابل و ملازمت ممنوع گردید - و حکم شد که بعد کوچ رایات به پیشاور رفته اقامت نماید - خلیل الله خان و دیگر بندهای پادشاهی متعلقان نذر محمد خان را بحضور آوردند - روز دیگر بهرام و عبد الرحمن هر دو پسر و رستم خان پسر خسرو را بملازمت مشرف فرموده بهرام را بعطای خلعت و چارقب نزد رزی و جیغه و خنجر مرصع و پهل کتاره و دو اسب خاصه و فیل و منصب پنجه رازی هزارسوار و یک لک شاهی مفتخر ساختند - عبد الرحمن و رستم را نیز بانواع عنایات نواخته بحسب صغر سن صد روپیه یومیه هریک مقرر فرمودند - و برای تربیت به پادشاه زاده دانا شکوه سپردند و زوجه و دختران نذر محمد خان را بیگم صاحب نزد خود طلبیده باطف بی پایان گرد کربت از چهره آنها رفته هریک را خلعت و زیور عطا فرموده برای هر کدام مکان و یومیه مقرر نموده دلاسا نمودند - و فرمودند که هر جا که نذر محمد خان باشد شماها را خواهم رساند - و فرمان طلب پادشاه زاده محمد شجاع از بنگالا و محمد اورنگ زیب از احمد آباد به یلغار فرستاده بناید طلبیدند و صوبه بنگالا باعتماد خان صوبه دار بهار ضمیمه ساختند و صوبه گجرات به شایسته خان مقرر فرمودند و شه نواز

شاه جهان بادشاه (۶۴۲) سنه ۱۰۵۶

خان را از تغییر شایسته خان صوبه مالوا داده سرکار جونپور از تغییر
شه نواز خان بمیرزا حسن صفوی عطا فرمودند - سعد الله خان از
بلخ یلغار نموده آمده ملازمت نموده باضافه هزار سوار که از اصل و
اضافه شش هزاری پنج هزار سوار باشد مفتخر گردید •

نهم شعبان از دار الملک کابل بدار السلطنت لاهور متوجه
شده پسران و متوسلان نذر محمد خان را پیشتر روانه ساختند -
به سعد الله خان فرمودند که نامه اتحاد بیان مبنی بر ذکر فتح بلخ
و بدخشان بشاه عباس بر نگارد - و یک قبضه شمشیر مرصع مع پرتله
گران بها و خنجر مرصع بابت ضبط اموال نذر محمد خان که از جمله
مرصع آلات و جواهرخانه ارمغان ضرورت قابل ارسال بود و آنها را اصل از جمله
فرستادهای شاه جهان بوده بطریق شکون نشان ولایت تازه مفتوح
گشته مصحوب ارسال بیک روانه ایران ساختند - فقره چند منجمه
مضمون آن نامه بنگارش می آید •

چون درین هنگام سعادت انجام بمسامع حقائق مجامع رسید
که فرقه طائفه خطایه ازبکيه در بلخ و بدخشان سر از گریبان
حصیان بر آورده چشم از باز پرس روز معاد و سطوت رب العباد
پوشیده دست باطل پرست از آستین جور و جفا بر آورده پا از جاده
انقیاد والي خود بیرون نهاده کار بر تو تک ساخته مصدر ادا هلی
زاهنجار و بی اعتدالی دور از کار گشته اند - وضعفای آن اماکن
و غربای آن مساکن با مل حوادث و دستخوش وقائع گردیده
و عرض و ناموس مسلمین بباد فتنه رفته و امن و امان بالکل
منعدم گشته و کار بجای رسیده که از سادات اهل بیت نبوت که

قره العین رسالتند و بضعة بتول زهرا و غلظه بطحا که محبت
اینان اجر تبلیغ اوامر و نواهی و مزد ابلاغ احکام الهی است جمعی
کثیر و غفیر بقتل رساندند تا بدیگران چه رسد - از اینجا که باقتضای
حمیت دین مبین و حمایت ملت متین و ترحم بحال مسلمین
نصاب مکنات و شکر نعمت قدرت که ایزد بیهمال و دادار بیمثال
بفضل کامل و لطف شامل باین مشمول عنایت خود آرزائی
داشته و داد دهی مظلومان و فریاد رسی ستم رسیدگان بر ذمه
همت والا فطرت علیا لازم و متحتم است عنان نیت حق طویست
و عزیمت حقیقت سرپرست هیچدهم شهر صفر ختم الله بالخیر و
الظفر از نوزدهم سال جلوس میمنت مابوس بهمعنای ظفر و
همرکابی نصرت از دار السلطنت لاهور بصوب مقر دیوات و اقبال
دار الملک مجد و اجلال کابل معطوف و مصروف گشت و اواخر
ربیع الثانی بمبارکی و نصرت قرین فتح و فیروزی گردیده دار الملک
مضطور از پرتو ماهیچه اعلام لامعه فروغ تازه یافت - از اینجا که بشکر گران
بیکران در خور این دولت لوز افزون خدا داد و سرانجام فرا خور
این شوکت ابد پیوند ازل بنیاد از توپخانه سنگین و خزانه خارج
از قیاس و تخمین بسرداری فرزندان سعادتمند کامگار مؤید منصور
بختیار قره باصره دولت غره ناصیه حشمت نور حدیقه شوکت
نمره دوحه جلالت پادشاه زاده محمد مراد بخش تعین فرمودیم
با آنکه راهها از کثرت نشیب و فراز جبال و دره های بیمناک و
بسیاری کربوه و مغاب دشوار گذار بود در گذر طول برف بمرتبه که
نظر تند در عبور آن کندی می نمود بیلداران چابک دست و گویه

اندازان چالاک و چست مع مبار زان نصرت شعار جلالت کیش
 و مجاهدان فیروزی آثار سبقت اندیش که جانبازی در راه خدیو
 حقیقی و خداوند مجازی سرمایه حصول سعادت نشأتین دانند و
 معرکه رزم را در تقدیم خدمت ولی نعمت محفل بزم شناسند
 راهی را که چون صراط باریک بنیاد و دقیق بود خبر نکرده و انتظار نبرده
 برف را بجمده رخنه کنند و بدست و سپر و دامن برداشتنند و
 داخل ملک ولایت بدخشان گشتند - و خسرو سلطان خلف نذر محمد
 خان التجا باین درگاه آسمان جاه که پناه عالمیان است آورد - چنانچه
 امروز درین حضرت بانواع عنایات و خصوصیات کامیاب است - و
 لشکر ظفر اثر قلعه قندز را که حاکم نشین بود و قلعه کهمرد را سر
 سواری مفتوح ساختند و قلعه داران اسیر گردیدند - و دیگر قلاع و
 بقاع مملکت مسطور نیز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد
 پادشاه زاده عالیقدر بعد از فتح ولایت بدخشان بسرعت تمام متوجه
 بلخ گردید از بیکه تاب مصدمات شیران بیشه و غا نیاروده از جمیع
 اطراف ره سپرد وادی فرار گشته آنروی آب آمون رفتند - نذر محمد
 خان که نه رای ستیز و نه طاقت محصورن گردیدن داشت درحینی
 که پادشاه زاده با عساکر فیروزی اثر بنواحی بلخ رسید پسران خود
 را برسم پذیرد آن نو باره بوسستان سلطنت با مقتوب مشتمل برخواهش
 مواف حرمین شریفین فرستاده و آن والا گهر با آئین پسندیده سلوک
 نموده به تسلی و دلدهی و دادی کوشیده آنها را رخصت
 انصراف پدش پدر داد - اما فردای آن که حوالی شهر بلخ مضرب
 خیام نصرت گردید خان از استیلائی و هم و توهنات بیجا تمام عیال

و اطفال و مال و منال اندوخته مدّة العمر گذاشته و سبحانقلي و قتلوق پسون را که دران وقت حاضر بودند همراه گرفته دیگران را بجهت عدم حضور گذاشته و اطلاع نداده سراسیمه وار با معدود چند از بلخ برآمده رو بدان آستان آورده - پیداست که آن نقاره دود مان اصلاط طیبین و سلاطه اسلاف طاهرین چنانچه مهین برادرش را باعزاز رخصت حرمین شریفین نموده بودند خان مشقت دیده تعب کشیده را نیز که خواهان این سعادت است با احترام تمام دستوری طواف اماکن متبرکه خواهند داد - هزار شکر کار ساز بنده نواز که تدبیرات این نیازمند درگاه را بتقدیرات خویش موافقت بخشید - الله تعالی چنانچه این فتح نمایان را که کار نامه پادشاهان روزگار است برین نیازمند مبارک گردانید فتح سرقتند و بخارا را نیز نصیب گرداند آمین رب العالمین *

بعد رخصت ابلان بیگ کوچ بکوچ متوجه دارالسلطنت شدند - مبلغ ده لک روپیه روانه غوربند نمودند - اوائل رمضان از آب نیلاب عبور واقع شد - محمد محسن کرمانی که از ملازمان عمده جانی خان قوزچی باشی ایران بود بعد از قتل جانی خان از اصفهان آمده ملازمت نمود - بعطای شش هزار روپیه و خلعت و اسب سرافرزی یافت - مبلغ بیست لک روپیه روانه کابل ساختند - اعظم خان که بموجب حکم در کشمیر مانده بود آمده ملازمت نمود - وسط شوال بحوالی دارالسلطنت نزول واقع شد پنجاه هزار روپیه بخسرو و بهرام و بیست و پنج هزار روپیه بدیگر پسران نذر محمد خان مرحمت نمودند - و یک فیل با زین نقره و ده هزار روپیه بمحمد بدیع بحر

محمود عنایت فرمودند - پادشاهزاده محمد مراد بخش را که از منصب دوازده هزاره هزاره - هزار سوار معزول فرموده بودند بکمی هفت هزار سوار بحال نمودند - شکر النساء بیگم عمه حضرت از اکبرآباد برای تهنیت فتح بلخ رسیده لعل قیمت چهل هزار روپیه گذرانده لک روپیه باو انعام نمودند - پادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احمدآباد رسیده ملازمت نمود و بعطای ولایت بلخ و بدخشان از اصل و اضافه بمنصب دوازده هزاره هزاره هزار سوار که هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد و خلعت و دو تسبیح مرورید و لعل و زمرد و شمشیر خاصه و دو اسپ از طویل خاص باترین طلا و مینا مع دو پست اسپ از طویل دریم و دو فیل با ساز نقره و پنج لک روپیه نقد مفتخر ساخته - وسط محرم مرخص نموده فرمودند که به پیشاور رفته ایام نوروز بگذارند و در ماه اردی بهشت از آنجا روانه بلخ گردند - بعرض رسید که راجه رای سنگه و غیره جمعی بیکم از بلخ سرخاسته آمده اند حکم شد که نگذارند که از آب اتک فرود آیند - و پادشاهزاده باخوه بدر - سید منصور ولد سید خان جهان را که مغضوب و محبوس بود بالتماس پادشاهزاده محمد اورنگ زیب خلاص نموده فرمودند که پادشاهزاده در سرکار خود نگهدارد - مبلغ پنجاه لک روپیه برای مدد خرج سپاه بلخ روانه پیشاور نموده تاکید فرمودند که قبل از رسیدن پادشاهزاده با جمعیت شایسته از کتله بگذارند - بتعداد امرائی که همراه پادشاهزاده بعد یافتن اضافه و انعامات مقرر شدند فبرداخته بتحریر دیگر مدعای بردارد - سی هزار روپیه بمستحقان تحط دیده رسانند - پادشاهزاده محمد شجاع را نا رسیده هزار سوار

افسانه دادند - سعد الله خان دو لک روپيه را جواهر و لک روپيه را ديگر اجناس گذراند از جمله آن جواهر لک روپيه قبول افتاد - ميرزا محمد مشهدي را منصب هزار پانصدي چهار صد سوار عزایت فرمودند •

محارباتي که ميان منصوبان پادشاهي و ازبکيه گذشته چون شرح آن طول کلام دارد مجملې بتحرير آن مي پردازد - مکرر حقيقت فساد عبد العزيز خان پسر نذر محمد خان بعرض رسيد که براي تسخير بلخ از مورو و ملخ زياد لشکر فراهم آورده و ازبکيه و المانيان که سيوم و چهارم حصه آن علوفه دار باقي لوت (۱۱۴) خونخوار مردم آزار از اطراف جمع نموده قابو طلب است و المانيان دد سیرت بر سر قلعه داران تازه به تسخير درآمده وقت بيوقت تاخته و غافل ريخته جمع کثير را بقتل آورده نزديک بود که قلعه را باز بتصرف در آرند - سعادت خان خبر يافته بگوشمال آن جماعه بدسکل خود را رسانده و ديگر آنچه از تعدي و ضرر جاني و مالي آن گروه شقاوت پزيره بحال رعایا بل بامرای آن ضلع رسیده از ملاحظه اطناب سخن بتحرير آن نمي پردازد - اما کلمه چند از حسب و نسب و افعال و اطوار آن قوم بدسکل مي نگارد - گویند المانيان فرقه اند از قزاقان از بکيه که خوراک و پوشاک و زیست و کردار آن طائفه فاهنجار باطوار آدم نمیمانند جمعي اند از شناس صورتان حق فاشناس که دائم کار آن جماعه دد نژاد بدنهاد اندرختن مل و زر و

وبال است و همیشه شیوه این طائفه ضلالت پدیده خونریزی و فتنه انگیزی و راه یی‌داد سپردن و اندوخته هر که بدست آید بطریق سفاکی و بیبایگی بدستور قطاع الطريق بدست آوردن و رجه معاش مخصوص ازان کسب حلال بهمرساندن است - و برای یغملی بابوی نیم مرده چندین بهادر خون آشام برهمدیگر سبقت نموده برقتل یکدیگر مبادرت نمودن سرمایه اعتبار و فخر خود میدانند در جنگ صف باندک غلبه پشت بحریف داده کار بتیر باز گشت زدن رسانده رو بگریز آوردن از جمله صفات شجاعت می شمارند و در سفرها که بقصد غارت مسافت بعیده را در یک دو روز طی می نمایند محتاج خیمه و دیگر مایحتاج سفر نیستند زیر چادر کهنه چندین نفر اعیان شان گذار فراغت می توانند نمود - بهترین غذای شان خون اسب و قمیز ترش و تلقان جو است اگر پارچه گوشت بو گرفته یا چار پای نیم مرده بدست آید بدان تنعم می نمایند و اسبان آنها مثل خود شان سخت جانند که گاه گاه بخوردن کاه و جو که بغذیمت یابند قناعت نموده چهل و پنجاه گروه می دوند و از آب آمو که دریای خون خوار آدم ریاست بسرعت هر چه تمام تر گذشتن کار بازیچه سرسری دانند - بسیار شده که روز ده بار ازان آب عبور نموده تاخت آورده اند - باقی اوصاف شان در شاه جهان نامه مفصل درج است - حاصل کلام پادشاه اواخر مفر المظفر بهمعنای ظفر و نصرت دفعه سیوم از دارالسلطنت متوجه دارالملک کابل شدند ، سید منصور پسر سید خان جهان را قلعه دار دارالسلطنت ساختند و پسران و وابستگان نذر محمد خان را با دارا شکوه که بسبب عارضه

اهلیه رفاعت نتوانست نمود در لاهور گذاشتند - بعرض رسید که حکیم
تقرب خان نود سال از مرحله عمر طی نموده جان بجان آفرین
سپرد - حکیم داود را خطاب تقرب خان عنایت فرمودند - سعید خان
ظفر جنگ را بعنایات مفتخر ساخته مع پسران و توابعان نزد شاهزاده
محمد اورنگ زیب بقایید رخصت فرمودند - از سوانح تازه بلخ
فساد المانیان معروض گردید که چند هزار نفر بر سر اوگر سین
کهچواکه تهاه دار نواح آن ضلع آخر شب رسیدند اوگر سین بتهدیه
سامان جنگ کمر بسته آدم جلد پیش ناظم بلخ روانه نمود و تا رسیدن
کومک بمقابله ومقاتله آن جماعه پرداخت و تاسه روز کار زار معین
لوی داد و جمعی از راجپوتان و بنده های بادشاهی بکار آمدند و از
آنها نیز مردم بسیار کشته گردیدند درین ضمن فوج فرستاده بهادر
خان بکومک رسید و المانیان رو بفرار گذاشته خود را بنواح بلخ
رسانده تا خبردار شدن و فوج تعیین نمود بهادر خان اسپ و شتر
و گوسفند بسیار فراهم آورده روانه شدند - بعد تفاوت چهار و نیم پهر
فوج تعیین کرده بهادر خان بسردار نیلک نام خان که با دوهزار
سوار تعاقب نموده بود رسید بعد بمقابله جمعی از ان گره طعمه
تیغ و تیر و سنان گشته باقی رو بفرار آوردند - نیلک نام خان که
غنایم بسیار از آنها بدست آورده بود بسبب مانده شدن اسبان و
چارپایان که از غارت بدست آمده بود و حائل شدن تاریکی
شب بعد هزیمت دادن آن جماعه دران مکان فرود آمد - المانیان
اطلاع یافته چون زحل رجعت نموده و با بخت برگشته خود
یک و نیم پهر شب گذشته بود که بر سر نیک نام خان رسیدند -

سبازان شیر شکار مقابل کارزار خشم بدکردار پا قائم نموده پروانه وار خود را بران گروه نابکار زدند و شرط جانبازی بر روی کار آوردند و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی شدند - آخر کار المانیان را نورد فرار گشتند - بعده که چادر سیاه حجاب شب از میان برداشته گردید از جمله کشتگان آن قوم ظاهر شد که نظریک از سرگروهان معتبر آن گروه که در خدمت بادشاه زاده آمده در جرگه بدهای پادشاهی داخل شده بود باز وقت قابو بقوم خود پیوسته باصل کار خود می پرداخت در آن میان کشته گردید و سر او را بریده آورده بدروازه بلخ آویختند - همچنان در حوالی بدخشان جمعی از المانیان خود را رسانده مواشی و چارپای بسیار رعایا و سپاه از چرا گاه گرفته راهی گشته بودند خنجر خان حارس بدخشان خود را رسانده بعد دار و گیر مردانه و تردد رستمه بران گروه غائب آمده بسیاری را بقتل رسانده مواشی را برگرداند - دیگر از سوانح قابل تحریر جنگ قلیچ خان قلعه دار بدخشان است که با دوازده هزار سوار المانیان رو داده و چند روز نائز کارزار اشتغال داشت و کار بجائی رسید که نزدیک بود که قلعه بدخشان بتصرف آنها در آید ابو الحسن و راجه راجروپ از قندز بمدد رسیده با همراهان قلیچ خان داد جانبازی دادند و جمع کثیر همراه محمد مراد داروغه و محمد زمان مشرف توپخانه و بعضی راجپوتیه بکار آمدند - و اسپان قلیچ خان که برای خرید بیرون قلعه بسته بودند و فرصت اندرون برین نیافتند بدست تاراجیان افتاد و ایام محاصره بامداد کشید - تفصیل آن خالی از طول کلام ملالت اثر نیست

حاصل سخن تا دو هفته سپاه اندرون و بیرون فرصت دم آب آشامید
نداشتند و هر روز جمعی از هر دو طرف کشته می شدند تا آنکه
سرداران آن جماعه از راه حیل و غدر از ملاحظه رسیدن فوج دیگر
بمدت بلایه و مداحی پیش آمده پیغام صلح بپایان آوردند - درین
ضمن بآرامش و بهشت باریدن گرفت و تردد توپ و تفنگ در میانه
نماند و آنجا خیره شده به پیکار زور آوردند و آبی که بشهر می آمد
بریدند و کار بر محصوران بسیار تنگ گردید - اما بهاداران رزم آزموده
کارزار دیده دل از دست نداده دست از کارزار و تردد باز نداشتند -
تا آنکه از اطراف کومک پادشاهی رسید و مفسدان بدعالم رو بفرار
آوردند •

دیگر از جمله سوانحی که در غور بر شاه بیگ خان دوباره
رو داده و بتحریک خواجه کلان و قاضی تیمور که از اعیان غور بودند
و با مخالفان باقاعه و پیغام همدستان شده فوج بر سر شاه بیگ خان
طلبیدند و بخیه آنها بر روی کار افتاد و آخر همه آنها بمکانات
رو بکار خود رسیدند - و دیگر مکروهات که بفوجها و بندهای پادشاهی
رسیده اگر بذكر آن پردازد از سر رشته سخن دور می افتد لهذا بتحریر
باقی احوال نذر محمد خان عنان خامه را معطوف میسازد •

چون نذر محمد خان همراه قتلک پسر و چندی از ازبکان و غلامان
رو بایران آورد قاسم پسر خسرو نبیره نذر محمد خان با چند امیر
مثل بادگار قللی و عاشور قللی و غیره دوازده نفر سردار و سه صد
سوار در راه بدو پیوستند بهمراهی آنها به بلده حاکم نشین مرور رسیدند
هفته آنجا توقف ورزیده از آنجا خود را بمشهد مقدس رسانده

یازده روز مقام نموده چون دید که موافق چشمداشت از طرف شاه ایران طریقه استقبال و مهمان پرستی که با برادر گلان او نموده بودند در باره او بظهور نیامد خواست برگردد - مرتضی قلی خان ناظم مشهد اطلاع یافته جمعی از قزلباش را فرستاده درخانه او کشک نشانند لهذا خجل زده و ناچار گشته راه صفاهان اختیار نموده چون به بسطام تعلقه عراق رسید شاه عباس محمد علی بیگ را که سابق بسفارت هندوستان آمده بود بهمین داری او مع نقد و جنس روانه نمود - بعد رسیدن محمد علی بیگ از راه کاشان نزدیک اصفهان رسید شاه خلیفه سلطان را که از پادشاه زادهای مائزندان و وزیر و داماد شاه می شد باستقبال فرستاد و فرمود که موافق رویه مهمان نوازی یکتا کرده پاندا از اول پارچه رنگین و چھینت بعده قطنی و دارائی و نیلک و مشجور و زربفت فرش نمودند - اگر چه در هندوستان ضابطه است پارچه های پای انداز را بطریق ذوات بهم درخته از نظر گذرانده بتوشک خانه حواله می نمایند اما در ایران پای انداز را بطریق واقعی نموده بشاطر باشی و عمله و فعله سواری انعام میفرمایند - نذر محمدخان فرمود که در سرکار او ضبط نمودند بعده که نزدیک دروازه شهر رسید شاه خود استقبال نموده باعزازی که مخصوص خاندان آن درویشان و برگزیده سلسله صفویه است و با مهمان موافق و مخالف طریقه مسافر پرستی بجای می آرند در خورده بباغ متصل شهر که برای او قرار نموده بودند برده فرود آوردند و بعد فراغ خوردن ماحضر باز همراه او سوار شده چون داخل شهر شدند شاه بخانه خود رخت و نذر محمد خان را مکنانی که برای او مقور کرده شده بود فرود آوردند

روز دیگر باز شاه بدیدنش رفت و بعد استفسار احوال و اظهار تفقد بدولتخانه خود مراجعت نمود روز سویم نذر محمد خان بدیدن شاه آمد و سه ساعت نجومی نشسته طعام خورده مراجعت نمود - بعده شاه نذر محمد خان را مدعو ساخته طلبیده بعده که استفسار احوال بمیان آورد نذر محمد خان از بیونائی و شرارت نوکران و از بکن نمک بحرام و شکوه پسر بد انجام و سرگذشت خود ظاهر ساخت و خواهش کمک بمیان آورد - شاه در جواب بتسلی پیش آمد - دیرین ضمن خلیفه سلطان گفت هرگاه از بکیه با پسر شما اتفاق و با شما اتفاق ورزیده ملک بشورش آورده باشد و ملک از دست رفته باشد کمک بردن چه سود خواهد بخشید - نذر محمد خان جواب داد که از شما کمک و نصرت از باری تعالی مطلوب است بعده شاه چراغان نموده نذر محمد خان را باز بضيافت طلبید - نذر محمد خان بادل گرفته رفته چون خار خار جواب خلیفه سطر بجای پیکان تیر در دل او جا گرفته بود بخاطر آشفته و لب شکره آورد سیر چراغان نموده بخانه خود رفته بمعارض یا عارضه و انعی خانه نشین شد - بعده که شاه بعیادت او رفت بیدماغانه و بی ادبانه با شاه سلوک نمود و وقت آمدن و برآمدن شرط استقبال و مشایعتی که باید بظهور نیامد شاه رنجیده خاطر برآمده با همراهان گفت چه کنم مهمان ناخوانده هدیه خداست والا این مرد خودائی مزاج چنان سلوک مرعی میدارد که پنداری من بدر خانه او با احتیاج رفته ام - باوجود از وضع نا محمود او که روز بروز بر خاطر شاه نگرانی می نمود در توجه و رویه مهمانداری شاه تصور راه نیافت تا آنکه نذر محمد خان محمد

علي بيگ مهباندار را طلبیده پيغام شکوه آميز ببيان آورده گفت
من براي خوردن طعام و مير چراغان نمودن نيامده ام چشم اعانت
و مدد تنبيه پسر غدار و از بکل ناهنجار و بر آوردن فوج هندوستان
داشتم حالا که شاه بحال من نمي پردازد اراده بيت الله دارم و
ميخواهم که شاه مرا ماذون سازد که مشيت استخوان خود را بآن
مکان متبرک برسانم شاه در جواب گفت که هنوز از شما گرد راه نکل
نيافته و انحراف مزاج راه يافته چند روز در سير باغات و تفرج
عمارات و کشتکار طبع را بحال آرزد و باهم صحبت بداريم بعده
موانق ادعائي خاطر شما بعمل خواهد آمد نذر محمد خان در جواب
گفت که زياده برين صبر نميتوانم نمود و چاره کار بجز اختيار نمودن
سفر حجاز ندارم - پادشاه خليفه سلطان را براي تسلي و دلداري خان
ساجت نشان فرستاد و نذر محمد خان همان جوابهاي درشت
داد - و بار ديگر خليفه سلطان فهماند که شما را رضامندي شاه ضرر
است در صورت اراده سفر بيت الله نيز برخصت شاه روانه شويده
خان در جواب بيد ماغانه گفت که من در بند رضي کمي نيستم
خردا روانه مي شوم - و روز ديگر که زياده از دو هفته از رسيدن نذر
محمد خان نگذشته بود از شهر برآمده در باغي که وقت آمدن
نذر محمد خان و شاه هم نمک گشته بودند فرود آمد - دريم آن روز شاه
خليفه سلطان را باد يگر ارکان سلطنت خود نزد خان سودائي مزاج
فرستاده دلداري نمود و روز ديگر خود تشریف آورده آنچه شرط
دلداري و سلوک بود بجا آورده دوازده هزار تومان که چهار لک
روپيه باشد نقد و قدرتي جنس مرواريد و زربفت و غيره که لڑ هزلو

تومان زیاده قیمت داشت تواضع نمود و سارو خان (۱۱۵) را با جمعیت شایسته همراه مقرر کرده حکم بنام حاکم خراسان برای مدد و کمک مقرر ی آن سرزمین نوشته داده مرخص ساخت - نذر محمد خان بسارو خان گفت که بسبب عارضه بدنی مزاج من سرمای این ملک را بر نمیدارد بنابراین برای مائندان که گرم سیراست خودم خواهم رفت - شما قتل محمد پسر مرا با خود گرفته با اسباب زیادتی بمشهد رفته انتظار مرا بکشید که باهم آنجا ملاقات خواهم نمود - قاسم نبیره خود را همراه گرفته جریده برای استر آباد از بسطام سر بر آورده بمشهد رسیده بسارو خان که قبل از و رسیده بود در خورده گفت من برای مرور میروم بسبب کمی آب عبور ما و شما با لشکران این راه خالی از تصدیع نخواهد بود - شما لشکر خود را باقی (۱۱۶) خراسان فراهم آورده انتظار نوشته من کشیده هر جا بنویسم خود را برسانید - و بعد توقف پنجروز در مشهد باتفاق پسر و نبیره برآمده چون بمرور رسید از راه بدخلقی و سودا مزاجی با علی قلی خان حاکم مرو صحبت موافقت ننموده او را از خود آزرده ساخت و بمرور داخل نشده بالا بالا روانه گردیده چهار فرسخی مرور فرود آمد - و چندی مقام نمودن ضرور گردید - درین ضمن کفش قلیخان (۱۱۷) که از امرای نامی و هواخواه لو گفته میشد با صد دود سوار نمیده گفت که رؤس ازبکان

(۱۱۵) ن - سارو خان *

(۱۱۶) در بادشاهنامه هراة نوشته *

(۱۱۷) در بادشاهنامه کفش قلیان نوشته *

بشما خطوط غدر آمیز مشتمل بر طلبیدن شما و اطاعت خود
 نوشته اند و دیگر ندامت افعال گذشته و الحاح قبول التماس
 حال بسیار نموده اند زنه از حرف و نوشته آنها را مقرون بصدق ندانسته
 فهمیده قدم پیشتر باید گذاشت و فکر استیصال آن طائفه بدستگاه
 واقعی باید نمود که آنها در تمهید و تدبیر دستگیر و هلاک ساختن
 شما از شما ساعیت کردند - خان هم تصدیق قول او نموده قرار یافت
 که از الوس قلماق جمعیت طلبیده خود را بقلعه میمنه رسانده
 اول بتسخیر آن پرازند پس اول پسر خود را با فوج فرستاده در ماه
 محاصره نمودند کاری نکشود و باز خود را رسانده کدر جهد تملک بکار
 برده یکماه دیگر صرف اوقات نمود - با وجود رساندن چهار نقب زیر
 حصار که سه نقب را محصوران پی برده فقیله باروت را دزدیدند
 و یک نقب را آتش دادند و بیست و پنجم درعه دیوار پرید - چون
 در همان اوان فوج پادشاهی تعیین نموده بهادر خان بمدد قلعه دار
 رسید شادمان بیگ قلعه دار نیز با مردم دیگر از قلعه برآمده وقت
 یورش بر آنها تاخت و حملهای نمایان آوردند کاری نتوانستند ساخت
 بلکه نذر محمد خان باجمعی زخمی گردید - درین ضمن خبر
 رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با مواکب کواکب شمار انتشار
 یافت و نذر محمد خان بر گشته طالع دل و حوصله باخته بناگامی
 از پای قلعه برخاست - و متصل خبر شنید که بهادر خان باستقبال
 پادشاه زاده محمد اورنگ زیب از بلخ برآمده و مزاج گویان
 مصلحت دادند که اگر درین وقت خود را بطریق یلتغاز بنیای تخت
 بلخ برساند اغلب که مردم اندرون شهر و هواخواهان اطراف معارفت

نمایند و تسخیر بلخ با آسانی میسر آید - نذر محمد خان ابتداء گوش
 باین مصلحت خام نداد آخر کار قرار بران یافت که قتل محمد
 پسر خود را با فوج و جمیع سرداران هم مصلحت بطریق یلغار باراد
 تسخیر بلخ روانه سازد - اگر قتل محمد بمدد و کمک هوا خواهان
 اندرون و بیرون مستظهر گشته نذر محمد خان را بطلبد خود را
 برساند و قتل محمد را با مردم کار طلب روانه ساخت بعد
 روانه شدن باز رایها برگشت و همدان گفتند درینوقت
 پسر خود را با جمعیت بامید از بکان موافق پیشه از خود جدا
 ساختن از آئین خود دورست اغلب که قتل محمد را همان
 همراهان از راه پیش برده وسیله پیش آمد ترقی خود دانسته او را
 بخوشی و ناخوشی تحفه راه آورد نزد عبد العزیز خان ببرند یا نزد
 پادشاه محمد اورنگ زیب رجوع آرند - نذر محمد خان نیز ازین کلمات
 هوش افزا نظر بر مآل کار نموده خواست پسر خود را برگرداند و
 خواجه عابد نام را که همد و همراز پدر و پسر بود برای برگرداندن
 قتل محمد روانه نمود بعده که خواجه عابد بقتل محمد رسید و
 همراهان او برین معنی اطلاع یافتند گفتند که چون دولت از
 نذر محمد خان رو تافته از برگشتگی طالع مردم وسواس و هراس
 تازه در دل او راه می یابد و هر لحظه فکر اندیشه باطل در خاطر
 میگذرد صلاح دولت درین است که خود را نزد برادر کلان رسانده
 شریک دولت و گنج بی رنج او باشند قتل محمد این
 مصلحت را بگوش بند نبوش شنیده همراهان را در مراجعت
 و زفات مختار ساخت اکثر زفات نمودند درین ضمن قریب

دوازده هزار سوار المانیان بسرداری محمد بیگ قلماق بقتل محمد در خورده ظاهر ساختند که عبد العزیز خان فوج عظیم برای طلب همه که هر جا یابند و بهر صورت که دانند بخوشی و ناخوشی شمارا نزد او به بزد تعیین نموده و ما هم بهمین خدمت ماموریم رفیق او گشته باعزاز و احترام تمام نزد عبد العزیز خان تحفه بردند و عبد العزیز خان استقبال نموده بکمال برادر نوازی سلوک مرعی داشته گرد غربت از روی او رفت - پادشاه زاده محمد اورنگ زب بعد رسیدن پیشاور موافق حکم سه ماهه بهمه بندهای پادشاهی نقدی و جاگیر دار بدستور سابق رسانده از آنجا کوچ نموده اوائل اردیبهشت داخل کابل شده سه روز آنجا توقف نموده مردم آنجا را نیز از رساندن مساعدت فارغ ساخته باخود گرفت و باتفاق امیر الامرا پیشتر مرحله پیمای گردید بعده که داخل دره شدند خلیل بیگ از کمرد خود را رسانده حقیقت را ظاهر ساخته باز برای تحقیق و پاک نمودن راه مرخص گردید باوجود پانصد سوار با او بیش نبودند و فوج ازبکیه که در اطراف غارها هزارها در کمین انتظار شکار بودند ناگهان برو تاخندند و او مردانه وار بآنها مقابله نمود عجیب زد و خورد بمیان آمد و جمعی از هر دو طرف گشته شدند و باوجود غالب آمدن ازبکیه آن قدر استقامت ورزید که بعد رسیدن خبر پیدایش شاهزاده فوج کومک باو رسید و ازبکان فرار نمودند روز دویم مابین راه خبر رسید که ازبکیه و المانیان بسیار دوسه فوج نموده در اطراف کمین گاهی قلب دارند پادشاهزاده بامیر الامرا پیغام نموده که باهتمام فوج هر اول پرداخته از دست برد مفسدان خبردار

باشد و آن روز هرجا که نشان ازبکیه پیدا می شد نشانه گولگ تنگ و تیر می گردید و مقابل قائم نتوانستند شد روز دیگر که از تنگنای دره گذشتند جوق جوق ازبک از هر طرف نمودار شده آغاز شوخی نمودند و جمعی از مردم پیش و اطراف لشکر را زخمی ساختند و تمام منزل جنگ کفان میرفتند از هر طرف که بر آنها حمله می آوردند فرار نموده باز از طرف دیگر نمودار می شدند وقت رسیدن بمنزل و فرود آمدن نیز دست و پای بسیار زده آخر روز مفقودالامر شدند وقت شب بامیرالامرا خبر رسید که قتل محمد با ده هزار سوار ازبک فردا مقابل لشکر پادشاهی خواهد شد و دو فوج پنج پنج هزار سوار ازبک هر دو طرف او دارند امیرالامرا از شنیدن این خبر با سرداران مصلحت نموده جمعی از بهادران رزم طلب را با سرداران کارزار دیده و فیلق هوش ربا و کوس و کرنای خورش افزا همراه داده چهار پنج فوج مقابل آنها مقرر و تعیین نمودند و فوجها هر طرف گروه گروه با دبدبه و شکوه بخانهایی کمان در آمده شمشیر کشان جوشان و خروشان ازبک جوان و نعره زنان اسپها بجولان در آوردند و هر طرف که اثر سپاهی آن گروه ظاهر میگردد هدف تیر و سنان مبارزان معرکه رزم و جلالت میگشتند و مردم جوق جوق فوج پادشاهی با تیغهای آخته اسپ تاخته بمدد همدیگر میرسیدند و ازبک بیشمار قتیل و اسیر گردید آخر روز بهزیمت آوردند و چند گروه فوج پادشاهی تعاقب نمود و تردد سرداران دران روز نزد پادشاه زاده بسیار مستحسن افتاد و آفرین نمودند •

چون خبر واقعه اقبال خان که اختیار مقدماته ملکی و

مالی بلخ باو واگذاشته بودند بعرض رسیده بسیار افسوس نمودند و بر جوانی و کاردانی او تاسف زیاد بر زبان آوردند و خلیل الله خان برادر امالت خان از شنیدن حادثه جانکاه برادر عنان طاق از دست داده التماس استعفاي منصب و ترک علائق دنیوی به بیان آورد هر چند در تسلی او کوشیدند فائده نه بخشید و منزری گردید این معنی نیز بر ملال خاطر پادشاه حق شناس و بادشاه زاده والانزاد افزود و دیگر و اماندگان او را بانواع عذایات معزز ساختند *

سلح ربیع الاول حضرت اعلی داخل دار الملک کابل گردیدند در بی سال سعد الله خان و اسلام خان صوبه دار دکن بانهای ترقی دولت رسیده هریک بیایه هفت هزار بی هفت هزار سوار که برارودی دوازده هزار سوار باشد رسیدند و مورد دیگر عذایات گردیدند - ذوالقدر خان را که دو هزار و پانصدی دو هزار و پانصد سوار بود پانصدی پانصد سوار اضافه داده پانزده لک رویه خزانه همراه او روانه بلخ ساختند - پادشاه زاده محمد شجاع از بنکلا رسیده ملازمت نمود پادشاه زاده محمد مراد بخش که با وجود بحالی منصب لغایت حال از مجرا ممدوع بود بموجب حکم باستقبال برادر رفته همراه محمد شجاع تسلیمات عفو تقصیرات نمود - از واقعه دارالسطفت بعرض رسید که سید جلال بخاری صدرالصدر بروضه جنان شتافت - راجه جیسنگه را اضافه هزار سوار و خلعت و جمدهر عطا نموده بیست لک رویه بجهت متعینه بلخ همراه داده جمعی از راجپوتان با نام و نشان بار تعین نموده روانه ساختند - چون عید العزیز خان از شنیدن ورود مرکب انواع

پادشاهی فوج گران شایسته با مصالح کارزار بسرداری بیگ اوغلی خان که از سرداران نامی توران بود برای مقابله پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب بطریق هراول ساخته روانه ساخت و تاکید برای گذشتن از آب آمون نمود و خود نیز به تهیه برآمدن بالشکرگران پرداخت بهادرخان برین خبر اطلاع یافته رام سنگه را در بلخ گذاشته خود بانفوج شایسته بقصد استقبال و سرراه غنیم گرفتن که هر کدام اول اتفاق افتد برآمد و کنار پل نذر محمد خان بی آنکه با ازبکيه ملاقات رودهد ملازمت پادشاه زاده نمود و غره جمادی الاولی پادشاه زاده ببلخ رسیده اندرون و بیرون قلعه را که به پنج کروه دور قلعه به پیمودن در آمد ملاحظه نموده بیرون شهر فرود آمدند - درین اوان خبر رسیدن دو فوج گران عبد العزیز خان بسرداری قتل محمد و بیگ اوغلی خان بسرحد بلخ انتشار یافت پادشاه زاده بعد از بندوبست ضروری که اکثر شرفا و اعیان بلخ که بخاندان عبد العزیز خان رشتۀ قرابت داشتند و اولاد خواجه پارسا و دیگر نجیب اراکه بودند بانواع لطف و انعام نواخته بعضی را که گمان نفاق بآنها بود بحسن تدبیر با خود گرفته ماهو سنگه و راورتن را با شمشیر خان برای حراست قلعه بلخ گذاشته تنخواه سه ماهه مردم را تقسیم نموده در سه روز از همه کاروبار فراغ حاصل کرده باهتمام فوج بندی پرداخته بهادر خان را مع همراهان هراول و امیر الامرا را برنغار و سعید خان را جرنغار نموده کوچ فرمودند و برای احتیاط راهها و بستان پل برسر معبرها مردم کار دیده تعیین ساختند بعده که بموضع تیمور آباد رسیدند از شنیدن آوازه غنیم که بمسافت قریب فرود آمده بودند لشکر به ترتیب فرود آمد

و روز دیگر وقت سوار شدن که بهادر خان و امیر الامرا براه افتاده بودند از هرطرف فوج ازبکيه و المانیان نمودار گشته یکبارگی خود را تا اردو رسانده شوخی از حد گذرانده از اطراف هجوم آوردند و بهادران رزم جو و دیگر مبارزان از هرطرف خبردار گردیده گرم پیکار گشتند و امیر الامرا و بهادر خان را در راه بآن گروه اتفاق نبود عظیم افتاد و خبر ببادشاه زاده رسید راجه ستر سال و اله وردی خان بمدد مامور گردیدند و ازبکيه اطراف سعید خان را که بسبب عارضه بدنی درخیمه خود بود فرو گرفتند و سعید خان با ضعف بدن بمقابله و مقاتله آنها پرداخت و هرطرف آتش قتال و شعله جدال زبانه برکشید و بزبان توپ و تفنگ و غریدن بان آتش فشان خبر مرگ بگوش هوش باخنگان میرسید و هر بار که از یمین و یسار سه چهار هزار سوار ازبکيه و المانیان خونخوار چون سیل دمان رسیده حمله می آوردند بعد ازان که جمعی طعمه تیر پران و تفنگ سوزان میگردیدند رو بفرار آورده باز بشوخی نمودار می شدند و بیچستی و چالاکي باعث هلاک بعضی بندهای پادشاهی میگردیدند بهادر خان ازبکان مقابل خود را از پیش رو برداشت و بهادران فوج امیر الامرا قبل از رسیدن کوملک چیتلشهای مردانه بکار بردند و بسیاری از بکان بی باک را مقتول و زخمی ساختند و هزیمت داده تا دیر سرداران رساندند و چند اسب با اسب خاصه قتل محمد بدست آورده برگشتند چون سعید خان بعلت ضعف بدن خود بر اسب سوار نتوانست شد بخشی او با چهار صد پانصد سوار مقابل آن جماعه شده بعد از کشته شدن جمعی از همراهان مغلوب گشته باحاطه آنها در آمد سعید خلی

لطف الله خان و خانه زاد خان هر دو پسر خود را بکومک تعیین نمود هر دو مبارز پیشه داد شجاعت داده بعد بکار آمدن بعضی از جان بازان زخمهای تیر برداشته از پدر کومک طلبیدند - معید خان چون شیر غران نعره زنان خود را رسانده با کمال ضعف و ناتوانی چند از بنک اجل رسیده را که بران جوانان زخم رسیده هجوم آورده بودند بذات خود بشمشیر جان ستان از پای در آورد و رستخیز عظیم و زد خورد عجیب بمیان آمد - درین حال پای اسب سواری سعید خان بر مغاک فرو رخت و زخمی بسعید خان رسید که از زمین بر زمین میل نمود و با وجود که دو سه زخم دیگر بر آن بهادر دل شیر نبود رسید باز برخاسته سه چهار حریف مقابل را از پا درآورد و در همان آن که لطف الله خان متوجه مدد پدر گردید از رسیدن تیر هلی جان ستان که بیایی بسر و سینه او میرسید از پشت اسب بزمین نافرستیده بعالم دیگر واصل گردید خانزاد خان نیز بعد تردد نمایان بزخمهایی بیکران از اسب افتاد بعده که خبر تسلط ازبکیه پادشاه زاده تهمتن نژاد رسید •

• بیت •

تهمتن بشورید زین آگهی • بجناباند دیهم شاهنشهی

بتعجیل تمام رخ فیل سواری خود را بآن طرف گردانده با سوار و پیادگان توپخانه جهان آشوب و فوج جلوی خاص بقصد تاختر اسب خواری بران ازبکان جفا پیشه و برهمزدن بساط هجوم آن مدبران بمدد خان مغلوب متوجه گردید و غلغلۀ کوس و کرنا بر چرخ برین پیچید - فوج ازبکیه بشوخی تمام جلوریز بمقابله پادشاه زاده عدو مل رسید و نعرۀ صف ربائی مبارزان جانباز از هر طرف

بلند گردید •

• بیت •

شد آن لحظه هول قیامت عیان • بگردون برآمد نفیر و فغان
 سپاهی چو دریای جوشان بجنگ • همه تیز کرده به بیداد چنگ
 همه جنگ را تنگ بسته میان • بگردون بر آورده گرز گران
 بادشاه زاده که همیشه در معرکه رزم آئین سر رشته بزم را از دست
 نداده هر وقت رای سلیم را کار میفرمود فرمود که دو فیل محبت
 کوه شکوه شیر صولت را پیش قدم فوج ساخته بهمقدمی بهادران
 صف شکن بران گرده دوانند و از اطراف مبارزان یکه تاز تاخته از
 بلند ساختن شلک توپخانه غلغلۀ عظیم و شورش سراپا بیم در دل
 و جان از بگان عاقبت وخیم اندازند و بعد کشته شدن و زخمی
 گردیدن بسیاری از بگان رو بفرار آوردند درین ضمن نوکران عمده سعید
 خان فرصت یافته خود را رسانده سعید خان را با هردو پسر از
 میدان کار زار برداشتند خانزاد خان که هنوز زخمی درو باقی بود
 بتأشارۀ و لکنت زبان از احوال پدر استفسار نموده بتفاوت یک پهر
 روز نوزد سفر آخرت گردید - حاصل کلام از اول روز تا شام بهادران
 با نام و ننگ دران جنگ دایه جلالت دادند و بسعی پادشاه زاده
 غنیمت نصیب آخر روز آن جماعه رو بفرار آوردند اما بسبب آنکه مابین
 هردو فوج چندان مسافتی نبود از ملاحظه باز گشت و شبخیز
 آوردن بسیاری از سرداران بالای فیل و اسبان طلایه کنان شب را
 بصبح رساندند و رز دیگر امیرالامرا معروض داشت که صلاح دولت
 درین است که خصم را فرصت نداده بر نگاه آن جماعه تاخته
 گوشمال واقعی دایه آید و از سرنو ترتیب فوج نموده بهیر خود را

بر اچپوتان شجاعت نشان سپرده بر بنگاه و مقابله مخالفان روانه شدند - نزدیک بنگاه نرسیده که فوج فوج از بیکه بآراستگی تمام اسب تازان در برابر فوج پادشاه زاده جلوه کنان رسیده بشوخی پیش آمدند و بضرب گوله و بان و تیر و شمشیر بهادران جانباز جان بباد فکاده باز حمله می آوردند و آدم بسیار از مردم پادشاهی نیز از سدمات تیرباران آنها بکار آمدند - درین ضمن لشکر از بیکه سه فوج شده دو فوج مقابل سرداران یمین و یسار پادشاه زاده آمده صدای داروگیر بلند ساخته طرف خود مشغول نمودند - و فوج سنگین سوم غافل بر سر هراول تاخت و آن هر دو فوج نیز با هم اتفاق کرده ده دوازده هزار کمان دار یکبار بختانی کمان در آمده آن واحد امان داده تبر باران عجب نمودند و جمع کثیر را کشته و زخمی ساختند داروغه توپخانه و دیگر بهادران شیر شکار به پیکار آن جماعه خونخوار در آویخته داد تهوری داده سینها را سپر بلا و هدف تیر آنها ساخته بمملهای پدایی آن جماعه را از مقابل برداشتند - درین آوان بیگ اوغلی سردار دیگر با فوج تازه رسیده آن گره هزیمت یافته را نیز برگردانده و از سرنو بازار گلزار گرم ساختند و فوجی بر سر راه هراول گذاشته باقی فوج رو بروی امیر الامرا رسیده چند هزار تیر یکبار از خانه کمان ببارش آوردند امیر الامرا با همراهان مقابل تیر هجوم و تیرباران آن قوم شوم بهدد ذو الفقار حیدر کرار ثبات قدم ورزیده کوشش و کشش بسیار نمود اما نزدیک بود که ازان نایستان بلا چشم زخم بفوج امیر الامرا رسد - درین حالت پادشاه زاده نامدار با فیلان شیر شکار و فوج عدو مال بهدد رسیده باعث

تقویت دل بهادران نبرد جو و مبارزان پلنگ خو گردید و در طرفه
العين جمع کثیر از بکيه را طمعه گولۀ تفنگ و تیغ و سنان ساختند
و تفرقه تمام در جمعیت آنها راه یافت - و دران وقت پادشاه زاده
از راه منصوبه باری جمعی از سرداران راچپوتیه را بر سر بنگاه از بکيه
تعیین و روانه نمود - چون آن جماعه بران اطلاع یافتند تزلزل تمام در
تفرقه خاطر آنها افزود و کارزاری که بهئیت مجموعی می نمودند
بجنگ بگریز مبدل گردید و برخی بنگاهبانی بنگاه از عرصه
کارزار رو تافتند و افواج پادشاهی بتعاقب تاختند و هزیمت عظیم
بر فوج از بکيه روداد و اسباب و خیمه بسیار بدست سپاه
هندوستان افتاد و چند هزار نفر از رعایا و مردم لشکر که بدست
و اسیری آنها در آمده بودند خلاص گردیدند - روز دیگر خبر رسید که
قبل از هزیمت یافتن ازبکان عبد العزيز خان فوج گران بسرداری
سبحان قلبي براي تاخت بلخ تعیین نموده بود قتل محمد و دیگر
سرداران هزیمت خورده خود را بآنها رسانده اراده تاخت بلخ دارند -
پادشاه زاده از استماع این خبر متوجه بلخ گردید و مابین راه دوسه
جا بآن گروه مقابله و نبرد واقع شد و جنگ و رستخیز عظیم روداد
و هرگاه کار و عرصه کارزار بر فوج پادشاهی تنگ میگردد پادشاه
زاده و امیرالامرا خود را بکومک میرسانند - و مکر کار بجائی رسید
که پادشاه زاده و علیمردان خان بذات خود بکارزار پرداختند و بعضی
بسیار لشکر و اردو از شرجوم آن گروه شوم محفوظ ماند - درینوقت خبر رسید
که عبد العزيز خان خود با باقی فوج رسید، بلشکر خود پیوست و قرار
داده که در لشکر او نقاره نفوزند و خود در قول نباشد و نشان و

علامت سر فوجی با خرد نگاه ندارند - بعد رسیدن عبد العزیز خان
تعداد لشکر از بکیه از اندازه شمار و قیاس گذشت و چون مور و ملخ
در دشت و صحرا پراکنده گردید و جنگ و محاربات که در هر منزل و
هر روز رو میداد اگر بتحریر آن قلم را رنجه دارد باعث ملال مستمعان
و مطالعه کننده گان خواهد گردید - حاصل کلام هر روز جمعی از هر دو
فریق کشته و زخمی میگرددند و هرگاه بر فوج پادشاهی از بکن
زور می آورند پادشاه زاده بغریاد و کومک میرسید - روزی
عبد العزیز خان هفت فوج با سرداران کارزار دیده مقرر کرده از
هر طرف بر افواج پادشاهی هجوم آوردند ازان جمله یادگار بیگ
که میر توزک و میر شمشیر قدیم الخدمت نذر محمد خان بود از
شجاعان یکه بهادر گفته می شد با دوسه هزار سوار یکه تاز اسپ
تاخته شمشیر آخته برابر امیر الامرا رسید و هیچ نمانده بود که
باعث قطع شجر حیات آن سپه سالار گردد امیر الامرا برابر او شمشیر
از نیام بر آورده حمله آور گردید و بمدد طالع دود مان تیموری حریف
را زخمی و دستگیر ساخت - بعده که نزد پادشاه زاده حاضر آوردند
پادشاه زاده بر امیر الامرا آفرین گفته در بغل گرفته یادگار بیگ را
بشفاعت امیر الامرا تسلیم عفو تقصیرات فرموده امیدوار عنایات و
بندگی پادشاهی ساخت - روز دیگر از بکیه بهیئت مجموعی سوار
شدند - و محاربه جهان آشوب و کارزار عظیم بپیان آمد و در دریای
خون بهم پیوستند *

چو شد روبرو هر دو قلب سپاه * کشیدند شمشیر در رزم گاه
دو لشکر در آمیخت با تیغ و تیر * بگردون در آمد مدای نغیر

آن روز غلبه از بکيه بجائي رسيد که سه چهار هزار سوار جلو ريز داخل اردو شده چون سيل دمان خود را بکار خانجيات رسانده چندين قطار شتر پر از بار سرکار پادشاهي و بعضی امرا و صرافه بازار پيش انداخته روانه شدند و زن و فرزند بسيار مردم لشکر بدست آوردند - امير الامرا خبر يافته از عقب شتافته بذات خود آن روز تردد جانبازي که انتهای شرط جلالت و تهور يست بکار برده بعد کشته شدن جمع کثير از طرفين چند قطار شتر کارخانجيات پادشاهي و اکثر امرا را برگرداند اما نقصان و خرابي بسيار بمردم بازار و سپاه رسيد *

ديگر از جمله منصوبه سازي پادشاه زاده که در وقت غلبه جنگ بکار برده شمع می نگار که زوری در عين گرمي کارزار و هنگامه داروگير خبر رسيد که شادمان بيگ و محمد طاهر خراساني که آخر صف شکن خان شده بود از تعلقه تهنه خود بکومک می آمدند قريب دو هزار سوار از بکيه سر راه آنها در مکان قالب گرفته محاصره نموده کار بر آنها تنگ آورده اند و سواي دو صد بند و تيجي و کماندار که استقامت ورزیده مانده اند ديگر اميد مدد و کومک نمانده و اغلب که آنها کشته شوند پادشاه زاده از شنيدن اين خبر جمعي از فوج خاصه خود و امير الامرا که بصد دو صد سوار نمي رسيدند با علامات و نشان سواي خاصه بمدد آن جان باختار روانه ساخت از بکن از ديدن و شنيدن آوازه رسيدن سواي خاصه پادشاه زاده رو بگريز آوردند و شادمان بيگ و محمد طاهر نزد پادشاه زاده جان سلامت رسيدند - کوتاهي سخن آنکه ناهفته هيچده روز آدم واسپ از نبرد نياسود و حکم شده بود که نان و

است و نسبت به پدر رعیت پرور و آباد کار واقع شده و من هم او را فرزند خوانده بخطاب قلیچ خان مخاطب ساخته ام امید وارم که این ولایت بدو مرحمت شود و پای نزاع و خونریزی مسلمانان از میان برطرف گردد - پادشاه زاده در جواب گفت که بدون حکم پادشاه من جواب این نمیتوانم داد - بار دیگر که سواد بلخ نزدیک رسیده بود عبدالعزیز خان پیغام داد اگر پادشاه زاده اینجا فرود آمده بیاسایند می خواهم که بیگ او غلی خان و یلنگ توش را بخدمت پادشاه زاده برای بعضی پیغام بفرستم پادشاه زاده جواب داد که شهر نزدیک وسیده در اینجا که نزول واقع شود هر کرا دانید بفرستید - ازین آمد و رفت پیغام آوازه مصالحه نمودن در لشکر انتشار یافت - و لشکر هیچکدام جمادی الاولی در ظاهر سواد بلخ نزول فرموده سه مقام نمودند - و از لشکر عبدالعزیز خان ازبکيه و المانیان اسپان و مادیان برای فروختن در اردری پادشاهی می آوردند پادشاه زاده آنها را خالی از ماده غدر نمیدانست لهذا کوتوال اردو را فرمودند که ازبکيه را از آمدن در اردو و خرید و فروخت مانع آیند تا بر اسرار لشکر اطلاع نیابند - و قرار بر آن یافت که شاه زاده محمد سلطان را با بعضی امرا و مردم زخمی در بلخ گذاشته جریده گشته بالشکر عدو مال بگوشل ازبکان بدسگال پردازند - از شهرت این خبر المانیان و اکثر ازبکيه که مراجب و وجه قوت حلال و کسب مال آنجماعه یغمان نمودن است و درین هنگام هیچ چیز از وجه تاراج عائد آنها نگردید بلکه اکثر اسباب و مال اندوخته سابق بباد فنا و تاراج دادند از عبدالعزیز خان جدا و متفرق گشتند و فرج فرج رو باند جان و بخارا آوردند -

ناچار عبدالعزیز خان از حوالی بلخ برخاسته بعضی جاها را تاراج و تاخت گنان منزل اول روز از ملاحظه شبخون فوج هندوستان بیعت کرده طی نموده از آب آمون گذشت •

اگرچه در شاه جهان نامه بتعین تعداد افواج از بکیه و المانیان توکر و غیر توکر که از اطراف بامید تاراج و غارت نمودن لشکر هندوستان زیاده از شمار فراهم آمده تا روزی که پای مصالحه درمیان آمد در افزایش بودند و لشکر پادشاهی واقعی نپرداخته اما در واقعات بابری درج است که در محاربه که میان عبد الله خان والی توران و شاه طهماس رو داده بود سپاه توران از یک لک و پنجاه هزار سوار کم نبود و فوج قزلباش بچهل هزار سوار نمیرسید و مردم کهن سال کار زار دیده که در هر دو فوج بودند می گفتند که لشکر همراه عبد العزیز خان زیاده ازان فوج بنظر می آمد - بهر حال آنچه تحقیق شده بزبان خامه میدهد که از یک لک بیست هزار سوار کم نبودند و فوج پادشاهی آنچه همراه محمد مراد بخش تعین شده بودند پنجاه هزار سوار بودند و همراه محمد اورنگ زیب هر چند که زیاده از پنجاه هزار سوار مقرر شده بودند اما بسبب زود رسیدن پادشاه زاده و دیر رسیدن بعضی را جپوتان جمعیت همراه پادشاه زاده بعضی و پنجاه هزار سوار موجودی نمیرسید •

چون در خاتمه جلد ثانی تاریخ شاه جهان نامه که مراد از آخر سال بیستم از جلوس باشد در ذکر کمیت منصبداران جا گیردار و نقدی و تالیفان و جمع دامی صونجات بزبان خامه داده به تبعیت آن کلمه چند ازان بر صفحه بیان می آید لغایت سال حال از

دوبستی منصبدار تانه هزاره جاگیردار هشت هزار منصبدار از سائر جاگیرداران و نقدی بودند سواي آن نقدی توپخانه واحدی هفت هزار سوار که جمله پانزده هزار باشد و یک لک و هشتاد و پنج هزار تابین که تمام بدولت سوار می رسید - آنچه از روی دفتر ثبت گردیده جمع دامی بیست و یک صوبه هندوستان لغایت سنه بیست جلوس صاحبقران که باز کم و زیاد شده باشد بدین تفصیل •

صوبه دارا الملک دهلی - یک ارب دام

صوبه دار الخلافه اکبرآباد - نود کرور دام

صوبه دار السلطنت لاهور - نود کرور دام

صوبه اجمیر - ششت کرور دام

صوبه دولت آباد - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه برار - پنجاه و پنج کرور دام

صوبه احمد آباد - پنجاه و سه کرور دام

صوبه بدگلا - پنجاه کرور دام

صوبه اله آباد - چهل کرور دام

صوبه بهار - چهل کرور دام

صوبه مالوا - چهل کرور دام

صوبه خاندیس - چهل کرور دام

صوبه ارده - سی کرور دام

صوبه تلنگانه - سی کرور دام

صوبه ملتان - بیست و هشت کرور دام

صوبه اودیسه - بیست کرور دام

صوبه کابل - شانزده کرور دام

صوبه کشمیر پانزده کرور دام

صوبه تهمه - هشت کرور دام

صوبه بلخ - هشت کرور دام

صوبه قندهار - شش کرور دام

صوبه بدخشان - چار کرور دام

ولایت بگلانه دو کرور دام

ذکر سوانح سال بیست و یکم از جلوس مطابق

منه هزار و پنجاه و هفت هجری

در آغاز سال بیست و یکم غره جمادی الاخری بدستور هر سال بزم جلوس منعقد گردید و عالمی از امرا و اعلی و ادنی ذکور و اناث بغیض رسید - از شنیدن اخبار بی اعتدالی از بگان که باراده فاسد در طرفی از اطراف بلخ و دیگر بلاد آن ضلع چون مور و ملخ فراهم آمده در خرابی ملک و رعایا میکوشند پنجم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را بطریق کرمی برای تنبیه آن قوم مرخص فرموده از عطای خلعت و دیگر عنایات مفتخر ساختند - درین ضمن بعضی رسید که افواج از بکیه از راه خطا و اراده باطل باز آمدند و نذر محمد خان عازم حضور گشته - چنانچه عریضه او مشتمل بر التماس عفو تقصیرات و طلب استعانت نامه رسید - یازدهم شهر مذکور پادشاه زاده محمد مراد بخش را از رفتن بلخ موقوف فرموده حکم مراجعت صادر نموده بصوبه کشمیر مرخص ساختند - و خود از کابل اوائل رجب سمت پنجاب باراده

دار الخلافت کوچ فرمودند - تودرمل امین و فوجدار سهرند را بر
 حسن خدمت پانصدی اضافه و خطاب راجه مرحمت نمودند
 که از اصل اضافه دو هزار و دو هزار سوار باشد - نجات خان که در
 رسیدن حضور بموجب حکم درنگ نموده بود بعد رسیدن حضور
 مامور گردید که ملازمت نهموده بکابل برود - بعد عبور از آب اٹک
 پادشاه زاده دارا شکوه از لاهور آمده ملازمت نمود - یک قطعه
 الماس بوزن صد رتبی قیمت لک روپیه مع خلعت و اسپان عنایت
 فرمودند - عبد الرحمان و دیگر فرزندان نذر محمد خان همراه پادشاه
 زاده ملازمت نموده مورد عنایات گردیدند - نوزدهم شوال بلاهور رسیده
 زیاده از دوسه مقام نهموده متوجه دار الخلافت شدند - چون بهسهرند
 رسیدند از واقعه دکن بعرض رسید که اسلام خان صوبه دار دکن
 ودیعت حیات نمود - بسادات خان برادر او که قلعه دار دولت آباد
 بود محمد اشرف که نیابت برهانپور داشت و محمد غیاث (118)
 و دیگر فرزندان موافق رتبه و پایه اضافه مرحمت فرمودند و اموال نقد
 و جنس بوارثان معاف نمودند - ویشه نواز خان صوبه دار مالوا حکم
 رفت که تا رسیدن صوبه دار خود را بدولت آباد رسانده از بندوبست
 آنجا خبردار باشد - از عریضه نذر محمد خان بعرض رسید که قبل از
 رسیدن حضور قلعه میمنه بار عطا شود - فرمودند که بعد حصول
 شرف ملازمت رعایت خاطر خواه به از درخواست او نموده
 خواهد شد - درین اوان محمد قاسم نبیره نذر محمد خان که

(نذر محمد خان) بسبب وسواسهاي بيجا نسخ ازاده حضور
 نموده عريضه مشتمل بر عذر عارضه بدني نوشته همراه او ارسال
 داشته بود رسیده ملازمت نمود - از آنکه خرج صربه بلخ زیاده
 از مداخل مکرر بعرض رسیده بود و نظربرفساد از بگن که هر سال
 چندین هزار مسلمانان طرفین بقتل می رسیدند ترحم بحال
 نذر محمد خان نموده بلخ (۱۱۹) را بدستور سابق بار بخشیدند -
 و احکام مشتملبر برخواسته آمدن پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب
 و دیگر قلعه داران صادر فرمودند - گویند چهار کرور روپیه بخرچ
 مهم بلخ و بدخشان آمده بود و آنچه مردم از هر دو طرف
 کشته شدند و مال رعایا مع ناموس بباد فنا رفت حساب آن خدا
 بهتر میداند - پادشاه زاده محمد اوزنگ زیب چهار دهم شعبان
 از بلخ کوچ فرموده وسط رمضان چون بیکی از دهنهای دره
 رسیده منزل نمودند شمشیرخان که به کهي رفته بود هفت هشت
 هزار سوار از بلك چهار طرف شمشیرخان فرو گرفته صدای داروگیر
 بلند ساخته شتر و گاو بسیار متصرف شدند و جمعی کشته و
 زخمی گردیدند - بهانه زان بدهد شمشیرخان رسیده ازان تهلکه
 نجات داد - و تا رسیدن غور بند سه دفعه بآن طائفه مقابله و مقاتله
 معصب رو داد و هر بار جمع کثیر از طرفین کشته و زخمی شدند - بعد
 رسیدن بغور بند تهانه آنجا قائم نموده ده لک روپیه خزانه که آنجا
 موجود بود همراه گرفته روانه شدند - و روز گذشتن از دره غور از قوم

هزاره هزاران بر لشکر بادشاهزاده ریخته عجب نایره قتل و جدال بر
 افراختند مال و اسباب بسیار هر چه بدست آمد تاراج نمودند و حال
 بر تمام فرج و سرداران تنگ گردید و کار بجائی رسید که بر خزانه
 ریختند و بهادر خان خود را رساند و مردم زیاد پادشاهی کشته و زخمی
 گردیدند - و تا یکپاس شب صدای دار و گیر بلند بود و امید نجات
 محال می نمود - ذوالفقار خان و نور الحسن (۱۲۰) که همراه خزانه
 بودند چپقلشهایی رستمانه نمودند - و باوجود زخمی شدن هر دو سردار
 داد مردمی دادند آخر بدید اقبال پادشاهی از آفت دست برد
 آن جماعه خزانه محفوظ ماند - بکوتل هندوکش که رسیدند از تنگی
 راه و برف و یخ سر راهها بار بردار بسیار تلف شدند و هر جانور که
 افتاد لگدکوب آدم و چهار پا گردید و هر سوار و پیاده که از پا در
 آمد باز فرصت برخاستن نیافت - بهر حال اگر چه بادشاه زاده
 اوائل شوال بکابل رسید اما چون بهادر خان روئیده و ذوالفقار خان
 و خواجه حسن با خزانه عقب مانده بودند بر لشکر آنها برف
 بسیار چنان پدید بارید که فرصت چشم بر هم زدن نمیداد چار پا
 و آدم بی شمار تلف شدند - و بهادر خان از ذوالفقار خان
 بی اختیار جدا افتاد و از نصف زیاد بار بردار خزانه تلف گردید -
 ذوالفقار خان هر چه توانست خزانه بر شتران بقیه الهاک بار
 کرده نزد پادشاه زاده فرستاد - و چون دیگر اصلا بار بردار نمانده بود
 با باقی خزانه مقام نمود و برف و باران شب و روز می بارید

درین تهلکه هزاره با فوج سنگین آمده بر سر خزانه و مردم پادشاهی ریخت و عجب هنگامه قتل و جدال بمیان آمد و مال و اسباب و عیال و ناموس کمتر کسی ازان آفت محفوظ ماند و آشوب قیامت بر پا گردید - و قریب چهار پنج هزار اسپ و آدم بسیار مع چهار پای بار بار که باقی مانده بود بتاراج و غارت بردند و جانور بی شمار زیر برف آمدند - و کار بجائی رسید که همه نبرد آزمایان و بهادران کارزار دیده از روی سخت جانی بر سر خزانه پیداده فراهم آمده جنگ رستمانه و تردد مردانه نمودند - و دست از همه ما یحتاج برداشته جان خود و خزانه را از جنگ آن جماعه سالم بر آوردن غنیمت دانستند تا آنکه هزاره غنیمت بسیار سنگین بار کرده فرار نمودند - چون خبر به بهادر خان رسید فرمود که بار بردار هر کرا یابند کشیده گرفته نزد ذوالفقار خان رسانند و افغانان در دادن بار بردار مضایقه نمودند و میان هم کار بجنگ منجر گردید - و بهادر خان با شتران خاصه خود و بار بردار پسران و خویشان خود را به ذوالفقار خان رساند و تا رسیدن بهادر خان آدم بسیار که قریب پنج شش هزار کس باشند از برف تلف شدند و باقی که ماندند پدر بحال پسر نپرداخته هریکی جان خود بیرون بردن غنیمت میدانست - بهادر خان که با سپاه خود را بخزانه رساند چون بار بردار که از سرما و برف نیم جان و پوست و استخوان بز جانوران مانده بود برای خزانه برداشتن وفا نمی نمود ناچار فرمود خزانه را متفرق ساخته خریطه شمار حواله جماعه داران نمودند که بر اسباب بار نموده روانه شدند - درین ضمن باز

هزاره سر راه نمودار گشته پای زد و خورد بیدان آورد - و بهادر خان و ذوالفقار خان بجان بازی تمام بعد سعی و کوشش و کشش تمام خزانه را با جانهای خود سالم ازان درها برآورده بگبل رساندند • الحال بتحریر وقایع حضور می پردازد - بعده که پادشاه بقصبه کرنال پنجاه کروهی دهلی رسیدند جعفر خان را با دیگر کارپردازان برای سرانجام ضروری بخصت دهلی نمودند - مکرمات خان با جمعی از بندهای پادشاهی باستقبال آمده ملازمت نمود - اوائل ذی الحجه حوالی دهلی شرف نزول واقع شد - و روز دیگر سوار شده برای ملاحظه و تجویز مکنهای قلعه نو احداث شاه جهان آباد که از سنه دوازده جلوس برای ساختن آن غیرت خان عرف گامگار را مقرر فرموده بودند و نهم محرم الحرام سنه هزار و چهل هشت بنای عمارات ریخته شده بود و آخر اتمام آن باهتمام مکرمات خان قرار گرفت تشریف آوردند - بعد ملاحظه تاکید برای بعضی عمارت ضروری که تا رسیدن نو روز جشن سال آینده قابل فرش نمودن شود نمودند - و عاقل خان خوافی و یوسف خان را برای سرانجام و مدد اتمام عمارت گذاشته متوجه اکبر آباد شدند - از واقعه بندر سورت بعرض رسید که علی اکبر اصفهانی حاکم بندر سورت و کهنبایت را هندوئی در اثنای گفتگوی لایعنی بجمدهر گشت لهذا معز الملك دیوان مالوا را که سابق هم تعلقه بندر مذکور داشت از انتقال او مقرر فرمودند - از واقعه مالوا بعرض رسید که جان نثار خان تیل دار سرکار مندرسور از زخم جمدهو زمیدار مفهد پیشه که او را دستگیر کرده آورده بودند وقت روبرو آوردن کشته شد •

بیست و یکم داخل اکبر آباد شدند - از جمله دریافت صفای باطن پادشاه روشن دل باتفاق آنکه روزی صد فیل نرو ماده از نظر میگذشتند تقرب خان بر یک ماده فیل نظر خوااهش انداخت و آهسته بگوش علاء الملک بطریق اظهار آرزوی دل اشاره بهمان ماده فیل نموده گفت که اگر حضرت این ماده فیل را بمن عنایت فرمایند زهی مراد دل من خواهد بود - هنوز سرگوشی تمام نشده بود که پادشاه طرف تقرب خان متوجه شده فرمودند که این ماده فیل را بتو بخشیدم - بعرض رسید که ایک الماس تراشیده بوزن صد و هشتاد رتی از کان تعلقه قطب الملک برآمده - حکم شد که بار بنویسند که الماس مذکور را بقیمت در آورده دروجه پیشکش مقرری بحضور ارسال دارد - چون قبل از رسیدن حکم بعد الله قطب الملک الماس را حواله الماس تراش نموده ده رتی ازو تراشیده بود همان روز که حکم رسید آن سنگ نا تراشیده بیش بها را همان قسم از راه اطاعت امر بحضور ارسال داشت - بعد رسیدن حضور که هفتاد رتی دیگر ازو تراشیده شد صد رتی بی جرم شفاف خالی از عیب برآمد يك لك و پنجاه هزار روپیه بقیمت در آمد - و بیست هزار روپیه ریزه تراشیده او نیز بقیمت رسید - قضا را همان روز شمامه عنبر بصورت قندیل بوزن هفتصد توله بقیمت پنجاه هزار روپیه از نظر گذشت و بخاطر خیر اثر رسید که آن شمامه را در طلای مشبک گرفته بانواع جواهر و ریزه آن الماس مرصع نموده آن الماس صد رتی را بالای آن نصب نمودند که جمله دولك و پنجاه هزار روپیه قیمت آن قندیل بی عدیل گردید - با يك لك و پنجاه هزار

روپيه نصف نقد و باقي خريد جنس از احمد آياك باب مكه متبركه و مدينه منوره كه در آنجا مضاعف اوزن مصحوب سيد احمد سعيد كه سابق نذر بمكه معظمه برده بود روانه آن مكان شريف نموده فرمودند پنجاه هزار روپيه را نقد و جنس بشريف مكه دهند باقي به بيچاره و مساكين و مستحقين آنجا رسانند - و قنديل را در روضه منوره بياريزند - پادشاه زاده محمد شجاع را يك قطعه لعل و غيره ب قيمت يك لك روپيه عطا نموده بصوبه بنگاله مرخص فرمودند - پادشاه زاده محمد مراد بخش را از كشمير طلبیده صوبه دار دكن ساختند - حسن بيگ خویش علي مردان خان را كه بپايه هزار و پانصدي رسیده بود صوبه كشمير مقرر فرمودند *

روزي فيل مستي در مقابل راجه بدن سنگه كه رو بروی پادشاه ايستاده بود حمله نموده راجه را بايكي از همراهان او كه بقصد خلاصي راجه خود را بمدد رسانده بود زير دندان كشيد راجه زير دندان آن بلاي سپاه جمد هر كشيده بخراطوم او زد درين ضمن چرخي بان چرخي هارا آتش دادند راجه با رقيق خود از ميان هر دو دندان فيل بلافت بر آمده مورد آفرين گردید خلعت و پنجاه هزار روپيه منجمله مطالبه ذمه واجب الاداي او انعام مرحمت نمودند - پادشاه زاده محمد اورنگ زيب كه بدريائي اتك رسیده بموجب حكم توقف و زريده بود حكم شد كه بصوبه ملتان كه در اقطاع او مرحمت نموده بودند برود و سي لك روپيه در همان صوبه عنايت نمودند - قلعه داري اكبر آباك بباقي خان فرموده دوازدهم ربيع الاول پراة دريا مترجه شاه جهان آباك كه مسمي بدار الخلافت ساخته بودند شدند *

بیست دویم شهر مذکور نزدیک بقلعه زمیدند چون در مدت هشت سال بخرچ مبلغ شصت لك روپیه ابتدا باهتمام غیرت خان بعده بداروغگی اله وردی خان که اتمام آن به مگرمت خان تعلق گرفت عمارت قلعه گردون اساس و مکانهای آسمان پایه اندرون محل و بیرون خاص و عام و حمام در سنه بیست جلوس که پادشاه در گابل تشریف داشتند صورت اتمام گرفته بود بیست و چهارم ربیع الاول سنه هزار و پنجاه و هشت مطابق بیستم فروردی سنه یست و یک جلوس بعد انقضای شش ساعت زمانی که نیر اصغر پرتو افروز برج ثور بنظر سعد صاحب خانه و قران مشتری و طالع اسد بود در قلعه شرف نزول واقع شد - چهار لك روپیه نقد و لك روپیه را مرصع آلات به بیگم صاحب قدسیه عنایت نمودند - بهمین دستور بهمه پرده گیان حرم و پادشاه زاده ها و امرا خلعت و نقد و جواهر عطا فرمودند - و دارا شکوه را سی هزار سی هزار سوار نمودند - سعد الله خان و غیره صد امیر دران روز باضافه و عنایات دیگر مفتخر گردیدند - و تا بیست روز دامن آرزوی امیران و فضلا و صلحا و شعرا و ارباب طرب از انواع انعام و عطای زر و گوهر ملامال بود از حامطان و نغمه پردازان ایران و توران و کشمیر و رقصان جادوفن عالم آشوب ذکور و اناث هند طبق طبق زر و گوهر یافتند و اکثر اهل حرفت که هریکی از گذراندن گلی از باغ صنایع خود بانعام دامن دامن زر سرخ و سفید کامیاب گردیدند - و ذخیره سالها اندوختند و خانه نماوند که در شادی بروی او مفتوح نگردید و کاشانه نبود که شمع مراد دران خانه افروخته نشد - از جمله تاریخ

• ع • صاحب طبعان این تاریخ پسند افتاد

شد شاه جهان آباد از شاه جهان آباد

الحق تا چشم گردون نظر لطف برگهواره نشینان ارض این کهنه

سرای انداخته چنان شهر و چنین عمارات عالی ندیده • بیت •

تعالی الله چه شهر است اینکه از شان

گذشته هر بنای او ز کیوان

ز طرحش هند زیب و فر گرفته

جوانی را جهان از سر گرفته

جهان را گر به از خود یاد باشد

همین شاه جهان آباد باشد

به مصر از وسعت او تا خبر شد

ز رشک از شام غم باریک تر شد

جگر از غیرتش خون شد یمن را

عقیق او گواه است این سخن را

ز خوبی های او هر که کند یاد

رود مد دجله اشک از چشم بغداد

ز خاکش مشک چین بومی کند وام

خطا باشد دران بردن ز چین نام

دزینولا از عرضه داشت علیمردان خان بعرض رسید که عبد العزیز

خان باز لشکر کشی بر سر نذر محمد خان نموده بلخ را محاصره

کرده حکم شد که بهادر خان و راجه بیتهلداس و غیره بیعت امیر

خود را نزد علیمردان خان رسانند که موافق تجویز او بدمه

نذر محمد خان روانه شوند - رای رایان که از مدت تارک علائق روزگار گشته در بنارس منزوی بود باز به جاذبه الفت آلودگی دنیا که ریشه محبت او در دل و جگر انسان جا گرفته گریبان گیر او گشته بحضور آورد و بمنصب هزاره ذات دو مد و پنجاه سوار و خدمت دیوانی کل دکن ضمیمه فوجداری بگلانه مفتخر گردید •

ذکر سوانح سال بیست و دوم از جلوس سنه هزار

و پنجاه و هشت هجری

جشن آغاز سال بیست و دوم جلوس مطابق سنه هزار و پنجاه و هشت بدستور هر سال رونق افزای شهر و عمارات تازه و فیض زیاده از اندازه صالح و طالع سفیر و کبیر گردید - پادشاه زاده محمد مراد بخش را که از تغیر شایسته خان صوبه دار دکن ساخته بودند و بعد از فراغ هردو جشن بانواع لطف و عذایات مفتخر گردیده مرخص گشت بمنصب بیست هزاره پانزده هزار سوار سر فرازی بخشیدند - و سه نواز خان که از مالوا بطریق عاریت بدکن رفته بود اتالیق پادشاه زاده محمد مراد بخش مقرر گردیده پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه اصل و اضافه سرافرازی یافت ، چون خبر مصالحه عبد العزیز خان بنذر محمد خان رسید بهادر خان را که مع فوج مرخص فرموده بودند موقوف نمودند و صوبه ملتان بار مرحمت نموده بدیوانیان فرمودند که چون بهادر خان مدت بیجاگیر بوده طلب مابین ایام او را عوض مطالبه محسوب نمایند شیخ فرید پسر قطب الدین که بعد از مامور شدن بکومل کابل از حکم انحراف ورزیده بود بی منصب و بی جاگیر نموده

روزينه عطا فرمودند *

از عرضه داشت خواص خان تلمه دار قندهار و زباني منديان
 بعرض رسيد كه شاه عباس چهارم ربيع الاولی سال بيست و يكم
 از جلوس با لشكر بسيار بعزم تسخير قندهار از صفاهان برآمده
 هفتم شعبان بمشهد مقدس رسیده یکی از امرای خود را پيشتر
 بهرات (121) روانه نمود كه آنجا رسیده ده هزار سوار بر قندهار
 كه موافق معمول از تاجيگان خراسان كه وقت مهم پيش قدم
 مي باشند و بيلوفه رفاقت و جانفشاني مي نمايند و پنج هزار
 پيلدار و ديگر مصالح قلعه گيري موجود سازد و شنیده می شود
 كه شاه اراده دارد كه چون در ماه دي و بهمن فوج هندوستان
 از غور برف و بند بودن راه بكمك قندهار نمي تواند رسيد خود را
 در ايام مذکور بپای قلعه برساند - و نيز ظاهر شد كه شاه قلي
 نام را كه با نامه بخدمت حضرت اعلي روانه ساخته بود بقندهار
 رسیده روانه حضور گردید - حضرت جهانباني بعد از استماع اين خبر
 سعد الله خان را كه صاحب السيف و القلم گفته مي شد بايك
 هندوسي و پنج اميرنامي روشناس بسرداري پادشاه زاده با
 فرهنگ رستم جنگ محمد اورنگ زيب براي رخصت كرمك
 قندهار مقرر نموده حكم نمود كه شصت هزار سوار و ده هزار بر قندهار
 طومار فوج تيار نمايند كه اكثر آن از سادات باره و از بكيه و افغانان
 و راجپوتيه باشند از مردم ايران كه مقرر داخل فوج هندي نمايند - و بنايب

دارا شکوه که در لاهور بود حکم رفت که هرگاه شاه قلی ایلچی ایران آنجا رسد نگذارند که پیش بیاید - درین ضمن بعرض رسید که علی مردان خان بموجب نوشته قلعه دار قندهار پنج هزار سوار و هزار برقنداز بصرداري کاکرخان و راجه امرسنگه و نورالحسن بخشی احدیان کومک روانه نموده و پنج لک روپیه خزانه همراه آنها بی آنکه مامور گردد روانه ساخت - سریم ذبی قعده پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را با همراهان بانواع عنایات مفتخر و مرخص ساخته خرد نیز متوجه لاهور شدند •

خبر واقعه اعظم خان که صوبه دار جونیپور بود بعرض رسید ملتفت خان و میر خلیل و میر اسحاق پسران او را خلعت ماتم و اضافه مرحمت نمودند و صوبه جونیپور بمعتمد خان مقرر فرمودند - ابتدا بخاطر گذشته بود که پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را از دار الخلافت پیشتر روانه سازند باز چنان مقرر گردید که تا لاهور بل تا کابل بطریق استعجال باتفاق طی منازل نموده ملاحظه تصدیع ایام زمستان را از میان بردارند - امرای آرام طلب نا آزموده کار باظهار خیرخواهی خلق الله بعرض رساندند که سه ماه آذر و دی و بهمن قزلباش تاب سفر و مهم ندارد و شهرت اراده رسیدن شاه عباس درین ایام بقندهار خلاف عقل است - و خبر کم یابی غله و کاه آن ضلع نیز بعرض رسید بخاطر پادشاه این مصلحت پسند افتاد که فی الواقع درین سه چهار ماه که برف و سرمای مسافرش دارد اکثر قزلباش تردد نمی نمایند و برای سفر و محاصره قندهار لشکرکشی که فی الحقیقت

لشکرکشی است بعمل نخواهد آمد - لهذا فسخ اراده کابل نموده
 تبار بران یافت که ایام برف و شدت زمستان در قهور بصر برزد و
 نیز انتظار رسیدن امرای اطراف که حکم و گرز برداران برای طلب
 آنها رفته بودند و انتظار خبر تحقیق حرکت نمودن شاه عباس
 از پای مزار شاه خراسان می کشیدند - هنوز خبر کوچ و مقام در السنه
 مختلف شهرت داشت و یاران فراغت طلب در تردد سرانجام
 چهارنی مذذب خاطر بودند و عزیزان بی بضاعت در خیمه
 گذراندن غنیمت از تصدیع سفر ایام زمستان دانسته شکر خرج و
 مرج و کوچ و مقام بجا می آوردند که بغتتا خبر رسیدن شاه عباس
 بیای حصار قندهار از عرضه داشت قلعه دار انجا بعرض رسید -
 معروض داشته بود که شاه عقل تباه بغرور افزونی سپاه سخت
 جانی را کار فرموده بطریق یلغار با پنجاه هزار سوار قزلباش
 بدمعاش و ترکان هزبر خود تاجیکان ستیزه جو و توپخانه جهان
 آشوب رسیده اوائل ذی الحجه دی ماه الهی که زمین و
 آسمان تخته تخت برف و یخ گردیده و عالمی در زیر لحاف برف
 جان ستان بهاسبانی جان در مانده بود و از وفور باریدن برف و
 باران جهان چون لشکر کفر و اسلام سفید و تاریک می نمودند از
 ملاحظه رسیدن کرمک و مرکب همایون پروای برف و یخ بند راه
 ننموده خود را رسانده قلعه را محاصره نموده هر چند که زود تر
 بفریاد محصوران رسند صلاح دولت است - بعد عرض پادشاه زاده
 ظفر پیکر محمد اورنگ زیب بهمره و اتالیق سعد الله خان و صد
 و سی و چهار امیر نامدار و روشناسان شیرشکار دیگر که اکثر از

سادات نبردازما و ازبکان بادیه پدما و افغانان صف ربا و راجپوتان
جان فدا که جمله از سایر و توپخانه هفتاد هزار سوار بودند مرخص
شدند - و احکام بنام صوبه داران و فوجداران و جاگیرداران مع گرز
برداران برای طلب حضور صادر گردید - و پادشاه زاده را بسبب
احتیاط ساعت و عدم فرصت بی آنکه لازمه رخصت بمیان آید
پیشتر براه ملتان مرخص ساختند که خود را به ملتان رسانده
بگرد آوری سپاه و سرانجام مهم پردازد - و خلعت و اسب و جواهر
و فیل برای پادشاه زاده از عقب همراه معذالله خان روانه فرمودند -
و دیگر امرا مامور گردیدند که براه نزدیک بنگش رود خود را بگلبل و
قندهار برسانند و حکم شد که بندهای قدیم نقدی را سواي طلب
لغایت حل فی نفر صد روپیه مع تابینان برسانند و جمعی که
نوملازم اند و سند تیار نشده و منصبداران قدیم و جدید که جاگیر
ندارند سه ماه نقد دهند و سزاولان برای دادنی مقرر شدند و گرز
برداران تعیین شدند که لشکرتا مقدور رعایت سرما و برف و باران
و نشیب و فراز نموده جریده از علائق غیر ضروری گشته کوچ بکوچ
مرحله پیمای منزل مقصود گردند - درینولا حسن بیگ نام ترکمان
قورچی باشی شاه ایران از قندهار جدا شده خود را بحضور پادشاه
رسانده بود بعطای خلعت و اسب و خنجر طلا و چهار هزار روپیه
نقد و منصب هزارپا پانصد سوار سرافرازی یافت خواجهمجان ایلچی
نذر محمد خان را که با نامه و بعضی تحف رسیده بود خلعت
و اسب و دوازده هزار روپیه عنایت نموده مرخص فرمودند - غره
ربیع الاولی خود از لاهور متوجه کابل شدند - روزی که از آب بهت

عبور لشکر واقع می شد هنوز پادشاه از آب نگذشته بودند که
 گرز بردار از قندهار بطریق یلغار در کمال اضطراب بخانه جعفر خان
 میربخشی رسیده زبانی ظاهر نمود که بعد روانگی من خبر دست
 یافتن قزلباش بر قندهار انتشار یافته بود و مطابق آن بلا فاصله
 نوشتجات مصحوب قاصدان و جلو داران سریع السیر از غزنین
 رسیدند - و جعفر خان بخدمت پادشاه آمده در خلوت حقیقت
 بعرض رساند - اگر ذکر محاصره و نقب دواندن و تردد قزلباش و
 سعی و جانفشانی محصوران که در ابتدا نمودن و آخر کار تاب
 صدمات لشکر خصم نیاروندند مفصل برنگارند بطول کلام منجر
 میگردد - مجمل بزبان قلم میدهد که یک ماه در تردد مورچال
 پیش بردن و نقب دواندن و یورشهای با جلالت نمودن و شب و
 روز از اندرون قلعه تکرگ گولّه توب و تفنگ و حقه آتشی و بان
 شرر باریدن و از قلمه بر آمده بر مورچال ریختن گذشت چنانچه
 قریب دو هزار آدم و چار پای بسیار از لشکر شاه کشته و تلف
 گردید و چهار صد و پانصد نفر از محصوران نیز نقد حیات بباد فنا
 دادند آخر از دل باختن شادی بیگ نام از یک و حومه باختن
 قلعه دار که انتظار کومک نکشید و صدمات جان ربا از طرف قزلباش
 به محصوران رسیده مغلوب هراس گشته با سرداران شاه رجوع
 نموده پای صلح بمیان آورده قلعه را داد - گویند یکی از جاسوسان
 پخته کار آرموده از قلعه بلشکر شاه رفته بر حقیق بختی و کمی
 ذخیره غله و گاه فوج خصم و تزلزل رسیدن کومک هندوستان
 مطلع گردیده هر چند سعی نموده بازار لشکر آمدن و خود را بقلعه

رساندن از خبرداری و بندوبست لشکر ایران نتوانست ناچار
حقیقت برپاچه کاغذ نوشت که از طرف قلت گاه و دانه و
فرسیدن رسد و شدت برف و سرما حال قزلباش بسختی میگذرد
در اسپان بجز پوست و استخوان و جان نمانده و لشکر پادشاهی
کوچ بکوچ متوجه قندهار است و لشکر قزلباش در فکر برخاستن
است و آن کاغذ را بر تیری بسته در احاطه حصار قلعه انداخت
باوجود اطلاع بر مضمون آن آن قدر مردم قلعه دل باخته هراس گشته
بودند که هیچ فائده نداد - تا پانزده روز گفتگوی پیام صلح و عهد
در میان بود آخر کار نهم صفر قلعه دار بر آمده دو روز فرصت
بر آوردن مال و فرزندان خواست روز سویم محراب خان قلعه دار
شاه داخل گردید و قلعه دار سابق که شرط عدم قبول رعایت
خلعت وقت ملازمت و رخصت برای عیب پوشی به یاری
آورده بود باتفاق کاکر خان و ابو الحسن و دیگر همراهان رفته ملازمت
شاه نمود لمحّه نشسته بعد استفسار بعضی احوال رخصت خواسته
روانّه حضور شد - بعده که بملازمت پادشاه خطا بخش جرم پوش
رسید سر خجالت پیش افکنده قطرات اشک بران نمیدانست
که بچه زبان عذر سیه روئی خود بخواهد - گویند در اندک فرصت
باقی فلجیات بست و زمینی داور و غیره توابع قندهار از تردد فوج
محراب خان بتسخیر قزلباش در آمد - شش صد سوار از لشکر ایران و
نه صد سوار محصوران مغلوب گشته شدند و بکار آمدند و قلعه داران
که بعد گرفتن عهد امان جان مع همراهان نزد محراب خان آمدند
و حکم یراق گرفتن آنها نمود بعضی که جوهر غیرت و شجاعت را

اختیار نمودند بمسردن اسلحه تن نداده شرط جان سپاری بظهور آوردند و بقیه السیف را مقید ساخته با سردار و مال و عیال نزد شاه روانه ساخت - و شاه بسبب عسرت غله و علف و تلف شدن اسبان و بار بردار از شدت سرما اواخر صفر المظفر ده هزار سوار تفنگچی با محراب خان قلعه دار در آنجا گذاشته خود روانه فرة و هرات شد - از ابتدای محاصره لغایت برخاستن شاه بعد از تسخیر قلعه بدو و نیم ماه نکشید *

الحال چند کلمه از لشکر پادشاه زاده و وزیر اعظم بقید تحریر می آرد که چون وقت روانه شدن پادشاه زاده و سعد الله خان حکم شده بود که تا مقدور خود را زود بقندهار رسانند و اغلب که قبل از رسیدن افواج شاه از ملاحظه صدمات موکب کواکب شمار از پای حصار برخاسته برو و اگر خدا نکرده تا رسیدن شما قلعه بتصرف قزلباش در آمده باشد باید که خود را گرم و چسپان رسانده فرصت گرم نمودن جا و فراهم آمدن ذخیره تازه نداده بمحاصره قلعه پردازند اما چون پادشاه زاده را در ملتان برای گرد آوری لشکر و سرانجام ضروری و سعد الله خان را در راه بسبب انتظار رسیدن پادشاه زاده و بارش غیر هنگام توقف چند روزه رو داد در وسط صفر چون هر دو فوج نزدیک هم رسیدند نوشته خلیل بیگ که برای صفا و پاک نمودن راهها از برف و قطع اشجار رفته بود رسید مشتمل بر اینکه برف آن قدر سراز و دیزها را گرفته که اگر دیگر نبارد بعد یک ماه اقل از این راه تردد بدشوایی توان نمود - درین ضمن مکرر خبرهای وحشت افزای محاصره قندهار و

بتسخیر شاه در آمدن مع احکام تاکید تهدید آمیز زود خود را
 رساندن از حضور رسید تا آنکه از معاودت شاه بعد حصول مطلب
 اطلاع یافتند ناچار راه منظور نظر را گذاشته از راه بالایی کوههای
 آسمان شکوه که دو هزار و هفت دره ارتفاع آن به پیمودن آمد -
 همه سپاه پیاده گشته اسباب مایحتاج ضروری و غیر ضروری را
 گذاشته روانه شدند وقت عبور از آن کتلهای هوش ربا که شاه و گدا
 افتان و خیزان بهزار دشواری طی مسافت مینمودند عجب
 هنگامی هرج بر خلق الله گذشت و بار برداری که داشتند اکثر
 زجا های صعب افتادند که از آنها نام و نشان نیافتند و بسیاری از
 شدت سرما از پا در آمدند که برنخاستند و نوکرو غلام و پاجیهایی
 نمک بحرام هر که خالی میگردشت منت عظیم بر آقا میگذاشت
 و غله و کلاه همه جنس ماکولات بدرتبه کمیاب گردید که نانی بجانی
 ازان بود - بدین حال بکابل رسیدند - در آنجا که رفاهیت شد بیک
 رویه شکم آدم و چار پا بقدر قوت رمق هم سیر نمی شد و چند روز
 در کابل برای خرید اسب و بار بردار که اکثر پیاده و خانه
 بدوش بودند توقف نمودن ضرور گردید - بعده که اوائل ربیع الثانی
 از کابل کوچ نموده بغزنین رسیدند علف اصلا یافت نشد مگر برای
 مردم خاص غله رویه را یک آثار و کلاه یک و نیم آثار بتصدیع
 تمام بهم می رسید کار بر لشکر تنگ گردید - و خبر رسید که از غزنین
 تا قندهار بسبب تسلط قزلباش جنس خوردن انسان و چار پا
 مطلق نایاب است - جملة الملک سعد الله خان حقیقت را بحضور
 معروض داشت - در جواب حکم رسید که در ملک گیري رفاهیت

طلبی نمی باشد بهر وجه خود را بقندهار رسانده قزلباش
 بدمعاش را فرصت فراهم آوردن ذخیره قلعه و استقامت ندهند
 و غلّه حوالی قندهار را که قابل درو شده نگذارند که بدست مردم
 قلعه در آید و بتصرف خود در آرند - لهذا در لشکر منافی نمودند
 که از غزنین آذوقه مابین راه بردارند و بعد مقام پانزده روز کوچ
 کرده بدرتیب فوج پرداخته هفت فوج قرار دادند و هراول و
 برنغار و چرنقار و چنداول مقرر کرده در سه کوچ بقلعه رسیدند
 که از گل ساخته اند و در سرحد واقع است و قزلباش بتصرف خود
 در آورده باز از شنیدن رسیدن افواج قلعه را خالی گذاشته رفته بودند -
 درین اوان مالک حسن نام زمیندار نواح قندهار که بحسب ضرورت
 بمحراب خان ملاقات نموده بود از قلعه گریخته خود را نزد سعد الله
 خان رسانده ملازمت پادشاه زده نمود خلعت و خنجر مرصع و ده
 هزار روبیه نقد یافت - و چهاردهم جمادی الاولی نزدیک باغ گنم علی
 مقابل قلعه قندهار رسیده فرود آمده بتهیه فراهم آوردن آلات و
 اسباب مورچال بندی و نقب کردن پرداختند - و روز سیوم راجه
 بهار سنگ و غیره جمعی از بندهای کار طلب طرفی از اطراف
 قلعه را خالی دیده بی اطلاع سردار بازیمنهای جلالت و کمند
 جرأت بطریق فدریان جانباز یک تار در فرزندانش و نشیب دامی که
 و پناه حصار خود را رسانده ملجای خود ساختند مردم - قلعه دار که
 خبردار شدند از سردار تنگ و انداختن حقه آتش و سنگ و
 اقسام آتشبازی آن قدر گول و بندوق و انواع آلات جنگ ستلن باریش
 گرفت که جمیع کثیر از بندهای پادشاهی ضائع شدند و آرازه

رستخیز عظیم و نائز دار و گیر پریم بلند گردید - سعد الله خان برین معنی اطلاع یافته براجہ پیغام داد کہ اگرچہ چنین جرأت بیحکم نمودن بیجا واقع شد اما الحال از آنجا حرکت نمودن و برخاسته آمدن باعث شوخی مردم قلعه خواهد گردید باید کہ دل را قوی داشته از چوبهای اشجار جنگل پناہ ساخته استقامت ورزند و ما را از اطراف مستعد کومک دانند و در آنجا بعد مشقت و تردد بسیار و ضائع شدن آدم بی شمار مورچال قائم نمودند • الحال چند کلمہ از رویداد حضور بقید تحریر می آرد کہ بعد از کوچ پادشاه از حسن ابدال بعرض رسید کہ شاه وردی بیگ فرستادہ شاه عباس با نامہ بکابل رسیدہ حکم شد کہ گرز بردار رفته اورا بحضور بیار دز منزل باغ فرح کہ خبر آمدن شاه وردی رسید چون در همان روزها شایستہ خان و جعفر خان از احمد آباد آمدہ بود حکم فرمودند کہ اورا نزد شایستہ خان و جعفر خان کہ جوار ہم فرود می آمدند بردہ در مجلس واحد حاضر سازند و امر نمودند کہ نامہ اورا نگزنتہ از زبان ما بگویند کہ چون ما را نظر بر محبت دیرینہ و موروثی شاه بود یکی از خواصان حضور را قلعه دار قندہار ساخته بودیم اگر میدانستیم کہ از ایشان چنان حرکت بظہور خواهد آمد یکی از امرای رزم دیدہ تجربہ کار آزمودہ را قلعه دار می نمودیم کہ تا جان باقی داشت در محافظت قلعه خود را معاف نمیداشت چون خلاف توقع بعمل آمد ہرچہ عوض دارد گلہ ندارد - و خبر روانہ شدن شاه قلی با نامہ چون قبل از رسیدن خبر محاصرہ قندہار رسیدہ بود و در همان زودی خبر رسیدن شاه بہای حصار قلعه رسید

شاه جهان بادشاه (۹۹۴) سنه ۱۰۵۹

بنابران حکم نمودند که شاه قلی را در لاهور نگاه دارند فی الواقع هرگاه رشته محبب و الفت از غبار کدورت آلوده گشته باشد دیگر در فرستادن نامه و رسول و گرفتن آن چه لطف دارد باظهار یکرنگی دوررئی منافی رویه اخلاص کیشان سلف است بعده فرمودند که شاه وردی بیگ در جلال آباد رفته توقف ورزد بعد رسیدن کابل هر دو فرستاده او را باعزاز رخصت خواهم نمود درین ضمن پریشانی شاه وردی بیگ بعرض رسید ده هزار روپیه مرحمت نمودند - اوائل جمادی الاولی داخل دارالملک کابل شده روز چهارم بخانه علیمردان خان تشریف بردند از جمله پیشکش يك لك روپیه جنس قبول نمودند *

ذکر سوانح سال بیست و سیوم جلوس مطابق

سنه هزار و پنجاه و نه هجری

غره جمادی الاخری جشن آغاز سال بیست و سیوم موافق سرانجام سفر صورت اتمام یافت - چون باقی ذکر فسادى که میان نذر محمد خان و عبد العزیز خان و سبحان قلی خان رو داده و بعد هنگامه داروگیر تمام نذر محمد خان سلطنت خود جاگرفت بتفصیل بتحریر در آوردن در فرصت وقت نمی گنجد ماحصل ضروری بزبان خامه میدهد - بعده که حضرت اعلی خواستند فرزندان و متعلقان نذر محمد خان را نزد او روانه نمایند و ترشحات نذر محمد خان نیز مکرر برای طلب فرزندان و وابستگان مع مدد خرج باظهار پریشانی رسیده بود عبد الرحمن را با دیگر همراهان که در سال و ده ماه در خدمت پادشاه مانده بودند خلعت و خنجر و شمشیر و دیگر

مرمرع آلات مع اسپ خامه با ساز طلا و سی هزار روپیه نقد مرحمت نمودند و یک لك روپیه مع فیل روز رخصت متعلقان برای نذر محمد خان بموجب طلب او فرستادند و يك لك روپیه سابق همراه عبد الرحمن و محمد مراد ایچی نذر محمد خان روانه ساخته بودند و خسرو پسر نذر محمد خان بسبب دلبندي لذات هند برفتن نزد پدر راضي نشده در جرگه بندهای پادشاهی در آمد جمله بمتعلقان نذر محمد خان سه لك روپیه مدد خرج سواي زيور و آنچه بيگمها رعايت نموده بودند لغايت رخصت مرحمت شد •

از واقعه فوج قندهار بعرض رسید که بهادر خان روهيله که از سرفوجان تهور پيشه بود مرحله پيمای منزل آخرت گردید و نوکران بيش قرار و معتمد او را پادشاه زاده و سعد الله خان در جرگه بندهای پادشاهی و خود منسلک ساختند و هفت پسر از او مانده بودند ازان میان دليل خان نام پسر گلان را که پانزده سال عمر داشت هزارى پانصد سوار نمودند باقي پسران را منصب و يوميه در خور عمر آنها مرحمت فرمودند - هفته نفر از همراهان محراب خان خود را نزد پادشاه زاده رسانده بعطای منصب و خلعت و نقد سرافرازي یافتند •

الحال بتحریر باقي احوال لشکر پادشاه زاده و حقيقت محاصره مي پردازد از يك طرف جماعه الملك سعد الله خان بعد تردد نمایان و كشته شدن مردم بسیار مزبچال و نقبهارا تا زیر خندق رساند - رستم خان و قاسم خان و دیگر کار طلبان جانباز از طرف دیگر

مورچال و نقبها را تا کنار خندق و نزدیک دروازهها رساندند اما چون محراب خان در جنگهای روم جنگ و قلعه داری بسیار نموده کار آزما و آزموده کار بود از پای قلعه شب و روز چنان تگرگ گونه تفنگ و گولهای زمین کوب توپ و حقههای آتش بار و بانهای شرر فشان می بارید که بعد رسیدن مورچال پای قلعه فرصت تردد و کار دیگر نمی دادند بلکه اکثر زمین نقب را از ضرب گولهای کوه ربا ضائع و نابود می ساختند و در هر یورش چندین هزار سرسرا بانهای لشکریان مصالح پر کردن خندق می گردید - و فائده تردد بر روی کار نمی آمد - و هر دفعه که قزلباش بر آمده مقابل طلایه لشکر شده بر مورچال می ریخت از طرفین قتل و اسیر می گردیدند و نبردهای عظیم رومی داد گاه از مردم لشکر بدست قزلباش می افتادند و بقلعه می بردند و گاه قضیه برعکس خود رو می داد درین ضمن روزی جمعی که از مردم قزلباش گرفتار شده آمده بودند از زبانی آنها مسموع گردید که شاه عباس بعد از رسیدن هرات چند امیر کارطاب رزم جوی خود را به سرداری مرتضی قلی خان قورچی باشی که از جمله بیست امیر و سی هزار سوار می شوند برای کومک محراب خان و مقابله لشکر هندوستان تعیین نموده از آنجمله سه چهار هزار سوار بطریق قراران هراول نزدیک رسیده اند - درین اوان یکی از نندهای قدیم بادشاهی که در لشکر ایران گرفتار آمده خود را پایند نوکری ساخته بود بطریق جاسوسی از انطرف تعیین شده داخل فوج گشته نزد قلیم خان که سابق از تابینان او بود آمده از رسیدن دو فوج قزلباش

از یمین و یسار و از انجمله دوسه هزار سوار جدا شدن بقصد
 تاخت کهي آگاهي داد درین ضمن خبر رسیدن قزلباش و ریختن
 بر سر کهي بیخبر و مقتول و زخمی ساختن جمعی کثیر و بتاراج
 بردن و امیر نمودن چارپا و آدم بسیار انتشار یافت و معا شتریانان
 و فیلباتان و استربانان فریاد کنان رسیدند که فیل و شتر و دیگر
 چارپا قطار قطار پیش انداخته بردند - رستم خان که از بهادران یکه تاز
 و رستم زمان گفته می شد برین خبر اطلاع یافته بی آنکه مأمور
 گردد سوار شده تعاقب قزلباش نمود چهار پنج کروه جویبی تاخته
 بخشم رسیده بعد مقابل شدن اول جنگ گوله تفنگ و بان و تیر
 بمیان آمد بعده کار بمحاربه یراق کوتاه رسید از هر دو طرف نبردهای
 صعب روداد و مکرر بر یکدیگر غالب و مغلوب گردیده طرفین داد
 تردد و مردانگی بظهور آوردند و مردم بسیار از هر دو طرف کشته و
 زخمی شدند - آخر کار فیلان و چند قطار شتر و گاو و استرو اسب خود و
 آنها را هر چه بتوانستند بدست آورده مراجعت نموده نزد پادشاه زاده
 آورده مورد آفرین گردید - و صبح آن بتواتر خبر رسید که سی هزار
 سوار قزلباش بحرداری چند امیر نامی که از انجمله نظر علی خان
 حاکم اردوئیل و علی قلی خان و مرتضی قلی خان از سپه سالاران
 مشهور ایران رسیده اند ازین طرف بار دیگر رستم خان و قلیچ خان
 با جمعی دیگر از امرا و راجها و فیلان صف ربا قریب ده هزار
 سوار و توپخانه بیشمار مقابل آنها تاختند بعده که علامت سپاه
 و گرد سیاه لشکر قزلباش نمودار گردید سادات رزه پوش و
 افغانان مدهوش و مغفلان یکه تاز و راجپوتان رزم طلب هندوستان

اسپان بجوالن در آوردند و سرداران ايران با بمعركه كار زار گذاشتند اول بواسطه گوله و توپ و بان جان ستان نائره زد و ضرور اشتغال گرفت و هر سه فوج قزلباش اسپان تاخته و شمشيرهاي آبدار آخته از اطراف فوج هند در آمده بازارهار و گير را گرم ساختند و حملهاي مرد ربا بروي كار آوردند و از گرد و غبار سم اسپان هر دو طرف جهان در چشم دلباختگان سياه و تيره گرديد و مردان رزم آزمائي جان نثار آن غبار را كحل الجواهر ديده خويش و سرمه ديده خوبان تصور نموده توتيايي چشم ساخته شرط جان سپاري بجا مي آورند • بيت •

درآمد چنان در فغان كوس كين • كه چون نبض مي جست از جارمين ز باریدن تيغ آتش فشان • نمی شد برون از تن گشته جان و فوج قزلباش از چپقلشهاي نمايان كار بر لاهكر هندوستان تنگ آورده چند بار فوج مقابل خود را برداشته نزديك بوه كه چشم زخم صعب و شكست عظيم بفوج بادشاهي رسانند در پيغم رستم خان كه اسم با مسمی و رستم زمان بود باتفاق قليج هان و راجهاي تهور نشان فيلان مست را پيش رو گذاشته زنجير برهلي فيلان سواري خود انداخته بدلدهي مردم دل باخته پرداخته محتانه وار قدم پيش نهاده شرط نرددي كه لائق فدويان جان نثار مي باشد بجا آورد و بعد بباد فنا رفتن سرهاي بيشمار و كوشش و كشش بسيار كه مبارزان نره پوش خود را بر قلب خصم زدند و مثل محمد معيد پسر سادات خان و خواجه خان و غيره سرداران نامي بكار آمدند و جمعي كثير از مردم غير مشهور كشته و زخمي گرديدند

قدم نهات قزلباش از جا لغزید و راه فرار اختیار نمودند و اسب و استر بحیار غنیمت بدست آورده بخدمت پادشاه زاده مراجعت نمودند - و قبل از رسیدن عرضه داشت فتح جنگ از طرف پادشاه زاده با نام و رنگ شاه وردی بیگ را که نامه شاه ایران آورده بار نیافته در جلال آباد مغضوب گردیده در رکاب پادشاه همراه بود بار دیگر زبانی در جواب نامه ناخوانده پیغام دادند که شاه غفران پناه شاه عباس کلان که قدر دان و اخلاصمند ما بود و از سی سال رشته اتحاد را مرعی می داشت از دنیا رحلت نموده هر آنچه از ان خاندان عالی چشم داشتیم از راه تقاضای سال خلاف آن بعمل آمد و طریقه بزرگان خود را مراعات نه نمودند الحال هر چه خدا خواهد و از ما برآید بظهور خواهد آمد و ده هزار روپیه دیگر بشاه وردی بیگ عنایت نموده مرخص ساخته سزاول همراه داده بقندهار نزد پادشاه زاده محمد اورنگ زیب روانه نمودند و حکم نوشتند که از قندهار نیز گرز بردار همراه کرده نزد شاه روانه سازند - آنچه از معویبت و مکروهات و گرانی و کمیابی غله و گاه بر لشکر در ایام محاصره قندهار گذشته و آخر فائده آن بظهور نیامده بتحریر تفصیل آن پرداختن بطول کلام ملالت انجام منجر میگردد - و چون خبر شدائد مذکوره پیهم بحضرت اعلی رسید و دانستند که در امتداد محاصره جز تلف شدن سپاه فائده مترتب نخواهد گردید بپادشاه زاده حکم صادر نمودند که بتقاضای مصلحت وقت همت تسخیر قلعه را بر سال و وقت دیگر موقوف داشته از پایی قلعه بر خاسته بیاید - و بپادشاه زاده دارا شکوه فرمودند که

تا رسیدن خبر پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بغزنین در کابل توقف نماید و خود اوائل رمضان المبارک متوجه دار السلطنت لاهور شدند همینکه منزل اول شرف فزول واقع شد خبر هزیمت یافتن قزلباش بعد مغلوب گردیدن افواج پادشاهی که زیاده از حد تشویش خاطر داشتند رسید باعث تفریح طبع مبارک گردید و حکم نواختن شادبانه تا سه روز نمودند و بسعد الله خان و رستم خان و قلیچ خان و همه امرا اضافه مرحمت فرمودند - و پادشاه زاده بعد از محاصره چهار ماه که قریب دوسه هزار آدم و چهار پنجهزار جانور بمعرض تلف در آمدند از پای قلعه برخاسته روانه حضور شدند - و حضرت پادشاه هیجدهم شوال داخل سواد لاهور گردیدند - و اوائل ذی القعدة دارا شکوه و جمله الملک بحضور رسیدند و وسط ماه مذکور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب رسیده ملازمت نمود و رستم خان با چند توپ و نشان و اسبان قزلباش رسیده شرف اندوز ملازمت گردیده مزود آفرین و تحسین گشت و بجایگزین مرخص فرمودند *

از واقعه دار الخلافت بعرض رسید که مکرمات خان حارس برحمت حق پیوست بجای او جعفر خان را مقرر فرموده مرخص ساختند خلیل الله خان را از تغییر جعفر خان میر بخشی نمودند پادشاه زاده محمد اورنگ زیب را بصوبه داری تهمه ضمیمه صوبه ملتان مقرر فرموده مرخص ساختند - دوازدهم ذی الحجه از دار السلطنت متوجه دار الخلافت شدند علیمردان خان را که از کابل آمده ملازمت نموده بود بصوبه داری کشمیر سرافرازی بخشیدند و فرمودند که بخود بکابل رفته عبد الغنی را نیابت کشمیر مقرر نماید و یازدهم

سنه ۱۰۶۰

(۷۰۱)

شاه جهان بادشاه

محرم الحرام [۱۰۶۰] داخل دولتخانه دارالخلافه شدند و همان روز پادشاه زاده محمد مراد بخش از دکن بسبب نا موافقت هوا و صورت نگرفتن بند و بست بحضور رسیده ملازمت نمود و از اصل و اضافه دوازده هزارى ده هزار سوار دو اسبه و سه اسبه مرحمت فرمودند - و جمله الملك سعد الله خان که از ابتدای نوکری بمده جوهر ذاتی و موافقت طالع هرماه و مال برعایت اضافه و دیگر عنایات مریندی می یافت بمراتب هفت هزارى هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه و سه اسبه و یازده کرور دام انعام دوازده ماهه که بعد از آصف خان خانخاناان هیچ امیر بدین پایه نرسیده بود و سواى پادشاه زاده ها دوازده ماهه عطا نمی شد معزز و مفتخر گردید *

ذکر سوانح سال بیست و چهارم از جلوس مطابق

سنه هزار و شصت هجری

روز جشن حافظ مومن که از حافظان موسیقی دان مشهور شاه ایران گفته می شد بحضور رسیده تصنیف بنام حضرت اعلیٰ درست نموده خواند خلعت و ده هزار روپیه نقد مرحمت نموده در زمره بندگان پادشاهی درآوردند - چون خبر ترمذ و مفسد میواتیان متواتر بعرض رسید کیسری سنگه ولد راجه جی سنگه را برای تنبیه آن جماعه بدسگل مقرر فرموده برگشته گانین پهباری را بطریق وطن عنایت نمودند - رگه ناته داس پدشکر سعد الله خان که بجوهر استعداد کاردانی منظور نظر پادشاه قدر شناس گردیده بود بعطای قلمدان طلا و خلعت پدشکری باستقلال دیوانی تن مفتخر ساختند - راجه

کیسری سنگه که برای گوشمال طائفه بدمال میوات تعیین شده بود چهار پنجهزار سوار و شش هفت هزار تفنگچی و تیرانداز نوکرساخته شرط سعی در قطع شجر حیات و استیصال آن قوم خصران مال بجا آورده زن و فرزند آنها را اسیر نموده مفسدان بقیه الحیف را اخراج نمود بعد عرض هزار سوار اضافه مرحمت نمودند *

روزی وقت گذشتن اسپان معناد از نظر قاضی القضاة محمد سلیم که از نزدیک اسپان می گذشت از شوخی يك اسپ پای ثبات قاضی بدر رفت و ضرب صعب به پای او رسید و سه ماه صاحب بستر گردید بعد صحت چون در همان روزها فراسی خان ناظر محل رخصت کعبه الله خواسته بود و همراه او یک لک و پنجاه هزار روپیه برای شریف و مستحقان کعبه الله مقرر نموده بودند بعد صحت یافتن قاضی سلیم نیز برفاقت فراست خان مامور گردید این معنی موافق رای سلیم قاضی محمد سلیم نیامد و از پا بندی الفت دنیا عذرهای نا مسموع بمیان آورد و حضرت بعد استماع مذر لنگ او عوض هزار پی منصب و خدمت ده هزار روپیه سالیانه مقرر فرمودند و قاضی خوشحال بجای قاضی سلیم قاضی القضاة حضور گردید *

کفار کُل ایام صیام که عمدا و سهوا خورده شد موافق شصت سال از عمر شریف بتجویز فقها و فضلا بیست هزار روپیه بمستحقان و محتاجان رسانده حکم نمودند که هر سال آخر ماه رمضان سوای سی هزار روپیه که در عوض فطره روزه و غیره باهل استحقاق مقرر می رسانیدند بیست هزار روپیه دیگر به نیت

کفاره روزه بضعفا و در ماندگان می رسانده باشند - ملا شفیعای یزدی که فاضل و شاعر و صاحب طبع تجارت پیشه به بندر سورت از ایران رسیده بود بمدد طالع او حقیقت او بعرض رسید پنجهزار روپیه خرچ از خزانه سورت حکم نموده بحضور طلب داشته خلعت واسپ و منصب هزاری مد سوار عطا فرموده بمجرای دو رقی مامور ساختند - بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم سید محی الدین نام از نیاثر حضرت سید عبد القادر جیلانی رحمه الله علیه را با نامه و تحف و تبرک روانه بارگاه ساخته و به بندر سورت رسیده حکم شد که گرز برداران مع فرمان و خلعت و ده هزار روپیه تنخواه بر خزانه سورت رفته بیارد و پانزده هزار روپیه حکم بر دیوانیان برهانور و ماندو و مالوا نمودند - پادشاه زاده محمد اورنگ زیب با پسران از ملتان آمده ملازمت نموده بعد چند روز باز مرخص گردید *

غره ربیع الاول این سال اواخر اسفندار متوجه کشمیر بهشت نظیر گردیدند و غره ربیع الثانی که اتفاق جشن نوروز افتاد بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور شرف نزل فرمودند - علیمردان خان از کشمیر آمده ملازمت نمود حکم شد که متصدیان پیشکش نذر روز یکشنبه را تا یک سال بملا محمد شفیع یزدی میداده باشند - رخصت عبد الرحمن نزد نذر محمد خان پدر او سابق بقید تحریر در آمده بعد رسیدن نزد نذر محمد خان بحکومت غوریند مرخص گردید - و یادگار نام را که از امرای نامدار بلخ بود برفاقت و رسانیدن او مع فوج حضور مامور نمود - سبحان قلی خان برین معنی اطلاع یافته چون دانست که نزد پدر جمعیت

نمانده با سپاه عاقبت تباہ برسر پدر و بلخ آمد و نذر محمد خان
محصور گردیده بدفع شریسر نابرخوردار پرداخت بعده عرصه
بر نذر محمد خان تنگ آورد ناچار نذر محمد خان عبد الرحمن
را از راه برگردانده نزد خود طلبید - بعده که عبد الرحمن بموجب
امر پدر برگردید ابراهیم بیگ نام منصوب کرد سبجان قلی
خان سر راه او گرفته مانع و بجنگ پیش آمد و ابراهیم بیگ
در مقابلۀ اول کشته گردید و همراهان او بر عبد الرحمن غالب
آمدند - لشکر نذر محمد خان با یادگار بیگ فرار اختیار نمود و
عبد الرحمن بدست قلماقان سبجان قلی گرفتار گردید او را نزد
سبجان قلی آوردند و او برادر را محبوس ساخت - عبد الرحمن
بتقاضای مصلحت با نگهبانان خود ساخته و عهد و پیمان رفعت
و شریک دولت بودن بپایان آورده باتفاق آنها فرار نموده خود را
بخدمت اعلیٰ حضرت رساند حضرت پادشاه متوجه احوال و
همراهان او گردیده عبد الرحمن را منصب چهار هزار پانصد مواد
و بیست هزار روپیه نقد مع اسب و فیل و مرصع آلات مرحمت
نمودند و همراهان او را نیز موافق تجویز عبد الرحمن در زمره
بندہای سرکار در آوردند - وقت توجه از دارالسلطنت طرف کشمیر
پسران نذر محمد خان را در لاهور گذاشتند - چون دران سال گرانی
غله و امساک بازار عالمی را بفالش آورده بود و شب و روز
چندین هزار دستہای مستمندان سوی آسمان برداشته میشد و نانی
بجائی خرید و فروخت میگردد روز کوچ از لاهور از اثر دعای
ضعفای نالان دریای کرم الہی بتلاطم و ابر رحمت بجنبش درآمد

تا چند روز آنقدر بارید که يك هفته توقف و مقام نمودن ضرور گردید
 حضرت حال مردم بفرحت مبدل شد بل از وفور رحمت الهي
 آخر بسبب آنکه رعایا فرصت گشت کار ریع نیافتند و آنچه کاشتند
 از شدت باران سبز نگردید رعایای برگزات خالصه پادشاهی در وقت
 تشخیص جمع باستانه آمده امین متدین خدا ترس طلب نمودند
 و به سعد الله خان حکم شد که چند روز متوجه شده خود بفریاد و
 وا نمود رعایا و احوال مالگذاران پردازد - محمد صفی پسر اسلام
 خان که نزد عادل خان برای وصول باقی پیشکش سنوآت و دیگر
 بعضی مطالب رفته بود در تقدیم حسن خدمت کوشیده از نزد
 عادل شاه جواهر آلات و زر نقد پیشکش و چهل فیل مع ساز طلا که
 جمله چهل لک روپیه نقد و جنس برای پادشاه باشد و پنج لک
 روپیه نقد و جنس برای ملکه جهان پادشاه بیگم و پانزده لک روپیه
 جواهر آلات و نقد و فیل برای دارا شکوه آورده بایک لک و پنجاه
 هزار روپیه نقد و پنج فیل و قدری جواهر که بمحمد صفی تواقع
 نموده بود از نظر عالی گذرانده مورد عنایات گردید و شش لک
 روپیه نقد و جنس که بسید باقر ملازم پادشاه زاده ولیعهد که همراه
 محمد صفی رفته بود داده بود نیز از نظر گذشت - پادشاه زاده
 محمد اونگ زیب را صوبه دار مالوا ساخته مرخص نمودند و
 خود تفرج کنان و شکار انگنان منازل و مراحل صعب پراز برف
 کشمیر را بصعوبت تمام طی نموده گاه آخر روز و گاه پهر شب رفته
 با خدمه محل بمنزل میرسیدند تا آنکه آخر جمادی الاخری
 بصواری کشتی بکنار شهر کشمیر رسیده لاله و ریاحین آن سرزمین

بهشت نشان را زرنق تازه روئی دیوالا بخشیدند و هر شب و هر هفته همراه خدمت محمل بر کشتیهایی مزین بانواع پردهای زریفت و ستونهای منقش از لاجورد و قبهایی طلا و مرصع سوار شده سیر و تفرج روی آب تالاب ذیل و اقسام گل باغات و دشت و کوه و در و بام آن مکان فیض بخش که همه یک لخت گل و سبزه زمرد فام بود می نمودند دامن دامن زر بانعام باغبانان و ملاحان مرحمت می شد و مستحقین نموده که در کشمیر صاحب نصاب نگردید - حسب التماس امیر الامرا علی مردان خان بسیر باغ و عمارات ساخته او تشریف بردند از جمله بای انداز و پیشکش علی مردان خان یک لک و سی هزار روپیه نقد و جنس بدرجه قبول در آمد - ملا شاه بدخشی که ذکر او سابق بتحریر در آمده و از حق آگاهان وقت و زبان زد خاص و عام کشمیر بود بدیدن پادشاه آمد و روز دیگر پادشاه درویش نواز از روی نیاز مع ملکه زمان پادشاه بیگم که بخرچ مبلغ چهل هزار روپیه مکن انزوی آن واصل بالله ساخته بود و بیست هزار روپیه دیگر بخرچ کرده عمارات دیگر متصل آن برای دیگر فقر تیار نموده بودند تشریف بردند و پانزده هزار روپیه نذر برای بزم درویشان گذارنده زمانی در خدمت آن درویش حق پرست صحبت داشته سخنان پند بگوش هوش شنیده برخاستند - ملققت خان را دیوانی صوبه خاندیس و برار عنایت فرمودند •

ذکر سوانح سال بیست و پنجم از جلوس شاه جهان

مطابق سنه هزار و شصت و یک هجری

شاعر هندی که از صاحب طعبان مشهور و مقربان حضور بود

کبت بنام پادشاه گفته گذراند فیل ماده و دو هزار روبه مرحمت نمودند - چون درین سال ابتدا از امساک باریان و آخر از شدت باریدن آن اکثر مکنهائی گل و سبزه از طراوت و رونق املی افتاده بود و اشجارا ثمار کمبار و خشک گشته بودند سیر کشمیر دلیپذیر پادشاه بی نظیر نگردید و فرمودند که من بعد چنان باغات و مکن با صفای دارالخلافه و دارالسلطنت گذاشته با این همه خدمات که به بندهای خدا میرسد این مسامت بعیده برای حظ نفس خود طی نمودن و بایندای خلق راضی شدن از طریق خدا پرستی دور است - و بعد از فراغ و انقضای دو ماه غره رمضان او اخر مرداد از کشمیر کوچ فرموده متوجه دارالخلافه شدند - و سعدالله خان مامور گردید که چند روز برای انتظام مقدمات مالی و ملکی در کشمیر مانده زود خود را بدارالسلطنت رساند - در منزل آصف آباد وقت عبور از بالای پل آب دریا که کهنه بسیار شده بود از سبب ازدحام مردم شکست و قریب دو صد و پنجاه آدم و جانور و مال بسیار در آب افتاد و از انجمله قریب صد نفر غرق بحرفنا گردید - بعد رسیدن نزدیک دارالسلطنت که سعد الله خان نیز بحضور رسیده حکم شد که رستم خان و دیگر امرای دور و نزدیک و راجهائی نامدار با مصالح توپخانه برای مهم قندهار بحضور برسند و بنام نامی پادشاه زاده محمد مراد بخش نیز درین باب فرمان بدستخط خاص صادر گردید پادشاه زاده دارا شکوه و خسرو و عبد الرحمن پسران نذر محمد خان ملازمت نمایند - بلاهور که شرف نزول واقع شد سید محی الدین ایلچی روم رسیده نامه قیصر را مع دو اسب

با ساز طلا و مرصع و مروارید و عباي مروارید باف و پنج اسپ از طرف خود بگذراند پانزده هزار روپيه مع خلعت و اسپ و خنجر و چيغه بار مرحمت نمودند - بعرض رسيد که نذر محمد خان که عازم بيت الله گردیده بود در راه ودیعت حیات نمود پسران او را خلعت ماتمي عنایت فرمودند - نامه عربي در جواب قیصر روم که بدستیاري فلم سعد الله خان نوشته شد با چيغه و شمشیر و پرتله مرصع بقیعت لك روپيه حواله سيد محي الدين نموده دوازده هزار روپيه نقد و اسپ مع ساز طلا وقت رخصت دادند - قاضي احمد سعيد را با دولك روپيه نقد و جنس برای شريف و مستحقان كعبة الله همراه سيد محي الدين مرخص ساختند - بعرض رسيد که راجه بیتله داس رخت هستي ازین سرا بر بست ده لك روپيه نقد و پنج لك روپيه را جواهر و فیلان و دیگر اموال که ازو مانده بود پسران او معاف فرمودند - شیورام پسر کلان او را اضافه و خطاب راجگي و اسپ و فیل عنایت نمودند - رستم خان بهادر بموجب حکم که از جاگیر خود مع یک کرور روپيه از خزانه سرکار برای مهم قندهار روانه شده بود بحضور رسیده ملازمت نمود - لطف الله و عنایت الله پسران سعد الله خان که تا حال شرف اندوز ملازمت نگشته بودند همراه محله لشکر سعد الله خان ملازمت نمودند - لطف الله را تسبیح مروارید و عنایت الله را سر یدیع مرصع عنایت فرمودند - چهار هزار سوار و هزار برقنداز و پانصد بیلدار و تبردار از نوکران سعد الله خان در محله بشمار در آمدند مورد آفرین گردید - صد و یک اسپ برستم خان مرحمت شد و لهراسپ

خان را از اصل و اضافه پنجهزاري نموده بخطاب مهابت خان و عطاي صوبه کابل معزز ساختند و نجات خان با يك كرور روييه از خزانه اكبرآباد بموجب حكم رسیده ملازمت نمود - پادشاه زاده محمد اورنگ زيب مطابق حكمي كه بتعيين ساعت از حضور مقرر شده براي مهم قندهار شانزدهم ربيع الاول از ملتان بر آمده بود بعد عرض پنج لک روييه نقد و پنجاه هزار روييه را جواهر و دواسپ و دو فيل با ساز طلا و نقره مع خلعت و جيفه بيش بها مصحوب محمد عفي نزد پادشاه زاده روانه فرمودند - وسواي امراي كه همراه آن دره التاج تعيينات بودند بيست و يك امير عقيدت گزين فدويت آئيني كه هريكي شيربيشه رزم گفته مي شد از حضور با خزانه نا معدود و مصالح زياد از قياس قلعه گيري روانه ساخته مامور فرمودند كه از راه ملتان خود را بقندهار رسانده روز يكشنبه صريم جمالي الاخرى كه اواخر اردي بهشت باشد ساعت بتجريبز اخترشناسان ركاب مقرر ساخته خود را بهائيني قلعه رسانده بمحاصره پردازد - و نيز مقرر شد كه سعد الله خان خود را براه كابل در همان تاريخ رسانده با پادشاه زاده ملحق گردد و شانزدهم ربيع الاول مطابق اوائل اسفندار خود متوجه كابل شدند - و همان روز كه ساعت مسعود بود سعد الله خان را با پنجاه هزار سوار و ده هزار پياده برفنداز و چند هزار بان و بيست توپ كلان قلعه شك و بيست توپ ميانه و بيست هتال و ده فيل جنگي مصمت و صد شتر نال و دو كرور روييه خزانه و ديگر لوازم قلعه گيري با بيلك او بيشمار روانه ساختند و آنچه بايد براي دواندن نقب و

ساختن دمدمه و پیش بردن مورچال ارشاد فرموده تاکید نمودند
 که در ساعت مقرری که مذکور شد خود را رسانده محاصره
 نماید - و جمله فوج هفتاد هزار سوار سائر سوای توپخانه که شش صد
 امیر و منصبدار نامی و روشناس باشند مقرر و تعیین شدند و
 برستم خان و همه امیران اضافه و خلعت و اسب و فیل و جواهر
 مرحمت نموده مرخص ساختند و حکم فرمودند که قریب کرور روپیه
 در طلب و سه ماهه پیشگی بمنصبداران و تائبینان امر و توپخانه در کابل
 بدهند و ارشاد نمودند که اول در تسخیر قلعه بهست و زمین داور
 و غیره کوشند که باعث تزلزل دل مردم قلعه گردد - و پادشاه خود
 کوچ کنان منزل بمنزل طی مسافت نموده در دو ماه و چهار روز که
 روز چهارم جمادی الاولی باشد شرف نزول در کابل نمودند - و سعد الله
 خان کوچ بکوچ طی منازل می نمود تا آنکه اول جمادی الاولی
 بموجب حکم و تعیین تاریخ نزدیک بقندهار بخدمت پادشاهزاده
 رسیده باتفاق بمحاصره قلعه پرداختند - عبد الرحمن پسر نذر محمد
 خان را از روی کم توجهی تعینات بنگاله نمودند - امام قلی یوز باشی
 از لشکر ایران جدا شده نزد سعد الله خان آمده روانه حضور
 گردیده ملازمت نمود پنجهزار روپیه مع اسب و خلعت و انعام
 مرحمت نموده در جرگه بندهای پادشاهی در آوردند *

اکنون کلمه چند از تردد بمحاصره قندهار و پیش بردن مورچال
 و ساختن کار بتذکار می آرد - بهادران کار طلب از چار طرف در
 مکانی که گوله رس نبود فرود آمدند و شروع بدواندن نقب
 و نسق مورچال نمودند خصوص سعد الله خان نسبت بهم

امیران کارزار دیده زیاده شرط ترده و جلادت و تدبیر بکار برده
 باتفاق راجپوتان تهور نشان بگرد آوری مصالح نقب زدن و مورچال
 دواندن کوشیده نشانه گوله توپ و تفنگ و سنگ خود را ساختند -
 بعد دار و گیر و محاصره چند روز قلعه دار تغافل نموده چنان
 بند و بست نمود که اصلا صدای آدم و ترده محصوران ظاهر نمی
 گردید هر چند که لشکر هندوستان در پای حصار آمده باظهار تهوری
 ترددات رستمانه می نمودند ناشنیده و نادیده انگاشته از قلعه صدا
 بلند نمی ساختند تا آنکه مردم مورچال رستم خان و وزیر اعظم
 و دیگر امرا بپای حصار و نزدیک خندق رسید روزی راجه راجروپ
 که از صاحب تردهان مشهور بود آمده ظاهر ساخت که مکانی
 در مابین حصار نزدیک خندق و برجی بنظر آمده و مورچال
 بآنجا رسیده که قابوی یورش و بالا بر آمدن دارد و پاسبانان بروج
 غافل و بیخبر معلوم می شوند اگر ماذون سازند با جمعی از همراهان
 جانباز و مدد زینه و کمند خودها را همراه کرناچی بالا برسانیم لشکر
 مسلح و مکمل چشم بر راه و گوش بر آواز کرنا باشد و بروقت یورش
 نمایند وزینه بسیار تیار نگاه دارند بعده که از پادشاه زاده و سعد الله
 خان اذن حاصل شد راجه وقت شب با چند نفر یکه تاز جانباز
 که در فن قلعه گیری از کار آزمایان مشهور بودند بانواع تدبیر قدم
 جرأت گذاشت و پیش قدمان جان نثار مار صفت بالای حصار
 بر آمده باشاره مقرری لشکر جانباز را طلبیدند و بهادران بی تابانه
 بکمند جانبازی بحرکت درآمدند و صدای کرنا بلند گردید محصوران
 که از چند گاه چشم بر راه و گوش بر آواز چنین قابو بودند از اطراف

مہتاب روش ساخته باقسام آلات آدم کشی بر سر آن بزرگه تاخته
چندان توپ و تفنگ و بان سردادند و حقه آتش و سنگ و روغن
جوشان و انواع مصالح مرد ربا از بالا ریختند که آن جماعه بر سر
برج رسیده و ناریده جان باخته به تبدیل هیئت بیاران خود
بی منت مدد قدم و کمند پیوستند و مسلمانان و راجپوتان بسیار
بکار آمدند که تفرقه نمودن دشوار می نمود و هر که آن طرف دیوار
و کنار برج خود را رسانده خبرش باز نیامد و هر طرف از کشتها
پشتها پدید آمد و آن قدر آدم کشته و زخمی گردیدند که بشمار در
نیامدند و ازان روز تا دوماه و هشت روز بازار پیکار بالا و پائین بمرتبه
گرم بود که هر که سر از مورچال بر می داشت در همان دم جان
می باخت و قزلباشان شبها بر آمده بر مورچال می ریختند آدم
و چارپا ضائع می نمودند و از هر دو طرف آدم کشی و مردم کشی
در میان بود روزی از گولہ توپکلان طرف سعدالله خان چهار پنج نفر
نامی محصوران که با محمد بیگ توپچی باشی نشسته تردد می
نمودند یکجا خوابیدند شبی بر مورچال رستم خان و سعد الله خان
جمع کثیر قزلباش ریخته کشش زیاد و شوخی بسیار نموده بعضی توپها
را ناقص ساخته و جمعی را اسیر کرده باز راه قلعه گرفتند و هر چند
که از اطراف خبردار شده تعاقب نمودند چون از بالای قلعه باران
آتش می بارید در تلافی کاری نساختند - و چندانکه بهادران جانباز
و جان نثاران یکه تاز شرط تردد بجای می آوردند و مورچال نزدیک
می رساندند فائده نمی بخشید و از ضرب توپهای کوه ربا که پیهم
می رسید محنت و تردد سرداران ضائع می گردید - درین ضمن توپکلان

پادشاهی ترکیدند و در مقابل توپ اندازان لیبختای قلعه که هم روز می و قزلباش حکم انداز بودند توپ اندازان هند کاری نمیتوانستند ساخت - و تسخیر قلعه بست و زمین داور نیز بسبب اختلاف رای سرداران باوجود تردیدی که می بایست بظهور نیامد و دیگر تردید آن که از قلعه دار بخته کار بر روی کار آمد اگر بتحریر تفصیل آن پردازد بطول کلام منجر میگردد - حاصل کلام چون این اخبار ملالت اثر بسمع پادشاه رسید و ایام محاصره بامتداد کشید و مصالح توپخانه رو بتمام آورد و در همین اوان معروض گردید که از بکن کم فرصت و واقعه طلبان نا هنجار از بیکه اطراف غزنین را تاخت و تاراج می نمایند و جان و مال رعایا بمعرض تلف می آرند فرمان بدستخط خاص مشتمل بر طلب پادشاه زاده و موقوف داشتن این مهم بوقت دیگر صادر گردید - بعد رسیدن پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بحضور اختیار چهار صوبه فکن داده مرخص ساختند - و صوبه احمد آباد بشایسته خان عطا نمودند - و بپادشاه زاده داراشکوه از اصل و اضافه سی هزار بیست هزار سوار غنیمه دو کروز دام انعام و صوبه کابل مرحمت نمودند - نیابت کابل بنام سلیمان شکوه مقرر کرده از اصل هشت هزار و چهار هزار سوار نموده خیمه سرخ که لغایت آن روز بسلطان زاده ها حکم نبود عطا فرمودند - و از طرف دارا شکوه نیابت ملتان بمحمد علی خان مقرر گردید - پادشاه زاده محمد شجاع را به بنگلا مرخص ساختند *

از وقائع بندر سورت بعرض رسید که غلام رضا نامی از ایران با چند سراسپ عراقی رسیده دستک بمهر والی ایران بدین مضمون

دارد که غلام رضا نامی ملازم اله وردی خان اسپي چند برای او می برد احسنی مزاحم نشود و دستک مذکور بجنس بحضور فرستادند بعد عرض حضرت اعلی را مظنه آن شد که اله وردی خان با پادشاه ایران و منسوبان آن خاندان رسل و رسائل دارد برای او بدین وسیله اسپان آمده اند حکم شد که غلام رضا را مقید ساخته اسپان و آنچه دارد ازو گرفته روانه حضور سازند و اله وردی خان را که در حضور بود از منصب برطرف ساخته از کابل اخراج فرموده بدارالخلافه که خانه او بود روانه ساختند - هر چند که اله وردی خان قسمهای شدید را شفیع ساخت فائده نه بخشید - و فاضل خان را که برای تحقیق امر نمودند بعرض رساند که غلام رضا نام وقتی از جمله نوکران او بود بعد برطرف شدن بایران رفته باظهار دروغ خود شاید دستک حاصل نموده باشد اما این عذر مسموع نگردید *

ذکر سوانح سال بیست و ششم مطابق سنه هزار

و شصت و دو هجری

بعد رسیدن سعدالله خان از قندهار وسط ماه مبارک رمضان روانه دارالخلافه شدند مرشد قلی خان را بدیوانی کل دکن و محمد صفی پسر اسلام خان را به بخشگیری و واقع نگاری دکن مامور و مرخص ساختند اگرچه هر دو نام برده بانواع خوبی و صفات موصوف بودند اما در تعلقه دکن محمد صفی در اکثر مقامات بر منصبداران سختی نموده بنای بعضی بدعتها گذاشت و مرشد قلی خان بندر بیست دیوانی را بدستوری که در عهد اکبر پادشاه تودرمل بنای دستور امور ملکی گذاشته بود در دکن مرسته و هار۱ تشخیص جمع مال بتعین تفریق

جنس اقسام غله و بقولات آنچه از باران بهم رسد و هرچه از آب چاه و کاریز پیدا شود نظر بر قیمت هرجانش و دستور بنای پیدموندن اراضی که بیگه و پرتن و سین و بسوه باشد نوعی نموده که تا بقالی روزگار دستور العمل عمل و زمینداران خواهد ماند - پانزدهم فی قعده در باغ فیض بخش لاهور فرود آمدند میرزا رستم قندهاری را بسبب ضعف پیری و امتداد بیماری هزار روپیة سالانه مقرر کردند - میرزا ابراهیم ادهم خواهرزاده تقرب خان از ایران آمده شرف اندوز ملازمت گردید گویند میرزا ادهم که در نجابت و شرافت ذاتی و تحصیل علم و دیگر کمالات صوری و معنوی و طبع موزون از مشهوران اعیان ایران گفته می شد در آغاز جوانی بهندوستان آمده بعد ملازمت چون مرکز خاطر پادشاه بود که او را بهمحری یکی از صبیهای خود، سرافرازی بخشند تقوب خان را که خالوی او می شد برای تربیت او مامور ساختند اما میرزا که از اصل ماده سودا در دماغ او جا گرفته بود نمی خواست که پا بند تاهل گردد و ابا نمودن از پاس ادب دور میدانست زیاده خود را بدر جنون زده کلمات لغو و مطایبهای شوخی آمیز پا خالو و دیگر امیران بمیان آورده بمرتبه خویش را در هرزه گوئی و امر و پرستی مشهور ساخت که مکرر پادشاه فرمودند افسوس باین کمال میرزا بحال خود نمانده - از اشعار رنگین او سفینها پرست از زبان راوی نقه شنیده شده که در حالت سكرات که اشک ندامت برتلف شدن عمر از چشمه چشم او جاری بود حضار مجلس گفتند میرزا خدا را یاد کن دران وقت بدبیه این شعر از زبان او بر آمد • بیت •

اینکه میگوئی فراموشش میکنی در وقت مرگ

من که می میرم برایش چون فراموشش کنم

بخشود ولد نذر محمد خان را از منصب برطرف ساخته لک رویه
سالیانه مقرر فرمودند - بخانه علیمردان خان تشریف بردند دو لک
و بیست هزار رویه از جمله پیشکش قبول نمودند - دارا شکوه
التماس نمود که امیدوار است که مهم تسخیر قندهار بعهده غلام
مقرر شود قبول نموده سه ماه و نه روز در لاهور توقف فرموده اکثر
مصالح قلعه گیری که از انجمله ده توپ کلان و سی و هفت توپ
هوائی خورد و سی هزار گول خورد و کلان و چهارده هزار بان و سرب
و باروت و غیره برین قیاس قیاس و موجود ساختند و بنجاره را برای
رسانیدن رسد استهالت فرمودند از آخر ربیع الاول که اوائل اسفندار
باشد ساعت کوچ و هفتم جمادی الاخری تاریخ محاصره مقرر
فرموده از خلعت و شمشیر و خنجر مرصع و دیگر مرصع آلات و اسبان
و فیلان با ساز طلا و مینا و نقره بقیمت چهار لک رویه وقت رخصت
عزایت فرمودند و سواي آن بیست لک رویه از نقد و جنس
مساعدت مرحمت شد و از امرای نامدار و راجهای جلالت آثار
و بهادران رزم آرما و دلوران معرکه آرا از حضور و متعینه کابل و
دیگر اطراف صوجات که اکثر در محاصره سابق رفته بودند مجموع
هفتاد هزار سوار منصبدار و تاییین و بنجهزار برقنداز و سه هزار
احدی تیرانداز و ده هزار پیاده بند و قچی و شش هزار بیلدار
و تبردار و پانصد سنگ تراش و نقب کن و پانصد سقا و هفت
توپ کلان و هفده توپ هوائی و سی توپ خورد و شصت فیل

جنگي مست انتخابي سوي فيلان پادشاه زاده و امرا که جمله صد و هفتاد فيل بشمار آمدند و ديگر از بان انداز و کوله انداز و غيره سر انجام قلعه گيري که تعداد آن تحصيل حاصل است با یک کرور روبيه خزانه که در رکاب موجود بود همراه دادند و علیمردان خان را مع محمد ابراهيم نام پسر که بخطاب ابراهيم خان سرانرازي يافته بود و هفت هزار سوار تعين و مقرر ساختند و فرمودند که بکابل رفته تا انفصال مهم در امداد و معاونت ارسال رسد و ديگر لوازم قلعه گيري کوشد *

ذکر سوانح سال بيست و هفتم از جلوس صاحبقران

ثاني مطابق سنه هزار و شصت و سه هجري

مير احمد ولد سيادت خان را بخطاب مير احمد خان و فوجداري نصير آباد و غيره توابع خاندیس و سيف الله عرب را بتعلقه فوجداری مصطفى آباد عرف چوپره صوبه مذکور مرخص ساختند پادشاه زاده را براه ملتان و توپها را براه نزد يك هموار باچند هزار بيلدار و غيره و فيلان کوه پيکر روانه ساخته خود پادشاه در بيست روز بملتان رسيدند و چند روز برای سرانجام ضروري توقف در آنجا نموده و خدمه محل را در ملتان گذاشته مرحله پيمای سمع کابل گرديدند و رستم خان که بطريق هراول با مصالح قلعه گيري و دوازده هزار سوار و چند امير نامدار پيش قدم بود هفتم جمادي الاخرى موافق تعين ساعت از حضور خود را بهاي حصار قندهار رمانده بقصد محاصره سپاه را طرف خندق و برج و باره نمودار ساخت و جوانان يکه تاز و ازبکان قزاق اسپان را بجولان در آورده تيز جلوها

نمودند و خود نمائیها بروی کار آوردند و قزلباش نیر بی باکانه از قلعه برآمده با هم آمیخته مصافحه بیکار نموده خواجه خان را باجمعی از اربکان مقتول و زخمی ساختند و چند نفر نیز از مردم قلعه کشته شدند و آن روز رستم خان رو بروی دروازه قلعه دورتر از گولۀ رس فرود آمد و روز دیگر سوار شده با فوج آراسته برای ملاحظه اطراف قلعه و تجویز مورچال و دواندن نقب تا سه روز جلوه گر بود و پادشاه زاده بعد طی منازل دشوار گذار و عبور کتلهای تنگ و نا هموار نزدیک بقلعه رسیده برای ساعت هفت روز از قلعه دور فرود آمده برای ملاحظه و تجویز اسباب قلعه کشائی موار می شد بعده که نزدیک باغ میرزا کامران فرود آمدند و رستم خان را با دیگر امرای کار طلب حاجا تعیین نموده مورچال قیمت نمودند و همراه هریک از توپخانه و غیره مصالح قلعه گیری بتقسیم درآمد و هریک در تردد کردن و دواندن مورچال بزور بازوی خود و مدد بیلدان چابک دست سعی موفور بظهور می آورد خصوص محمد جعفر میر آتش که نسبت بهمه امیران صاحب داعیه پیش قدم و زیاده از همه ساعی بود پر کلان بر سر میزد روزی یکی از همدان گستاخ ازو پرسید که چنییر، پر کلان بر سر زدن چه لطف دارد در جواب باظهار فدویت گفت که روز یورش بهمین پر پریده خود را بقلعه خواهم رساند - آنچه تردد در پیش بردن مورچال و کندن نقب از بهادران کوه کن و جوانان قلعه شکن بظهور آمد و جانفشانیها که بعرضه کارزار آوردند اگر بتحریر تفصیل آن پردازد از راه اختصار کلام دور می افتد چنانچه بعد ذکر تسخیر قلعه بسط و غیره از توابع قندهار

چند کلمه از تدبیر جانبازان و سعی لاحاصل کوه کنان بتذکار خواهد آورد چون حکم اعلی حضرت بود که اول خاطر از تسخیر قلعبات تعلقه قندهار جمع باید ساخت تا تنزل تمام در بل محصوران راه یابد رستم خان را با نجابت خان و راجهای کار طلب جمله بیعت امیر و پانزده هزار سوار و احدی و برقنداز بسیار برای تسخیر قلعه بعت تعیین فرمودند چون لشکر بیای قلعه رسید از هر طرف تردد نمایان بظهور آمد و گولهای توپ و تفنگ و زنبورک آتش بار گردید از زمین و آسمان رعد هیبت افزا زمین و زلمان را بزنزله درآورده تا ده روز مهدی قلی قلعه دار ثبات حوصله بکار برد بعده که توپ کلان قلعه کشا رو بروی برج دروازه برده چند گوله خانه بر انداز بر در دیوار قلعه زدند قلعه دار بزندهار و التماس آمان در آمده کلید قلعه را گرفته نزد رستم خان آمد و مردم پادشاهی بضبط اموال و اذوقه تعیین شدند و رستم خان تفقد بسیار بحال مهدی قلی خان قلعه دار مبذیل داشت چون پسر مهدی قلی خان که حارس قلعه کرسنگ بود باوجود که رستم خان نوشته پدر او مشتمل بر اینکه الحال محصور بودن و جنگ نمودن فائده ندارد چنانچه من قلعه را حواله نموده مامون گردیدم تو هم اطاعت ندا حاصل کرده فرستاده بامید واریها نزد خود طلب نمود او ابتداء قبول ننموده بعد جنگ چند روز قلعه را خالی گذاشته فرار نمود میر محمد برکی را تلعه دار آنجا ساخته مهدی قلی را مع مال و عیال نزد پادشاهزاده ذوالاقبال روانه نمودند - درین اوان چون نوشته ملک حسن نام یکی از امیران که متضسن برشکوه حضرت اعلی و رجوع بشاه

ایران نوشته بود جواب آن بدست جاسوسان پادشاهی افتاد خانه او را بضبط در آورده بی منصب ساخته محبوس نمودند و تسطیر باقی سوانح که از رستم خان برای تسخیر دیگر قلعات و تنبیه مفسدان آن ضلع بظهور آمد و آخر فائده برای علت غائی آن نداد قلم را رنجه نداشته بتحریر چند فقره که در محاصره قندهار بظهور آمده می پردازد - بعد رسیدن خبر تسخیر قلعات و رفتن رستم خان بدون خاطر جمعی از تسخیر باقی قلعات برای تنبیه مفسدان نواح بحضرت اعلیٰ خلاف مرضی دانسته تاکید پیاپی برای تسخیر قندهار صادر فرمودند راجه راجرب و محمد جعفر میر آتش و اکثر بذهای عقیدت نشان بساختن دهمدمه فلک اساس و دواندن نقب پرداختند و پادشاه زاده داراشکوه امرا را طلبیده باظهار وعده و وعید تهدید آمیز می فرمودند که مرا محمد اورنگ زیب تصور ننمائید که دوبار از پای این حصار فتح ناموده برخاست تا آنکه قلعه را بتسخیر نیارید یکی از شما را زنده نخواهم گذاشت که روی زن و فرزند خود به بینید و محمد جعفر در تردد بکمال اظهار فدویت و عقیدت بیشتر از آنکه در حوصله بشریت گنجد سعی بود و التماس می نمود که بعد تصرف آمدن قلعه بهر صورتی که باشد یک نفس و احد محصوران را زنده نخواهم گذاشت چنان نشود که بعد رجوع و الحاح آن جماعه طریقه ترحم را کار فرمایند و جان بخشی نمایند - پادشاه زاده می فرمودند که ما پادشاهان را دریای رحمت گفته اند در صورت رجوع خصم ترحم نمودن ضرور است و هر چند کار نقب و مورچال

بپایکار و نزدیک بخندق و حصار می رسید بضرر گولۀ توپهایی
بی در پی ضائع و باطل میگردد خصوص محمد جعفر دمدمد
عالی که بخرچ یک لک روپیه بارتفاع بیست و هفت درجه و
طول هفتاد و پنج درجه تیار ساخته ده توپ عالم آشوب بالای آن
آورده شروع بزدن گولهای طوی حصار نمود و از دمدمدهایی دیگر
نیز گولهای توپ هوائی و بان اندرون قلعه میرسید و خرابی بسیل
از جان و مال بمحصوران میرسید - از جمله ضائع و کارنامه که یکی
از گولۀ اندازهای حکم انداز پادشاهی نمود آنکه روبروی دولت خانۀ
پادشاه زاده از بالای قلعه توبی را مجرا بسته پیهم آتش میدادند
و مکرر گولۀ آن نزدیک کار خانجات متصل خیمه افتاده آدم و اسب
ضائع می ساخت تا آنکه از توپ اندازان بیخطای هندوستان در مقابل
آن توبی را چنان مجرا بسته آتش داد که دهن آن توپ قلعه را
شکست و چند روز از آن توپ اثر صدا ظاهر نشد بعد از همان مکان
ناگهان گولۀ می آمد و نشان توپ سوای برخاستن دود آن ظاهر
نمی گردید آخر از زبانی یکی از محصوران که بقید آمده بود
معلوم گردید که سر آن توپ را بریده قسمی بر دمدمدۀ نو احداث
گذاشته بودند که وقت آتش دادن سوای دود و صدا اصلا سرو مرئی
نمیگشت و اول روز و آخر روز از آن ده دوازده گولۀ سر میدادند
الحاصل چه جانفشانیهای نمایان که از بهادران عقیدت نشان بظهور
نیامده و چه تعبیه و تدبیرهای جان بازان که در آن محاصره جلوه
گر نکرده تا آنکه آبهای خندق را به تردد تمام دزدیدند و از افتادن
گولۀ هوائی در یکی از انبار باروت خانۀ قلعه آتش در گرفت و

جمعی که دران کارخانه بودند با سقف خانه پریدند و جان سپاران
 قهور پیشه که چند بار در مقابل گولهای آتش بار یورش نموده
 آنچه شرط انتهای جان نزاری و جلالت بود بجا آوردند و آخر کار
 کاری نساختند بجز بر تفصیل آن عنان کمیت خامه را معطوف
 داشتن تحصیل حاصل است اما رشید خان عرف محمد بدیع که
 دران مهم در خدمت پادشاه زاده همراه مهابت خان تعلقه
 دیوانی داشت بطریق وقائع رویداد محاصره می نوشت و بعرض
 پادشاه زاده رسانده انعام گرفت و آن تاریخ را مسمی بتاریخ قندهار
 ساخته و آنچه از بعضی وقائع دران درج نموده اگرچه زبان خامه
 را جرأت بیان آن نیست اما اصلاً ترک ذکر آن نمودن خلاف
 طریقه مورخان صداقت بیان دانسته کلمه چند می نگارد - گویند
 سلطان سلیمان شکوه بدستور اطفال شجاعت پیشه بازی بازی قلعه
 از ریگ ساخته برج و باره دران قرار داده از چوب توپها بران برج
 و حصار چیده جمعی را بجای قزلباش درانجا محصور قرار داده
 یورش نموده بعد بلند ساختن صدای داروگیر و سردادن تفنگهای
 خالی قلعه فتح نموده حکم بنواختن شادیانه فرمودند و امراندر
 گذراندن تسلیمات مبارک باد بجا آوردند - بعده که بعرض پادشاه زاده
 رسید خود سلیمان شکوه را طلبیده زبان بمبارک باد کشوده
 خلعت عنایت نمودند و همه امرآداب تهنیت بتقدیم رساندند -
 محمد جعفر روزی بعرض رساند که چند روز ست مدلی آدم و
 آثار تردد از قلعه ظاهر نمی شود و بوی گند مردها می آید
 ظاهراً بسبب طاعون و وبا قلعه دار با اکثر رفقا و سپاه و دیعت حیات

نموده بعده بشغف تمام یورش نمودند و تا رسیدن بهادران قلعه کشا پای برج حصار ندا و عدا از قلعه بر نیامد بعده که کار بکنند بستن و بالای حصار برآمدن رسید یکبار توپخانه باقسام آلات آتشبازی بغرش در آمد و چند هزار گوله و سنگ کوه ربا از بالا باریدن گرفت و آن قدر سوار و پیاده دران یورش پای حصار بکار آمدند که تا چند روز وارثان آنها از ملاحظه باریدن تگرگ بلا از بالا قادر بر برداشتن لاش مردها نبودند و راجپوتان بتلاش بسیار شبها هیمها بر مردهای خود از دور انداخته همانجا آتش می دادند •

دیگراز ساده لوحی پادشاه زاده و بعضی هوا خواهان نوشته که روزی محمد جعفر دو دعوتی ریش سفید پشمینه پوش ردا بر دوش را نزد پادشاه زاده با هوش آوردند و عرض نمودند که اینها بمراقبه رفته از احوال عالم خبر میدهند و پادشاه زاده هر دو را باعزاز تمام نزد خود نشانده اقسام بوی خوش حاضر ساختند آن هر دو غواص بحر معرفت سر بمراقبه فرو برده یکی از آنها بعد از مدت سر از جیب تفکر بر آورده گفت که من سیرکنان وقتی بصفاهان وارد شدم که صدای واویلائی واقع شاه ایران بلند شده بود - درین ضمن دیگری سر بالا نموده بر زبان آورد که مرا در حالتی گذر بر اصفهان اتفاق افتاد که شاه عباس را بخاک می سپردند چون از زبان الهام بیان هر دو صاحب حال آن مرده بگوش سامعان رسید محمد جعفر و دیگر امرا بشکر این نوید گویا شدند - و از غرائب دیگر بتحریر آورده که محمد جعفر یکی از ریاضی دان صاحب کمال محیل را آورده بعضی رساند که این مرد در

بتسخیر جن و فن تکمیل دست تمام دارد التماس مینماید که اگر یک
 لولی که بچنین و چنان شکل و شمائل موصوف باشد با قدری
 شراب در آتش سه ساله و بعضی مصالح مطلوبه دیگر عنایت
 فرمایند از خون بدن آن لولی و شراب چند هزار نقش نوشته
 بعضی جنها را که محکوم منند با لشکر آنها بتسخیر در آورده برای
 مغلوب و منکوب ساختن محصوران مامور می سازم در بی مابین
 ایام که بچهل روز نخواهد کشید لشکر قاهره در یورش سعی موفوره
 بکار برد که جنیان نیز بمدد پردازند پادشاه زاده برای سرانجام دادن
 مصالح مطلوبه محمد جعفر را مامور ساختند - از شهرت این خبر
 لولیان لشکر رو پوش شدند تا آنکه بسعی تمام آنچه مطلوب و
 مرغوب او بود موجود نمودند تا انقضای ایام موعود که امید مفتوح
 شدن قلعه بزور سر پنجه مبارزان قلعه کشا داشت در خلوتخانه
 خاص تعیش می نمود بعده که ایام وعده بسر آمد و دانست که از
 یورشها فائده مرتب نبی شود و بخیه بر روی کار می افتد از ملاحظه
 سرزنش و انفعال از لشکر فرار نموده خود را بیای حصار قلعه نزدیک
 دروازه رسانده و مال امان گردانده مامور گردیده بقلعه در آمد و نزد
 قلعه دار بردند بعد استفسار احرا وجه خوراکي او مقرر نمودند چون
 داخل آن محیل مکار سرگشته روزگار رسیده بود گاه گاه بر سر دیوار و
 بکنار برج و حصار آمده تفرج می نمود و با مردم لشکر پادشاهی
 تکلم میکرد و قزلباشان که از شنیدن اوصاف او متوهم بودند بر
 وسواس آنها افزون و او را از پشت بالای قلعه بزیر انداختند و بحرایی
 اعمال رسیده - و مکرر محاکمه جعفر بعرض می رساند که امروز فردا

قلعه دار با همراهان اسیر پنجه قهر بهادران خواهد گشت باید که
ترحم بحال آن طائفه بدسگل ننموده حواله من نمایند که بانواع زجر
سیاست تمام نمایم و بجزای کردار رسانم پادشاه زاده می فرمودند
که ما پادشاهانیم ما را لذت عفو جرائم زیاده از انتقام و مکافات
اعمال مجرمان می باشد *

القصه یورش دفعه پنجم نهم شوال اواخر شب مقرر فرمودند
نردبانهای آسمان پایه و زینهای گردون رفعت تیار نموده و دیگر
تعبیه و مصالح یورش موجود ساخته جویای قابو بوده یکپاس شب
مانده جوانان کار آزما و بهادران قلعه کشا آنچه شرط جد و جهد
بود بکار برده بکمند همت خود را بالای دیوار قلعه رساندند
درستم خان و لشکر خان و ایرج خان و محمد جعفر با جمعی
از راجپوتان مصدر تردد جان بازی گشته از بالای دمدما و
پائین حصار از زدن بانهای آتش نشان و انداختن گولهای
خانه بر انداز جان ستان غوغای حشر انگیز بر انگیزند و از هر
طرف چندین هزار گوله توپ و تفنگ و زنبورک بکرمک یورش
بهادران برای سراسیمه ساختن محصوران اندرون قلعه میزدند و
دیوارهای که هر روز بضرب گوله توپ می انداختند شب محصوران
پر می داشتند آن شب فرصت برداشتنی آن نیافتند - و عبدالله
بیگ و محمد جعفر هر دو برادر چندان فریاد برای ترغیب پریشان
نمودند که از بستگی جدا قادر بر حرف زدن نبودند تا آنکه صبح
پرده از روی کار برداشت و از بالا نسبت بشب زیاده گوله توپ
و تفنگ و ساچمه و پارچه آهن و پل سیاه و چادر روغن نفت زده

و آتش گرفته و سنگهای خورد و گلان چون تگرگ آسمان باریدن گرفت و فرصت سر بر داشتن و تردد نمودن نمی دادند و جمعی کثیر از سادات باره و مغلان و راجپوتان و افغانان دلاور نشان نشانه هدف تیر اجل گردیدند و جمعی زخمی گشته افتان و خیزان راهی که با شکل تمام رفته بودند بسرعت تمام طی نموده مراجعت نمودند و سواي مردم غیر مشهور چندین از روشناسان مثل خواجه خان و ضیاءالدین خان بخشی اعدیان و محمد شریف عرب و تیمور بیگ و لعل بیگ و محمد حمین پسر میر یوسف و محمد سعید کاشغری و دولت خان و راجه مانسنگه و غیره بیست و پنج امیر و راجپوت با نام و نشان بکار آمدند و احدي بسیار جان نثار گشتند و همچنان در خندقها که نقبها از آنجا سر برآورده بود و درین روز بامید افتتاح کار بقصد پیکار تهور پیشگان کار طلب بامید یافتن اضافه خود را بدان رسانده بودند غرق دریای غیرت و مرحله پیمای راه عدم گشتند آن روز زیاده از دو هزار کس ره نورد بادیۀ فنا گردیدند پادشاه زاده رستم خان را با دیگر امرا طلبیده از روی اعتراض فرمودند که ما مکرر می فرمائیم که ما را به برادر اوزنگ زیب نسبت ندهند که بی تسخیر قلعه روی باز گشت داشته باشیم همه در جواب باطاعت امر حاضر جواب گشته از سرنو در نقب دواندن و دهمه ساختن و مورچال پیدش بردن پرداختند و هر روز چندین تن نام داران از هر دو طرف بی سر می گردیدند خصوص از مردم پادشاهی بسیار ضائع و تلف می شدند و هنرمندان عرب و عجم و هند تختها و چوپا تعبیه نموده بریسمانهایی تدبیر بسته بران نشسته خود را به پناه و

جوف زیر کوه که گوله آنجا نمی رسید رسانیدند محصوران مطلع شده روغن نفت بسیار در خیکها پر نموده برابر و محاذی آن تختها فرود آوردند بعد آن بزدن تیر آن خیکها را چنان سوراخ نمودند که روغنهای بران چوبها پاشیده شد و لحاف و پارچههای کهنه را چرب نموده آتش زده بر سر چوبهای در از بسته بران تخته و چوبها رسانده تختها را با ریسمانها بل با راکبان می سوختند و نقبها از کنار خندق تا زیر دمدمه رسانده خاکهای دمدمه را چنان می دزدیدند که تا خبردار می شدند دمدمه بصورت چاه مبدل می گردید - در تاریخ ایران مذکور است که محراب خان در مدت ایام محاصره دروازه قلعه را هرگز نه بست *

حاصل کلام بعده که مدت محاصره از پنج ماه گذشت و مصالح سرب و باروت و گوله بآخر رسید و در لشکر و محرا غله و علف نایاب گردید و از آسمان برف باریدن آغاز نمود و زمینها تخته یخ بست و آدم بسیار و چارپایه بيشمار از گرسنگي و سرما تلف شدند حقیقت بحضرت اعلی رسید فرمان بدستخط خاص صادر گردید که برخاسته آیند - لهذا رستم خان قلعه بست را که بتصرف در آمده بود ویران و مسمار ساخته ذخیره ماکولات آنجا را بمردم قسمت نموده مصالح توپخانه را با خود گرفت - اواخر ذی قعدة پادشاه زاده از پای حصار کوچ نموده چون ملاحظه تعاقب قزلباش و شوخی افغانان بود توپخانه را با مردم زیاده بپیر با غیرت خان پیشتر بغزنین روانه ساخته خود چند مقام نمودند و بعد کوچ در هر منزل از شوخی قزلباش و دیگر مفسدان آن نواح مضرت

بسیار بحال مردم عقب و اطراف فوج میرسید تا آنکه بمقتل رسیدند
و در آنجا چند روز آرام گرفته اوائل محرم الحرام داخل دار السلطنت
لاهور شدند *

الحال بگذارش احوال حضور می پردازد که محمد صالح پسر
خاله شاه عباس را هزاری در صد سوار منصب عطا نمودند •
ذکر سوانح سال بیست و هشتم از جلوس مطابق
سنه هزار و ششت و چهار هجری

از عرضه داشت محمد اورنگ زیب بر مرده تولد فرزند مبشر
گشته مسمی بمحمد اعظم ساختند - محمد ابراهیم آخته بیگی را
بخطاب اسد خان سر فرازی بخشیدند - و اعتقاد خان را که بسبب
مرض دائمی استعفاي منصب نموده بود سالیانه مقرر کرده بودند
بعد حصول صحت از دار السلطنت بحضور رسیده بمنصب چهار
هزاری و پانصد سوار و خدمت بخشی گری بدستور سابق مفتخر
گشت - بعرض رسید که مسجد قلعه اکبر آباد که از سنگ سرخ حکم
شده بود در مدت هفت سال بخرچ سه لک روپیه اواخر سال بیست
و هشتم جلوس باتمام رسیده لهذا اواخر ذی حجه متوجه مستقر الخلاف
شده شانزدهم محرم داخل قلعه گشته روز جمعه نماز ادا نموده ۵۰
هزار روپیه بمستحقان آنجا رساندند - اواخر محرم بعد زیارت مقابر
مهد علیا و بزرگان دیگر بدار الخلافت مراجعت فرمودند - بعرض
رسید که غریب داس برادر رانا جگت سنگه که در حضور بود بحکم
برخاسته بوطن رفت فرمودند که از منصب و جایگزین بر طرف
نمایند - چهاردهم صفر داخل دولتخانه دار الخلافت شدند -

پادشاه زاده دارا شکوه که از قندهار مراجعت نموده بحضور رسیده بود بموجب حکم سعد الله خان و اسد خان استقبال نموده ملازمت فرمودند مورد الطاف بیغایات گردید - از عریضه متصدی بندر سورت بعرض رسید که سلطان محمد خان قیصر روم ذو الفقار آقا نام را که مع نامه و تحف بدرگاه والا روانه نموده بود به بندر سورت رسیده فرمان مع حکم دوازده هزار روپیه مدد خرج مصحوب گرز بردار بنام ذو الفقار و متصدی سورت صادر فرمودند و پنج هزار روپیه از نزد سرافراز خان فوجدار ندر بار و سلطان پور و دوازده هزار روپیه از دیوان برهانپور و از آجین پنج هزار و از خزانه اکبر آباد دوازده هزار روپیه تفخوه نمودند و حکم فرمودند که سواي آن صوبه داران از خود رعایت نمایند - محمد جعفر را که در محاصره قندهار تردد نمایان از بظهور آمده بود بالتماس پادشاه زاده دارا شکوه مخاطب به برق انداز خان ساختند - پادشاه زاده محمد مراد بخش از صوبه مالوه بحضور رسیده بصوبه داری احمد آباد و اضافه سه هزار سی هزار سوار که از اصل و اضافه پانزده هزار سی ده هزار سوار پنج هزار دو اسبه و سه اسبه باشد و یک کورور دام انعام مفتخر ساخته چهار لک روپیه نقد مرحمت فرموده مرخص ساختند *

ذکر سوانح سال بیست و نهم از جلوس مطابق

سنه هزار و شصت و پنج هجری

غره جمادی الاخری جشن سال بیست و نهم بدستور هر سال ژینت یافت و هر یک از امرا و صلحا فرا خور قسمت کامیاب گردید - بعده که ذو الفقار آقا ایلچی روم نزدیک رسید حکم شد که

شکرخان بخشی و طاهرخان باستقبال رفته آورده ملازمت فرمایند -
و نامه قیصر را با دو اسب مع ساز طلاوزین مروارید دوز و گرز مرصع
که از اسلحه خاص سلاطین آن ملک می باشد و کمر و خنجر مرصع
بانه اسب از طرف خود گذراند - حضرت اعلی باعزاز تمام نامه را
گرفته ذو الفقار آقا را خلعت و خنجر مرصع و سی هزار روپیه نقد
و سه پیاله ارگجه مع پاندان طلا عطا نموده در خانه از منازل سرکار
که در آن همه از ما یحتاج موجود ساخته بودند فروز آوردند - چون
در همان ایام جشن طوی سلیمان شکوه با صبیغه پسر راجه گجسنگ بمیان
آمد در آن جشن مبلغ سی هزار روپیه از سرکار و بیست و پنجهزار
از طرف شاه زاده و پانزده هزار روپیه از طرف ملکه دوران نواب
قدسیه جمله هفتاد هزار روپیه مع دیگر جواهر آلات که مجموع لک
روپیه نقد و جنس باشد بذو الفقار آقا مرحمت نمودند - و قائم بیگ
نام از بندهای زبان دان و سخن فهم که بزبان ترکی و عربی
بفصاحت تام آشنا بود همراه ذو الفقار آقا ایلچی مقرر نمودند و
یک خنجر مرصع مع علاقه مروارید بیش بها و زمرد آبدار که
لک روپیه قیمت داشت و کمر مرصع بقیمت چهل هزار روپیه و دو
هزار پارچه زری و ساده نحفه بنگاله و احمد آباد و برهانپور بقیمت
لک روپیه و شیشه پر از پنجاه توله عطر جهانگیری که از چهار هزار
روپیه زیاده ارزش آن ایام داشت و تحف دیگر و نامه عربی انشائی
وزیر بی نظیر سعد الله خان حواله قائم بیگ نمودند - چون وقت
رخصت از زبانی ذو الفقار آقا خبر شدت و طغیان آفت طاعون و وبا
در اسطنبول معلوم شد تسبیح صد دانگ جواهر که امام آن زهر مهره

تکفۀ بی بها داشت و همیشه در داری پادشاه می بود با ارمغان دیگر ضم ساختند - مجموع تا لغایت رخصت ذر الفقار آنا سه لك روپیه بهمه جهت رعایت بعمل آمد و دو لك و پنجاه هزار روپیه سواي جنس و تسبیح: هر مهره برای قیصر روم ارسال داشتند - و قائم بیگ را وقت رخصت بعنایت مبلغی از نقد و جنس معزز ساختند و همراه همان هر در ایلچی خواجه خان (۱۲۲) را با لك روپیه جنس خریده احمد آباد و بذر سورت روانه مكۀ متبركه ساخته ثلث آن جنس را برای شریف و باقی برای مستحقین و فضایی آن مگان شریف مقرر کردند - و گلیم خوش باف طرح جانماز کار ملتان موافق طول و عرض مسجد مدینه منوره که فرمایش نموده تیار ساخته بودند حوالۀ خواجه خان نمودند - چون از جمله پیشکشهای عادل شاه فیل کلاں کوه شکوه بقیعت شصت هزار روپیه با ساز طلا از نظر گذشت کمر مرصع بقیعت سی هزار روپیه برای عادل شاه روانه فرمودند - و همچنان چهار فیل نرو و دو فیل ماده با ساز طلا و جواهر آلات پیشکش قطب الملك معرفت عبد الصمد خان از نظر گذشت و بعطای خلعت و پانزده هزار روپیه و دیگر عنایات سرافراز گردید و فرمودند - فرمان لطف آمیز بقطب الملك برنگارند *

ذکر سوانح سال سی ام از جلوس مطابق سنه

هزار و شصت و شش هجری

مرشد قلی خان را که سابق دیوان بالاگهات دکن بود دیوار

مستقل چهار صوبه دکن ساخته برای پرداخت و آبادی ملک
مفتوحه حال و محال ویران گشته سابق نظر بر جوهر و وقف
باردانی او تاکید زیاد فرمودند (۱۲۳) مرشد قلی خان بعد رسیدن

(۱۲۳) از لفظ مرشد قلی خان قالفظ بیرون است که در مطرانی
صفحه ۷۳۶ چاپ شده بعرض آن در یک نسخه عبارت ذیل بوده
است *

بر طالبان اخبار چگونگی وضع روزگار مخفی نماند که ولایت
پروست شش صوبه دکن از قدیم ملک بود زر خیز سیر حاصل که
دستور تشخیص جمع مال بر سر بیگه شمار و پیمودن زمین بجزیب
و تقسیم غله نموده گرفتن درمیان نبود چنان مقرر بود که هر یکی از
دهاقین و مزارعان که بیلک قلبه و یکجفت گاو آنچه می توانست
کشت کار می نمود و هر جنسی از جبریات و بقولات که میخواست
میکشست بر سر قلبه قلیلی باختلاف بلاد و پرگنات در سرکار میداد
باز پرس کمیت بهم رسیدن غله و غیره درمیان نمی آمد بعده که
بمرور ایام بتصرف چغتا در آمد از آفات غیر مکرر روزگار پرگنات و
دیهات رو بویرانی گذاشت و روز بروز ویران تر می گردید و رعابای
مال گذار از ملاحظه در آمدن ملک بقبضه اقتدار مغلان متفرق
گشته رو باوطان نمی آوردند - مرشد قلی خان که از ترکان متصدی
پیشه سیاق دان فهمیده کار بادینانت باکثر اوصاف حمیده موصوف
بود بدستور تودرمیل که در عهد فردوس آشیانی اکبر پادشاه دستور
العمل ملک هندوستان گردیده بود پرداخت ملک و گرد آوری

دکن تردد و سعی در پرداخت و استمالت رعایا و آبادی ملک آنچه بکار برده و تمام اراضی بنجر و مرزوع کل محلات به پیمایش در آورده از سرنو نظر بر محصولات جنسی که از غله و فواکه

رعایای متفرق گشته کوشیده جا بجا امینان فهمیده کار خدا ترس و عمل کاربان متدین تعیین نموده ابتداء اراضی اکثر پرگنات را به پیمودن در آورد که نام آن رقبه خوانند بعده تفریق قابل زراعت و کوه و ناله که بکار قله رانی نیاید نمود و هر جا مقدم نداشت و وارثان مقدم قدیم آنجا از صدمات حوادث لیل و نهار مفقود الاثر بودند مقدم می آنجا را بمردمی که جوهر استعداد آبادی و پرداخت حال رعایا داشته باشد مقرر نموده خلعت داده سرگرم کشت کار ساخت و برای خریدگاه و دیگر مایحتاج زراعت مبلغ از سرکار بطریق تقاضی بمقدمان حواله نموده فرمود که سرفصل باقسطا بوصول در آرند و سه عمل قرار داد اول سر بسته تشخیص که در زمان قدیم بوده دوم بتائی یعنی تقسیم غله نموده گرفتن و آنرا باز منقسم ساخت سه قسم اول آنکه هر چه از آب بازان تا هنگام درو بمراد رسد هر جنس که باشد بالمناصفه مقرر نمود یعنی نصف سالم بر رعایا برسد و نصف دیگر در سرکار ضبط در آید دیگر هر جنسی که از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله خریف و ربیع باشد سیوم حصه از سرکار و در حصه که در آن اخذ و ظلم را دخل نباشد برای رعایا مقرر نمود و سوای غله هر جنس اعلی مثل انگور و نیشکر و کیله و خشخاش و زرد چوب و اسبغول و غیره بهم رسد نظر بر خرچ آبکشی و امتیاد ایام

و ترکاری از باغات یعنی از آب چاه و کاریز و آب بازان بهم میرسید
ربع همه را از روی جز رسی و غور که بر احدی میل و حیف نرود
گرفته دستور العمل نقدی و بتائی قرار داده در افزونی محصول و مل

رسیدن آنجنس مختلف از نهم حصه گرفته تا چهارم برای سرکار بتائی
برای رعیت قرار داد سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها که از دریاها
بریده آورده بزراعت آب میدهند برای تقسم آن برخلاف جنس جایی
بکم زیاد مختلف داخل دستور العمل نمود و عمل سیوم در مقابل
تشخیص سر بسته و تفریق بتائی جریب مقرر فرمود یعنی ربع
هر جنس از حبوبات و بقولات و جنس اعلی گرفته نظر بر نرخ
و کمیت به رسیدن حاصل مزروع نموده فی بیگه دستور نمود که بعه
پیمودن زمین از هر جنس بقرار مختلف باز یانت نمایند این وجه
مقرری که فی بیگه از هر جنسی بگیرند در سه چهار صوبه ملک
دکن بدهاره مرشد قلیخان شهرت دارد گویند بسیار میشد که مرشد
قلیخان وقت جریب نمودند نظر بر اینکه بر رعایا حیف و میل
بعمل نیاید و در ربع و تخمینا گرفتن غبن فاحش نشود خواه
سر ریسمان یکطرف جریب میگرفت ازین جز رسی و پرداخت
لوز بروز افزونی آبادی ملک و محصول مال می افزود دیگر
دانست که اطراف ملک دهلی و اکبر آباد مراد ازینکه خورد که
رعایای برگفت میان همدیگر و با حکام و عمال داد و ستد دارند هزار
و دو صد درعه شاه جهانی است و بیگه دفتری سه هزار و ششصد درعه
مکرم می باشد که مراد از سه بیگه رعیتی یک بیگه باشد و باز

سرکار و پرداخت حل رعایا کوشید چنانچه سابق هم بزبان قلم داده
تا بقای آبادی ملک دکن دستور العمل و زمینداران مانده از

بیگه که بایمه داران از طرف پادشاهی در فرامین درج میگردد و
آنرا بیگه الهی خوانند پنجهزار و چهار صد درعه کسری بالا میشود
و هر بیگه را بیست حصه نموده هر حصه آنرا بسوه خوانند و تمام
مدار کشت کار و حساب سرزمین، اطراف صوبه جات توابع
شاهجهان آباد بر بیگه است و در دکن مختلف است هر چند که
در صوبه جات دکن نیز آخر حساب بیگه بعمل می آید اما بیشتر
بر آوت در دفاتر ثبت میگردد و حساب آن چنین است که در
خاندیس چهار بیگه رعنی را که مراد از هر بیگه سه هزار و شش
صد درع مکر باشد و دهان ملک ازین خورد تر بیگه نمی باشد یک
پرتن نامند و بیست پرتن را که هشتاد بیگه باشد یک آوت گویند
و در صوبه برار و اطراف آن هشت بیگه را یک نیتن خوانند و ده
نیتن را یک آوت گویند باز لفظ آوت اطلاق نمایند بر اسم قلبه
مطلق و هر مزارعی که یک جفت گاو داشته باشد و هر چه تواند بدان
جفت گاو قلبه رانی نماید آن را نیز آوت گویند دیگر باصطلاح
دهاقین دکن که دفتر پرگنات نیز ثبت میگردد مقابل محصول
زراعت محصول باغات می نامند یعنی هر قطعه زمین که حاصل
انجا از آب چاه بهم رسد خواه جنس غله باشد و خواه نیشکریا غیره
جنس اعلی باشد آن را باغات می خوانند - باز عنان کیمیت خامه را
طرف تحریر مطالب معطوف میسازد - بعرض سید که عزیز بیگ الخ

احاطه شرح و بیان بیرون ست - بعرض رسید که عزیز بیگ بدخشی که از بندهای روشناس پادشاهی بود با هفتاد نفر نامی برای کدخدائی طرف پیشاور که جاگیر داشت می رفت یکی از مفسدان آن ضلع که با او عداوت داشت بلباس دوستی و ادعای مهمانداری سر راه او آمده بخانه خود برده فرود آورده اطراف را ممدود ساخته بر سر او ریخته با پانزده نفر منصبدار و سی چهل نوکر خود او بقتل رساند - به بهادر خان ناظم پیشاور حکم تنبیه او و دیگر مفسدان آن نواح صادر شد و بهادر خان برای استیصال آن جماعه دو هزار سوار تعین نمود با وجود که مفسدان درهای قلب را پناه خود ساخته چهار پنج روز نائز قتل گرم داشتند و بسبب برف و راه قلب مردم بسیار پادشاهی بکار آمدند قریب پانصد نفر مفسدان که اکثر از الوس مشهور بودند بقتل رسیدند و شتر و گوسفند فراوان بدست مردم بهادر خان آمد و خانهای آنها را سوختند و بعضی با سیری درآوردند *

و سعد الله خان که از وزارت و کار و بار ملک هندوستان رونق گرفته بود بسبب عارضه قولنج که بچهار پنج ماه کشیده و خود پادشاه مکرر بیعادت او تشریف بردند و او را خبر جمادی الاخرای این سال ازین سرای فانی بروضه جاردانی انتقال نمود - لطف الله پسر کلان او پانزده سال عمر داشت بمنصب هفت صدی هند سوار مرافرازی یافت - باقی فرزندان او را با دیگر وابستها یومیه مقرر نمودند - و یار محمد همشیره زاده او را سه صدی شصت سوار منصب عطا فرمودند - و عبد النبی نوکر عمده

صاحبمدار جاگیر اورا هزاری نمودند - و بآکثر نوکران روشناس
 سعد الله خان فرا خور حالت منصب مقرر شد - سعد الله خان
 ففرة الله که سواي کمالات صوري و معنوي صفات ذاتي بسيار داشت
 و بهترين صفت او باعتماد محرر اوراق بل همه نصعت پيشگان
 با هوش آن بود که بکمال دیانت و امانت قسيمي مهمات ملکی را
 سرانجام داد که در مدت وزارت او هرگز قلم او بر بنای بدعت و
 مردم آزاری که لعنت و بدنامي آن تا روزحشر بر بازي آن مي ماند
 جاري نگردید بلکه در دفع و رفع مقدمات و محاسبات که دران نقصان
 عامل و رعایا و مساکین نباشد میکوشید - گویند روزي وقت
 محاسبه يکي از عمل چون سابق ضابطه بود که وجه حق التحصيل
 که فی صد بعمل و تحصيلدار مجرا مي دادند منجمله صد روپيه
 محسوب مي نمودند بخاطر سعد الله خان رسید که بدستور
 هندوان صرافان وجه حق التحصيل را بالای صد روپيه جمع نموده
 در خرچ محسوب نمایند مثلا سابق عامل را از جمله صد روپيه
 تحصيل که پنج روپيه تحصيلانه سند مي دادند پنج روپيه
 مجرا گرفته نود و پنج روپيه واصل سرکار مي ساخت سعد الله
 خان نظر بر کفایت سرکار دستخط مقرر نمود که بعده که صد و پنج
 روپيه کوربان تحصيل نمایند پنج روپيه مجرا گرفته صد روپيه در سرکار
 واصل سازند از بنای این بدعت مدتها نادم بود و مي گفت
 کاشکي آن روز دستم خشک مي شد و بقلم گیرانمي گردید - آری
 بر عقلا ظاهر و مبهرهن است که کفایت در اجرائي بدعت و مردم
 آزاری زمي باشد بلکه در پرداخت ملک و جذب قلوب و دلدهی

رعایا باعث گرد آوردن خزانه و ماده نیکنامی وزرا می گردد - و در
شکوه که با سعد الله خان سوی مزاج داشت روزی بعرض رساند
که سعد الله خان پروگنات ویران کم حاصل در تیرل ما داده و محال
جید برای خود گرفته چون سعد الله خان برین معنی اطلاع یافت
وکیل پادشاه زاده را طلبیده هر چه دهبای آفتی که بسبب محال
ظالم پادشاه زاده رو بریرانی گذاشته بود نوشته گرفته بجایگز
خود گرفت و عوض او جایگز خود را بتجویز وکیل در تنخواه
پادشاه زاده تن نمود و در یک دو سال دیگر همان محال زیاده
از سابق خراب و کم حاصل گردید - از جمله دستخطهایی که
سعد الله خان بر فرد های بدر نویسی مستوفی نموده دو دفعه را
بنقید قلم می آورد - راجع تودمل در زمان اکبر پادشاه مقرر کرده
بود که اگر از مد کمتر فاضل عامل و کوریان باشد مستوفیان مجرا
ندهند و از مد بالا فاضل کوریان و عمال محسوب گردد در عهد
شاه جهان پادشاه مستوفیهای شرارت سرشت یک قلم در مجرا دادن
مفاضل عاملان وقت می نمودند بنحده که فرد محاسبه بعهد الله خان
رجوع شد دستخط نمود که ای مستوفی مثل هندی مشهور است
بینا لینا دینا دینا هرگاه ضابطه سرکار چنان قرار یافته باشد که از مد
بالا فاضل مجراست چرا که بدعت و دهبای بدعتی برای خود و ما
راضی می شوی - دیگر بر فرد باز یافت بدر نویسی کوریان محال خالصه
دستخط نموده که این مناره برف را پیش آفتاب بداند هر چه
بعد تموز آن باقی ماند باز یافت نمایند - دیگر بر عظمی جهان دیده
ظاهر است که هر ظلم و حیف و میلی که از حکام و ارباب ریخته

برضعفا و مظلومان می‌رسد و هر احسان و خیر که عائد حال مستمندان می‌گردد دعا و نفرین موافق کردار آن بفرزندان او می‌نمایند از آن آیت که از زمان قدیم لغایت حال از روی تواریخ آنچه بمطالعه درآمده و در مدت پنجاه و دو سال که مسرود اوراق بحمد تمیز آمد مشاهده می‌نماید هیچ ظالم خود عاقبت بخیر نگشته و فرزندان او از طریق رزق و آبرو یمراد دل نرسیدند بل نام و نشان آن جماعه در ده بیست سال بر صفحه روزگار نماند - و اولاد سعدالله خان لغایت حال که هفتاد و چهار سال از زمان وفات اوست همه عاقبت محمود و فراخ روزی و نیکنام زیست نمودند و می‌نمایند - خصوص درین دور که انسانیست و کامل مررت معدوم الرجود گشته و امیر زاده‌ها که معلمان متعدد و اتالیق‌های مستعد مدتها صرف اوقات در تربیت آنها می‌نمایند بمرتبه از طریق آدمیت بیگانه واقع می‌شوند که سواي جوشیدن در محبت بی‌کمال مادر آزاد و پدر بیزار و ارباب وضعان فاع روزگار املا بمصاحبت صاحب کمال با وقار و دانشمندان ملاح شعار راضی نمی‌شوند چه استعداد و کمالات فن ایشان سرود خوانی و نواختن طنبوره و نهییدن دهریت و کیت و دوهرة است و کسب دیگر کمالات را درد سر محض میدانند و باوجود بهمرساندن خط و سواد که پدران شان بمغله‌های خطیر بخرچ ملایان در آورده صاحب سواد نموده اند همین که سواد خط بر چهره شان نمودار گردید کتاب بدست گرفتن و بمطالعه تفسیر و حدیث و کتب لغت و تاریخ و مشق خط و مربوط نویسی را از جمله فعل‌های لغو حاصل می‌شمارند و نام جد و آيای خود را

چون سطر غلط و ورق قلم خورده از صفحه روزگار حک ساخته اند و باندک گردش لیل و نهار خودشان نیز از گم نامان عالم می گردند همه از اثر دعای مستمندان ستم رسیده است که در درگاه منتقم حقیقی دعای سحر خیزان بدرجه اجابت میرسد و تیر آه دلهای پر خون کار می سازد *

رای و گهفات را که پیشگاری خالصه و تن سرانجام میداد و خالی از جوهر رشد نبود و اثر تربیت سعد الله خان از کار گذاری او ظاهر میگردد مامور نمودند که تا تعیین دیوان کل مقدمات وزارت را سرانجام دهد و از اصل و اضافه هزاری چهار صد سوار و خطاب رای رایان سر افزای یافت - چندربهان که درمطلب نویسی بی نظیر تربیت کرده افضل خان بوده و چفته گاه دارا شکوه بخدمت پادشاه التماس نموده با خود گرفته رفته بود باز از شاه زاده بلند اقبال گرفته بخدمت دارالانشا و خطاب رای چندربهان بر دیگر منتشیان هنوز امتیاز بخشیدند - محمد صفی خان بخشی واقعه نگار دکن را از کمی منصب و گرفتن خطاب و عزل خدمت معاتب ساخته بجای او میرجعفر استرآبادی را مقرر ساختند و بمحمد صفی حکم شد که سی لك رویه منجمله پیشکش قطب شاه که مجملی تفصیل آن بزبان قلم داده خواهد شد در دولت آباد گذاشته باقی بحضور بیارد - و چون حقیقت بعدی که از طرف قطب شاه بحال میرجمله و محمد امین پسر او که از نوکران عمده و کار طلبان معتبر او بودند عائد گردیده بعرض حضرت اعلی رسیده بود و حکم شاهی در باب عدم مضرت و روانه

نمودن میرجمله مع پسر بحضور بزام قطب شاه صادر فرموده بودند قطب شاه بخلاف آن بعمل آورده پسر میرجمله را مقید ساخت و باز حکم خلاصی او روانه نمودند و فائده بر عکس بخشیده و بر محمد امین پسر او زیاده تقید گردید و اچیان و اموال آنها را بضبط در آورد و پادشاه زاده محمد اورنگ زیب نیز درین ماده احکام تهدید آمیز نوشتند آخر کار که فائده نداد میرجمله بحضور معروض داشت بعد عرض بار دیگر فرمان نهائیه آمیز مصکوب جبار بیگ و عزیز بیگ گرز برداران صادر شد و پادشاه زاده در فرمان درج فرمودند که اگر چه اغلب آن کوته اندیش قبل از رسیدن گرز برداران از راه خطا باز گشت نموده از خلاصی پسر میرجمله و روانه نمودن آنها بحضور استرضای ما حاصل کرده باشد و الا بعد ورود حکم جدید و تاکید شدید اطاعت امر خواهد نمود اما در صورت مصر بودن برای طریق نامواپ باید که آن فرزند تعین فوج نموده پل خود عازم تنبیه او گشته بجزای کردار رساند و احکام رفاقت شاهزاده بنام شایسته خان ناظم مالوا و افتخار خان و دیگر راجهای اطراف صادر شد - چون قطب سیاه با وجود ورود فرامین و نشان پیهم تن باطاعت نداد و دست از مقیدان برداشت پادشاه زاده محمه اورنگ زیب اوائل ربیع الاول - سال بیست و نهم جلوس سلطان محمد را با بسیاری از بندهای درگاه آسمان جاء پروایتی بشهرت کدخدائی با صبیغه شجاع که در ینگاله بود روانه فرمودند و خود پادشاه زاده نیز بشهرت شکار طرف قندهار متوجه شد - بعد رسیدن سلطان محمد که غافل نزدیک ولایت گلکنده رسید ابتداء عهد الله بخان قطب شاه

بفکر تهیه ضیافت پرداخت بعد که از نزدیک رمیدن هر اولان با مصالح و استعداد جنگ آن مست باد غفلت هشیار گردید سراسیمه کار و بار خود گشته سواهی اطاعت امر فائده مآل کار ندانسته محمد امین را با والده او و بعضی اجناس نزد سلطان محمد فرستاد و در جواب فرمان پادشاه و نشان پادشاه زاده کلمه و بخدست شاه زاده نامدار عذرهای نامموم دور از رویه کارنوشت محمد امین که نزد پادشاه زاده رسید نالش زیاده نمود و خبر پایمال شدن اکثر برگزینان سرحد از دست اندازی لشکر و تسلط رسیدن سیلاب انواع پادشاهی در اطراف بقطب شاه رمید و فزول سلطان محمد سه گروهی گلکندۀ واقع شد تنزل تمام دران مرز و بوم افتاد پای ثبات عبد الله شاه از جا رفت و شهر حیدرآباد را گذاشته با فرزندان و عیال و مال و خزانه و جواهر هر چه توانست در یک روز برداشته خود را بقلمه گولکنده رحلت و اما از اجناس سنگین مثل قالین و چینی آلات و دیگر اتمشه قطب شاه و امرا و قبحار آن قدر در شهر و حویلیها ماند که از اندازۀ حساب بیرون بود اگرچه پنج هزار موار و چند هزار پیاده برقندار همراه موسی محمدار بر سر حویلیها گذاشته بودند اما آخر کار همه بتاراج رفت و در ابتدای زد و خورد تاراجیان محمد ناصر نام که ماده فصله مضرت حال میرجمله همان بود با صندوق جواهر و نامه عذر آمیز بخدست پادشاه زاده رسیده التماس منع تاراج نمود درین ضمن چون مردم سلطان محمد بدست اندازی اطراف پرداخته بودند و مواران و برقنداران عبد الله شاه برای میانمیت بشوخی

پرداختند صدای دار و گیر بلند گردید و مردم قطب شاه مغلوب و مقتول
و زخمی گشتند - از آنکه خیمه سلطان محمد بر مر تائب حسین ساغر
(ساگر) بود و صدای زد و خورد بگوش سلطان میرسید حکم مقید
ماختن محمد ناصر مع همراهان نمود و برای ضبط اموال قطب شاه
و محافظت مال رعایا تاکید فرموده محمد بیگ نام را باجمعی
برای منع آتش زدن و تاکید غارتگران مقرر نمودند - اگر چه بعد
از موختن بعضی محلها باقی شهر مستحوظ ماند اما دست
تاراجیان از مال و غارت کوتاه نگردید - درین مابین میر عبداللطیف
عاجب پادشاه زاده که در گمنامه می بود بانیدان موسی محمداور
و دیگر اسباب آمده بر فراقت حکیم نظام الدین ملازم عبدالله شاه
ملازمت نمود و صندوقچه جواهر با دو فیل و در اسب با ساز طلا
و نقره از طرف خود گذراند - سلطان محمد بمحمد امین پسر میر
جمله امر نمود که باجمعی از مردم ضابط خود و پادشاهی رفته
امهان و دیگر چارپا مع احیان قطب شاه که در حویلی است
بضبط قید و قلم در آورده مردم معتمد برای چوکی و محافظت
بگذارد - و مرمودند که تامسترن ماختن مال و اسباب میر جمله حکیم
نظام الدین را نیز با محمد ناصر در قید آورده نگاهدارند - بعده
قطب شاه باز دو فیل و شصت اسب و قدری جواهر و دیگر اشیای
سیر جمله فرستاده پیغام اظهار ندامت و عذر خجالت بمیان آورد -
و نیز از زبان بعضی ظاهر شد که عبد الله شاه برای طلب کرمک
و امداد و معاونت بعادل شاه و زمیداران عمده نواح نوشته مردم - ربح
السیر دو اندوه و به استحکام برج و باره می پردازد تا آنکه پادشاه زاده

محمد اورنگ زیب هشت گروهی گلکنده در هفته منیر جمعه
رسیده روز دیگر سوار شده باطراف قلعه برای تعیین مورچال
و تعیین خیمه دولت خانه متوجه شدند - درین آوان خبر رسید
که هفت هشت هزار سوار و ده درازده هزار پیاده بر تقداز
بمردازی موسی خان اطراف لشکر بشوخی تمام رسیده اند و از
بالای قلعه گولاه توپ و تفنگ و بار متصل هم می آید سلطان
محمد را پیغام فرمودند که با فوج سوار شده طرف چپ مستعد
باشد و بدفع مفسدان آن طرف پردازد و از هر جانب بهادران
قلعه گشا در مقابل حمله دکندها تردد نمایان بظهور می آوردند
و تا شام شعله جنگ زبانه می کشید و جمعی از مردم بادشاه زاده
بکار آمدند و زخم برداشتند و برخی از مردم کاری قطب شاه گفته
و زخمی گردیدند و بادشاه زاده نماز عشا بخیمه خود آمده ادا
نموده به تیمار و مرهم داری بعضی نوکران نامی که سحرج
گشته بودند پرداخته روز دیگر مورچال اطراف باصرای کارزار
دیدند رزم از ما میزدند - میرزا خان و کار طالب خان و کبهر سنگه
و دیگر بهادران کار طلب به تدبیر کردن نعلب و دواندن مورچال
پرداختند درینوقت قطب شاه میرفصیح نام را با چهار صندوقچه
جواهر و مرصع آلات و سه زنجیر نایل نامی کلان و چند اسب
باساز طلا و غیره اشیا فرستاده معروفش داشت که برای معذرت
و التماس غفور جرائم مادر خود را مع پیشکش لائق میفرستم
اگرچه بعد از التجای قطب الملک مردم پادشاهی را از دواندن
مورچال و زدن توپ ممنوع ساختند اما میرفصیح را بار ملازمت

نداده اشیای مرموله را قبول نفرمودند - و روز سیوم آن جمع کثیر همراه جبار بیگ خرامانی و دیگر نوکران جاهل پدشه قطب شاه طرف مورچال میرزا خان نمودار گشتند مردم این طرف خبردار شده بسررداری مالوجی دکهنی بمدد میرزا خان خود را رساندند و زد و خورد نمایان از طرفین بظهور آمد و جمعی از هر دو طرف کشته و زخمی و اسیر گردیدند و یک زنجیر نیل با چند اسیر که دمتگیر مردم پادشاهی شده بود نزد پادشاه زاده آوردند - میر عبد اللطیف را برای آوردن میر جمله که در کرنا تک بود با جمعی تعیین نمودند - درین ضمن بعرض رسید که هفت هشت هزار حوار و بیست هزار برتنند از کرنا تکی طرف جنوب رو معرکه آرا گشته اند خود بدولت سوار شده بمقابل آن فوج متوجه شدند و ازان طرف بزدن بندوق و بان از بالای قلعه و بهردادن توپ و تفنگ و انداختن سنگ و بان و دیگر آتشیازی پرداختند و از طرفین مدای داروگیر بلند گردید و جوانان نبرد خو و پر دلان جنگ جو از باریدن تیر بلا اندیشه نموده مقابل گوله و بان حملهای مردانه آورده طریقه جان نذاری را کار فرمودند - خصوص شیخ میر و محمد بیگ میر آتش داد مردانگی دادند و دکهنیها را از مقابل برداشتند و جمع کثیر از طرفین نقد همتی بباد فنا دادند و زخمی گشتند و مکرر مردم قلعه مغلوب گشته باز اقدام بمقابله و مقاتله می نمودند تا آنکه سر لشکر آن جماعه سید مظفر و جبار بیگ و شرزه خان رو بفرار آوردند و بشیخ میر و محمد بیگ که از سرداران نامی پادشاه زاده بودند زخم تیر و تفنگ رسید - و پادشاه زاده برای مورچال

و سد راه آنها مردم کاری گذاشته خود بدیره تشریف بردند - و روز دیگر زمیندار چانده بمعد رسید - و روز دوم آن میرزا احمد داماد قطب شاه بخدمت سلطان محمد آمد و برای عفو تفصیرات ملتجی گردید اما از جواهر و نبل که همراه آورده بود قبول ننموده تا انفصال معامله موقوف داشتند - درین فرصت شایسته خان و آلتخار خان و نصیر خان رحیمه بانواج پادشاهی ملحق گشتند و مورچه‌های سابق را تغییر داده از مراد جالبجا امیران کر دیده مقرر نمودند - درین ضمن از حضور حضرت اعلیٰ منهور قوازش گنجور مع خلعت و جمدھر و شمشیر مرصع برای پادشاه زاده والا گوهر و منصب هفت هزارگی ده هزار موار برای سلطان محمد و فرمان عنایت عنوان مشتمل بر عفو تفصیرات و خطا بخشی بنام قطب شاه در جواب عرضه داشت او رسید پادشاه زاده فرمان قطب شاه را تا انفصال مقدمه پنهان داشت و در انشای آن مصلحت ندانست - و بندگان جهان نگار کار طلب روز بروز در پیشش بر سر مورچه‌چال شرط ترکید بجا آورده کار بر محصوران تنگ آوردند - و هر روز جمعی از نوکران قطب شاه با سید بندگی درگاه پادشاه رحیمه شرف انصور ملازمت می گردیدند - و تفرقه تمام بحال قطب الملک راه یاصت و سیر احمد و سیر فصیح را بوسیله اظهار نهامت و عنبر باز گشت از اطوار ناهنجار سابق و اطاعت آینده و ادبای پیشکش باقی سابق و حال هر چه بفرمایند و التماس پیغم وصلت هدیه نمود با سلطان محمد بار دیگر فرستاد و ده نبل و دیگر اسباب و ظروف طلا و نقره بابت میرجمعه مع عرضه داشت متضمن

بقه نیت منصب سلطان محمد با در نفل و چهار اسب مع ساز طلا و
نقره بنام شاهزاده رسید و درخواست مافزون فرمودن و آمدن والد قطب
شاه مع لوازم نسبت بار دیگر بمیلان آوردند. و شایسته خان را مأمور
فرمودند که استمالات فاسه از زبان سلطان محمد و خود بنویسند.
و قبل از رحیدن استمالات نامه والد قطب شاه روانه شد همین که
خبر از دروازه برآمدن رحید مهر ابو الفصّل معموری را همراه
میرزا احمد داده بلمنقهال فرستاده اول بدرقه شایسته خان فرود
آوردند و روز دیگر بخانه سلطان محمد آمده بوساطت بیگمان شاه
زاده را ملاقات نموده در نفل و دو اسب با ساز مرصع و طلا گذراند.
بعده که بخدمت پادشاه زاده کامکار آوردند هزار مهر و پنج اسب
و پنج نفل نرو ماده مع ساز طلا و نقره پیشکش قبول افتاد.
و برای عفو جرائم و تعیین کمیت وجه پیشکش برای پادشاه و قبول
وصلت گفتگو بمیان آورده یک کرور روپیه نقد و جنس پیشکش
حال که باتی پیشکش سابق در مدت دو حال با قسط ادا نماید و تعیین
تاریخ نوبت مقرر نموده بقلمه مراجعت نمود. و از شهرت مصالحه
مردم مورچال از مکان خودها برآمده بخاطر جمعی تردد می نمودند.
در نفل میراحد الله خان بخاری عرف مدیرمیران خلی از حواس
بجای ضرور مدیرنف گولّه زندورک از بالای قلعه ناگهانی بمیر
احد الله رسید و در آن واحد کرا تمام شد و علاوه جمعی کثیر از
دکهنیهایی جاهل که از اطراف با مصالح جنگ برای مدد رسیده
بودند از صلح خبر نداشتند بسرگروهی کتوال گلکنده که برای طلب
آن جماعه رفته بود ده گروهی رحیده دست تعدی و غارت و قتل

بر مردم کهی دراز نمودند و پیاده همراه بدفع مضرت آنها پرداختند و
 فائز قتل و جدال بلند گردید و کار بجائی رسید که تمام لشکر
 شایسته خان و دیگر امرا بی آنکه به پادشاه زاده و مرداران خبر شود
 قریب شش هفت هزار سوار و پیادهای بی شمار بقصد پیگار و
 مدد مردم کهی رسیدند و هر ساعت شعله دار و گیر اشتعال
 می گرفت هر چند سرداران هر دو طرف در منع و دفع آن فساد
 می کوشیدند فائده نمی بخشید و تا آخر روز جمع کثیر از هر دو
 طرف نقد جان بپاد فنا دادند و تمام شب بر اسپان و فیلان مستعد
 کارزار بوده از دور تغنگ بر هم دیگر می زدند صبح نا شده باز بازار
 پیکار گرم گردید و مکرر پیهم مردم عمده و شتر سوار و اسب سوار
 از طرف قطب الملک برای دفع فتنه می رمیدند اما ممنوع
 نمیگردیدند و هر بار دکنیهایی جاهل مغلوب می گردیدند باز
 فراهم آمده مستعد کارزار می گشتند تا شب دویم مردم بسیار
 از مردم پادشاهی بکار آمدند و آدم زیاد دکنیها کشته و زخمی
 گردیدند و جنگ قائم بود بعده جا بجا متفرق شدند - درین حالت
 خبر رسیدن میر جمله همراه میر عبد اللطیف که برای طلب او
 رفته بود نزدیک گلکنده رسید قاضی عارف بموجب امر پادشاه زاده
 فرمان و خلعت که از حضور برای میر جمله آمده بود برده برای
 آداب تسلیمات و ملازمت پادشاه زاده راه نمونی نمود و میر جمله
 استقبال کرده موافق دستور هندوستان و قاعده داناتان هند فرمان گرفته
 و خلعت پوشیده بخیمه خود مراجعت نمود بعد تعیین ساعت و
 رسیدن نصیر خان و مهر شمس الدین و مالوجی بامستقبال آمده

پادشاه زاده را ملازمت نموده سه هزار ابراهیمی طلا با دیگر تحف
نثار و نذر گزرانند - خلعت و جینغ و جمدهر مرصع و دو اسب با ساز
طلا و دو فیل مع ساز نقره عطا نمودند و حکم نشستن فرمودند و
بانواع لطف امیدوار ساخته بخلوت برده کلمه و کلام مصلحت
بمیان آورده مرخص نمودند - روز دیگر حکم فرمودند که مور چال
از پای حصار قلعه بردارند - و قاضی میر عادل را همراه شینج
نظام برای عقد بقلعه فرستاده جینغ و تصبیح مرورید و دو فیل
بایراق و جل زربفت برای قطب الملک حواله شینج نظام نمودند
و قطب الملک تا دروازه استقبال نموده فرستادها را در مکان خوب
فرد آورده آنچه رسمیات شادی عروسی بود بجا آورد - روز دیگر
بعد فراغ عقد قاضی را مع همراهان مرخص نموده چهارده لک
روپیه جواهر همراه عروس با لوازم دیگر نموده مع سرکار رام گیر که
یسرحد برار و بیدر پیوسته است نیز در جهاز دختر دادند - و اواخر
جمادی اولی که معرکه ارائی رزم بمجلس بزم مبدل گردید بعد
فراغ شادی و انعام امرای همکاب فرمان عطومت آمیز پادشاه
برای قطب الملک فرستادند و او استقبال نموده شرط آداب بجا
آورده گرفت بعده پادشاه زاده بخانه میر جمله تشریف بردند او
یک قطعه الماس ناتراشیده و دو لعل و نه زمرد و عصمت دانگ
مرورید و یک نیلم و پنج فیل نرو یک زنجیر ماده بازی طلا و
ایراق نقره و پنج اسب برای پادشاه زاده سوای آنچه که بسطان
محمد و سلطان معظم گذراند پیشکش نمود - اراثل رجب بفر
و فیروززی طرف خجسته بنیاد کوچ فرمودند و شایسته خان را

یا دیگر اسرار و زمینداران که از اطراف و موطنات برای کمک رسیده بودند بمطای خلعت و جواهر و اسب و فیل معزز ساخته بمکانهای آنها مرخص ساختند - و شاه بیگ خان را با سه هزار موار برای وصول زرشک و محافظت ملک از دست اندازی لشکریان و مفسدان واقع طلب در سرحد نگاهداشتند - درین ضمن فرمان حضور مشتمل بر عنایت منصب پنج هزاری چهار هزار موار و خطاب معظم خان و خلعت خاصه مع جمدهر مرصع و بهول کتاره و علم و نقاره مع حکم طلب حضور بنام میر جمله همراه گزر بردار رسید - و معظم خان آداب بجا آورده در رکاب پادشاه زاده همراه گردید همه جا شکار کتان قلعه قندهار و اوگیر را ملاحظه نموده اوائل شعبان داخل خجسته بنیاد شدند و بعد عرض تردد پادشاه زاده اضافه پنجهزاری دو هزار موار دو امپه رسه امپه که از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار موار باشد مرحمت نمودند - و شایسته خان را بخطاب خان جهان بهادر و از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار موار مقتدر ساختند - چون عرضه داشت قطب شاه منضمین بر اظهار فدویت و پریشانی بعرض رسید بیست لک روبه بابت تفاوت نرخ و غیره از جمله پیشکش سابق منجمه پیشکش حال محسوب نموده معاف فرمودند •

چون حقیقت ظلم و تعدی محمد امین متصدی بفرورت بعرض رسید از منصب و جاگیر و خدمت برطرف فرموده حکم مع گزر بردار برای محبوس ساختن و حضور آوردن او صادر فرمودند - و برای ادای زر و حق جتم رسیده ها مزارل شهید

تعیین نمودند و درشن ضمیر واقعه نگار را که بکمال سوزی و معنوی آرامته بود متصدی سورت مقرر فرمودند (۱۲۴) چون میر جمله

(۱۲۴) از ابتدای سطر ۱۹ صفحه ۷۵۰ تا اینجا عبارتی که

مندرج است بعوض آن در یک نسخه این عبارت است •

چون حقیقت تعدی و ظلم محمد امین متصدی بندر سورت در تشخیص جمع مال و دیگر ابواب بعرض رسید از منصب و جایگزین بر طرف فرموده گریز بردار تعیین نموده طلب حضور نمودند بعده که ملتزم نمود حکم شد که مردیوان مار در آستین او مر دهند آنروز رگهای او هر چند که اطراف برای نجات او دیدند نایده نه بخشید تا آنکه بمتصدیان بادشاه بیگم که بندر سورت در تنخواه او بود رجوع آورده بهزاران عجز و الحاح رقعہ خلاصی جان او بفام بادشاه حاصل کردند بعده که رقعہ بیگم بمطالعه خاص در آسد او را حکم حبس فرموده بیدماغ داخل محل شده بادشاه بیگم را نزد خود طلبیده فرمودند که باوجود بندر سورت در اقطاع آنچشم و چراغ سلطنت مقرر است و رعیت مالگذار که باعث آبادی ملک و مزید خزانه و افزونی لشکر بادشاهانست آن فرزند چگونه باین بدنامی ظلم آن ناپاک راضی می شود که برای اظهار حسن تردد امانه آوردن بمرتبه در تشخیص مال سختی نموده عه رعایا ناچار گشته فرزندان خورد سال را بنصیرانیها فروخته ادای محمول نمودند بندر سورت جایی تردد مردم هفت اقلیم است خبر که بیادشاهان اطراف رود برای ما بدنامی آن علاوه

نزدیک بحضور رحید دانشمند خان بخشی را فرمودند که باستقبال
رفته بحضور بیدار و بعده که ملازمت نمود یک خوان اشرافی
و دو خوان جواهر و دیگر اجناس نذر گذراند و از اصل اضافه
شش هزاری شش هزار سوار نموده خطاب معظم خان مع وزارت و
قلمدان مرصع و شمشیر و دو نیل و دو اسب خاصه باساز و یراق
طلا و نقره و پنج لک روپیه عطا فرمودند - و آمد خان را از اصل و
افاضه دو هزاری و هشت صد سوار نمودند - و محمد امین پسر
میر جمله که از عقب رسیده ملازمت نمود بمنصب دو هزاری و

ناخشنودی خدا خواهد گردید بعده که نواب قدسیه برین بیداد
آن برگشته طالع اطلاع یافت زبان از شفاعت او باز داشت - آری
بادشاهان عادل را چنین بحال رعایای ستم رسیده باید پرداخت

* بیت *

مده رخصت ظلم در هیچ حال * که خورشید مملکت نیابد زوال

خرابی زبیداد بیند جهان * چو بستان خورم زباده خزان

بازار مظلوم مایل مبادش * زدود دل حلق غافل مبادش

روزی دیگر که بادشاه عدالت اساس رعیت پرور دیوان فرمود حکم
باحضار آن نامه تباد و مارگیر نمودند درینضمن راجه رکهنانه
که نیابت وزارت داشت و کلاهی آن بدعاقتبت از طرف نواب
بادشاه بیگم نیز مایوس شده بدو رجوع آورده با هزاران عجزو زاری
برای رفع بلائی آن مبتلا بانواع بلا سماجت از حد گذرانده بودند
بخدمت بادشاه دادگر عدالت گستر بر قابوی وقت بعرض رسانده

مطاب خانى سرافرازی یافت . معظم خان قطعه الماس بوزن دو صد و شانزده مرخ بقیمت دو لك و شانزده هزار روپيه و شصت فيل مع يراق پیشکش نمود و جمله نذر و پیشکش سابق و حال پانزده لك روپيه بقیمت در آمد .

چون از دختر شه نواز خان که در خانۀ پادشاه زاده محمد مراد بخش بود فرزند متولد نمی شد دختر امیر خان را برای پادشاه زاده نسبت مقرر نموده لك روپيه چهار از سرکر داده روانۀ اخص آباء ساختند و پادشاه زاده را دو لك روپيه انعام از خزانه بندر صورت

که اگرچه در ماده چنان بدبخت ظالم هر که التماس شفاعت نماید اول مزاور عقوبت اوست اما چون مبلغ خطیر حق رعایا که برو نالاش دارند برزده او طلب است و مبلغها مطالبۀ پادشاهی ازو باز یافت باید نمود بدون وصول زر مظلومان و اداء مطالبه سرکار در کشتن او تامل لازم است حکم شود که بعد ازو اصل باختن حق ستم رسیده ها و زربادشاهی او را بپاداش اعمال او زمانم التماس او بدرجه قبول در آمد و فرمودند که بهرلوی محصلان شایسته حواله راجه رگه ذاته نماید که بغیر تحقیق حق رعایا رسیده بآنهارمانند درینصورت فی الحال باعث فرونشستن آتش غضب پادشاه و جان بخشی آن به کردار مردم آزار گردید و دیگرانرا عبرت حاصل شد ازین منقوله حکم نیامست و ترقی می که در پرداخت حال رعایا و آبادی ملک از ان پادشاه رعیت نواز بظهور آمده بحدار مسموع گردیده بعده که میر جمله معظم خان بحضور رسیده الخ .

شاه جهان بادشاه (۷۵۴) سنه ۱۰۹۹

عطا فرمودند از اصل و اضافه به منصب پانزده هزار و دوازده هزار
سوار در ادبه و سه ایچه معزز ساختند •

چون بعد تیاری قلعه و حصار دار الخلافت امر بباختن مسجد
عالی که چنان مسجد در ممالک محرومه هندوستان از ابتدای
اسلام بنا نیافته و صنعت آن بتحریر آوردن تحصیل حاصل امت هر که
دران مکن با فیض رسیده میدانند که معماران هنرمند چه کار کرده اند
نموده بودند بصحرای و اهتمام سه چهار امیر مثل خلیل الله خان
و جعفر خان و معدن الله خان و روح الله خان در مدت هشت سال
بخروج ده لک روپیه با تمام رسد • ع •

قبله حاجات آمد مسجد شاه جهان

تاریخ اتمام آن یافته اند •

چون بعرض رسید که عالی عادل شاه بیجا پوری ازین امر
فانی انتقال و ارتحال بدار البقا نموده و از وارث ملک نمانده
مگر سکندر نام مجهول النصب که او را بجای پسر پرورش
نموده و امرای بیجا پور او را بمطاعت برداشته اند و بعضی
با او موافقت ندارند به پادشاه زاده محمد اورنگ زیب حکم
صادر شد که خود را به بیجا پور رسانده ملک و قلعه آنجا را بتصرف
خود آورد. و معظم خان را از حضور برای معاونت آن مهم مرخص
ساخته فرمودند که مهر وزارت حواله محمد امین خان پسر
خود نماید که برفاقت رای رایان در اجرای کار ملکی و مالی پردازد.
و مهابت خان و خان جهان و نجابت خان و شاه نواز خان و غیره
از حضور و مواعجات زیاده از صد امیر نامی و روشناس کم منصب

همراه پادشاه زاده تعیین فرمودند - محمد امین خان را از اصل و اضافه سه هزاری هزار سوار نمودند و خان جهان را فرمودند که تا مراجعت پادشاه زاده از مهم بیجا پور در اورنگ آباد باشد - بهمه امرا وقت رخصت خلعت و اسب و جیغه و شمشیر عنایت نمودند و معظم خان را از روز ملازمت تا تاریخ رخصت پنج لک روپیه نقد سوای جواهر و اسب و فیل مرحمت فرمودند چون در دارالخلافه اثر و با و طاعون ظاهر شد و روز بروز شدت او می افزود و درباب برآمدن از نضه که استغفار فرمودند بروایت مختلف عرض نمودند آخر مصلحت بران قرار یافت که بطریق قصد شکار کلنگ کنار گلنگ تشریف برده چندگاه تفرج کنان و داد دهان و شکار انگنان بسر بردند •

ذکر موالیح سال می و یکم از جلوس صاحبقران ثانی

مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری

چون آغاز سال می و یکم مطابق سنه هزار و شصت و هفت هجری اول ماه جمادی الاولی زینب و زینت یافت و از امرا و صلحا و شعرا هر یکی فراخور پایه و مراتب قسمت کمر و فیض یاب گردیدند و ارباب طرب دامن دامن زر مرغ و سفید ذخیره اندوختند - پنجاه و هفت فیل پیشکش قطب شاه با تحف دیگر از نظر گذشت سه لک و هشتاد هزار روپیه بقیمت در آمد - پنج کرور دام در انعام پادشاه زاده دارا شکوه مقرر نمودند جمله از سابق و لاحق شصت کرور دام نخواه گردید - صوبه کابل از تغیر بهادر خان برستم خان مقرر فرموده اضافه هزار سوار مرحمت نمودند - بعد رحیدین حکم مهم بیجاپور پادشاه زاده محمد اورنگ زیب تا رحیدین

نخان جهان عرف شایسته خان بهر انجام و تهیه مهم پرداخت بعد
که بعضی امرای کومکى پادشاه زاده پیوستند پادشاه زاده با
سرانجام توپخانه برآمده برای تسخیر قلعه کلیدانی و دیگر قلاع توابع
بجانبور کمر بسته در اندک مدت بتسخیر در آورد بعد ازان بعزم
تسخیر بجانبور متوجه شدند چون از کلیدانی عبور نمودند فوجهای
بجانبور از هر طرف بدستور قزاقان نمودار شده بعد از زد و خوردی
که بمیان می آمد فرار می نمودند تا پهای حصار رسیدند جا بجا
امرای رزم دیده کار طلب برای نقب زدن و مورچال پیش بردن
مقرر شدند و محصوران با استحکام برج و باره پرداخته بزمن توپ
و تفنگ و انداختن بان و سنگ و دیگر آلات آتشباری پرداختند و
هر روز جمعی از هر دو طرف بدم تیغ و سنان می آمدند و مردم
قلعه برآمده بر مورچال می ریختند آدم و چاره اضائع می ساختند
و آنچه دران محاصره ازان پادشاه زاده با فرهنگ و امرای با نام
و فنک ترددات نمایان بعرضه ظهور آمده بتحریر تفصیل آن قلم
را رنجه داشتن بطول کلام منجر می گردد - حاصل کلام بعد ازان که
کار بر محصوران تنگ گردید پیغام اظهار عجز و پیام امان بمیان
آوردند و قبول مبلغ کرور روپیه بطریق شکرائه شفع جرائم کرده
و ناکرده خود ساختند - درین ضمن اخبار موحش از عارضه حبس
پول پادشاه و بزه خوردن نسق حضور و طلب بعضی امراء
دار السلطنت انتشار یافت ناچار کار بصلح انجامید تا آنکه از
نوشتهات وکیل بثبوت پیوست که امرای همراه پادشاه زاده محمد
اوزنگ زیب بتجویز دارا شکوه که از سابق هم وای عهد صاحب اختیار

بود و بعد عارضه بدني پادشاه زمام نسق سلطنت به پنجه اقتدار او در آمد طلب حضور گردیدند لهذا بعادل شاه بیجاپور یقبول پیشکش مذکور دار و مدار نموده از های قلعه بیجاپور برخاسته متوجه خجسته بنیاد اورنگ آباد گردیدند *

دیگر مخفی نماند که فرقه گرز بردار سابق جدا نبود از نوکران روشناس که در جلد روی و تیز روی شهرت داشتند برای طلب امرای سرکش و زمینداران مفسد و رحاندن فرامین تعین می گردیدند مگر در عهد جهانگیر پادشاه برای روز شکار سه چهار گرز بردار که گرزهای فولاد هشت پهلو داشتند در رکب حاضر می بودند از اوائل عهد صاحبقران فرقه گرز بردار بتفریق گرز طلا و نقره مقرر گشتند و نمرودند که سوای مردم توران از قوم دیگر داخل گرز بردار ننمایند - خربزه سَرده که در هندستان اصلا نمی کاشتند در عهد سَنه پانزدهم جلوس اعلی حضرت ابتداء محمد رضای خراسانی در فواج شاه جهان آباد تخم خربزه کشت و زمین موافق آمد و از عطای خلعت و دیگر عنایات پادشاهی مفتخر گردید *

بر عقال ظاهر است که اگرچه در ملک گیري استقلال به از محمد اکبر پادشاه رونق انزای سلطنت هندوستان در تیموریه نبوده اما در بندوبست و نسق فراهم آوردن خزانه و آباد کاری ملک و قدر دانی سپاه و زنا لشکر به از شاه جهان پادشاه در عرصه هر وسعت هندوستان فرمان فرمای نگردیده سوای خراج ازم و ملزوم سلطنت و آنچه بخراج عمارات و قلعه و مساجد شاه جهان آباد و دیگر بلاد و بانعام ایلیان و مهم قندهار و بلخ که آخر رابگی

شاه جهان بادشاه (۷۵۸) سنه ۱۰۹۷

رفته در آمده بیست و چهار کرور روپیه و از جنس اشرفی موای
طلا و نقره غیر مسکوک و ظریف طلائی و نقرئی و جواهر که
تخمیناً تا پانزده شانزده کروران نیز می شد مانده بود - و در رعیت
پروری و عدم تعدی حکام تقید تمام داشت *

و آنچه در شاه جهان نامه از تفصیل منصب پادشاه زادهای و
گهر و امرای عظیم الشان درج است فقره چند بزبان قلم میدهد *
دارا شکوه بپایه چهل هزارى و بیست و پنج هزار حوار دوامپه
و سه امپه رسیده بود *

پادشاه زاده محمد اورنگ زیب و شجاع هر دو بمنصب
بیست و هزارى پانزده هزار سوار سرانرازی داشتند *

و مراد بخش از پایه پانزده هزارى تجارز نموده بود *

و پادشاه زانها را تا خدمت نمی فرمودند یومیه مقرر
می داشتند بعد که بمهمی مامور می گردیدند بمنصب سرانرازی
می یافتند مگر دارا شکوه که از بسیاری محبت شاه جهان پادشاه
اورا از خود جدا نمی نمودند بعد از آنکه محمد شجاع بمهم دکن
مامور گردیده تسلیم منصب نمود در عالم همچشمی که کلاں تر
از همه برادران بود رقت کنان از مردیوان برخاست لهذا ناچار
بدون آنکه بخندمتی مامور گردد منصب عطا نمودند - و از جمله
امرای بیش منصب زیاده از چهار نفر شاه جهان پادشاه هفت
هزارى نمی نمودند بعد که یکی ازین چهار و دیعت حیات
می نمود دیگرى را بدین منصب سرانرازی میدادند چنانچه
که در ایامی که عارضه حبس بول و شورش سلطنت روداد چهار

نفرکه بمنصب هفت هزاری بتفصیل ذیل مرادرازی داشتند همه مرحله پیمای سفر آخرت گردیده بودند و هیچ یک از امرای مقرب عوض آنها بپایه هفت هزاری نرسیده بود - جمله الملک محمد الله خان و علیمران خان سپه سالار و معید خان بهادر و اسلام خان - و شش هزاری از شش نفر زیاده نبودند رستم خان بهادر خان جهان و اعظم خان و معظم خان و میر جملة و خسرو خان ولد نذر محمد خان و مهاراجه جسونت - و هفده نفر بپایه پنج هزاری رسیدند بودند شاه نواز خان صفوی و مکرمت خان صفوی و قاجار خان بهادر و جعفرخان و خلیل الله خان و صهابت خان و اعتقاد خان و بهادر خان ووهیله و نجابت خان و اله وردی خان و بهرام خان ولد نذر محمد خان و میرزا راجه جیسنگه و راجه جگت سنگه و رانا راجسنگه و مالوجی بهوسله و راجه بیتهل داس و راجه رام سنگه - و چهار هزاری از چهارده نفر زیاده نبودند و سه هزاری و پانصدی یک نفر بود - و سه هزاری چهل و هفت نفر بودند و هزار و پانصدی بیست نفر و هزاری پنجاه و نه نفر بودند که بتحریر تفصیل آن نمی پردازد *

درینصورت عقلمی دانش پزوه و سخن سنجان گنج معانی نظر بر بندوبست سلطنت سابق در رویه اختلال نسق حال که تعداد برنا یعنی جوان هفت هزاری و شش هزاری مراتب نویسان حضور و محرران بخشیان عظام اطلاع ندارند تا بدیگران چه رسد انصاف نمایند که هرگاه نه محال خالصه مانده و نه پای باقی یافته می شود و نه زر در خزانه فراهم می آید بیش منصبان

شاه جهان بادشاه (۷۶۰) سنه ۱۰۶۷

غیر مشهور و ریزه منصبداران نا محصور گه از اندازه شمار بیرونند
فائده لب بشکوه بی جاگیری و نیافتن نقدی کشودن معلوم مگر
آنکه پا بدامن صبر پیچیده بنام منصب بی ثمر قانع باشند *

القصة چون ذکر خاتمه و قلع سلطنت فردوس آسمانی شاه جهان
پادشاه بتحریر مقدمه آغاز جلوس خلد مکان موقوف است الحال
عنان کمیت خامه تیز رفتار را بتدکار سلطنت خلد آرامگاه محمد
لورنگ زیب عالمگیر معطوف می سازد *

تمام شد

حصة اول منتخب العباب



